# صواعق محرقه

تصنیف ابن حجر مکی رحمة الله علیه مشهور

## در رد اهل البدع والزندقه

کتاب ہذا در شہر لاہور محلہ سادہوان کوٹھی فقیر اللہ و در بازار کشمیری دوکان فقیر اللہ تاجر کتب موجود است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی فضّل وکرّم نبیّنا محمدا صلی الله علیه وسلم علی سایر الانبیاء واختار بمحض فضله وعنایته له اصحابا
وجعلهم انصارا واختانا وخلفاء فبذلوا جهدهم وطاقتهم فی تقویة دینه المبین فهم علی الکفار اشداء وصرفوا اموالهم
واولادهم فی تشیید قواعد بنیان الاسلام فکانوا علی کافة اهل الاسلام رحماء وصار اکثرهم للفوز الی
المثوبات الاخرویة فی سبیل الله شهداء وکانوا بدخول الجنة والوصول الی مراتب العالیة السنیة حقا وسما
قال فی شانهم بعدهم اهل البدع والاهواء براء فصل یا رب وسلم علی هذا النبی المبعوث صلوة وسلاما لا انتهاء لها
وعلی آله العظام المتعرفین فی اظهار اخلاقه وشمایله بنیات الدرایة والاوراء وصحابه الکرام المقتبسین من
مشکاة اقواله وافعاله انوار الهدایة والاهتداء بعد از سپاس وستایش ملک العلام وورود نامحدود بر
انام بر ذوی الافهام مخفی نیست که مکلف را بعد از تصدیق بوحدانیت الهی وتصدیق بنبوت حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم در تکمیل ایمان لابدست از تحقیق امامت وخلافت خلفاء اربعه رضی الله عنهم وفضایل
کمالات ایشان وما یتعلق به از ابطال سخنان مخالفین ومذهب حق وغیر ذلک چنانچه علمای در کتب اصول و
کلام این مرقوم کرده اند اما کتابی علیحده که مشتمل جمیع مسایل این مطلب بوده باشد یافته نشد الا آنکه در مکه معظمه
زادها الله شرفا وتعظیما افضل المتاخرین واکمل العلماء المتبحرین قدوة ارباب التقی اسوة المشایخ والنقباء الحبر الزکی
حافظ احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم الشیخ شهاب الملة والدین احمد الشهیر بابن حجر الهاشمی المکی ادرکه
الله بلطفه الجلی کتاب صواعق محرقه فی الرفضة والبدعة تصنیف فرموده بامید هدایت بعضی که از راه
سنت منحرف شده بودند چنانچه در صدر تصنیف کتاب ذکر چنین ایراد نموده که سراید بدست قبل ازین

تفصیل مطالب تالیف کتابی مشتمل باشد بر بیان حقیقت [illegible]
[illegible] مینمود من بنابر سرعت در خدمت آنجناب [illegible] لطیف [illegible]
نوشتم تا در شهر رمضان در سنه خمسین [illegible] التماس [illegible] تالیف [illegible]
[illegible] خلق [illegible] اند و بسبب اکثر شیعه [illegible] و نقص [illegible] ایشان در مکه معظمه [illegible] بلاد اسلام [illegible] پس
بیت بعضی که از راه اسلام برگشته بودند قبول [illegible] نموده [illegible] بخاطر رسید که آنرا زیاده گردانیده بیان
حقیقت خلافت ائمه اربعه رضی الله تعالی عنهم و فضایل ایشان و آنچه لایق است باوائل و اواخر نمایم
پس بعد از اتمام کتابی شد مشتمل بر مباحث و مسائل [illegible] رصانت و تحقیق ساطع و تسمیه شد بدلائل [illegible]
[illegible] آن اشرار متعصبین گمراه را قاطع بود بواسطه اشتمال براهین عقلیه و دلائل واضحه منقحه نقلیه
[illegible] نمایان آن را عالم منتهی و انکار آن نکند مگر آیات حق تعالی را منکر [illegible] لکن چون قادر باشد
[illegible] استنباط مسایل ماهر بنا علی ذلک در ایام سلطنت اعلی حضرت خورشید عدالت دستگاه
پناه [illegible] مالک الرقاب الامم مرجع صنادید العرب والعجم باسط بساط الامن والامان ناشر مناشر
الجود والاحسان ماحی آثار الکفر بجهاده و قاطع رسوم البدعة بقوة سیفه و سداده طراز رایت ظفر
آیتش انا فتحنا لک فتحا مبینا و نقش والای کتیبه انتهای کشورش ینصرک الله نصرا
عزیزا [illegible] السادات والعلما مظهر اسماء الحسنی و مظهر کلمات الله العلیا المؤید من السماء المظفر
علی الاعداء [illegible] الشرع المبین [illegible] اعاظم السلاطین المنصور بنصر الله تعالی المؤید من عند
المستعان لتخلق المستعین بعنایة الله الموسوم خلیل الله ابو المظفر ابراهیم عادل شاه خلد الله تعالی ظلال جلال
السلطنة و عم البرایا من جوده وکرمه و رافته در زمانی رتق و فتق جمیع بلاد و قطع فصل مهام عباد [illegible]
قدرت عالی حضرت متعالی مرتبت شاهی منقبت آصف صفات ملایک سمات صاحب النفس
القدسی والریاسة الانسی [illegible] اعاظم الوزراء [illegible] افاخم الامراء [illegible] خواص و عوام المخصوص بعواطف الملک
العلام ذو السیف والقلم مرجع علماء العرب والعجم کاسر جیش الکفرة و حاسم عادات الفجرة قاطع اعلام البدع
والاهواء رافع لوای شریعت احمدی جامع فنون سرمدی مجتهد مسایل عدالت و انعام مشید
قوانین قواعد دین ملت اسلام ناصر جیوش اهل السنة والجماعة و مقوی قلوب اهل الصلاح والطاعة معتمد الدولة
المنیعة السلطانیة مقرب الحضرت العلیة الخاقانیة بیت ای همه را صورت تمکین ز تو + زینت [illegible]
سلاطین ز تو + ای [illegible] مغز الاسلام والمسلمین دلاور خان عادل شاهی دام ظله
العالی [illegible] و باوجود آنکه آنحضرت در تنظیم امور [illegible] و اعلاء معالم دین و احیای مراسم شرع
متین و تعمیر بقاع و مساجد [illegible] سادات و علما مساعی جمیله مرعی میداشت [illegible] همت عالی [illegible]
[illegible] اهل سنت و جماعت [illegible] با وجود کثرت مشاغل امور مملکت صرف همت [illegible] اسلام

و مطالعه ... تحت ... مبتدی ... سبعین و تسع مائه ابن قلیل البضاعة کمال الدین بن فخر الدین جهرمی
... این کتاب ... بزبان فارسی نقل کند تا فایده عام باشد و فارسی زبانان را نیز از آن حظی ...
نصیب کامل باشد و این ضعیف با وجود تفرقه حال و تشتت احوال و قصور باع و قلت متاع امتثال امر
و اطاعت امر را واجب دانسته بعد از استخاره عنان عزیمت بجانب امور معطوف ساخته و در آن شروع
نمودم و بی تغییر و تبدیل در وضع و ترتیب کتاب آن را بفارسی نقل کردم بی آنکه چیزی از اصل کتاب
نقصان کنم و یا زیاده نمایم مگر ترجمه آیات و احادیث و بیان الفاظ مشکلات از روی تفاسیر معتبره و
شروح احادیث ثقات مشهوره استخراج نمودم و احیاناً تاییداً و تقویةً دلیل از تفسیر کشاف قاضی و
تفسیر کبیر و جامع البیان و صحیح البخاری و مسلم و آنچه مناسب مقام بود درج کردم و این کتاب
را ... ترجمه صواعق محرقه موسوم گردانیدم امید از مکارم اخلاق اولوا الالباب آنکه اگر سهوی یا
ذلتی اطلاع یابند بنظر اصلاح در آورند والله الموفق للسداد والیه المرجع والمعاد قال الشیخ فی الاصل و
رتبته علی مقدمات و عشرة ابواب و خاتمة یعنی این کتاب را مرتب ساختم بر چند مقدمه و ده باب و خاتمه مقدمه اول
در ذکر احادیثی که در باب اهل بدعت و شیعه و روافض وارد شده مقدمه دوم در بیان وجوب نصب
امام مقدمه سوم در اثبات امامت باب اول در بیان خلافت ابوبکر صدیق رض و استدلال
بحقیقت آن بدلایل عقلیه و نقلیه و ذکر شبهای شیعه و روافض و جواب از آن و غیر ذلک از مسائلی که بآن
متعلق است و در آن چند فصل است باب دوم در اخبار اکابر اهل بیت رضوان الله عنهم وارد شده از
عمر بن ... بر شیخین رضی الله عنهما باب سوم در فضیلت حضرت ابابکر صدیق بر تمام امت باز عمر باز عثمان
باز حضرت علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم اجمعین و در ذکر فضیلت ابوبکر رضی الله عنه آیات و احادیثی
که در شان وی وارد شده و در آن چند فصل است باب چهارم در خلافت عمر رض و در آن چند فصل
است باب پنجم در فضل و فضائل و خصوصیات عمر رض و در آن چند فصل است باب ششم در خلافت
عثمان رض باب هفتم در فضل و در خلافت و مآثر و بعضی از حالات امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
باب هشتم در حالات حضرت علی رض و بعضی مآثر و فضایل وی باب نهم در بیان خلافت
حضرت امام حسن رضی الله عنه و فضائل او و در آن چند فصل است باب دهم در فضائل
مآثر اهل بیت النبی صلی الله علیه وسلم و در آن چند فصل است خاتمه در بیان اعتقاد اهل
سنت و جماعت در شان صحابه رضی الله عنهم و در قتال حضرت معاویه با امیر المومنین کرم الله
و در سایر اختلاف علمای در کفر یزید پلید و اختلاف در لعن یزید و غیر ذلک مقدمه اول
... در این باب اگرچه قاصر بودم از درک حقائق آنچه در این مقام است حدیثی بود که
... در جامع و غیره از کتب روایت کرده از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود

اذا ظهرت الفتن او قال البدع وسبّت اصحابی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل ذلک
فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفا ولا عدلا یعنی گاهی که ظاهر گردد
فتنهای یا گفت بدعتهای و سب کرده شوند اصحاب من باید که ظاهر سازد عالم علم خود را پس آنکه چنین نکند
یعنی علم خود را ظاهر نسازد پس بر وی ست لعنت خدا و فرشتگان و مردمان جمیعا و قبول نکند خدای
تعالی مر او را نه صرفی و نه عدلی و نه توبه از وی قبول کند و نه فدیه و نه نفل از وی قبول کند و نه فریضه
و بدعت در لغت چیزیست که بنیاد نو نهند و پیش ازین نبوده باشد و از بعضی سلف چنین فرموده اند
منقولست که بدعت نزدیک ابلیس دوست تر است از معصیت ظاهره زیرا که از معصیت ظاهره توبه میکنند
و از بدعت توبه نمیکنند بواسطه آنکه مبتدع می پندارد که نیک عمل میکند پس فتنه در اصل شریعت
انداخته باشد و مضرت بدیگران سرایت می کند و نزدیک بعضی از علمای بدعت دو قسم ست بدعت
حسنه و بدعت سیئه بدعت حسنه آنست که در شریعت نهی ظاهر از آن وارد نشده باشد و در کردن
آن مصلحت مردم خاص یا عام ست مثل حضرت عمر رض که مردم را جمع کرده تا نماز تراویح را در مسجد بجماعت
گذارند بعد از آن گفتند نعم البدعة هذه یعنی نیکو بدعت ست این و وجه تسمیه این فعل
ببدعت بواسطه آن بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابو بکر رض نماز تراویح باین طریق که عمر کرد ایشان نکرده بودند
اما فی الحقیقت این بدعت مخالف شریعت نبوده است بدلیل علیکم بسنتی وسنة خلفاء
الراشدین المهدیین اما آنچه در حدیثی دیگر وارد شده که کل محدث بدعة وکل بدعة ضلالة یعنی هر امری
که محدث ست بدعت ست و هر بدعتی که هست ضلالت ست و گمراهی ست محمول بر چیزیست که مخالف
شریعت باشد و موافقتی با سنت نداشته باشد کذا فی نهایة الجزری و بدعت سیئه آنست که در شریعت نهی
ظاهر از آن وارد شده باشد و مراد ازین بدعت درین حدیث و احادیثی که بعد از آن خواهند آمد این قسم دوم
والله اعلم و حدیثی دیگر که مرویست بروایت حاکم از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
ما اظهر اهل البدعة الا اظهر الله فیهم حجته علی لسان من شاء من خلقه ظاهر نمیشود اهل بدعت
مگر آنکه ظاهر کند خدای تعالی در میان ایشان برهان خود را از زبان کسیکه خواهد از مخلوق خود و حدیثی
مرویست از ابو نعیم که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم اهل البدع شر الخلق والخلیقة اهل بدع بدترند
مخلوقات اند بعضی گفته اند که خلق و خلیقه هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند مراد از خلق بهائم اند
و مراد از خلیقه انسان کذا فی النهایة و مرویست بروایت ابو حاتم خزاعی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود اصحاب البدع کلاب النار اهل بدعها سگان دوزخ خواهند بود و بروایت انس رض مرویست
که فرمود عمل قلیل فی سنة خیر من عمل کثیر فی بدعة عمل اندک در سنتی از سنتها بهتر است
از عمل بسیار در بدعتی و طبرانی روایت کرده من مشی الی صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام

هر کس تعظیم اهل بدعت کند به تحقیق مدد و نصرت کند و کرده است بر شکستن اسلام و بیهقی و طبرانی

از بیهقی و ابن ابی عاصم و ربیع مرویست که فرمود ابی الله ان یقبل عمل صاحب البدعة حتی

یدع بدعته یعنی ابا و امتناع مینماید خدا تعالی از آنکه عمل قبول کند صاحب بدعت را تا وقتیکه بدعت خود را

ترک کند و در روایت خطیب و دیلمی مرویست که فرمود اذا مات صاحب البدعة فقد فتح

فی الاسلام فتحا یعنی اینکه یکی از صاحب بدعت بمیرد بتحقیق فتحی عظیم در اسلام واقع شد است و طبرانی و بیهقی چنانچه

روایت کرده اند ان الله تعالی احتجر التوبة علی کل صاحب بدعة بدرستیکه خدا تعالی منع کرده است

و بسته در توبه را بر هر که از اهل بدعت باشد و این حدیث شاید باب مبالغه است در وعید اهل بدعت و از

طبرانی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ان الاسلام یشیع ثم یکون له فترة فمن کانت

فترته الی غلو و بدعة فاولئک اهل النار بدرستیکه اسلام شایع و عام خواهد شد و قوت خواهد گرفت باز مر

او را فترتی یعنی سکونی و ضعفی خواهد بود پس کسانی را که از راه فترت ایشان بسوی غلو و بدعت باشد ایشان اهل

دوزخ خواهند بود و در روایت بیهقی مرویست که فرمود لا یقبل الله تعالی لصاحب بدعة صلوة

و لا صوما و لا صدقة و لا حجا و لا عمرة و لا صرفا و لا عدلا و یخرج من الاسلام کما یخرج الشعر

من العجین قبول نمیکند خدا تعالی از صاحب بدعت نماز و روزه و نه صدقه و نه حج و نه عمره و نه نفل و نه فریضه و

بیرون رود از اسلام چنانچه موی از خمیر بیرون رود و این اشعار میکند بآنکه مبتدع سنت لغو و باطل است با آنکه بعد از این خواهد

آمد و درین کتاب بسیار یکدیگر از آن علم قطعی حاصل آید که شیعه و روافض و امثال آن از اکابر اهل بدعت اند و وعید نیز

وارد شده از جمله حدیثی است که حاکم و طبرانی و حاکم از عویم بن ساعده روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و

سلم فرمود ان الله اختارنی و اختار لی اصحابا فجعل لی منهم وزراء و انصارا و اصهارا فمن سبهم

فعلیه لعنة الله و الملئکة و الناس اجمعین لا یقبل الله تعالی منه صرفا و لا عدلا بتحقیق که

خدا تعالی مرا اختیار فرمود و برگزید و اختیار فرمود از برای من اصحاب و گردانید مر از ایشان وزیران و انصار و

اصهار یعنی پدر زن و داماد و قرابت پس اگر کسی ایشان را سب کند بر ویست لعنت خدا تعالی و غیره

و قبول نخواهد بود از وی هیچ فدیه و نفل و نه فریضه خطیب از انس روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله

علیه و آله وسلم فرمود ان الله تعالی اختارنی و اختار لی منهم اصهارا و انصارا فمن حفظنی فیهم

حفظه الله و من آذانی فیهم آذاه الله بدرستیکه خدا تعالی برگزید مرا و برگزید از برای من اصحاب

را و برگزید از ایشان برای من اصهار و انصار را پس کسیکه برنجاند مرا در باب ایشان برنجاند خدا تعالی او را

و عقیلی و تفتازانی از انس روایت کرده که حضرت صلوة الله علیه و آله وسلم فرمود ان الله اختارنی و اختار

اصحابا و اصهارا و سیأتی قوم یسبونهم و ینتقصونهم فلا تجالسوهم و لا تشاربوهم و لا تواکلوهم

و لا تناکحوهم بدرستیکه خدا تعالی مرا اختیار فرمود و اصحاب و اصهار برای من اختیار فرمود و بیاید بعد از من قومی که

کرسب و نقص ایشان کنند پس اگر شما اتفاق مرا در باب ایشان مجالست مکنید و ضیافت مسازید با ایشان و
مخمور با ایشان و مناکحت مکنید با ایشان و مروی است بروایت بغوی و طبرانی و مستغفری و ابن عساکر از عیاض
انصاری که نبی صلوات الله وسلامه علیه فرمود احفظونی فی اصحابی واصهاری فمن حفظنی فیهم حفظه الله
فی الدنیا والآخرة ومن لم یحفظنی فیهم تخلی الله تعالی منه ومن تخلی الله تعالی منه یوشک ان
یاخذه نگهداشتن من کنید در باب یاران من و اصهار من پس هر که در باب ایشان نگهداشتن کند در باب او
خدا تعالی نگهداشتن کند در دنیا و آخرت و کسیکه نگهداشتن من نکند در حق ایشان خدا تعالی از وی بری شود
و کسیکه خدا تعالی از وی بری شود نزدیک است که او را اخذ نماید و ابو ذر هروی مانند این حدیث از جابر و امام
حسن بن علی و ابن عمر رضی الله عنهم روایت کرده و ایضا ابو ذر هروی و ذهبی از ابن عباس مرفوعا روایت
کرده اند که فرمود یکون قوم فی آخر الزمان یسمون الرافضة یرفضون الاسلام پیدا آیند در میان
امت من قومی در آخر الزمان که نام ایشان رافضی است و رفض کنند اسلام را یعنی ترک اسلام کنند و دار قطنی
از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود سیاتی من بعدی قوم لهم
نبز یقال لهم الرافضة فان ادرکتهم فاقتلوهم فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله
ما العلامة فیهم قال یقرظونک بما لیس فیک ویطعنون علی السلف بعد از من قومی خواهد آمد
مر ایشان را لقبیست یعنی ایشان را کنیت باشد گفته شود ایشان را رافضه یعنی لقب ایشان رافضه است پس
اگر ایشان را دریابی مقتول ساز ایشان را زیرا که مشرک اند حضرت علی رضی الله عنه میگوید گفتم یا رسول الله
علامت ایشان چیست گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم نشان ایشان آنست که مدح و وصف کنند
مر ترا بچیزی که در تو نباشد و طعن و سب سلف میکنند و دار قطنی نیز از طریقی دیگر از طرق اسانید
این روایت کرده از علی کرم الله وجهه زیاده کرده درین روایت که فرمود ینتحلون حبنا اهل البیت ولیسوا
کذلک وآیة ذلک انهم یسبون ابا بکر وعمر رضی الله عنهما یعنی دوستی اهل البیت خود را نسبت
میدهند و حال آنکه دوست ایشان نیستند و علامت بعد هم دوستی ما آنست که سب شیخین رضی الله تعالی عنهما میکنند
در روایت ابو موسی و حافظ ... است که حضرت امیر المومنین علی رض فرمود نشان ایشان چیست رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرمود علامت ایشان آنست که جمعه و جماعت را رفض میکنند و شتم ابو بکر و عمر
میکنند و دار قطنی نیز از فاطمة الزهرا رضی الله عنها بچند طریق اسناد و از حضرت ام سلمه رضی الله عنها
این حدیث روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من سب اصحابی فعلیه لعنة
الله والملئکة والناس اجمعین هر کس که سب اصحاب من میکند بر وی است لعنت خدا تعالی و فرشتگان
و آدمیان جمیع و طبرانی از حضرت امیر المومنین علی رض روایت کرده که پیغمبر فرمود صلوات الله وسلامه علیه
و علی آله من سب الانبیاء قتل ومن سب اصحابی جلد کسیکه سب پیغمبران کند حکم او کشتن است و

دلیل سب اصحاب من کنند حکم او زدن ست و تفصیل حکم اینجا بیست که درین مقدمه مذکور ست موافق اصحاب
مذهب او و در خاتمه باب این کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی و دیلمی از انس رضی الله عنه روایت کرده که فرمود صلی
الله علیه وسلم اذا اراد الله برجل من امتی خیرا القی حب اصحابی فی قلبه زمانیکه خدای تعالی بکسی از امت من
خیر خواهد محبت اصحاب من در دل او بیندازد و ترمذی از عبد الله بن مغفل روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و
من ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله
فیوشک ان یاخذه بترسید و بترسید از خدای تعالی در حق اصحاب من ایشان را هدف مکنید و تیر ملامت مزنید از
پس من پس هر که دوست دارد ایشان را پس بسبب دوستی من دوست داشت ایشان را و هر که دشمن دارد
بدرستیکه از دشمنی من دشمن داشته است ایشان را و هر که ایشان را برنجاند پس مرا رنجانیده باشد و هر که مرا رنجانیده
خدا تعالی را رنجانیده باشد و هر کس که خدا تعالی را رنجانید زود عقاب خواهد نمود او را و خطیب از ابن عمر رضی الله عنه روایت
کرده که فرمود صلی الله علیه وسلم اذا رایتم الذین یسبون اصحابی فقولوا لعنة الله علی شرکم زمانیکه ببینید
جماعتی را که سب اصحاب من می کنند بگوئید ایشان را که لعنت خدای تعالی بر شر شما باد و ابن عدی از
عایشه رضی الله عنها روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ان اشرار امتی اجراهم علی اصحابی بدرستیکه
بدترین امت من کسی ست که دلیری بر اصحاب من زیاده کند و ابن ماجه از عمر رضی الله عنه روایت کرده که آن
حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود احفظونی فی اصحابی ثم الذین یلونهم نگهداشت من کنید در باب
اصحاب من باز جمعی که بعد از ایشان اند یعنی جماعت تابعین و تبع تابعین از علمای راسخین و ائمه مجتهدین رضی الله تعالی
عنهم اجمعین و شیرازی در القاب از ابو سعید رضی الله عنه روایت کرده احفظونی فی اصحابی ومن حفظنی
فیهم کان الله علیه حافظ ومن لم یحفظنی فیهم تخلی الله منه یوشک ان یاخذه محافظت
و نگهداشت کنید مرا در باب اصحاب من پس هر که نگهداشت من کند در باب ایشان بر وی از جانب خدا
تعالی حفظ بود و محافظت وی کند و هر کس که خدا تعالی از وی بری شد که خدا تعالی او را عقاب کند [illegible]
از جابر و دارقطنی در افراد از ابو هریره رضی الله تعالی عنهما روایت کرده ان الناس یکثرون واصحابی
یقلون فلا تسبوا اصحابی فمن سبهم فعلیه لعنة الله بدرستیکه مردمان بسیار میشوند و اصحاب
من کم میشوند یعنی بواسطه آنکه اگر یکی از اصحاب وفات یافت بدل او یافته نمیشود و لیکن غیر اصحاب
بسیار میشوند پس اصحاب مرا سب مکنید و کسیکه ایشان را سب میکند بر وی ست لعنت خدای تعالی
و حاکم از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده انه لا یاتی زمان قوم بعد کم یحقر احدکم عمله
مع عملهم آگاه باشید و بدانید که قومی بعد از شما خواهد بود و ای اصحاب نخواهد یافت عمل شما را و نه
شمار یعنی خیر و برکت و حسن عمل که شما دارید بعد ازین بانطور نخواهد بود و قرن شما بهترین قرن

وعمل شما بهترین اعمال و صاع چهار مد است و مد یک رطل عراقی و ثلث نزد شافعی رحمة الله علیه و اهل حجاز و دو رطل است نزد
ابو حنیفه رحمة الله علیه و نزد اهل عراق صاع پنج رطل و ثلث رطل است نزد شافعی و دو ثلث رطل نزد ابو حنیفه
و بعضی گفته اند که مد پری دو کف است کذا فی نهایة الجزری بروایت احمد و بخاری و ابو داود و ترمذی از ابو سعید
و مسلم و ابن ماجه از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود لا تسبوا اصحابی فو الذی نفسی
بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه سب مکنید اصحاب مرا سوگند
بخدا که جان من در قبضه قدرت او ست که اگر یکی از شما مانند کوه احد تصدق نماید بمد یکی از ایشان و نصف
آن نمیرسد یعنی عمل شما برابری نمیکند باعمال اندک ایشان چنانچه یکی از شما اگر کوه احد ذهب نفقه کند
بمقدار فضیلت نمی یابد که ایشان مدی یا نصف مدی نفقه کنند بروایت احمد و ابو داود و ترمذی و ابن
مسعود رضی الله عنه روایت که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود لا یبلغنی احد عن احد من اصحابی شیئا فانی
احب ان اخرج الیکم و انا سلیم الصدر نمیرساند کسی چیزی را از یکی اصحاب من بدرستیکه
من دوست دارم که بیرون آیم بسوی شما حالانکه گوی که سلیم الصدر باشم و غشی و کدورتی از یکی
دل من نباشد و احمد از انس رضی الله عنه روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود دعوا لی اصحابی فو الذی
نفسی بیده لو انفقتم مثل احد ذهبا ما بلغتم اعمالهم بگذارید از برای من اصحاب مرا بخدا
که جان من در قبضه قدرت او ست که اگر یکی از شما مثل کوه احد طلا انفاق کند بعمل ایشان نمیرسد و دار قطنی
روایت کرده من حفظنی فی اصحابی ورد علی الحوض و من لم یحفظنی فی اصحابی لم یرد علی الحوض
و لم یرنی کسیکه نگهداشت مرا در اصحاب من بر حوض من حاضر خواهد بود و کسیکه نگهداشت مرا
در باب ایشان بر حوض نزد من حاضر نخواهد آمد و طبرانی و حاکم از عبد الله بن بسر روایت کرده که فرمود که
طوبی لمن رآنی و آمن بی و طوبی لمن رأی من رآنی و لمن رأی من رأی من رآنی و آمن بی طوبی لهم
و حسن مآب خوشی و لذت و جنت یا درخت طوبی باد هر کس را که دیده مرا و ایمان آورده بمن و کسی را که دیده مرا
و ایمان آورده بمن خوشی و لذت و بهشت باد مر ایشان را و نیکو جای بازگشت و این بشارت بحسن خاتمه که
سبب وصول بدرجات جنت است و فوز رضای [illegible] و عبد بن حمید از ابو سعید و ابن عساکر
از واثله روایت کرده طوبی لمن رآنی و لمن رأی من رآنی و لمن رأی من رأی من رآنی و طبرانی از ابن عمر
روایت کرده فرمود لعن الله من سب اصحابی لعنت خدا بر کسی باد که اصحاب مرا سب کرد و روایت
کرد ترمذی و ضیا از ابو هریره رضی الله عنه که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم ما من احد من اصحابی یموت
بارض الا بعث قائدا و نورا لهم یوم القیمة هیچ از اصحاب من در زمین وفات نیافت مگر آنکه
برانگیخته شود و حال گوی که راه نما و پیشوا باشد و نور باشد مر ایشان را روز قیامت و ابو یعلی
از انس روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود مثل اصحابی مثل الملح فی الطعام و لا یصلح

الطعام الا بالملح اصحاب من مثل نمک است در طعام که صلاح نمیابد طعام مگر بنمک یعنی با وجود ایمان و اعمال
صالحه مکلف را ناگزیر است از دوستی اصحاب من همچنانکه طعام را از نمک ناچار است پس اعمال بغیر محبت اصحاب
فاسد است و از حسن بصری رحمة الله علیه گفت و چنین از وی منقول است که گفت که چون نمک از نا برفت پس
با چگونه صلاح یابیم والله اعلم و احمد و مسلم از ابو موسی اشعری روایت کرده که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم النجوم امنة
السماء فاذا ذهب النجوم اتی السماء ما توعدون و انا امنة لاصحابی فاذا ذهبت انا اتی اصحابی
ما توعدون و اصحابی امنة لامتی فاذا ذهبت اصحابی اتی امتی ما توعدون ستارها سبب امنی و حفظ آسمان
اند پس وقتیکه ستارها و کواکب غایب شدند از آسمان خواهد آمد چیزیکه آن وعده داده شده است یعنی از منشق شدن
و ناپدید گشتن در روز قیامت و من سبب امنی و نگهداشتی اصحاب خود هستم پس چون من از میان ایشان بروم
خواهد آمد اصحاب مرا آنچه موعود ایشان است از وصال و جدائی که واقع خواهد شد و اصحاب سبب امن
و حفظ امت من اند و چون اصحاب من انقطاع یابند خواهد رسید امت مرا آنچه وعده کرده شده اند بآن یعنی
از شر و رفتن ایمان و لی برکتی که واقع شده است بالفعل و هر و لیست و روایت ترمذی از جابر مرفوعا
لا تمس النار مسلما رانی و رای من رانی نخواهد رسید آتش دوزخ مسلمانی که مرا دید و یا آنکه دید کسی را که مرا
دید یعنی دیدار او را که بر متابعت من مستقیم باشند یعنی اصحاب و تابعان ایشان که بر طریق آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بودند و براه رفتن ارشاد اند یعنی قول خدای تعالی است والذین اتبعوهم باحسان و بروایت ترمذی و حاکم مرفوعا
خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم الحدیث بهترین قرنها قرن منست باز جماعتی که پهلوی آنجماعت
اند یعنی صحابه و تابعین و تبع تابعین فضائل ایشان بترتیب است و قرن اهل زمان واحد است بعضی گفته صد سال
بعضی گفته اند چهل سال و بعضی گفته اند سی سال است و طبرانی و حاکم از جعده بن هبیره روایت کرده اند خیر
الناس قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم والاخرون اراذل و مسلم از ابو هریره
روایت کرده خیر امتی القرن الذی بعثت فیه ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث
مضمون این و حدیث سابق موافق است لهذا احتیاج ترجمه نیست و حاکم و ترمذی از ابو داود و مسلم روایت کرده
اند خیر امتی اولها و اخرها و فی وسطها الکدر بهترین امت اول ایشان یعنی رسول صلی الله علیه
و سلم و اصحاب و اتباع ایشان و آخر ایشان یعنی عیسی و مهدی و در میان ایشان کدورت و تیرگی است یعنی
بوسیله ظهور بدعت هرج و مرج چنانچه حدیث مرسل که ابو نعیم در حلیه روایت کرده خیر هذه الامة اولها
واخرها اولها فیهم رسول الله صلی الله علیه و سلم واخرها فیهم عیسی ابن مریم و بین ذلک
نهج واعوج لیسوا منی ولست منهم بیان معنی این حدیث مرسل آنست که تابعی گوید رسول صلی الله علیه و سلم
چنین گفت و یا چنین کرد یعنی آنکه اسناد متصل سازد با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و طبرانی از ابن مسعود مرفوعا روایت
کرده اند خیر الناس قرنی ثم الثانی ثم الثالث ثم یجئ قوم لا خیر فیهم بهترین مردم اهل قرن من اند

باز قرن دوم باز قرن سوم باز قومے خواہند آمد کہ خیرے در ایشان نباشد یعنی بہ اعتبار غالب و در صحیح
مسلم حدیثے آوردہ کہ تفسیر این حدیث می کند و مضمونش آنست کہ باشد بعد من از پیشوایان ضلالت کہ راہ بطریقے
و پیروی سنت من نکنند و در میان ایشان جماعتے باشند کہ دلہاے ایشان مثل دل شیاطین باشد
در اجسام آدمیان و بروایت ابن ماجہ از انس رضی اللہ عنہ مرویست کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
امتی علی خمس طبقات فاربعون سنة اهل بر وتقوى ثم الذين يلونهم الى عشرين ومائة
اهل تواصل وتراحم یعنی صلہ رحم بجا آورند و شفقت با یکدیگر مے کنند باز جماعتے کہ نزدیک ایشان
آنکہ صد و شصت سال کہ ایشان اہل تدابر اند یعنی پشت بیکدیگر مے کنند پس ظلم و قطع صلہ رحم میانہا بیند باز ہرج
و مرج خواہد شد یعنی قتال و فساد و اختلاط در میان مردم پدید آید تا دویست سال کہ پنج طبقہ بودہ باشد
ہر طبقہ چہل سال چنانچہ از حدیث آیندہ معلوم میشود و النجا النجا منصوب ست بفعل محذوف ای النجوا النجا یعنی
طلب کنید خلاصی و نجات و سید نفسہای خود را از فسادے کہ در میان مردمان واقع خواہد شد ایضا ابن ماجہ
از انس مرویست کردہ کل طبقة اربعون عاما فاما طبقتي وطبقة اصحابي فاهل علم
وايمان واما الطبقة الثانية ما بين الاربعين الى الثمانين فاهل بر وتقوى ہر طبقہ چہل
سال ست اما طبقہ من و اصحاب من اہل ایمان اند اما طبقہ دوم کہ مابین چہل و ہشتاد ست اہل صلاح اند و تقوی
باز ماندہ حدیث سابق مذکور ساخت و بروایت حسن بن سفیان و ابن مندہ و ابو نعیم کہ در معرفہ آوردہ از
مرویست کہ فرمود طبقہ اول منہم اصحاب من اہل علم اند و تقوی تا چہل سال و طبقہ دوم اہل صلاح اند و تقوے
تا ہشتاد سال و طبقہ سوم اہل تراحم و تواصل اند تا صد و بست سال و طبقہ چہارم اہل تقاطع و تظالم اند تا صد و
شصت سال و طبقہ پنجم اہل ہرج و مرج خواہند بود و در روایت ابن عساکر ہمچنین روایت ست لیکن در وے
این عبارت نیست کہ گفت طبقتی وطبقة اصحابی اهل علم وایمان و بجای مرج حرب آوردہ
و از جہت استدلال بر فخر و بزرگی اصحاب ہمینقدر کافی ست کہ حق سبحانہ و تعالی گواہے دادہ با آنکہ ایشان
بہترین امم اند بقول خود كنتم خير امة اخرجت للناس یعنی ہستید شما در علم الہی یا در لوح
محفوظ بہترین امتی کہ ظاہر شد از برائے مردمان و اصحاب کبار اول کسانی اند کہ درین خطاب داخل اند
و ہمچنین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گواہے دادہ کہ ایشان بہترین ناس اند بدلیل حدیثے کہ بر صحت آن ہمہ
اتفاق نمودہ اند یعنی حدیث خیر القرون چنانچہ گذشت و مقامی بزرگتر و بلند تر نسبت از مقامیست
کہ خدا تعالی ایشان را بجہت صحبت و نصرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم اختیار کردہ در حق ایشان فرمودہ
محمد رسول الله فرستادہ خدا ست والذين معه اشداء على الكفار و آنانکہ با وی اند
سخت دل و غلیظ اند بر کافران رحماء بينهم مہربان و شفیق اند میان یکدیگر تريهم ركعا سجدا
یعنی می بینی تو ایشان را رکوع آورندگان و سجود کنندگان زیرا کہ اکثر اوقات مشغول اند بنماز در کتاب خشوع آوردہ کہ این صحابہ

راجع است بجمیع اصحاب لیکن درین الفاظ اشارتیست باختصاص هر یک از خواص اصحاب بصفتی خاص والذین
معه صفت صدیق ست رضی الله عنه که بتقرب و معیّت و رفاقت در غار و در دار و بهمه ها موصوف بود
اشداء علی الکفار صفت فاروق است رضی الله عنه در نهایت شدت و غلظت با اهل کفر و شرک جمیع علما را
اتفاق ست رحماء بینهم صفت ذی النورین ست که رفقت و حیا و دلنوازی و وقار او مشهور ست و نزد خلایق
و خلایق بآن صفت موصوف ترکعا سجدا اشرح حال حضرت امیر المؤمنین علی ست که اکثر اوقات شریفه را
بوظائف طاعات و عبادات میگذشت تا بحدی که هر شب هزار تکبیر از حریم خلوت بسمع خادمانش میرسید
یبتغون فضلا من الله و رضوانا می طلبند زیادتی از خدا تعالی فضل یعنی زیادتی ثواب
از خدای میخواهند و خوشنودی می طلبند سیماهم فی وجوههم من اثر السجود علامت ایشان
در روی ایشان است از اثر سجده کردن در کتاب آورده اند که اثر سجود جبین ایشان ظاهر و لائح بود
چه روی نماز گذارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است ذلک مثلهم فی التوریة این وصف
که مذکور شد صفت ایشان ست در کتاب موسی علیه السلام یعنی اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم باین صفت
در توریت مذکور اند و مثلهم فی الانجیل و وصف ایشان یعنی همین نهج در کتاب عیسی م مسطور ست باین
صفت یعنی در انجیل کزرع اخرج شطأه مانند کشتی ست که اول بیرون آورد شاخ خود را یعنی تیغ
زند و یک شاخ بیرون آرد فآزره پس قوی گرداند آن شاخ را فاستغلظ پس ستبر شود فاستوی
علی سوقه پس برابر باشد بر ساقها خود اول دانه بود بعد از آن گیاهی ضعیف شد و بر آخر درخت گشت
یعجب الزراع که شگفت آرد مزارعان را قوت و سطبری و راستی و خوبی و این مثل ست مثل حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم و یاران آن حضرت که در اوائل بعثت ضعیف بودند و هر چند بر آمد قوت گرفت و سبب تعجب عالمیان شد و
حق تعالی این تمثیل فرمود لیغیظ بهم الکفار تا خشم گیرند با اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم کافران
تفسیر قوی و حسن کرده اند این آیت در شان اصحاب ست پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد داخل کفار
خواهد بود بتصریح کلام الله وعد الله الذین امنوا و عملوا الصلحت وعده کرد خدا تعالی آنانرا که گرویده
اند و کردند کارهای شایسته منهم مغفرة و اجرا عظیما مر ایشان را وعده آمرزش و مزدی بزرگ
و تمام تفسیر این آیت در خاتمه کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و هم در شان اصحاب فرموده والسابقون
الاولون من المهاجرین والانصار و سبقت گیرندگان آنانی که اول اند مهاجران و انصار
مترجم میگوید که در تفسیر بیضاوی آورده که مراد سابقان مهاجران اهل بدر اند یا آنکه پیش از هجرت ایمان
آورده اند یا آنکه بدو قبله نماز گذارده اند والانصار یعنی ساکنان مدینه که رسول الله صلی الله علیه وسلم را
یاری داده اند مراد از سابقان اهل بیعت عقبه اولی ست که هفت کس بودند و اهل بیعت عقبه ثانیه که هفتاد
کس بودند و آنانی که ایمان آورده اند وقتی که ابو زرارة مصعب بن عمیر نزد ایشان آمد یعنی جهت تعلیم شرایع

آنحضرت صلی الله علیه وسلم و برایشان فرستاد والذین اتبعوهم باحسان [illegible] کسانی که بایشان اتباع کردند با ایمان
و طاعت مراد بقیه صحابه اند از مهاجرین و انصار و گفته اند که هر کس متابعت ایشان [illegible] و از زمره
متابعان است رضی الله عنهم و رضوا عنه خشنود شد خدای تعالی از ایشان [illegible] و خوشنود شدند
ایشان از خدای تعالی در آنچه یافتند از نعمت دنیا و آخرت واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار و آماده
کرد خدای تعالی از برای ایشان بهشت و بوستانها که میرود در زیر آن درختان جویهای خالدین فیها ابدا
جاوید باشند در آن و همیشه باشند ذلک الفوز العظیم آنست فیروزی بزرگ [illegible] اهل تامل و تدبیر
کن درین آیات تا نجات یابی از قبح و کذب و شبهات [illegible] اصحاب کبار رضی الله عنهم کرده اند
چنانچه بعد ازین بیان شبهای و جواب از آن مفصل [illegible] خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بیشتر از آن که اعتقاد
در حق اصحاب کنی چرا که اختیار کرد خدای تعالی از برای صحبت [illegible] افضل انبیای خود که اکمل و افضل و از باقی امت و در قول
خدای تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس [illegible] و دلیل بر کذب شبهات رفضه آنکه هیچ چیز نقل کرده اند
به اسناد که راوی آن معلوم بوده باشد با تعدیل [illegible]
ایشان است بهمدار [illegible] صحیح نگذاشته و تابع سقیفه [illegible]
اهلبیت رضی الله عنهم خواهد آمد بعد ازین درباب تعظیم و توقیر خصوصا ابو [illegible]
عنهم [illegible] سبب است آن روایات او را کافیست [illegible] از متابعان
روان ایشان است چگونه جایز است [illegible] روایات او را که عدول کنند [illegible] امام ایشان [illegible]
[illegible] خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر [illegible] بعد ا [illegible]
[illegible] ایشان ابوبکر است بعد از و عمر رضی الله عنهما و روافض انکار این حدیث از امیر المومنین علی [illegible] تقیه [illegible]
چنانچه در بیان ابطال تقیه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و خواهد آمد که این اعتقاد [illegible] رافضی [illegible]
[illegible] ایشان بود برین اعتقاد [illegible] که حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند و
[illegible] بر کفر ایشان بنابرین کافر شد نعوذ بالله من هذا الاعتقاد [illegible] رضی الله عنه و گفت
الله الله فی اصحابی [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
بترسید از خدای تعالی در شان اصحاب پیغامبر خود بدرستیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصیت فرموده [illegible]
و توقیر ایشان علیهم الرضوان [illegible] صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اجماع کرده اند
بر آنکه نصب امام بعد از انقطاع زمان نبوت واجب است بلکه آنرا از اهم واجبات [illegible]
شدند از دفن رسول صلی الله علیه وسلم و اما اختلافی که در میان ایشان بواسطه تعیین امام واقع شد [illegible]
[illegible] بنابرین [illegible] چون رسول صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود ابوبکر صدیق
رضی الله عنه برخاست و خطبه برخواند چنانچه خواهد آمد یا ایها الناس هر که بندگی میکرد محمد را صلی الله علیه وسلم

بدرستی محمد رسول الله از عالم رحلت فرمود و هر که بندگی خدا تعالی میکند خدا تعالی جل شانه عز اسمه زنده است
لیکن هرگز نمیرد این امر خلافت را ناچار است از کسی که بآن قیام نماید که درین امر نظر کنید و آنچه رای شما درین باب
قرار گیرد بآن عمل نمایید اصحاب گفتند راست گفتی درین امر مشورت خواهیم نمود و کسی را با امر خلافت مقرر
خواهیم ساخت باز وجوب نزد اکثر اهل سنت و جماعت ابهم و نزد اکثر معتزله سمعی است یعنی از جهت تواتر
اجماع مذکور و بسیاری از علمای گفته اند که وجوب بعقل است وجهت آنکه امر فرمود باجرای حدود و سد ثغور
تجهیز و تعمیر و تجهیز لشکر از جهت جهاد و محافظت بیضه اسلام و غیر ذالک و این امور تمام نمیشود و تمشیت نمی
پذیرد مگر بنصب امام و چیزی که واجب مطلق تمام نمیشود مگر بآن مقدور است آن چیز واجب است و
دیگر آنکه در نصب امام جلب منافع و دفع مضار بسیار است و هر امری که چنین باشد آن واجب است
اما صغری بران وجهی که در شرح مقاصد است نزدیک بآن است که ببدیهات ملحق شود بلکه بمشاهده ثابت
آنچه می بینیم از فتنه و فساد و شکست امور عباد بمجرد موت امام و اما کبری ثبوت آن باجماع است نزد ما و نزد
بعقل است بخلاف بسیاری قائل بوجوب از معتزله مثل ابی الحسین و جاحظ و کعبی اما مخالفه خوارج و مانند ایشان در وجوب
معتدبه نیست زیرا که مخالفت ایشان مثل شبه موجب طعن و شکست در اجماع نمیشود و خلل در آنچه فایده است
از قطع بحکم مجمع علیه راه نمی یابد و دعوی آنکه در نصب امام ضرر است ازین جهت که لزوم ساختن و منقاد شدن شخصی را که
مثل وی باشد بعقول او قهر و ضرر است بآن شخص و تحریک فتنه می انجامد و دیگر دعوی آنکه معصوم
نیست از کفر و فسق و اگر عزل نکند او را ضرر بمردم میرسد و اگر او را عزل کند او را بجنگ و قتل میشود و اعظم
واجب است با ایشان ضرر بلکه بمرتبه ایست که نسب میان ایشان نمی گنجد و هرگاه که دو چیز با یکدیگر معارضه کنند
دفع ضرر اعظم واجب است انتظام شدن احوال مردم بغیر امام چنانکه بعضی گفته اند محال است بحسب عادت
چنانچه دیده و دانسته شده است در وقت موت ولاة و حکام مقدمه سوم بدانکه امامت ثابت
نمیشود الا برضای از جانب امام بر خلافت شخصی اهلیت آن داشته باشد یا باقرار اهل حل و عقد از برای
کسی که اهل آن باشد چنانکه بیان آن در اول بعد ازین خواهد آمد یا بغیر اینست چنانچه در کتب تفصیل بیان شده و بدانکه
جایز است نصب مفضول بدانکه فاضل بوده باشد از دلیل آنکه علمای اجماع کرده بعد از خلفای بر بعضی از
قریش و دلیل آنکه حضرت عمر رضی الله عنه خلافت را شوری گردانید میان شش تن از عشره مبشره و از ایشان
یکی عثمان و یکی علی بود رضی الله عنهما و ایشان افضل از اهل زمان خود بودند بعد از عمر پس اگر نصب مفضول جایز
بودی هر آیینه عمر بعثمان و بحضرت علی معین می ساخت پس این عدم تعیین دلالت میکند بر آنکه نصب
غیر عثمان و علی رضی الله عنهما جایز بوده است با وجود ایشان و معنی نصب غیر افضل با وجود افضل آنست
که غیر افضل گاه است که قدرت او بر قیام مصالح اخرین زیاده است و بر تدبیر مملکت داناتر باشد و احوال
رعیت را واقف تر است در دفع فتنه و بار او اعتماد بیشتر از افضل بود باشد شرط عصمت در امام بودن که

بودن او ہاشمی بطور معجزه که صدق او از آن معلوم شود و جمیع از خرافات و کذب امثال شیعه و جهل ایشان است چنانکه
بعد ازین خواهد آمد که حقیقت خلافت حضرت ابوبکر صدیق و عمر و عثمان رضی الله عنهم بثبوت پیوسته است با
آنکه این شروط در میان ایشان موجود نبودند و از جمله جهالت شیعه آنست که غیر معصوم را ظالم میگویند و شاهد
او میآرند قول خدا تعالی لا ینال عهدی الظالمین یعنی نرسد عهد من که امامت است ظالمان را و نمیدانند
در حال آنکه همچنین نیست که ایشان زعم کرده اند زیرا که بحسب لغت ظالم کسی را میگویند که وضع چیزی در غیر
جای وی کند و بحسب شرع ظالم را بعاصی اطلاق میکنند و کسیکه غیر معصوم است گاهست که محفوظ است
و گناهی از وی صادر نشده باشد و گاهست که گناهی از وی صادر شده باشد و در حال توبه نصوح کرده است
پس این چنین شخص ظالم نباشد بلکه متناول نمیشود دیگر عاصی را آنکه عهد در آیت همچنانکه احتمال دارد که مراد امامت
عظمی باشد و نیز احتمال دارد که مراد از آن نبوت یا امامت در دین باشد یا مانند این از مراتب کمال و این جهالت
از نزد ایشان صادر نشده و اختراع نه کرده اند مگر از برای آنکه تشبیه سازند برای ابطال خلافت غیر امیر
المؤمنین کرم الله وجهه بیان رد عناد و نادانی و گمراهی ایشان خواهد آمد انشاء الله تعالی باب اول در

## کیفیت خلافت صدیق رضی الله عنه و استدلال بحقیقت آن بدلائل عقلیه و نقلیه

و آنچه تابع آنست و درین باب چند فصل است **فصل اول** در بیان کیفیت خلافت روایت کرده اند شیخین
بخاری و مسلم در صحیحین خود که اصح کتب اند بعد از قرآن باجماع معتد به است که عمر رضی الله عنه در زمانی رجوع
از حج خطبه گفت که بمن چنین رسیده که فلانی از شما گفته است که عمر چون بمیرد بفلانی بیعت خواهم نمود
پس غره نشود یکی از شما تا آنکه گوید بیعت ابوبکر فجاة واقع شده و آگاه باشید که این چنین بود الا آنکه
خدای تبارک و تعالی از شر آن نگاه داشت و امروز در میان شما کسی نیست که قطع از جانب او شود
.......... یعنی کسی نیست که سبقت کند در جمیع خیرات بهمه کس مثل ابوبکر
صدیق رضی الله عنه بتحقیق که او بهترین ما است مروی است از عمر رضی الله عنه در زمانی که رسول الله صلی الله علیه و سلم
رحلت فرمود حضرت علی و زبیر رضی الله عنهما و جمعی دیگر که با ایشان بودند در خانه فاطمه رضی الله عنها نشسته تخلف
کردند و همچنین انصار از ما تخلف کرده در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و مهاجرین بجانب ابوبکر رضی الله
عنه شتافتند پس گفتم ای ابوبکر بیا تا برویم بجانب برادران خود از انصار پس بجانب ایشان قصد کرده روان شدیم در
اثنای راه دو مرد صالح یعنی عویم بن ساعده و معن بن عدی با ما ملاقات شدند و از مشورتی که قوم کرده بودند در
باب خلافت ما را خبر گردانیدند باز پرسیدند که کجا میروید ای گروه مهاجران اگر شما هم خود فیصل میسازید در شان
بروید بر شما جرمی نیست گفتیم بخدای سوگند که پیش ایشان میرویم بعد از آن روان شدیم تا رسیدیم بسقیفه
بنی ساعده دیدیم که انصار همه گرد آمدند در میان ایشان مردی یعنی مردی که خود را بثوب پیچیده در میان
ایشان است تکیه کرده گفتیم این مرد کیست گفتند سعد بن عباده است پرسیدیم که حال او چیست جواب

داوند که مریض ست پس چون در مجمع نشستیم خطیب ایشان برخاست خدا را ثنا گفت آنچه اهل آنست و
و گفت اما بعد ما انصار خدائیم و لشکر عظیم اسلامیم و شما ای معاشر مهاجران رهطی از مائید و حال آنکه آمده اند قومی
از شما که میخواهند او بزرگ گردند بر ما و میخواهند که منقطع بسازند ما را از امر خلافت و خود بان منفرد میشوند و
چون ساکت شد تعجب شدم و مقاله در نفس خود ترتیب کرده بودم میخواستم که آنرا بگویم در حضور حضرت ابوبکر
و حال آنکه من همیشه مدارا و دفع میکردم بعضی غضب و صلابت در دین از ابوبکر که او بیشتر بود در حلم و وقار او از من زیاده
بود پس ابوبکر صدیق منع کرد و گفت علی رسلک یعنی شتابی مکن و بتأنی و وقار خود باش و چون او
من اعلم بود مکروه داشتم که اورا در غضب آورم بنابرین ساکت شدم بخدای سوگند که آنچه من در خاطر خود تخمیر کرده
بودم یک کلمه از آنها ترک نکرد و تمام آنها را در بدیهه گفت با زیادتی بعد ازان گفت اما بعد آنچه شما ذکر ساختند
از نیکوی سزاوار آن هستید لیکن مردم عرب امر خلافت را اطاعت نمیکنند مگر آنکه در قبیله قریش باشد زیر آنکه
ایشان بهترین عرب اند از روی حسب و نسب و دار یعنی که و من راضی شدیم برای خلافت شما یکی ازین دو
مرد هر کدام که خواهید اختیار کنید و دست عمر و ابوعبیده جراح را گرفت پس امیر المومنین عمر رضه گفت که جمیع
کلماتی که ابوبکر گفت مکروه طبع من نبود غیر ازین کلمه بخدای سوگند که اگر کسی پیش من آمدی و گردن من
بزدی تا دام که گناهی که بمن لاحق میشد دوست تر بود نزد من از آنکه امیر باشم بر قومی که ابوبکر در میان
باشد بعد ازان یکی از انصار و آن حباب بحای مهمله مضمومه و با موحده ابن منذر بود گفت منم صاحب
رای و تدبیر که مردم در جمیع حوادث برای و تدبیر من عمل میکنند و از آن ایشان استشفا حاصل میشود در خصوص
این ماده رای من چنانست که از ما امیری و از شما ای معشر قریش امیری باشد عمر گفت بسیار شد اختلاف سخنان
و بلند شد آوازها تا زمانی که ترسیدیم که مبادا در میان قوم خلافی و جنگ و سرکشی پیدا آید گفتم ای ابوبکر دست
خود را بگشای پس او دست خود را گشاده کرد پس بیعت کردم با وی بیعت کردند مهاجران باز از انصار
بیعت نمودند بخدای سوگند نیافتیم در آنچه من حاضر بودیم امری را که موافق تر باشد و مخالف ازان کمتر باشد از
مبایعت ابوبکر رضی الله عنه ترسیدیم که اگر جدا شویم از قوم و بیعت شده باشد شاید که بعد از ما بیعت
نکنند بکسی که ما او را راضی نبودیم یا آنکه مخالفت ایشان می بایست کرد و بر هر تقدیر در آن فسادی میشد و در
روایتی آنکه ابابکر صدیق رضی الله عنه غلبه کرد بر انصار بخبر الائمه من قریش آنکه ایشان بهترین از قریش اند و
این حدیث صحیح ست که وارد شده از جهت طریق اسناد از جانب چهل صحابی و روایت کرد ابو یعلی
و حاکم صحیح کرد از ابن مسعود که گفت چون رسول الله صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود انصار گفتند از ما امیری
پس عمر رضه آمد نزد ایشان و گفت یا جماعت انصار نمیدانید که رسول صلعم امر کرد ابوبکر رضه را با آنکه امامت مردم
کند و کدام یکی از شما خوشحال میشود از آنکه مقدم شویم بر ابوبکر رضه و روایت کرد سعد و حاکم و بیهقی از
ابی سعید خدری رضی الله عنهم آنکه چون صحابه جمع شدند در دار سقیفه بنی ساعده و در خانه سعد بن عباده

ودرمیان ایشان بودند خطیبان انصار برخواستند پس یکی از ایشان گفت ای معاشر مهاجران بتحقیق پیغمبر
بود که رسول صلی الله علیه وسلم زمانی که یکی از شما را بعملی میفرستاد ویکی از ما همراه می شد پس صلاح می بینیم که دو
شخص والی امر خلافت شوید یکجا باتفاق تابع این هر یکی شده بهمین طریق گفتند بعد ازین زید بن ثابت ایستاد و
گفت ای معاشر میدانید که رسول صلی الله علیه وسلم از مهاجران بود وما از انصار رسول صلعم بودیم پس همچنان
انصار رسول صلعم بودیم انصار خلیفه رسول صلعم ایم باز دست ابوبکر صدیق رضی الله عنه برگرفت این صاحب
شماست پس عمر رضی الله عنه بیعت کرد بعد از و مهاجران وانصار بیعت کردند ابوبکر صدیق رضی الله عنه بالای
منبر رفته نظر در قوم کرد و زبیر را ندید بعد ازان او را طلب کرد آمد گفت ای زبیر تو میگوئی که پسر عمه رسول صلعم
ومخصوص حضرت آن او حضرتم اراده داری که شق عصای مسلمانان کنی یعنی میخواهی که مفارقت کنی جماعت مسلمانان را
زبیر گفت لا تثریب سرزنش وملامت مکن مرا ای خلیفه رسول الله بعده برخاست بیعت کرد باز
نظر در وجوه قوم کرد علی رضی الله عنه را ندید او را طلب نمود آمد گفت ای علی تو ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم وداماد
آنحضرتی میخواهی که شق عصای مسلمانان کنی اراده مفارقت مسلمانان داری علی گفت لا تثریب یعنی سرزنش
مکن مرا و رهمان وقت بیعت کرد و در روایت ابن اسحاق از زهری از انس آمده که چون بیعت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
شده در سقیفه روز دیگر بر منبر نشست و عمر رضی الله عنه برخاست پیش از و تکلم نموده وحمد وثنای خدا تعالی آورده بجا
گفت خدای تبارک وتعالی جمع کرده امر ایشان بهترین صاحب رسول الله ثانی اثنین اذهما فی الغار برخیزید
با و بیعت کنید پس مردمان بیعت کردند بیعت عام بعد از بیعت سقیفه باز ابوبکر رضی الله عنه تکلم نمود وبعد از حمد وثنای
خدا تعالی گفت ای مردمان بتحقیق والی شدم بر شما وحال آنکه نیستم بهتر از شما پس اگر نیکوئی کنم مدد ویاری
کنید واگر بدی کنم بعدل وراستی در آئید مرا راستی امانت ست ودروغ خیانت ست وضعیف میان
شما قوی ترست نزد من تا آنکه رد شود بر وحق او اگر خدا تعالی خواهد وقوی شما درمیان شما
ضعیف ست تا آنکه گرفته شود وترک نکند قومی جهاد را در راه خدا تعالی مگر خدا تعالی بذلت وخواری
ایشان را مبتلا سازد وشایع وفاش نشود اعمال فاحشه در قومی هرگز مگر آنکه گرفتار سازد خدا تعالی ایشان را
بلای که عام باشد وهمه ایشان را طاعت کنید مرا پس اگر عصیان کنم خدا ورسول او را پس نیست اطاعت من
بر شما برخیزید برای نماز تا رحمت کند خدا تعالی شما را روایت کرد موسی بن عقبه در مغازیه وحاکم وصحیح کرده
از عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت ابوبکر صدیق رضی الله عنه خطبه خواند وگفت سوگند بخدا که حریص نبودم من
بر امامت نه روزی ونه شبی هرگز ونه بودم رغبت بدان وطلب نکردم از خدا تعالی نه در ستر ونه در علانیه ولیکن
ترسیدم از فتنه ونیست مرا درین امارت راحتی که بتحقیق متکلف شده ام امر عظیم را نیست مرا طاقتی و
قوتی بران مگر بتقویت خدا تعالی بعد از آن علی وزبیر گفتند رضی الله عنهما غضب نکرده ایم مگر برای
آنکه موخر داشتند ما را از مشورت وما میدانیم که ابوبکر رضی الله عنه سزاوار ترین مردم ست بر خلافت او ست

نماز و شهرت و بسیار که رسول الله صلی الله علیه وسلم امر کرد او را که نماز کند با مردم در حالتی که خود زنده بود و در روایت
کرد ابن سعد از ابراهیم تیمی که عمر رضی الله عنه اول بجانب ابو عبیده آمد که بیعت با او کنند و گفت تو امین این امتی بر لسان
رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو عبیده گفت ندیده بودم مثل تو ضعیف رای از ابتدای تا این زمان مگر همین کلمه
که گفتی با بیعت میکنی و حال آنکه در میان شماست صدیق ثانی اثنین و در روایت کرد ابن سعد نیز چون ابو بکر رضی الله عنه
شنید که عمر بطرف ابو عبیده میل دارد ابو بکر بعمر گفت رضی الله عنهما دست خود بکشا تا با تو بیعت کنم عمر گفت تو
افضلی از من پس ابو بکر جواب داد قوت تو از من زیاده است و این سخن را مکرر گردانیدند بعد از آن عمر گفت
قوت من تراست با زیادتی فضل پس از آن بیعت با ابو بکر کرد رضی الله عنه روایت کرد احمد که ابو بکر رضی الله عنه
چون خطبه کرد در روز سقیفه ترک نکرد چیزی را که در باب انصار نازل شده بود و آنچه رسول صلی الله
علیه وسلم گفت لو سلك الناس واديا وسلكت الانصار واديا لسلكت وادي الانصار اگر جمیع مردم
بوادی دیگر روند و همه روند انصار در وادی دیگر هر آینه ما نیز سلوک بوادی انصار خواهیم کرد و بتحقیق میدانی
ای سعد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت در زمانی که تو نشسته بودی قریش ولاة هذا الامر
الناس فبرّ النّاس تبع لبرّهم وفاجرهم تبع لفاجرهم قریش والیان این امر خلافت اند که بهترین مردمان
اند و نیکان و متقیان تابع مردم متقیان ایشان اند زیرا که ایشان در ایمان و اطاعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم بر همه کس سابق اند و عاصیان و گنهگاران تابع ایشان اند زیرا که در دعوت رسول علیه السلام با دیگران
سابق اند و دیگران تابع ایشان اند بعد از آن سعد گفت راست گفتی ما وزیران ایم و شما امیرانید و از این
اند قول ضعیف ابن عبد البر را که میگوید سعد ابن عباده از بیعت ابو بکر ابا کرد تا زمانیکه فوت شد و روایت کرد
احمد از ابی بکر رضی الله عنه آنکه عذر از قبول بیعت چنین گفت که ترسیدم از فتنه که بعد از و ردت میباشد
و بر روایت ابن اسحاق و غیر او آنکه سائلی گفت ای ابو بکر رضی الله عنه چه چیز ترا برین داشت که والی مردمان شوی و حال
آنکه نهی میکردی ما را از آنکه بر دو کس امیر شویم ابو بکر رضی الله عنه گفت ما را ازین چاره نیست ترسیدیم که امت محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم متفرق گردند و خلل افتد در دین و روایت کرد که ابو بکر رضی الله عنه بعد از یکماه ندا کرد در مردمان که بندای
الصلوة جامعة و آن اول نمازی بود که در آن ندا کرد و باین لفظ باز خطبه کرد و گفت ای مردمان و
دوست میدارم که قایمقام شود درین امر دیگری غیر من و اگر مرا میگیرید بسنت پیغامبر صلی الله علیه
وسلم طاقت آن ندارم زیرا که پیغامبر معصوم بود از شیطان و نازل میشد برو وحی از آسمان و در روایت ابن
سعد چنین است که اما بعد من والی این امر شدم و من این امر را کاره ام بخدای سوگند که دوست میدارم
که بعضی از شما مثل من قایمقام باشد و اگر تکلیف می کنید مرا بآنکه عمل کنم در میان شما مثل عمل رسول صلی الله
علیه وسلم با آن اقامت نمیتوانم کرد رسول صلی الله علیه وسلم بنده بود که خدا تعالی او را بوحی گرامی داشته بود و او را
از خطاها معصوم ... نیستم مگر بشری مثل شما و بهتر نیستم از یکی از شما پس رعایت من کنید در زمانی که براستی در دوستی

ببینید مرا که من بشوید وگاهی به بینید که من میلی کرده ام از استقامت پس بعدل و راستی وا دارید مرا باید بینید که مرا
شیطانی است که عارض میشود وگاهی که به بینید که عصیان کنم از من اجتناب کنید اختیار نکرده اید مرا در شعرها
و ابشارهای خود یعنی امر خلافت بدین تعلق دارد که کمال احتیاط در دین مرعی دارید و مرا تنبیه سازید اگر از من
چیزی صادر شود از بیدینی روایت دیگر که از ابن سعید و خطیب منقول است که گفت اما بعد من والی امر شما
شدم و نیستم از شما بهتر لیکن نازل شد قرآن و رسول نیز سنتها نهاده و دانستیم آنرا بدانید ای مردمان که
عاقلترین مردمان پرهیزگارانند و عاجزترین مردمان گنهگارانند و عاصیان اند و قوی ترین شما ضعیفست
نزد من تا وقتیکه بگیرم از برای ضعیف حق او را و ضعیف ترین شما نزد من قوی ست تا زمانیکه بگیرم از قوی حق را ای
گروه مردمان جز این نیست که من تبع و متبدع نیستم پس هرگاه که نیکی کنم امداد و یاری کنید مرا و زمانیکه میل از
حق کنم براستی و عدل وا دارید مرا امام مالک رحمة الله روایت کرده نمی باشد هرگز کسی که امام باشد مگر باین شرط و
روایت کرده حاکم از ابو قحافه بوقت خلافت پسر خود ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابو قحافه حیات بود و گفت ابوبکر
را که هوشیار باش درین امر که این امر محال است آیا راضی شدند بنو عبد مناف و بنو مغیره گفت بلی گفت نیست
پست کننده مر آنرا که تو آنها را بلند کردی و نیست بلند کننده مر آنرا که تو آنها را پست کردی و روایت کرده
واقدی از چند طریق اسناد که بیعت ابوبکر رضی الله عنه روزی شد که رسول رحلت فرمود و روایت
کرد طبرانی از ابن عمر که ابوبکر بر منبر بجای رسول صلی الله علیه وسلم نشست و عمر بجای ابوبکر و عثمان بجای عمر
و علی بجای عثمان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین **فصل دوم منعقد شدن اجماع بر خلافت
ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه** دانسته شد بکلامی که قبل ازین گفتم که صحابه رضی الله عنهم اجماع کرده اند
برین امر و آنچه گفته اند از تخلف ابن عباده از بیعت مردود است و از جمله پیغمبر که تصریح باین معنی شده است
در آن حدیث است که روایت کرده آن را حاکم و صحیح کرده است آنرا ابن مسعود رضی الله عنه قال ما راٰه
المسلمون حسنا فهو عند الله حسن وما راٰه المسلمون سيئا فهو عند الله سيئ یعنی چیزیکه
آنرا مسلمانان نیکو دانستند پس آن چیز نزد خدا تعالی نیکوست و چیزی که مسلمانان آنرا بد دانستند پس آن چیز
نزد خدا تعالی بدست و حال آنکه جمیع صحابه خلافت ابوبکر را مستحسن دانستند پس نظر کن و آنچه صحیح شد از ابن مسعود
که از اکابر صحابه و فقهای و متقدمین ایشان ست که جمیع صحابه اجماع کرده اند بر خلافت او و بنا برین او احق است
بخلافت نزد جمیع اهل سنت و جماعت در هر عصری از عصری تا زمان صحابه و همچنین او احق بخلافت نزد جمیع
معتزله و اکثر فریق باقی و اجماع ایشان بخلافت او دلیل قاطع بر آنکه او اهلیت و استحقاق این امر داشت با آنچه
از ظهور رسیده است که بر هیچکس مخفی نیست اگر قائلی گوید که حکایت وقوع خلافت احتمالی دارد که از بعضی صحابه
رضوان الله تعالی عنهم نرسیده باشد و اگر تمام رسیده باشد محتمل ست که از بعض صحابه خلاف ظاهر شده باشد پس بنا برین
اجماع منعقد نشده **جواب** میگوییم با آنکه این توهم وقتی میشود که از بعضی صحابه کلمه این امر را مشاهده کرده اند

از اول تا آخر حکایت اجماع صحیح نشده باشد واما ثانی صحیح نشد که از ابن مسعود رضی صحت یافت که حکایت اجماع صحابه
اینست تو تیم صلاً نیشو وخصوصاً امیر المومنین علی بن ابیطالب نیز از ان کسانی ست که حکایت اجماع بر این
امر کرده اند چنانچه خواهد آمد بعد ازین روایت ازو که چون بصره آمد از آمدن او سوال کردند که آیا این امر
بعهدیست که از جانب پیغامبر شد و یا آنچه برای خود کرده است پس تقریب آن ذکر جواب ذکر متابعت خود
و باقی صحابه با ابوبکر نموده و آن و کس درین امر خلاف نکردند بلکه تمام متفق بودند و روایت کرد از زعفرانی
که گفت شنیدم از شافعی رحمة الله علیه که گفت اجماع کردند مردمان بر خلافت ابوبکر رضی و این اجماع از جهت بود که
مضطر شدند بعد از رسول صلی الله علیه وسلم و نیافتند در زیر ادیم آسمان بهترین از ابوبکر صدیق رضی الله عنه
پس او را والی ساختند و روایت کرده است اسد السنة از معاویه بن قره گفت نبود صحابه رسول صلی الله
علیه وسلم شکوه که از خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و نمی نامیدند او را مگر خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم واتفاق
واجماع نکردند ایشان مگر بخلافتی نه بر ضلالتی و دیگر دلیل آنکه صحت اجماع کرده اند بر حقیقت امامت یکی از سه
پس این که عباس و علی با ابوبکر نزاع نکردند و بیعت با او کردند پس تمام شد با این دلیل اجماع بر است چرا که اگر امامت
او حق نبودی با او نزاع میکردند چنانکه نزاع کرد حضرت علی با معاویه با آنکه شوکت معاویه ملاحظه نکرد با او نزاع
و با ابوبکر رضی با عدم شوکت او نزاع نکرد و این معنی دلیل است بر آنکه اعتراف کرده است بتحقیق خلافت او و
دیگر آنکه حضرت عباس رضی اراده بیعت با علی کرم الله وجهه کرده و علی قبول آن نکرد و میدانست حضرت
علی اگر از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در باب او خلافت وارد شده بودی قبول میکرد خصوص آنکه زبیر رضی
صاحب شجاعت بنو هاشم و غیر ایشان با او بودند و تقویت او میکردند و دیگر قبل ازین گذشته که انصار کرده
داشت بیعت ابوبکر ایشان را لازم ساخت بخبر الائمة من قریش بنا برین اطاعت وانقیاد کردند
و حضرت علی از روی شوکت و عذر و استعداد و شجاعت قوی تر بود از ایشان پس اگر روی رضائی
نمیبود درین منازعت اولی بود و سزاوارتر بود باجابت از دیگر و اما تاخیر علی و زبیر و عباس رضی
در بیعت قصوری در اجماع نمیکند بچند وجه وجه اول آنکه ایشان چنین دیدند که امر اجماع تمام شد بحضور کسی که
امیر بود در آنوقت از حل و عقد ثانی آنکه چون آمدند در تاخیر بیعت معذرت کردند علی و زبیر رضی الله عنهما
چنانچه گذشت از چند طریق اسناد بآنکه تاخیر از بیعت نه از جهت قصوری در خلافت صدیق بود بلکه
از آن جهت بود که ایشان را درین مشورت حقی بود و ایشان را موخر داشتند بآنکه محتاج بود این امر بمشورت
تامه و بنا برین از عمر رضی صحیح چنین گذشت که این بیعت فجاءة واقع شد لیکن خدا تعالی نگهداشت شر
آنرا و موافقت کرد و آنچه گذشت از اعتذار حضرت علی و زبیر رضی که دار قطنی روایت کرده است از طرق
بسیار و آن اینست که حضرت علی و زبیر رضی گفتند در آن وقت بیعت که ابوبکر رضی را سزاوارترین مردم به
خلافت میدانیم بتحقیق که او صاحب غار است و ثانی اثنین رسول الله صلی الله علیه وسلم ست و میدانیم شرف

الا آنکه ما خود را دور داشتند از مشورت و در آخر آن حدیث است که ابوبکر رض معذرت ایشان خواسته می‌گفت
بخدای سوگند که من حریص نبوده‌ام بر امارت روزی و نه شبی هرگز رغبت نبوده‌ام و از خدا تعالی طلب ننموده‌ام نه در سر
و نه در علانیه ولیکن ترسیدم از فتنه و نیست مرا در امارت راحتی و در تکلیف امر عظیم شده‌ایم تا آخر حدیث چنانکه
گذشت بعد از آن حضرت امیر المومنین علی و زبیر رضی الله عنهما سخنان ابوبکر رضی الله عنه پسندیده و معذرت او را
قبول کردند و روایت کرد بخاری از عایشه رض که حضرت فاطمه کسی را نزد ابوبکر فرستاد و طلب میراث خود از
اموال مدینه و فدک و باقی خمس خیبر که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم مانده بود کرد ابوبکر رض در جواب آن
گفت که رسول صلی الله علیه و سلم گفته بود انا معاشر الانبیاء لا نرث و لا نورث ما ترکناه فهو صدقة
انما تاکل آل محمد من هذا الاموال امارت نمیگیریم و ما میراث برده نمیشویم هر چیزی را که ما گذاشته
ایم پس آن صدقه است جز این نیست که آل محمد ازین مال یعنی مال خدا تعالی میخورند و زیاده از خوردن ایشان را
نیست و بخدای سوگندم اگر تغیر صدقه رسول الله از آن حالتی که در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم بود
نمیکنم و بطریقی که رسول صلی الله علیه و سلم در آن عمل میکرد عمل خواهم کرد و چون ابوبکر رض اباکرد از آنکه چیزی
از آن اموال بفاطمه دهد فاطمه رضی الله عنها غضب کرد بر ابابکر صدیق رضی الله عنه هجرت کرد و تکلم نکرد تا زمانیکه
حضرت فاطمة الزهراء رض حیات بود و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شش ماه زیست و چون وفات یافت حضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه در مدت حیات فاطمة الزهراء بیعت نکرده بود ولیکن در آن عرصه وجاهتی
بواسطه حیات حضرت خیر النساء نزد مردمان بود و چون حضرت فاطمه وفات یافت حضرت علی از روی مردمان
انکار نمود و مصالحت اختیار کرد و کسی با او آمد شد نکرد و درین اشارات متابعت و مصالحت ابوبکر صدیق
رضی الله عنه کرده شخصی را باو فرستاد که بمنزل شما تشریف بیارد و با تو کسی دیگر نباشد و غرض ازین بود
که عمر رض حاضر نباشد چون ابوبکر رض قبول بیعت نمود بعد از آن عمر رض با ابوبکر رض گفت که تنهای بخانه ایشان
نباید رفت ابوبکر رض گفت چه اندیشه داری بمن چه خواهد کرد و بخدای سوگند که خواهم رفت و چون بمنزل علی
رفت علی کرم الله وجهه حمد و ثنای خدای تبارک و تعالی بجا آورده گفت ای ابابکر ما میدانیم فضایل ترا آنچه
خدا تعالی بتو عطا کرده از خیر من حسد نکرده‌ام لیکن منفرد شدی با امر بیعت مشورت را تنها کردی و ما را دخل
دادی و بواسطه قرابتی بر رسول صلی الله علیه و سلم ما را درین نصیبی بود و مثل این نوع سخنان رفت امیر میگفت تا آنکه ابوبکر
صدیق رض بگریه آمد و دانه‌های از چشمهای باریدی بعد از آن ابوبکر رض تکلم کرده گفت بآن خدای که جان من بید قدرت
اوست پیوستن نیکی با اقارب رسول الله صلی الله علیه و سلم از خود تقصیر نکردم اما خلافی که در میان ما و شما است
بواسطه این اموال واقع شد من درین امر از خیر تقصیر نکردم که جای این مسئله را یافتم و این امر بطریقی که
دیدم که رسول صلی الله علیه و سلم در آن عمل میکرد بهمان طریق بعمل آوردم بعد از آن امیر المومنین گفت وعده ما
و تو از برای بیعت وقت عشیه است در مسجد و چون در مسجد آمدند ابوبکر بعد از فراغ نماز ظهر بالای منبر رفت

حمد و ثنای خدا تعالی بجا آورده فضائل و شرف حضرت علی رض را تعداد نمود و تخلف او از بیعت و عذر او را بطریقی
که گفته بود بیان نمود و استغفار کرده فرود آمد باز حضرت علی رض بر منبر رفت بعد از حمد و ثنای خدای تعالی
تعظیم و توقیر در حق ابوبکر بیان نمود و گفت از من واقعه شده از تاخیر در بیعت نه از جهت حسد و بخل بر ابوبکر
بود و نه از جهت انکار چیزی که خدا تعالی او را تفضیل داده است ولیکن ظن ما این بود که ما را در مشورت نصیبی است
و او در آن عمل ما را دخل نداد بنابرین غضب کردیم در نفس خویش و بیرون شدیم پس مسلمانان باین بیعت
خوشحال شدند و آنرا صواب دانستند و مردم در وقت مراجعت علی کرم الله وجهه با مر معروف بوی نزدیک
میشدند پس تامل کن عذر برا در قول او آنکه منکر نشدم چیزی را که با آن تفضیل یافته است و حسد و بخل نکردم
برای چیزی که خدا تعالی باو عطا کرده است و غیر اینها از آنچه حدیث مشتمل است بر آن تا بیابی خود را بری و مبرا
از آنچه روافض و مانند ایشان باو نسبت میکنند قاتلهم الله باز بدانکه در حدیث تصریح است بتاخیر بیعت علی
تا موت فاطمه پس منافی میشود چیزی را که از ابی سعید گذشته که علی و زبیر رض از اول امر بیعت کردند لیکن این
حدیث ابی سعید را ابن حبان و غیر او صحیح کردند و بیهقی چنین گفت که حدیث مسلم از ابی سعید نقل کرده است که
در بیعت علی و بعضی از بنو هاشم تاخیر شد تا موت حضرت فاطمه رض ضعیف است زیرا که روایت زهری موصول
نیست و اسناد با بوسعید نکرده و روایت اول از ابوسعید که دال است برآنکه ایشان اول بیعت کردند از
موصول است پس اصح باشد انتهی و برو وارد میشود آنکه میان این حدیث اصح و میان خبر بخاری که از عائشه
صدیقه رض گذشت منافات است زیرا که یکی دلالت بر تقدیم بیعت میکند و دیگری بر تاخیر و جمع بین
حدیثین بعضی چنین کرده اند که علی در اول حال بیعت کرد باز از بیعت ابوبکر رض جدا شد بواسطه آنکه واقعه شد
میان حضرت فاطمه زهرا بنت رسول الله و حضرت ابوبکر رض در باب میراث حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از
وفات حضرت فاطمه رض بیعتی دیگر کرد و کسیکه در باطن از این امر واقف نشد توهم کرد که تخلف او از بیعت اول و آنچه
خواستند گفتند و از نجهت که رفع این شبهه شود حضرت علی رض اظهار مبایعت بعد از وفات حضرت فاطمه
بالای منبر کرد چنانچه در فصل چهارم از فضائل علی رض خواهد آمد که علی رض در بیعت درنگ کرد ابوبکر رض
ملاقی او شد بگفت آیا مکروه داشتی امارت مرا گفت مکروه داشتم ولیکن سوگند خورده ام که ردا بر دوش نگیرم
مگر برای نماز فریضه تا از جمع قرآن فارغ شوم از اینجا زعم کرده اند که علی رض قرآن را بر وفق تنزیل نوشته پس
معلوم شد از آنچه تقریر کردیم اجماع جمیع صحابه و هر که بعد از ایشان است بر حقیقت خلافت صدیق رض و اهل بیت
و در این امر همین قدر کفایت است در استدلال بر تقدیر یکه نصی نیز باشد بلکه اجماع قویتر است از نصی که متواتر
نرسیده باشد زیرا که اجماع علم قطعی حاصل میشود از و نصوص غیر متواتر علم ظنی بهم میرسد چنانکه خواهد آمد حکایت
کرد امام نووی باسناد صحیح از سفیان ثوری رض که هر کس گوید که حضرت علی رض احق بود و سزاوارتر بخلافت
بود و اعتقاد او نیست که ابوبکر و مهاجرین و انصار رضوان الله تعالی علیهم اجمعین خطا کرده اند در این امر و کسیکه اعتقاد

خطا در حق این جماعت داشته باشد گمان نمی برم که عملی از اعمال او با ایشان برابر بود روایت دارقطنی از عمار بن یاسر

و مانند این **فصل سوم در نصوص سمعی که دلالت می کنند بر خلافت ابوبکر از قرآن و حدیث رسول صلی الله علیه وسلم** اما نص قرآن از انجمله قول خدا تعالی یا ایها الذین

آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة

علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه

من یشاء والله واسع علیم ۝ ای کسانیکه گرویدند بخدای هر که برگردد از شما از دین خود پس زود باشد که

بفرستد خدا تعالی بر ایشان قومی را که خدا تعالی دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدای تعالی را

و مشفق و متواضع باشند بر مومنان و سخت غالب باشند بر کافران و جهاد کنند در راه خدا تعالی و نترسند

از هیچ ملامت کننده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و این صفتهای فضل و رحمت خداست میدهد کسی را که میخواهد

والله واسع علیم خداست فراخ عطا داناست بکسی که استحقاق دارد و در روایت کرد بیهقی از حسن بصری رضی الله عنه

که گفت بخدای سوگند که مراد باین قوم ابوبکر است و اصحاب او رضی الله عنهم تا آنکه چون عرب مرتد شدند جهاد

کردند ابوبکر و اصحاب او تا آنکه باز آوردند ایشان را باسلام و روایت کرد یونس بن بکیر از قتاده که گفت چون پیغامبر

صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت فرمود بعضی عرب مرتد شدند پس ابوبکر قتال با آن جماعت کرد تا آنکه باسلام

آوردند و گفت با هم سخن میکردیم تا آنکه این آیت نازل شد در شان ابوبکر رضی الله عنه فسوف یاتی

الله بقوم یحبهم و یحبونه و شرح این قصه آنست که ذهبی روایت کرد که چون وفات پیغامبر صلی الله علیه وسلم

مشهور شد در نواحی مدینه طائفه بسیار از عرب مرتد شدند و منع زکوة کردند ابوبکر صدیق رضه بقتال

ایشان برخاست عمر و بعضی دیگر از اصحاب گفتند صلاح در آنست که دست از قتال ایشان باز داری ابوبکر

گفت بسوگند که تقصیر نکنم در عقالی و عناقی که آنچه در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم میدادند از من منع

می کنند و ادای آن نمی کنند هر آینه مقاتله با ایشان خواهم کرد در منع آن بعد از آن عمر رضه گفت چگونه

بر ایشان قتال میکنی و حال آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله

الا الله وان محمدا رسول الله فمن قالها عصم منی ماله و دمه الا بحقها و حسابه علی الله

امور شدم بقتال مردمان تا زمانیکه بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله و هر کس که این کلمه گفت منع کرد

و حمایت کرد از من مال خود را و خون خود را الا بحق اینقول یا بحق مال یا دم و حساب او بر خدا تعالی است

یعنی کسیکه گفت لا اله الا الله و اظهار اسلام کرد مقاتله او را ترک کنم که مخلص است یا منافق نیست چرا که آن

حسابی است که با خدا تعالی است ابوبکر گفت بسوگند که مقاتله خواهم کرد بآن کسیکه در میان صلوة و زکوة فرق

کنند چرا که زکوة حق مالست و حال آنکه رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الا بحقها عمر رضه گفت بخدای سوگند

که نیافتم کسی را مگر آنکه خدا تعالی منشرح ساخت صدر ابوبکر رضه را بقتال آن جماعت و دانستم که حق

بجانب ابوبکر رض و اصحاب او سپاهی فرستاده بود و در روایتی دیگر آنکه چون ابوبکر رض بیرون رفت جهت قتال
آن جماعت و بحوالی نجد رسید تمام عرب گریختند بنابرین بعضی اصحاب صلاح چنین دادند که کسی را امیر
گردانیده شود بر ایشان نامزد کنند و خود باز گردند پس خالد بن ولید را امیر ساخته فرستادند و خود بازگشت
و در روایت کرده دارقطنی از ابن عمر رض زمام راحله او علی گرفت و گفت کجا میروی ای خلیفه رسول الله میگویم
بتو آنچه تو در روز احد با رسول الله گفتی شمشیر خود را در غلاف کن و محزون و دردناک مساز ما را بنفس خود
بازگرد و به مدینه بخدای سوگند که اگر دردناک میشویم از جهت تو تشویش بتو رسد و اسلام هرگز منتظم نخواهد
بود و بعد از آن خالد بن ولید را بقبیله بنو اسد و غطفان فرستاد و خالد با آن قبایل رسید جمع کثیری
از آن بکشت و جمع دیگر را اسیر کرد باقی رجوع به اسلام کردند و از آنجا خالد بن ولید را فرستاد بقتال
مسیلمه کذاب و چون فریقین بیکدیگر رسیدند شروع در قتال نمودند مسیلمه در قلعه متحصن شد و اهل اسلام
چند روز ایشان را محاصره کردند آخر الامر مسیلمه بدست وحشی که قاتل حمزه بود کشته شد باز در سال دوم
از خلافت بنابر آنکه اهل بحرین بعد از فوت حضرت رسول شبه در دل ایشان پیدا شده مرتد شده
بودند علاء حضرمی را بجانب بحرین بدفع آن جماعت فرستاد و در موضع جواثا ملاقی شدند بعد از مقاتله
بسیار مسلمانان نصرت یافتند و اهل عمان نیز چون مرتد شده بودند عکرمه بن ابی جهل را بآنجانب فرستاد
و مهاجر ابن امیه را بطائفه مرتدین نامزد فرمود و همچنین زیاد بن لبید انصاری را با جماعتی دیگر از
اهل ارتداد فرستاد و از جهت ست که روایت کردند بیهقی و ابن عساکر از ابوهریره که گفت سوگند بآن
خدای تعالی که بجز او خدای نیست که اگر ابوبکر رض خلیفه نبودی مردم بندگی خدای تعالی را بجا نمی آوردند باز
مرتبه سوم این سخن را مکرر ساخت بعضی گفتند ساکن شو ای ابوهریره رضی الله عنهم بعد از آن ابوهریره
گفت که رسول صلی الله علیه و سلم اسامه را بهفتصد کس بجانب روم و شام فرستاد و چون در موضع
ذی خشب فرود آمد رسول صلی الله علیه و سلم رحلت فرمود و اعراب حوالی مدینه مرتد شدند صحابه رسول
جمع شده گفتند اسامه را بازگردان زیرا که وجهی ندارد که اعراب حوالی مدینه از دین مرتد شده باشند و
با لشکر خود را به روم بفرستیم ابوبکر رضی الله عنه گفت بآن خدای که بجز او خدائی نیست که اگر قلت مردم
بمرتبه باشد که در مدینه هیچکس نباشد و سگان پایهای ازواج پیغمبر کشیده باشند لشکری که پیغمبر
صلی الله علیه و سلم متوجه بجانبی ساخته باشد نخواهم گردانید و علمی که رسول خدای صلی الله علیه و سلم بسته
نخواهم گشود پس اسامه روان شد و هیچ قبیله از قبایل که اراده ارتداد داشته بودند نگذشت مگر آنکه
گفتند که این جماعت را اگر قوتی نبودی این لشکر را از خود جدا نساختندی و بجانب روم نمی
فرستادند بنابرین سبب ارتداد موقوف میداشتند تا خبر قتال اهل اسلام با روم معلوم کنند پس
چون مسلمانان مقاتله با اهل روم کرده ایشان را مقهور و مغلوب ساختند و فتح نمودند و سالماً و غانماً

باز گشتند جماعت اعراب تا ما بر دین اسلام ثابت ماندند و امام نووی در تهذیب آورده که استدلال
گروه اصحاب بر کثرت و عظم علم صدیق بقول او در آن حدیث که در صحیحین ثابت شده والله لاقاتلن من فرق
بین الصلوة والزکوة فان الزکوة حق المال والله لو منعونی عناقا عقالا کانوا یؤدونها
الی رسول الله لقاتلتهم علی منعها و شرح این نقارشی بیان کردیم و استدلال کرد شیخ ابو اسحاق به
این حدیث و غیر این حدیث در کتاب طبقات بر آنکه ابو بکر رض اعلم صحابه بود زیرا که جمیع صحابه در فهمیدن این مسئله
ایستادند و تامل کردند مگر ابو بکر رض و بعد از مباحثه صحابه درین مسئله با ابا بکر معلوم ایشان شد که قول ابی بکر رض
صواب است و رجوع بآن نمودند و روایت کرد نووی از ابن عمر رض که از و سوال کردند که در زمان پیغامبر فتوی
میدادند در عهد رسول صلی الله علیه وسلم باز استدلال کرد با علمیت ابو بکر بحدیث چهارم از احادیثی که دلالت
بر خلافت او میکند چنانچه بعد ازین ذکر این حدیث خواهد آمد و گفت ابن کثیر که صدیق اقرأ صحابه بود یعنی اعلم
ایشان بود بقرآن زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم مقدم داشت او را برای نماز با صحابه آنکه خود فرمود که یؤم
القوم اقرأهم بکتاب الله یعنی امامت قوم کند کسی که اعلم باشد بکتاب الله و خواهد آمد خبری که لا
ینبغی لقوم فیهم ابو بکر ان یؤمهم غیره نیست سزاوار قومی را که ابو بکر رض در میان ایشان باشد آنکه
غیر او امامت ایشان کند و همچنین اعلم بود بسنت رسول علیه السلام چنانچه در بسیاری از مواضع رجوع باو می کنند
در وقت حاجت و او ظاهر میساخت بایشان سنتی که از پیغامبر حفظ کرده بود و یاد داشت و غیر او از صحابه
نداشتند و چگونه چنین نباشد و حال آنکه مواظبت و مداومت بصحبت رسول الله کرده بود از اول بعثت تا زمان
وفات و با وجود صفات مذکوره از کی و فضل عباد الله بود و اما قلت روایات احادیث مسنده ابو بکر از رسول صلعم
بواسطه سرعت وفات و کوتاهی ایام حیات او بود بعد از رسول صلی الله علیه وسلم و اگر مدت حیات بعد از رسول
صلی الله علیه وسلم اطول میشد هر آئینه نقل از و بسیار میبود و اکثر ناقلان حدیث از ابو بکر رض صحابه بودند چون ایشان خود
در سماع حدیث با ابو بکر شریک بودند و از حضرت صلی الله علیه وسلم شنیده بودند بنا برین از ابو بکر نقل نکردند
اگر چنین نبودی کسی که در زمان ابو بکر محتاج میبودند بآنکه از ابو بکر از حضرت صلی الله علیه وسلم متبیّن بودند باستفسار
صحابه و بواسطه مانع مذکور و عدم اهتمام مردم از ایام او بضبط حدیث از وی مروی نشده روایت کرد ابو القاسم
البغوی از میمون بن مهران که گفت زمانیکه خصمان بر ابو بکر وارد میشدند نظر میکرد در قرآن اگر در آن حکم در
قرآن مییافت میان خصمان بآنچه از قرآن یافته بود حکم میکرد و اگر در قرآن نبود از سنت رسول صلعم
در آن باب حکم میدانست بآن عمل میکرد و اگر بآن عالم نبود بیرون می آمد و از مسلمانان سوال میکرد و
میگفت این نوع قضیه است آیا میدانید که از رسول صلی الله علیه وسلم حکمی صادر شده است گاه چنین واقع
میشد که چند کس متفق اللفظ میگفتند که رسول صلی الله علیه وسلم درین قضیه باین طریق کرد بعد از آن میگفت
حمد و ثنای مر خدا را که این کسان در میان ما پیدا شدند که حفظ این قضیه از رسول صلی الله علیه وسلم کرده اند و اگر

واگر در سنت رسول چیزی نمی یافت اعیان و اشراف و اخیار الناس را جمع میکرد و با ایشان مشورت
مینمود و اگر برایی متفق شدند همان حکم میفرمود و عمر رضی الله عنه چنین میکرد و اگر مشکل میشد که از قرآن
و یا از سنت بیاید ملاحظه میکرد که ابوبکر رضی الله عنه را درین قضیه حکمی هست یا نه اگر او می یافت بآن عمل میکرد و الا
رؤس مسلمانان را طلب مینمود و آنچه اتفاق بر آن مینمودند حکم میکرد و از جمله آیاتی که دلالت بر خلافت ابوبکر
میکنند این آیت است قل للمخلفین من الاعراب بگو ای محمد باز ماندگان از اعراب بادیه ستدعون
الی قوم اولی باس شدید زود است که خوانده خواهید شد بحرب گروهی صاحبان کارزار سخت
تقاتلونهم او یسلمون مقاتله کنید با ایشان و بکشید ایشان را یا مسلمان شوند فان تطیعوا
یؤتکم الله اجرا حسنا پس اگر اطاعت و فرمانبرداری کنید داعی را بدهد خدایتعالی شما را مزدی نیکو که
غنیمت در دنیا و جنت در آخرت است و ان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما
واگر برگردید و پشت بر داعی کنید همچنانکه گردانیده بودید پیش ازین در سال حدیبیه عذاب کند خدایتعالی شما را عذابی
دردناک مترجم گوید در تفسیر بیضاوی آورده که مخلفون از اعراب قبیله اسلم و جهینه و مزینه و غفار بودند که
با آنحضرت وعده کرده بودند که رفیق آنحضرت باشند تا آنکه در سال حدیبیه بعد از آن خلاف وعده کردند باموال و اهل
خود مشغول شدند انتهی روایت کرد ابن ابی حاتم از جویبر که مراد قوم اولی باس بنو حنیفه بودند و از جهت ابن
ابی حاتم و ابن قتیبه و غیر ایشان گفتند که این آیت حجت است بر خلافت صدیق زیرا که وی مردم را بقتال
القوم خواند و شیخ ابوالحسن الاشعری رحمة الله علیه که امام اهل سنت و جماعت است گفت از ابوالعباس
بن شریح شنیدم که میگفت خلافت صدیق از قرآن درین آیت است گفت از برای آنکه اهل علم اجماع
کرده اند زیرا که بعد از نزول این آیت قتالی نبود که خوانده شوند بآن مگر خواندن ابوبکر رضی الله عنه مخلفین و دیگر مردمان
را بقتال اهل ردت و کسانیکه منع زکوة کردند گفت پس این آیت دلیل است بر وجوب خلافت ابوبکر رضی الله عنه
و افتراض طاعت او زیرا که خدایتعالی خبر داد که اگر برگردند و فرمان نبرند ایشان را عذاب الیم خواهد بود و ابن کثیر
میگوید هر کس که تفسیر کرده است قوم را بآنکه اهل فارس و روم اند پس صدیق تجهیز کرده بآن جانب و فتنها
و تمامی کار آن جماعت بدست عمر و عثمان داد و ایشان هر دو فرع صدیق اند پس اگر گویی که ممکن است که مراد داعی
در آیت رسول الله یا حضرت علی کرم الله وجهه باشد گوییم این احتمال ممکن نیست چرا که خدایتعالی فرمود قل لن
تتبعونا و این خبر است بمعنی نهی یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم مخلفین را از اعراب که تابع من نشوید و با ما بیرون
میایید و بنا بر این جماعت بهیچ محاربه خوانده نشدند در حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم اجماعا چنانچه گذشت
و امام علی رضی الله عنه را در ایام خلافت خود قتالی از جهت اسلام اتفاق نیفتاد و جهادی که بمقاتله وی رضی الله عنه
جهت طلب امامت و حقوق خود بود اما جمعی که بعد حضرت علی رضی الله عنه بودند نیز و با اجماع ایشان ظالم اند و غیره و شیعه
امثال ایشان کافر اند پس معین شد که این داعی که متابعت او سبب اجر حسن شود و عصیان و نافرمانی او

موجب عذاب الیم گردد یکی از خلفاء ثلثه است رضی الله عنهم و درین هنگام حقیقت لازم آمد بر هر تقدیر زیرا که چه
حقیقت خلافت عمر و عثمان فرع حقیقت خلافت ابوبکر است بواسطه آنکه خلافت ایشان ظاهر شد و از خلافت او
ناشی شده و بدان مترتب است و از جمله آیات داله بر خلافت ابوبکر قول خدا تعالی است وعد الله الذین
آمنوا و عملوا الصّلحت وعده کرده خدا تعالی کسانی را که ایمان آورده اند و عمل نیکو کرده اند لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم که هر آئینه است ایشان را که خلیفه و متصرف گردانند در روی
زمین و مراد این جماعت که خدا تعالی ایشان را وعده داد مهاجران اند نزد مفسرین چنانچه متصرف گردانید
کسانی را که پیش ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل را که بعد از هلاک قبطیان در مصر و شام خلیفه شدند ولیمکنن
لهم الذی ارتضی لهم و هر آئینه استوار و ثابت دارد از برای ایشان پسندیده و مختار ایشان را یعنی
اسلام و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا هر آئینه بدل دهد ایشان را بعد از
ترس ایشان از دشمنان ایمنی از ایشان که پرستند مرا در زمان خلافت و شریک نگردانند بمن چیزی را یعنی
جاه و بزرگی ایشان از عبادت و توحید باز ندارد و ابن کثیر گفته که آیت منطبق و مشتمل است بر خلافت صدیق
اکبر رضی و ابن ابی حاتم در تفسیر خود از عبد الرحمن بن عبد الحمید المهدی روایت کرده گفت که خلافت ابوبکر رضی الله
در قرآن بقول خدا تعالی وعد الله الذین آمنوا الی آخر الآیة ثابت است و از جمله آیات داله بر خلافت صدیق
قول خدا تعالی است للفقراء المهاجرین الذین یعنی قسمت مال برای تیمیان و مسکینان و فقرا مهاجرین است
الی قوله اولئک هم الصادقون یعنی آن گروه مهاجران راستان اند یعنی راست گویان وجه دلالت بر
خلافت صدیق آنست که خدا تعالی مهاجران را صادق خوانده کذب از وی هرگز صادر نخواهد بود پس لازم آید در
چیزی باتفاق جمیع مهاجرین و غیرهم اطلاق بر ابوبکر رضی کرده اند و او را خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته اند
صادق باشند پس بنابرین مقدمه این آیت نص باشد بر خلافت ابوبکر رضی خطیب ابن لیلی را از ابوبکر ابن
عیاش نقل کرده که این استنباط نیکوست چنانچه ابن کثیر تصریح باین معنی کرده و از جمله آیات داله بر خلافت
صدیق اکبر رضی قول خدا تعالی اهدنا الصراط المستقیم بنما ما را راه راست صراط الذین انعمت علیهم
راه کسانیکه انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و صدق و شهادت و صلاحیت امام فخر
الدین رازی گفت این دلیل است بر خلافت ابوبکر رضی زیرا که نعمت قبل ازین گفتم که تقدیر چنین است و خدا
تعالی بیان کرده است در آیت دیگر که الذین انعمت علیهم چه کسانند و قول خدا تعالی فاولئک مع الذین
انعم الله علیهم من النبیّین والصّدیقین والشّهداء والصّلحین یعنی این گروه آن کسانی
اند که انعام کرده الله تعالی بر ایشان از پیغامبران و راست گویان که اول صدیق انبیا کرده و کشتگان در
راه خدا تعالی و ستوده گان در اعمال و احوال و هیچ شک نیست که سردار صدیقان و رئیس ایشان است
ابوبکر صدیق است پس معنی چنین باشد که خدا تعالی امر کرد طلب نمائیم یعنی که ابوبکر رضی و تمام صدیقین بر تنند

وابوبکر اگر ظالم بودی جایز نبودی اقتدای بوی پس ثابت شد آنچه گفتیم و دلالت این آیت بر امامت ابوبکر رضه
واما نصوصی که از رسول صلی الله علیه وسلم وارد شده بسیارست و در بعضی از آن تصریح بخلافت ابوبکر صدیق
ست و در بعضی دیگر اشارت بآن حدیث اول روایت کرد بخاری و مسلم از جبیر بن مطعم که گفت زنی
پیش رسول صلی الله علیه وسلم آمد یعنی بمهمی و آنحضرت م اورا امر کرد که بازآمی بسوی ما بعد از آن گفت اگر بیایم و
شما را نه بینم واین قول او کنایت بود از فوت آنحضرت م آنگاه آنحضرت م فرمود ان لم تجدینی
فأتی ابی بکر یعنی اگر مرا نه بینی نزد ابوبکر رضه بیا و ابن عساکر از ابن عباس رضه روایت کرد که گفت زنی نزد
پیغمبر آمد و گفت اگر بیایم و شما را نه بینم یعنی تعریض آنحضرت م بفوت کرد آنگاه رسول فرمود ان جئت
فلم تجدنی فأت ابی بکر فانه الخلیفة من بعدی اگر بیائی و مرا نیابی نزد ابوبکر رضه بیا که او خلیفه خواهد بود
بعد از من این حدیث روایت میکرد ابوالقاسم بغوی بسندی حسن تبه وجهی که ترمذی گفته است که در سند او
کسی متهم بکذب وفسق وغفلت نباشد یعنی راویان او مستور العدالت نباشد نیز باید که شاذ نشده
وازوجهی دیگر مثل این مروی شده باشد و حدیث حجت ست همچون صحیح از عبد الله بن عمر رضه گفت
از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود یکون خلفی اثنا عشر خلیفة ابوبکر لا یلبث الا قلیلا
بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود وابوبکر رضه درنگ نکند مگر اندک علما و ائمه حدیث گفته اند صدر این
حدیث اجماع شده است بر صحت آن واز طرق متعدده وارد شده و بخاری و مسلم و غیر ایشان روایت کرده اند
واز جمله این طرق آنست که آنحضرت م فرموده لا یزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من عاداهم
علیها اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش همیشه این امر اسلام غالب و نصرت می یابد بر هر کسی که با ایشان
دشمنی میکند بر امر خلافت تا دوازده خلیفه که جمیع ایشان از قریش باشند چنانچه عبد الله ابن احمد
بسندی صحیح روایت کرده صحیح آنست که اسناد او متصل باشد بنقل عدلی ضابط از مثل خود که سالم باشد
از شذوذ وعلت ومراد باتصال سند آنست که هیچ منقطع نباشد ومراد بعدل آنکه مشهور العدالت ومراد
بضابط حافظ ومستفیض باشد بسلامت از شذوذ آنچه راوی مخالف روایت نکند وبسلامت از
علت مراد آنست که در حدیث اسباب خفیه غامض قادحه نباشد و در حدیث صحیح متفاوت ست بحسب
قوت شروط واز جمله طرق چنانچه احمد روایت کرد لا یزال هذا الامر صالحا همیشه امر قوم بصلاح مقرر
ست لا یزال هذا الامر ماضیا همیشه این امر خلافت نافذ ست یعنی مادام که این دوازده خلیفه باشند
واز جمله طرق مسلم روایت کرده که آنحضرت م فرمود لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا
واز جمله ان الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة این امر خلافت منقضی نمیشود تا آنکه بگذرد
در میان ایشان دوازده خلیفه واز جمله لا یزال الاسلام عزیزا منیعا الی اثنا عشر خلیفة همیشه
اسلام قوی وغالب باشد تا دوازده خلیفه واز جمله روایت بزار آنست لا یزال امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر

اثنا عشر خلیفه

خلیفه کلهم من قریش و زیاده کرد ابوداود و آنکه رسول صلی الله علیه وسلم چون بمنزل خود باز گشت قریش آمدند
و پرسیدند که بعد از خلیفه چه حالت خواهد شد آنحضرت فرمود ثم یکون الهرج یعنی بعد از آن قتل و فساد خواهد بود
و از جمله روایت ابوداود است لا یزال الدین قائما حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم تجتمع علیهم
الامة همیشه این دین قائم است تا وقتی که بر شما دوازده کس خلیفه باشند که همه بر جمیع ایشان مجتمع گردد و در روایت
ابن مسعود رضی الله عنه بسند حسن که از وی سوال کردند چند خلیفه مالک امر این امت خواهند شد گفت از رسول
صلی الله علیه وسلم پرسیدیم فرمود اثنا عشر کعدد نقباء بنی اسرائیل یعنی خلیفه دوازده کس خواهند بود
مثل عدد نقبای بنی اسرائیل قاضی عیاض رح گفت شاید که مراد به دوازده کس که درین حدیث و مانند این مذکور شده است
که ایشان خواهند بود در مدت عزت خلافت و قوت اسلام و استقامت امور اسلام و اجتماع همه امت بر کسیکه
بامر خلافت نماید و این یافته شد در کسانیکه اجتماع کردند جمیع مردم بر ایشان تا زمانیکه امر بنی امیه در اضطراب افتاد
و فتنه در میان واقع شد در ایام ولید ابن یزید و این فتنه در میان مردم ماند تا وقتیکه دولت خلفای عباسیه
قایم شد و مستاصل ساختند امر بنی امیه را شیخ الاسلام ابن حجر در فتح الباری که شرح صحیح بخاری است چنین گفته
که کلام قاضی نیکوتر کلامی است که در حدیث گفته اند و ارجح اقوال است زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم در
بعضی طرق کلهم تجتمع علیهم الناس مقوی اوست و مراد اجتماع الناس از انقیاد و اطاعت بیعت اوست
است و کسیکه اجتماع همه مردم بر وی شده است خلفای ثلثه است رضی الله عنهم باز حضرت علی تا زمانیکه امر حکمین واقع
شد در صفین و از آن روز معاویه را اسم خلیفه اطلاق کردند باز اجتماع مردم بر وی شد در وقت صلح چنانکه گفته
رسول صلی الله علیه وسلم حضرت امام حسن رض باز بر پسر او یزید لعنه الله و امر حضرت سید الشهدا امام حسین رض انتظام
نیافته قبل از اجتماع جمیع مردم بر وی شهید شد باز چون یزید مرد مردم مختلف شدند تا زمانیکه بر عبد الملک اجتماع
کردند بعد از قتل عبد الله بن زبیر رضی الله عنه اجتماع مردم بر چهار پسر عبد الملک شد اول ولید بعد از وی سلیمان
بعد از وی یزید بعد از وی هشام و خلافت عمر بن عبد العزیز در میان سلیمان و یزید بود چنانچه بعد از خلفای راشدین
رضی الله عنهم این هفت کس که مذکور شده بودند دوازدهم این جماعت ولید بن یزید بن عبد الملک بود و هشام
بن عبد الملک که عم او بود فوت شد قریب بچهار سال اجتماع مردم بر وی شد باز برخاستند و بر او القتل رسانیدند و
فتنه منتشر شد و از آن روز احوال مردم متغیر شد و واقع نشد که بر یک خلیفه اتفاق نمایند بواسطه فتنه که میان بقیه بنی امیه
شد و در ایام بنی عباس نیز اقصی مغرب از تصرف ایشان بتغلب مروانیان بر اندلس بر آمد و بیرون رفت
و جمیع بلاد در دست ایشان نماند با آنکه ایشان را خلیفه گویند بنا بر آن امر خلافت منقطع شده و از وی
باقی نماند مگر اسمی بعد از آنکه خطبه بنام عبد الملک میخواندند در جمیع بلاد مشرقی و مغربی و یمنی و شمالی که در
تصرف مسلمانان آمده بود و در هیچ بلده از بلاد مسلمانان در بلاد کسی متولی امارت نبود مگر بامر خلیفه و بعضی
گفته اند که مراد دوازده خلیفه در جمیع مدت اسلام تا روز قیامت که عمل بحق میکرده باشند اگر چه

والی و متعاقب یکدیگر نباشد. و مؤید و مقوی این است قول آنحضرت که گفت تمام ایشان عمل کنند بهدایت و دین حق
از ایشان دو کس باشند از اهلبیت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بنابرین قول مراد بهرج که در حدیث واقع شده
فتنه هایی بزرگست که دجال باشد و آنچه بعد از وست مراد از حضرت امیرالمؤمنین امام حسن و معاویه و عبدالله
بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز نیز رضی الله عنهم بعضی گفته اند که احتمال دارد که ضم کنیم با ایشان امام مهدی عباسی
را زیرا که او در بنی عباس مثل عمر بن عبدالعزیز بود در بنی امیه و طاهر عباسی نیز بواسطه عدالت و دو کس که منتظر اند
و هنوز نرسیده اند یکی از آن دو کس مهدی است زیرا که او از اهل بیت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و بعضی از محدثین حمل کرده اند حدیث سابق را بر کسی که بعد از مهدی بیاید و دلیل ایشان روایت
ثم یلی الامر بعده اثنا عشر رجلا ستة من ولد الحسن وخمسة من ولد الحسین واخر من
غیرهم باز والی امر خلافت شوند بعد از مهدی دوازده مرد شش از ولد حسن پنج مرد از اولاد حسین
و یکی دیگر از غیر ایشان خواهد بود ولیکن خواهد آمد در کلام بر روایت دوازده هم از اهلبیت که این روایت
واهی معتمد علیه نیست حدیث سوم روایت کرده اند احمد و ترمذی گفت حدیثی حسن است و ابن ماجه و
حاکم گفت حدیث صحیح است از حذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا بالذین من
بعدی ابی بکر وعمر امام و پیشوای خود سازید این دو کس که بعد از من اند ابوبکر و عمر رضی روایت این حدیث کرد
طبرانی از حدیث ابو درداء و حاکم از حدیث ابن مسعود رضی روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان
در صحیح خود از حذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لا ادری ما قدر بقائی فیکم
فاقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر وعمر وتمسکوا بعهد عمار بن یاسر وما حدثکم ابن مسعود
فصدقوه گفت تحقیق نمیدانم مدت بقای خود را در میان شما پس اقتدا کنید باین دو کس که بعد
از من اند از اصحاب من ابوبکر و عمر رضی و تمسک جوئید بعهد عمار رضی یعنی متحمل کنید و بوصیت ابن مسعود
دست زنید و محبت خود سازید توربشتی در شرح مصابیح چنین گفته که اشبه و انسب آنست که اراده
کنیم از عهد ابن مسعود امر خلافت را زیرا که اول کسی که گواهی داد بصحت و استحقاق خلافت ابوبکر و
اقامت دلیل بر آن او است و گفت چرا راضی نباشیم بر دنیا بکسی که رسول الله راضی شد باو از دین ما
آنچه مقوی این معنی است مناسب اول حدیث و آخر حدیث است با یکدیگر در اول فرمود اقتدوا بالذین من بعدی
ابی بکر وعمر رضی در حدیث تمسک بعهد ابن مسعود رضی پس اگر اراده کنیم از عهد امر خلافت اول و آخر حدیث
بهم مربوط میشود و در تعرض بامر خلافت اوضح ازین حدیثی نیست حدیث چهارم روایت کرد بخاری
و مسلم از ابو سعید خدری که رسول صلعم خطبه کرد و در آن گفت ان الله خیر عبدا بین الدنیا وبین
ما عنده فاختار ذلک العبد ما عند الله فبکی ابوبکر وقال بل نفدیک بآبائنا وامهاتنا
فعجبنا لبکائه ان یخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عبد خیره الله فکان رسول الله

صلى الله عليه وسلم هو المخيّر وكان ابوبكر اعلمنا فقال رسول الله ان من امنّ الناس علىّ فى صحبته و
ماله ابابكر ولو كنت متخذا خليلا غير ربى لاتخذت ابابكر خليلا ولكن اخوة الاسلام ومودته
لا يبقين باب الا سدّ الا باب ابى بكر وفى لفظ لهما لا يبقين فى المسجد خوخة الا خوخة ابى بكر و
فى اخر لعبد الله ابن احمد ابوبكر صاحبى ومونسى فى الغار سدّوا كل خوخة فى المسجد غير
خوخة ابى بكر وفى اخر البخارى ليس فى الناس احد امنّ علىّ فى نفسه وماله من ابى بكر بن ابى
قحافة ولو كنت متخذا خليلا غير ربى لاتخذت ابابكر خليلا ولكن خلة الاسلام افضل
سدّوا على كل خوخة فى هذا المسجد غير خوخة ابى بكر وفى اخر لابن عدى سدّوا هذه الابواب
الشارعة فى المسجد الا باب ابى بكر وطرقه كثيرة يعنى مخير ساخت خدا تعالى بنده را در میان دنیا و میان
آنچه نزد خدا تعالی ست پس اختیار کرد این بنده چیزی را که نزد خدا تعالی ست بعد از ان ابوبکر گریه کرد و گفت
بلکه پدران و مادران خود را فدای تو میسازیم پس تعجب کردیم از گریه ابوبکر که رسول صلی الله علیه وسلم خبر داد از
بنده که خدا تعالی مخیر ساخت و نمیدانستیم که مراد ازین بنده کیست آخر معلوم شد که آن بنده مخیر رسول الله بوده
و ابوبکر رضی از ما بهتر دانسته پس رسول صلی الله علیه وسلم فرمود با ذل ترین و سخی ترین مردمان بمن در صحبت و مال
ابوبکر ست و اگر من فرا گرفتمی خلیلی را یعنی کسیکه احتیاجی و اعتمادی با و میداشتم غیر خدا تعالی هر آئینه میگرفتم ابوبکر
را خلیل خود و لکن میان ما و او اخوت و صداقت و دوستی اسلام ست هیچ دری که از درها که بسوی مسجد است
نگذارید و همه آنها را ببندید مگر دری که از جانب ابوبکر ست و در لفظی دیگر از بخاری و مسلم باقی نگذارید در مسجد هیچ خوخه
یعنی در کوچک یا دریچه مگر خوخه ابی بکر و در لفظی دیگر که از عبد الله بن احمد ست ابوبکر مصاحب من و انیس منست
در غار ببندید جمیع خوخهای مسجد را غیر خوخه ابی بکر و لفظی دیگر که از بخاری ست اینست نیست در مردمان
کسی که بیشتر و با ذل تر بر من در نفس و مال خود از ابی بکر بن قحافه و اگر فرا گرفتمی خلیلی را ابوبکر رضی را خلیل خود میساختم
و لکن خلت اسلام افضل ست مسدود و بسازید همه خوخها را این مسجد غیر خوخه ابی بکر و در لفظی دیگر از ابن عدی ست
مسدود و بسازید درهای این مسجد مگر دری که از جانب ابوبکر رضی ست و طرق این حدیث بسیار ست و از جمله آنست
روایت از حذیفه و انس و عایشه و ابن عباس و معاویه بن ابی سفیان و علمای رحمهم الله فرموده اند و درین حدیث
اشارت ست بسوی خلافت صدیق رضی زیرا که محتاج است که بمسجد نزدیک باشد چرا که احتیاج مردم باو در مسجد از
جهت نماز و غیر آن بسیار ست و بستن همه ابواب امر فرموده الا باب او تا ملازمت و مداومت مسجد دشوار نباشد
حدیث پنجم روایت کرد حاکم و صحیح نموده او را از انس رضی که گفت بنو مصطلق مرا فرستادند که از رسول صلی الله علیه وسلم
سوال کنم که صدقات خود را بعد از تو بکدام یک از اصحاب سپاریم آنگاه بخدمت رسول صلعم آمدم و پرسیدم
فرمود که ابوبکر رضی را بعد از من تسلیم صدقات بکنید و درین حدیث نیز اشارت ست بخلافت او بخلیفه چون خلیفه
متولی اخذ ضبط و قبض صدقات ست پس کسی را که رسول صلعم امر فرمود که بعد از من صدقات باو بسپارید

لازم است که خلیفه باشد حدیث هشتم روایت کرد مسلم از عائشه صدیقه رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
در مرض موت ادعی لی ابا بکر اباک واخاک حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن ویقول قائل انا اولی
ویابی الله والمؤمنون الا ابا بکر یعنی طلب کن برای من پدر و برادر خود را تا بنویسم چرا که خوف است که کسی
آرزو کند آرزو کننده و طلب خلافت کند و گوید ولی بخلافت منم و حال آنکه راضی نمیشود خدا تعالی
و راضی نمیشوند مومنان بخلافت کسی مگر برای ابوبکر رض روایت همین حدیث کرده است احمد وغیره از چند
طرق و اسناد و در بعضی روایات آنکه عائشه صدیقه رض گفت که رسول صلی الله علیه وسلم در مرض موت چنین
فرمود ادعی لی عبد الرحمن بن ابی بکر حتی اکتب لابی بکر کتابا لا یختلف علیه احد ثم قال دعیه
معاذ الله ان یختلف المومنون فی ابی بکر یعنی بخوان برای من عبد الرحمن بن ابی بکر را تا از جهت ابوبکر رض
عهد بنویسم که کسی مخالفت او نکند باز فرمود بگذارید او را ای عائشه رض معاذ الله که مومنان در خلافت ابوبکر رض مخالفت
بکنند روایتی دیگر از عبد الرحمن بن احمد آمده یابی الله والمومنون ان یختلف علیک یا ابا بکر راضی نمیشود
خدا تعالی و مومنان بآنکه مخالفت تو کنند ای ابوبکر حدیث نهم روایت کردند بخاری و مسلم از ابو موسی
اشعری که گفت رسول صلی الله علیه وسلم مریض شد و مرض شدت یافت آنگاه فرمود مروا ابابکر فلیصل
بالناس بروید ابوبکر رض را بگوئید تا نماز بکند با مردمان بعد از آن عائشه رض گفت یا رسول الله ابوبکر مرد
رقیق القلب است قوت و استطاعت آن ندارد که در جای تو ایستاده امامت مردم کند در نماز باز رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود مروا ابابکر فلیصل بالناس فعادت فقال مروا ابابکر فلیصل بالناس
فانکن صواحب یوسف فاتاه الرسول فصلی بالناس فی حیاة رسول الله امر کنید
عائشه رض ابوبکر را تا نماز کند با مردم پس بتحقیق شما مثل صاحبات یوسف اید یعنی در فریب دادن مثل آنها اید
و از جنس ایشانید میخواهید که در تغییر رای من رسید درین باب آنگاه رسول فرستاد نزد ابی بکر رسول
آمد امر حضرت صلی الله علیه وسلم بوی رسانید بعد از آن ابوبکر رض در حیات رسول صلعم امامت کرده با مردم
نماز میگذارد و در روایت دیگر آنکه چون عائشه رض سخن خود را اعادت کرد و نوبتی دیگر گفت رسول صلی الله علیه
وسلم معاودت و مراجعت بقول او ننمود و آنگاه عائشه با حفصه گفت رضی الله عنهما که تو رسول صلی الله علیه وسلم
را بگو عمر رضی الله عنه را ماموره سازد تا آن که با مردم نماز گذارد چون حفصه رضی الله عنها این سخن گفت رسول
الله صلی الله علیه وسلم ابا فرمود یعنی راضی نشد و بمرتبه کمال غضب فرموده گفت انکن لانتن او انکن لانتن
صواحب یوسف مروا ابابکر و بدانکه این حدیث متواتر است زیرا که وارد شده است از روایت عائشه صدیقه
رضی الله عنها و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله بن زمعه و ابی سعید و حضرت علی و حفصه رضی الله عنهم
اجمعین و در بعضی طرق این حدیث از عائشه رض مرویست که گفت درین مراجعت و معاودت بسیار بار به رسول
الله صلی الله علیه وسلم کردم که امامت قوم را بدیگری امر فرماید و غرض از این کثرت مراجعت و مبالغت این بود

که در خاطر من رضی آمد و قرار گرفت یعنی بخود گفتم که مردم دوست دارند بعد از رسول صلی الله علیه وسلم کسی را
که در جای او ایستاده باشد و امامت مردم کرده باشد بلکه ظن من این بود که هیچکس قائم‌مقام آنحضرت نشود
الا آنکه مردم با وی شامت گیرند و بد دانند بنابرین خواستم که رسول صلی الله علیه وسلم این امر را از ابوبکر رضی باز
بگرداند و بدیگری رجوع کند و در حدیث ابن زمعه چنین وارد شده که اصحاب را امر کرد بنماز و در آن وقت
عمر رضی پیش شده نماز گذارد و آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم نهی کرد و فرمود یابی الله والمسلمون الا
بامامة ابی بکر یابی الله والمسلمون الا بامامة ابی بکر فیصلی بالناس یعنی نمیشود خدا تعالی
و مسلمانان مگر بامامت ابوبکر و منقول است که رسول ساخت بعد از آن ابوبکر نماز کرد با مردم و در روایت دیگر
از ابن زمعه آمده است که رسول صلعم او را گفت که بیرون رو و ابوبکر رضی را بگو تا نماز کند با مردم آنگاه او بیرون آمد و در
خانه رسول الله عمر را با جمعی دید و ابوبکر نبود بعد از آن عمر رضی را گفت نماز با مردم کن و آواز عمر بلند بود و چون
شروع در نماز کرده تکبیر گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم آواز شنید فرمود یابی الله والمسلمون الا ابابکر
سه بار و در حدیث ابن عمر چنین وارد شده که چون عمر رضی تکبیر گفت رسول صلعم تکبیر او را شنید و سر مبارک
بیرون کرد و از روی غضب تمام فرمود این ابن ابی قحافه کجاست یعنی پسر ابوقحافه گفته‌اند که در حدیث واضح‌ترین
دلالتی بر آنکه صدیق اکبر رضی افضل است از جمیع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین علی الاطلاق و سزاوارترین ایشان
بخلافت و اولی است از ایشان بامامت قال الاشعری رضی الله عنه معلوم شده بالبدیهة عقل که رسول صلعم صدیق
رضی را فرمود که نماز کند با مردم با آنکه حاضر بودند مهاجر و انصار و با آنکه خود فرموده است یؤم القوم اقرأهم
هم بکتاب الله امامت قوم کند کسی که اعلم باشد بقرآن پس ازین امر بامامت دلیل است بر آنکه صدیق اعلم از باقی
اصحاب بقرآن بود انتهی بهمین استدلال کرده اند اصحاب رضی الله عنهم بر آنکه او احق است بخلافت و از جمله ایشان
یکی عمر ابن الخطاب است و در فصل بیعت کلام گذشت و از جمله علی بن ابی طالب است چنانچه روایت کرده ازو
ابن عساکر که فرموده اند که رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر رضی را که نماز کند با مردم و من حاضر بودم و غایب نبودم و
مریض و بیمار نبودم پس راضی شدیم از برای دنیای خود کسی که راضی شد رسول صلعم باو از برای دین ما
و علما گفته اند که ابوبکر رضی معروف بود باهلیت امامت در زمان رسول و روایت کرده احمد و ابوداود و غیر ایشان
از سهل بن سعد که میان بنی عمرو بن عوف مقاتله و محاربه بود و این خبر برسول صلعم رسید و بعد از نماز ظهر آمده
تا صلح کند در میان ایشان پیش از آنکه فرمود آن حضرت صلعم یا بلال اذا حضرت الصلوة ولم ات فمر
ابابکر فلیصل بالناس ای بلال چون وقت نماز برسد و من نیامده باشم پس ابوبکر رضی را بگو تا نماز کند با مردم
چون وقت نماز عصر شد بلال اقامت گفت و ابوبکر بامامت با مردم نماز گذارد و آنچه سابق ذکر شده از
آنکه تقدیم ابوبکر جهت صلوة چنانکه گفته اند اشارتست یا صریح است یا حقیقت وی بخلافت اول است و حشر
آنست که تقدیم بالذات از منصب امام قائم اقامت امارت و علامت دین ست بر وجهی که مصلحت

از ادای فرض و واجبات و ترک محرمات و احیای سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و برطرف ساختن بدعتهای
و غیر ذلک اما امور دنیویه و تدبیر آن مثلا استیفای اموال و جمع کردن و رسانیدن آن بمستحقان و دفع ظلم
از مظلومان و امثال آن مقصود بالذات نیست بلکه این امور از جهت آنست که مردم را فراغ خاطر حاصل شود و بامور
دین بپردازند زیرا که این فرصت خاطر بی آنکه امور معاش منتظم میشود و بر نفس و مال خود ایمن باشند و حق هر
کس بصاحبان حق حاصل نمیشود و پس از جهت که اصل و عمده و بیشینه امامت نظمی ست مقصود بالذات از نصب
امام اقامت آن امور ست پیغامبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر رضی الله عنه را بامامت صلوة مقدم داشت تا خلافت و امور دنیا
منتظم گردد و بنا بر آنکه اقامت که اصل ست از جانب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوی راجع شد صحابه کرام
رضوان الله علیهم اجمعین نیز در خلافت که فرع آن امامت ست اجماع کرده بر آنکه بوی مفوض ساختند
چنانچه قبل ازین مذکور شد روایت کرده عدی از ابی بکر بن عیاش رضی الله عنه گفت هارون رشید بار گفت
ای ابوبکر مسلمانان چگونه ابوبکر را بخلافت مقرر داشتند گفتم ای امیر المؤمنین سکوت نمودند خدای تبارک و تعالی
خدا و رسول او صلی الله علیه وسلم ساکت شد و مسلمانان ساکت شدند هارون رشید گفت والله
از ین قول تو هیچ معلوم نشد و زیاده نگردانید مرا گفتم ای امیر المؤمنین رسول صلی الله علیه وسلم هشت
روز بیمار شد و بلال بخدمت وی آمده گفت کدام اصحاب را امر میسازی که با مردم نماز گذارد و امامت
ایشان کند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر رضی الله عنه را تا با مردم نماز گذارد و آنگاه در آن هشت روز ابوبکر امامت
کرد و در آن وقت وحی از خدا تعالی بر رسول صلی الله علیه وسلم نازل میشد پس ساکت شد یعنی هیچ صحابه
نفرمود که امامت کند بواسطه سکوت خدا تعالی و ساکت شدند مسلمانان بواسطه سکوت رسول الله
صلی الله علیه وسلم آنگاه هارون رشید این سخن را پسندید گفت بارک الله فیک حدیث ششم روایت
ابن حبان از سفینه که چون رسول صلی الله علیه وسلم بنای مسجد میکرد سنگی در آن بنا نهاد و با ابوبکر
گفت که ضع حجرک الی جنب حجری ثم قال لعمر ضع حجرک الی جنب حجر ابی بکر ثم قال لعثمان ضع
حجرک الی جنب حجر عمر ثم قال هؤلاء الخلفاء بعدی ای ابوبکر سنگ خود را در پهلوی سنگ من
بنه و با عمر رضی الله عنه گفت سنگ خود را در پهلوی سنگ ابوبکر رضی الله عنه نصب کن و با عثمان رضی الله عنه گفت که سنگ خود را
در پهلوی سنگ عمر بنه آنگاه فرمود که این جماعت بعد از من خلیفه خواهند بود و ابو زرعه گفت اسناد در این
حدیث قصوری نیست و حاکم در مستدرک روایت این حدیث کرده است و گفت که صحیح ست
و بیهقی در دلائل نیز روایت کرده اگر کسی گوید محتمل ست که وضع این احجار اشارت باشد بقبور ایشان
چنانچه بعضی زعم کرده اند نه بخلافت گوییم احتمال این معنی ندارد بواسطه آنکه عثمان رضی الله عنه در بقیع دفن است و حال
آنکه او خارج ست از قبر رسول صلی الله علیه وسلم و شیخین رضی الله عنهما پس اشارت بقبور نباشد تا آنکه آخر
حدیث یعنی هؤلاء الخلفاء بعدی صحیح است درین که مراد ترتیب خلافت ست حدیث هفتم

روایت کرد بخاری و مسلم از ابن عمر رضی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم رأیت کانی انزع بدلو بکرة ای بسکون
الکاف علی قلیب ای بیر لم تطو فجاء ابو بکر فنزع ذنوبا ای بفتح المعجمة دلوا ممتلیة ماء و
قربیة من ملئها او ذنوبین نزعا ضعیفا والله یغفر له ثم جاء عمر فاستسقی فاستحالت
غربا ای دلوا عظیما فلم ار عبقریا ای رجلا قویا شدیدا من الناس یفری فریه ای
یعمل عمله حتی روی الناس وضربوا بعطن والعطن ما تناخ فیه الابل اذا رویت
دیدم در خواب خود را بر چاهی که می‌کشیدم آب از آن چاه به دلو بکره آنگاه ابو بکر رضی آمد و دلوی یا دو دلوی کشید
کشیدنی ضعیف خدا تعالی او را بیامرزد و ذنوب بفتح ذال معجمه دلوی پر از آب است و قلیب چاهی است که آن
ذنوب نمی‌گویند بعد از و عمر رضی آمد که مردم را آب دهد بعد از آن دلو در دست منقلب شد بغرب یعنی بدلو عظیم
و من ندیدم از سرمایان مردی توانا با قوت که عمل کند مثل او آب می‌کشید تا وقتیکه مردم سیراب شدند و
شتران نیز سیراب شده در میان آب نشاندند و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم بقول نبینا انا نائم
رایتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابن ابی قحافة فنزع منها
ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف والله یغفر له ضعفه ثم استحالت غربا فاخذها عمر بن
الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع نزع عمر حتی ضرب الناس بعطن در زمانی که در خواب
بودم دیدم خود را بر چاهی که بر آن دلو بود پس کشیدم از آن چاه از آنچه خدا تعالی میخواست باز ابن ابی قحافه آمد
و یک دلو کشید و در کشیدن او ضعفی بود خدا تعالی بیامرزد ضعف او را باز این دلو منقلب شد بدلو عظیم
و گرفت آن را ابن خطاب کشید پس ندیدم از آن مردمان مردی قوی که بکشد دلو را از چاه مثل کشیدن عمر تا
وقتیکه مردم و شتران سیراب شدند و در عطن که موضع شتران ایشان است در آب رفتند و در روایتی
دیگر از بخاری و مسلم بینما انا علی بیر انزع منها اذ جاء ابو بکر و عمر فاخذ ابو بکر الدلو
فنزع ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف یغفر الله له ثم اخذ ابن الخطاب من یدی
ابی بکر فاستحالت فی یده غربا فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه حتی ضرب الناس
بعطن یعنی و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم فلم یزل ینزع حتی تولی الناس والحوض یتفجر
یعنی همیشه می‌کشید آن دلو را از چاه تا آنکه سیراب شده برگردیدند و آب از حوض بیرون میرفت
و در روایتی دیگر فاتانی ابو بکر فاخذ الدلو من یدی لیریحنی یعنی آنگاه ابو بکر رضی آمد و دلو از دست
من بگرفت که مرا راحت دهد و آسوده شوم و در روایتی دیگر آمده است رایت الناس اجتمعوا
فقام ابو بکر فنزع ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف الخ یعنی مردمان را دیدم که گرد شده
بودند آنگاه ابو بکر رضی برخاست که یک دلو یا دو دلو بزرگ برکشید و در کشیدن او ضعفی بود تا آخر حدیث
امام نووی در کتاب تهذیب چنین آورده است که علما گفته اند که در حدیث اشارتست بخلافت

ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و کثرت فتوح و ظهور اسلام در خلافت عمر شد رضی الله عنه علمای گفته اند در کتب تعبیر
غیر از تهذیب چنانچه آورده اند که این خواب حضرت رسالت پناه عبارتست از ظهور آثار صالحه و منافع و فواید
دینی و دنیاوی که خلیفه اول و ثانی رضی الله عنهما بمردم رسانیدند و تمام این امور از حضرت رسالت پناه آ
که صاحب امرست فرا گرفتند چرا که در بدو حال حضرت صلعم قواعد دین را مضبوط ساخته قرار داد و خوبان قیام
نمود بکاملترین قیامی و بعد از آن ابوبکر رضی خلیفه وی شد و بامر تدین مشغول نمود و در ایام او در و از اسلام
گشاده گشت و اهل اسلام بسیار شدند پس تشبیه داد امر مسلمانان را بچاهی که در وی آب حیات است و صلاح
ایشان است و تشبیه کرد مسلمانان را بکسی که آب از آن چاه بیرون می آرد رحمت ایشان و در آنچه فرمود
که ابوبکر رضی الله عنه دلو از دست من گرفت که مرا رحمت دهد اشارتست بخلافت ابوبکر رضی بعد از وفات
حضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که موت رحمت است از آن معنی که چون ابوبکر رضی الله عنه از مشقت و تعب
و شدت مردم قبول کرد گویا که رسول صلی الله علیه وسلم را ذات امر راحت و آسایش داد و آنچه فرمود که در نزع
دلو ابوبکر رضی ضعیفی بود اخبارست از حال قلت و کوتاهی ایام خلافت ابوبکر رضی و خلافت عمر رضی چون طول
انجامید انتفاع مردم بسیار شده و دایره اسلام وسیع گشت بواسطه کثرت فتح بلاد کفر و بنای شهرهای اسلام
و فاتر و غیر ذلک و در آنچه فرمود که خدا تعالی بیامرزد ابوبکر رضی را مقتضی گناهی و ذنوب در
شان ابوبکر رضی لازم نیست که بعد از صدور گناهی که از وی صادر شده باشد و رسول صلی الله علیه وسلم طلب
آمرزش وی کرده باشد بلکه این کلمه وقتی که تا اهتمام بشان امری باشد میگویند پس در اینجا این کلمه
قصور بنا باشد بلکه بتعظیم شان و رفعت امر وی دلالت میکند رضی الله عنه روایت کرده اند احمد
و ابو داود از حضرت سمره بن جندب که مردی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که دلوی
از آسمان فرود آمده بود و آنگاه ابوبکر رضی الله عنه آمد و آنرا گرفت و بیاشامید لیکن ضعیف پس عمر آمد
پس گرفت آن دلو را و نوشید از آن چندانکه از کثرت شرب پهلوی و اطراف خود را پر کرد باز عثمان آمد
همچنان کرد باز علی رضی آمد پس آن دلو مضطرب شده و چیزی از آن آب بر وی پاشیده شد حدیث ششم
روایت کرد ابن عساکر از حفصه رضی الله عنها که گفت رسول صلی الله علیه وسلم را هرگاه مریض میشد
مقدم میداشت ابوبکر رضی را آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده گفت لست انا اقدم ولکن الله
قدمه یعنی نیست که مقدم دارم ابوبکر رضی را لیکن خدا تعالی او را مقدم داشته است حدیث هفتم
روایت کرد احمد از سفینه که از اصحاب سنن نیز روایت کرده حدیث صحیح گفته آنرا ابن حبان و غیره
قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول الخلافة بعدی ثلاثون عاما ثم یکون
بعد ذلک الملک و فی روایة الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم یصیر ملکا عضوضا
راوی گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که مدت خلافت سی سال است بعد از آن حساب میکنید

بملکی عضوضی یعنی ملک گیرنده یعنی بعضی از ایشان بعضی و دیگر را علما چنین گفته اند که تا سی سال بعد از پیغامبر صلی الله علیه
وسلم ملکی خلافت نکرده دیگر خلفای اربعه و حضرت امام حسن رضی الله عنه وجه دلالت این حدیث بر حقیقت خلافت
ابوبکر رض باینکه خلافت از وی درام وین درین مدت سی سال حق ست و آنچه بعد ازمن ازین سی سال ست
حق نیست و درین هنگام قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دلیلی روشن ست بر حقیت خلافت هر یک
از خلفای اربعه رضی الله عنهم و خلافت ابوبکر رض ازانجمله ست بلکه اصل همه است پس باین دلیل حقیت ثابت ست
وسعد بن حسان را گفتند که بنی امیه زعم این دارند که ایشان خلیفه اند و میگویند که خلافت درمیان ایشانست
جواب داد که دروغ گفتند زنبور زرقا بلکه ایشان ملوک اند از بدترین ملوک اگر گوئی ازینخبر که خلافت بعد ازمن سی سال
ست منافی خبر سابق ست که فرمود بعد ازمن دوازده خلیفه بوند گوئیم هیچ منافی با خبر سابق ندارد زیرا که الف
ولام درین حدیث از برای کمال است یعنی خلافت کامل بعد ازمن سی سال ست و آن منحصرست در خلافت خلفای
اربعه و خلافت امام حسن رض مکمل و متمم سی سال ست و آنچه درین حدیث سابقه ست که دوازده خلیفه همه شد بوده مراد
بآن مطلق خلافت ست اعم ازانکه کامل باشد چرا که در قول اول از اقوال ثلاثه سابقه در معنی حدیث سابق گذشت
که از جمله دوازده کس یکی یزید بن معاویه ست و بر تقدیری که اطلاق خلافت بروی کنند که کامل نبوده هست
واما توجیه این حدیث بنسبت بقول ثانی از اقوال ثلاثه سابقه در معنی حدیث سابق آنست که کمال خلفای اربعه و حضرت
امام حسن را حاصل بود باقی خلفای مذکور را حاصل نشد پس نهایت مرتبه از مراتب کمال در آن سی سال بود
والله اعلم بتحقیقة الحال حدیث دوازدهم روایت کرد دارقطنی و خطیب و ابن عساکر از حضرت امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سألت الله ان یقدمک ثلاثا فابی
علیّ الا تقدیم ابی بکر از خدای تبارک و تعالی درخواست نمودم سه کرت که مقدم ترا دارد و پس سیم
اباکرد و راضی نشد مگر بتقدیم ابی بکر رضی الله عنه حدیث سیزدهم روایت کرد ابن سعد از حضرت امام
حسن که ابی بکر رض گفت یا رسول الله همیشه در خواب می بینم که قدم در نجاست قضا حاجت مردمی نهم رسول الله
صلی الله علیه وسلم تعبیر فرمود لتکونن من الناس بسبیل تو خواهی بود از جهت مردمان راهی یعنی
خلیفه من خواهی شد و مردم را متوآمد شد و برجوع خواهد بود و قدم در مجلس ایشان خواهی نهاد و جهت مهم
گذاری ایشان آنگاه گفت ابوبکر دو رقم دیدم در سینه خود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سنتین
یعنی خلافت تو دو سال خواهد بود حدیث چهاردهم روایت کرد بزار بسندی حسن از ابوعبیده ابن جراح
که امین این امت است گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول دینکم بدا نبوة
ورحمة ثم یکون خلافة ورحمة ثم یکون خلافة ورحمة ثم یکون ملکا وجبریة
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود به تحقیق ظاهر شد اول دین شما در حال نبوت و رحمت و از عقب آن ایام خلافت
ورحمت خواهد بود بعد ازان ملک و قهر خواهد بود وجه دلالت این حدیث بر حقیقت خلافت ابوبکر رض آنست

که رسول صلی الله علیه وسلم خلافت و رحمت فرمود مثل نبوت و رحمت پس خلافت ابوبکر رضه احق است و لازم آمد
از حقیت او حقیت خلافت خلفاے دیگر و روایت کرد ابن عساکر از ابی بکره که گفت بخدمت عمر رضه آمدم در وقتی
که جمعی نزد او نشسته بودند و طعام میخوردند آنگاه چشم خود بجانب شخصی انداخت که آخر نشسته بود و گفت چه چیز
یافتی در سابق این از کتابهای که خوانده آن شخص گفت یافته ام که خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم صدیق او باشد
و روایت کرد ابن عساکر از محمد بن الزبیر که گفت عمر بن عبدالعزیز مرا نزد حسن بصری فرستاد که سوال کنم از و
چیزی را آنگاه نزد او آمده گفتم خبر ده مرا از آنچه مردم مختلف اند که محمد رسول الله صلعم ابوبکر رضه خلیفه خود ساخت
یا نه بعد از آن حسن درست نشسته گفت پدر ترا مباد و برا که درین شک دارد بالله خداے که غیر او خدا
نیست که رسول صلی الله علیه وسلم او را خلیفه خود ساخت و اگر او را امر بخلافت نکرده بودی پس مرگ او زیاده
بودی از آنکه حال زنده بود و حال آنکه او عالم بود بخداے و پرهیزگار تر بود از همه اصحاب رضی الله عنهم اجمعین

## فصل چهارم در بیان آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم نص بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه

کرد یا نص بر خلافت او نکرد بدانکه علما را درین اختلاف و هر کسے که تامل و تفکر میکند در احادیثی که قبل
ازین مذکور ساختیم از اکثر آن حدیث یافته میشود که رسول صلی الله علیه وسلم نص ظاهر فرموده است در خلافت او و
برین رفته اند بعضی از محدثین و این احق است و نزد جمهور اهل سنت و نزد معتزله و خوارج آنست که رسول صلی الله علیه و
سلم نص بر هیچکس نکرد و معید و مقوی ایشان ست حدیثی که روایت کرد بزار در مسند خود از حذیفه رضه که صحابه
گفتند یا رسول الله آیا خلیفه نمیگردانی کسی را بر ما رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انی ان استخلف علیکم فتعصون
خلیفتی ینزل علیکم العذاب یعنی اگر خلیفه سازم بر شما کسی را پس نافرمانی شوید بخلیفه من از اطاعت وی
تکلیف عذاب بر شما نازل شود و در روایت این حدیث کرده است حاکم در مستدرک لیکن در سند او ضعفی است
حدیث دیگر بخاری و مسلم روایت کردند از عمر رضه که گفت در وقتی که زخم خورده بود فرمود که گفت پیغمبر اگر
خلیفه گردانم بر شما بتحقیق خلیفه گردانم آن کسی را که نزد من بهتر باشد یعنی ابوبکر و اگر بگذارم شما را و خلیفه نگذارم بر
شما بتحقیق گذاردم بر شما کسی را که بهتر نزد من باشد و او ابوبکر بود رضه یعنی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و روایت
کردند احمد و بیهقی باسند حضرت امام حسن رضه از حضرت علی رضه که در روز جمل گفت یا ایها الناس بتحقیق
رسول صلی الله علیه وسلم هیچ عهد و وصیتی بما در باب امارت نفرمود تا آنکه راے ما بر همه برین قرار گرفت که ابوبکر
را خلیفه سازیم پس ابوبکر باین امر خلافت باقامت نمود و اسلام را برپاے داشت و بر آن ثابت بود تا آنکه
او گذشت در وقت رحلت راے او برین قرار گرفت که عمر رضه را امر و خلیفه گردانند پس عمر رضه بعد از ابوبکر رضه
امر اسلام را بپای داشت باستقامت در آن نمود تا آنکه دین قرار گرفت و ثابت ماند و حدیثی دیگر که
حدیث کرد حاکم باسندی صحیح آنکه حضرت علی رضه را گفتند که کسی را بر ما خلیفه خود نمیگردانی فرمود که چون
نساخت تا رسول صلی الله علیه وسلم بر خلافت معین نساخت من نیز تعیین خلیفه نخواهم کرد لیکن اگر خداے تعالے

خبر خواسته است بمردمان خود ایشان را جمع خواهد کرد و بعد از من بر کسی که بهترین ایشان باشد چنانچه بعد از پیغامبر
جمع کرد ایشان را بهترین ایشان و حدیث دیگر که روایت کرد آنرا ابن سعد از علی رض گفت که چون رسول صلعم
رحلت فرمود ملاحظه امر خود کرده دیدیم که رسول صلی الله علیه وسلم مقدم داشت ابوبکر رض را در صلوة آنگاه راضی
شدیم با جهت دنیا بر کسی که راضی شد با و رسول خدا صلی الله علیه وسلم جهت دین ما پس ابوبکر رض را
مقدم داشته والی امر خود کردیم و همچنین مؤید قول قائلین بعدم استخلاف قول بخاری است که در تاریخ خود گفته
است و استدلال کرده است بآنچه عمر و عثمان و علی رض چنین گفته اند که رسول صلی الله علیه وسلم استخلاف
هیچکس نکرد دیگر در بیان حدیثی که نقل کرده است از ابن حبان و از سفینه که رسول صلی الله علیه وسلم با ابوبکر و عمر
و عثمان رض گفت هؤلاء الخلفاء بعدی این سه کس بعد از من خلیفه خواهند بود و بخاری گفت براین
حدیث متابعی نیست یعنی دیگری غیر ازین راوی نیست که روایت کرده انتهی کلامه و قبل ازین گفتم انتهی کلامه و
قبل ازین چنین مذکور ساختم که حدیث هؤلاء الخلفاء بعدی صحیح است و هیچ منافاتی ندارد و هیچ منافاتی
میان استخلاف در میان قول بعدم استخلاف چرا که مراد کسی که نفی استخلاف میکند آنست که در وقت وفات
تعیین هیچکس بصریح استخلاف و کسیکه اثبات استخلاف میکند مرادش آنست که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل
ازین تنصیص کرد و بر استخلاف اشارت بر آن کرده و هیچ شک نیست که نص بر استخلاف پیش از آنکه ایام وفات
نزدیک شود احتمال در آن راه می یابد و ازین جهت است که جمهور نفی استخلاف در شان عمر و عثمان
و علی کرده اند و مؤید و مقوی این معنی است قول بعض محققین از متاخرین علمای اصول که گفته اند لینص
علیها احد که در عبارت قوم واقع شده است که امر خلافت نکرد کسی را الا آنکه نص بکسی کرد و تا آنکه از
حدیثی که بخاری از عثمان رض نقل کرده فرا می توان گرفت که خلافت ابوبکر رض منصوص علیه است و این
حدیث بعضی است از حدیثی که بخاری در هجرت حبشه از عثمان رض روایت کرده و آن بعضی آنست که گفت
مصاحبت کردم با رسول الله صلی الله علیه وسلم و بیعت با آنحضرت صلعم نمودم بخدای سوگند که عصیان
او نکردم و دل من با و صاف بیغش بود و کدورتی از و نداشتم تا آنکه خدای تعالی او را متوفی ساخت
بعد از آن الله تعالی استخلاف کرد ابوبکر رض را بخدا سوگند که با و عصیان نکردم و غش و کدورتی
با و نداشتم تا آخر حدیث پس تامل کن در قول عثمان رض که گفت خدای تعالی او را خلیفه گردانید و
در شان عمر او را خلیفه ساخت تا بیابی و بر تو روشن شود دلیل بر آنچه گفتم و مذکور ساختم از نص
بر خلافت ابوبکر رض و چون قول عثمان رض در مقام دلالت میکند بر نص خلافت ابوبکر رض حدیثی
که قبل ازین مذکور شد از عثمان که بخاری استدلال بآن کرده است دلالت بر عدم نص پس با جمع
میان قول علمای در نص و عدم نص و اشتمال کلام عثمان رض بر معنی مؤید و مقوی آن جمعیت
است که قبل ازین ذکر کردیم و بالجمله رسول الله صلی الله علیه وسلم باعلام الهی میدانست که بعد از و

متصدی امر خلافت کیست و مع ذلک مأمور شده بود که نص بر یک شخص معین در وقت موت بامت [illegible]
و وارد نشده بعضی احادیث ظاهره از وی صلی الله علیه وسلم مگر از برای آنکه دلالت کند برآنکه او باعلام الهی دانسته
است که خلافت بعد از وی حق ابوبکر است و بامر دم خبردار کرده است چنانچه گذشت و هرگاه که رسول
صلی الله علیه وسلم باعلام الهی دانسته خالی نیست از آنکه امری واقع که موافق حق است و در نفس الامر دانسته
است و بر هر تقدیر اگر مبایعت غیر ابوبکر رض بر امت واجب بودی هر آینه مبالغه میکرد پیغامبر صلی الله علیه وسلم در
رسانیدن این امر واجب بامت باین طریق که نفی ظاهر درین باب بیان کند که از و نقل کنند و مشهور شود
در میان امت و بهمه ایشان برسد و چون نقل همچنین نیست با آنکه دواعی نقل بسیار است همچنین دلالت
میکند برآنکه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نص وارد نشده و اما آنکه توهم کرده اند که نارسانیدن این امر
بامت بوسطه آن بود که میدانست که امت اطاعت و قبول این امر نخواهند کرد و فایده باین مترتب نخواهد شد
باطل است زیرا که علم بانکه ایشان اطاعت نخواهند کرد وجوب تبلیغ از پیغامبر صلی الله علیه وسلم ساقط نمیسازد
و همچنانچه سایر تکالیف باحاد امت میرسانید با آنکه عالم بود بانکه اطاعت نمی کنند پس علم رسول صلی الله علیه
وسلم بعدم اطاعت ایشان ساقط نمیسازد از وی وجوب رسانیدن را و اگر گوئی محتمل است که امر امامت
نسبت بیک شخص یا دو شخص رسانیده باشد و همین طریق نقل کرده باشد گوئیم این احتمال فایده نمیدهد زیرا که طرق
مثل این نوع امری شهرت پر است تا بواسطه تعدد و تبلیغ و کثرت مبلغین امر مشهور شود و چه اگر این
امر خلافت امری مهم است و مصالح دین و دنیا باین متعلق است چنانکه گذشت پس باید درین شهرت تبلیغ بار
[illegible] نیز است پس شهرت لازم باشد احتمال است که تبلیغ کرده باشد مشهور و منقول نشده باشد یا آنکه نقل کرده
باشند اما در عصری که بعد از عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم تبلیغ آن نص شهرت نیافته باطل است بایستی
که نقل کنند چنانچه سایر فرایض را نقل کرده اند پس آنچه دواعیان و طالبان نقل مهمات دین بسیار اند
پس شهرت درینمقام لازم وجود نص است و چون شهرت نیست نص باین معنی قبل ازین گفتیم نشده نه در شان
علی و نه در شان غیر او پس نتیجه لازم آمد بطلان اکاذیب که افترا کرده شیعه و غیره ایشان نقل کرده و کاغذهای
را بآن سیاه ساختند مثل انت الخلیفة من بعدی یعنی تو بعد از من خلیفه خواهی شد و مثل سلموا
علی علی بامرة المؤمنین سلام کنید بر علی بامارت مومنان و غیر این اخبار چنانکه خواهد آمد زیرا که آنچه
ایشان نقل کرده اند در اصل وجود نداشته و چیزی که در اصل وجود ندارد و عدم اشتهار بناید و حال آنکه
منقولات ایشان بدرجه حدیث احادی که دران طعن کرده اند نرسیده و اگر بآن مرتبه رسیده بود
البته علما ائمه حدیث که حریص بودند بر تفتیش از احوال احادیث و تحقیق آن میرسیدند چنانکه ائمه علم حدیث
متصل شده اند بسیاری از احادیث که حکم بضعف ایشان کرده اند چگونه بحسب عادت جایز است که این جماعت [illegible]
[illegible] احادیث احاد با آنکه ایشان متصف نشده [illegible] هرگز نرسیده اند بصحت [illegible]

جائز نیست که این احاد تحصیل کنند ماهران و سابقان حدیث را که عمر عزیز خود فانی ساخته اند در رحلت از منازل بعیده و
سفرهای بعید جهت طلب حدیث و نهایت جهد درین باب کرده اند بسوی کسانیکه گمان کرده اند که نزد و آنها اند
از علم حدیث بی بهره و بنا برین مقدمات ست که عادت مطرده قطعیه حکم کنند بکذب و اختلاف جماعتی که زعم کرده اند که
نص در شان علی بر رفع حدیث شد بحدیث احادی که نزد ایشان بخصوصهم صحیح شده یا آنکه هرگز بصحبت محدثین
نرسیده اند و متصف بروایت نشده اند چنانچه مذکور شد لیکن بطریق خبر احاد انت منی بمنزلة هارون
من موسی یعنی ای امیر المومنین علی رضی الله عنه تو از من بمنزله هارون از موسی علیه السلام
و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی کسیکه من یاری کنند بوی باشم یاری کننده یعنی علی یاری کننده
وی است وارد شده و جواب دو حدیث و ضحا و بسوطا خواهد آمد هیچ یکی ازین دو حدیث دلالت بر خلافت
علی نمیکند نه بسبیل نص و نه باشارت بآن و الا لازم می آید که نسبت خطا بجمیع صحابه رضوان الله علیهم و نیز
نسبت خطا بایشان دادن باطل است زیرا که ایشان معصوم اند از آنکه اجتماع بر ضلالتی کنند پس اجتماع صحابه
بر خلاف زعم آن شیع جهال دلیل قاطع است بر آنکه آنچه ایشان ازین دو حدیث توهم کرده اند مراد نیست بر
تقدیر که حدیث احتمال همچنین دارد که ایشان احاطه کرده درخواسته باشند حال آنکه احتمال ندارد اصلا چنانچه بیان
خواهد شد پس ظاهر شد که آنچه این جماعت تسوید اوراق خود بآن کرده ازین احاد دلالت بر مدعا ایشان نمیکند و احتمال
آنکه درین باب نص غیر آنچه زعم کرده اند بوده باشد و آنرا حضرت علی میدانسته یا یکی از مهاجر و انصار نیز
آن نیز باطلست زیرا که اگر نص بودی آنکس که عالم بود بآن نص البته در روز سقیفه که در باب
خلافت سخن میگفتند ایراد آن نص میکرد و ظاهر میساخت چرا که ظاهر ساختن واجب بود در آن وقت و
آنچه ایشان گفته اند که حضرت امیر المومنین میدانست الا تقیه کرده اند و آنرا ظاهر نساخت باطل است زیرا که کسیکه
اندک چیزی احاطه علمی باحوال صحابه دارد میداند که بمجرد ذکر این نص و منازعت در باب امامت هیچ خوف
و دغدغه نبود و چگونه محل خوف باشد و حالانکه ابوبکر رفع منازعت درین باب میکرد با آنکه از علی کرم الله وجهه
از ضعف بود در شوکت و سعی او نزد مردم و در آن وقت کمتر بود و با اینهمه دلیلی بر آنچه میگفت نیز
نمود و باین حال کسی ایذاء او بیک کلمه نکرد خصوصا آنکه او در گذشتندی پس ظاهر شدن بطلان این تقیه
نمیشود که ایشان قرار میدهند بتخصیص آنکه عالم بود بواقعه حباب و بعدم ایذاء بقول علی با آنکه
دعوی میکرد بآن دلیلی نبود و او دو قوم او در کمال ضعف بودند به نسبت دادن او بعلی و قوم او
رضی الله عنهم میتوانند بود که علی رفع ظاهر ساخته باشد نصی که در شان او وارد شده و اصحاب
رجوع بآن نص نکرده و بآن عمل ننموده باشند این نیز بحسب عادت از مثل اصحاب که طاعت امر خدا تعالی را
از همه زیاده است و عمل بجد و دوری از اتباع حظوظ نفسانی ایشان بنیز ست متقنع بدلیل عصمت
ایشان از اجتماع بر ضلالت و بدلیل خبر صحیح خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم بهترین

قرنهای قرن سنت باز آن زمانی که پهلوی ایشان ست و نیز عشره مبشره در آن وقت همه حاضر بودند و از آن جمله
ابوعبیده جراح که امین امت ست چنانچه از طرق اسناد صحیح شده پس زمانی که ایشان بآن صفات علیه متصف
باشند توهم این نمیشود که ترک کرده باشند عمل به وصیت امیر المؤمنین علی رضه با دلیل راجح که معتمد علیه باشد معاذ الله
تجویز اینمعنی کنند امامت از ایشان برطرف میشود و جمیع آنچه نقل کرده اند از قرآن و احکام و جز هم و هیچ
از امور دینی نمیشود تا آنکه اصول و فروع دین همه از ایشان منقول ست و مع ذلک نسبت کتمان و اخفا نص حضرت
امیر المؤمنین علی رضه بغایت نقصان ست در شان او زیرا که ازین لازم می آید که او اشجع ناس نیست
که منسوب بترس و ظلم بسیار ند و بنابرین توهم بعضی از ملاحده خذلهم الله تعالی تکفیر او کرده اند چنانچه خواهد آمد
پس معلوم شد که از جمیع آنکه مذکور ساختیم که هیچ نصی بر امیر المؤمنین علی نیست و وارد نشده حتی آنچه شمار نمانی
بآن نشده و اما در باب ابوبکر رضه پس نصوص سابقه مصرح بخلافت او معلوم شد و بر فرض آنکه نص نبوده
باشد آمد اجماع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر وی استغنا از آن نص حاصل میشود چرا که آن اجماع قطعی است
و مدلول خبر واحد ظنی ست و اما تخلف جمعی مثل امیر المؤمنین علی و عباس و زبیر رضی الله عنهم از بیعت در وقت
عقد بجهت حضار ایشان کسی نفرستاد و بعد از آن که حاضر شدند با صحاب گفت این حضرت امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه ست و بیعت من در گردن اوست او را مختار ساختم و را مر خود بلکه جمیع شما را در بیعتی
که با من کرده اید مختار ساختم پس اگر شما بغیر از من بر خلافت کسی قرار می یابید من اول خواهم بود که با او بیعت
کنم آنگاه حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت ما بغیر ترا باین امر شایسته نمیدانیم و بیعت ابوبکر رضه
تمام آنها که مخالفت کرده بودند بعد از امیر المؤمنین علی در همان ساعت بیعت کردند **فصل پنجم**
در ذکر شبهای شیعه در رفض و امثال آن و بیان ابطال آن شبهها با دله واضحه ظاهره **شبه اول**
آنچه ایشان زعم کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر را رضه والی نساخته بر عملی که اقامت قوانین شرع و
سیاست در آن عمل کند پس این والی نساختن دلالت میکند بر آنکه قوانین شرع و امر سیاست خوب
نمیدانست و هر کرا این عمل خوب نداند امامت او صحیح نیست **جواب این شبه** آنست که ایشان زعم
کرده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را والی بر عمل نساخته باطل ست زیرا که بخاری در صحیح خود از
حضرت سلمه بن الاکوع نقل کرده است که گفت غزا کردیم با رسول الله صلی الله علیه وسلم در هفت غزا و از لشکرهای
که نامزد میفرمود و میفرستاد در نه غزوه بیرون رفتیم و در آن نه غزوه یک دفعه ابوبکر رضه امیر بود
و یک دفعه اسامه بن زید رضه امیر بود و دیگر آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم در سن نهم او را امیر حاج ساخته
بمکه معظمه را و ما استشرفا و تفضیلا او فرستاد و اما آنکه زعم کرده اند که امر سیاست و قواعد شرع خوب نمیدانست
آن نیز باطل ست چرا که امیر المؤمنین علی رضه مقر بود بآنکه ابوبکر رضه اشجع صحابه است و دلیل این سخن که روایت
کرده بزار در مسند خود از حضرت امیر المؤمنین علی رضه که گفت خبر دهید مرا که اشجع ناس کیست قوم گفتند

یا علی اشجع ناس توئی گفت من مبارزت و مقابله نمی کنم بکسی مگر آنکه بستانم از وی داد خود را از دست او ولیکن خبر
کنید مرا که اشجع ناس کیست گفتند نمیدانیم حضرت علی رض فرمود اشجع ناس ابوبکر رض است چرا که در روز جنگ بدر از
جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم عریشی مرتب کرده بودیم آنگاه با هم گفته بودیم کیست از شما و از ما که با رسول
صلی الله علیه وسلم بوده باشد و محافظت او کند تا هیچکس از مشرکین به آنحضرت صلی الله علیه وسلم نتواند که ضرری بوی
رسانند پس بخدای سوگند که هیچکس از ما نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم نبود مگر ابوبکر رض که شمشیر خود را از غلاف
بیرون کرده بر بالای سر مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاده بود و هر کس از مشرکین که بجانب رسول الله
صلی الله علیه وسلم خود را می انداخت ابوبکر رض او را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دفع میکرد پس ابوبکر رض اشجع ناس است
و هم حضرت علی رض فرمود که رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدیم در حالتیکه قریش او را گرفته بودند و کسی او را مغلظت
و درشتی میکرد و کسی تعنیف میکرد او را و میگفتند توئی آنکه خداها را یک خدا گردانیدی حضرت علی رض فرمود بخدای سوگند
که نزدیک نرفت هیچ یک از ما مگر ابوبکر رض که پیش رفت یکی را میزد و دیگری را تعنیف و دور میکرد و میگفت خدای
تعالی هلاک کند شما را اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله آیا می کشید مردی را که میگوید که پروردگار من
خدای تعالی است آنگاه حضرت علی رض بردی صلی الله علیه وسلم ردائی که ابوبکر رض پوشانیده بود برداشت و گریه
بسیار فرمود تا آنکه لحیه مبارک او از آب چشم تر شد بعد از آن فرمود آیا مومن آل فرعون بهتر بود یا ابوبکر قوم
ساکت شدند علی المرتضی گفت جواب چرا نمیدهید بخدای سوگند که ساعتی ابوبکر بهتر است از ایام آل
فرعون زیرا که مومن آل فرعون مردی بود که ایمان خود پنهان داشته و ابوبکر رضی الله عنه ایمان خود را اظهار ساخته
و آشکارا کرده روایت کرد بخاری از عروه بن زبیر گفت عبد الله بن عمرو بن عاص را پرسیدم از ایذا
مشرکین که برسول الله صلی الله علیه وسلم کرده بودند چگونه بود ابو العاص گفت دیدم عقبه بن ابی معیط را که آمد بسوی نبی
و او در نماز بود رداء او در گردن مبارک او پیچید و فشرد آنگاه ابوبکر رض آمد و از وی دفع کرده گفت
اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات آیا مقتول میسازید مردی را
که میگوید پروردگار من الله تعالی است و حال آنکه آیات ظاهرات و معجزات بسیار آورده است از
پروردگار شما و روایت کرد ابن عساکر از علی کرم الله وجهه که فرمود که در روز جنگ بدر ملائکه گفتند
که آیا نمی بینید ابوبکر صدیق را در عریش یعنی در هودج است با رسول الله صلی الله علیه وسلم و روایت کرد
احمد و ابویعلی و حاکم از علی المرتضی رض که گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت در روز بدر
مرا و ابوبکر رض را مع احدکما جبرئیل و مع الآخر میکائیل یعنی با یکی از شما جبرئیل است و با دیگری
میکائیل علیهما السلام و بعضی علما گفته اند از جمله دلیل که دلالت بر آنکه ابوبکر رض اشجع است آنست که رسول
صلی الله علیه وسلم اخبار کرده بود حضرت علی رض را که تو به دست ابن ملجم مقتول خواهی شد و بنا بر این هرگاه
[illegible] ابن ملجم [illegible] که [illegible] وقت [illegible] خون خواهی کرد [illegible] پیغمبر فرمود که او قاتل منست

چنانچه خواهد آمد و در ترجمهٔ آخر حدیث دلیل آنست هرگاه که در حرب بی دخل می‌شد و خصم خود را می‌دید و نمی‌دید
که این خصم منست او را بر قتل من قدرتی نیست پس او در جنگ مثل آن بود که بر فراش خوابیده از خصم
اندیشه نمی‌داشت و اما ابوبکر رض اخبار بقاتل او نشده بود و گاهیکه بحرب داخل می‌شد نمیدانست که کشته خواهد شد
یا نه هرگاه که کسی بر قتل قاتل خود وقوف نیست در حرب مشقت کردن و جزع و فزع ورزیدن با وجود
بخلاف کسیکه قاتل خود را میدید اند و در وقت جنگ گویا بر فراش خود است و الا از مقاسات و تعب اهل
حرب تفاوتی نیست انتهی و از جمله شجاعت ظاهره ابوبکر رض آنست آنچه در قتال اهل ردت واقع شد و در روایت
اسماعیل از عمر رض که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت فرمود کثیری از عرب مرتد شدند گفتند نماز
میگذاریم و زکوة نمیدهیم بنابران ابوبکر رض بقتال آنها عزیمت فرمود آنگاه نزد وی آمده گفتم ای خلیفهٔ رسول خدا
این مردم را الفت ده باسلام و با ایشان رفق و مدارا کن چرا که ایشان بمنزلهٔ حیوانات وحشی اند ابوبکر رض گفت
ای عمر امید نصرت داری حالانکه آمده نزد من چیزی که در آن خذلان و عدم نصرت ست تو در ایام
جاهلیت قهار بودی حالانکه زمان اسلام ست ضعیف و سست دل میشوی میگوئی بچه چیز ایشان را
الفت دهم بشعری که انشا کرده ام یا بسحری که افترا کرده ام هیهات هیهات که چیزی مثل اینها
بوده باشد رسول صلی الله علیه وسلم از میان ما رفت و وحی الهی منقطع شد بخدای سوگند که جهاد
خواهم کرد با ایشان مادامیکه شمشیر در دست من است اگرچه جهت منع عقالی بوده باشد عمر رض گفت یافتم
ابوبکر رضی الله عنه که امر او از من نافذتر بود و جرأت و دلیری از من زیاده بود و در ایام خلافت
خود سلوکی نموده بود در امور مردم که بسیاری از مئونات ایشان بر من آسان شد در وقتی که والی امر شدم
پس معلوم شد با آنچه بیشتر ذکر کردیم از عظم شجاعت ابوبکر رض و رسول صلی الله علیه وسلم میدانست و همچنان صحابهٔ
کرام رضی الله عنهم نیز شجاعت او ثابت بود و ابوبکر رض را در کارهای مدبر میدانستند بنابرین تقدیم از برای
امامت عظمی بر ایشان لازم شد چرا که امامت را این دو امر می‌باید و اهم ست از باقی امور خصوصاً در
وقت احتیاج بمقاتلهٔ اهل ردت و غیر ایشان و دلیل بر شجاعت و ثابت بودن ابوبکر رض در امور آنست
که در حدیث صحیح ثابت شده است که زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیبیه قرار صلح داد عروه بن
مسعود الثقفی انکار کرد و گفت چنین می‌بینم که من و تو خواهیم بود و تمام اصحاب تو خواهند گریخت و ترا
خواهند گذاشت ابوبکر رض از روی غضب و استبعاد این سخن با وی گفت که امصص بظر اللات انحن
نفر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی بمک بظر لات را بظر بای موحده مفتوحه و ظاء معجمه ساکنه گوشت
پاره ایست که بعد از آنکه زنان را ختنه می‌کنند و در فرج ایشان باقی میماند و لات نام بتی ست از
بتهای ایشان و عرب این لفظ را در محل دشنام میگویند یعنی از گوشت پارهٔ فرج بت ... مکیده
باش آیا ما از وی خواهیم گریخت یا او را خواهیم گذاشت علما گفته اند که مبالغه ایست از ابوبکر رضی الله عنه

و این سخن را بنابران گفت که نسبت فرار باصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده بود پس ملاحظه کن که صدیق اکبر رضی الله عنه
چگونه با این نسبت که نزدیک عرب زیاده ازین سبّی نمیباشد و آن کافر شدید القوت با هیبت و صلابت را
که قوت [illegible] او بمرتبه بود که رسول صلی الله علیه وسلم را از دخول مکه معظمه منع کرده بود و باین شتم مخاطب ساخت
و از قوت شوکت آن کافر اصلا اندیشه را بخاطر خود راه نداده و با آنکه نسبت فرار بجمیع اصحاب کرده بود از
هیچکدام از ایشان متوهم نشدند که یک کلمه در نسبت او بگویند بغیر ابوبکر رضی الله عنه که او را باین طریق دشنام
داد و اندیشه نمود پس معلوم شد که اشجع از باقی اصحاب بود چنانکه گذشت و در روایت از علی کرم الله وجهه
از جمله شجاعت ابوبکر رضی الله عنه قتال بود با جماعتی که منع زکوة کردند و عزیمت بر آن کسی را نباشد چنانچه در فصل سوم گذشت
گذشت و درین فصل نیز اشارت بآن میباشد و از آنجمله بود قتال با مسیلمه لعین و قوم او بنو حنیفه بر تقدیریکه آیت
در شان آن قوم نازل شده چنانچه جمعی از مفسرین که زهری و کلبی از آنجمله اند گفته اند نیز از آنجمله است
ماندن او بجای خود در وقت مصیبت عظیم که عقول صحابه رضی الله عنهم زائل شد چنانچه بخاری و غیر او روایت کرده اند
که دهشت و حیرت عظیم روز وفات آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمردم استیلا یافته چنانکه عمر
که در اثبات قدم کسی بوی نرسیده با وجود آنجا جزم کرده بآنکه رسول صلی الله علیه وسلم فوت نشده و شمشیر را
از غلاف بیرون کرده میگفت هر کس که بگوید رسول صلی الله علیه وسلم متوفی شده او را گردن خواهم زد تا وقتیکه
ابوبکر رضی الله عنه از منزل خود که در حوالی مدینه بود بر نبی صلی الله علیه وسلم داخل شد به تحقیق حال پرده از روی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم انداخت و روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوسه داد و گریه بسیار کرد و بعد از آن بیرون
آمد و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود که فلان روز نشنیده بودی که آیت نازل شد انک میت
وانهم میتون عمر رضی الله عنه را آرام خاطر شد و عمر را از آن سخنی که گفته اند خوش ساخت تا آنکه تمام
ترک سخن آن نمود و بواسطه نصح و آشتی کار او را حاصل بود و چون اصحاب علوت در شان و رفعت و تقدم
ابوبکر رضی الله عنه دیدند خطبه مشتمل بر حمد و ثنا خدا تعالی و صلوة زاکیات بر سرور انبیا خواند و گفت اما بعد
هر کس که بنده میبود محمد را صلی الله علیه وسلم بتحقیق محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت فرمود و هر کس
که بندگی و پرستش خدا تعالی میکرد و بتحقیق که او زنده است هرگز نمیرد و این آیت بخواند وما
محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
الآیة و نیست بنده ستوده من مگر فرستاده از جانب خدا بدرستیکه گذشته اند پیش از وی فرستادگان
آیا پس اگر بمیرد این رسول صلی الله علیه وسلم یا کشته شود باز میگردید بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد
میکنید با مرتدان و بعد از استماع آیت تصدیق کردند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم رحلت فرموده
است و تکرار آن میکردند گویا که بواسطه استیلای دهشت و حیرت این آیت نشنیده بودند پس بنابر
این حدیث معلوم شد که استحکام رای ابوبکر رضی الله عنه از باقی اصحاب زیاده بود و عقلش از همه کاملتر

شام و ابن عساکر که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اتانی جبریل فقال ان الله یامرک ان
تستشیر ابابکر جبریل نزد من آمد و گفت که خدا تعالی امر میفرماید که با ابوبکر مشورت بکنی در کارهای
روایت کرده اند طبرانی و ابونعیم و غیر ایشان که چون رسول صلی الله علیه وسلم اراده آن فرمود که معاذ رضه را
بجانب یمن روان سازد مشورت کرد با بعضی صحاب که از انجمله ابوبکر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و اسید بن حضیر
رضی الله تعالی عنهم اجمعین بودند و هر یک از صحاب بمقتضای رای خود سخن گفتند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود ما ترے یا معاذ رای تو درین باب چیست یا معاذ گفت رای من رای ابوبکر رضه است بعد
ازان رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله یکره ان یخطأ ابوبکر خدا تعالی مکروه میدارد که خطا صادر
شود از ابی بکر رضی الله عنه روایت کرد طبرانی بسندی که رجال او ثقات اند که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود ان الله تعالی یکره ان یخطأ ابوبکر و این دلیل دیگر ست در غایت قوت بر آنکه ابوبکر اکمل
اصحاب است در عقل و رای و اعلم ایشان ست بلا شک و شبهه بدین دلائل مذکوره عظیم شجاعت
و کمال عقل و رای و علم و ثبات قدم او ثابت شد و ازین جهت ست که علمای گفته اند که ابوبکر رضه در صحبت
رسول از زمانی که مسلمان شد تا ایام وفات بود مفارقت از وی نکرد و هرگز نه در سفر و نه در حضر مگر آنکه
آنحضرت صلعم او را ماذون ساخته باشد در خروج حج یا غزوه و در تمام غزوات با رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود و با او هجرت کرد و عیال و اولاد خود را گذاشت از جهت رغبت او که بجای رسول صلی الله
علیه وسلم بود در موضع بسیار نصرت رسول صلی الله علیه وسلم قیام نمود و در روز احد و حنین که مردم
هم گریختند او ثبات ورزید و آثار و خصال جمیله او بسیار ست و این کتاب گنجایش آن ندارد با آن
صفات که مذکور ساختیم چگونه کسی نسبت عدم شجاعت و عدم ثبات قدم باو کند نعوذ بالله منها بلکه
شجاعت و ثبات در امور و آثار حمیده و صفات پسندیده اوی بنهایت ست شبهه دوم
آنکه زعم کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم چون ابوبکر رضه را والی ساخته تا سورت برائت را بمکه برده بمردم
بخواند و بعد ازان ابوبکر رضی الله عنه را عزل کرد و علی رضه را والی ساخته و این دلیل ست بر عدم اهلیت
او امر خلافت جواب این شبهه نیست که آنچه ایشان زعم کرده اند که او را عزل فرموده آن نیز باطل ست
چرا که علی را بعد از ابوبکر فرستاد که قرأت برائت نماید بواسطه آنکه عادت عرب آنست که [illegible] عهد
را برطرف نمی‌کنند مگر آن شخص خود متولی آن امر شود یا یکی از بنی اعمام او و چون فرستادن ا
آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی رضه مخصوص بود بقرائت فقط و بهیچ امور نشده بود و ازین جهت ابوبکر رضه را
از امارت حج معزول نساخت و همان امارت او بر حال خود باقی گذاشت و حضرت علی رضه در غیر قرائت
مامور ابوبکر رضه بود با وجود اینحال حضرت علی رضه در ایذان و اعلام برائت مستعد و بنده ابوبکر رضه در ان امر
نیز داخل بود چنانکه در صحیح بخاری روایت کرده است که ابو هریره رضه گفت که ابوبکر فرستاد مرا در زمره

تحت بام و مالی که در روز نحر در منا بهم بود برنشد تا بگویند که بعد ازین سال هیچ مشرکی حج نکند و طواف بیت الله نکند
کسیکه عریان باشد حمید بن عبد الرحمن نقل کرده باین عبارت که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رض را در ردیف ابوبکر رض
ساخت و امر فرمود که اعلام بسورت برات نماید یعنی چون سورت برات نازل شد کافران را از حج کردن منع شد
و ابوهریره رض گفت در روز نحر در منا با ما علی اذان کرد بسورت برات با آنکه حج نکند بعد ازین سال مشرکی و طواف
نکند در بیت الله هیچ عریان پس تأمل کن درین حدیث تا بر تو ظاهر میشود که حضرت علی رض اذان نکرد مگر با موذنان
ابوبکر رضی الله عنه و از آن چیز بحیه صحیح است با آنچه ذکر کرده اهل سنت که زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه
موذنان خود را عزل نکرد و این عدم عزل و شریک ایشان ساختن با علی رض در آن دلیل است بر آنکه
حضرت علی نیامد مگر جهت وفا یعات عرب چنانچه قبل ازین گفتیم نه از جهت عزل ابوبکر و اگر چنین نبودی موذنان
ابوبکر رض همراه نبودندی ظاهر و واضح شد با آنچه گفتیم که شیعه در رفض و امثال ایشان را هیچ دلیل نیست که دلالت
کند بر مدعای ایشان غیر کذب و عناد و جهل شبهه سیوم آنست که میگویند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
در ایام مرض ابوبکر رض را بامامت صلوة امر کرده باز او را عزل فرمود جواب شبهه آنکه ادعای معزول
شدن ابوبکر رض از امامت صلوة محض کذب و افترا است از ایشان خذلهم الله تعالی چرا که در حدیث ها گفتیم
از احادیث صحیحه متواتره دال بر خلافت ابوبکر رض مذکور ساختیم صریح است در آن که باقی بود بر امامت تا وفات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بخاری مرویست از انس رض که گفت در وقتیکه مسلمانان در نماز بودند در وقت
صبح روز دوشنبه ابوبکر صدیق رضی الله عنه امامت نماز میکرد رسول صلی الله علیه وسلم پرده که بر در حجره عایشه
صدیقه رضی الله عنها بسته بود بر داشت نظر مبارکش بصفوف مسلمانان افتاد و تبسم فرمود آنگاه ابوبکر رض گمان
میکرد که رسول صلی الله علیه وسلم ارادت بیرون آمدن جهت نماز دارد بنا برین میل کرد که در نماز بعقب آید و
متصل شود بصف انس رض گفت که مسلمانان عزم کردند که قطع نماز کنند مفتون شوند در نماز از خوشحالی آنکه
پیغمبر را دیدند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم بدست اشارت فرمود که نماز خود را تمام کنید و پرده انداخته در حجره
داخل شدند در همان روز وقت چاشت از عالم رحلت فرمود پس تامل کن در حماقت و جهالت آن قوم که با وجود
آنکه امامت صلوة ابوبکر رض بخلافت رسول الله صلی الله علیه وسلم صحیح علیه است از جانب ما و از جانب ایشان
و انکار این معنی نمیتوان کرد و در دعوی عزل او از امامت بیان هیچ سند ندارد مرتکب این معنی و این نوع افترا
عظیم است و عظیم بهتان بر رسول صلی الله علیه وسلم میشود اعاذنا الله منها از ابن عباس لم یصل النبی
خلف احد من اصحابه الا خلف ابی بکر و لم ینقل احد قط انه صلی خلف علی رض از ابی
هریره رضی الله عنه و غیر او مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم در نماز اقتدا بهیچ یک از صحابه خود نکرد مگر
با ابوبکر رض و در سفری در یک رکعت نماز اقتدا بعبد الرحمان بن عوف رضی الله عنهما کرده باشد و نگفته
است کسی هرگز که آنحضرت صلعم نماز خوانده است خلف علی پس بنابرین روایت ابوبکر رض مخصوص است باین

واین منصب عظمی و کرامت کبری است **شبهه چهارم** آنست که زعم کرده اند که ابوبکر رض امر کرد بسوختن کسی را
که گفت مسلمانم و در دزدی را بقطع دست چپ امر کرد و در میراث جده توقف کرد تا آنکه مردم روایت کردند که میراث
جده سدس است اینهمه قدح و قصور اوست در خلافت **جواب** این شبهه آنست که آنچه گفتند که در قدح و طعن
در خلافت اوست باطلست چرا که قدح در وقتی میتوان کرد که ثابت شود که او اهلیت اجتهاد ندارد و حال آنکه این
چنین نیست بلکه او از اکابر مجتهدین است و اعلم است علی الاطلاق از جمیع صحابه رض بدلائل واضحه که از انجمله حدیثی که بخاری
وغیر او روایت کرده اند که عمر رض در صلح حدیبیه از رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که چرا این عادت مذموم قبول
میکنیم در دین خود آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب داد بعد از آن بجانب ابوبکر رض آمده سوال کرد که
از رسول ع م کرده بود از ابوبکر رض کرد در جواب عمر رض همان گفت که رسول ع م فرموده بود در جواب او بی
زیادت و بی نقصان چنانچه در حاشیه جواب بیان کردیم و از جمله دلائل حدیثی روایت کرده است ابو
القاسم بغوی و ابوبکر رض در فوائد و ابن عساکر از عائشه صدیقه رض که چون رسول ع م وفات کرد در میان مردم
نفاق برخاست و عرب مرتد شدند و انصار در یکجا جمع شدند و در آن وقت غوغا برخاست بر پدر من
غمی که نازل شده اگر بر کوه نازل میشدی همه خاک میباشندی و متفرق می شدندی و اختلاف نکردند صحابه
در لفظی مگر آنکه سابق شد پدر من بر همه کس در سالت تفصیل کرد و آنرا جمیعا گفتند که آیا رسول علیه السلام را کجا دفن
کنیم و هیچ یک از صحابه عالم نبودند باین تا آنکه ابوبکر رض گفت شنیدم از رسول علیه السلام که میگفت ما
من نبی یقبض الا یدفن تحت مضجعه الذی مات فیه هیچ نبیی از انبیاء متوفی نشد مگر آنکه
دفن کردند او را در همان موضع که ارواح او قبض شد و اختلاف کردند در میراث او نیز هیچ یک از اصحاب عالم
باین نبود تا آنکه ابوبکر رض گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت انا معاشر الانبیاء لا نورث
ما ترکناه صدقة بتحقیق گروه انبیاء ایم از ما میراث نمی برد آنچه ما گذاشتیم صدقه است بعضی علما گفته اند
که اول اختلافی که در میان اصحاب واقع است در دفن حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بود و بعضی گفته اند
که در مکه دفن میکنیم که مولد و منشاء وی اوست و بعضی گفته اند که در مسجد دفن کنیم و بعضی گفتند که در بقیع و بعضی گفتند
در بیت المقدس که مدفن انبیاست دفن میکنیم تا آنکه ابوبکر رض خبر داد از علمی که خبر داشت و ابن زنجویه گفت
که این سنتی است که صدیق منفرد است از مهاجران و انصار در این باب همه رجوع باو کردند و نیز گویا خلفشان
قبل از خود حدیث اتانی جبرئیل فقال ان الله یامرک ان تستشیر ابا بکر یعنی جبرئیل ع آمد مرا پس
گفت بتحقیق که الله تعالی امر کند ترا که در امور مشورت کنی با ابوبکر رض و حدیث ان الله یکره ان یخطأ
ابوبکر یعنی خدا تعالی مکروه میدارد که از ابوبکر رض خطا صادر شود و گفتند این حدیث صحیح است و همچنین
آنست حدیث لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر و یؤم غیره سزاوار نیست مر آن قومی را که ابوبکر
در میان ایشان باشد و غیر او امامت ایشان کند و در اوائل فصل سوم است انه و عمر کانا یفتیان

فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم فتوی میدادند ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حالانکه پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
موجود بود و در تهذیب نووی چنین نقل کرده است که استدلال کرده اند علما بر اعظم علم ابوبکر رضی بقول
او که گفت بخدا سوگند که قتال میکنم کسیکه فرق میکند از صلوة و زکوة یعنی در فرضیت و ادای آن شیخ
ابو اسحاق استدلال کرده است بر اعلمیت ابوبکر رضی از باقی صحابه وبانکه تمام توقف کردند در فهمیدن حکم درین
مسئله بعد از آنکه ابوبکر رضی مباحثه با صحابه رضی الله عنهم درین باب کرد معلوم شد که قول ابوبکر رضی صواب است
رجوع نمودند بقول او رضی الله عنهم اجمعین اگر گوئی که علی کرم الله وجهه بدلیل حدیثی که خوانده اند در فضائل
علی رضی انا مدینة العلم وعلی بابها یعنی من مدینه علم و علی باب آن مدینه است جواب گوییم بعد ازین
خواهد آمد که درین حدیث علما طعن کرده اند و بر تقدیریکه صحیح باشد یا حسن باشد پس ابوبکر محراب آن مدینه است
و در روایتی دیگر چنین است فمن اراد العلم فلیأت الباب یعنی کسیکه اراده علم دارد پس بیاید
که قصد جانب دروازه کند و این روایت نیز تقاضای اعلمیت نمیکند چراکه بسیار است که مردم قصد غیر
اعلم میکنند بواسطه زیادتی ایضاح و بیان و فرصت و فراغی که از و حاصل میشود و از اعلم حاصل نمیشود
با آنکه این روایت معارض میکند با حدیث فردوس انا مدینة العلم وابوبکر اساسها وعمر حیطانها
وعثمان سقفها وعلی بابها یعنی من مدینه علم و ابوبکر رضی بنیاد و اصل آن مدینه است و عمر رضی دیوار
آن و عثمان رضی سقف آن مدینه است و علی باب آن مدینه است پس صریح که ابوبکر رضی اعلم است از ایشان و این
هنگام امر بقصد باب که فرموده است بآن معنی که قبل ازین گفتیم نه از جهت زیادتی اشرف باب است
بر ما قبل چراکه معلوم است بالبدیهه که هر یک از اساس و حیطان و سقف از باب اعلی است و شاذ است
جوابی که بعضی از علماء در حدیث گفته اند که علی بابها از علو است بطریق قراءت هذا صراط علی مستقیم برفع
علی و تنوین چنانچه قراءت یعقوب است و روایت کرده ابن سعد از محمد بن سیرین و او باتفاق جمیع
علما امت رحمهم الله مقدم است در علم تعبیر خواب بر جمیع معبرین که گفت ابوبکر رضی بعد از رسول صلعم در علم
تعبیر از همه اصحاب زیاده تر بود و روایت کرده اند دیلمی و ابن عساکر امرت ان اولی الرؤیا ابابکر
مامور شده ام بآنکه ابوبکر رضی والی امر رؤیا باشد یعنی در تعبیر خواب از جهت آنکه ابوبکر در زمان رسول و حضور
او تعبیر رؤیا میکرد و روایت کرده ابن سعد از ابن شهاب که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم خوابی
دید و قصه آن خواب با ابوبکر گفت رأیت کأنی استبقت انا وانت فی درجة فسبقتک بمرقاتین
ونصف یعنی دیدم در خواب که من و تو سبقت میکردیم با یکدیگر در بالا رفتن آنگاه پیشی گرفتم من بر تو
بدو نردبان و نصفی باز ابوبکر گفت یا رسول الله قبض خواهد کرد روح ترا خدا تعالی بسوی مغفرت و رحمت
و من زنده خواهم ماند بعد از تو دو سال و نیم چنین شد که خود تعبیر کرده بود که دو سال و هفت ماه بود که بعد از
رسول الله رحلت فرمود چنانچه روایت کرد حاکم از ابن عمر و روایت کرد سعد بن منصور از عمر بن شرحبیل

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رایتنی اردف غنما سودا ثم اردفتها غنما
بیضا حتی ما یری السود فیها پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که گوسفندان سیاه در
پیش میداشتم باز این گوسفندان سیاه در پیش گردانیدم و گوسفندان سفید از عقب آمدند لیکن گوسفندان
سفید بسیار بودند بمرتبه که گوسفندان سیاه پیدا نبودند آنگاه ابوبکر رض گفت اما گوسفندان سیاه عرب است
که مسلمان خواهند شد و بسیار خواهند شد و بسیار می شوند و اما گوسفندان سفید اهل عجم اند که مسلمانان میشوند و کثرت
ایشان بمرتبه باشد که عرب پیدا نشوند از کثرت در میان ایشان بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
کذلک عبرها الملک سحرا یعنی همچنین که تو تعبیر این خواب کردی فرشته تعبیر کرد در سحر پس ثابت گشت که
او مجتهد است پس در سوزانیدن آنحضرت علیه السلام باد لاحق نمیشود زیرا که آنحضرت بسبب خلق او امر فرمود زندیق بود و
در قبول توبه زندیق اختلاف است و اما نهی از سوزانیدن که وارد شده می تواند که از نهی باو نرسیده باشد
و احتمال دارد که رسیده تاویل کرده باشد بر غیر مثل زندیق و بسیاری از دلائل باشد که چون بمجتهدین
برسد آن را تاویل کنند بواسطه علمی که ایشان را حاصل شده بدلیل دیگر بخلاف آن کسیکه جاهل است بشریعت
از کار انعیمی بشناید و اما آنکه امر بقطع یسار دزد نمود میتواند بود که این امر در مرتبه سوم بوده باشد از دزدی
سارق نه در مرتبه اول چون در دفعت سوم دزدی کرده بنابرین امر بقطع دست چپ او شده
و احتمال آن نیز دارد که خطا از جلاد شده باشد نه از آمر و بر تقدیر یکه تنزل کنیم و مسلم داریم که ابوبکر رض در
مرتبه اول امر بقطع دست یسار فرموده است آیة قرآنی شامل آنچه او کرده است پس محتمل است که اجتهاد او
چنین شده باشد که اطلاق آیت بر خود باقی است و آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بقطع دست
راست شخصی فرموده در وقت اول از دزدی آن شخص بسبیل وجوب نبوده بلکه امام درین امر مخیر است
نیز فرض نیست که اجماع درین مسئله شده باشد بقطع یمین محتمل است که این اجماع بعد از آن کرده باشد اگر در مثل این
حکم اجماع منعقد شود و حالانکه اختلاف نیست درین چنانچه در اصول کتب مذکور است و اگر گوئی
قرارت ابن مسعود ایمانهما صریح است در یمین گویم احتمال دارد که این قرارت نرسیده باشد و بر جمیع تقدیر هیچ
اعتراض بر ایشان متوجه نمیشود به هیچ وجه از وجوه و از جمله این احتمالات اول حق است و واقع است بدلیل آنکه مالک
روایت کرده از قاسم بن محمد که مردی که یکدست و پای او بریده بودند از اهل یمن آمده در منزل ابوبکر رض نزول
کرده و از عامل یمن شکوه کرده که بر من ظلم کرده است و او قائل که در آنجا بود نماز شب میگذارد و عبادت خود
ظاهر میکرد و بنابر این عبادت ظاهری ابوبکر رض در شان او گفت ما لیلک بلیل سارق یعنی
دزد این شبی که تو بروز آوردی و این عبادت که تو کردی بشب دزدان نمی ماند اتفاقا درین اثنا
که آنمرد در آنخانه بود حلیه از اسما بنت عمیس که زوجه ابوبکر صدیق رض بود ناپدید شد و اهل آنخانه تفحص آن حلیه
میکردند و آنمرد اقطع نیز با ایشان همراه بود و تفحص می نمود و میگفت بار خدایا تو ظاهر ساز آن کس را که ازین

اہلبیت صالح دزدی کردہ و مال ایشان را بردہ آنگاہ آن حلیہ پیش زرگرے ظاہر شد و آن زرگر گفت کہ این را
ہمین اقطع نزد من آوردہ و آن اقطع اقرار کرد و اعتراف نمود کہ من بزرگر دادم یا با گواہان باو ثابت شد بنا برین
ابوبکر رض فرمود کہ دست چپ او قطع نمایند چرا کہ دست و پای راست او ہم بواسطہ دزدی بدو دفعہ بریدہ شدہ
بود و ابوبکر رض گفت بخدا سوگند کہ دعاے کہ بر نفس خود کرد بر من سخت تر بود از دزدی او پس دلیل
واضح شد بر بطلان شبہ معاندان و اما توقف ابوبکر رض در مسئلہ جدہ تا آنکہ خبر باو رسید بسیاق حدیث او ہنر او از
چرا کہ درین توقف رد اعتراض معترضین ست بلیغ ردی چنانچہ صاحب سنن ابن ماجہ و مالک آن قصہ روایت کردہ
اند کہ جدہ نزد ابوبکر صدیق رض آمد و سوال میراث خود کرد ابوبکر رض گفت در کتاب اللہ تعیین میراث تو نیست
و در سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیز میراث بدرن توبرین ظاہر نیست کیفیت و کمیت آن معلوم
حالا برو و لحظہ دیگر بر من بیا تا من از مردمان سوال کنم آنگاہ درین باب از اصحاب استفسار نمود مغیرہ بن
شعبہ گفت من درین قضیہ نزد رسول خدا حاضر بودم کہ سدس مال بجدہ عطا فرمود ابوبکر رض گفت کسے
دیگر درین قول نیز با تو شریک ست گفت محمد بن مسلمہ آنگاہ محمد بن مسلمہ برخاست و مثل آنچہ ابن شعبہ گفتہ بود
نقل نمود بنا بر آن ابوبکر رض امضای و ایفاء حکم رسول اللہ کردہ ششم یک میراث از برائے جدہ مقرر
داشت پس درسیاق این کلام تامل کن تا کمال احتیاط و انصاف صدیق رض بر تو روشن گردد کہ اول نظر
در کتاب اللہ و در محفوظات خود از سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کرد و در آنجا چیزے نیافت با
مشورت نمود درین باب با مسلمانان کہ آنچہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم درین مادہ یاد داشت ظاہر سازند
پس مغیرہ آنچہ بسمع او رسیدہ ظاہر گردانید باز احتیاطاً بر مجرد شنیدہ طلب ثانی دیگر کرد با وجود آنکہ در روایت
تعدد شرط نیست پس محمد بن مسلمہ رض ظاہر کرد و بعد ازین تحقیق و تفتیش تام در آن مسئلہ حکم فرمود و این
حدیث مؤید و مقوی کلامی ست کہ قبل ازین مذکور شد کہ صدیق در زمانے کہ خصمان نزد او حاضر مے شدند
در بدایت حال نظر در قرآن مے نمود باز در محفوظات از سنت و اگر بدعاے خود ازین دو نمے یافت با
مسلمانان مشورت میکردی و این قاعدہ مجتہدین ست و از ایشان ہیچ نیست کہ در مدارک احکام و
مسائل بحث نکنند و تحقیق ننمایند و روایت کرد قاسم بن محمد کہ یک جدہ مادری و یک جدہ پدرے
ہر دو نزد ابوبکر رض آمدند و میراث خود طلب کردند صدیق میراث بجدہ مادری رجوع کرد آنگاہ عبد الرحمان
بن سہل انصاری گفت میراث پدرے بکسے دادہ کہ اگر مردہ بودے این مورث از وی میراث
نمے بردے آنگہ صدیق میراث جدہ کہ سدس بودہ باشد میان جدتین قسمت فرمودہ پس تامل کن
و تدبر فرما کہ صدیق با کمال رفعت و جلالت او چہ طریق سخن شخصی کہ از وی کوچک تر بود شنیدہ رجوع
بحق نمودہ و استنکاف نفرمود شبہ پنجم آنکہ زعم کردہ اند کہ عمر رض مذمت ابوبکر رض کردہ کہ بیعت
مثل عمر رض او را مذمت کرد و خلافت ندارد جواب این شبہ آنست کہ این زعم محض کذب و افترا است

از ایشان زیرا که از عمر رض بثبوت پیوسته است که هرگز مذمت ابوبکر رض نکرده است بلکه آنچه از و واقع شده است
همیشه ثنای ابوبکر رض کردی و تصریح نموده که کمل صحابه است از روی علم و رای و شجاعت چنانچه در قصه
مبایعت و غیر آن مذکور شد چگونه او را مذمت کند و حالانکه عمر رض بعد ابوبکر رض متصدی امر خلافت شد
پس اگر ذم او کند پس ذم نفس خود کرده باشد و اگر قدح در خلافت او کند در خلافت خود کرده و اما انکار کردن
عمر بر ابوبکر صدیق رض جهت آن بود که خالد بن ولید مالک بن نویره را که مسلمان شده بود کشت و نکاح
زوجه او کرده و در همان شب دخول کرد قبل از انقضای عدت و چون عمر رض برین معنی اطلاع یافت
با صدیق گفت خالد بن ولید بدین عملی که کرده مستحق قتل است ابوبکر رض تامل فرمود پس ابوبکر را ذم کرده
باشد و الحاق نقصی با و نه کرده که در خلافت او قصوری بوده باشد بلکه از عادت مجتهدین است
که در بعضی فروع اجتهادی بر یکدیگر انکار میکنند چنانچه طریق سلف این بود و این معنی را نقص نمیکند
منزلت ایشان با آنکه حق این بود که خالد رض کشته بود چرا که مالک بن نویره را بدین واسطه کشته بود که او
از دین مرتد شده بود و بعد از وفات رسول صلی الله علیه وسلم قوم را منع کرد از زکوة دادن و همه زکوة
را گرفته بود با ایشان رد کرد و در ثنای الحول برادر مالک نزد عمر رض باین معنی اعتراف کرد و اینکه تزوج
زن کرد می تواند بود که عدت او منقضی شده باشد در همان روز بوضع حمل یا آنکه این زن محبوسه بوده
باشد نزد مالک بن نویره بعد از انقضای عدت از ازواج بر عادت جاهلیت و بر هر تقدیر تقوی
خالد زیاده بود که ظن این نوع چیزی که از ادنی مومنی صادر نشده که در حق او میکنند و حالانکه رسول
الله صلی الله علیه وسلم او را سیف الله المسلول علی اعدائه خوانده بود و چون حق عدم قتال خالد
پس حق اجتهاد ابوبکر رض حق باشد و موید و مقوی این معنی است آنکه چون عمر رض متقلدای خلافت
گشت هیچ اعتراض بر خالد نکرده و درین باب یک کلمه هرگز منقص و نگفت پس معلوم شد که در ثانی الحال
حقیقت فعل ابوبکر بر عمر رض ظاهر بود و الا در وقت استقلال بامر خلافت خالد را نمیگذاشت و ترس و بیم
او از خدا تعالی زیاده از آن نبود که مدارا و مداهنت کند با کسی در دین خدای عز و جل شبهه
ششم آنکه عمر رضی الله عنه گفته است که بیعت ابوبکر رضی الله عنه فلته بود و لیکن حق تعالی شر آنرا نگهداشت
و هر کسی که باز کند مثل آن بیعت و آن نوع بیعتی فجاة کند بکشید او را بنابرین زعم کرده اند که این
گفتن عمر رض قدح و طعن است در حقیقت خلافت ابوبکر رضی الله عنه جواب آنچه زعم کرده اند
از عناد و جهل ایشان است زیرا که قول عمر رض دلالت نمیکند بر آنچه مدعای ایشان است از قدح و
شک در خلافت بلکه معنی کلام عمر رض آنست که می باید که کسی متکلف اینچنین بیعتی شود و اگر ممکن باشد اتفاق
و مشاورت بیعت نماید چنانکه بسر تکمیل رسید هم و سالم ماند هم بخلاف عادت و این سلامتی محض برکت
صحبت او است از خوف فتنه بود چنانچه گذشت در فصل مبایعت شبهه هفتم آنکه زعم کرده اند

شیعه درو طعن کنند که ابوبکر رضی الله عنه بر فاطمه رضی الله عنها ظلم کرد که منع میراث از پدر کرد و نص آیت
چنانچه انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة دلیل نمیشود زیرا که دران احتجاج
بخبر واحد است و معارضه بآیت و خبر واحد چون مفید ظن است معارضه بآیت متواتره که مفاد او
قطعی است نمیکند چنانچه مقرر است نزد اصولیین و نیز زعم کرده اند که خیر النساء فاطمه معصوم بود بنص انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت جز این نیست که میخواهد خدا تعالی تا ببرد از شما گناه را
ای اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بدلیل حدیث فاطمة بضعة منی تا آخر یعنی رسول الله صلی الله
علیه وسلم معصوم است پس فاطمة الزهراء رضی الله عنها نیز معصومه است و چون معصوم است لازم که در
در دعوی صادق باشد **جواب** ازین شبه اما از اول آنست که ابوبکر رضه حکم نکرده است بخبر
واحدی که محل خلاف است بلکه حکم کرده است بحدیثی که خود از رسول صلی الله علیه وسلم شنید و آن حکم
نزد وی قطعی است مساوی شد بآیت متواتره در قطعیت متن و اما آنکه حمل کرده است یوصیکم را بر تخصیص
از حدیث فهمیده است نه بر تخصیص بنا بر آنست که احتمالی که ممکن است بآن راه یابد در نقل از حضرت صلی الله
علیه وسلم جمیعا منتفی است بقرینه حال در مقام یعنی ابوبکر رضه بی واسطه کسی خود از زبان رسول
صلی الله علیه وسلم شنیده و احتمالی دیگر غیر این نماند و دلیل این حدیث نزد ابوبکر رضه دلیل قطعی شد که تخصیص این
آیت متواتره کند و جواب از ثانی آنست که ازواج پیغمبر از جمله اهل بیت اند و معصوم
نیستند به اتفاق علما پس باقی اهلبیت نیز معصوم نباشند و اما حدیث بضعة منی مجاز است قطعا پس
ملتزم عصمت سیدة النساء فاطمة الزهراء نباشد و نیز تساوی بعض با جمله در جمیع احکام لازم نیست بلکه
ظاهر آنست که مراد مانند بضعة منی است یعنی بضعه من است در چیزی که راجع شود بشفقت و نیکی
و اما آنکه حضرت فاطمه دعوی کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فدک باو بخشید و تملیک او کرد و بر این معنی
حضرت علی و ام ایمن ادای شهادت کردند بصحت نرسیده و بر تقدیر وقوع دعوی تملیک بشهادت
علی و ام ایمن جهت ادای شهادت چون نصاب بینه که دو مرد است یا چهار زن باتمام
نرسیده بود بنا برین ابوبکر رضه در حکم تامل فرمود با آنکه در قبول شهادت زوج از برای
زوجه خلاف میان علمای است و آنکه بیک گواه و قسم حکم نکرده است بنا بر آنست که بسیاری
از علمای سنت برین رفته اند با آنکه بعد از شهادت یک کس فاطمة الزهراء طلب یمین نکرد و ساکت
شد و نیز زعم کرده اند که حسن و حسین و ام کلثوم اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم گواهی دادند
آن زعم باطل است با آنکه شهادت فرع و صغیر مقبول نیست و بعد ازین خواهد آمد روایت زید بن
امام زین العابدین بن حضرت شیخ الانجبین سید الشهداء امیر المومنین امام حسین رضی الله عنهم که
ابوبکر رضه درین باب صواب دانست و گفت اگر بجای ابوبکر رضه من بودمی حکم میکردم همین طور که او

که ابوبکر رضه کرد و ابوبکر مرد رحیم بود و مکروه میداشت که تغییر کند چیزی را که رسول صلی الله علیه وسلم کرده بود
پس حضرة سیدة النساء فاطمة الزهرا نیز و ابوبکر رضی الله عنه آمده گفت که رسول صلی الله علیه وسلم فدک بمن عطا
فرمود ابوبکر گفت که شاهدی درین باب هست آنگاه علی کرم الله وجهه و ام ایمن گواهی دادند بعد
ازان ابوبکر رضه گفت که بشهادت مردی و زنی مستحق این نمیشوی منقول است از زهرا در زید حضرت
امام محمد باقر را ازو پرسیدند که ابابکر و عمر در حق شما چیزی ظلم کردند گفت سوگند بخدای که فرقان نازل گردانید
که ورقی حبه خردلی از حق ما گذر نکردند و در حق ما ظلم نکردند باز زید رضی الله عنه گفت که اگر قضیت
این امر نیز و بیک من بودی حکم میکردیم بآنچه ابوبکر رضه کرده است و در روایت دارقطنی که ازو پرسیدند که حضرت
علی رضه در سهم ذوی القربی چه طریق عمل کرد گفت و آن عمل میکرد بنوعی که ابوبکر و عمر رضه عمل میکردند و مکروه
میداشت که مخالفت ایشان کند و اما عذر فاطمه رضی الله عنها در طلب میراث با آنکه ابوبکر رضه حدیث روایت
کرده است که سیدة النساء فاطمة الزهرا رضی الله عنها بر این بوده باشد که خبر واحد مخصص قرآن نیست چنانچه بعضی
گفته اند پس چون عذر ابوبکر رضه در منع معلوم کردی و عذر فاطمه رضه در طلب نیز واضح شد اشکالی که درین باب
هست دفع آن بر تو آسان است تامل کن درین توجیه که امر مهم ضروریست حدیث بخاری و بتمام
چون مشتمل است بر کلمات نفیسه که دفع شهادت قاصر ازان میشود توضیح آنچه بیان کردیم میکنیم و آن حدیث را
بخاری نقل کرده از زهری رضه گفت مالک بن اوس بن الحدثان البصری مرا چنین خبر داد که عمر بن الخطاب
مرا طلبید بود و بمنزل خود و درین اثنای حاجب او یرفا آمد و گفت عثمان بن عبد الرحمان و زبیر و سعد
رضی الله عنهم آمده اند و اذن در دخول میطلبند عمر گفت ایشان را طلب کن آنگاه داخل شدند و من زمانی
درانجا درنگ کردم باز همان حاجب آمد و گفت علی و عباس رضی الله عنهما میخواهند پس چون داخل شدند
عباس با عمر گفت رضی الله عنهما ای حکم کن میان من و علی رضه در چیزیکه خدا تعالی بر رسول رجوع
کرده است از اموال بنی نضیر و حضرت امیر المومنین علی و عباس رضی الله عنهما منازعت میکردند درین
اموال آنگاه حضار مجلس گفتند ای امیر المومنین حکم کن میان ایشان و خلاص کن ایشان را از یکدیگر عمر رضه
گفت با رفق و مهربانی باشید سوال میکنم از شما بآن خدای که آسمان و زمین باو قایم است شما میدانید که
رسول ع فرمود صلی الله علیه وسلم که کسی از ما میراث نمی برد چیزیکه از ما میماند صدقه است اصحاب گفتند این سخن
رسول صلی الله علیه وسلم است میدانیم باز عمر رضه بجانب علی و عباس متوجه شد و گفت سوگند میدهم شما را به
خدا تعالی که میدانید که رسول صلی الله علیه وسلم این حدیث فرموده است گفتند بلی میدانیم بعد ازان گفت بیان
این امر چنان هست که خدا تعالی مخصوص ساخته است رسول خود را صلی الله علیه وسلم بعطای این مال و هیچکس را با و
شریک نساخته است و این آیت برخواند ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل
ولا رکاب ولکن الله یسلط رسله علی من یشاء والله علی کل شی قدیر یعنی آنچه باز گردانید

خدا تعالی بر رسول خود از مال و ملک ایشان غنیمت وفی ساخته پس جاری نشاختید بر تحصیل او هیچ اسپے
و نه شترے یعنی پیاده باین حصار آمدید و جنگ بسیار نشد که شما را کلفتے رسیده باشد ولیکن خدا تعالی
بنصرت خود مسلط میسازد رسولان خود را بر هر که میخواهد و خدا تعالی بر جمیع چیزها می تواناست از نصرت پیغامبران
وغیر آن باز عمر رضه گفت پس این خالص نباشد از برای رسول صلی الله علیه وسلم بخدا سوگند چنین نبود
که این غنائم بنی نضیر را رسول الله صلی الله علیه وسلم خود بگیرد و شما را ندهد یا آنچه دیگر کسے را بر شما اختیار کند
بلکه شما را عطاے این اموال کرد و منقسم ساخت درمیان شما تا آنکه این اموال مخصوصه از جمله آنها باقیست
رسول صلی الله علیه وسلم نفقه یکساله اهلبیت خود را ازین میداد و باقی را میگرفت و در مصرف مال الله
خرج میکرد و در جمیع ایام حیات بهمین طریق عمل نمود تا آنکه ازین عالم رحلت فرمود و بعد از و ابوبکر رضه
گفت من والی بخلافت رسول الله صلعم و بهمان طریق که او عمل کرده بود میکنیم پس او را قبض کرد و عمل کرد در آن بآنچه
رسول صلی الله علیه وسلم کرده و شما نیز بر دو تا آنکه ابوبکر رضه درین مال باین طریق عمل کرد و خدا تعالی عالمست
بآنکه او درین امر بطریق راستی و بخیر و متابعت عمل میکرد و بعد از آن والی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر شدم
و دو سال این اموال را گرفتم و حالانکه خدا تعالی عالمست بآنکه من درین قول صادق ام و درین امر رشید
ام و کار بخیر و متابعت حق بجا آوردم باز شما هر دو نزد من آمدید و سخن شما یکے بود و متفق بودید باهم دفعه دیگر
تو آمدی ای عباس و میگفتی این مال بتصرف او درآور و من در اول حال جواب بشما دادم که رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده است انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة بمیراث کرده نمیشود آنچه ما گذاشتیم
صدقه است باز در ثانی الحول زمانی که بخاطر من رسیده که این اموال بتصرف شما دهم گفتم اگر میخواهید که تسلیم
شما کنم عهد و میثاق خدا تعالی بر شما باشد که عمل کنید بهمچنین که رسول صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رضه در آن عمل میکردند
و بطریقے که من درین سال عمل میکنیم بنابرین شرط این اموال را تسلیم شما کردیم حالیا شما طلب قضائے بجز این از من
میکنید که درمیان شما بنوع حکم کنم قسم بآن خدا تعالی که آسمان و زمین بامر او قائم است باین حکم که حکم
کرده ام عمل کنید در آن حکم دیگر نخواهم کرد تا قیامت قائم شود و اگر عاجز آئید از آنکه باین طریق صرف نمائید
رد کنید بمن تا بهم شما را کفایت کنم ازین مال راوی زهری گفت که این حدیث بعروه بن زبیر نقل کردم عروه
گفت مالک بن اوس راست گفت که من شنیدم از عائشه صدیقه رضه گفت ازواج پیغامبر صلی الله علیه و
سلم حضرت عثمان را رضه فرستادند نزد ابوبکر رضه و ثمن خود طلب کردند از مالی که خدا تعالی بر رسول خود
رجوع کرده بود و من آن ازواج را باز میداشتم ازین طلب و گفتم آیا شما ازین طلب از خدا تعالی نمی ترسید
آیا نمیدانید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لا نورث ما ترکناه صدقة انما یاکل آل محمد من
هذا المال امیراث برده نمیشود آنچه گذاشتیم صدقه است و مرادش ازین حدیث نفس خود بود و زیاده ازین
اهلبیت ایشان را آنگاه ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم باین خبرے که من خبر داده ام از آن طلب ساکت شدند

و غیره گفت حضرت علی رض غالب شد بر عباس و آن صدقه در دست او بود بعد از و در دست امیر المؤمنین حسن
بن علی رضی الله عنهما بود و بعد هم بمصرف خود میرسانند باز در دست امیر المؤمنین حسین
صدقه رسول الله صلی الله علیه و سلم در مصرف خود صرف میکردند و بخاری است حدود در و احادیث که سیدة
النساء فاطمة الزهراء و عباس رضی الله عنهما نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند و میراث خود را از زمین فدک و خیبر
که از رسول صلی الله علیه و سلم مانده بود طلب کردند آنگاه ابوبکر رض گفت که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام
که میگفت لا نورث ما ترکناه صدقة انما یاکل آل محمد من هذا المال بخدا که
پیوستن و احسان نمودن بقرابت خود است تامل کن درین حدیث و حدیث سابق تا معلوم شود و حقیقت
آنچه ابوبکر رض درین ماده بتفصیل آورده است بنا بر آنکه تنازع امیر المؤمنین علی و حضرت عباس رض صریح است
در آنکه ایشان هر دو متفق بودند درین که این مال غیر میراث است والا اگر چنین نبودی با هم خصومت نمیکردند
چرا که عباس رض را سهم خود بود و حضرت علی را سهم زوجه بطریق میراث در نزاع احتیاج نبود پس خصومت
ایشان جهت آن بود که مال صدقات بود و هر یک از ایشان میخواهند که متولی آن امر باشند لهذا عمر رض
اصلاح کرد میان ایشان بعد از آنکه مبین ساخت از برای ایشان و تمام حضار مجلس که از اکابر عشره
مبشره بودند حدیث لا نورث ما ترکناه صدقة حضرت علی و عباس رض قائل شدند و اعتراف نمودند
باینکه از رسول الله صلی الله علیه و سلم این حدیث شنیده ام که آنگاه عمر رض بعد از آنکه اثبات کرد که میراث نیست
متصرف ایشان را ز ما نیست رسول الله صلی الله علیه و سلم و دست ابوبکر رضی الله عنه در آن عمل کرده
و ایشان باین طریق قبول کرده متصرف شدند و نیز عمر رض مبین ساخت که ابوبکر باین طریق عمل نموده در آن
صادق و نیک خواه و تابع حق بوده است و جمیع صحابه رض که حاضر بودند خصوصا حضرت علی و حضرت
عباس رض تصدیق وی نمودند و بعد ازین بیان واضح گردد درین احادیث که مذکور شد سر از ارثیت
که هیچکس را شبه نماند پس اگر ترحم کسی که میشود در عدم ارث باقی است گوییم اگر این اعتقاد داشته
باشی که این اموال میراث بوده و صدقه نبوده لازم میشود بر تو از تغلب حضرت علی بر عباس رض
در تصرف جمیع آن بلا مشارکت عباس آنکه اثبات ظلم کنم از برای علی رض زیرا که بر تقدیر که میراث
بوده باشد عباس رض را حصه معین خواهد بود از آن اموال و هر گاه که معین بوده باشد حضرت علی رض را
چگونه جایز است که جمیع را تغلب کند بر عباس و از وی تا زمان وفات متصرف شود و بعد از آن
در دست اولاد وی بطنا بعد بطن بوده باشد و در دست بنی عباس هیچ چیز ازین اموال نبوده
باشد و چون جایز نیست که ظلم از حضرت علی رض متصور نیست پس تصرف ایشان درین اموال بخصوص
بلا مشارکت بنی عباس اعلی تصحیح صحیح است بر اینکه اموال صدقه است ارث نیست والا لازم می آید
عصیان و ظلم و فسق بر حضرت علی و حال آنکه ایشان اتقی و اطهر و معصوم اند از آنکه این نوع نسبتی

با ایشان توان کرد حاشا ثم حاشا من ذالک بلکه ایشان نزد درو نقض وتحریم معصوم اند و اصلا از ایشان گناه
متصور نیست ازین جماعت پس حضرت علی و ذریت او چون تحجیج این اموال مخصوص شدند و عباس رضی الله عنه
و ذریت او را دخل ندادند معلوم شد که ایشان قائل اند برینکه این اموال صدقه است میراث نیست و این عین
مدعای ماست و دلیلی دیگر برین مدعای آنکه ابوبکر صدیق هم جمیع ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم
را منع کرد از ثمن و مخصوص نمود این منع بحضرت سیدة النساء فاطمة الزهراء و عباس رضی الله عنهما و اگر غرض او
این بود که ملاحظه جانب کسی کند و بعضی را مخصوص و ممتاز سازد در بدین اموال عائشه هم اولی و احق بود و چون او را
مخصوص نساخت اصلا چیزے از آن اموال با و عطا نکرد معلوم شد که او بر حق متصرف شده است و از ملامت
هیچ ملامت کننده نمی ترسید رضی الله عنه و ایضا تامل کن در تقریر عمر علی و عباس را و حضار مجلس را
بحدیث لا نورث و تقریر عائشه رض امهات مومنین را همین حدیث و آنکه هر یک را از ایشان گفت آیا نمیدانید
یعنی شما نیز علم باین حدیث دارید و ازین عبارت ظاهر شد که ابوبکر رض منفرد نیست بروایت این حدیث بلکه
امهات مومنین و عثمان و عباس و عبد الرحمن بن عوف و زبیر و سعد رضی الله عنهم اجمعین میدانستند که رسول
صلی الله علیه وسلم این حدیث فرموده لیکن منفرد شد باینکه اول استحضار این حدیث نمود و بعد از و باقی صحابه هم استحضار
ابوبکر مستحضر شدند و دانستند که ابوبکر از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده اند پس صحابه رض عمل بروایت ابوبکر رض
تنها نکرده اند اگر چه این قدر کافی است در کمال کفایت دارد بلکه عمل کرده اند باین روایت و آنچه منتظم شده
با آن علم افاضل و اکابر ایشان چنانچه مذکور ساختیم پس بنا برین تقریر ظاهر شد حقیقت آنچه ابوبکر رض با آن حکم
کرده بهیچ وجه در آن شکی و شبهه نیست و آنکه این حکم محض صدق است که هیچ شائبه تعصب و حمایت
در آن نیست و کسیکه مخالفت این معنی کند و او را درین امر منسوب بخطا سازد آن کس یقینا کاذب و معاند
و احمق و جاهل است و خدا تعالی اهتمامی بشان او و بقول او نمیگرداند و او را محافظت نخواهد کرد و در هر وادی که
خواهد رود و هلاک شود امید که حق تعالی همه را سلامتی در عقل و دین روزی کند بمنه و کرمه اگر کسے گوید که
ابوبکر امهات المومنین را در حجره ها که داشتند ایشان گذاشت و حالانکه منزل او را آن بود که صرف فقرا کند چنانچه
فدک را صرف فقرا میکرد و دیگر آنکه چگونه تجویز کردند ابوبکر رض که ایشان را با رسول الله صلی الله علیه وسلم دفن
کنند که خدا تعالی فرموده است لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم در نیائید در خانها
پیغامبر مگر آنکه اذن داده شوید و دیگر آنکه ابوبکر رض چرا شمشیر و دستار پیغامبر صلی الله علیه وسلم بحضرت
علی داد با آنکه می گفت که این اموال صدقه است و بر حضرت امیر المومنین حلال نیست و دیگر آنکه ابوبکر و
عمر رض هر سال ده هزار درهم بعائشه و حفصه میدادند و عطای این مبلغ بعائشه و حفصه رضی الله عنهما نه
کرده اند مگر بطریق جانب داری و اختصاص دادن از باقی ورثه یا بطریق زیاده از نفقاتے که در شرع رسول
صلی الله علیه وسلم از مال فدک و غیر آن از برای هر کس ترتیب و تعیین نموده بودند و بر تقدیر ظهر بقیه

اعتدال مرعی داشته اند جواب از سوال اول آنکه این حجره های ملک امهات مومنین بود با ایشان
اختصاص داشته بقول خدا تعالی وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ یعنی بیارامید ای زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در خانه های خویش یا آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در ایام حیات خود منقسم کرده باشد این حجره ها را بازواج خود
بنا برین اخراج از خانهای خود تجویز نکرد چنانچه فاطمه رضی الله عنها را مقرر داشت در همان خانه و تجویز اخراج
او نکرد با آنکه مصلحت وقت آن بود که این خانه ها در دست وی بود و دلیلی دیگر آنکه ازواج رسول
صلی الله علیه وسلم در حکم زنانی بودند که عدت از ازواج میدارند چرا که حرام بود ایشان را بعد از رسول
صلی الله علیه وسلم تزویج بکسی چنانچه زنانی که در عدت از ازواج باشند حرام است مزاوجت ایشان بکسی
هرگاه که امهات المومنین در حکم عدت بوده باشند اخراج ایشان از مسکن جائز نیست بنا برین رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده ما ترکت بعد نفقة نسائی ومؤنة عیالی فهو صدقة آنچه گذاشتیم بعد از
نفقه زنان از متروکات صدقه است استثناء نفقه صریح است درآنچه گفتیم جواب از سوال دوم آنکه
حجره عائشه صدیقه رض چون ملک او بود و مخصوص باو ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه از وی اذن خواسته
وصیت کردند که ایشان را در آن جا دفن کنند و بنا برین عمر رض با آنکه در ایام حیات از عائشه صدیقه
خواسته وصیت کرد که بعد از موت من یک نوبت دیگر از عائشه رض رخصت طلب نمائید چرا که محتمل است
در ایام حیات من از من حیا نموده باشد و رضا داده باشد و نیز مسکنهم همچنانکه راوی رسول صلی الله
علیه وسلم در حین حیات قرار گرفته بحجره در باب حجره ها خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم نیز بعد از آن حجره
که در آن باب همان مصلحت ببیند پس محتمل آنکه ایشان مصلحتی در آن دیده باشند که خود آنجا [illegible]
تا رفع دفن ظلمه و امثال ایشان از آن مکان شریف شود یا صلاح دیگر درین بوده باشد که ما ندانیم یا
آنکه رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را رخصت داده باشد و در ایام حیات باشارتی بآن کرده
باشد در مثل قصه بیر اریس و نهادن سنگهای مسجد قبا و غیرها چنانچه بآن اشارتی شد و نیز رسول
الله صلی الله علیه وسلم اشارت فرموده است بآنکه مکان ابوبکر و عمر از همه مردمان بمن نزدیکتر خواهد بود از روی منزلت
و مکان و از جهت علی رض چون آمد بر عمر رض در آنجا که بر سریر بود نعش گفت یرحمک الله انی کنت
لارجو الله ان یجعلک مع صاحبیک لانی کنت کثیرا اسمع من رسول الله یقول
کنت انا و ابوبکر و عمر و ذهبت انا و ابوبکر و عمر یعنی رحمت کند خدا تعالی ترا امیدوار آن
دارم که خدا تعالی ترا با رسول الله صلعم و ابوبکر رفیق گرداند هر آینه بسیار شنیدم از رسول صلی الله علیه وسلم
که میگفت بودم من و ابوبکر رض و عمر رض و رفتم من و ابوبکر و عمر و من امیدوارم که خدا تعالی ترا رفیق
ایشان گرداند و دلیلی دیگر برین جواز آنکه حضرت حسن رضی الله عنه وصیت کرد که مرا در مدفن رسول
الله صلی الله علیه وسلم نزد ایشان دفن کنید آنگاه مروان و غیر آن منع کردند اگر جائز نبودی حضرت امام

نخواهیم کرد پس ازین جوابی که ایشان از جانب امام حسن جواب میدهند جواب است جواب
از سوال سیوم آنکه ابوبکر رضی الله عنه شمشیر و اشتر بطریق صدقه بعلی المرتضی نداده بود بلکه رسول
الله صلی الله علیه وسلم وصیت کرده باشد و احتمال است که بطریق عاریت باو داده بود یا جهت آن داده
باشد که در جهاد بآن استعانت نماید و او از دیگران امتیاز نمود بوسطه زیادتی بر غیر در شجاعت عظمی
و محتملست که دیگری خریده باشد و منتقل شده باشد بحضرت علی کرم الله وجهه یا آنکه صدقه نفلیه بر وحرام
نبود و آن بردی که در دست خلفای بود از متروکات صلی الله علیه وسلم نبود بلکه رسول الله صلی الله علیه وسلم
آنرا بکعب بن زهیر بخشیده بود که قصیده بانت سعاد در مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته بود و
معاویه از کعب بن زهیر خرید نموده و خلفا آنرا بمیراث بردند جواب از سوال چهارم آنکه تعظیم
حرمت امهات مومنین رضی الله عنهن واجب است و وجوب آن بر امام بطریق اولی است و این
اعتراض وقتی بر ایشان می آید که عائشه و حفصه را از میان سائر امهات مومنین مخصوص بسازند و
حالانکه چنین نبود بلکه ابوبکر و عمر رض از برای هر یک از امهات مومنین همین قدر مبلغ تعین کرده بودند
بلکه امیر المومنین علی رض نیز بهمین طریق عمل فرمود پس چرا بایشان عتاب متوجه شود حاشا ثم حاشا من
ذلک بلکه عائشه رض در ایام خلافت حضرت علی رض طلب زیادتی نمود و از وی التماس کرد که اخراجات ما
باین قدر وفا نمیکند در تعینات ما چیزی زیادتی کن حضرت علی گفت آنچه ابوبکر و عمر رض میداده اند
بر آن چیزی زیاده نمیکنم و قوی‌ترین دلیلی که دلالت بر آن کند که حضرت علی اعتقاد نداشت که متروکات
پیغامبر صلی الله علیه وسلم میراث بوده باشد و ابوبکر و عمر رض ظلم کرده اند آنست که چون علی رض بمسند خود جلوس
فرمود و متروکات پیغامبر صلی الله علیه وسلم از اراضی وغیره آن تمام در دست او بود تغیر نفرمود هیچ چیز
از آنچه ابوبکر و عمر رض کرده بودند و همه آنها را بهمان قاعده قرار داده بود و از برای اولاد عباس و
امهات مومنین هیچ چیز از آن اموال متروکه متعین نساخت و از جهت فرزندان خود از فاطمة الزهرا
بطریق میراث حصه و نصیبی از آن اموال مقرر نداشت پس حضرت علی رض موافق بوده است باعتقاد
ابوبکر و عمر رض در بنا بر چون باقی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین و آنکه قول رسول صلی الله علیه وسلم
نحن معاشر الانبیاء لا نورث معارضه نمیکند با آن قول خدا تعالی و ورث سلیمان داود
یعنی میراث برد سلیمان از داود علیهما السلام و این قول ظاهر مناقض قول رسول است که فرمود
ما جماعت پیغمبران میراث برده نمیشویم و خدا تعالی فرموده است و ورث سلیمان داود و در فی
الواقع بیان این سخن آنست که قول خدا تعالی و ورث سلیمان داود معارضه حدیث رسول نیست زیرا که
مراد از وراثت نبوت و امثال آنست بدلیل آنکه سلیمان هم مخصوص شد بمیراث با آنکه نوزده برادر دیگر
داشت و اگر مراد ازین وراثت مال بود سلیمان مخصوص نمیشد بلکه همه برادران تقسیم میکردندی

وسوق کلام علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء مشعر است بران چرا که معنی آیت آنست که آموخته
شدیم گفتار مرغان را و عطا کرده شدیم هر چیزی که محتاج بودیم بآن و این دلیل ظاهر است بر آنکه فهم
که مراد وراثت سلیمان نبوت و ملک را بلکه علم است و در چند آیات از آیات قرآن وراثت علم است از آنجمله
قول خدا تعالی است ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا یعنی تاخیر کردیم نزول قرآن
را از کتب سابقه که میراث دهیم بندگان برگزیدگان خود را از اول اصحاب تو و کسی که بعد از ایشان
باشد از امت تو و از آنجمله فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یعنی از عقب پیشینیان در آمدند پس
آیندگان که میراث گرفتند توریت را یعنی علم آنرا بیاموختند از پدران خود و همچنین حدیث معارض نیست
با قول خدا تعالی فهب لی من لدنک ولیا یرثنی زیرا که معنی آیت راجح آنست که زکریا از حقتعالی
استدعای نمود که عطا کن مرا فرزندی که متولی امور دین باشد از روی استحقاق میراث علم و از آیات
بعد از من پس مراد باین وارث علم است و هرگاه مراد علم بوده باشد معارضه با حدیث نمیکند و دلیل بر آنکه
مراد از میراث علم است قول خدا تعالی در صدر همین آیت وانی خفت الموالی من ورائی
که حکایت از زکریا میکنند که میگفت من می ترسم از بنی اعمام و عصبات خود که بعد از من ضایع
سازند علم و دین را و دلیل دیگر برین مدعا بقیه آیت است ویرث من آل یعقوب یعنی تا آنکه فرزند
یعقوب میراث برد و آل یعقوب پسران یعقوب اند که نبی بودند صلوات الله علیهم و علی نبینا وارث
از ایشان غیر نبوت و علم چیزی دیگر نبوده یا آنکه از زکریا علیه السلام کسی حکایت نکرده که او صاحب
مال بوده و طلب ولد از برای این کرده که از و میراث مال برد و اگر مسلم داریم که او را مال بوده
میگوئیم نبوت این معنی را ابا میکند زیرا که غرض از ولد احیاء نام ولد است و ذکر او بدعا و کثرت سوال
است و انبیا طلب ولد از برای چیزی دیگر غیر ازین مذکورات کنند بدعای اگر او را ولد صالح
نشود نباشد طول و مذموم پس باین دلایل واضح شد که مراد ازین میراث درین آیات مذکوره میراث
علم و نبوت است نه مال و آنچه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که از انبیای کسی میراث نبرد مراد ازین میراث
مال است نه علم است پس این آیت با این حدیث معارضه نشد اندکرد والله اعلم بالصواب شبهه ششم آنکه
زعم کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم نص اجمالی کرده در خلافت علی کرم الله وجهه و میگویند که نسبتها
بعلم قطعی که نص جلی ظاهر بوده باشد اگر چه بانسبت باشد آن نص زیرا که عادت رسول الله صلی
الله علیه وسلم این بوده که هرگاه که از مدینه بیرون میشد کسی را خلیفه میساخت تا مردم بی رئیس و حاکم
نباشند و هرگاه که در حال حیات بی خلیفه مردم را نمیگذاشت پس بعد از وفات بطریق اولی جواب
ازین شبهه مبسوطه گذشت در فصل چهارم با دلائل آن و از آنجمله جواب آنست که رسول صلی الله علیه وسلم کسی را
بعمل خلافت معین نساخت زیرا که میدانست که صحابه رضوان الله تعالی عنهم با تمام قیام خواهند نمود

و مبادرت بآن خواهند کرد چرا که ایشان معصوم بودند از خطائی که لازم می آید از عدم قیام ایشان
بأین امر و ازین جهت بود که در بسیاری از احکام نگفتی نظر موده و برای مجتهدین صحابه مفوض ساخت
با آنکه میگوئیم که عدم نص جلی معلوم است قطعا و یقینا چرا که اگر نص بودی پنهان کردن آن ممکن نبودی
بواسطه آنکه خواهند که نقل میکنند و چرا که از ضروریات دین بود و دیگر اگر نص جلی و مراد حضرت علی بودی
با آن نص مانع غیر میکرد همچنانکه ابوبکر با آنکه ضعیف بود از علی منع انصار میکرد بخبر الائمة
من قریش و انصار اطاعت او کردند و ترک امامت دیگری کردند بواسطه آن خبر واحد
پس چگونه متصور است نص جلی در باب خلافت علی و حال آنکه علی رضه در میان قومی بود که اطاعة
خبر واحد میکردند در امر امامت و در صلابت در دین بمرتبه اعلی بودند بدلیل آنکه نفس و مال خود را
در راه دین صرف میکردند و مهاجرت از وطن و اهل خود می نمودند و فرزندان و پدران و برادران
خود از جهت نصرت دین بقتل میرسانیدند و اگر نص جلی بودی چه حجت میساخت با آنکه هیچکس از مهاجران و انصار
در وقت نزاع در امامت نمیگفت که چرا در امامت نزاع میکنید و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
فلانی را باین معین ساخته است اگر کسی زعم کند که علی رضی الله عنه با اصحاب گفت و نص ظاهر ساخت
اما اصحاب اطاعت آن نکردند گوئیم آن شخص که این زعم کند یا جاهل و یا گمراه است و یا کاذب معاند که منکر بدیهیات میشود
پس بسخن او التفات نباید کرد و اما حدیثی که بعد ازین خواهد آمد در فصل و فضائل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که بر پا ایستاد
و خدای تعالی را حمد و ثنا کرده بعد از ان گفت سوال میکنم و سوگند میدهم بخدای تعالی کسانی را که حاضر بودند
روز خم غدیر که برخیزد و گواهی دهد برای خدای تعالی و برنخیزد از جای خود کسیکه گوید خبر داده شد و یا چنین
بمن رسید بلکه کسی برخیزد که شنیده باشد از رسول الله صلی الله علیه و سلم و فهم کرده باشد از کلمات
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنگاه هفده صحابه و در روایتی سی صحابه برخاستند بعد از ان حضرت امیر المؤمنین
علی فرمود که آنچه در ان روز شنیده اید بگوئید صحابه چیزی که بعد ازین خواهد آمد روایت کردند از جمله آن چیز
این بود من کنت مولاه فعلی مولاه حضرت علی به تصدیق آن شد و فرمود با نیز شاید هم این حدیث
بگفت که بعد از آنکه خلافت او منتقل شده بود و غرض او از این حدیث این بود که مردم بآن تمسک نمایند و در
نصرت و معاونت او رغبت کنند نه آنکه این حدیث پیغمبر فرمود در وقتی که مهاجر و انصار در خلافت سخن
میگفتند و دلیل بر آنکه حضرت علی رضه این حدیث در ایام خلافت خود نقل فرمود بروایت ابی الطفیل ست
چنانچه از احمد و بزاز ثابت شده که امیر المؤمنین علی رضه در عراق مردم را جمع کرد و گفت سوال میکنم و قسم میدهم
بخدای تعالی کسانی را که روز خم غدیر حاضر بودند تا آخر حدیث چنانچه گذشت ششم آنکه زعم کرده
اند که نص تفصیلی بر خلافت حضرت علی بوده و القول خدای تعالی ست و اولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض چرا که معنی این آیت است که اقربا وی و خویشان میراث برند بعضی از ایشان از بعضی

اولی و نسب اند و میراث برون از بیگانگان و این آیت عام ست در خلافت و در غیر خلافت و حضرت
علی اند از اقارب رسول الله ست پس بخلافت اولی ست از دیگران **جواب این شبه** منع عموم آیت ست
یعنی این آیت عام نیست در خلافت و غیر آن بلکه مطلق ست پس در نص خلافت نباشد و فرق بسیار
میان مطلق و عام زیرا که عموم مطلق بر سبیل بدل است و عموم عام بر سبیل عموم **شبهه** سیوم آنست که زعم
کرده اند که از جمله نص تفصیلی که مصرح ست بخلافت علی رضی الله عنه قول خدای عز و جل انما ولیکم الله
و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون ترجمه آیت
آنست که جز این نیست که دوست شما بحقیقت الله تعالی و فرستاده او و آن کسانیکه ایمان آورده
اند آنانیکه بپای میدارند نماز را برین اندکه و هم راکعون حال ست از یؤتون یعنی زکوة میدهند در
حالت نماز غایت حرص که در احسان با و ادای زکوة دارند شیعه و رفض زعم کرده اندکه ولی
بامعنی اولی بتصرف ست مثل ولی صبی یعنی دوست و یا یاری کننده در لغت هیچ معنی دیگر غیر ازین
دو معنی ندارد و در مقام ناصر که یاری دهنده باشد مراد نیست چرا که نصرت عام ست مر مومنی را بنص
قرآن که میفرماید والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض یعنی مومنان مردان و
زنان مومنه بعضی از ایشان نصرت میدهند بعضی دیگر را و چون عام ست مر آن جمیع مومنان را پس
صحیح نیست که منحصر باشد بر مومنان موصوف بصفت مذکوره پس متعین ست که ولی درین آیت بمعنی
متصرف در امور باشد و آن امام و اجماع اهل تفسیر برینست که مراد به یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون حضرت علی ست و غیر او نیست زیرا که سبب نزول آیت آنست که سائلی سوال
کرد مر علی المرتضی را و علی المرتضی در رکوع بود آنگاه خاتم خود را بسائل داد پس آیت نص ست در امامت
علی رضی الله عنه **جواب این شبه** آنکه جمیع ایشان میگویند ممنوع و دلیل برین مدعا ندارد و
این قول از ایشان محض تخمین و گمان ست زیرا که معنی ولی ناصر ست و اگر بمعنی اولی بتصرف در
امور باشد تسلیم لازم می آید که حضرت علی در زمان حیات رسول الله اولی بتصرف باشد و در بطلان
این معنی هیچ شکی نیست و اما آنچه زعم کرده اند که اجماع شده است بر آنکه مراد بالذین امنوا تا آخر
علی ست نه ابوبکر آن نیز کذب و افترا ست چرا که ابوبکر هم داخل ست در جمله الذین امنوا و یقیمون الصلوة
بوسیطه آنکه چون صیغه جمع درین آیت ذکر شده است حمل بر واحد کردن مشکل و نزول آیت در حق علی
منافی آن نیست که شامل غیر او نباشد از زمانی که جایز ست مشارکت ایشان با علی المرتضی درین و
ادعوی اجماع مفسرین بر آنکه این آیت در حق علی رضه باطل ست زیرا که حسن بصری که جلالت و امامت
او در میان مفسرین ظاهر ست برین رفته است که این آیت عام ست در میان جمیع مومنان و
موافق همین ست آنچه روایت کرده از حضرت امیر المومنین محمد باقر رضی الله عنه که از و سوال کرده

لا این آیت در شان حضرت علی رضه نازل شد یا در شان غیر او فرمود حضرت علی از جمله مومنان ست و
بعضی از مفسرین را قول هست درین که مراد به الذین آمنوا الخ ابن السلام و صحاب او ست و بعضی
دیگر ایشان قول دارند که مراد عباده بن صامت که بیزاری جست از همه سوگندان خود از یهود و
عکرمه گفته که حافظ علوم و مولای ترجمان قرآن عبد الله بن عباس بود او گفت که آیت نازل شده
در شان ابوبکر رضه پس دعوی اجماع که درین باب کرده اند باطل باشد و دلیل دیگر بر آنکه ولی بمعنی ناصر
ست آنست که اگر حمل کنیم بر ایشان زعم کرده اند آیت با قبل و ما بعد خود مناسب نشود زیرا که ولی
در قول خدا تعالی لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء که ما قبل آیت ست بمعنی نصرت ست پس
حمل آیتی که درمیان روایت ست بمعنی ناصر کرده لازم ست تا اول و آخر کلام مناسب و ملائم یکدیگر باشد
و بدو معنی نیز خلل نشود دست شبهه دیگر از ... زعم کرده اند که جمله تفصیل صریح ست بخلافت امیر المومنین علی
که رسول صلی الله علیه وسلم در وقتی که از حجة الوداع بازگشت و رسید بغدیر خم که موضع ست در جحفه که
میقات اهل شام ست اصحاب جمع نمود و گفت الست اولی بکم من انفسکم ثلثا ای آیا من سزاوارتر
نیستم از نفسهای شما و این را مکرر ساخته سه نوبت فرمود و صحابه تصدیق کرده گفتند بلی یا رسول الله آنگاه
دست علی رضه گرفته گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه وانصر من نصره واخذل من خذله
وادر الحق معه حیث دار هر کس که من مولای اویم علی رضه مولای اوست بار خدایا نصرت ده
کسی را که او نصرت دهد علی رضه را و عداوت کن کسی که او عداوت کند او را و دوست دار کسی را که او
دوست دارد او را و غضب و غصه کن کسی که در غضب کند او را و نصرت ده کسی را که او نصرت دهد او را
و خوار کن کسی را که او خوار کند او را و حق را با او گردان ساز و در هر جای که بوده باشد پس زعم شیعه
در وفق آنست که معنی مولی متصرف ست و هر ولایتی که رسول را صلی الله علیه وسلم بر مومنان
ست حضرت علی رضه را نیز هست بدلیل قول رسول صلی الله علیه وسلم الست اولی بکم من انفسکم
واگر معنی ولی ناصر بودی احتیاج نبودی که اصحاب را جمع کند جهت انکار این معانی از برای
علی کرم الله وجهه چرا که مولی بمعنی ناصر همه کسی میدانستند و این نوع دعای حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم نفرموده مگر برای امام معصوم که اطاعت او فرض باشد پس این نص صریح
صحیح باشد در خلافت امیر المومنین علی رضی الله عنه جواب این شبهه که قوی ترین شبهه
های ایشان ست محتاج ست بمقدمه و آن مقدمه بیان حدیث و رواة آنست و بیان آنکه
حدیث صحیح ست و شک در آن نیست و جمعی کثیر از محدثین مثل ترمذی و نسائی و احمد بنا بر این
روایت کرده اند شانزده صحابه و در دیگر روایت از احمد منقول که سی صحابه این حدیث را از رسول

صلی الله علیه وسلم شنیده اند و گواهی داده اند در ایام خلافت علی کرم الله وجهه زمانی که نزاع در خلافة و بسیار
از سهاشید این حدیث صحیح است و حسن و قول آنکس که میگوید که این حدیث صحیح نیست و آن کسی که روایت
اینحدیث میکند باین طریق که حضرت علی در آنوقت در یمن بود ملتفت الیه نیست زیرا که ثابت شده که حضرت
علی در یمن بازگشته بود در آنوقت و حج با رسول صلی الله علیه وسلم گذارده و همچنین قول دیگر که گفته اند
اللهم وال من والاه درینحدیث زیادتی است از قول مردود و موضوع است لیکن آنچه شیعه
ازینحدیث زعم کرده اند که در نص خلافت علی است از چند وجه مردود است و بیان این وجوه چون
محتاج الیه است لهذا رقم کرد و اگر بطول انجامد از تامل در آن غافل مباش وجه اول از وجوه آنکه فرق شیعه
متفق اند بر اینکه چیزیکه استدلال خلافت و امامت بآن میکنند می باید که این متواتر باشد و بالاتفاق این
خبر متواتر نیست بلکه در صحت این حدیث چنانچه گذشت خلاف کرده اند و طاعنان در صحت آن جمعی از عدول
مرجوع الیه اند از ائمه حدیث مثل ابی داود سجستانی و ابو حاتم رازی و غیر ایشان پس اینحدیث آنکه از آحاد است و
در صحت آن نیز اختلاف کرده اند پس چگونه جایز است ایشانرا مخالفت چیزی که متفق اند بدان یا از شرط
تواتر در احادیث امامت تا بید و حدیثی که باتفاق همه صلاحیت حجت ندارد بوسیله عدم تواتر حجت خود
سازند و ارتکاب این معنی نمودن نیست مگر تناقض و تحکم که هیچ چیز از اسباب ترجیح بآن نیست وجه
دوم از وجوه رد آنکه مسلم نمیداریم که معنی امام و والی و مولی متصرف است بلکه معنی او دوست و ناصر است
زیرا که مولی اشتراک دارد در میان چند معنی معتق و عتیق و متصرف در امر و ناصر و محبوب و در هر یک از این
معنی حقیقت است و تعیین بعضی از معانی مشترک بی دلیلیکه مقتضی آن باشد تحکم است معتد نیست و تعمیم او
در جمیع مفهوم نیز جایز نیست زیرا که مشترک لفظی است باین طریق که وضع او متعدد شده بحسب تعدد معانی پس
در او خلاف است و نزد جمهور اصولیین و علماء بیان و در استعمال فصحای نیز آنست که عام در جمیع معانی
نیست با آنکه تعمیم قائل تعمیم چنانچه مذهب جمعی دیگر است یا بنا بر آنکه مشترک معنوی باشد باین طریق که وضع شده
باشد از برای قدر مشترک و آن قرب معنوی است و ماخوذ از ولی بفتح واو و سکون لام بواسطه صدور
او بهر یک از معانی مذکوره با وجود این حال درینصورت که ما سخن فیه است تعمیم حاصل نمیشود زیرا که
ممتنع است اراده هر یک از معتق و عتیق و چون این اراده ممتنع است متعین اراده بعض است و
چون ما و ایشان هر دو متفق ایم بر صحت اراده حبیب بکسر حا بمعنی دوست چرا که حضرت علی سید حبیب
است پس اراده این معنی متعین باشد لا غیر با آنکه مولی بمعنی امام معهود نیست و نیامده است نه در لغت
و نه در شرع ظاهر است و اما آنکه در لغت نیامده زیرا که هیچکس از ائمه عربیه ذکر نکرده است که مفعل بمعنی
افعل آمده باشد و قول خدا تعالی مأویکم النار هی مولاکم بمعنی مقرکم یعنی جای قرار گرفتن
شما ای کفار نار است ای مولای شما بمعنی ناصرکم و این مبالغه است در نفی نصرت یعنی جای شما

آتش و هیچ دوستی و معاداتی نه دارید غیر آتش که محبت و معادات شما خواهد بود و چنانچه در باب مبالغه میگویند
که گر سنگی نداشته تو شنه نیست که بی زاد و بی توشه نیست و نیز استعمال آن عام است از آنکه مفعل بمعنی افعل آمده باشد
چرا که در استعمال اولی من کذا میگویند و مولی من کذا نمیگویند و همچنین در اضافت اولی الرجلین میگویند
و مولی الرجلین نمیگویند تا آنکه قبل ازین گفتیم که از جمله معانی مولی یک متصرف در امور است نظر بر اینکه
است که بعد ازین خواهد آمد یعنی من کنت ولیه و لفظ مولی و استعمال او باین معنی منظور نیست پس غرض
رسول الله صلی الله علیه و سلم ازین نص بر موالات حضرت علی و اجتناب از بغض و دشمنی او است و باین عبارت
اول فرموده تا دلالت بر شرف علی زیاده شود و در صدر حدیث است اولی بکم سه نوبت فرموده تا
شوق و رغبت ایشان بر قبول زیادت شود و از جهت همین مصدر بدعا ساخت و دلیل بر آنچه ما
گفتیم آنست که رسول صلی الله علیه و سلم درین خطبه ترغیب بر محبت اهل بیت و تمسک بایشان بر سبیل
عموم فرموده باین حدیث و بر حضرت علی بر سبیل خصوص و لفظی که ابتدای حدیث آن فرموده است
نیز مشعر باین معنی است و لفظ حدیث نزد طبرانی و غیر او بسند صحیح آنست که در خم غدیر در زیر درختها چند
خطبه فرموده گفت ایها الناس انه قد نبأنی اللطیف الخبیر انه لم یعمر نبی الا نصف
عمر الذی یلیه من قبله وانی لاظن ان یوشک ان ادعی فاجیب فانی مسئولون
فماذا انتم قائلون قالوا نشهد انک قد بلغت وجهدت ونصحت فجزاک الله
خیرا فقال الیس تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وان جنته
حق وناره حق وان الموت حق وان البعث بعد الموت حق وان الساعة آتیة لا
ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور قالوا بلی نشهد بذلک قال اللهم اشهد ثم
قال یا ایها الناس ان الله مولای وانا مولی المؤمنین وانا اولی بهم من انفسهم فمن
کنت مولاه فهذا مولاه یعنی علیا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم قال یا ایها الناس
انی فرطکم وانکم واردون علی الحوض حوضی اعرض ما بین بصری الی صنعا
فیه عدد النجوم قدحان من فضة وانی سائلکم حین تردون علی عن الثقلین
فانظروا کیف تخلفونی فیهما الثقل الاکبر کتاب الله عز وجل سبب طرفه بید الله
وطرفه بایدیکم فاستمسکوا به ولا تضلوا ولا تبدلوا وعترتی اهل بیتی فانه قد نبأنی
اللطیف الخبیر انهما لن ینقضیا حتی یردا علی الحوض ای مردان تحقیق خبر داده مرا [illegible]
که بخفیات و جلیات امور خبردار است و دانا است بآنکه عمر هر پیغامبری نصف عمر آن پیغامبر است
که قبل از وی بود و بود شده و من چنین گمان میبرم که نزدیک آن رسیده است که خوانده شوم پس
داعی را اجابت کنم تحقیق که من سوال کرده خواهم شد از شما و شما نیز مسئول خواهید بود از من لیکن

چه جواب خواهید گفت آنگه اصحاب رضی الله عنهم گفتند ادا سے شهادت خواهیم نمود که آنچه نازل شد بر تو
جمیع آنها را رسانیدی و کمال جد و جهاد بجا آوردے و مواعظ گفتی خدا تعالی ترا خیر دهد باز رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا گواهی نمیدهید که نیست معبود بحق مگر خدا تعالی و آنکه محمد بنده او ست
و فرستاده او ست و آنکه جنت و نار حق ست و موت و بعث حق ست و آنکه روز قیامت خواهد آمد و
هیچ شبه و شکی در آن نیست و مردمان از قبر انگیخته خواهند شد و صحابه گفتند بلی بجمیع مذکورات شاهدیم
و گواهی خواهیم داد و بعد ازان رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بار خدایا گواه باش باز فرمود یا ایها
الناس به تحقیق خدا تعالی ناصر من ست و من ناصر مومنانم و اولی بایشانم از نفسهای ایشان پس
کسیکه ناصر وی ام علی ناصر وی ست بار خدایا دوست باش بکسیکه علی را دوست دارد و دشمن دار کسی
که علی را دشمنی کند باز فرمود یا ایها الناس من سبقت خواهم گرفت بر شما در ورود حوض و شما خواهید
شد نمود بر من و حاضر خواهید شد و عرض حوض من زیاده خواهد شد و زیادتی از عرض ما بین
بصری و صنعا و در آن حوض بعدد ستارها قدحها از نقره خواهد بود و زمانی که بر من وارد
شوید بر حوض سوال خواهم کرد شما را از ثقلین پس نظر کنید که بعد از من در شان این هر دو
تعظیم آنها چه نوع بسلوک خواهید کرد و ثقل اکبر کتاب الله ست و آن حبلی ست که یکطرف او بدست قدرت
الله تعالی ست و طرف دیگر بدست شماست آنرا نگاه دارید و تمسک جوئید بآن گمراه نشوید و
هیچ تغیر و تبدیل آن مکنید و یکے از دعوت ظاهره اهل بیت عترت من ست و به تحقیق که خبر داد
مرا خدا تعالی که عالم بخفیات و جلیات امور ست بآنکه کتاب الله تعالی و اهل بیت من انقضای نیابند
و از هم جدا نمیشوند یعنی زایل نمیشوند حکم تعظیم و تمسک بایشان هر دو مادامی که دنیا باقی است تا آنکه وارد
شوند به [illegible] من و نیز دلیلے بر آنکه مراد از مولی هم موالات حضرت امیر المومنین علی و اجتناب از بغض
و عداوت آنحضرت رسول صلی الله علیه وسلم آنست که حافظ شمس الدین جزری رحمة الله علیه روایت
کرده اند که باعث خطبه خواندن رسول صلی الله علیه وسلم و سبب ذکر این حدیث آن بود که بعضے
از اصحاب که در صحبت امیر المومنین علی سفر بجانب یمن رفته بودند سخنی به نسبت حضرت امیر المومنین [illegible]
گفته بودند چون رسول صلی الله علیه وسلم از حج فارغ شده اراده فرمود که تنبیه کند مردمان را بر قدر و
مرتبه علی و رد کند بر آن کس که در باب وی سخنی گفته بود یعنی بریده چنانچه بخاری روایت
کرده است که بریده در ملازمت حضرت علی بجانب یمن رفته و از علی سفر ناخوشی دیده و آنرا نزد رسول
الله ازان حکایت متغیر شد و فرمود اے بریده آیا من بمومنان اولی نیستم از ایشان بنفسهای
شان بریده گفت بلی یا رسول الله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه و روایت بریده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لا تقع یا بریدة فی علی فان علیا

منی وانا منه وهو ولیکم بعدی یعنی نیست حضرت علی لکن ای بریده که حضرت علی ازمن است
ومن ازویم واو ولی شماست بعد از من سند این حدیث ضعیف ست زیرا که یکے از رواة او اجلح است
اگرچه ابن معین او را ثقه دانسته لیکن غیر ابن معین حکم بضعف او کرده اند بنا بر آنکه شیعه بوده است وبر تقدیر
صحت احتمال دارد که بالمعنے نقل کرده باشد برحسب اعتقاد خود بر فرض اگر بلفظ روایت کرده متعین
تاویل آن بر ولایت خاص بر نظیر آن قول رسول صلی الله علیه وسلم ست اقضاکم علی با آنکه
اگرچه احتمال تاویل نداشته باشد اجماع بر حقیت خلافت ابوبکر و فرقین او رضی الله عنهم دربن هنگام حاکم
ست بحقیت خلافت ابوبکر رضه وبطلان خلافت عقب موت رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرا که از
اجماع عام قطعی حاصل میشود واز خبر واحد ظن حاصل میشود و درمیان قطعی وظنی اصلا تعارض نیست بلکه قطعی
میباید کرد وظنی را طرح میباید نمود با آنکه ظنی نزد شیعه دربن باب معتبر نیست چنانچه گذشت پس استدلال
باطل شد وجه سیوم از وجوه رد آنکه مسلم داشتیم که مولی بمعنی اولی باشد لیکن مسلم نمیداریم که اولے
با امامت باشد بلکه بمعنی اولی به اتباع وقرب با وست مثل قول خدا تعالی ان اولی الناس بابراهیم
للذین اتبعوه یعنے اقرب واحق الناس باتباع دین ابراهیم آن کسانی اند که پیروی کردند او را
وهیچ دلیلے قاطع یا ظاهر بر نفی این احتمال دربن حدیث نیست بلکه این احتمال واقع همین معنی ست چرا که ابوبکر
وعمر رضه علے را مولاے المومنین گفته اند وجه چهارم آنکه ایضا بر تقدیر یکه مسلم داریم که معنی اولی با امامت
ست لیکن نمیداریم که امامت در حال باشد والا لازم مے آید که با وجود رسول صلے الله علیه وسلم
حضرت امیر المومنین علے امام باشد واین باطل ست بلکه مراد امامت در مآل خواهد بود درنتیجه بیعت
وقت مآل متعین ساخت پس دربن هنگام مراد وقتی ست که بیعت او یافته شود ومردم با و بیعت
کنند وبنا برین منافات میان خلافت حضرت علے وتقدیم خلفاء ثلاثه رضه بخلافت وی نیست
زیرا که عقد به اجماع صحابه رضه از علی رضه ثابت شده باشد با وجود خبر آن که صحیح است بخلافت ابوبکر
پس از افضلیت علی بمعتقدین او بیچگونه بطلان امامت غیر لازم نمے آید چنانچه قبل ازین گذشت که
اهل سنت وجماعت اجماع کرده اند بر صحت امامت مفضول با وجود فاضل بدلیل اجماع ایشان بر صحت خلافت
عثمان رضه با آنکه اختلاف کرده اند در فضیلت عثمان رضه بر حضرت علی رضه اگرچه اکثر علماء برین اند که عثمان
افضل ست به علی المرتضے چنانچه بیان مسئله خواهد آمد واز سفیان ثوری بصحت رسیده که
گفت کسیکه زعم کند که حضرت علی رضه احق واولی بود بامامت از شیخین حکم کرده است بخطای شیخین و
خطای جمیع مهاجر وانصار رضی الله عنهم وهر کس که حکم بخطاے مهاجر وانصار کند گمان این ندارم
که عملی از اعمال او به آسمان رفع کند وهنگام امام نووی از سفیان ثوری رحمهما الله تعالی نقل کرده و
گفت این کلام سفیان است با آنکه حسن عقیده او نسبت بحضرت امیر المومنین علی رضه مشهور ومعروف

و اثر بیان مستغنی و در روایت کرد ابو نعیم از زید بن حسان که سفیان ثوری رحمة الله علیه در اول حال اجتهاد او
مثل اصحاب او بود از اهل کوفه که علی رض را بر ابوبکر و عمر رض تفضیل میداد ولیکن زمانی که بصره رفت از رای اول
رجوع نمود و تفضیل میداد ابوبکر رض و عمر را بر علی رضی الله عنهم اجمعین و حجت صحیح آنکه این حدیث اگر نص بر
امامت علی بودی هیچ چیز در وقت قرار خلافت که محتاج الیه بود حضرت علی و عباس رض و غیر ایشان از اصحاب
هیچکس این حدیث را حجت نساخت و اظهار این معنی نکرد تا آنکه علی رض در ایام خلافت خود حجت ساخت
اصحاب را بآن مذکور ساخته و استشهاد از ایشان نمود چنانچه در جواب شبه هشتم گذشت پس ساکت نشستن
حضرت علی رض از احتجاج باین حدیث تا زمان خلافت خود دلیلی قاطعیست نزد کسی که اندک فهم و
عقلی دارد از کلمة الحق است انکاف نمی نماید زیرا که علی رض عالم بود تا آنکه در حدیث نصی در باب خلافت
از عقب فوت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست هیچ نصی در باب خلافت صادر نشده در شان وی
چنانچه خواهد آمد و حدیث خروج حضرت علی و حضرت عباس رضی الله عنهما از خلافت از نزد رسول الله
صلی الله علیه وسلم در بخاری و غیر آن از کتب حدیث مطولا مذکور است صریحا در آنکه رسول الله صلی الله علیه
وسلم در وقت رحلت از دنیا نص بر امامت هیچکس از اصحاب نفرموده و بعد از تامل در حدیث هم
بتامل میداند که من کنت مولاه نص در امامت علی رض نیست و الا محتاج نبودند حضرت علی و
حضرت عباس برجعت برسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه در وقت وجود علامت موت در بشره
رسول صلی الله علیه وسلم عباس آن علامت یافته بحضرت علی رض گفت بیا تا از حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم سوال کنیم که اگر خلافت در میان ما خواهد بود بدانیم و اگر غیر ما باشد معلوم کنیم که کیست
و از وی التماس کنیم تا در حق ما بان وصیت فرماید حضرت علی رض در جواب گفت بخدا سوگند که اگر
سوال کنیم از خلافت و ما را ازان منع کند مردم بعد از حضرت بما نخواهند داد و ما از رسول صلی الله علیه وسلم
این سوال نمی کنیم و دنیا نمی طلبیم با آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از روز غدیر خم تا ایام مرض موت
رسول الله صلی الله علیه وسلم قریب به دو ماه بیشتر نگذشته بود و تجویز نسیان برین تمام اصحاب که خبر روز
غدیر خم شنیده بودند و حالانکه ایشان از اهل ذکا و فطنت و عدم تفریط و غفلت بودند و در آنچه
از رسول صلی الله علیه وسلم می شنیدند محال عادتست و هر عاقل به بدیهه عقل میداند که صحابه را
رضی الله عنهم درین باب نسیان و تفریط واقع نشده بود و در حال بیعت ابوبکر مذکور این حدیث
بوده اند عالم بمعنی این حدیث نیز بوده اند با آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی دیگر بعد از روز خم
غدیر خطبه خوانده و در باره ابوبکر رض حدیثی که بعد ازین در فضائل او و در حدیث یکصد و سیوم خواهد
بیان فرموده در آن نظر کرده در معنی تامل کن و نیز بعد ازین در تتمه چهارم که در فضائل اهل بیت مذکور
شده حدیثی خواهد آمد که رسول الله در مرض موت تاکید شفقت بر عترت و محبت و اتباع اهل بیت

فرموده و در بعضی از احادیث است که آخر کلمه که رسول الله صلی الله علیه وسلم بآن تکلم فرموده این بود اخلفونی
فی اهل بیتی یعنی صحبت و ملازم و تابع اهل بیت من باشید و ملاحظه جانب من مرعی دارید و این در
شان اهلبیت فرموده و فرق میان وصیتی که رسول صلی الله علیه وسلم در شان اهلبیت فرموده و میان
خلافت بسیار است و زعم شیعه و روافض آنست که صحابه رضی الله عنهم اجمعین باین نص عالم
بودند و اطاعت نکردند عناد و مکابره باطل است چنانچه مبسوطا بیان کردیم و آنچه گفته اند که حضرت علی رضی
بنا بر تقیه ترک خلافت و ترک استدلال باین حدیث کرد و آن نیز کذب و افتراست بدلائلی که گذشت
مبسوطا و از جمله آن دلایل یکی این بود که حضرت علی را شوکت و حشمت در میان قوم خود بود با کثرت
شوکت و شجاعت که داشت احتیاج تقیه نداشت و از کسی نمی ترسید و ابوبکر رضی شوکت و کثرت
نمیداشت و از کسی نمی ترسید زمانیکه انصار گفتند از ما امیری و از شما امیری بحدیث الا
الائمة من قریش استدلال کرد و جمیع استدلال او قبول کردند با آنکه این حدیث عام بود در جمیع
قریش و هیچکس از صحابه نگفت که نص بر امامت حضرت علی خاص وارد شده و در روایت اکثر بیهقی
از ابو حنیفه رحمة الله علیه که گفت اصل عقیده شیعه و روافض تضلیل صحابه است نه تشبیه کرد
ابو حنیفه رحمة الله بر شیعه بواسطه آنکه فحش شیعه در عقیده کمتر است از روافض که تکفیر اصحاب میکنند
میگویند که ایشان عناد کردند در ترک علی بنص در امامت علی المرتضی رضی الله عنه بلکه زیاده کرد ابو کامل
که از رؤسای روافض است تکفیر علی رضی الله عنه و زعمش اینست که حضرت علی اعانت و مدد کرد کفار را
بر کفر ایشان و پنهان ساختن نص بر امامت و پوشیده داشتن چیزیکه دین تمام نمیشود و دیگر بار تقویت
ایشان نمودن و این اعتقاد فاسد و مذهب باطل ابو کامل خذله الله تعالی و علیه لعنة الله ناشی چنان
قبائح شده که آن هرگز از علی رضی وارد نشده که نص صحیح بر امامت خود ساخته باشد بلکه از وی
رضی الله عنه بتواتر رسیده که فرموده است که افضل این امت ابوبکر و عمر است رضی و عمر رضی چون او را
در شوری داخل نمودند قبول کردند و انصاف ننمودند ابا نفرمود بنا برین آن کافر استنباط نمود
که علی المرتضی در کتمان نص اعانت کرد و صحابه باعتقاد فاسد او کافر شدند پس تعیین کننده کافر
باشد پس بنا بر کلام این جهال کذاب ملاحده که طعن در دین و در قرآن کرده اند و ائمه اعلام را
لازم بلکه الزم که متصدی در کلام ملاحده گردیده و کلام روافض حجت خود ساخته و در دین طعن
زنند که را جواب گویند که ما جز خود هند شده و از جمله آنچه ملاحده گفته اند آنست که چگونه خدا تعالی
فرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس هستید شما نیکوترین گروهی که از خلوت تعالی
بیرون شده اید از برای مردمان و حال آنکه بعد از وفات پیغامبر صلی الله علیه وسلم ایشان مرتد
شدند مگر شش تن که حد اتباع نمودند از تقدیم ابوبکر رضی بر حضرت علی که وصیت در حق او شده بود

پس نظر کن در تحبت این ملاحده که بعینه محبت رافضه است قاتلهم الله بلکه ضرر این گروه رافضه در دین از یهود و نصاری و سایر فرق ضلالت زیاده تر است چنانچه حضرت علی رضی الله عنه تصریح باین معنی فرموده بقول خود تفترق هذه الامة علی ثلث وسبعین فرقة اشرها من ینتحل حبنا ویفارق امرنا یعنی این امت بهفتاد و سه فرقه خواهد شد بدترین آن فرقها فرقه است که فرط محبت ما بخود بندد و مخالفت امر ما میکنند و وجه اشتمال و اتصاف این جماعت بزیادتی ضرر در دین آنست که بوسطه افتراء و عناد و بدعتهای قبیحه ایشان ملاحده تسلیط یافتند و طعن در دین همه مسلمین نمودند بلکه قاضی ابوبکر باقلانی رحمة الله علیه گفته که در آنچه روافض رفته اند ابطال جمیع اسلام است زیرا که در ممکن بودن اجتماع جمیع بر کتمان نصوص ممکن است اتفاق ایشان بنقل کذب از جهت غرضی از اغراض نفس ممکن باشد که تمام جمادی که نقل کرده اند کذب و بهتان است و نیز ممکن باشد که قرآن معارض شده باشد بچیزی که افصح است و صحابیان را بهتان کرده باشند چنانچه ادعای یهود و نصاری است و همچنین سایر امم نقل کرده اند از انبیاء سابقین صلوات الله علیهم و از محمد صلی الله علیه وسلم جایز باشد کذب و بهتان و تهمت چرا که زیادتی که در دین است که بهترین امم است تجویز میکنند تجویز کردن آن برای غیر طریق ایشان اولی است پس تامل کن در این مقام که بر قول فاسد روافض مترتب میشود و در دهیت کرده بیهقی از شافعی رحمة الله علیه که گفت هیچ فرقه از فرق بدعه و هوای در شهادت زور و بهتان بمرتبه روافض نمیرسد بلکه ایشان از همه فرقها زیادتی میکنند در این باب راوی گوید که هرگاه شافعی رحمة الله ذکر این جماعت مینمود ایشان را عیب میکرد سخت ترین عیبی وجه ششم از وجوه رد آنکه هیچ استفتی نبود از آنکه رسول صلی الله علیه وسلم در خطبه سابقه در روز غدیر تصریح فرمودی که علی رضی الله عنه بعد از من خلیفه است پس عدول صلی الله علیه وسلم از تصریح بامر خلافت بحدیث من کنت مولاه الخ دلیلی ظاهر است زیرا که مراد حضرت صلی الله علیه وسلم ولایت خلافت نبوده بلکه وارد شده بسندی که راویان این همه مقبول اند چنانچه ذهبی گفته از طرق متعدده از حضرت علی که رسول صلی الله علیه وسلم را گفتند که یا رسول الله بعد از تو خود امر خلافت مفوض برای که خواهی ساخت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان تامروا ابابکر تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الاخرة وان تومروا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم وان تومروا عثمان تجدوه فایدة فی الدارین وان تومروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم یعنی برای شما مفوض است این امر اگر ابوبکر رضی الله عنه را امیر خود سازید خواهید یافت او را امین تارک دنیا در رغبت در آخرت و اگر عمر را امیر خود سازید خواهید یافت او را صاحب قوت و امانت که خوف نمیکنند در راه خدا تعالی از ملامت هیچ ملامت کننده و اگر عثمان را امیر خود سازید فایده هر دو جهان یابید و اگر علی رضی الله عنه را بر خود امیر سازید حال آنکه

حال آنکه سنی منیم که آنرا بفعل خود آرید می باید او را آگه و سے راه حق که شما را راه رست نماید و نیز روایت
این حدیث بسندی کرده که روات آن ثقه اند چنانچه بیهقی گفت پس این حدیث دلالت می کند بر آنکه امر امامت
موقوف شد بآنکه مسلمانان با وبیعت کنند و بر عدم نص در شان امیر المومنین علیه میشود و متقوی انچه بیهقی
کرده جمعی کثیر مثل احمد بسند حسن و امام احمد و غیر ایشان بسند قوی چنانچه ذهبی گفت روایت کرده اند
از حضرت اسد الله که چون با وبیعت شد گفتند که کسی را بر شما خلیفه نخواهیم ساخت بلکه چنانچه
رسول صلی الله علیه وسلم شما را گذاشته همچنین نیز شما را بهمان طریق خواهیم گذاشت و نیز روایت کرده بزار
بسندی که رجال او رجال صحیح ست از علی کرم الله وجهه که فرمود وما استخلف رسول الله
علیکم ولا استخلف علیکم یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی را بر شما خلیفه نه
کرد و نه من همین حدیث روایت کرده دارقطنی نیز از حضرت امیر المومنین علیه و در بعضی طرق اسناد او زیادتی
ست که دخلنا علی رسول الله فقلنا یا رسول الله استخلف علینا قال لا ان یعلم الله
فیکم خیرا یولی علیکم خیرکم فقال علی فعلم الله فینا خیرا فولی علینا ابا بکر یعنی داخل شدیم
بر رسول صلی الله علیه وسلم و گفتیم یا رسول الله خلیفه تعیین فرما برا فرمود تعیین خلیفه نخواهم کرد مگر اینکه
خدا تعالی در شما خیرے می بیند بهترین شما را والی میسازد بر شما پس حضرت علی فرمود که خدا تعالی در ما
خیرے دید که بهترین ما را والی گردانید پس باین دلیل ثابت شد که حضرت علی تصریح کرده بآنکه رسول الله
نص بر خلافت نفرموده در شان هیچکس مگر در شان ابوبکر و روایت کرد مسلم از حضرت علی که فرمود من
ان عندنا شیئا نقرأه غیر کتاب الله وهذه الصحیفة فیها اسنان الابل وشیء
من الجراحات فقد کذب هر کس که زعم کرد که نزد ما چیزے ست که میخوانیم آنرا غیر کتاب الله
واین اوراق که دران اسنان ابل ست یعنی در آن کیفیت و بیان اصناف شتران است که در دیت
بر قاتل لازم میشود و چیزے از جراحات یعنی حکم تحریم قتل مسلم بکافر و غیر ذلک از احکام قصاص آن زاعم
کاذب ست و بیان این حدیث آنست که جماعتے از شیعه زعم کرده اند که نزد اهلبیت خصوصا حضرت علی
چیزے چند از وحی هست که پیغامبر ایشان را بآن مطلع نموده بغیر اهلبیت بنا برین ابوجحیفه و غیر او از حضرت
علی سوال کردند که آیا نزد شما چیزے غیر آنکه در قرآن مجید ست هست یا نه پس امیر المومنین در تنهائی
خطبه بربالای منبر فرمود که والله نزد ما هیچ چیز از وحی غیر کتاب الله نیست و این چند ورق که در قراب سیف
من ست و آنرا بیرون آورده بمردم نموده در آن احکام و مقادیر و اصناف شتران بود که در دیت قتل
بر قاتل لازم میشود و بعضے از احکام قصاص مثل تحریم قتل مسلم بعوض کافر و فکاک اسیر و غیر ذلک که از
رسول صلی الله علیه وسلم شنیده یا آنکه خود از کلام الله استنباط نموده بود والله اعلم و روایت کرده اند جمعی
مثل دارقطنی و ابن عساکر و ذهبی و غیر ایشان از حضرت علی چون بجانب بصره نزول فرمود ابن الکوا

قیس بن عباد بر خاستہ از آنحضرت سوال کردہ گفتند کہ خبر دہ مرا ازین آمدن خود کہ آیا بسبب عہدی بر امر خلافت
یا با مامت است یا بعہدیست کہ از جانب رسول صلی اللہ علیہ وسلم است ما را ازان خبر کن کہ اعتماد و وثوق
باخبار تو داریم و میدانیم کہ آنچہ حق و صدق است نقل خواہی فرمود آنگاہ حضرت علی فرمود اما ان یکون
عندی عہد من النبی عہده الی فی ذلک فلا واللہ لئن کنت اول من صدق بہ
فلا اکون من کذب علیہ ولو کان عندی منہ عہد فی ذلک ما ترکت اخا بنی تیم
بن مرۃ وعمر ابن الخطاب یقومان علی منبره ولقاتلتهما بیدی ولو لم اجد الا بردی هذا
ولکن رسول اللہ لم یقتل قتلا ولم یمت فجاۃ ومکث فی مرضہ ایاما ولیالی یاتیہ
المؤذن او بلال یؤذنہ بالصلوۃ فیامر ابا بکر فیصلی بالناس وهو یری مکانی
ولقد ارادت امراۃ من نسائہ ان تصرفہ عن ابی بکر فابی وغضب وقال انتن
صواحب یوسف مرن ابا بکر فلیصل بالناس فلما قبض رسول اللہ نظرنا فی امرنا فاخترنا
لدنیانا من رضیہ رسول اللہ لدیننا وکانت الصلوۃ اعظم شعائر الاسلام وقوام
الدین فبایعنا ابا بکر وکان لذلک اهلا ولم یختلف علیہ منا اثنان وفی روایۃ
قام بین اظهرنا الکلمۃ واحدۃ والامر واحد لا یختلف منا علیہ اثنان وفی روایۃ
فاخترنا لدنیانا من اختاره رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لدیننا فادیت الی ابی بکر
حقہ وعرفت لہ طاعتہ وغزوۃ معہ فی جنوده وکنت اخذ اذا اعطانی واغزو
اذا اغزانی واضرب بین یدیہ الحد و بسوطی فلما قبض ولاها عمر فاخذها بسنۃ
صاحبہ فما یعرف من امره فبایعنا عمر لم یختلف علیہ منا اثنان فادیت لہ حقہ
وعرفت لہ طاعتہ وغزوت معہ فی جیوشہ وکنت اخذ اذا اعطانی واغزو
اذا اغزانی واضرب بین یدیہ الحد و بسوطی فلما قبض تذکرت فی نفسی
قرابتی وسابقتی وفضلی وانا اظن ان لا یعدل بی ولکن خشی ان لا
یعمل الخلیفۃ بعده شیئا الا لحقہ فی قبره فاخرج منها نفسہ وولده ولو کانت
محاباۃ لاثر ولده بها وبرئ منها الرهط انا احدهم وظننت ان لا یعدلوا بی فاخذ
عبد الرحمن بن عوف مواثیقنا علی ان نسمع ونطیع لمن ولاه اللہ امرنا ثم بایع
عثمان فنظرت فاذا طاعتی قد سبقت بیعتی فاذا میثاقی قد اخذ لغیری فبایعنا
عثمان فادیت لہ حقہ وعرفت لہ طاعتہ وغزوت معہ فی جیوشہ وکنت اخذ اذا
اعطانی واغزو اذا اغزانی واضرب بین یدیہ الحد و بسوطی فلما اصیب
نظرت فاذا الخلیفتان اللذان اخذاها بعهد رسول اللہ بالامامۃ والخلافۃ

وقد مضیا وهذا الذی اخذ له میثاقی قد اصیب فبایعنی اهل الحرمین واهل هذین
المصرین ای البصرة والکوفة فوثب فیها من لیس مثلی ولا قرابته کقرابتی ولا علمه
کعلمی ولا سابقته کسابقتی وکنت احق بها منه یعنی از معاویه اما آنکه اگر رسول الله صلعم
درین باب یمین عهدی و وصیتی کرده باشد چنین نیست واگر وصیتی وعهدی در امر خلافت درشان من
شده بودی اول کسیکه تصدیق وعمل از وکردی من بودم وتکذیب بآن وترک عمل نمیکردمی ونمیگذاشتم که
ابوبکر بن ابی قحافه وعمر بن الخطاب رضی الله عنهما بر منبر رسول الله روند وایشان روند و با ایشان مقاتله میکردم
واگرچه هیچ غیر این نبودی که پوشیده میکردم بامن نبودی ولیکن رسول الله صلی الله علیه وسلم کشته نشده
وفجاة ونه فوت شده بلکه وفات نکرد بلکه مرض او صلی الله علیه وسلم چند روز بطول انجامید وبلال می آمد واعلام وقت
نماز میکرد پس رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر را فرمود که امامت بامر مردم کرده نماز گذارد ومکان مرا میدید
ومیدانست وبعضی از ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواستند که امام صلوة از ابوبکر بگردانند رسول
الله صلی الله علیه وسلم ازین نهی ابا فرمود وغضب فرموده گفت انتن صواحب یوسف مروا ابابکر
فلیصل بالناس وچون رسول الله صلی الله علیه وسلم از دنیا رحلت فرمود ونظر کردم در امر خود اختیار
کرده از برای دنیا خود کسی را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از برای دین ما او را پسندیده بود
بانکه صلوة اعظم شعار اسلام ست ودین بآن قائم ست پس بیعت کردم با ابابکر ونیز اهل بیعت این امر
دانسته و دوکس از ما درین باب مخالفت او نکردند بلکه تمام متفق بودند با او درین امر و دور زد لیستی
دیگر آنکه فرمود واقامت بامر خلافت کرد ودرمیان ما باهم متفق بودیم وکسی از ما به وی مخالفت نکرد
سر وعبارت یکیست اگرچه بحیثیت لفظ مختلف ست ودرید و پیشتی دیگر آنکه فرمود اختیار کردیم
برای دنیا کسی را که رسول صلی الله علیه وسلم از برای دین اختیار کرده بود پس حق ابابکر صدیق را
در امر خلافت سودی ساختیم واطاعت او بر خود لازم الزم دانستیم وغزا کردیم باتفاق در لشکر
او بوده وهرگاه که عطای مال وغنیمتی بمن میکرد میگرفتم واگر امر بغزای روانه میکرد میرفتم وغزا میکردم
وبتازیانه خود اجرای امر حدود در حضور او بر مردم میکردم وبعد از آنکه او فوت شد عمر متوجه شغل گردید
در آنچه به اعمال او وقف بود پس بعده بیعت کردم با عمر و او و کسی که اقل مرتبه خلافت در میان
ما اختلاف نکردند پس ادای حقوق حق خلافت او کردیم واطاعت او نمودیم وغزا همراه او کردیم در
لشکری که بود واگر میدادی میستدیم واگر بغزای رجوع مینمود غزا میکردیم ودر حضور او بسوط خود
اجرای حدود بر مردم میکردیم باز چون عمر متوفی شد قرابت خود با رسول صلی الله علیه وسلم
وسبقت خود در اسلام وفضل خود بخاطر رسانیدم گمان من این بود که دیگری را برمن اختیار
نکنند لیکن ترسیدم که خلیفه او اگر عمل نکند وبال آن بقبر او لاحق شود وبنابرین نفس خود را از هم

بان امر معزول بید آشتم لاحظه تمام درین باب نموده این امر را بچند کس مفوض میباخت که بسبب
یکے از آنها بودم و گمان من این بود که بمن دیگرے نخواهد کرد و عبدالرحمن بن عوف با من عهد و پیمان گرفت
که اطاعت آنکس کنم که خدا تعالی او را والی امر سازد و آنگاه بیعت بعثمان کرد و من ملاحظه نمودم که
اطاعت کردن سابق بر من بر بیعت کردم و من آن حق او و خلافت او کرده اطاعت کردم
همراه او غزا کردم در لشکرے که او بود و عطای مالی که میداد میگرفتم و اگر بجهت بعض اشیا مرا میفرستاد میرفتم
و بسوط خود در اجراے حدود بر مردم میزدم تا آنکه عثمان شهید شد آنگاه من نظر درین
امر کردم و دیدم که دو خلیفه که بعهد رسول الله صلی الله علیه وسلم در امام الصلوة در خلافت کرده گذشتند
و این خلیفه ثالث که عهد و میثاق برای من گرفته بود و او نیز رفت پس اهل مکه و مدینه و اهل این دو
شهر که کوفه و بصره باشند بمن بیعت کردند درین اثنای کسیکه مثل من نیست و قرب او مثل قرب من
نیست باین امر برخاسته ادعای خلافت دارد یعنی معاویه و حال آنکه من احق و اولی بخلافت هستم
و روایت کرد جماعت مذکوره اسحاق بن راهویه از چند طریق دیگر و غیر ایشان نیز از طریق
دیگر روایت کرده و ذهبی گوید طریق این حدیث بعضی مقوی دیگرست و صحیح آنطریق که روایت کرد اسمعیل
بن علیه است دران روایت آنکه چون حضرت علی را گفتند که از امر خود خبر ده مرا که آیا عهدیست ترا
رسول الله صلی الله علیه وسلم در شان شما امر کرده است یا آنکه برای خود مقتصدی این امر شده اید
باجتهاد خود و روایت کرده احمد از حضرت امیرالمؤمنین علی که روز جمل گفت لم یعهد الینا رسول
الله عهدا ناخذ به فی الامارة ولکن بشیء رایناه من قبل انفسنا و در امر خلافت
هیچ احدی را وصیتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم نشده که بآن عمل کنیم بلکه آن امری بود که ما برای
اجتهاد خود و روایت کردند هروی و دارقطنی اسناد این حدیث بارها والی جمیع طرق این حدیث مستفوق
است از علی المرتضی کرم الله وجهه بنفی نص امامت و علمای نیز بر نفی آن متفق اند چنانچه ابو نعیم از حسن
مثنی بن حضرت حسن سبط رضی الله عنه روایت کرد که چون باو گفتند که خبر ده من کنت مولاه فعلی مولاه
نص در امامت است حضرت علی جواب داد که اما والله لو کان الامر من النبی صلعم بذالک
الامارة والسلطان لافصح لهم به فان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان افصح
الناس للمسلمین ویقال لهم یا ایها الناس هذا والی امرکم والقائم علیکم
بعدی فاسمعوا له واطیعوا فوالله لئن کان الله ورسوله اختار علیا لهذا الامر والقیام للمسلمین
بعده ما کان من هذا شیء اشد ترک علی امر الله ورسوله ان یقام به او یعذر فیه الی
المسلمین لکان اعظم الناس خطیئة اذا ترک امر الله ورسوله وحاشاه من ذلک
یعنی آگاه باشید بخدا سوگند که اگر مراد رسول ازین حدیث

البته بسلطنت بود بے هر آینه ظاهر درین مباحث تصریح آن میفرمودند زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم
فصیح‌ترین بود از مردم خصوصاً از برای امر مسلمانان و هر آینه ایشان را میگفت ایها الناس علی المرتضی والی
امر شما است و بعد از من قیام با شما نماید سخن او بشنوید و اطاعت او بکنید و بخدای سوگند
که اگر خدای و رسول خدای امر مسلمانان را و قیام بنماید و علی رضی الله عنه ترک امر خدا و رسول خدا
میکرد و در قیام امر مسلمانان نمیگفت هر آینه علی را ذنب از جمیع مردم بیشتر بودی بواسطه ترک امر
خدا تعالی و رسول او حاشا که حضرت علی امر خدا و رسول او را ترک کند و در حدیث دیگر دارد که آنگه گفت
لو کان هذا الامر کما تقول وان الله اختار علیا للقیام به على الناس لكان على اعظم
الناس خطيئة ان ترك امر رسول الله اگر امر چنین بودی که میگویید که الله تعالی علی را
اختیار کرده بود برای اقامت امر مسلمانان هر آینه علی رض اعظم خطیئه بودی از همه مردم زیرا که ترک امر
خدا و رسول خدا کرده که بامر مسلمانان قیام ننموده است آنگاه آن شخص گفت که آیا رسول الله صلی الله
علیه وسلم نگفت من کنت مولاه فعلی مولاه حضرت حسن در جواب گفت لو عنی بذلک القیام
على الناس بالامارة لافصح به وافصح عنه كما افصح عن الصلوة والزكوة ولقال
یا ایها الناس ان علیا والی امرکم من بعدی و القائم فی الناس بامری فلا تعصوا امره
اگر مراد رسول الله صلی الله علیه وسلم از حدیث قیام با امر مسلمانان بودی آنرا منکشف ساختی و میگفتی
ایها الناس علی والی امر شماست بعد از من و بامر مسلمانان قیام خواهد نمود با امر من اطاعت او کنید و
نافرمانی او مکنید روایت کرد دارقطنی از ابو حنیفه که چون بمدینه آمد از امام جعفر الصادق رضی الله عنه
از حال ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوال کرد امام جعفر فرمود که رحمت خدا بر ابوبکر و عمر باد آنگاه ابو
حنیفه گفت که در عراق چنین میگویند که تو از ایشان بری شدی فرمود معاذ الله کذبوا و رب الکعبه
پناه بخدای میگیرم که از ایشان تبرا کنم دروغ میگویند به پروردگار کعبه سوگند است آنگاه امام جعفر رض
ذکر تزویج ام کلثوم از فاطمه رضی الله عنها که بود با عمر رض نمود و گفت ای ابو حنیفه لو لم یکن لها اهلا
ما زوجه ایاها اگر عمر رض اهلیت و استحقاق این امر نداشتی حضرت علی دختر خود را باو ندادی ابو حنیفه
گفت اگر این کلمه را باهل عراق بنویسی خوب است امام در جواب گفت لا یطیعونی بالکتب اطاعت
من نخواهند کرد بنوشتن بدانکه تزویج حضرت امیر المؤمنین علی رض دختر خود را بعمر رض دلیل قاطع است بر
بطلان رفض چرا که بزعم فاسد آنجماعت عمر رض را حکم بتکفیر می کنند که چگونه جائز بود که علی المرتضی دختر
خود را بکافرے میدهد نعوذ بالله منها من هذا الاعتقاد وجه هفتم از وجوه رد آنکه آنچه ایشان
میگویند که اللهم وال من والاه وعاد من عاداه درین حدیث دعائیست که نمی باشد مگر
برای معصوم پس این دعوی ست بی دلیل زیرا که جایز ست این نوع دعا برای کسی از مسلمانان

وهرگاه که برای کسی او ولی از مومنان جائز باشد جواز آن برای اخص و اشرف ایشان بحسب شرع
هم بحسب عقل بطریق اولی ست پس معصومیت و امامت علی المرتضی عقب رسول الله صلی الله علیه وسلم ازین
دعا لازم نمی آید همچنانکه ابو ذر هروی روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم در شان عمر فرمود که
عمر معی وانا مع عمر والحق بعدی مع عمر حیث کان عمر یعنی عمر با منست و من با عمرم و حق با عمرست بعد
از من هر جا که باشد و درین حدیث هیچ دلالتی بر امامت عمر نه عقب فوت رسول صلی الله علیه وسلم نیست
و بر عصمت او نیز دلالتی نمیکند و باز اگر مراد ایشان از عصمت عصمتی که برای انبیا ثابت ست آن باطل
ست و اگر مراد ازین عصمت محافظت ست آن برای اولی کسی از مومنان جائز ست خصوصا از برای
علی و دعوی آنکه وجوب عصمت امام مبنی بر تحکم ست و عقل آن دعوی و آنچه مبنی بر آنست باطل ست آن
چند وجه و بیان آن وجوه قاضی ابوبکر باقلانی در کتاب در بیان امامت نموده است بیانی
تمام کرده و حاکم بسندی صحیح و غیر آن بسند امام حسن از حضرت امیر المومنین علی روایت کرده اند که فرموده
یهلک فی محب مفرط یفرطنی بما لیس فی و مبغض مفتر یحمله شنآنی و مبغض علی ان
یبهتنی بما لیس فی هلاک میشوند در باب من دو کس یکی دوست مفرطی که مدح و وصف میکند مرا به
چیزی که در من نیست و دشمنی و دروغ گوی که بغض من او را برین میدارد که برمن بهتان بندد
بچیزی که در من نیست ثم قال وما امرتکم بمعصیته فلا طاعة لاحد فی معصیة الله
باز فرمود و امر بکنم شما را در بیفرمانی خدا تعالی و اگر شما را بمعصیتی امر کنم پس اطاعت نیست اصلا در معصیت
خدا تعالی پس معلوم شد باین دلیل که حضرة علی اثبات عصمت از برای نفس خود نفرموده آنکه عصمت در امام
شرط نیست وجه ششم آنکه ایشان در امام عصمت شرط میکنند که می باید که امام افضل است باشد
و حال آنکه بشهادت حضرت علی که نزد ایشان واجب العصمت ست ثابت شده است که افضل این
امت ابوبکرست و بعد از و عمر رضی الله عنهما پس صحت امامت این هر دو ثابت شده بقول حضرت
علی رضی الله عنه و بانعقاد اجماع چنانچه گذشت شبهه دوازدهم آنکه زعم کرده اند که از جمله
تفضیلی بر امامت حضرت علی حدیثی که از رسول صلی الله علیه وسلم در وقتی که بغزوه تبوک میرفت و
علی اسد الله را بر مدینه خلیفه گردانیده فرموده انت منی بمنزلة هارون من موسی الا
انه لا نبی بعدی تو از من بمنزله هارونی از موسی الا آنکه بعد از من نبی نخواهد بود و شیعه در نقض
استدلال باین حدیث کرده میگویند که جمیع منزلتی که بود ثابت هارون را از موسی علیهما السلام غیر نبوت
علی را ثابت ست از رسول صلی الله علیه وسلم چرا که اگر از جمیع منازل برای علی ثابت نباشد استثنا
صحیح نیست و از انجمله آنچه ثابت بود مر هارون را از موسی علیهما السلام استحقاق خلافت بعد از
موسی اگر هارون زنده میماند بعد از وی زیرا که در حیات خلیفه بود و اگر موسی هارون نیز بیست

خلیفه ذمی بود بواسطه نقص او بود و حال آنکه نقص بر انبیای جائز نیست پس استحقاق خلافت بعد
از رسول صلی الله علیه وسلم از برای حضرت علی ثابت و نیز از جمله منازل هارون از موسی علیهما السلام آنست
که با او در رسالت شریک بود و اگر بعد از موسی میزیست اطاعت او بر مردم لازم بود پس اطاعت
حضرت علی نیز بر مردم لازم و واجب است که مفترض بر امامت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم بنا برین عمل
بدلیل نهایت آنچه ممکن است جواب این شبهه آنکه بر تقدیر که این حدیث صحیح باشد چنانچه اکثر محدثین
گفته اند و قول ایشان معتمد علیه است خصوصاً آنکه در صحیحین این حدیث وارد شده جواب آنست که حدیث
احاد است شیعه در رد و نقض حدیث احاد را در امامت حجت نمیدانند و تقدیر یکه ازین دلیل نیز تنزل
کنیم میگوئیم که عموم در جمیع منازل از برای حضرت علی ثابت نیست بلکه مراد بر وجهیکه ظاهر حدیث
و دلالت میکند آنست که حضرت علی مثل خلیفه بود از رسول صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره غیبت او
از تبوک چنانکه هارون خلیفه بود از حضرت موسی علیه السلام در غیبت موسی بهارون گفت یعنی
خلیفه در قوم زمانی که از برای مناجات رفته بود و کلمه اخلفنی فی قومی که موسی علیه السلام بهارون
گفت یعنی خلیفه من باش در قوم من عمومی در آن قول نیست که تقاضای کند آنکه در جمیع زمان از
حیات و ممات خلیفه او بوده باشد بلکه تنها در آنقول آنست که خلیفه او باشد در مدت غیبت او و فقط
و این خلافت هارون از موسی هم شامل ما بعد وفات موسی هم نیست بر تقدیریکه نیست بواسطه
قصور لفظی است در اداء آن معنی نه بواسطه نقص هارون هم و معزول شدن او است و این مثل
آنست که تصریح بخلافت او کند در زمان معین و بر تقدیر که مسلم داریم که لفظ شامل ما بعد موت است
و عدم بقاء خلافت او بعد از موسی بواسطه عزل او است ازین عزل نقص بهارون لاحق میشود
بر تقدیریکه زنده بودی بعد از موسی علیه السلام بلکه این مستلزم کمال او بود زیرا که با تقدیر یکه بعد
از موسی در امر مستقبل رسالت میشود از جانب خدا تعالی و پیغمبر با استقلال است از آنکه خلیفه موسی هم
باشد یا شریک باشد او در رسالت اگر مسلم داریم که حدیث عام در جمیع منزلتی که او را بود لیکن عام
مخصوص است زیرا که از جمله منزلتی هارون آنست که نبی برادر نبی بود و عام مخصوص در باقی حجت نمی
شود و یا آنکه حجت میشود لیکن ضعیف است بر خلافی که در میان علما است و درین وا امر هارون بعد از
وفات موسی علیه السلام بر فرض حیات هارون نبود مگر از رهگذر نبوت از جهت خلافت از موسی
و حال آنکه درین مقام نبوت نیست زیرا که محال است که حضرت علی نبی باشد پس اطاعت او و نفاذ
امر او نیز واجب و لازم نباشد و ازین بیان معلوم شد که مراد از حدیث با آنکه از احاد است
بالاجماع مفاد مثل نمیکند [illegible] امر دیگر نیست مگر اثبات بعضی از منزلتها که هارون را از موسی علیه السلام
حاصل بود برای حضرت علی از جانب رسول صلی الله علیه وسلم و بنابر سیاق حدیث و سبب حدیث

بیان میکند چنانچه پیش گذشت که رسول صلی الله علیه وسلم حضرت علی را در مدینه خلیفه خود ساخت وخود
بنفس نفیس متوجه غزوه تبوک شد آنگاه حضرت علی این بازگذاشتن خود را منقصتی دانسته به پیغمبر یا رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت بنابرین رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت الا ترضی ان تکون منی
بمنزلة هارون من موسی آیا راضی نیستی که باشی تو از من بمنزله هارون از موسی علیه السلام یعنی وقتیکه متوجه
طور شد با هارون گفت که خلیفه باش در قوم و نیز استخلاف حضرت علی در مدینه لازم نمی آید اولویت
او بخلافت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم از جمیع کسانیکه در آن عصر بودند و نه بر سبیل ندب بلکه آنچه لازم
می آید اینست بر خلافت ست فی الجمله و ما این را قائلیم و دلیلی بر عدم لزوم اولویت بخلافت بعد از رسول
صلی الله علیه وسلم آنکه چند مرتبه دیگر غیر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مثل ابن ام مکتوم خلیفه از رسول صلعم
و بسبب این خلافت لازم نیست که اولی بخلافت و امامت باشد بعد از رسول صلی الله علیه وسلم شبهه
سیزدهم آنکه زعم کرده اند از جمله نصوص تفصیلیه که دال ست بر خلافت حضرت علی آنست که رسول
صلی الله علیه وسلم فرموده لعلی انت اخی و وصیی وخلیفتی وقاضی دینی وانت سید
المسلمین وامام المتقین وقائد الغر المحجلین وقوله سلموا علی علی بامرة الناس
ای علی تو برادر منی و خلیفه و وصی و قاضی دین منی بکسر دال مهمله و تو سید مسلمانی و امام متقیانی
و پیشوای آنکسانیکه از اثر صلوة پیشانیهای ایشان نورانی خواهند بود در روز قیامت و آنکه گفت
که سلام کنید بر علی بامیر بودن او مردمان را جواب ازین شبهه مبسوط گذشت در
فصل چهارم در آنجا این بود که گفتیم این حدیث کاذب و باطلست و بر رسول صلی الله علیه وسلم افترا
کرده اند الا لعنة الله علی الکاذبین و هیچیک از ائمه حدیث نگفته است که این مرتبه احادیث موضوع
فیه رسیده باشد بلکه جمیع ائمه حدیث متفق اند بر آنکه این حدیث محض کذب و افتراست پس اگر زعم کنند
این جاهلان کذاب که بر خدا و رسول او و ائمه اسلام افترا میکنند این حدیث نزد ایشان خبر را
رجحیت رسیده گوئیم این محال ست بحسب عادت زیرا که نمی تواند بود که این جماعت با اکثر
متصف بودا بیچ نشده اند و بصحبت محدثی هرگز نرسیده اند منفرد شوند باین روایت
و این همه حدیث را اهل این روایت نسبت دهند و حال آنکه سایر ائمه حدیث و سابقان در فن
علم تمام عمر خود تصرف کرده اند مسافت بعید از جهت طلب کثیر و قلیل از روایات نموده اند و
تحقیق و تفتیش کرده صحیح را از سقیم جدا کرده در کتب نوشته اند با وجود آنکه احادیث موضوعه
از مقصد متجاوز است و ضعف جمیع آنها را دانسته اند و سبب و باعث بر وضع و افترا بر رسول
صلی الله علیه وسلم نیز معلوم کرده اند خدا تعالی ایشان را جزای خیر دهاد و اگر حسن صنیع و شفقت
ایشان در دین نبودی هر آینه مبطلان و مفسدان در دین استیلا یافته تغییر شریعت

و معالم دین می نمودند و مخلوط میساختند حق را بباطل خود تا آنکه حق از باطل و صدق از کذب متمیز
نمیشد و مردم را نیز مثل خود گمراه میکردند لیکن چون حق تعالی شریعت پیغامبر صلی الله علیه وسلم را
حافظت نمود از تبدیل و تغیر و از اکابر امت در هر عصرے طایفه برامر شریعت برگماشت تا
حق را از باطل و صدق را از کذب متمیز ساختند بنابرین دین مبین متین محفوظ و مصئون ماند از
تصرف این جاهلان کاذب باطل و از حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ترکتکم
علی الملة الواضحة البیضاء لیلها کنهارها ونهارها کلیلها لا یزیغ عنها بعدی
الا هالک گذاشتم شما را بر ملتی واضح روشن که شب آن چون روز ست و روز آن چون
شب ست میل نکند و نه گردد از آن ملت بعد از من مگر کسیکه بر باطل باشد و از جمله امور عجیبه این جهال
شیعه و روافض آنکه هرگاه که استدلال مینمائیم باحادیث صحیح صریح داله بر خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
مثل حدیث اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر و غیره و غیر ازین از احادیث که نص
بر خلافت ابوبکر رض ست چنانچه در فصل سوم بیان کرده شد در جواب ما میگویند که این حدیث
خبر واحد ست و مفید یقین نیست و در امر امامت علم یقینی میباید تا دلالت بر خلافت و امامت
کند و هرگاه که ایشان خود میخواهند که استدلال کنند بر آنچه زعم ایشان ست نص بر خلافت
حضرت علی کرم الله وجهه ازانست که خبرے روایت میکنند که بزعم ایشان دلالت میکند مثل
حدیث من کنت مولاه و حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی با آنکه هر دو حدیث
احاد ست با آنکه اخبار باطل که متیقن البطلان واضح الوضع والبهتان ست نقل میکنند که بدرجه
احادیث ضعیفه که ادنی مراتب احادیث احاد ست نمیرسد پس تأمل کن درین تناقض صریح و
جهل قبیح این جماعت که بواسطه کثرت عناد و میل از حق در چیزے که موافق مذهب فاسد
ایشان است زعم تواتر میکنند اگرچه اجماع اهل حدیث بر آن شده باشد که موضوع و مختلق ست
و در آنکه مخالف مذهب ایشان هست زعم احاد میکنند و اگرچه ائمه حدیث اتفاق بر صحت آن
و تواتر روایت کرده باشند و این معنی از ایشان نیست مگر تحکم و عناد و میل از حق نعوذ بالله منها

**شبهه چهاردهم** آنکه زعم کرده اند که ابابکر رض اهلیت امامت نداشت و گفت فسخ بیعت
من کنید چرا که شخصی را که بیعت کردند آن بیعت خود از خود دور میکند و طلب فسخ آن نمی کند
مگر زمانے که اهلیت آن نداشته باشد **جواب این شبهه** آنکه آنچه میگویند که فسخ بیعت
نمیکند کسی مگر وقتیکه اهلیت آن نداشته باشد و منحصر میدانند درین گر آن حصر ممنوع ست چرا که
میتواند بود که بواسطه ورع و تقوی و زهد بوده باشد چنانچه بسیاری از سلف و خلف ورع و
زهد کرده اند از امورے که استحقاق و اهلیت آن داشته اند بازماندند بلکه حقیقت ورع الله

نمیرسد مگر باعراض از غیرے که معرض اهلیت آن نداشته باشد در نمیصورت اعراض واجب است
آنکه زیر دست یا آنکه سبب این اقاله وفسخ از ابوبکر رضی بآن بود که اندیشه نمود که مبادا استیفاء امور
بر وجهے که لایق بکمال باشد بفعل نیاید یا آنکه غرض او از طلب اقاله بیعت آن بود که بر وی ظاهر شود
که درمیان قوم کسے هست که عزل او را دوست میدارد یا نه بنابرین باین طریق استکشاف
این معنے نمود بروی ظاهر شد که جمیع قوم بامامت او قائل اند وعزل او را دوست نمیدارند یا آنکه
چون ثابت شده بود از رسول صلی الله علیه وسلم که لعنت کرد بر امام قومیکه آنقوم امامت او را
مکروه میدارند وابوبکر رضی اندیشه کرد که مبادا در قوم کسے باشد که امامت او را مکروه میدارد
و در تحت آن حکم داخل شود وبنابرین گفت بیعت مرا فسخ کنید تا معلوم کند که بیعت او را کاره
هست یا نه وچون کسے مرتکب اقاله وفسخ او نیست بر وی روشن شد که درمیان قوم کسے
کاره بیعت او نیست وخاطر ازین امر جمع نمود وحاصل جواب آنکه غباوت وحمق وجهل تا بحدیست
مر کسے را که گوید این اقالت بواسطه عدم اهلیت بود وباوجود این احتمالات ظاهره که مذکور ساختیم

**شبهه پانزدهم** آنکه زعم کرده اند که حضرت علی کرم الله وجهه ساکت بود از نزاع در امر خلافت مگر
جهت آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم او را وصیت کرده بود که بعد از و فتنه که واقع شود
شمشیر از غلاف بیرون نیارد **جواب ازین شبهه** آنکه این کذب وافترا است و بر تقدیر
کمال جهالت ونهایت عناد مترتب میشود بواسطه آنکه زعم ایشان آنست که رسول صلی الله علیه و
حضرت علی را بجانشین خود امام وولی ساخت بر مردم وباینحال هیچ نه امر فرمود که بعد از و شمشیر نکشید
کسانیکه از قول حق امتناع نمایند واین متناقض است بکلام حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم که
وصیت فرمود که شمشیر نکشند بعد از و واگر صحیح بود وصیت بایستے که حضرت علی بر جنگ صفین وغیر آن شمشیر نکشیدی
وحالانکه در آن حرب بنفس نفیس خویش واهلبیت وتوابع ولواحق خود جمیعا مقاتله نمودند وچندین هزار
کس کشته شدند از جانب ایشان واز معاویه نیز هیچگونه منصوص است باعتقاد اهل جماعت که حضرت
صلی الله علیه وسلم فرماید بعدم مقاتله باکسے که بزعم فاسد ایشان کافر شدند بواسطه آنکه بوصیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم عمل نکردند وحالانکه خدا تعالی واجب گردانیده است جهاد با امثال این نوع کسانے
که اطاعت خدا ورسول نکنند وبعضے از ائمه اهل بیت نبوت وعترت طاهره رضی الله عنهم اجمعین
گفته اند که در کلمات طایفه شیعه در وفض تامل کرده دیدیم ودانستیم که بولے چشمهای ایشان
پوشیده است بنابرین هر فسادے که بر کلمات ایشان مترتب میشود از آن باک نمیدارند
آیا نمی بینی که میگویند که عمر رضی دست در حمائل سیف علی رضی الله عنه زده وبیرون کشید وبغیر الغار فاطمه الزهرا
رضی الله عنها را در خانه حبس نموده که ترسید ... زند ... که نام محسن بود از ...

ساقط شد و امثال این مزخرفات و مفتریات گفته اند و میگویند غرض ایشان اینست که مردم بر [illegible]
غیرت کنند و از وی مستغنی شوند و غافل شوند از نسبت عجز و مذلت و عاری که با علی و جمیع بنو هاشم
منسوب است با آنکه بزرگی و نجابت و شجاعت و جمعیت و شوکت و کثرت از باقی صحابه بمراتب زیاده
بودند و نیز چگونه از اصحاب کبار رضوان الله علیهم اجمعین نسبت باهل بیت نبوت این فعل بظهور آید و حال
آنکه بتواتر رسیده است که غیرت ایشان برای رسول صلی الله علیه وسلم بمرتبه بود که پدران و پسران
خود بقتل رسانیدند در طلب رضای خدای و رسول صلی الله علیه وسلم و توهم اینها نقص و سکوت به
باطل اصحاب کبار که خدا تعالی بواسطه صحبت رسول صلی الله علیه وسلم پاک و مبرا ساخته اند از هر گناه و
نقصانی چنانچه در کتاب و سنت مبین شده و ما در اول کتاب خود در مقدمه اول بیان آن کرده ایم
تکلیف آن کرد مگر کسی که این نوع توهم در حق اصحاب رضی الله عنهم خدا تعالی او را گمراه ساخته ترک اعانت
و نصرت او کرده باشد محل و ماوای مستقر او در جهنم بئس القرار فرموده باشد و شیخ الاسلام و مجتهد العصر
شیخ سبکی رحمة الله علیه میگوید که در ظهر دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الاول سنه خمس و خمسین و سبعمائه
در جامع بنی امیه بودم که شخصی از صف مسلمانان دور شد و با مردم نماز نگذارد و گفت لعنت خدا
بر آنکس باد که بر آل محمد صلی الله علیه وسلم ظلم کرد و چند بار این سخن میگفت آنگاه او را نزدیک آورده
سوال کردم که آنکس که بر آل محمد صلی الله علیه وسلم ظلم کرده کیست جواب داد ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه
و یزید آنگاه امر کردم که او را بزندان برند و غلی در گردن او نهند بعد از آن قاضی مالکی او را گرفته
تازیانه چند بزد و آنکلمه اصرار مینمود و کلمات زیاده میگفت که فلانی یعنی ابوبکر عدو الله است و گفت دو
گواه نیز گواهی دادند بمضمون باز گفت که عمر یعنی ابوبکر رض نیز بجبر حق در باب میراث حضرت
خاتون جنت ظلم کرد و دروغ گفت بر رسول صلی الله علیه وسلم که منع میراث از حضرت بضعه رسول
صلی الله علیه وسلم یعنی فاطمة الزهرا کرد و چون کلمات شنیعه از وی صادر شد قاضی مالکی دیگر باره بزدن
او امر کرد و همان روز در روز دوشنبه در مواجه او ادای شهادت کردند جواب همین داد اگر
اگر گفتم ضلالی میدانید باز او را بمقام مقدره در آورده با و گفت که توبه کن او در جواب گفت
که از خود توبه کرده ام و هر چند توبه از وی نمودند او در جواب همین لفظ میگفت تا آنکه در مجلس ثبوت
کفر او و عدم قبول توبه او بطول انجامید آنگاه نایب قاضی مالکی حکم بقتل او کرده او را بقتل رسانیدند
و نیز وی آن زمان تمرد قتل و از آن استدلال که کرده بودم و صدر من منشرح شد و بود که حکم
بکفر او بواسطه سب بود و حکم بقتل وجهت توبه او ثنیا فهم کسی را در این استدلال سبقت کرده
باشد بر من مگر آنچه آمد در کلام نووی با ضعف و مصنف گوید کلام سبکی رحمة الله علیه در این باب
انجا رسید و من حاصل آنچه او گفت ذکر خواهم کرد با زیادتی بر آن از آن چیزیکه متعلق باین عمل

وتوابع آن بوده باشد تعقیب میکنیم بر بابے که خود کرده ام بلفظ الے پس میگوییم که بعضے ناس
ادعای کرده اند که این شخص رافضے بغیر حق مقتول شد و تشنیع کردند بر سبکی در زاد بر مدعی این امر عجب
آنکه بر وی ظاهر شده بود که مذهب خود ساخته بود الا در مذهب یعنی مذهب شافعی رحمة الله علیه
(نام کتاب سبکیه ۱۲)
خواهی دانست که باعتقاد کافر بودن باشد و آنگه گفت یعنی سبکی که هر کس که میگوید که این شخص بغیر حق کشته شده است
کاذب است بلکه قتل او بحق بوده زیرا که او کافر بود که مصرا بر کفر شد و حکم تکفیر کردیم بکفر او که بوده بسطه چند امر
امر اول آنکه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم و آله و صحابه و ازواجه و ذریاته اجمعین در حدیث صحیح
من رمی رجلا بالکفر او قال عدو الله ولیس کذلک الا کان کما قال فیها والا
رجعت علیه هر که نسبت کفر بکسے دهد یا گوید که او دشمن خدا است و چنین نبوده باشد اگر امر چنین باشد
که او گفته است فیها والا آن قائل باز میگردد و ما بتحقیق و یقین میدانیم که ابوبکر رضی الله عنه مومن بوده است
عدو الله نیست پس این شخص آنچه در حق ابوبکر گفته است راجع بقائل میشود و بمقتضای این حدیث و بنا برین
حکم بکفر او میکنیم اگرچه اعتقاد کفر نداشته باشد که امام مالک رحمة الله حمل این حدیث بر خوارج کرده که اعلام مذهب
و اکابر است را تکفیر میکنند کرده است پس این تکفیر که استنباط از این حدیث کردم موافق است با آنچه
مالک نص کرده یعنی استنباط من از حدیث موافق قواعد مالک است نه بقواعد شافعی لکم با انکار کلامی
که بعد ازین خواهد آمد معلوم خواهد شد آنچه مقصود است نزد ایشان درین باب و این حدیث اگرچه خبر
واحد است لیکن بواحد عمل میکنند در حکم به تکفیر ظنی است بالجمله تکفیر منکر امر قطعی است و آنچه امام نووی
رحمة الله علیه گفته که حمل کردن مالک این حدیث را بر خوارج ضعیف است و مذهب صحیح عدم تکفیر ایشان
است و در قبول نظر است زیرا که تضعیف حمل مالک عروضی میشود که از خوارج سبب تکفیر غیر حق و حکم
و قتال ایشان مانند آن صادر نشود لیکن گاہے که ایشان تکفیر کنند کسے را که مستحق الایمان بوده باشد در این
صورت نووی را نمیرسد که حکم بضعف آن کند جواب از اعتراض سبکی بر نووی چنین داده اند که نص
شافعی بر گفته است که شهادت اهل بدعت و هوا قبول میکنیم مگر خطابیه صریح است در آنچه امام نووی
گفته با آنکه معنی نیز با آن مساعدت میکند و نیز آنچه اکثر در باب خوارج با آنکه تکفیر ایشان میکنند صحیح است
در آنچه گفت نووی مؤید و مقوی او است قول اصولیین چنانچه گفته اند که تکفیر شیعه در رافضی نمیکنیم با
آنکه ایشان تکفیر کبار و عظمای صحابه رضوان الله علیهم اجمعین میکنند که رسول صلی الله علیه وسلم حکم بجزم
فرموده است که ایشان اهل بهشت اند و این تکفیر مستلزم تکذیب رسول صلی الله علیه وسلم است
از برائے آنکه شیعه و خوارج که تکفیر اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین می کنند علم قطعی ندارند بدین چیزها
و تعدیل ایشان تا زمان ممات بد نشد و معهذا تکفیر کنند و ازین صورت با تکفیر شیعه و خوارج
می کنیم زیرا که درین هنگام تکذیب رسول صلی الله علیه وسلم میشود و باین بیان معلوم شد که جمیع آنچه

بعد ازان که خواهد آمد از سبکی ابراد ذکر و دلیل آنچه مختار او ست وفتی ست بر تعبیر قواعد شافعیه یعنی آنچه
در جواب اصولیین مذکور گفته که ایشان نظر کرده اند در عدم تکفیر آن دو فرقه بآنکه قول ایشان مستلزم
تکذیب رسول صلی الله علیه و سلم نیست و نظر نکرده اند بآنچه ما گفتیم که حدیث سابق دال ست بر کفر
این دو فرقه و حال آنکه امام الحرمین و غیر او گفته اند که تکفیر مثل ساجد صنم میکنیم و اگر در دل خود تکذیب
نکند و لازم نمی آید از آنچه ما در حدیث سابق گفتیم کفر هر کس که با مسلمانی گوید یا کافر زیرا که محل
آنچه ما استدلال بآن کردیم کسانی اند که ایمان ایشان مقطوع باشد و شکی در ایمان نباشد مثل
عشره مبشره و عبد الله بن سلام و مانند ایشان رضی الله عنهم اگر کسی حکم بکفر ایشان کند کافر ست
بخلاف غیر ایشان از مسلمانان زیرا که در کلام رسول صلی الله علیه که درین حدیث فرموده است
الا ان کما قال والا رجعت علیه یعنی اگر چنین باشد که او باشد فبها والا کفر راجع بقائل میشود
اشارتی به اعتبار این خلافت ست و فرق میان عشره مبشره و مانند ایشان و باقی مسلمانان
ازان معلوم میشود ولی نزد من لاحق می شود باین مذکورات کسانیکه اجماع بر صلاحیت و امامت ایشان
شده مثل ابن مسیب و حسن بصری و ابن سیرین و مالک و شافعی رحمهم الله و اگرچه [illegible]
در این نص در شان چه کسان وارد شده و سبکی گفته اگر کسی گوید که کفر انکار ربوبیت یا رسالت
ست و حال آنکه این مقتول ایمان بخدای و رسول و اهل بیت نبی صلی الله علیه و سلم و بسیاری از
صحابه داشت پس چگونه حکم بکفر او می کنند گوییم که تکفیر حکم شرعی ست و سبب آن انکار خدا
و رسول ست یا قولی ست یا فعلی که شارع حکم کند بکفر آن و اگرچه انکاری بآن نباشد
و احسن ادله درین مسئله حدیث مذکور ست و منضم میشود باین حدیثی که صحیح ست من اذی
ولیا فقد اذنته بالحرب یعنی رسول صلی الله علیه و سلم فرموده هر کس که اذی دوستی از
دوستان من میکند بتحقیق اعلام و اخبار کردم او را بجنگ و حدیثی دیگر که صحیح ست لعن
المؤمن کقتله رسول صلی الله علیه و سلم فرموده هر کس که لعن کند مومنی را مثل آنست که آن مومن را
کشته باشد و حال آنکه ما امید داریم که ابوبکر رضی الله عنه اعظم اولیای مومنان است پس این یا حدیثی ست که
برهمین ظاهر شد در قتل این شخص و اگرچه تقلید فتوی کسی حکم نکردم و منضم ساختم تجهیز با حادیث
سابق افعال این شخص را از ظاهر لعن و ایذای و افترای نسبت باصحاب رسول الله صلی الله
علیه و سلم در ملاء الناس و مصر بودن او بران و اظهار بدعت تشهیر اهل بدعت و عیب و تحقیر
سنت و اهل آن و مجموع این امور درین ساعت که یاد کرده دیگر گواه ست که اجتماع میشود ازان تحقیق
حاصل میشود که حاصل نمیشود از هر یکی ازین امور بانفراد او [illegible] گفت حاشیه
[illegible] سبکی را بسبب آنچه [illegible] از ایشان [illegible] گوییم که [illegible]

بتغییر زمان لیکن احکام مختلف میشود باختلاف صدور حادثه پس این نهایت این چیز نیست که منتشر
شد صد سخن بآن در قتل این رجل و آنا است تنها بیان آن گذشت و خواهد آمد بعد ازین ایضاح
آن و ایذای رسول صلی الله علیه وسلم امری عظیم است لیکن محتاج است بآنکه در ان ضابطه بود
باشد و الا جمیع معاصی موذی است مر رسول صلی الله علیه وسلم را و نیافتم در کلام احدی از علما
که سب صحابه موجب قتل میشود و الا آنچه خواهد آمد از آنکه بعضی اصحاب شافعی و اصحاب ابوحنیفه رضی
الله عنهما اطلاق کفر بر کسی که سب اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم میکند تصریح بقتل نکرده اند
چنانچه ابن المنذر گفته که نمیدانم کسی را که واجب داند قتل آنکس که سب اصحاب رسول صلی الله
علیه وسلم میکند انتهی لیکن حکایت قتل از بعضی کوفیین و غیر آن کرده اند بلکه از حنابله از امام احمد بن
حنبل رحمة الله علیه روایت کرده در قتل و نزد من آنست که حنابله غلط کرده اند درین روایت زیرا که
این نقل را فرا گرفته اند از قول احمد شتم عثمان زندقه است و سبکی سه گفته که نزد من آنست که احمد
اراده کرده است ازین عبارت که شتم عثمان رضه کفر است و الا زندقه نمیگفتند زیرا که اظهر است انه
زندقه بلکه اراده احمد رحمة الله علیه در موضع دیگر از دو امر دیگر است و آن آنست که طعن در خلافت
عثمان رضه کردن طعن در جمیع مهاجرین و انصار است یعنی چون عبد الرحمن بن عوف رضه که امر
شوری باو مفوض شده بود سه شبانروز توقف نمود و مشورت با جمیع مهاجرین و انصار از مردان
و زنان نمود و با هر کس علیحده نیز خلوت کرده مصلحت دید تا آنکه اجماع کردند بر بیعت عثمان رضه و معنی
کلام احمد آنچه در ظاهر شتم اوست و در باطن تخطیه جمیع مهاجران و انصار است و تخطیه جمیع اینها
کفر است پس شتم عثمان رضه زندقه باشد باین اعتبار و ازین عبارت فهم نمیشود که شتم ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما کفر باشد پس شتم عثمان رضه نیز نقل از احمد رحمة الله علیه کرده است پس اگر کسی نیز و
احمد نقل کرده است در قول او در شتم عثمان و سب ابوبکر کفر است و روایت کرده است از و
که سب ابوبکر و عمر رضه کفر است و حکم آن نقل است غلط کرده در ان راوی که روایت بر ضابطه آنست
که هر شتمی که قصد کنند بآن ایذای رسول الله علیه وسلم چنانچه از عبد الله بن ابی و قبیله کفر است و اگر
بآن شتم قصد ایذا رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده باشد کفر نیست چنانچه از مسطح و حمنه واقع
شد در قصه افک نسبت بعایشه صدیقه رضه و در حدیث صحیح است لا تسبوا اصحابی فوالذی
نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم ولا نصیفه
سب مکنید اصحاب مرا سوگند بآن خدای که نفس من بید قدرت اوست که اگر تصدق کند یکی
از شما مثل کوه احد طلا نمیرسد بمد یکی از ایشان و نه نصف آن و در حدیث که رجال آن ثقات
اند آمده ترمذی گفته که غریب است الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا بعدی فمن

احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی
ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله یوشک ان یاخذه ترسید از خدای
تعالی در حق من ایشان را هدف ملامت مسازید بعد از من پس هر کسیکه اصحاب مرا دوست دارد بسبب دو
ستی من ایشان را دوست داشته است و هر کس که دشمن دارد ایشان را بسبب دشمنی من دشمن داشته است و
هر کسیکه ایذا ایشان کند مرا ایذا کرده است و هر کس که خدا تعالی را ایذا کرده نزدیک باشد که
جزای خواهد داد او را قول رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحابی ظاهرش اینست که مراد ازین صحابه
کسانی اند که پیش از فتح مسلمان شده و خطاب با کسانیست که بعد از فتح باسلام در آمده
اند بدلیل تفاوت ایشان قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل
الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد ترجمه مساوی نیست از
شما ای مومنان هر که انفاق کرد پیش از فتح که اهل اسلام بی برگ بودند و کارزار کرد
با دشمنان خدا تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم با کسانیکه بعد از فتح مکه انفاق کردند و کارزار
کردند چه اکمال بسیار بود و احتیاج بمقاتله بود و انفاق بسیار بود آن گروه منفق و مقاتل پیش از
فتح مکه بزرگتر اند از روی مرتبه از آنکه نفقه و مقاتله کردند بعد از فتح مکه پس ناچار است از آنکه
حدیث را تاویل کنند بطریقی یا بطریق دیگر تا اصحاب مخاطب اند در حدیث غیر اصحابی باشند
که رسول صلی الله علیه وسلم در حق ایشان وصیت فرموده است و معنی حدیث صحیح باشد پس باین قول
مراد بسبب صحبت ایشان کبار صحابه است و مخاطبین صغار ایشان اگرچه اسم صحبت شامل جمیع است
و گفت بعضی سالکی از شیخ خود عطاء الله تکلم صوفیه است بطریق شاذلیه شنیدم که در وعظ یا
و دیگر گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم را تجلیات بود که در آن تجلیات کسیکه بعد از وی بود مشاهده
میفرمود و حدیث خطاب بکسیکه بعد از وی بود مشاهده میفرمود و حدیث خطاب بکسیکه بعد از
رسول صلعم باشند و جمیع اصحاب رضی الله عنهم پیش از فتح مکه و بعد او داخل اند اگر ثابت شود وصیت
در حدیث شامل جمیع صحابه است داخل کسانی است که قبل از فتح مکه بشرف اسلام یافته
اند و کسانیکه بعد از فتح در اسلام در آمده اند ملحق اند با ایشان و بهر تقدیر حرمت است و ایذا ایشان
ست بهر یک از صحابه رضی الله عنهم یعنی کلام نووی و غیر او صحیح است درین معنی با نه کلام
مگر درست بعضی از صحابه و اما سب جمیع شک و شبهه نیست در آنکه کفر است و همچنان است اگر
یکی از صحابه بان حیثیت که صحابیست چرا که استخفاف با وست صلی الله علیه وسلم پس کفر باشد
و بهمین معنی حمل آنچه طحاوی گفته است که سب بعضی و جمیع صحابه کفر است و بغض بعضی ازینها
هم هیچ شک در آن نیست که کفر است و اما سب یا بغض بعضی از ایشان که از حیثیت

صحبت نباشد پاک از رنگ دیگر بوده باشد کفر نیست حتی شیخین که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
که باد و وجه حکایت کرده است قاضی عدم کفر آنکه سب یا بغض شیخین یا دو شخص معین از صحابه
گاه است که بواسطه امرے خاص است از امور دنیویه یا دینویه چون سب و بغض رافضی مر
شیخین را بر آنکه ناشی شده از جهت رفض و تقدیم حضرت علی بر ایشان و اعتقاد بر ایشان و اعتقاد آنکه
شیخین ظلم کرده اند بر حضرت علی و حال آنکه ایشان ازین معنی بری اند و حضرت نیز قطعا و جزما
این اعتقاد در حق ایشان ندارد و این کس که بواسطه جهل که دارد و اعتقادش این است که باین سبب
و کذب و عداوتے که با شیخین بعمل می آورند و نصرت و معاونت علی مرتضی می کنند بواسطه
قرب برسول الله صلی الله علیه وسلم پس محض همین اعتقاد که از جهل ناشی شده باین اعتبار
او را تکفیر نمے کنیم واما وجه تکفیر رافضے آنست که ازین سب و بغض و اعتقاد ظلم در حق شیخین نقص
در دین لازم مے آید زیرا که ایشان بعد از رسول صلی الله علیه وسلم اصل اند و را تاسیس دین
و اظهار آن و جهاد با مرتدان و معاندان و ازینجهت ابوهریره گفت که اگر ابوبکر رضے الله عنه
نبودے بعد از رسول صلی الله علیه وسلم مردم پرستش خدا تعالی نمیکردندی یعنی ابوبکر
اجتهاد و قتال با مرتدین و مانعین زکوة با وجود مخالفت اکثر صحابه تا آنکه قائم کرد بر ایشان ادله
و ضحیه بر قتال مرتدین و ایشان را ملزم ساختند تا آنکه برجوع بر قول او نمودند و با آن جماعت
منافقان کردند تا آنکه خدا تعالی بسبب ابوبکر و صحابه رضی الله عنهم این محنت و بلای از اسلام
و مسلمانان زائل گردانیده و مرتدین و مانعین زکوة را دفع و منع کرد و اسلام قوت یافت
امر دوم یعنے امر دوم از امور داله بر کفر و قتل این شخص رافضی آنست که لعن شیخین رضی الله عنهما
حلال و سنت باقرار خود یا بمعنے و حال آنکه لعن ایشان حرام است و کسیکه حلال داند آنچه
خدا تعالی حرام کرده است کافر است بلکه تحریم لعن و سب صدیق از معلومات ضروری است
زیرا که حسن اسلام و افعاله و اله ایمان او و آنکه این معنی از و دائمی بود تا زمان وفات متواتر رسیده
بیهیچ ریب در معلومیت و ضروریت آن نیست و اگر رافضی در آن شک کرده و انکار آن
نے کند لیکن شرط کفر با انکار ضروری آنست که نزد منکر ضروری باشد تا انکار او مستلزم
تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده و بنا بر آن تکذیب حکم بکفر او شود و حال آنکه رافضی
اعتقاد تحریم لعن ندارد خصوصا آنکه اعتقاد ضروریت تحریم نداشته پس این ضروری نیست
تا از انکار آن کافر شود و خصوصا این مسئله از مطلق حکم آن جدا نتوان ساخت باینطریق
که تواتر تحریم لعن و سب ابوبکر نزد جمیع خلق تا ویل شیعه رافضی بغلظت قلب او کرده
است که تواتر معلوم نشده است لغو میباشد و این محال آنست که در آن جدل کنند و قلب

میل میکند سلطان ابنقدر تاویل شد از دست یعنی باعتبار آنچه بر سبکی رحمة الله ظاهر شده و الا
بقواعد مذهب شافعی رحمه حکم میکند بقبول ابنقدر از روی عدم تکفیر نه بر آنکه این رافضی تاویل
در طعن و سب کرده اگر چه تاویل او جهل و عصبیت لیکن در باب تکفیر احتیاط مرعی باید داشت چنانچه
مقرر شده است در محل خود امر سوم آنکه این سب مجموعی ازین شخص حاصل شد از
انتشار ساختن لعن ابوبکر و عمر و عثمان که ائمه دین یقین و ستون اسلام اند و بعد از رسول الله
صلی الله علیه و سلم دین قایم ساختند و ضلال انگاشتن او در حضور اکابر و علماء و جمیع خلایق و تجویز
طعن در دین است و طعن در دین کفر است پس این سه دلیل است که بر ما ظاهر شده در قتل
این شخص یعنی باعتبار آنچه بر سبکی ظاهر شده و الا مذهب شافعی رحمة الله آنست که قبل ازین معلوم
شد امر چهارم آنکه منقول است از علمای ما از مذهب ابوحنیفه رحمة الله آنست که هر کس که
خلافت ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما انکار کند کافر است و بعضی از علما مذهب ابوحنیفه رحمه
حکایت خلاف آن کرده اند و صحیح آنست که کافر است و این مسئله مذکور است در کتاب شرح
و در فتاوی ظهیریه و در اصل محمد بن حسن رضی الله عنه و در فتاوی بدیعیه و تقسیم
کرده است رافضی را بکافر و غیر کافر و ذکر خلافی در طوایف ایشان است و خلافی که در باب
امامت ابوبکر رضه کرده و هم در شتم شیخین هم که صحیح آنست که کافر است و در محیط از محمد بن حسن رحمة الله
نقل کرده که در نماز اقتدا بسیار رافضی جایز نیست و گفت از برای آنکه منکر خلافت
ابوبکر رضه اند و حال آنکه صحابه رضی الله عنهم اجماع بر خلافت او کرده اند و در خلاصه چنین میگوید
که هر کس که منکر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است کافر است و در محیط باین عبارت
منقول است که رافضی اگر غلو داشته باشد و خلافت ابوبکر را رضی الله عنه منکر باشد صلوة
خلف او جایز نیست و در مرغینانی چنین آورده است که مکروه است صلوة عقب صاحب
بدعت و هوا و عقب رافضی جایز نیست باز گفت حاصل کلام آنکه اگر هوای وی بحدی است
که بآن کافر میشود در نماز اقتدا بوی جایز نیست و الا جایز است با کراهت
و شیخ شمس الائمه چنین اختیار کرده است و بعضی یکی از صحابه رضی الله عنهم کفر نیست لیکن
کبیره است چرا که امیر المؤمنین علی رضه شاتم خود را تکفیر نکرده است عبارت فتاوی بدیعیه
آنست هر کس که منکر امامت ابوبکر است کافر است و بعضی گفته اند که مبتدع است و صحیح آنست
که کافر است و همچنین حکم کسی که منکر خلافت عمر رضه و اما اصحاب شافعی پس قاضی حسین رحمه در تعلیق
چنین آورده که هر کس که سب نبی صلوات الله و سلامه علیه کند کافر است و هر کس که سب کند یکی
از صحابه را فاسق است و اما آنکس که سب شیخین یا ختنین کند در آن دو وجه است یکی

ازین وجه نیست که کافر میشود زیرا که امت اجماع کرده اند بر امامت ایشان وجه دوم آنست
که فاسق ست کافر نیست و هیچ خلافے نیست دران که هر کس که حکم بتکفیر او نشده است از اهل اهوا
جزم بخلود بودن ایشان بدوزخ نشده بود و جزم بدخول ایشان در دوزخ و دو وجه ست انتهی
و قاضی اسمعیل مالکی گفته که مالک در باب قدریه و سایر اهل بدعت گفته است ایشانرا توبه دهند
اگر توبه کنند فبها والا بکشند ایشانرا زیرا که از اهل فساد و بدعت اند در زمین چنانچه در باب
اهل حرب گفت که فساد این جماعت در مصالح دنیاست و در دین نیز داخل میشود مثل قطع
طریق حج و فساد اهل بدعت معظم آن در دین ست و گاهے در دنیا نیز داخل میشود مثل در میان
مسلمانان عداوت می اندازند و قول مالک و اشعری در تکفیر قدریه و جمیع اهل بدعت مختلف ست
و اکثر در ترک تکفیر رفته اند قاضی عیاض گفت رحمه الله که کفر یک خصلت ست که آن جهل بوجود
بوجود باریتعالی و وصف رسول صلی الله علیه وسلم روافض را بشرک و اطلاق لعن بر ایشان
و بر خوارج و سایر اهل هواے حجت جماعت ست که تکفیر مے کنند و جماعتے دیگر از علماے
که تکفیر اهل بدع و هواے نمیکنند جواب داده اند که الفاظ وارد شده بر سبیل تغلیظ از غیر کفر
چرا که کفرے غیر کفر و شرکے دون شرکے می باشد و قول صلی الله علیه وسلم در خوارج قتلوهم
قتل عاد که حکم بقتل ایشان فرمود مثل قتل عاد تقاضاے کفر میکند یا نه جواب باید داد که این
امر بقتل حد ست نه کفر قاضی عیاض گفت در سب اصحاب علماے را اختلاف ست و مشهور
مذهب مالک اجتهاد ست و قائل او را وجعی رسانند اما مالک رحمه الله گفت که هر گاه رسول الله
صلی الله علیه وسلم را شتم کنند حکم آن قتل ست و اگر شتم اصحاب او کنند حکم آن تادیب ست و گفت نیز
هر کس که شتم یکے از اصحاب او کند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان یا علی یا معاویه یا عمرو بن العاص
و غیرهم اگر گوید که ایشان بر ضلال و کفر بوده اند آن کس را باید کشت و اگر شتم بغیر این کند آنچه
که مردم مے کنند او را عذابے سخت باید کرد اما قول مالک بعد او در کسانیکه نسبت بضلال
و کفر منسوب سازند قتل ست و نیکو ست زمانی که نسبت کفر بیکے از صحابه مذکور کنند زیرا که رسول صلی الله
علیه وسلم گواهے داده است با آنکه ایشان اهل جنت اند و هر کس که نسبت کفر بایشان دهد
مستحق قتل میشود به اعتبارے که تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم ازان لازم آید اما اگر نسبت
اصحاب بظلم و مثل دون کفر چنانچه زعم بعضے روافض ست در حکم بقتال و محل تردد ست
چرا که این نسبت بظلم از حیثیت صحبت نیست و از جهت امری که متعلق بدین باشد نیز نیست
بلکه این خصوصیات که بعین صحابه متعلق است از روے تنقیص نیست و سبکے نیست در آنچه
روافض انکار با علم بالضرورت و اقرار به اصحاب مے کنند لیکن انکار از ایشان مقتضی این نسبت

که رسول صلی الله علیه وسلم را تکذیب کنند بلکه زعم ایشان این ست که موافق رسول صلی الله علیه وسلم ست که ما ایشان را تکذیب می کنیم در دعوی تا توافق بین مالک رحمه الله متحقق نشده تا این بیان چنین است که مقتضی قتل این نوع کسان باشد که شان او نیست که بیان کردیم و ابن حبیب گفت که هر کس که از شیعه غلو کند در بغض عثمان رضی الله عنه و کناره کند که از وی بری شود ادب او را تادیب شدید کنند و هر کس که زیاده کند در غلو بمرتبه که بغض ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کند عقوبت بر وی زیاده کنند و ضرب بر وی مکرر رسانند و حبس مخلد کنند تا بزمانی که بمیرد و بمرتبه قتل نرسانند مگر در سب رسول الله صلی الله علیه وسلم و سحنون گفت هر که تکذیب یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کند او را الم ضرب رسانند و ابن ابی زید از سحنون روایت کرده است که گفت هر که در شان ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بگوید که ایشان بر کفر و ضلالت بوده اند حکم او قتل ست و هر که شتم غیر این چهار یار اصحاب کند او را نکال و عقوبت شدید کنند انتهی اما قتل آنکس که تکفیر چهار یار اصحاب کند ظاهر ست زیرا که خلاف جمیع امت کرده است و اما تکفیر خلفای ثلثه و حضرت علی را تکفیر نکند در بنای سحنون تصریح نکرده است بحسب کلام مالک رحمه الله که گذشت برین تصریح تر ست روایت کرده اند از مالک رحمه الله که گفت هر کس که سب ابوبکر رضی الله عنه کند چرا تازیانه بزنند و هر کس که سب عایشه رضی الله عنها کند او را بکشند و امام حنبل رحمه الله گفت در شان کسی که سب اصحاب کرده بود گفت حکم بقتل او نمیکنیم چرا که از ان می ترسم لیکن او را میزنم نزد وی سخت و ابو یعلی حنبلی گفت آنچه فقهاء برین اند که در سب صحابه رضی الله عنهم اگر سب را حلال داند کافر ست و اگر حلال نداند فاسق است کافر نیست و گفت طائفه از فقهاء کوفه و غیر ایشان حکم جزم کرده اند بقتل کسیکه سب صحابه کرده و تکفیر رافضه محمد بن یوسف فریابی را سوال کردند از کسیکه شتم ابوبکر کند گفت کافر ست باز از وی سوال کردند که اگر بمیرد بر وی نماز کنند یا نه گفت نه و از کسانی که تکفیر روافض میکنند احمد بن یوسف و ابوبکر بن هانی که یکی از ائمه کوفه است گفت رافضی را شفقت نیست که مسلمانان را و ایشان مسلمان نیستند پس ایشان را شفقت نیست و گفت امام حنبل رحمه الله علیه بروایت ابو طالب که هر که شتم عثمان از وی مباد رشود و زندیق ست و اجماع کرده اند قائلین بعدم تکفیر کسیکه سب صحابه کند و آنجماعتی که بوجوب قتل ساب ابوبکر و عمر بدین رفته است عبد الرحمان بن البزی الصحابی ست و از عمر ابن الخطاب منقول است که اراده کرده بود که زبان عبد الله بن عمر قطع کند در زمانیکه شتم مقداد بن اسود رضی الله عنه کرده چون مردم در خواست و شفاعت از برای او کردند گفت بگذارید مرا که قطع لسان او کنم تا دفعه دیگر شتم احدی از اصحاب رسول صلی الله علیه نکند و در کتاب ابو سفیان مذکور ست

زیرا هرکس که در حق یکی از اصحاب بگوید که ای ابن زانیه اگر مادر این صحابی مسلمان ست قائل را
نزد بعضی از اصحاب ما دو حد باید زد یکی بواسطه حرمت صحابی و یکی بواسطه قذف مادر او و اجرای
دو حد جهت فضل صحابی ست بر دیگران چرا که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده من سبّ
اصحابی فاجلدوه و اگر مادر این صحابی کافره بوده باشد قائل را حد افترا بزنند زیرا که
در حقیقت سبّ صحابی کرده است و از اولاد صحابی اگر کسی زنده باشد باجرای حد بر آن
قائل قیام نماید و الا از مسلمانان هرکس که باین امر قیام نماید بر امام قبول کردن آن لازم است
زیرا که حقوق صحابه مثل حقوق دیگران نیست بواسطه فضل صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و اگر امام خود بشنود و شهادت برین کند ولی قیام باین امر اوست و هرکس که سب عائشه رضی الله عنها
کند در آن دو قول است یکی آنکه او را بقتل رسانند و قول ثانی مثل سب سائر صحابه است یعنی
او را حد مفتری بزنند و مثال گفت من بقول اول قائلم و روایت کرد ابو مصعب از امام مالک رحمه الله
که گفت هرکه سب اهل بیت محمد صلی الله علیه وسلم کند او را بزنند زدنی سخت که دردناک شود
و او را تشهیر نموده حبس طویل کنند تا آنکه اظهار توبه کند زیرا که استخفاف در حق رسول صلی الله
علیه وسلم کرده است و ابو المظفر فتوی کرده بتادیب شدید در حق کسی که رافضی بنشیند که زنی
را سوگند داد در شب و آن زن گفت که اگر تو دختر ابوبکر رضه باشی ترا در روز طلاق خواهم داد و مستحق
تادیب آن شخص بواسطه آنکه سب اولی کرده درین نوع که نام بنت ابوبکر رضه برده و هشام بن عمار
گفت از مالک رحمة الله علیه شنیدم که گفت هرکه سب ابوبکر و عمر کند او را مقتول سازند
و همچنین حکم کسی است که سب عائشه صدیقه رضه کند زیرا که خدا تعالی در باب قذف و سب عائشه
میفرماید یَعِظُکُمُ اللّٰهُ اَنْ تَعُوْدُوْا لِمِثْلِهٖ اَبَدًا اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ یعنی پند میدهد خدا تعالی
شما را از آنکه باز گردید بمثل این سخن هرگز یعنی مادامی که زنده باشید اگر هستید شما ایمان
آورندگان انتهی پس هرکه سب عائشه کند رضی الله عنها مخالفت قرآن مجید کرده و هرکس که
مخالفت قرآن مجید کرد حکم آن قتل ست و ابن حزم گفت بقول صحیح حجت جمعی که تکفیر شیعه و
خوارج میکنند آنست که شیعه و خوارج تکفیر اعلام و مشاهیر کبار صحابه مینمایند و تکذیب رسول صلعم
میکنند در آنچه جزم فرموده است بدخول ایشان در بهشت و هرکه تکفیر اعلام صحابه و تکذیب رسول
کند کافر ست این حجت صحیح ست در شان کسیکه بر وی ثابت شود که تکفیر اعلام صحابه کرده است
قبل ازین مذکور شد که ائمه حنفیه تکفیر منکر خلافت ابوبکر و عمر رضه میکنند و این مسئله در غایت و
غیر آن از کتب حنفیه و در اصل محمد بن حسن رحمة الله علیهم مذکور ست و ظاهر آنست که ایشان این
کلام خود از ابو حنیفه رحمة الله علیه فرا گرفته اند و ابو حنیفه اعلم بود از دیگران بحال روافض زیرا که

او کوفی بود و منبع رفض و در رفض کوفه است و روافض چند طائفه اند و تکفیر بعضے ازین طائفه
واجب است و تکفیر بعضے دیگر واجب نیست پس هرگاه ابو حنیفه رحمة الله علیه حکم تکفیر کسیکه منکر امامت
صدیق است رضی الله عنه میکند حکم تکفیر کسیکه لعن بر صدیق رض میکند نیز داده اولی است الا
آن بفرق یعنی مگر آنکه فرق میان منکر انکار امامت و لعن کنند چرا که سبب تکفیر منکر امامت
صدیق رض مخالفت اجماع است بنا بر آنکه منکر حکم مجمع علیه کافر است چنانچه نزد اصولیین مشهور است
و امامت صدیق اجماع شده بر آن از آن وقتی که عمر رض با و بیعت کرد و تاخیر بیعت بعضی صحابه منع
صحت اجماع نمیکند بواسطه آنکه بعضی از بیعت ایشان چند روزے تا خیر افتاد در صحت امامت
ابوبکر رض خلافے نداشتند و لهذا عطایای او را میگرفتند و در امور مهمه مرافعه بجانب
او رضی الله عنه مینمودند و بیعت و اجماع هر دو یک چیز نیست بلکه بیعت چیزیست و اجماع چیزے
دیگر و از وجود احدهما وجود دیگرے نمی آید و عدم احدهما عدم دیگرے لازم نمی آید پس
درین تفرقه تامل و توهم آنرا که بسیارے از مردم درین باب غلط کرده اند اگر گوئی که شرط کفر
انکار امر مجمع علیه است که معلوم شده باشد بالضرورة بودن آن از دین گویم خلافت صدیق
رضی الله عنه چنانچه زیر اکه بیعت اصحاب با و ثابت شده است بتواترے که منتهی شده است
بحد ضرورت پس خلافت مذکوره همچون مجمع علیه است که بعلم ضروری معلوم شده است و هیچ
شک در آن نیست که در ایام صدیق رض هیچکس ازین روافض نبوده همچنین در ایام عمر و عثمان
رضی الله عنهما ازین جماعت کسے نبود و بعد از آن حادث شده اند پس مقاتله ایشان در انکار
بعد از اجماع معلوم حادث شده باشد و جواب ازین آنکه اطلاق خلافت از وقائع حادثه
است و حکمی شرعی نیست و منکر ضروری وقتی کافر است که این ضروری حکم شرعی بوده باشد
مثل صلوة و حج بواسطه آنکه مستلزم تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم بخلاف خلافت مذکوره
مگر آنکه بگویند که باین خلافت نیز احکام شرعیه متعلق است مثل وجوب اطاعت و مثل وجوب انقیاد و
امثال آن و قبل ازین از قاضی حسین دو وجه مذکور ساختیم در باب سب شیخین و ختنین دیگر وجه از آن
دو وجه حکم بکفر بود و منافات ندارد و این حکم با حکم جزم او در موضعی دیگر بفسق شخصی که سب
کننده صحاب کرام باشد و بقول ابن صباغ و غیر او که روایت کرده اند از شافعی رحمه الله
حکم بفسق این دو مسئله است حکم ایشان بفسق در مجرد سبّ یکی از احاد صحابه و اصاغر ایشان
و حکم بکفر مخصوص است بسب شیخین و ختنین رضی الله عنهم و چون این سب اشد و اغلظ
است از سبّ یکی از اصاغر اصحاب بنا برین وجه جداگانه ساخته اند در آن حکم کفر داده اما در باب
تکفیر ابوبکر رض و مانند او کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است بآنکه ایشان در جنت اند

قوله منبع رفض یعنی در رفض کامل بود ۱۲

قوله بعد از آن یعنی بعد از انعقاد شده ۱۲

اصحاب شافعی رحمة الله علیه دران تکلم کرده اند و مصنف گوید آنچه برایم حکم تکفیر ست جزماً درین مسئله تا موافق باشد با حکم سابق آنچه از امام احمد رحمه الله قبل ازین روایت کردم که گفت هرکسی که طعن در خلافت عثمان کند طعن جمیع مهاجر و انصار کرده است و وی درین قول صادق است زیرا که عمر امر خلافت را شوری ساخت میان شش کس عثمان و علی و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و ایشان حق خود گذاشتند بعضی اراده خلافت نداشتند و عبد الرحمن بن عوف نیز اراده نداشته که خود متصدی این امر خلافت گردد بلکه میخواست که بیعت با عثمان یا با علی المرتضی کند لیکن بواسطه دین خود و احتیاط تمام مرعی داشته و سه شبانروز این امر را موقوف داشت و خواب نکرد و بر جمیع مهاجر و انصار گردیده مشورت نمود که از عثمان و حضرت علی رضی الله عنهما کدام یک مقدم دارد و رای جمیع اصحاب رجال و نساء ایشان فرداً فرداً و جماعةً جماعةً بر این متفق شدند که عثمان را مقدم دارند و اجماع بر بیعت او کردند بنا بر بیعت عبد الرحمن بن عوف بعثمان گردید چون بیعت عثمان از اجماع قطعی جمیع مهاجر و انصار رضی الله عنهم ثابت شده است و بیش آنست که شتم عثمان بحسب ظاهر کفر نیست و بباطن کفر است زیرا که تکذیب مهاجر و انصار می شود و از کلام امام احمد حنبل رحمه الله کفر ساب صحابی معلوم نمیشود بخلاف قول بعضی علماء مذهب او چنانچه قبل ازین گفتم و خلاصه سخن آنست که سب ابوبکر رضی الله عنه کفر است نزد ابوحنیفه رحمه الله و بر یک وجه نزد ایشان یعنی شافعی رحمه الله و مشهور نزد مالک رحمه الله آنست که موجب جلد باشد و کفر نیست لیکن قبل ازین روایت از و مذکور ساختیم در آنکه حکم بکفر خوارج کرده است پس این مسئله نزد او دو حال دارد اگر سب کننده اقتصار بر سب کند و تکفیر اصحاب نکند کافر نیست اگر تکفیر کند کافر است و بنابرین کافر است آن شخص رافضی که قبل ازین مذکور ساختیم نزد مالک و ابوحنیفه رحمهما الله و بیک وجه شافعی رحمة الله و زندیق است نزد احمد رحمة الله بواسطه آنکه شتم عثمان رضی الله عنه که متضمن تخطیه جمیع مهاجر و انصار شده و کفر این شخص مذکور بکفر رده است زیرا که قبل از آنکه این قول از و صادر شد حکم او حکم مسلمانان بود و بعد ورین قول از و مرتد شد و مرتد را امر توبه باید کرد اگر توبه کند فبها و الا او را باید کشت و چون او را امر توبه کردند توبه نکرد پس قتل او بنابر جمیع علمای بود بواسطه آنکه جمیع از علماء که سب صحابه را تکفیر میکنند این حکم عام نمیدانند مگر آنکه در حق کسی که تکفیر اصحاب رضی الله عنهم کند و بیک وجه از شافعی رحمه الله که بحکم فسق اقتصار کرده است آن نیز وقتی است که سب تنها از و صادر شود اما اگر تکفیر اصحاب کبار کند او را کافر میدارند مطلقا و همچنین امام احمد گفته است که من از حکم بقتل سبتیر میترسیدن او وقتی است که بغیر سب از و صادر نشود و آنچه ازین شخص مذکور صادر شد اعظم از سب است

و قبل ازین مذکور شد که طحاوی در عقیده خود آورده که بغض صحابه سبب کفر ست و احتمال دارد که بر مجموع صحابه حمل کنند و احتمال دارد که بر هر یک اصحاب فرداً فرداً عمل کنند وقتیکه صحابه را دشمن دارد از حیثیت صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و اما آنکه ضجر و بغض صحابه کفر بوده باشد محتاج ست بدلیلے و این شخص رفضی و امثال آن که بغض شیخین و عثمان رضو دارند نه از جهت صحبت رسول صلی الله علیه وسلم ست چرا که ایشان امیر المومنین علی و حسنین و غیر ایشان را از جمیع دوست میداشتند بلکه سبب اینها بغض و هوای نفس و عناد ست آنکه بواسطه جهل دارند که اعتقاد کرده اند که خلفای ثلثه رضی الله عنهم در حق اهلبیت ظلم کرده اند پس ظاهر نیست که اگر ایشان بر سب اقتصار کنند و تکفیر اصحاب و انکار امرے که اجماع بر آن شده باشد نکنند تکفیر نتوان نمایند اما تحریم از امور داله بر قتل این شخص آنچه ممکن ست که متمسک شویم در قتل او باین دلیل در مقامے که این شخص ملتزم شده و امرے که ازو صادر شده بلاشک ایذاے رسول صلی الله علیه وسلم کرده و رسول صلی الله علیه وسلم فرموده در حق کسی که او را صلی الله علیه وسلم ایذا کرده است من یکفینی عدوی کیست که کفایت کند شر دشمن مرا که ازمن انکار کند خالد بن ولید گفت یا رسول الله من شر او را کفایت کنم بعد ازان رسول الله صلی الله علیه وسلم خالد را فرستاد و آن شخص را بقتل رسانید لیکن قبل ازین مذکور شد که هر ایذا موجب قتل نمیشود و الا احکام قتل عام میشود در جمیع معاصی زیرا که هر معصیت که از امت او صادر میشود ازان ایذا برسول الله صلی الله علیه وسلم میرسد قال الله تعالی

ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق الآیة

بدرستیکه این نشستن شما بعد از طعام میرنجاند نبی را صلی الله علیه وسلم و شرم میکند از شما که بگوید بیرون روید پس باین دلیل معلوم شد که هر ایذاے موجب قتل نیست با آنکه این شخص مذکور بزعم خود نصرت اهلبیت کرده است بنا بر این زعم و قصد ایذای رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده خواهد بود و بعضی پس این دلیل واضح نبوده باشد بر قتل و اما مذهب در قذف عائشه رضی الله عنها موجب قتل ست از برائے آنکه قرآن شاهد ست ببرائة و پاکی او پس قذف و تکذیب قرآن کفر ست و یا از برائے آنکه ایشان فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده و قذف در حق کسیکه فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم تنقیص (تحقیر) رسول الله صلی الله علیه وسلم کفر ست و اما مذمت و افترا در شان بقیه امهات مومنین بنا بر دلیل اول که بیان کردیم کفر نیست و بنا بر دلیل ثانی که تنقیص رسول صلی الله علیه وسلم کفر ست بقول اصح است نزد بعضی مالکیه سوال پس چرا رسول الله صلی الله علیه وسلم صحابے را که قذف عایشه رضی الله عنها کرده بودند نکشت جواب بواسطه آنکه این قذف ایشان پیش از نزول آیات قرآنی

بود در باب برائت عائشه صدیقه رضی پس متضمن تکذیب قرآن بود که موجب قتل بود از برای
آنکه این حکمی بود که نازل شد بعد از نزول آیت برائت و بنابرین حکم آن با قبل آن معطوف نیست بلکه ابتدا
امر بقتل نفرمود و امر شد از این امور آنکه قبل ازین حدیث مذکور گشت که رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده است اصحاب مرا سب مکنید و گفت کسیکه ایشانرا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر کسی که
ایذای ایشان کند مرا ایذا کرده است و این حکم جمیع صحابه است لیکن درجات و مراتب بعضی
از صحابه زیاده است از بعضی دیگر پس حکم ایشان درین باب متفاوت درجات و مراتب است و
هرچند زیاده میشود زیادتر گستاخی باید تعلق گیرد و بنابرین اگر کسی سب صدیق رضی الله عنه کند اقتضا
بجلد نمیکنیم چنانچه در غیر او اقتضا میکنیم بر آن زیرا که این جلد مجرد حق صحبت است و هرگاه که با صحبت
امور دیگر منضم شود که مقتضای تعظیم و احترام بوده باشد مثل نصرت دین و انفاق بر مسلمین
و آنچه مر او را حاصل شد از فتوح بلاد و خلافت رسول صلی الله علیه وسلم و غیر ذلک هر یک ازین
امور مقتضی زیادتی حق است و آن موجب زیاده عقوبت کسی میشود که بر وی رضی الله عنه دلیری
کند و این نه بواسطه حکم مجردی است که بعد از رسول صلی الله علیه وسلم شده بلکه ازین جهت است
که رسول صلی الله علیه وسلم احکام را شرع ساخته و باسباب آن موقوف و معلق گردانیده
تا تتبع آن اسباب کرده مراتب میسازیم و هر حکمی را بسبب آن حکم معلوم است که صدیق را
در ایام حیات مصطفی حق سبق به اسلام و تصدیق رسول صلی الله علیه وسلم و قیام باین امور در راه
خدای تعالی و محبت التامه و انفاق عظیم در نهایت وسع و امکان بر رسول صلی الله علیه وسلم و
اصحاب او و نصرت تامه و غیر این از خصائل جمیله که درین کتاب و غیر ازین کتب مذکور است یا
و ثبت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم بر آن خصوصیات و فضائل دیگر مرتب و مؤید شد مثل تصدی
امر خلافت که هیچکس را از امت میسر نشد که بآن امر قیام نماید بعد از رسول صلی الله علیه وسلم مثل
مقاتله او با اهل ردت و مانعین زکوة و شجاعتی که درین باب از وی رضی الله عنه صادر شد
که احدی درین باب و امر او پیروی نتوانست نمود که بآن امر خطیر اقدام نماید و هر یک ازین حقوق
و خصوصیات مذکوره حرمت و تعظیم او را زیاده میگرداند و نیز کسیکه بر وی دلیری ورزد و بی باکی
کند مستحق زیادتی عذاب و نکال بیشتر گردد و چون صدیق اکبر رضی الله عنه در مرتبه عالی و مقام اسنی است
ازین جهت نیست که هر کسی که سب او کند یا طعن در دین کند مرتد گردیده باشد پس مستحق قتل شود
چنانچه گذشت و حال آنکه خدای تبارک و تعالی بسبب قتل یحیی بن زکریا علیهما السلام هفتاد
هزار کس را مقتول ساخت بعضی از علما میگفته اند که دیت هر پیغامبری علیهم السلام همین
این مقدار است که خدای تعالی وحی فرستاد به پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم که بسبب قتل یحیی

بن زکریا علیهما السلام هفتاد هزار کس را کشتیم و بسبب قتل امام حسین پسر دختر تو رضی الله عنهما
هم هفتاد هزار کس را خواهیم کشت و همچنین خدا تعالی اظهار حق و حرمت صدیق رضی الله عنه
فرموده باین که بسیاری از روافض را فضیحت و رسوا گردانید لعنهم الله الذین اخزاهم الله
بقتل هذا الرافضی و اگر از قتل این رافضی عفو میفرمود کار آن جماعت بالا میگرفت و موجب
فساد میشد صاحب ابو حنیفه رحمه الله تعالی گفت که تعزیر بقتل جائز است و حال آنکه دلیری و جرأت
این شخص رافضی درین مقام عالی که مقام صدیقین و خلفاء الراشدین درست قوی ترین اسبابی است
که موجب تعزیر میشود که نزد ابو یوسف رحمه الله بقتل جائز است یعنی معلوم شد که قتل این شخص رافضی
صحیح است و هیچ اعتراض نیست بنا بر مذهب مالکی حکم بقتل او کرده چنانچه گذشت و همچنین حق و صحیح
است بنا بر مذهب ابو حنیفه رحمه الله تعالی و بر یک وجه شافعی رحمه الله تعالی و همچنین بمذهب حنابله بر
وجهی که مذکور شد مصنف گوید تدبر و تأمل کن درین واقعه و در آنچه باین تقریب بیان کردم از کلام علمای
زیرا که مشتمل است بر احکام مهمه و فوائد کثیره کم واقع میشود که این احکام و فوائد در یک کتاب
جمع شده باشد باین طریق که من جمع کرده ام و واضح ساختم بلا طعن و ریب و تعصب و عیب و در
کتاب من که ملقب باحکام در قواطع اسلام است مذکور ساخته ام چیزی را که توضیح آنچه در بنا
کلام سبکی علیه الرحمة گفته ام میکند چیزیکه منفرد شود بقبول او در اختیار آنچه موافق با قواعد
مذهب ما نیست بیان آن از کتاب مذکور طلب کن پس بدرستی که هیچکس از ائمه ما در باب کفرات
کتابی علیحده مفصلاً ذکر مسائل و احکام آن در مذاهب اربعه کرده باشد نیافته ام که تصنیف کرده
باشند و من درین مولف عدیم النظیر نزد کسی که سالم باشد از حسد و عناد استیفاء جمیع مسائل
که متعلق باین باب است با کلام هر یک ازین مسائل که قصد و ربان بشرح شده کرده ام منتفع سازد
خدا تعالی ما را بآن مدام و مستدام دارد و بما بفضل و کرم خود انه رؤف کریم الرحیم

## باب دوم در ایجاز روایات اکابر اهل بیت که وارد شده از مزید

ثنای شیخین سیف در آنچه مرویست از اکابر اهلبیت رضی الله عنهم در مدح ابوبکر صدیق
و عمر رضی الله عنهما معلوم میشود برائت و پاکی ایشان آنچه زعم کرده اند شیعه و روافض که علی
المرتضی امر خلافت خود بعد از رسول صلی الله علیه و سلم میدانست لیکن تقیه کرده ظاهر نساخت
باطل است زیرا که تأمل کن که در جواب اهل البصره ابن الکوا و قیس بن عباد چه فرمود کرم الله تعالی
وجهه چنانچه گذشت و باز روایت دار قطنی از ابو حنیفه رضی الله عنهم بفهم آورده تأمل کن که گفت
چون بمدینه آمدم از امام باقر رضی الله عنه از حال ابوبکر و عمر سؤال کردم امام باقر
فرمود که رحمت خدا بر ابوبکر و عمر باد ابو حنیفه آنگاه گفت در عراق چنین میگویند که تو

که تو از ایشان بری شدی فرمود معاذ الله کذبوا و رب الکعبه پناه بخدای میبرم که
از ایشان تبرا کنم دروغ میگویند بپروردگار کعبه سوگند است آنگاه امام جعفر صادق رض ذکر
تزویج ام کلثوم که از فاطمه رضی الله عنها بود با عمر رض نمود و از روی تفضیل عمر رض و گفت ای ابو
حنیفه لو لم یکن اهلا لها ما زوجه ایاها ابو حنیفه گفت اگر اینکلمه را باهل عراق بنویسی
خوبست اما در جواب فرمود و لا یطیعونی بالکتب بنوشتن من اطاعت نخواهند کرد و چنانچه
گذشت در نزول آیت انما ولیکم الله و رسوله در حق علی کرم الله وجهه منافی آن
نیست که شامل غیر او نباشد زیرا که حسن بصری که جلالت و امامت او در میان مفسرین ظاهر است
برین رفته است این آیت عام در میان جمیع مومنان و موافق این معنی است آنچه روایت
از حضرت امیر المومنین محمد باقر رضی الله عنه که از و سوال کردند که این آیت در شان حضرت
امیر المومنین علی است که نازل شده یا در شان غیر او فرمود حضرت علی از جمله مومنان است
و بعضی از مفسرین را قولی است درین که مراد به الذین آمنوا الخ ابن السلام و اصحاب او ست
و بعضی دیگر ایشان قولی دارند که مراد عبادة ابن صامت است که بیزاری جست از همه
سوگندان خود از یهود و عکرمه رض که حافظ علوم و مولای ترجمان قرآن عبد الله بن عباس
بود گفت که این آیت نازل شده است در شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس دعوی
اجماع که درین باب کرده اند باطل است و دلیل دیگر بر آنکه ولی بمعنی ناصر است آنست که اگر
حمل کنیم بر ایشان تامل کن و فهم در روایت کرده دار قطنی از عبد الله ملقب بمحض و سبب لقب او بمحض
آن بود که او اول کسی بود که فرزند علی امام حسن و امام حسین را جمع نمود و او شیخ بنی هاشم
و بزرگ ایشان بود در زمان خود و لقب پسر او نفس زکیه بود بنا بر آنکه از اهل بیت و کبار
بنی هاشم بود و در زمان امام مالک رض در مدینه مردم با او بیعت کردند و منصور خلیفه که یکی از خلفا
عباسیه بود او این خبر استماع نموده لشکری فرستاد بعد از مقاتله بسیار او را مقتول
ساختند و حاصل کلام آنکه کسی از عبد الله محض سوال کرد که تو مسح بر خفین میکنی یا نه عبد الله جواب
داد که امسح فقد مسح عمر تو مسح کن چرا که عمر رض مسح بر خفین کرد باز آن شخص گفت که
سوال من اینست که مسح میکنی یا نه عبد الله گفت ذلک اخبرک عن عمر رض آن خبر میکنم ترا از
رای عمر رض و تسألنی عن رایی فعمر خیر منی و ملاء الارض مثلی این سوال اشکال ترا
زیاده کرد همچنین ترا از رای عمر رض خبر میکنم تو از رای من سوال میکنی و حال آنکه عمر رض
از من بهتر بود و بمقدار پری زمین نه مثل من بود بعد از آن شخص گفت که تو این سخن
بسبیل تقیه میگوئی فقال عبد الله رضوان الله علیه نحن بین القبر و المنبر اللهم

هذا اقولی فی السر والعلانیة فلا تسمع قول احد بعدی ثم قال من هذا الذی
یزعم ان علیا کان مقهورا وان النبی صلی الله علیه وسلم امره بامر فلم ینفذه
فکفی بهذا ازراء ومنقصة ونقصا ناله گفت او درمیان قبر ومنبر رسول الله صلی الله
علیه وسلم حاضریم بار خدایا تو میدانی که سخن من آنست در سر وعلانیه وتو بعد از سخن من فلان سخن هیچکس را
گوش مکن پس گفت کیست آنکه زعم کند که حضرت امیر المومنین علی مقهور شد ورسول صلی الله علیه وسلم او را
بامری مامور ساخت ونتوانست که امر رسول صلی الله علیه وسلم نافذ سازد واگر کسی در او کرم الله وجهه
این زعم کند که او در اثبات امر واجرای احکام شرعیه منقص وضعف کرده است حاشا ثم حاشا
عن ذلک ونیز دارقطنی روایت کرده از پسر عبد الله مذکور که ملقب بزاکیه بود که او را چون از حالات
ابوبکر وعمر رضی الله عنهما سوال کردند گفت عندی افضل من علی نزد من ایشان بهتر اند از علی
روایت کرده دارقطنی نیز از امام الجن والانس محمد باقر رض که گفت اجمع بنو فاطمة رضی الله عنهم
اجماع کرده اند فرزندان فاطمه بر آن که نیکوترین قولی در حق شیخین میگفته باشند وایضا روایت کرده
دارقطنی از حضرت امام المتقین والصادقین جعفر الصادق واو از پدر خود امام محمد باقر رض که مردی
نزد پدر او حضرت امام زین العابدین ابن سید الشهداء امام حسین رضی الله عنهما آمد وگفت خبر ده
مرا از حال وشان ابوبکر رض گفت از حال صدیق رض سوال میکنی این شخص گفت تو صدیق میگوئی
ابوبکر را آنگاه سلطان العابدین رض گفت ثکلتک امک قد سماه صدیقا رسول الله
صلی الله علیه وسلم والمهاجرین والانصار ومن لم یسمه صدیقا فلا صدق الله
عز وجل قوله فی الدنیا والآخرة اذهب فاحب ابابکر وعمرا مادر تو بعزای تو بنشیند هر آینه صدیق
نام او کرده اند رسول الله صلی الله علیه وسلم وجمیع مهاجران وانصار صدیق نام او کرده اند
وهر کس که ابوبکر رض را صدیق نخواند قول او را خدای تعالی در دنیا وآخرت تصدیق نخواهد کرد برو دوست
دار باش ابابکر صدیق رض را وعمر رض را روایت کرد ایضا عروة بن عبد الله که گفتند که سوال کردیم از
امام محمد باقر رض از حلیه سیف فرمود لا باس به فقد حلی ابوبکر الصدیق رض سیفه قال قلت
وتقول الصدیق قال نعم هو الصدیق نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم
یقل الصدیق فلا صدق الله قوله فی الدنیا والآخرة هیچ باکی نیست چرا که ابوبکر صدیق
سیف خود را حلیه کرده بود وراوی گوید که گفتم که تو صدیق میگوئی فرمود بلی او صدیق است
وهر کس که صدیق او را نگوید خدای تعالی قول او را تصدیق نخواهد کرد در دنیا ونه در آخرت وهمین
ابن جوزی در کتاب صفوة الصفوة روایت کرده ونیز زیاده کرده که از جای خود بر جهید ورو
بقبله کرده وگفت که نعم الصدیق الی آخر الحدیث وروایت کرد از حضرت

امام الشفقین والصادقین جعفر الصادق رضی الله عنه فرموده که ما ارجو من شفاعة علی شیئا
الا وانا ارجو من شفاعة ابی بکر مثله وقد ولدنی مرتین یعنی امید شفاعت از علی المرتضی رض ندارم
چیزی مگر آنکه مثل آن چیز از شفاعت ابوبکر صدیق رض میدارم و حال آنکه ابوبکر صدیق دو بار مرا متولد
ساخته است و ایضا روایت کرده دارقطنی از زید بن علی رض که گفت بابکر و از شیخین رض تبرا میکرد و چون
ازو سوال کردند گفت اعلم والله ان البراءة من الشیخین البراءة من علی فیتقدم او
تا آخر یعنی بخدا سوگند که بیزار شدن از شیخین بیزار شدن از علی المرتضی اسد الله الغالب است
پس در بیزار شدن هر یک ازیشان تقدیم و یا تاخیر کنی و بال آن بتو خواهد رسید یعنی میان شیخین
رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه در عقیدة و تحقیقت و محبت ایشان هیچ تفاوتی نیست
جمیع ایشانرا دوست باید داشت و اگر یکی را ازیشان بری و بیزار شوی از همه ایشان بری شدی
پیش و پس درین باب نیست و حضرت زید بن علی رض امام و بزرگ بوده و در شهر صفر سنه احدی
و عشرین و مائة شهید شد و چون برهنه بر دار ردی هر باد که بود چون عنکبوت آمد و پرده خود
بر عورت او کشید تا چشم مردمان بر وی نیفتد و باعث شهادت او آن بود که بداعیه خلافت بیرون
آمد و جمعی کثیر از اهل کوفه بیعت با وکرده بودند آخر الامر شهید شد و بیان این درباب دهم خواهد
آمد انشاء الله تعالی و مرویست که وقتی بعضی از شیعه نزد او حاضر شدند و گفتند که تو از شیخین بری
شو تا با تو بیعت کنیم زید رضی الله عنه از همچنین ابا و امتناع نموده قبول نفرمود و جماعت شیعه
گفتند انا نرفضک اذا ترکت ورفض میکنیم آنگاه امام زید فرمود اذهبوا فانتم
الروافضة بروید که شما رفضی اید از آن روز این جماعت را رافضه میگویند و شیعه را زیدیه میگویند
و روایت کرده حافظ عمرو بن شیبه با امام زید گفتند که ابوبکر رض از فاطمه رض انتزاع فدک نمود زید
گفت انه کان رحیما وکان یکره ان یغیر ترکة رسول الله فاتته فاطمة فقالت
له ان رسول الله اعطانی فدکا فقال هل لک بینة فشهد لها علی وام ایمن
فقال لها فرجل وامراة تستحقها ثم قال زید والله لو رجع الامر فیها الی لقضیت
بقضاء ابی بکر بدرستیکه ابوبکر رض بود شخصی مهربان رقیق القلب و مکروه میداشت که ترکه
رسول صلی الله علیه وسلم را از حالی که بود تغیر نماید آنگاه فاطمه رضی الله عنها آمد نزد او و گفت که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فدک را بمن داده است ابوبکر رض گفت آیا ترا شاهدان درین باب هست پس علی
وام ایمن رضی الله عنهما گواهی دادند آنگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت بشهادت مردی و زنی
مستحق آن میشوی باز زید رضی الله عنه گفت بخدای سوگند که اگر این امر بمن رجوع شده بودی
هر آینه حکم میکردمی بطریقی که ابوبکر رض حکم کرده است و ایضا روایت کرده حافظ از ابن شیبه

از زید رضی الله عنه گفته‌اند و انطلقت الخوارج فبرئت ممن دون ابی بکر و عمر فلم
یستطیعوا ان یقولوا فیهما شیئا فانطلقتم انتم فظفرتم ای وثبتم فوق ذلک فبرئتم
منهما فمن بقی فوالله ما بقی احد الا برئتم منه یعنی خوارج رفتند و از کسی غیر ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما بود بری شدند و استطاعت آن نداشتند خوارج که در حق این دو کس چیزی بگویند
پس شما ای روافض رفتید و بالاتر جهیدید و جستید شما فزونتر از مرتبه شیخین پس بیزار شدید شما از آن
هر دو پس کیست که باقی ماند از طعن شما بخدای سوگند که هیچ نماند که شما از وی بیزار نشدید روایت کرد حافظ
مذکور و ابن عساکر از سالم ابن ابی جعده که با محمد بن حنفیه رضی الله عنه گفتم که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از جمیع قوم پیشتر
باسلام در آمد او گفت لا گفتم پس بچه دلیل نام او بلند گشت و سابق بر همه شد حتی آنکه هیچ دیگری را ذکر
نمیکنند غیر ابوبکر گفت لانه کان افضلهم اسلاما حین اسلم حتی لحق ابوبکر
بربه برای آنکه او افضل بود از جمیع صحابه آن زمانیکه باسلام در آمد حتی بپروردگار خود رسید
روایت کرد دار قطنی از سالم بن ابی حفصه این سالم اگرچه شیعه بود لیکن ثقه بود گفت حضرت امام الفیاض
امام الجن و الانس ابو جعفر محمد باقر بن محمد بن علی را و امام الصادقین جعفر الصادق بن امام الجن و الانس محمد
باقر رضی الله عنه از حال شیخین رضی الله عنهما سوال کردم ایشان هر دو گفتند یا سالم تولهما
وابرأ من عدوهما فانهما کانا امامی هدی ای سالم بدوستی و یاری خود فرا گیر شیخین را
و از دشمنان ایشان بری و بیزار شو که ایشان هر دو امام و راه نمای حق بودند روایت کرد
دار قطنی نیز از سالم که گفت داخل شدم بر حضرت امام ابو جعفر یعنی محمد باقر رضی الله عنه و در روایتی بر امام
المتقین و الصادقین جعفر الصادق بن امام الجن و الانس محمد باقر رضی الله عنه آنگاه گفت اللهم انی
اتولی ابابکر و عمر و احبهما اللهم ان کان فی نفسی غیر هذا فلا نالتنی شفاعة
محمد یوم القیامة بار خدایا فرا گرفتم ابوبکر و عمر را بدوستی خود و دوست میدارم ایشان را
و اگر در نفس من غیر این بوده باشد شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم بمن نرسیده باشد در روز
قیامت راوی گوید دانستم که بنابر تقیه و شفقت این سخن بر زبان فرمود یا عشق و دیگر نبود و در روایت
از همان راوی که گفت بر امام المتقین و الصادقین جعفر بن محمد رضی الله عنهما داخل شدم
در حالتیکه مریض بود فقال احب ابابکر و عمر و اتولاهما اللهم ان کان فی نفسی غیر
هذا فلا تنلنی شفاعة محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم ایضا روایت
کرد دار قطنی از وی که امام المتقین و الصادقین جعفر الصادق با من گفت یا سالم ایسب
الرجل جده و ابوبکر جدی لا نالتنی شفاعة محمد ان لم اکن اتولاهما و ابرأ
من عدوهما ای سالم آیا مردم سب جد خود میکنند ابوبکر رضی الله عنه جد من است شفاعت محمد

صلی الله علیه وسلم من نرسه اگر من ایشان را نصرت ودوستی فرا نگیرم واگر از دشمن ایشان بری
وبیزار نباشم ایضاً روایت کرد دارقطنی از حضرت امام الصادق بن جعفر صادق که با وگفت فلانی
زعم کرد که تو بیزاری میجستی از ابوبکر وعمر رضی الله عنهما انگاه فرمود بری الله من فلان انی
لارجوان ینفعنی الله بقرابتی من ابی بکر ولقد مرضت فاوصیت لی خالی عبد
الرحمن بن القاسم بن محمد بن ابی بکر بیزار باشد الله تعالی از فلان هر آینه امید دارم
اینکه نفع دهد خدا تعالی مرا بقرابت از ابوبکر وبدرستیکه وقتی بیمار شدم ووصیت کردم بسوی
خال خود عبد الرحمان قاسم بن محمد بن ابوبکر یعنی اورا وصی خود ساختم روایت کرد ایضاً دارقطنی
وحافظ عمر ابن شیبه از کثیر که گفت با ابوجعفر محمد بن باقر بن علی رضی الله عنهم گفتم خبر دِه
مرا از آنکه ابوبکر وعمر در حق شما چیزی ظلم فرمود فقال ومنزل القرآن علی عبده لیکون
للعالمین نذیرا ما ظلمنا من حقنا ما یزن حبة خردل سوگند بآن کسی که قرآن نازل
کرده است بر بنده خود تا اهل عالم را بیم کننده باشد که ظلم نکردند ایشان بما از حق ما چیزی
که بوزن دانه خردل بوده باشد آنگاه من گفتم خدا تعالی مرا فدای تو کند پس با ایشان تولا
کنم ودوست دارم ایشانرا فرمود نعم یا کثیر تولهما فی الدنیا والآخرة قال و
جعل یصلت عنق نفسه ویقول ما اصابك فبعنقی هذا ثم قال بری الله
ورسوله من المغیرة بن سعد وبنان فانهما کذبا علینا اهل البیت بلی یا کثیر تولا
آن دو دوستدار ایشان باش در دنیا وآخرت راوی گفت که امام ابو الصادق بن جعفر محمد
باقر رضی الله عنه دست بگردن خود سخت زد وگفت هر چیزیکه بتو رسید در دوستی ایشان
رسید باز گفت بیزار شود خدا تعالی از مغیره بن سعد وبنان که ایشان دروغ بسته اند
بر ما که اهل بیت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اند وایضاً روایت کرده دارقطنی از بسام
بن صیرفی که گفت با ابوجعفر محمد باقر رضی الله عنه گفتم چه میگوئی در حق ابوبکر وعمر رضی الله عنهما فرمود
والله انی لاتولاهما واستغفر لهما وما ادرکت احداً من اهل بیتی الا وهو یتولا
هما بخدا سوگند که من ایشان را نصرت ومحبت فرا گرفتم ایضاً روایت کرده دارقطنی از شافعی
واز جعفر بن ابی طالب ولینا ابوبکر خیر خلیفة وارحمه لنا واحناه علینا وفی روایة
فما ولینا احداً من الناس مثله وفی روایة فما رأینا قط کان خیرا منه والی امر
خود ساختیم ابوبکر را که بهترین خلیفه بود واز همه مهربان ومشفق تر بود بر ما ودر یک روایت است
آنکه هیچکس خلافت مثل وی نکرده ودر روایتی دیگر آنکه ندیدیم هرگز که بهتر از وی بوده باشد وایضاً
روایت کرده دارقطنی از ابوجعفر محمد باقر که با وگفتند که فلان نقل میکنند از علی بن الحسین مقر

گفت ونزعنا ما فی صدورهم من غل در شان ابوبکر و عمر رض و حضرت امیر المؤمنین علی رض
نازل شده ابوجعفر باقر محمد رض گفت والله انها لفیهم انزلت قیل فای غل هو بخدا
سوگند که این آیت در شان ایشان نازل شده پس کیست که در شان او نازل شود غیر
ایشان باز از جعفر بن باقر رضی الله عنهما پرسیدند که این چه غل است یعنی چه کینه است که خدا تعالی
از سینه هاے ایشان بیرون کرده فرمود غل الجاهلیة ان بنی تیم و بنی عدی و بنی هاشم کان
بینهم شئ فی الجاهلیة فلما اسلم هولاء القوم تحابوا فاخذ ابابکر الخاصرة فجعل علی
یسخن یده و یکمد بها خاصرة ابی بکر فنزلت هذه الآیة فیهم کینه جاهلیت
است که درمیان بنی تیم و بنی عدی و بنی هاشم در ایام جاهلیت چیزے کینه بود و چون این قبیلها در
اسلام در آمدند یک دیگر را دوست میداشتند و در روایت دیگر آمده است که از ابوجعفر پرسیدم از
حال ابوبکر و عمر رض گفت من شک فیهما فقد شک فی السنة هر که شک و ریب کند در شان
ایشان بتحقیق شک و ریب کرده است در سنت و بعد از آن آنچه را ذکر کرد که میان این
قبائل خصومتی بود و چون باسلام در آمدند و دوست میداشتند یکدیگر را و خدا تعالی آن خصومت
و کینه از دلهاے ایشان نزع فرمود حتی آنکه ابوبکر صدیق رض وجع کمر داشت و حضرت علی رض دست
خود را گرم کرده بموضعی که درد داشت مالید بعد از آن آیت نازل شد و روایت کرده دارقطنی از
حضرت علی کرم الله وجهه که فرمود و هذه الآیة نزلت فی هذه البطون الثلاثة بنی تیم و عدی
و بنی هاشم ایضا روایت کرده دارقطنی از ابوجعفر محمد باقر رض که از وی سوال کردند که از اهل بیت
هیچکس سب ابوبکر و عمر کرده است فرمود معاذ الله بل یتولونهما و یستغفرون لهما و یترحمون
علیهما پناه بخدا ازین حکایت که گفتی بلکه اهل بیت دوستی و یاری و طلب آمرزش ابوبکر و عمر رض می نمودند
و میگفتند که رحمت خدا بر ایشان باد و ایضا روایت کرده دارقطنی از ابوجعفر حضرت محمد باقر و ابوجعفر
از پدر خود امام سجاد یعنی زین العابدین بن سید الشهداء امام حسین رضی الله عنهم که گفت جماعتی را
که در شان ابوبکر و عمر و عثمان رض بباطل فرقه سخنان می گفتند الا تخبرونی انتم المهاجرون الاولون
الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون
الله و رسوله اولئک هم الصادقون ط آگاه باشید خبر دهید مرا که شما اید آنکسانیکه هجرت
نمودید و بیرون کرده شدند از شهرهاے خود که در مکه بودند و دور افتادند از مالهاے خود در حال
آنکه میطلبیدند از خدا تعالی بخشش و خوشنودی رسول او و یاری میکردند دین خدا را بنفس
و مال و نصرت مینمایند پیغامبر او را آن گروه راستانند بقول و فعل یعنی زین العابدین رضی الله
با آن جماعت که در شان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما خوض بباطل میکردند گفت آیا شمایند نه بلکه

ای کسانیکه در حق ایشان این آیت نازل شده آن شما اید قالوا لا گفتند ما آنکسان نیستیم و این آیت
در شان ما نیست باز فرمود انتم الذین تبوء الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر
الیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا ویوثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون شما آن کسانی اید که جای گرفته اید در سرای هجرت
و در دار ایمان یعنی اهل مدینه پیش از هجرت مهاجران دوست میدارند کسی را که هجرت کند بدیار ایشان
و او را جای دهند و یاری کنند و نیابند در دلهای خود حسد و حقد و غل و غش از آنچه عطا
داده شده اند و ایثار مینمایند و مقدم میدارند ایشانرا بر نفسهای خود یعنی بازمیگیرند و
بمهاجران میدهند و اگرچه هست ایشانرا حاجت بآن و بار آنچه ایثار مینمایند یعنی گروهی که موصوف
اند باین صفات مذکوره و آیت در حق ایشان نازل شده است شما یید قالوا لا قال اما انتم
فقد برئتم ان تکونوا احد هذین الفریقین وانا اشهد انکم لستم من
الذین قال الله تعالی فیهم آنجماعت گفتند که ما ازین گروه که نیز این آیت در شان ایشان
است نیستیم آنگاه حضرت سجاد امام زین العابدین رضی الله عنه فرمود آیا شما بری شدید ازین دو
فرقه و من گواهی میدهم که شما ازین دو فرقه نیستید که خدا تعالی در شان ایشان فرمود والذین
جاؤا من بعدهم و آنکسانیکه آمدند بعد از مهاجر و انصار یعنی تابعان صحابه تا روز قیامت یقولون
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان آنانکه گویند ای پروردگار من بیامرز مارا
و مر برادران مارا در دین آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا
ربنا انک رءوف رحیم و مگردان در دلهای ما کینه و حسد و خیانتی بآنکسانیکه ایمان آوردند
اند پیش از ما یعنی کینه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در دل ما منه ربنا انک رءوف رحیم ای
پروردگار ما تو مهربان مائی دعای ما مستجاب کن و ببخشای مارا برحمت خود و در زمره سابقان
داخل کن مترجم گوید بشهادة امام زین العابدین علی بن الحسین رضی الله عنهم آنجماعت
که بباطل خوض در شان شیخین رضی الله عنهما نموده سب شیخین میکنند و کینه کبار صحابه رضی الله عنهم
در دل داشته ایشانرا بکفر و ظلم منسوب میسازند ازین سه فرقه که این سه آیت در شان ایشان
است یعنی مهاجر و انصار و تابعان ایشان بایمان و طاعت تا روز قیامت که شامل جمیع مؤمنان
است چنانچه در تفسیر بیضاوی و مجمع البیان وغیر آن از تفاسیر مذکور است که خارج باشند
و مؤید این قول است آنچه افضل المتاخرین و نقاد المفسرین مولانا حسین کاشفی رحمة الله علیه
در تفسیر خود درین آیت نقل کرده است که گفته اند هر که را کینه در دل یکی از اصحاب باشد از اهل
این آیت نیست و آنچه از صاحب انوار روایت کرده اینست که حق تعالی مؤمنان را

بهمه مرتبه فرود آورده و مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد والله اعلم و ایضاً روایت کرده دارقطنی از فضیل بن مرزوق گفت شنیدم از ابراهیم بن الحسن بن الحسین رضی الله عنه گفت والله لقد مرقت علینا الرافضة کما مرقت الحرورية علی علی رضی الله عنه بخدا سوگند که خروج نمودند بر ما روافض همچنانکه خروج کردند حروریه بر حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه و حروری منسوب بحرورست که دهی ست در کوفه و ایشان طائفه از خوارج اند که بر امیر المومنین علی رضی الله عنه خروج کرده بودند و چون ابتدای خروج ایشان از آن دیه بود بنابرین جماعت را حروریه گویند کذا فی مقدمهٔ شرح بخاری للشیخ ابن الحجر رحمة الله علیه ایضاً روایت کرده دارقطنی از فضیل بن مرزوق که گفت از حسن بن حسین شنیدم که با مردی از روافض گفت والله لئن امکننا الله منکم لنقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ولا نقبل منکم توبة بخدای سوگند اگر متمکن سازد خدای تعالی ما را از شما یعنی اگر ما را بر شما مسلط سازد هر آینه دستهای و پایهای شما را قطع کنیم از خلاف یعنی دست راست و پای چپ و قبول نکنیم توبه از شما و ایضاً روایت کرده دارقطنی از محمد بن حاطب که گفت کسی ذکر عثمان رضی الله عنه نزد حسن و حسین رضی الله عنهما کرد ایشان گفتند هذا امیر المومنین ای علی یاتیکم الان یخبرکم عنه فجاء علی قال الراوی وما ادری اسمعهم یذکرون عثمان او سالوا عنه فقال عثمان من الذین اتقوا وامنوا ثم من الذین اتقوا واحسنوا والله یحب المحسنین یعنی امیر المومنین علی رضی الله عنه حالیا خواهد آمد و خبر خواهد شما را از عثمان و درین اثنای حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد راوی گوید ندانم که خود بنفس نفیس شنید که ذکر عثمان رضی الله عنه میکردند یا ازین سوال کردند آنگاه گفت عثمان رضی الله عنه از آن کسانی است که تا بت بیشتر بودند بر تقوی و پرهیزگاری خود و کارها نیکو کردند و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را و ایضاً روایت کرده دارقطنی از محمد بن حاطب از طرق کثیره روایت کرده گفت که نزد علی اسد الله رفتیم و گفتیم ای امیر المومنین من اراده رفتن بجانب حجاز دارم و مردم از من خواهند پرسید پس شما چه میگوئید در قتل عثمان رضی الله عنه و در آنوقت علی کرم الله وجهه تکیه کرده بود و گفت یا ابن حاطب والله انی لارجو ان اکون انا وهو کما قال الله تعالی ونزعنا ما فی صدورهم من غل الایة یعنی بدرستیکه امید آن دارم که من و عثمان از جمله کسانی باشیم که خدای تعالی از دلهای ایشان حسد و کینه و نیا بردا شته در بهشت جمع شده در حالتیکه برادران باشند یکدیگر را در مهربانی و دوستداری و سوئید بیت انچه در رسالهٔ دیگر از عثمان رضی الله عنه وارد شده که فرموده انی لارجو ان اکون انا و عثمان و طلحة و زبیر

اميد ميدارم كه من وعثمان وطلحه وزبير رضى الله عنهم از ان كسانى باشيم كه خدا تعالى نزع غل از سينهاى
ايشان نزع كرده وزبهشت در ايند ايضاً روايت كرد دارقطنى از سالم بن ابى الطفيل كه گفت
نشسته بودم نزد محمد بن الحنفيه رضى الله عنه واهل مجلس ذكر عثمان رض ميكردند انگاه محمد بن الحنفيه
نهى كرد وگفت كفوا عنه باز داريد زبان خود را از مذمت عثمان رض باز روز ديگر در خدمت
او رفتم بار زياده از آن روز زجر ومنع كرد وگفت آيا نهى نكردم شما را از مذمت اين مرد ودرين اثنا
ابن عباس رضى الله عنه نزد او نشسته بود با او گفت اى ابن عباس ياد دارى كه در روز جمل من از
دست راست على المرتضى بودم وتو دست چپ انگاه از جانب مربد اهتمام كلامى نمود بنا برين رسول
فرستاد كه حقيقت آن معلوم نمايد ورسول انموضع رفته باز آمد وخبر رسانيد كه اين عائشه است كه
قاتلان عثمان رض را لعن ميكند انگاه حضرت رض هر دو دست مبارك خود بلند برداشت ودو
دفعه يا سه دفعه بروى اليد وگفت انا العن قتلة عثمان لعنهم الله فى السهل والجبل
يعنى من نيز لعنت ميكنم بقاتلان عثمان رض لعنت خدا بر ايشان باد در هر مكانى كه باشند راوى
گفت بعد از انكه ابن عباس رض تصديق قول محمد حنفيه رض نمود محمد بن حنفيه بجانب ما كه اهل مجلس بوديم
اقبال نموده گفت فىّ وفى هذا لكم شاهدان عادلان در من ودرين شخص از براى شما دو گواه
عادل است يعنى من وابن عباس از على رض شنيدم وديدم ودو شاهد عاقل است شما را بايد كه تنبيه شويد ومجانبت
كنيد از طعن وذم عثمان رض بلكه قاتلان او را ملامت وطعن كنيد حضرت على كرد سلام وايضاً روايت دارقطنى
از حسين بن محمد بن الحنفيه رض گفت يا اهل الكوفة اتقوا الله عز وجل من المهمات ولا تقولوا لابى
بكر وعمر ما ليس له باهل ان ابا بكر الصديق كان مع رسول الله فى الغار ثانى اثنين وان
عمر اعز الله به الدين اى اهل كوفه بپرهيزيد از انچه خدا تعالى بر شما حرام كردانيد و نگوئيد در حق ابوبكر
وعمر چيزى كه اهل آن نيستند بدرستيكه ابوبكر با رسول ثانى اثنين بود در غار وبدرستيكه عمر رض خدا تعالى
باو دين را غالب وعزيز گردانيد وايضاً روايت كرد از جندب اسدى كه قومى از اهل كوفه وجزيره
نزد محمد بن عبد الله بن حسن رضى الله عنهم آمدند وسوال كردند از حال ابوبكر وعمر انگاه بجانب من
ملتفت شد وگفت انظر الى اهل بلادك يسالونى عن ابى بكر وعمر هما عندى افضل
من على ملاحظه كن وببين مردم بلاد خود را كه سوال كرد ودارقطنى از عبد الله بن حسن رضى الله عنهما
كه گفت والله لا يقبل توبة عبد تبرأ من ابى بكر وعمر رضى الله عنهما وانهما ليعرضان
على قلبى فادعو الله لهما اتقرب به الى الله قبول نميكند خدا تعالى توبه از بنده كه بيزارى جويد از ابوبكر
وعمر رض بدرستيكه چون بخاطر ما مى آيند پس دعا ميكنيم بخداى تبارك وتعالى از جهت ايشان وتقرب
ميجوئيم بخداى عز وجل بابن دعا يعنى زمانيكه ايشانرا در دل خود ياد ميكنيم دعاى خير در حق ايشان

بواین دعای خیر را سبب تقرب و نزدیکی بحقتعالی سبحانه میسازم و ایضا روایت کرد از فضیل ابن
مرزوق که گفت از عمر ابن علی بن الحسین سوال کردم که آیا در میان شما امامی که اطاعت او فرض
بوده باشد که امر امامت و امر مخصوص باو دانید و هر کس که او را امام زمان نداند و نشناسد اگر بمیرد
بزبان جاهلیت مرده است فرموده والله ماذاك فينا من قال هذا فهو كاذب
بخدای سوگند نبوده نیست در میان ما امامی باین صفت و هر کس که این بگوید او کاذب است
آنگاه من گفتم که شیعه در وقت میگویند که این منزلت حضرت علی داشت چرا که رسول صلی الله علیه و اسلم
از برای او وصیت کرده بود و باز حسن بن علی را این منزلت حاصل شد زیرا که حضرت علی در حق
او وصیت کرد و باز بحسین بن علی باز بنابر وصیة حسین بن علی بعلی ابن الحسین در حق محمد بن علی یعنی محمد
باقر که برادر عمر مذکور است وصیت نموده این مرتبه و منزلت او را حاصل شد آنگاه عمر بن الحسین گفت
فوالله ما اوصى الينا ابي بحرفين اثنين فقاتلهم الله لوان رجلا اوصى في ماله
وما ترك بعده ويلهم ما هذا من الدين والله ما هو الا متاكلين بنا بخدای سوگند
که پدر من بدو حرف وصیت نکرده بر فرض وصیت اگر کسی در اموال و اولاد و متروکاتے
که از و بماند وصیت کرد این وصیت از امور دینی نیست هلاک شوند این گروه بخدائے
سوگند که این گروه نیستند مگر متاکلان یعنی ظاهر دوستند لیکن بباطن دشمن اند چرا که بواسطه
غرض خود با افترائے میکنند ایضا روایت کرد از عبد الجبار همدانی گفت وقتی که میخواستم که از
مدینه رحلت بکنم امام جعفر نزد ما آمد و گفت انکما ان شاء الله من الصالحين فاذا بلغتم
مصركم فقولوا لاهل مصر مني من يزعم اني خير من الصديق وعمر فانا
منه برئ ومن زعم اني ابرء من ابي بكر وعمر فاني منه برئ بدرستی شما اگر خدا
خواهد از صالحان اید پس بوقتیکه بشهر خود خواهد رسید پس از من ایشان را پیغام برسانید که
هر کسی که زعم کرده است که من از ابوبکر و عمر رضهم نیکوترم پس بیزاری جسته ام من از آن و هر کسی
که زعم کرد که من از ابی بکر و عمر بیزارم پس بتحقیق از و بیزارم و ایضا روایت کرد دار قطنی از عبد
الجبار که حضرت امام المتقین والصادقین جعفر الصادق رضه پرسیدند از حال ابوبکر و عمر رضهم فرمود
ابرء ممن ذكرهما الا بخير بیزارم من از آن کسی که ذکر ابوبکر و عمر کند مگر بخیر و نیکوی آنگاه
گفتند که شاید کلام از شما بر تقیه بوده باشد فرمود که انا اذا من المشركين ولا نالتني
شفاعة محمد رسول الله ان قلت تقية بدرستی من در ینوقت از مشرکان بوده
باشم و شفاعت محمد صلعم بمن نرسد اگر اینقول بسبیل تقیه از من صادر شود و ایضا
روایت کرده دار قطنی از عبد الجبار همدانی که حضرت امام جعفر الصادق گفت رضه ان الجبناء

انتقال یافت امامت از علی بن الحسین

لمن اهل العراق یزعمون انا نقع فی ابی بکر وعمر رضی الله عنهما وهما والدای بدرستیکه خبثیان اهل عراق
زعم کرده اند که من [illegible] ست و غیبت ابوبکر و عمر میکنم وحال آنکه ایشان والدین من اند زیرا که مادر حضرت
امام جعفر صادق که امام الصادقین است فروه بنت قاسم فقیه بن محمد بن ابی بکر است و مادر فروه
اسما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است از جهت گفت که ابوبکر مرا دو بار متولد ساخت چنانچه گذشت
ایضاً دارقطنی از ابو جعفر محمد بن باقر رضی روایت کرد که گفت من لم یعرف فضل ابی بکر وعمر
فقد جهل السنة هرکه فضائل ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نداند بتحقیق آنکس جاهل است بسنت رسول
الله صلی الله علیه وسلم و بعضی از ائمه اهل بیت نبوت گفتند که ابو جعفر صادق است و بقول بخاری سوگند
که ظاهر شده است این بدعت و جهالت از شیعه در رفض که بوسطه جهل والی ایشان بسنت و احادیث
نبی صلی الله علیه وسلم و در طیوریات بسند ابو جعفر بن محمد از پدر وی علی بن الحسین رضی الله عنهم مرویست
که شخصی گفت با حضرت علی بن ابی طالب که شما در وقت خطبه میخوانید و میگوئید اللهم اصلحنا بما
اصلحت به الخلفاء الراشدین المهدیین مراد از خلفاء الراشدین المهدیین کیست پس
آنگاه اشک از چشمهای مبارک خود ریخته فرمود هما حبیبای ابوبکر و عمر اماما الهدی
وشیخا الاسلام ورجلا قریش المقتدی بهما بعد الرسول صلی الله علیه وسلم
من اقتدی بهما عصم ومن اتبع آثارهما هدی الی الصراط المستقیم ومن تمسک
بهما وهو من حزب الله ایشان دو دوست من اند ابوبکر و عمر امامان هادی بودند که مردم را
بحق راه نمودند و شیخ و مقتدای اسلام بودند و دو مرد مقتدای اسلام از قریش بعد از رسول
صلی الله علیه وسلم و فرمود هرکس که بایشان اقتدا کرد محفوظ ماند از عقاب و سالم شد از عذاب و هرکس
که متابعت و پیروی ایشان کند هدایت یافت براه راست و هرکس که دست بدامن ایشان زد
او از لشکر خدای عز وجل است پس این سخنان اکابر اهل بیت بوده که ائمه احادیث و حفاظ معتمد علیه در
معرفت حدیث صحیح و تمیز صحیح از سقیم باسانید متصله از ایشان روایت کرده پس حال چگونه باشد
کسانی را که متمسک بحبل اهل بیت شده اند و دعوی محبت ایشان میکنند و حال آنکه خود بیرون
روند از آنچه اهل بیت بر آن رفته اند و در آنچه وصیت کرده اند بتعظیم و توقیر ابوبکر و عمر و اعتقاد حقیت
خلافت ایشان و تصریح کرده اند ائمه احادیث تکذیب کسی که نقل کرده است از آن اهل بیت خلاف
سخنان اهل بیت و سخن اهل بیت نشنوند بلکه خواهند که چیزها نسبت بسوی اهل بیت را که ایشان
بیزار باشند از آن و آن را مذمت و عیب خود در حق دانستند چنانچه زین العابدین علی بن حسین فرمود
ایها الناس احبونا حب الاسلام فوالله ما برح بنا حبکم حتی صار علینا عارا و
در روایتی حتی بغضتمونا الی الناس ای مردمان دوست دارید مرا مثل دوستی اسلام یعنی از روی

دوستی کنید با آنکه خدا و رسول خدا بآن امر کرده اند و از دشمنی نگذرید که این دوستی با فرط
شما بهم رسید که عیب و عار شد بر او و در... و هست دیگر آنکه دوستی بحدی رسانید که
نقص و ذم ما گردید نزد هم وهم یعنی بسبب آنکه نسبت داوید با اهل بیت چیزی چند را
که ایشان از آن بری و عاری بودند و آن را نقص خود میدانستند چنانچه بیان اکاذیب که
بر ائمه اهلبیت بسته اند گذشت و درین باب پس محافظت کن زبان خود را از آنکه کذب
و بهتان بر ایشان می بندی و میگوئی زیرا که کذب و بهتان بر ایشان موجب خذلان و طرد
و از رحمت رحیم رحمن خواهد بود اعاذنا الله من الکذب والکذاب **باب**
**سوم در فضیلت ابوبکر رضی الله عنه** بر سائر این امت باز عمر و عثمان باز حضرت
علی بن ابیطالب و در ذکر فضائل ابوبکر الصدیق رض که مخصوص وارد شده یا با خلفاء ثلاثه و غیره
و در آن چند فصل است **فصل اول** در ذکر فضیلت ایشان برین ترتیب و در تصریح حضرت
علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین با فضیلت شیخین صحیح است و بطلان آنچه شیعه و روافض زعم کرده اند
که صدور این تصریح از امیر المومنین علی بسبیل قهر و تقیه بوده است بدانکه انطباق و اجماع اکابر ملت
و علما است بر آن شده که افضل است صدیق و بعد از و عمر رض و قول علماء در باقی مختلف است
و اکثر علماء از آن جمله شافعی و احمد حنبل و مشهور از مذهب مالک است و علماء کوفه که در آن جمله
سفیان ثوری است جزم کرده است بتفضیل علی بر عثمان و بعضی توقف کرده اند در تفضیل عثمان
و علی بر یکدیگر و بروایتی از مالک این است که در تفضیل ایشان هر دو توقف کرده است چنانچه
حکایت کرده ابو عبد الله مازری از مدونه که سوال کردند از امام مالک رحمة الله علیه که بعد از رسول
صلی الله علیه وسلم افضل الناس کیست گفت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و گفت آیا درین شکی
نیست باز از و پرسیدند که در باب علی و عثمان چه میگوئی گفت از کسانیکه اقتدا کردم
بایشان نیافتم کسی را که تفضیل ایشان بر یکدیگر کند انتهی و بدانکه آنچه امام مالک رحمة الله علیه
گفت که در آن شکی نیست مراد او آنست که تفضیل ابی بکر باز عمر رض صحیح است قطعی
و هیچ شکی در آن نیست همچنان مذهب اشعری است و بیان خواهد آمد و اما توقف مالک
در عثمان و علی رض چنانچه قاضی عیاض از و نقل کرده آنست که رجوع در توقف کرده در تفضیل
عثمان و علی و قرطبی گفت اصح است و امام الحرمین مائل بتوفیق شده و گفت در عثمان
و علی ظنون معارضه است و عبد البر نقل توقف کرده از جماعتی از سلف اهل سنت از آنجمله
مالک و یحیی بن سعید القطان و یحیی بن معین گویم هر کسیکه ذکر خلفاء اربعه باین طریق و ترتیب
ملفوظ نماید و بداند سبق و فضل بر حضرت علی الکرم صاحب سنت و جماعت است و هر کس

اقتصار بر عثمان کنند فضل حضرت علی بدانکه باشک نمودہ ست و آنکه عبد البر زعم کردہ که حدیث جز
اقتصار ثلاثه که ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بودہ باشد مخالف قول اهل سنت ست زیرا که علی
افضل الناس ست بعد از خلفاء ثلثه این زعم مردود ست زیرا که لازم نمی آید از سکوت ایشان
در توقف از تفضیل علی عدم تفضیل او و اما حکایت ابومنصور بغدادی که اجماع است
بر فضیلت عثمان رضی الله عنه بر علی رض شده آن مدخول ست اگرچه بعضی حفاظ همچنین
از و نقل کرده اند و بر آن ساکت شده اند چرا که قبل ازین بیان نزاع علماء درین باب گذشت
پس اجماع صحیح نباشد و ابوالحسن اشعری که امام اهل سنت ست قائل این شد که تفضیل قطعی ست
و اختیار امام الحرمین در ارشاد همین ست و همان جزم کرده صاحب مفهم در شرح مسلم
مؤید و مقوی او ست قول عبد البر در استیعاب آنکه عبد الرزاق از معمر نقل کرده است که
گفت اگر کسی بگوید که عمر افضل ست از ابوبکر او را ملامت نکنم و همچنین اگر شخصی بگوید
که علی افضل ست از ابوبکر او را ملامت بفسق نکنم زمانی که ذکر فضل شیخین کند و ایشان را
دوست دارد و بآنچه اهل آن اند ایشان را ثنا گوید و گفت این سخن را بوکیع نقل کردیم انگاه
تعجب کرد از حسن این قول و دوست داشت او را انتهی معمر ملاحظه نکرده است بعد
ملامت قائل این قول مگر آنکه تفضیل مذکور ظنی ست نه قطعی و مؤید این قول صاحب مفهم است آنچه
خطابی از بعضی مشائخ خود حکایت کرد گفت ابوبکر رضی الله عنه خیر است و علی رض افضل
مگر فضیلت زیرا که از خیریت ابوبکر رض خیریت از بعضی وجوه میخواهد و از فضیلت
وجهی دیگر این محل خلاف نیست و این محل امر خاص ابوبکر و عمر رض و امر علی رض نیست بلکه در
ابوبکر و ابوعبیده مثل این نیز تواند گفت باین طریق که امانت که در ابوعبیده است رض و
رسول الله صلی الله علیه وسلم او را بآن مخصوص ساخته است در ابوبکر رض مخصوص بآن
مثل نیست پس از این وجه است مخصوص ابوعبیده و حاصل سخن آنکه در مفضول گاه
است که زیادتی یافته میشود که در فاضل نیست پس اگر نتیجه خطابی اراده همچنین کرده
که ابوبکر رض افضل مطلق از حضرت علی ست از روی نسبت با رسول الله صلی الله علیه
وسلم زیادتی یافته میشود که در ابوبکر نیست این کلام او صحیح و اگر اراده این معنی نکرده
است کلام او در نهایت سقوط و بطلان و اگرچه بعضی نصرت کلام او را موجه
ساخت که نفع نمیبخشد بلکه آن اصلا مفهوم نمیشود و اگر کسی گوید آنچه قبل ازین مذکور ساخته
که اجماع بر فضیلت ابوبکر شده منافی قول عبد البر است که سلف اختیار کرده اند در تفضیل ابوبکر
و علی رضی الله عنهما و ایضا قبل ازین گفته است که از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر

و از ابو سعید خدری و زید بن ارقم رضی الله عنهم مرویست که حضرت علی اول کسی بود که باسلام در آمد
و همین جماعت مومنان مذکوره حضرت علی را بتفضیل سید هند و غیر او جواب گویم آنچه حکایت
کرده او از اسلاف در تفضیل ابوبکر و علی رضی الله عنهما اختلاف کرده اند که آن چیزی غریب است که عبد البر
بنقل آن منفرد است و کسانیکه از وی حفظ و اطلاع بر احادیث او زیاده اند از خلاف آن نقل کرده اند
پس قول او معتمد علیه نیست همچنین نباشد و حال آنکه صحابه و تابعین بر تفضیل ابوبکر و تقدیم ایشان
بر سائر صحابه جمیعاً از اکابر ائمه کرده و از آن جمله شافعی است همچنانکه بیهقی و غیره از وی نقل کرده
اند مگر در حضرت علی و عثمان و بر تقدیر تنزل گویم که او حفظ کرده چیزی که غیر حفظ نکرده
اند پس ازین جواب میدهیم که ائمه اربعه اعتراض از استعمال نکرده اند مگر بواسطه آنکه مخالفت
تفضیل ایشان بر غیر شاذ و قلیل است و این شذوذ و قلت قصوری در اجماع میشود یا آنکه
ملاحظه آن کرده که امر مخالفت بعد از انعقاد اجماع حادث شد بنابرین در حکم طرح و رد داشتند
اعتدادی نکرده اند یا آنکه مفهوم از کلام ابن عبد البر آنست که اجماع مستقر شده است بر تفضیل
شیخین بر حسنین و آنچه سبکی رحمة الله در طبقات کبری از بعضی متاخرین بر تفضیل حسنین نقل
کرده است از جهت که پاره از جان پاک بضعه رسول الله صلی الله علیه وسلم اند مینا فاتی با این
جماعت بر فضیلت ندارد زیرا که قبل ازین مذکور شد که در مفضول گاهی جهت زیادتی
یافته میشود که در فاضل نیست با آنکه این تفضیل بکثرت ثواب راجع نمیشود بلکه بمزید شرف راجع
میشود پس در ذات طاهر و پاک اولاد رسول صلی الله علیه وسلم شرف عالی است که در ذات
شیخین رضی الله عنهما نیست لیکن شیخین اکثر ثوابا اند و اعظم نفعاً از برای اسلام و مسلمانان و همچنین
ترس شیخین رضی الله عنهما از خدا تعالی و تقوی ایشان از ما عدا خود از اولاد پاک
مطهر رسول صلی الله علیه و آله وسلم بطریق اول از غیر اولاد رسول الله اما حکایت ابن عبد البر
ثانیاً از جمله مذکوره مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و حباب و ابو سعید
و زید بن ارقم تعاضد این معنی میکند که ایشان قائل شده اند بافضلیت حضرت علی بر ابوبکر
بر سبیل اطلاق بلکه از جهت تقدیم اسلام او است بنا بر قول ایشان در تقدیم با آنکه مراد ایشان از
تفضیل حضرت علی بر باقی است سوای غیر شیخین و عثمان رضی الله عنهم زیرا که دلائل صریحه قایم
است بر فضیلت خلفا ثلاثه بر حضرت علی پس اگر کسی تمسک نماید ایشان در اجماع بر این
امر حاصل نیست گویم اجماع حجت است بر همه کس اگرچه مستند آن را ندانند زیرا که خدا تعالی معصوم
ساخته است این امت را از آنکه اجماع بر ضلالت کنند و نیز نفی ضلالت میکند بلکه تصریح باین قول
خدا تعالی است ومن يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير

سبیل المؤمنین نوله ماتولی ونصله جهنم وهرکس مخالفت رسول صلی الله علیه وسلم
کند بعد از آنکه ظاهر شود برو راه راست وقوت معجزات وظهور دلائل وپیروی کند غیر این که
راه مومنان باشد یعنی اعتقادے یا عملے غیر این اعتقاد وعمل مومنان پیش گیرد و بازگذاریم
او را در آن سراے از راه اعتقادے وعملے کفر وردّت ودر آریم او را در دوزخ مترجم
گوید مؤید این قولست آنچه صاحب کشاف در تفسیر خود آورده است که این آیت دلالت
میکند بر آنکه اجماع حجت ست ومخالفت کتاب وسنت جایز نیست زیرا که خداتعالی جمع کرد
میان پیروی وغیر سبیل مومنان ومیان مخالفت رسول صلی الله علیه وسلم وعید شدید
بر آن مترتب ساخته است پس ازین هر دو امر جائز نباشد وهرگاه که این دو امر جائز نیست
حرام است پس پیروی مومنان واجب ست مثل دوستی ومتابعت رسول صلی
الله علیه وسلم ودر تفسیر بیضاوی نیز آورده است که این آیت دال ست بر آنکه مخالفت اجماع
حرام ست وتعلیل بهمین علت ساخته است که مذکور در قول صاحب کشاف ست انتهی
وایضا علما واکابر اجماع کرده اند به استحقاق خلافت خلفاء اربعه بهمین ترتیب لیکن این اجماع
قطعی ست نه ظنی چنانچه قبل ازین مذکور شد با دلائل آن مبسوطا یعنی در باب اول بیان
این کردیم اگر گوئے چرا تفضیل درمیان ایشان بهمین ترتیب قطعی نبوده باشد ایضا
ختنی نزد غیر اشعرے هم زیرا که اجماع شده است بر آن گوئیم اما میان عثمان وعلی وضح ست
بواسطه خلافے که در آن کرده اند چنانچه گذشت واما میان ابوبکر با عمر باز غیر ایشان اگرچه اجماع
بر آن شده است لیکن در اینکه اجماع حجت ست قطعی ست خلاف ست وآنچه بر آن اکثر اند اینکه
اجماع حجت قطعی ست مطلقا ومقدم ست بر جمیع دلائل وهیچ دلیلی با او معارضه نمیکند اصلا
ومخالف اجماع کافر ست یا مبتدع وگمراه وامام فخر الرازی وآملی بر آنند که ظنی ست مطلقا و
آنچه حق ست درین باب تفصیل ست بانطریق که گوئیم آنچه معتبر اهل سنت بر آن اتفاق کرده اند
قطعی ست وآنچه اختلاف در آن کرده اند مثل اجماع سکوتی واجماع که مخالفت آن نادر است
ظنی ست وحال آنکه معلوم شد از تقریر یکه من کردم آنکه این اجماع را مخالفی از نادر ست
واین مخالف اگرچه معتد به نیست در اجماع بنا بر آن وجهے که در آن خلاف کرده اند در محل خود
لیکن مرتبه این اجماع را فرود مے آرند از اجماعے که او را مخالف نیست پس اجماع اول که مخالف
غیر اشعرے گفته که اجماع درینمقام ظنی ست راجح است ولائق بآنچه قرار دادیم که نزد
اصحاب لیکن تفضیل مذکور ست زیرا که اشعرے از اکثرین ست که قائل بآنچه اجماع درینمقام
مطلق ست وحق موید قول بآنکه اجماع درینمقام ظنی ست آنست که اهل اجماع ایشان خود

مخالفت کننده اجماع کافر ست یا مبتدع وگمراه ۱۲

قطع وجزم بافضلیت مذکور نکرده اند بلکه بحد ظن فقط ست چنانچه از عبارات واشارات ائمه
مفهوم میشود وسبب اجماع باین ظن آنکه این مسئله اجتهادی ست ودر اجتهادیات علم ظن کافی است
واز جمله مستندات این اجماع آنکه خدای تبارک وتعالی این چهار شخص را جهت خلافت رسول
الله نمود صلی الله علیه وسلم واقامت دین متین اجتهاد فرمود وپیش ظاهر آنست که منزلت وترتیب
ترتیب ایشان نزد او عز وعلا است که ترتیب ایشان در خلافت باشد ایضاً وارد شده است
در فضیلت ابوبکر نصوص وغیر او مثل حضرت علی نصوص متعارضه چنانچه در باب فضائل بسط آن
خواهد آمد واین نصوص مفید قطع وجزم نیست زیرا که جمیع این نصوص ظنیة الدلالة اند متعارض
نیز هستند واختصاص بکثرت اسباب موجب زیادتی ثواب بطریق ظن میشود زیرا که
ثواب تفضیلت از جانب حقتعالی او را میرسد که ثواب مطیع بدهد وبغیر مطیع بدهد واما ثبوت
امامت اگرچه قطعی ست لیکن افادت قطع بافضلیت نمیکند بلکه غایت افادت آن ظن وچگونه
همچنین نباشد وحال آنکه دلیل قطعی نیست بر بطلان امامت مفضول با وجود فاضل لیکن ما سلف
را یافته ایم که تفضیل ایشان باین ترتیب داده وحسن ظن بسلف حکم حاکم ست با آنکه ایشان اگر
اطلاع بر دلیل نداشتند درینباب اجماع نکردندی پس بر ما لازم ست که متابعت وپیروی
ایشان کنیم وتفویض آنچه حق ست درینباب بخدا تعالی نمائیم وباو واگذاریم آمدی
گفت گاهست که اراده میکنند بتفضیل اختصاص یکی از دو شخص از دیگرے اما باصل
فضیلتی که در آن شخص دیگر وجود ندارد مثل عالم وجاهل ویا بزیادتی فضیلت بواسطه
علمیت مثلا واین معنی نیز درمیان صحابه رضوان الله علیهم منقطع نیست زیرا که هیچ فضیلتی
نیست که مخصوص بیکے ایشان بوده باشد مگر آنکه ممکن ست از اختصاص بیان مشارکت
غیر او در آن فضیلت وبر تقدیر عدم مشارکت ممکن ست از اختصاص بیان فضیلتی بالغیر
غیر ایضاً هیچ راهے ترجیح بکثرت فضائل نیست زیرا که احتمال دارد که فضیلتی واحد راجح
باشد از بسیارے فضائل یا بواسطه زیادتی شرف آن یک فضیلت در نفس خود
یا بواسطه زیادتی یکی آن وبهر تقدیر جزم فضیلت باین معنی نیست حقیقت فضل
آن فضلے ست که نزد خدا تعالی ست وبغیر وحی هیچکس بآن اطلاع ندارد وثنائے
بر ایشان وارد شده ومستحق میشود یافتن حقیقت این فضل نزد عدم دلیل قطعی از رو
ظن وسند مگر کسانے را که زمان وحی واحوال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادراک کرده اند که یافتند
حقیقت آن نزد ایشان مستحق نیست بلکه اخبار سمعیه بما رسیده که موکد شده است نزد ما بالظن
بتفضیل باین ترتیب بواسطه افادت آن سمعیات صریحا یا استنباطا چنانچه خواهد آمد در باب

فضائل مبسوط و مؤید قول سابق ست آنکه لازم نیست از اجماع بر حقیقت خلافت اجماع بر فضیلت
زیرا که اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه عثمان بود و بخلافت علی کرم الله وجهه با آنکه خلاف کرده اند درین
که کدام یکی ازین هردو فضل اند از یکدیگر و همچنین مقام بر بعضی که خالی از فطنت اند ملتبس شده حکم
این کرده اند که اهل اصول هر کس که گفته اند که فضیلت ابوبکر رضی الله عنه بظن ثابت شد نه بقطع
قول آنکس دلالت میکند که خلافت او ایضاً بظن ثابت شده و حال آنکه چنین نیست که زعم آن
بعض ست با آنکه جماعت از اصولیین همچنانکه تصریح کرده اند نیز بر آنکه خلافت او قطعی ست لیکن
درین هنگام چگونه زعم آن بعضی حاصل شده باشد ندا و بشنوانند بود که بگوئی فضیلت
ابوبکر رضی بدلیل قطعی ثابت شد حتی نزد غیر اشعری نیز بنا بر معتقد شیعه و روافض زیرا که حضرت
علی که نزد ایشان معصوم ست و بر معصوم کذب جائز نیست وارد شده است آنکه ابوبکر
افضل این امت است و ذهبی گوید این حدیث از حضرت علی رضی بتواتر رسیده در ایام خلافت
وقتیکه در مملکت خود بر کرسی خلافت بر جای حق مطلق بود و میان جمعی کثیر از
اتباع خود با آن اسانید صحیح را ابطال نمود و گفت میگویند راویان حدیث از حضرت علی رضی اسناد
درو کس ست و تعداد بعضی از اینها کرده گفت فقبح الله الرافضة ما اجهلهم انتهی
کلامه و از جمله چیزی که تقویت و تائید این حدیث میکند آنست که در بخاری از حضرت
امیر المؤمنین علی رضی روایت کرده گفت خیر الناس بعد رسول الله ابوبکر ثم
عمر ثم رجل آخر بهترین مردمان بعد از رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر رضی است باز عمر رضی
باز مردی دیگر آنگاه پسر او حنفیه گفت بعد ازین دو کس بهترین ناس تو ای حضرت
علی فرمود انما انا رجل من المسلمین جز این نیست که من مردی از مسلمانان ام
و ذهبی و غیره این حدیث را از چند طرق دیگر تصحیح کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علی رضی باین
لفظ و در بعضی از طرق باین لفظ ست الا وانه بلغنی ان رجالا یفضلونی
علیهما فمن وجدته فضلنی علیهما فهو مفتر علیه ما علی المفتری
الا ولو کنت تقدمت فی ذلک لعاقبت الا وانی اکره
العقوبة قبل التقدم آگاه باشید که بمن رسید که بعضی از مردم تفضیل میدهند مرا بر
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و هر کس که تفضیل دهد مرا بر ایشان آن دروغ گوی ست بر
ویست از عقوبت آنچه بر افترا کنندگان و دروغ گویان ست باز تخصیص خطاب نموده
گفت آگاه باشید هرگاه من پیش رسیدم خلیفه البته مقدم کرده میشدم درین یعنی در تفضیل
و هر آینه مواخذه می نمودم الا آنکه من مکروه میدارم که عقوبت کنم کسی را پیش از تقدم

این امر یعنی از کسی امری صادر میشود که خدا تعالی معین ندا شته باشد در زمرهٔ مکروه میدانیم
که تعزیر میکنیم والله اعلم بمراده بصحت رسیده است از مالک جعفر صادق از پدر خود علی الباقر آنکه
علی رضی الله عنه بر بالین عمر ایستاده در وقتیکه او را در مغتسل حاضر ساختند و بروی کفن پوشیده
بودند گفت ما اقلت الغبراء ولا اظلت الخضراء احدا احب الی ان القی الله بصحیفته
من هذه المسجّی علی برنداشت که جای و بر زمین و سایه نیفگند تحت آسمان آنرا که دوست
تر باشد بمن آنکه بروم بخدا تعالی بمثل نامه و ازین شخص که در ثوب پوشیده است مترجم گوید
اینست حدیثی که در بخاری و مسلم مذکور است که ابن ابی ملیکه از ابن عباس رضی الله عنه روایت
کرد و گفت در وقتیکه عمر رضی الله عنه بر سریر نهاده بودند و مردم با و احاطه نموده دعای
و ثنای و طلب مغفرت او میکردند قبل از آنکه او را بردارند درین اثنا شخصی دست بدوش
من زد از عقب من چون ملتفت شدم دیدم که حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید
رحمت خدا باد بر تو ای عمر ما خلفت احدا احب الی ان القی الله بمثل عمله منک
الحدیث انتهی و در روایت صحیح وارد شده که وقتیکه عمر بثوب پوشیده شده بود
حضرت علی گفت صلی الله علیک ودعا له یعنی دعا کرد بروی رضی الله عنه سفیان
راوی این حدیث گفت که امام الجن والانس محمد باقر را گفتند که آیا چنین نیست که صلوة بر غیر انبیا
منهی عنه است گفت چنین شنیده ام و بریکلام سخن قائل وارد است پس توجیه آن باین
طریق که محتمل است که حضرت علی رض بعدم کراهیت باشد بقول رسول صلی الله علیه وسلم واله و
اصحابه و اهل بیته و ازواجه اللهم صل علی آل ابی اوفی عمل کرده باشد و در روایت ابوبکر
الاجری از ابو جحیفه که از حضرت علی رضی الله عنه شنیدم که بربالا منبر کوفه میگفت ان
خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم خیرهم عمر رض و روایت کرد حافظ ابوذر
هروی از طرق متنوعه و دار قطنی و غیر ایشان از ابو جحیفه رض که گفت بر حضرت امیر المومنین علی
داخل شدم در خانه او و با او گفتم یا خیر الناس بعد الرسول فقال مهلا یا ابا جحیفة
الا اخبرک بخیر الناس بعد الرسول ابوبکر وعمر ویحک یا ابا جحیفة لا یجتمع
حبی وبغض ابی بکر وعمر فی قلب مؤمن یعنی با علی گفتم ای بهترین مردمان بعد
از رسول آنگاه حضرت علی گفت با وقار باش ای ابو جحیفه آیا خبر بکنم ترا به بهترین ناس بعد از
رسول صلی الله علیه وسلم آن بهترین ابوبکر و عمر است رحمت باد بر تو ای ابو جحیفه جمع نشود
دوستی من با دشمنی ابوبکر و عمر در دل هیچ مومن و بدانکه اخبار بخیریت شیخین از سایر است وارد
شده و از حضرت علی بروایت پسر وی محمد بن الحنفیه رضی الله عنهما ایضا از دو از طرق بسیار

بحیثیتی که هر کس که تتبع او کند جزم میکند به آنکه منقول از حضرت علی صادر شده و روافض و امثال آن
چون انکار این نمیتوانند کرد و بواسطه ظهور صدور این منقول از وی رضی الله عنه بحیثیتی که منکر نمیشود مگر
جاهلی نادان و یا مبهوتی حیران و میگویند که این منقول از حضرت علی بسبیل تقیه ثابت شده
و قبل ازین گفتم که گذشت و بعد ازین ایضاً خواهد آمد که منقول ازیشان محض کذب و افتراست
و چه حسن قول در انتقام قول خدای تعالی ست الا لعنة الله علی الکاذبین روایت کرده دارقطنی
آنکه ابوجحیفه علی المرتضی را افضل امت میدانست و شنیدم مخالف او میگویند ازین سخت
محزون و پریشان بود و بعد از آن حضرت علی دست او را گرفته بخانه خود برد و گفت چه چیز ترا
محزون ساخته است ابوجحیفه گفت حزن من بواسطه این معنی ست که مذکور شد آنگاه امیر المؤمنین
حضرت علی فرمود الا اخبرك بخير الامة خيرها ابوبكر ثم عمر رض بعد از آن ابوجحیفه
گفت با خدا خود عهد کردم بعد از آنکه مشافهة از علی المرتضی این حدیث شنیده بودم که این حکایت را
پنهان ندارم مادامی که زنده باشم و قول شیعه و روافض و مانند ایشان که میگویند این حدیث از
حضرت علی بسبیل تقیه بوده است کذب و افتراست و چگونه توهم این معنی کند کسیکه صاحب ادنی
فهم و عقلی بوده باشد و حال آنکه منقول از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در خلوت صادر شده و در ایام
خلافت او رضی الله عنه و بر عزم کوفه نیز بالای منبر گفت در وقتیکه از حرب اهل بصره فارغ
شده بکوفه در آمد قبل ازین بکوفه نیامده بود و آن وقت در کمال انفاذ حکم و قوت بامر خلافت
بود و بعد از مدتی از فوت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و بعضی از ائمه اهلبیت نبوی صلی الله علیه
وسلم که ذکر تقیه نزد ایشان نمودند گفتند که صدور آن از روی تقیه چگونه میتوان کرد که عقاید
اکثر اهل بیت نبوی را آن فاسد ساختند بواسطه آنکه اجماع در قضا اظهار کمال محبت و تعظیم می
کردند برای آن اهلبیت و سادات اهلبیت مایل شدند بتقلید ایشان حتی اهل جماعت
از اهل جماعت و سادات و شرفا میگفتند که کمیاب ترین چیزهای در دنیا شریف سنی
ست و بنا بر صدور این افعال و اقوال از ایشان بحضرت بسیار اهل بیت نبوت رسیده
و برایشان باو شان اولا و آخرا انتهی امام باقر رضی الله عنه چه نیکو باطل ساخت این تقیه را
در آن زمانی که از حال شیخین از وی رضی الله عنهما سوال کردند فرمود انی اتولاهما من
ایشان را محبت و یاری خود فرا گرفته ام آنگاه شخصی از حضار مجلس گفت شیعه و روافض
زعم کردند که مدح تولا شیخین از شما بسبیل تقیه صادر میشود گفت انما یخاف من الاحیاء
ولا یخاف من الاموات فعلی الله هشام بن عبد الملك كذا وكذا امر و آن
از زندگان میترسند و نه از مردگان خدای تعالی بهشام بن عبد الملك چنین و چنین کند

روایت کرد این حدیث را دارقطنی و غیر او پس نظر کن که چگونه این حجت واضح و مبین شد از بین
امام اعظم ایشان که در بزرگی و فضل و جلالت او جمیع خلائق متفق اند بلکه او رضی الله عنه
معصوم است باعتقاد این جماعت و بقول واجب التصدیق است و مع ذلک او لا تصریح کرد
ببطلان این تقیه و استدلال نموده از برای ایشان که ترسیدن از شیخین بعد از فوت ایشان
وجهی ندارد زیرا که در آنوقت ایشان را سطوتی و غلبه نیست و ثانیا بدعای که بر هشام کرد مبین
ساخت و قائم است که تقیه نیست با آنکه جای آن است که بواسطه شوکت و قهر و غلبه هشام بترسند
ازهوت که شوکت و شهامت و سطوتی ندارند چگونه کسی ترسد و تقیه کند و زمانیکه
حال امام محمد باقر رضی الله عنه چنین بوده باشد ظن تو چه خواهد بود بحضرت امیر المؤمنین علی که هیچ
مناسبتی نبود در میان او و محمد باقر در قوت و شجاعت و کثرت مردم و اسباب و جاه
و بزرگی و عدم خوف او از هیچ ملامت ملامت کننده و باین تواتر رسیده از و رضی الله عنه
مدح و ثنای شیخین رضی الله عنهما و آنکه ایشان بهترین این امت اند و خبر صحیح مالک از امام جعفر الصادق
از پدر خود و محمد باقر خود از علی رضی الله عنهم روایت کرده گذشت پس تامل کن درین که علی را
چه احتیاج بود با آنکه این حدیث بسبیل تقیه نسبت بعمر میکرد و باقر را نیز چه احتیاج بود که بسبیل تقیه
روایت این حدیث از برای پسر خود از جعفر صادق میکرد و جعفر الصادق را نیز چه احتیاج
داشت که از برای مالک بسبیل تقیه روایت این حدیث کرد و چگونه تجویز اینمعنی توانند کرد
که این نوع اسناد را بگذارد و حمل بر تقیه کند بی دلیل صحیح و چگونه نیکو گفته اند بعضی شیعه
مثل عبد الرزاق که گفت تفضیل میدهم شیخین را بتفضیل امیر المؤمنین ایشان را بر خود اگر علی رضه
تفضیل ایشان را داده بود من نیز میدادم ورنه این گناه مارا کافیست که دعوی محبت
امیر المؤمنین علی میکنیم و مخالف قول او میکنیم و از جمله آنکه تکذیب قول ایشان در دعوی میکنند
آنست که دارقطنی روایت کرده که سفیان بن حرب رضه در وقتیکه مردم با ابوبکر بیعت میکردند
باواز بلند با حضرت علی رضه گفت ای علی فروترین اهل قریش درین امر خلافت شد بر شما
بخدای سوگند اگر خواهی پر سازم مدینه را از سوار و پیاده آنگه علی رضی الله عنه
در جواب او گفت یا عدو الاسلام واهله فما ضر ذلك للاسلام واهله
شيئا انا دانينا ابابكر لها اهلا ای دشمن اسلام همیشه باسلام و اهل اسلام دشمنی
کردی و ازین دشمنی تو هیچ مضرت باسلام نرسید اما ابوبکر رضه را اهل این امر میدانیم پس معلوم
شد باین دلیل بطلان آنچه ایشان زعم و افترا کرده اند که حضرت علی رضه بیعت نکرد مگر بسبیل تقیه
و قهر و آنچه میگویند اگر صحیح میداشت هر آئنه نقل میکردند و میشنوند از علی کرم الله تعالی وجهه

زیرا که بعضے بر کشان آن نسبت بملک دارقطنی وغیر او از طرق کثیره روایت کرده اند از علی
کرم الله وجهه که گفت والذی فلق الحبة وبرء النسمة لو عهد الی رسول الله عهدا
لجاهدت علیه ولو لم اجد الا ردائی ولما ترك ابن ابی قحافة یصعد درجة
واحدة من منبر رسول الله صلعم ۱۲ ولكنه رای موضعی وموضعه فقال له
قم فصل بالناس وتركنی فرضینا به لدنیانا كما رضی به رسول الله
بخدا سوگند که دانه را شگافت از جهت روئیدن وذی روح را آفرید که اگر از
جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم عهدی ووصیتی در امر خلافت من شده بودی هر آینه نهایت
سعی وطاقت در تحصیل آن مبذول میداشتم تنها نیم چیزی الا برداء که بامن ست وابو بکر را
نمیگذاشتم که یکی نردبان بالای منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم برود ولیکن رسول الله صلی
الله علیه وسلم جای مرا وجای ابوبکر را دید پس باو گفت برخیز با مردم نماز گذار ومرا گذاشت
پس ما او را راضی شدیم از برای دنیا خود چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم راضی شد
باو از برای دین ما در باب دوم ودر جواب پنجم من کنت مولاه فعلی مولاه
وغیر آن که گذشت بآن رجوع کن که بسیار اتم ست واز جمله مفاسد وشنیع وقبائح عظیمه که لازم
می آید از نسبت حضرت علی بتقیه آنکه علی رضه بنا بر زعم ایشان ترسناک ومقهور وعاجز بوده
باشد اعاذنا الله عنه وحالانکه جنگها که در ایام خلافت خود کرد با اهل بغی وشجاعت که با
نفس نفیس خود میداشت بچندین هزار کس از ایشان نموده مشهور ومعروف ست وهر کس
که تصور صدور آن امور از حضرت علی رضه کند جزم خواهد نمود بکذب آنچه این جاهلان احمق باو
کرم الله وجهه نسبت میدهند باآنکه اهل شوکت بود یعنی در غایت قوت بود وبنو امیه اعظم
قبائل قریش بودند از روی شوکت وکثرت هم در ایام جاهلیت وهم در زمان اسلام
وابو سفیان بن حرب قبل از آنکه در اسلام در آید سردار مشرکان بود در جنگ احد و
احزاب وغیرهما وقوم ابوبکر وعمر که بنو تیم وبنو عدی بوده باشند از ضعیف ترین قبائل
قریش بودند وجواب ابو سفیان از علی بطریقی که گذشت با کمال شوکت وریاست او
بخلاف شیخین با مخالفین ودر وقت خلافت بعنوانیکه مذکور شد مجموع آنها دلائل واضح
وقاطعه ست برآنکه کرم الله وجهه با حق همراه بود ودر شجاعت در مرتبه اعلی بود از کسی ترس
نمیداشت که بتقیه محتاج باشد واگر وصیتی از رسول صلی الله علیه وسلم باو کرم الله وجهه بودی
آن وصیت را بجای خود رسانیدی اگرچه شمشیر کشنده بر سر او بودی کرم الله وجهه
ودرین نمیکند مگر کسی که اعتقاد کند در حق حضرت علی چیزی که او ازین چیز بری و بیزار است

و ایضاً از نسبت این تقیه مشئوم بعلی رضی الله عنه و بر قول او کرم الله وجهه هرگز اعتماد نباشد زیرا که
هر قول که از وی صادر میشود احتمال آن دارد که مخالفت کرده باشند بنا بر خوف و تقیه و منقول
از حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی مرویست و غیر غزالی دیگر گفته که قبیح تر ازین لازم می آید از آنچه
امثال ایشان گفته اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم تعیین امامت نکرد مگر از برای علی لیکن پس
از آن منع کرد انگاه بسبیل تقیه گفت که ابوبکر را بگوئید که با مردم نماز کنند و بنا برین هر چیزی
که رسول صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده شده است باو کرم الله وجهه احتمال در آن راه می یابد
که بسبیل تقیه گفته باشد و درین هنگام اثبات عصمت رسول صلی الله علیه وسلم بی فایده شود
نعوذ بالله من هذه الاعتقاد و ایضاً مشهور و شائع از علی کرم الله وجهه که پروای کسی
نمیکرد چنانچه بیهقی روایت کرده که شافعی را گفتند که مردم از علی نمیگریختند مگر از جهت آنکه علی هرگز
پروای کسی ندارد و نمیکرد و از کسی اندیشه نمی نمود انگاه شافعی گفت زاهد بود بدنیا و
اهل دنیا التفات نمیکرد و از آن باکی نمیداشت و عالم از هیچکس اندیشه ندارد و شجاع
بود و شجاع از کسی اندیشه ندارد و شریف از کسی نمی اندیشد پس اگر از علی کرم الله وجهه
مدح شیخین رضی الله عنهما بسبیل تقیه صادر شود آنچه ولایت او تقاضای آن میکند که متقی
باشد و حال آنکه چنین نیست بلکه مدح شیخین از و کرم الله وجهه در خلوت و در مجموع ناس و در غایت
شوکت و قوت و عظمت بود و بر بالای منبر کوفه صادر شده چنانچه گذشت و ابوذر هروی
و دار قطنی از چند طرق اسناد روایت کرده اند که جمعی سب شیخین رضی الله عنهما میکردند شخصی
بگذشت انگاه نزد امیر المومنین رضی الله عنه آمد و گفت اگر این جماعت را گمان نبودی
که تو پنهان میداری آنچه ایشان می کنند از سب شیخین رضی الله عنهما درین امر دلیری نمی توانستند
کرد آیا دین درست و راست همین است که می کنند انگاه امیر المومنین علیه السلام گفت اعوذ بالله
منها و رحمهما الله و بر خاسته دست این شخص گرفته همراه خود مسجد برده بالای منبر نشست
و لحیه مبارک خود را که سفید شده بود بدست گرفته اشک از چشمهای او میریخت و پاک
میکرد و چون مردم گرد آمدند خطبه بلیغ خواند از انجمله این بود که فرمود ومابال اقوام
یذکرون اخوی رسول الله ووزیریه وصاحبیه وسیدی قریش وابوی المسلمین
وانا بریء مما یذکرون وعلیه معاقب صحبا رسول الله بالجد والوفاء في
امر الله تعالى يأمران وينهيان ويقضيان ويعاقبان لا يرى رسول الله
كرأيهما رأيا ولا يحب كحبهما حبا لما يرى من عزمهما في امر الله فقبض وهو
عنهما راض والمسلمون راضون فما تجاوز في امرهما وسيرتهما رأي رسول الله

از رذائل و جهالات و عناد و تعصب و عناد که تکفیر قائلین با فضلیت امیر المومنین علی کرم الله
وجهه میکنیم اگرچه مخالف انحضرت است که اجماع بر آن کردیم در هر عصری از زمان تا زمان رسول الله صلی
الله علیه وسلم بر آن وجهی که در باب اول گذشت بلکه از جانب ایشان عذری که مانع از تکفیر است
میگوییم و از علمای اهل سنت کسی که ایشان را تکفیر میکند نیز بواسطه فضلیت امیر المومنین علی بلکه بواسطه
دیگر امور تشنیع که با آن منضم شده است پس عذر ممکن و بهتر از آنکه بلاوجهی اعتقاد کفر کنی کسانیکه قلب
ایشان مملوست از ایمان بنابر تقلید جهال گمراه قائل کن و در آنچه از حضرت علی و اهلبیت ثابت
شده تفضیل شیخین اگرچه این جهال حمل بر تقیه باطل میکنند اما اقل عذر اهل سنت و جماعت
در آنکه متابعت حضرت علی و اهلبیت کرده اند در باب تفضیل شیخین چرا که ایشان شق ثابت علی
نکرده که اطلاق بر ضمیر منیر علی که مدح و ثنای شیخین رض بسبیل تقیه میگویند بلکه قرائن احوال و عظم
شجاعت و اقدام بر امور و عدم خوف او رض در راه خدای عز و جل از ملامت هیچ ملامت کننده
دلیل قاطع است بر آنکه تقیه نکرده اند و اقل مرتبه آنست که صدور اقوال از حضرت علی و اهلبیت او را
سند اهلسنت و جماعت دانند که مانع است از اعتقاد کفر در حق ایشان سبحانک هذا بهتان
عظیم خاتمه سوال کردند از شیخ الاسلام محقق عصر خود ابوزرعه کسیکه اعتقاد افضلیت سنت
خلفای اربعه رضی الله عنهم بترتیب خلافت دارد لیکن محبت یکی از ایشان را بیشتر دارد آثم است
یا نه جواب محبت گاه بواسطه امر دینی است و گاه بواسطه امر دنیوی است اما محبت
دینی لازم افضلیت است پس هر که افضلست محبت دینی ما باو بیشتر است و هرگاه که
اعتقاد کنیم با فضلیت یکی از ایشان و محبت غیر او بیشتر داشته باشیم از تناقض است بلی
اگر زیادتی محبت غیر افضل بواسطه امر دنیوی بوده باشد مثل قرابتی و احسان و مانند
آن درین هنگام تناقضی نیست و ممتنع نیز نیست پس کسیکه اعتراف کرد بآنکه افضل امت بعد
از رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر است باز عمر باز عثمان باز علی لیکن بحضرت علی محبت بیشتر
دارد از ابوبکر مثلا اگر محبت دینی است آن معنی ندارد زیرا که محبت دینی لازم فضلیت
ابوبکر است چنانچه اقرار کردیم و این شخص ابوبکر رض را افضل میداند مگر بزبان اما بدل علی را افضلیت
میدهد زیرا که محبت دینی خلاف دین شد و این جایز نیست و اگر محبت مذکوره محبت
دنیوی بوده باشد بواسطه آنکه از ذریت امیر المومنین علی است یا بواسطه غیر این امور دنیویه درین
صورت امتناع نیست جایز است **فصل** در ذکر آنچه در فضائل ابوبکر رض تنها وارد
شده است از آیات و احادیث قوله تعالی واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی
وما خلق الذکر والانثی ان سعیکم لشتی فاما من اعطی واتقی وصدق

فسنیسره للیسری سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش و سوگند بروز چون روشن
شود و زائل ظلمت شب و سوگند بکسیکه بیافرید الذکر و الانثی یعنی آدم و حوا را علیهما السلام یا نر و
ماده هر را و جمیع حیوانات جواب قسم اینست که ان سعیکم لشتی بدرستیکه جزای سعی
شما در کردار ها پراگنده است یعنی مختلف افتاده است مناسب عمل بعضی را از ثواب و کرامت و
جمعی را عقاب و ملامت پس بیان اعمال مختلفه و پاداش آن میکند و میفرماید فاما من اعطی و
اتقی پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدا تعالی و پرهیز کرد از شرک و کبایر و صدق بالحسنی
فسنیسره للیسری و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را لا اله الا الله محمد رسول الله است
پس زود باشد که مهیا بسازیم و روبنا و برای او عمل صالح بطریق نیکوتر که برساند او را به بهشت و
رحمت در آخرت و روایت کرد ابن ابی حاتم از ابن مسعود که ابوبکر صدیق بلال را از امیه بن خلف
یا ابی بن خلف خرید نمود به برد و ده اوقیه نقره و در راه خدا تعالی او را آزاد کرد و آنگاه حق تعالی
این آیت فرستاد و نازل ساخت و بعضی گفته اند که در صفت امیه بن خلف و ابوجهل فرود
آمده و در کشف الاسرار آورده اند که فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی در باره
صدیق اکبر است که پیشوای صدیقان است و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی در
باره ابوجهل و امیه است آیت دوم و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی
و ما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی و دور خواهد
بود از آتش پرهیزگارتر یعنی ابوبکر که میدهد مال خود را میخواهد بدان پاکی و نیکنامی مرویست
وقتیکه ابوبکر بلال را از امیه بن خلف بخرید و آزاد کرد و بسبب آنکه بلال باسلام در آمده بود و امیه او را
عذاب شدید میکرد که از دین برگردد و کافران گفتند که بلال حقی داشت بر ذمه ابوبکر بنابرین
او را خرید و آزاد کرد و حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان فرمود و ما لاحد عنده من نعمة
تجزی نیست و نبود هیچ کس را نزد ابوبکر نعمتی که مکافات کرده شود و لیکن آن کار برای طلب رضای پروردگار خود
که برتر و بزرگتر است و زود باشد که خوشنود گردد و بثوابی که وعده داده شده است ابن جوزی
گفت اجماع بر آن شده که این آیت نازل شده در شان ابوبکر رضی الله عنه که اتقی است از
سایر امت و اتقی اکرم است نزد خدا تعالی زیرا که فرموده ان اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی افضل است
از باقی امت و ممکن نیست که حمل این آیت بر امیر المومنین علی کنیم چنانچه بعضی بر آن رفته اند زیرا که
قول حق تعالی و ما لاحد عنده من نعمة تجزی مانع است از آن بواسطه آنکه رسول الله صلی
الله علیه و سلم پرورده است علی رضی الله عنه را پس مر او را صلی الله علیه و سلم نعمت عظیم لازم المکافات ثابت
بر علی کرم الله وجهه و هرگاه که حمل این آیت بر امیر المومنین علی نتوان کرد متعین گشت که حمل بر ابوبکر

بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه کیفیهم زیرا که اجماع شده است بر آنکه اتقی یکی ازین دو شخص است تا آنچه
روایت کرد ابن ابی حاتم و طبرانی که ابوبکر رض هفت کس را آزاد کرد که جمیع ایشان را عذاب میکردند در
راه خدای تعالی بعد از آن آیت وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی الخ تا آخر سوره
نازل شده آیت سیوم قوله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین
کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا
اگر نصرت و یاری نمیدهند پیغامبر را که محمد است صلی الله علیه وسلم زود باشد که خدا تعالی او را یاری
کند و متکفل نصر او گذارد در زمانی که قصد بیرون کردن آنحضرت از مکه کفار کردند خدا تعالی
او را دستوری بیرون رفتن داد در حالتیکه دوم دو بود و نصرت داد در وقتیکه هر دو
بودند یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق رض در غار ثور و ثور کوهی است
در جانب یمین از مکه قدر یکساعت زمانی راه است و مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم
شب پنجشنبه غره ربیع الاول از مکه از خانه صدیق رضی الله عنه برفاقت وی بیرون رفته
بآن غار ثور توجه نموده و سه شب در آن غار بودند مترجم میگوید در تفسیر بیضاوی نوشته آورده
که روز دیگر مشرکان تفحص آنحضرت بیرون رفته پی بر غار آوردند خدا تعالی غار را از نظر
ایشان پنهان ساخت که او را ندیدند و بعضی میگویند که چون رسول صلی الله علیه وسلم و
ابوبکر رض در غار رفتند خدا تعالی دو کبوتر را فرستاد تا در آنجا بیضه نهادند و عنکبوت را فرستاد
تا در اعلای آن پرده کشیدند و کفار از آن حالت متعرض غار نشدند و گفت ایضا
مرویست که وقتیکه کفار در فوق غار بودند ابوبکر صدیق رض بر رسول صلی الله علیه وسلم ترسید گفت
اگر یکی از کفار در زیر قدم خود نگاه کند ما را خواهد دید آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما ظنک
باثنین الله ثالثهما چیست گمان تو بدو کس بلکه خدا تعالی سوم ایشان است چنانچه ازین
حال خبر میدهد اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا وقتیکه رسول صلی الله
علیه وسلم مر یار خود را که ابوبکر است گفت اندوه مخور بدرستیکه خدا تعالی با ما است نگاهدارنده
از دشمنان و نصرت فانزل الله سکینته علیه پس خدا تعالی فرستاد امن خود را که سبب
سکونت قلب است بر رسول صلی الله علیه وسلم و یار صاحب او میگویند ظاهر است زیرا که صدیق
اکبر مضطرب بود بر حال رسول صلی الله علیه وسلم و گریه میکرد وایده بجنود لم تروها و قوت
داد خدا تعالی پیغامبر صلی الله علیه وسلم را بلشکری که ندیدید ایشان را یعنی ملائکه را فرستاد
تا در غار نگاهداشتی او کنند یا مراد ملائکه منزله است در روز بدر و احزاب و برین تقدیر ایجمله
ایده بجنود معطوف است بر جمله نصره الله لیکن و اجماع جمیع مسلمانان برین شده که مراد از

صاحب در اینجا ابوبکرست رضی الله عنه و بنابرین گفته اند که هر کس که منکر صحبت ابوبکر رضی الله عنه
باشد او کافرست مترجم گوید که اینقول در کشاف بهمچنین عبارت آورده که گفته اند که هر کس که انکار
صحبت ابوبکر کند بالتحقیق کافرست زیرا که انکار کلام الله کرده باشد و مراتب صحابیه ایشان است
وهم در کشاف آورده که مرویست که چون جبرئیل علیه السلام آمد و رسول صلی الله علیه وسلم
را امر کرد که از مکه بیرون رود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من یخرج معی یعنی با من که بیرون آ
خواهد آمد جبرئیل گفت ابوبکر با تو بیرون خواهد آمد و روایت کرد ابن ابی حاتم از ابن عباس که
ضمیر علیه در قول خدا تعالی فانزل الله سکینته علیه ابوبکر صدیق ست چنانچه در بیان ترجمه
آیت اشارتے باشد و ضمیر ایده راجع است به رسول صلی الله علیه وسلم و منافات با آن
ندارد زیرا که ضمیر بیک راجع میشود بچیزے که لایق و مناسب آنست و جلالت علم و بزرگی
ابن عباس رضی الله عنهما ظاهرست تا اگر درین باب نصی نیافته بودے حمل این آیت نکردے
با آنکه مخالفت ظاهرست چنانچه حضرت شیخ فریدالدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق
اکبر رضی الله عنه فرموده خواجه اول که اول یار اوست + ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست
چون سکینه شد ز حق منزل بدو + گشت مشکلهاے عالم حل بدو + آیت چهارم
والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون الخ آنکه آمد بسخن راست
و آنکه تصدیق آن کرد و آن راست است همینها ایشانند که پرهیزگارانند و روایت کرده اند
بزار و ابن عساکر که علی بن ابی طالب رضی الله عنه در تفسیر این آیت فرمود که الذی جاء بالحق
هو محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی صدق به ابوبکرست رضم
بجای بالصدق لفظ حق وارد شده است شاید که قراءة علی کرم الله وجهه چنین بوده باشد
والله اعلم مترجم میگوید که اقوال مفسرین در تفسیر این آیت بسیارست بعضے گفته اند که مراد از آنکه
آمد بسخن رسل علیهم السلام اند و مراد از تصدیق صحابه اند و در تبیان مجاهد نقل کرده که مصدق
امیر المؤمنین علی است لیکن آنچه امام رازی در تفسیر کبیر آورده مقبولے و مقرر روایت بمصنف
ست از بزار و ابن عساکر چنانچه گفته اند در قول خدا تعالی والذی جاء بالصدق وصدق
به اول محمد رسول الله و دوم ابوبکرست و بقول مرویست از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
و از مفسرین قول ثانی آنکه مراد هر کسیست که ایقان بصدق کرده است از انبیاء و
هر که اتباع انبیاء کرده و حجت قائلین باین قول اولئک هم المتقون ست و بدانکه رسالت
تمام نمیشود مگر بچهار رکن ارسال و مرسل و رسالت و مرسل الیه و غرض از ارسال آنست
که مرسل الیه قبول و تصدیق کند پس اول کسیکه تصدیق کرد ارسال را و تمام شود بدو

گفته‌اند که در ... وقتی ... پیغامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده‌اند
که فرمود ادعوا ابا بکر فانه من تمة النبوة و از صدیق ... موصوف باین صفت
باشد و بهر تقدیر ابوبکر دران داخلست اما بر تقدیر اول دخول او رضی الله عنه دران ظاهر
زیرا که این او را اسبق الناس است و تصدیق بر آن شده است که تفضیل و سبق ابوبکر است ...
حضرت علی حمل این لفظ بر ابوبکر اولی است رضی الله عنه و علی در وقت بعثت صغیر
معلوم است که اقدام ولد صغیر که در خانه بوده باشد بر تصدیق فائده ونداد برای قوت
شوکت اسلام نمیشد الا ابوبکر رض چون کبیر السن و کثیر النسب بود و بنا برین اقدام او موجب
زیاد قوت و شوکت در اسلام شد پس حمل این لفظ بر ابوبکر رض کردن اولی است
و اما بر تقدیر ثانی که مراد هر کسی است که موصوف باین صفت باشد ابوبکر رض در آن
داخلست آیت پنجم قوله تعالی ولمن خاف مقام ربه جنتان مر کسی را
که بترسد از مقام حساب پروردگار خود او را دو بهشت یعنی جنت عدن و جنت نعیم
یا آنکه جنت خائف انسی است و یکی خائف جنی را زیرا که خطاب بهر دو فرقه است یکی
آنکه بواسطه خوف الهی و دیگر بواسطه اجتناب از معاصی یا هر یک شمار دو جنت است یکی
بواسطه عقیده و دیگر برای عمل یا یکی برای ثواب و جزا و دیگری برای عمل
یا یکی برای ثواب و جزا و دیگری برای تفضیل ابوبکر رض یا یکی جنت
روحانی و جسمانی نقل القاضی فی تفسیره روایت کرده ابن ابی حاتم و ابن شوذب که این آیت
در شان ابوبکر صدیق رض نازل شده آیت ششم قوله تعالی وشاورهم فی
الامر یعنی مشاورت کن ای محمد با اصحاب در امری که صلاحیت مشاورت داشته
باشد و از حکم حقتعالی حکم جزم صادر نشده است روایت کرده حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما
و بیهقی باسناد حسن که بعد ازین خدا ... رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای
تعالی امر ساخت مرا بآنکه مشورت کنم با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما آیت هفتم قوله تعالی
ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه
وجبریل وصالح المومنین درین آیت خطاب بعایشه و حفصه رضی الله عنهما است و
بیان آن چنانچه در تفسیر کشاف وغیر آن از تفاسیر مذکور است بقول اشهر آنکه رسول صلی الله
علیه وسلم در روز نوبت بنت عمر رض حفصه رضی الله عنها با ماریه قبطیه خلوت فرمود حفصه
بر آن مطلع شده اظهار ملال کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر بپوشی ماریه را بر خود
حرام کردم گفت بلی راضی‌ام آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم او را بر خود حرام ساخت و

وبا حفصه گفت که این سخن بکسی مگوئی و بقول آنکه عسل بر خود حرام ساخت و بقول آنکه با حفصه
گفت که بعد از من خلافت ابوبکر و عمر خواهد بود و اما افشای این سخن مکن و حفصه قبول این معنی نمود لیکن
از آنجا که طبیعت زنان سست چون رسول صلی الله علیه وسلم بیرون شد ندان راز را با عائشه
صدیقه در میان نهاد و فخر و مباهات نمود و رسانید خدای تبارک و تعالی خبر رسول الله را از [illegible]
خبر داد و بعد از آن بعائشه و حفصه خطاب فرمود ان تتوبا الی الله اگر توبه کنید و باز گردید
بخدای عز وجل در اظهار سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شما را اخفا سر باشد فقد صغت
قلوبکما پس تحقیق کرده است شما میل کرده از صواب که افشای سر آنحضرت کردید فان
تظاهرا علیه فان الله هو مولیه وجبریل و اگر هم پشت شوید بر [illegible] رسول
صلی الله علیه وسلم را خوش نباید از تحت و افشای سر پس بدرستیکه خدا تعالی یاور و نگاه
اوست و جبرئیل علیه السلام نیز که بیان ست وصالح المؤمنین و صلحا مومنان
یعنی صحابه رضی الله عنهم اجمعین نیز دوست و هست طبرانی از ابن عباس فرمود آنحضرت که مراد
از صالح المؤمنین صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه و فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه با وجود آنکه
پدران عائشه و حفصه بوده اند لیکن معاونت در باره آنحضرت صلعم به معاونت فرزندان
خود اختیار کردند و ایشان را زجر و منع نمودند مجاهد گفت که صالح المؤمنین علی مرتضی
ست آیت هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمت
الی النور وکان بالمؤمنین رحیما اوست خدا تعالی که درود میفرستد یعنی رحمت میکند
بر شما و فرشتگان او درود میفرستند یعنی طلب آمرزش گناهان شما میکنند این جهت آن است
که بیرون آرد شما را از تاریکی کفر و معصیت بسوی ایمان و طاعت مستقیم دارد بر آن
بر آن و هست خدا تعالی با ایمان آرندگان مهربان که خود رحمت میکند و ملائکه را بطلب آمرزش
میفرماید و روایت کرد عبد بن حمید از مجاهد که آیت ان الله وملئکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما نازل شد
و ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل ساخت بر تو خیری
مگر آنکه شریک ساخت ما را در آن آنگاه هو الذی یصلی علیکم الآیة نازل شد آیت قوله
تعالی ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته
کرها وحمله وفصاله ثلاثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة
قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی
وان اعمل صالحا ترضاه واصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک وانی

وانی من المسلمین اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا ونتجاوز عن
سیاتهم فی اصحاب الجنة وعد الصدق الذی کانوا یوعدون و فرموده ایم
آدمی را بپدر و مادر او به رنج و سختی دنهاده است او را یعنی پرورده است او را بشفقت و حمله
وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة و مدت
حمل و باز داشتن از شیر باز کردن او سی ماه است تا وقتیکه برسید آدمی بکمال قوت که سی و سه
سالگی است تا اینکه برسد بچهل سالگی قال رب اوزعنی و گفت ای پروردگار من الهام
ده مرا و توفیق بخش تا شکر گویم نعمت ترا که بمن انعام کرده بکرم خویش یعنی نعمت اسلام و نعمتی
که به پدر و مادر من داده که آن حیات است و قدرت یا نعمت دین و دیگر الهام ده که
کنم عمل شایسته که خوشنود باشی ازان و جاری و راسخ ساز صلاح را از برای من در فرزندان
من بدرستیکه من باز گشتم بحضرت تو از آنچه رضای تو دران نیست و بدرستی من یکی از مخلصان
و فرمانبرداران توام اولئک الذین آنگروه که پدر و مادر نیکی کنند و شکر نعمت بجا آورند
نتقبل عنهم احسن ما عملوا قبول کرده میشود از ایشان نیکوترین آنچه کرده اند ونتجاوز
عن سیاتهم فی اصحاب الجنة و در گذرانیده میشود از گناهان ایشان در میان
اهل بهشت وعد الصدق الذی کانوا یوعدون وعده واده خدا تعالی وعده
بهشت و تجاوز از بدی آن وعده که در دنیا وعده داده شده اند یعنی باین آیت که فرموده
وعد الله الذین امنوا وعملوا الصلحت الایة روایت کرد ابن عامر از ابن عباس
که جمیع این آیت در شان ابوبکر نازل شد و هر کس تامل کرد درین آیت می باید از غایت شفقت
ابوبکر صدیق است به وجهی که کسی بایداز برای کسی دیگر نظیر او از اصحاب رضی الله عنهم
مترجم گوید در تفسیر حسینی آورده است که قوله تعالی انعمت علی وعلی والدی مویداین آیت
در شان ابوبکر نازل شده زیرا که از مهاجر و انصار هیچکس نبود که پدر و مادر او بشرف اسلام
مشرف شده باشند غیر ابوبکر و این دلیلست در غایت قوت زیرا که در شان ابوبکر رضی الله عنه
والله اعلم آیت ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین
بیرون کردیم در دنیا و بیرون آوردیم در آخرت آنچه در سینهای ایشان باشد از کینه
در دنیا باهم داشته باشند در آیند در بهشت حال آنکه برادر باشند یکدیگر را در مهربانی
و دوستداری برادران نشسته بر تختهای از زر و نقره مکلل بجواهر در حالتیکه روی
بیکدیگر داشته باشند این آیت نازل شد در شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنانچه نقل از
روایت از علی بن الحسین رضی گذشت آیت یازدهم قوله تعالی ولا یاتل اولوا الفضل

منکم والسعة ان یؤتوا اولی القربی والیتامی والمساکین والمهاجرین فی
سبیل الله ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم
و نباید که سوگند بخورند خداوندان فضل در دین و خداوندان فراخی و توانائی در مال یعنی مردمان
چنین باید که سوگند نخورند بر آنکه نفقه ندهند درویشان و خویشاوندان و محتاجان را و هجرت
کنندگان را در راه خدا تعالی ولیعفوا ولیصفحوا و باید که درگذرند از جرائم و روی بگردانند
از انتقام ازیشان الا تحبون ان یغفر الله لکم آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خدا تعالی
شما را بسبب عفو و احسان شما بر کسی که بدی کرد بشما والله غفور رحیم و خدا تعالی آمرزنده
است با کمال قدرت بر انتقام و مهربان است بر اهل جرائم و آثام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید
در بخاری وغیر آن مرویست از عایشه صدیقه رضی الله عنها که این آیت نازل شده در شان
ابوبکر رضی الله عنه زمانی که سوگند خورد که انفاق از آن یوم که عایشه رضی الله عنها قذف گفتند
بر مسطح نکند بواسطه آنکه رمی عایشه کرد و عایشه مبرا گشت بآیاتی که در شان او نازل ساخت
و چون این آیت نازل شد ابوبکر گفت بلی والله ای پروردگار ما دوست میداریم که بیامرزی
ما را آنگاه بطریق اول انفاقی که بر مسطح میکرد جاری و مستمر ساخت و در یک روایت بخاری
از عایشه صدیقه رضی الله عنها نیز در حدیث طویل که در قصه افک ایراد کرده چنین است که گفت
خدا تعالی نازل گردانید ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم تا ده آیت جمیع این
آیات در حدیث مذکور است و ابوبکر رض بر مسطح بواسطه خویشان و فقر او انفاق میکرد
چون بعایشه رض قذف کرد صدیق سوگند خورد که هرگز بر مسطح انفاق نکند آنگاه حق سبحانه
و تعالی فرمود ولا یاتل اولوا الفضل منکم والسعة نازل گردانید و عایشه صدیقه آیات سابقه
را مذکور ساخت و گفت که ابوبکر رض گفت والله دوست میدارم که بیامرزد خدا تعالی
مرا آنگاه انفاقی که پیش از آن بر مسطح میکرد باز بآن رجوع فرمود و گفت والله که هرگز از وی باز نخواهم
گرفت علما ازین آیت استدلال بر فضل ابوبکر کرده اند چنانچه صاحب احقاق بآن معنی اشارت
کرده اند و حکیم سنائی درین باب فرموده مثنوی بود چندان که همت و فضلش + که اولو الفضل خواند ذوالفضلش + صورت و سیرتش همه جان بود + گرچه در چشم عام
پنهان بود + روز و شب ماه و سال در همه کار + ثانی اثنین اذ هما فی الغار + تهذیب
دانسته شده از حدیث ثابت الیه آنکه هر کس که عایشه صدیقه را بزنا منسوب سازد کافر است و
باین مذهب تصریح کرده اند ائمه و غیر ایشان زیرا که ازین تکذیب نص قرآنی لازم می آید و مکذب
قرآن کافر است باجماع و باین سبب که علمای خبره هم کرده تکفیر بسیاری از غلاة

رهافض اکثر ایشان این نسبت میکنند و کرده اند قاتلهم الله انی یؤفکون آیت دوازدهم
قوله تعالی لقد رضی الله و ترجمه این آیت در تحت سوم از آیاتی که مصنف بعد از ذکر کرده
بیان کردیم و روایت کرد ابن عساکر از ابن عیینه که گفت خدای تعالی عتاب فرمود جمیع مسلمانان را
در باب رسول صلی الله علیه مگر ابوبکر صدیق را رضی الله عنه تنها که او از معاتبت بیرون رفت پس
الا تنصروه تا آخر خواند و احادیث رسول صلی الله علیه در فضائل ابوبکر صدیق رضی الله عنه بسیار
و مشهور تر است و در فصل ثالث از باب اول چهارده حدیث از آنها مذکور شد بنا بر آن که احادیث
مذکوره دلالت بر خلافت شان و فضائل صحابیت دارند بحثیت بنا بر تعداد احادیث فضیلت
بر آن نموده گفتم حدیث پانزدهم روایت کردند بخاری و مسلم از عمرو بن العاص که او سوال کرد از
نبی که دوست تر از مردمان نزد تو کیست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عایشه را از همه کس دوست
میدارم پس اگر من گفتم از مردان دوست تر نزدیک تو کیست فرمود ابوها یعنی پدر عایشه که صدیق
بود باز گفتم بعد از وی کیست فرمود عمر بن الخطاب و تعداد بعضی مردان فرمود و در روایتی دیگر
آنکه عمرو بن العاص گفت از اهل تو سوال نمیکنم یا رسول الله بلکه از اصحاب سوال
میکنم حدیث شانزدهم روایت کرد بخاری در صحیح خود از ابن عباس که گفت در زمان
رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچکس را از اصحاب برابر ابوبکر نمی شمردیم باز عمر باز عثمان رضی الله عنهم
دیگر تفضیل در میان باقی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم نمیکردیم مترجم میگوید قول صواب
در این حدیث آنست که بعضی از علما گفته اند که مراد از این عمر ایشان است که در این حدیث مذکور مشایخ
اصحاب است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در امور که حادث میشد با ایشان مشورت میفرمود و
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم شاب بود در سن پس آنکه مراد او عدم
فضیلت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه باشد تا ... عدم فضیلت او میکنند مگر جاهلی و معاندی
والله اعلم و در روایت که بخاری اخراج کرده آنست که گفت تخییر میکردیم میان ناس در زمان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی میگفتیم که کدام یک از اصحاب بهتر اند و ابوبکر را بهتر داشتیم باز عمر
رضی الله عنهما و در روایت دیگر که ابوداود او را اخراج کرده آنست که ما میگفتیم در زمانی که
رسول صلی الله علیه وسلم در حیات بود که افضل است بعد از رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر باز عمر
باز عثمان رضی الله عنهم و طبرانی زیاده کرد که این خبر رسول صلی الله علیه وسلم میشنید
انکار نمیفرمود و بخاری ایضاً از محمد بن الحنفیه روایت کرد که گفت از پدر خود علی
کرم الله وجهه پرسیدم که کدام یک از مردان بهتر است بعد از رسول صلی الله علیه وسلم گفت
ابوبکر گفتم بعد از وی کیست گفت باز عمر و ترسیدم آنکه مبادا عثمان بگوید گفتم یا علی کرم الله وجهه

بعد از و تو خواهی بود گفت نیستم من مگر مردی از مسلمانان ایضاً روایت کرد ابن عساکر
از ابن عمر رضه که تفضیل دادیم ابوبکر و عمر را و عثمان و علی را رضی الله عنهم و حال آنکه رسول صلی الله علیه و سلم
در میان ما بود ایضاً روایت کرد از ابوهریره که گفت ما گروه اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم
بسیار بودیم و میگفتیم افضل این امت بعد از رسول صلی الله علیه و سلم ابوبکر است باز عمر باز عثمان
باز ساکت شدیم ایضاً روایت کرد ترمذی از جابر که عمر با ابوبکر گفت یا خیر الناس بعد رسول
صلی الله علیه و سلم آنگاه ابوبکر گفت تو این سخن میگوئی و حال آنکه من شنیدم از رسول صلی الله
علیه و سلم گفت ما طلعت الشمس علی خیر من عمر آفتاب طلوع نکرد بر کسیکه بهتر از عمر باشد
و قبل ازین مذکور شد آنکه بتواتر رسیده از علی کرم الله وجهه که گفت بهترین امت بعد از
رسول صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر اند و آنچه گفت تفضیل ندهد هیچکس مرا بر ابوبکر و عمر رضه مگر آنکه
او را حد افترا بزنم و اخراج این حدیث ابن عساکر کرده و ایضاً روایت ترمذی و حاکم از عمر که
گفت ابوبکر صدیق رضی الله عنه سید و بهترین ماست بعد رسول صلی الله علیه و سلم و روایت
کرد ابن عساکر که عمر رضه بمنبر برآمده گفت آگاه باشید بدرستیکه افضل این امت بعد از پیغامبر
صلی الله علیه و سلم ابوبکر است و هر کس که غیر این گوید آنکس افترا کرده و بروست آنچه بر افترا
کنندگان است حدیث یازدهم روایت کرد عبد الله بن حمید در مسند خود و ابونعیم و غیر
ایشان از چند طریق باسناد از ابودرداء که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ما طلعت
الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابی بکر الا ان یکون نبیا و فی لفظ
ما طلعت الشمس علی احد بعد النبیین والمرسلین افضل من ابی بکر
طلوع و غروب نکرد آفتاب بر هیچکس که فاضل‌تر باشد از ابی بکر الا آنکس که پیغامبر باشد و لفظی دیگر
آنست که طلوع نکرد آفتاب بر احدی بعد از پیغامبران و رسولان علیه و علیهم الصلوة که افضل
بود از ابوبکر و حدیث جابر و لفظ آن اینست ما طلعت الشمس علی احد منکم افضل
منه و این حدیث را طبرانی و غیر او روایت کرده اند از چند وجه شواهد دارد که حکم بصحت
و حسن آن میکنند و ابن کثیر اشارت بصحت آن حکم کرده است حدیث سیزدهم روایت
کرد طبرانی از سعید بن زراره که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان روح القدس
جبرائیل نبأنی ان خیر امتک بعدک ابوبکر بدرستی روح القدس که جبرئیل
علیه السلام باشد خبر داد مرا که بهترین امت تو بعد از تو ابوبکر است رضی الله عنه حدیث
چهاردهم روایت کردند طبرانی و ابن عدی از سلمة بن الاکوع که گفت رسول الله صلی
الله علیه و سلم فرمود ابوبکر خیر الناس الا ان یکون نبی حدیث پانزدهم

روایت کرده عبد الله بن احمد در زوائد المسند از ابن عباس که فرمود ابو بکر صاحبی و مونسی
فی الغار سدوا کل خوخة فی المسجد غیر خوخة ابو بکر ابو بکر صاحب و مونس منست در غار
همه درهای کوچک یا دریچه‌هایی که راه مسجد دارد مسدود سازید و ببندید بغیر دریچه که از جانب
ابو بکر است حدیث بیست و یکم روایت کرده دیلمی از عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ابو بکر منی و انا منه و ابو بکر اخی فی الدنیا والآخرة ابو بکر از
من است و من از ابو بکرم و ابو بکر برادر من است در دنیا و آخرت حدیث بیست و دوم
روایت کرده ابو داود و حاکم از ابو هریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اتانی
جبرئیل علیه السلام فاخذ بیدی فارانی باب الجنة الذی یدخل منه امتی
فقال ابو بکر وددت انی کنت معک حتی انظر الیه فقال اما انک یا ابا بکر
اول من یدخل الجنة من امتی جبرئیل آمد و دست مرا گرفت پس دری که امت من از آن
در بهشت روند بمن نمود آنگاه ابو بکر گفت که میخواهم که در آن ساعت با تو باشم تا آنکه ببینم آن
در را بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه تو ای ابو بکر اول کسی که [illegible] باشی بود در
بهشت از امت من حدیث بیست و سیوم روایت کرده دیلمی از سمره که فرمود
رسول صلی الله علیه وسلم ان ابا بکر یأول الرؤیا وان رؤیا الصالحة جزء من النبوة
بدرستیکه ابو بکر تاویل و تعبیر خواب میکند و خواب صالح او نصیبی است از آثار نبوت
رسول صلی الله علیه وسلم که باو میرسد بواسطه صدق و تخلیه او از سایر حظوظ دنیا و اعراض او
از فساد نفس و اهل خود رضی الله عنه حدیث بیست و چهارم روایت کرده دیلمی
از سمره که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود امرت ان اولی الرؤیا ابا بکر مامور شدم
با آنکه ابو بکر را والی امر رؤیا گردانم یعنی بواسطه مهارتی که امر تاویل و تعبیر رؤیا دارد حدیث
بیست و پنجم روایت کردند احمد و بخاری از ابن عباس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
انه لیس فی الناس احد امن علی فی نفسه وماله من ابی بکر بن ابی قحافة
ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا ولکن خلة الاسلام افضل
سدوا عنی کل خوخة فی هذا المسجد غیر خوخة ابی بکر ترجمه این حدیث در باب اول
در بیان احادیث داله بر خلافت گذشت تکرار مصنف [illegible] بواسطه تعدد راوی باشد
والله اعلم حدیث بیست و ششم روایت کرده ترمذی از عایشه صدیقه رضی الله عنها
که یا ابو بکر فرمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم انت عتیق من النار تو آزادی از آتش دوزخ
یعنی بواسطه کثرت اعمال صالحه خدا تعالی ترا آزاد ساخت از آتش دوزخ حدیث بیست و هفتم

مرویست از ابن عمر که ابوبکر رض را فرمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم انت صاحبی علی الحوض
وصاحبی فی الغار تو صاحب وهمنشین من خواهی بود بر حوض کوثر وصاحب من بودی در غار
ثور وقتی که از مکه بیرون آمده بودند چنانچه گذشت در ترجمهٔ ثانی اثنین اذ هما فی الغار حدیث سی
وششم روایت کرد ابو یعلی در مسند خود وابن سعد وحاکم صحیح کرده آنرا از عایشه رض که بدرستیکه من
در غار بودم روزی ورسول واصحاب او در صحن خانه بودند وستره در میان من وایشان
بود در این اثنا ابابکر رض آمد آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من سره ان ینظر الی عتیق
من النار فلینظر الی ابی بکر هر کسیکه خوشحال سازد خود را آنکه نظر کند بسوی آزاد کرده از آتش دوزخ باید
که نظر کند بسوی ابوبکر صدیق رض وهمچنین ابوبکر که از جانب پدرش سهمی بود یا آنکه عبدالله است بنا بر
آن که رسول صلی الله علیه وسلم او را عتیق الله خواند بسبب تغلیب برو اطلاق کردند حدیث
بیست ونهم روایت کرد حاکم از عایشه صدیقه رض که پیغامبر علیه الصلوة والسلام فرمود ابوبکر
را یا ابابکر انت عتیق الله من النار یا ابابکر تو آزاد کرده خدا هستی از آتش دوزخ را [illegible]
گویند که از آن روز که رسول صلی الله علیه وسلم اینحدیث فرمود ابوبکر را عتیق می نامند حدیث
سی ام روایت کرد بزار وطبرانی بسند خوب از عبدالرحمن بن الزبیر رضی الله عنه
که گفت که اسم ابوبکر عبدالله بود آنگاه نبی صلی الله علیه وسلم مر او را گفت انت عتیق الله من النار
واز آن وقت او را عتیق میگویند تنبیه مستفاد میشود از ینحدیث آنچه صحیح است نزد علما که اسم
ابوبکر عبدالله است ولقب او عتیق الله حدیث سی ویکم روایت کرد حاکم بسند [illegible] که
مشرکان نزد ابوبکر رض آمدند وگفتند که صاحب تو یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید
که در شب معراج به بیت المقدس برده اند ابوبکر گفت که بتحقیق راست میگوید ومن تصدیق او
میکنم یعنی در چیزی که صبح وشام از آن خبر میدهد تصدیق میکنم آنچه او گفته است را و [illegible]
گویا از ینجهت ابوبکر را صدیق میگویند واینحدیث وارد ایضا از طریق انس وابوهریره واسما
بنت [illegible] رضی الله عنهم حدیث سی ودوم روایت کرد سعد بن منصور در مسند خود از ابو
وهب مولی ابوهریره که گفت وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم از معراج بازگشت [illegible]
طوی [illegible] گفت یا جبرئیل علیه السلام قوم من تصدیق نخواهند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام [illegible]
ابوبکر رض تصدیق خواهد کرد که صدیق اکبر است وطبرانی در اوسط اینحدیث را وصل کرده از [illegible]
روایت کرد حاکم از ابن [illegible] که علی کرم الله وجهه قسم [illegible] خورده [illegible] ابوبکر
انکه [illegible] ذالک امر سماه الله الصدیق علی لسان جبرئیل [illegible] خلیفه رسول
صلی الله علیه وسلم رضیه لدیننا فرضیناه لدنیانا مرویست که

نام او صدیق کرده بر لسان محمد صلی الله علیه وسلم و خلیفه رسول الله هست صلی الله علیه وسلم رسول الله
صلی الله علیه وسلم با بوبکر خوشنود شد از برای دین ما یعنی او را فرمود که در صلوٰة امامت
قوم کند پس ما خوشنود شدیم با آنکه از جهت دنیای و دین خود یعنی بامر خلافت باو راضی شدیم
و اسناد اینحدیث حدیث و صحت رسیده از حاکم بن سعد که گفت شنیدم از امیر
المؤمنین علی رضه که سوگند یاد کرد که تسمیه ابوبکر از آسمان نازل شد حدیث سی و سیوم
روایت کرد حاکم از انس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ما صحب النبیین والمرسلین
اجمعین صاحب افضل من ابی بکر پیغامبران و مرسلان سابقان جمیعاً را
اصحاب بودند لیکن نیست هیچکدام فضل از ابوبکر حدیث سی و چهارم روایت کرد ترمذی
از ابوهریره رضه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود مالاحد عندنا یدٌ الا وقد کافیناه
ما خلا ابی بکر فان له عندنا یداً یکافیه الله یوم القیمة وما نفعنی مال احدٍ قط
ما نفعنی مال ابی بکر ولو کنت متخذ احداً خلیلاً لاتخذت ابابکر خلیلاً
الا وان صاحبکم ای محمداً صلی الله علیه وسلم خلیل الله هیچکس را نزد من نعمتی و عطای
نبود مگر آنکه جزای آن دادیم او را و دل شادی حاصل شد مگر ابوبکر را که او را نزد ما عطای
و نعمتی هست که خدا تعالی تبارک و جزای مکافات روز قیامت باو عطا خواهد
فرمود و منفعت از مال هیچکس هرگز ندیدم بقدر منفعت که از مال ابوبکر بمن رسید و اگر خلیلی
یعنی دوستی فرا میگرفتم که مرا احتیاج باو بوده باشد غیر پروردگار خود هر آئینه ابوبکر را بدوستی
فرا میگرفتم بدرستیکه صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم خلیل خدا است عز و جل حدیث
سی و پنجم روایت کردند شیخان و احمد و ترمذی و نسائی از ابوهریره که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود من انفق زوجین فی سبیل الله نودی من ابواب الجنة یا
عبد الله هذا خیر فمن کان من اهل الصلوٰة دعی من باب الصلوٰة ومن کان من اهل الصیام
دعی من باب الریان ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد ومن
کان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة فقال ابوبکر وهل یدعی
احد من تلک الابواب کلها قال نعم وارجوان تکون منهم هرکس که خرچ کند
دو زوج از مال خود از هر چیزیکه بوده باشد در راه خدا تعالی خوانده شود از درهای بهشت که ای بندهٔ
خدای این در در رای که این در بهتر است پس هر که اهل صلوٰة هست از باب الصلوٰة خوانده شود
و هر که اهل صوم هست از باب ریان خوانده خواهد شد و هر که از اهل جهاد هست از باب جهاد خوانده
خواهد شد و ریان اسم بابیست و فعلان مشتق است از روی یعنی سیراب یقال رجل ریان و

ف برادر انزد ما عطای و نعمتی هست ۱۲

(دعی من باب الصلوٰة)

واهل الترتیاقند یعنی روزه داران بوسطه آنکه نفس خود را در دنیا تشنگی در یافت فرموده اند
ایشان را ازین در بهشت میخوانند تا قبل از دخول ایشان در بهشت از تشنگی ایمن گردند کذا فی نهایة
الجزریة ناقلا عن الجزری و هر کس که اهل صدقه است او را از باب صدقه میخوانند آنگاه ابوبکر رضی
گفت آیا کسی باشد که از جمیع این ابواب خوانده شود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نعم
وارجوان تکون منهم یعنی این نوع کسان هستند و امید من چنین است که تو از ایشان
خواهی بود حدیث سی و ششم روایت ست از عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره سزاوار نیست مر قومی
را که ابوبکر در میان ایشان باشد و دیگری غیر او امامت ایشان کند و این حدیث را نسبت ظاهر
و تعلق تام بچهارده حدیث مناقب دال بر خلافت ست یعنی ذکر این حدیث در باب اثبات خلافت
اولی و انسب بود حدیث سی و هفتم روایت کردند بخاری و مسلم واحمد و ترمذی از ابوبکر که
رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا در گفت در غار یعنی ثانی که رسول صلی الله علیه وسلم و ابوبکر از
مکه بیرون آمده در غار ثور در آمدند و مشرکان بحوالی غار در آمده تفحص حال ایشان میکردند ابوبکر
گفت یا رسول الله اگر کفار زیر قدم خود نگاه کنند ما را خواهند دید آنگاه رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت یا ابابکر ما ظنک باثنین الله ثالثهما ای ابوبکر چیست گمان تو که بدو
یک کسی که سوم ایشان ست خدا تعالی ست یعنی هیچ خوف و اندیشه را بخاطر خود راه مده که
حق تعالی با ما یار است و معاونت ما خواهد کرد حدیث سی و هشتم روایت کرد عبد الله بن عمر
وابن قانع از بهزان که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا ایها الناس احفظونی فی ابوبکر
فانه لم یسؤنی منذ صحبنی ای مردمان محافظت کنید مرا در باب ابوبکر بدرستی که او بد
نکرده است بمن از روزیکه مصاحبت من میکند حدیث سی و نهم روایت کرد ابن
عساکر از عبد الرحمن بن عوف رضی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اذا کان یوم القیامة
نادی مناد لا یرفعن احد من هذه الامة کتابة قبل ابی بکر یعنی
که روز قیامت خواهد رسید آن روز منادی ندا میکند و میگوید که هیچکس ازین امت یعنی امت
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم نامه اعمال خود را بلند نسازد و پیش از ابوبکر رضی الله عنه مترجم
این حدیث همچنانکه دلالت بر کمال فضل و امتیاز ابوبکر از سایر اصحاب میکند درین اشارت
بتقدیم خلافت او رضی الله عنه نیز هست کما لا یخفی علی من له سکة حدیث چهلم روایت کرد
طبرانی از ابو امامه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی اتخذنی خلیلا
کما اتخذ ابراهیم خلیلا وان خلیلی ابوبکر رضی الله تعالی عنه

بدرستی که خدا تعالی مرا نخاست یعنی بدوستی ظاهری و باطنی و بعدم احتیاج بغیر خود فرا گرفت همچنانکه
ابراهیم علیه السلام را نخاست و دوستی فرا گرفت و بدرستیکه ابوبکر خلیل منست اگر گوئی این حدیث معارضه
میکند بحدیث سابق که لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا زیرا که آن حدیث نفی خلت ابوبکر
میکند و این حدیث اثبات خلت میکند پس این حدیث هر دو متناقض و معارض یکدیگر باشند گوئیم ممکن
ست که حدیث سابق را حمل کنیم بر کمال نفی خلت و این حدیث را حمل میکنیم بر اثبات نوعی از خلت یعنی ابوبکر
را بکمال خلت فرو نگرفته ام زیرا که آن مخصوص بخدا تعالی ست و آن نوعی از خلت مرا و را ثابت ست
حدیث چهل و یکم روایت کردند حارث و طبرانی و ابن شاهین از معاذ رضی که پیغامبر صلی الله علیه و
سلم فرمود ان الله تعالی یکره فوق سمائه ان یخطا ابوبکر فی الارض بدرستیکه خدا
تعالی مکروه میدارد در آسمان آنکه ابوبکر رضی الله عنه در اقوال و افعال خطا کند در روی زمین
و در روایت دیگر که رجال اسناد آن همه ثقات اند چنین وارد شده که ان الله یکره ان یخطا
ابوبکر حدیث چهل و دوم روایت کرد طبرانی از ابن عباس رضی که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم
ما احد عندی اعظم یدا من ابی بکر واسانی بنفسه وماله وانکحنی ابنته
هیچکس نزد من بزرگتر نیست از روی ید از ابی بکر که شریک ساخت در نفس خود و مال خود و دختر
خود را یعنی عائشه صدیقه رضی الله عنها در نکاح من در آورد و هیچ یکی از اصحاب این توفیق و
نداد که او را داد حدیث چهل و سیوم روایت کرد طبرانی از معاذ رضی که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود رایت انی وضعت فی کفة وعدلتها ثم وضع ابوبکر فی کفة
وامتی فی کفة فعدلها ثم وضع عمر فی کفة وامتی فی کفة فعدلها ثم وضع
عثمان فی کفة وامتی فی کفة ثم رفع المیزان در واقعه دیدم که مرا در یک پله ترازو
نهادند و امت مرا در پله دیگر پس در وزن برابر آمدم با امت باز ابوبکر را در پله نهادند و امت
مرا در پله دیگر هر دو برابر آمدند باز عمر رضی را در یک پله ترازو نهادند و امت مرا در پله دیگر نهادند
هر دو برابر آمدند و بعد از آن عثمان را در یک پله از آن ترازو نهادند و امت مرا در طرفی
دیگر هر دو مقابل آمدند آنگاه میزان را برداشتند حدیث چهل و چهارم روایت کرد
مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حاکم و بیهقی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ارحم امتی
بامتی ابوبکر رحیم مهربان ترین امت من بامت من ابوبکر ست و تتمه این حدیث بیان آن نیز
خواهد آمد انشاء الله تعالی حدیث چهل و پنجم روایت کردند احمد و ابوداود و ابن ماجه و ضیاء
از سعد بن زید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عشرة فی الجنة والنبی فی الجنة و
ابوبکر فی الجنة تتمه این حدیث نیز خواهد آمد حدیث چهل و ششم روایت کرد احمد و ضیاء

وامتی فی کفة

ازسعد بن زید و ترمذی از عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر
فی الجنة و این حدیث طویل ست که بعد ازین کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی حدیث چهل و هفتم
روایت کرده ترمذی از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود رحم الله
ابابکر رض زوجنی ابنته وحملنی الی دار الهجرة واعتق بلالا من ماله وما نفعنی
مال احد فی الاسلام ما نفعنی مال ابی بکر رحمت کناد خدای تعالی ابابکر را که دختر خود را در نکاح
من در آورد و سوار کرد مرا بر راحله از مکه تا مدینه که دار هجرت ست و آزاد کرد بلال را از مال خود
و نفع نرسید مرا از مال هیچکس الا از مال ابوبکر یعنی نفع آن مال از همه مالها من نسبت بیشتر بود چنانچه
بعد ازین خواهد آمد که زمانی که ابوبکر رض باسلام در آمد صاحب چهل هزار بود و جمیع آنها را در راه خدا
و رسول او صرف کرد و هیچ چیز برای خود و فرزندان خود نگذاشت اگر گوئے در حدیث بخاری
چنین مبین گشته که رسول الله صلی الله علیه وسلم راحله از ابوبکر رض نگرفت مگر بقیمت و درین
حدیث از قوله حملنی الی دار الهجرة چنین معلوم میشود که راحله برسول صلی الله علیه وسلم بخشیده باشد
و این تناقض ست گوئیم که جمع بین الحدیثین باین طریق میکنیم که در اول حال ابوبکر رض نذر رسول
الله ساخته باشد از قیمت راحله و برین تقدیر دفع تناقض میشود و تتمه حدیث بعد ازین خواهد
آمد حدیث چهل و هشتم روایت کرد بخاری از ابو الدرداء رضی الله عنها که نزد رسول الله
صلی الله علیه وسلم نشسته بودیم درین اثنای ابوبکر آمد رض و سلام کرد و گفت که میان من و
عمر گفتگوی شدید در ایذا او سرعت نمودم باز مرا ندامت حاصل شد انگاه از و خواستم که از من عفو
کند او از من ابا کرد بنابرین بخدمت تو آمدم انگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یغفر الله لك
یا ابابکر یغفر الله لك یا ابابکر یغفر الله لك یا ابابکر راوی گوید باز عمر نیز از عفو نکردن پشیمان
شده بمنزل ابوبکر آمد و او را در خانه خود نیافت اینجا بخدمت رسول صلی الله علیه وسلم دید که روے
مبارک حضرت رسالت پناه متغیر شد بمرتبه که ابوبکر رض گفت ترسیدم که مبادا بعمر اعراض
فرماید انگاه آمده بدو زانو نشست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله بعثنی الیکم
فقلتم کذبت وقال ابوبکر صدقت وواسانی بنفسه وماله فهل انتم تارکوا لی
صاحبی بدرستیکه خدا تعالی فرستاد مرا بسوی شما برسالت و در آن وقت که جمیع شما تکذیب
میکردید ابوبکر تصدیق من میکرد و بنفس و مال خود را در راه من صرف نمود و مرا دران شریک
ساخت آیا مصاحبت یار مرا بمن نخواهید گذاشت و رعایت جانب من نخواهید کرد راوی
گوید بعد از وقوع این قضیه ابوبکر از هیچکس ایذاے و آزار نیافت ابن عدی از حدیث
ابن عمر رض مانند این حدیث را روایت کرده و دران حدیث ست آنکه رسول صلی الله علیه وسلم

فرمود لا تؤذونی فی صاحبی فان الله بعثنی بالهدی ودین الحق فقلتم کذبت و
قال ابوبکر صدقت ولولا ان الله سماه صاحبا لاتخذته خلیلا ولکن اخوة
الاسلام مرا مرنجانید در باب صاحب و یار من بدرستی که خدا تعالی مرا فرستاد که هدایت
خلق کنم و براستی حق خوانم در آنوقت شما تکذیب من کردید و ابوبکر تصدیق من کرد و که حق سبحانه و تعالی
او را صاحب من فرموده و هر آینه او را خلیل خود ساختم ولیکن میان ما و او برادری اسلام است
حدیث چهل و نهم روایت کرد ابن عساکر از مقداد که گفت میان ابوبکر و عقیل بن ابی طالب
نزاع و خصومتی شد و ابوبکر مردی اعلم بود بانساب یعنی کثیر العلم بود بانساب مردم لیکن
ملاحظه قرابت عقیل رض بار سول صلی الله علیه وسلم نمود و از و اعراض کرده شکوه او نزد رسول الله
صلی الله علیه وسلم نمود رسول برخاست در میان مردم و فرمود الا تدعون لی صاحبی
ما شأنکم و شأنه فوالله ما منکم رجل الا علی باب بیته ظلمة الا باب ابی بکر
فان علی بابه النور ولقد قلتم کذبت وقال ابوبکر صدقت وامسکتم الاموال و
جاد لی بماله وخذلتمونی وواسانی واتبعنی آیا نمیگذارید از برای من صاحب و یار
مرا از چه چیز مطلبید با وی چه کار دارید بخدا سوگند که هیچ مردی از شما نیست مگر آنکه بر در خانه
او ظلمتی است غیر ابوبکر که بر در او نور است شما مرا دروغگوی گفتید و ابوبکر مرا راست گو گفت شما مالهای
خود را نگهداشتید و ابوبکر بمال خود بخشش نمود مرا شما ترک نصرت و یاری من کردید ابوبکر همراهی
من نمود و مرا شریک ساخت بنفس و مال خود و متابعت من نمود حدیث پنجاهم روایت کرد بخاری
از ابن عمر رض که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله الیه یوم
القیامة هر که جامه خود را دراز میکند و بدست آنرا بالا میکشیده باشد از روی عجب و تکبر خدا
تعالی در روز قیامت بسوی او نظر نکند آنگاه ابوبکر گفت یکطرف جامه من دراز میشود و من
آنرا محافظت میکنم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انک لست ذلک تصنع خیلاء بدرستیکه
تو نگاه داشتی جامه خود را از روی عجب و کبر نمیکنی حدیث پنجاه و یکم روایت کرد مسلم از ابوهریره
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کیست از شما که تابع جنازه شده باشد درین روز ابوبکر گفت
من شده ام باز گفت کیست از شما که عیادت مریض کرده باشد درین روز ابوبکر گفت که من
کرده ام آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود کیست که صبح کرده و روزه دار و طعام داده
مسکین ابوبکر گفت که من روزه دارم و طعام نیز داده ام آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما اجتمعن
فی امرء الا دخل الجنة وفی روایة عن انس رض وجبت لک الجنة این خصال مذکوره
در هیچکس مجتمع نمیشود مگر آنکه در بهشت داخل شود و در روایتی از انس مگر آنکه واجب برای وی بهشت

حدیث پنجاه و دوم روایت کرد بزار از عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه گفت رسول صلی الله علیه وسلم
صلوة صبح گذارده روی مبارک خود جانب اصحاب کرد و گفت کیست از شما که امروز روزه دار
باشد عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله در شب نیت روزه نکرده بودم بنابرین روزه دار نیستم آنگاه
ابوبکر رضی الله عنه گفت من شب نیت روزه کرده بودم حالا روزه دارم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
آیا از شما کسی هست که عیادت مریض کرده باشد عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله هنوز از مسجد بیرون نرفته
ام چگونه عیادت مریض کرده باشم آنگاه ابوبکر گفت بمن چنین رسید که برادرم عبد الرحمن بن عوف
مریض شده است بنابرین در راه آمدن مسجد از جانب او آمدم و احوال او را معلوم کردم باز
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا امروز کسی طعام مسکین کرده است عمر گفت رضی الله عنه یا رسول الله
نماز گذارده ام و هنوز از مسجد بیرون نرفته ام چگونه طعام مسکین کرده باشم آنگاه ابوبکر گفت رضی الله عنه
زمانی که در مسجد درآمدم مسکین را دیدم در این اثنا پارچه نان موجود در دست عبد الرحمان
بود آن را گرفته بآن مسکین دادم بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انت ابشر بالجنة
ترا بشارت میدهم به بهشت باز کلمه گفت که راضی شد بآن و عمر رضی الله عنه هرگز اراده چیزی نکرده
است مگر آنکه ابوبکر رضی الله عنه سابق شده است بدو در آن مصنف گوید لفظ حدیث در نسخه که دیدم
اینچنین بود و فیه ما یحتاج الی التامل و ابو یعلی روایت کرد از ابن مسعود رضی الله عنه که بودم
در مسجد و نماز گذاردم و در این اثنای رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با او بودند
و زمانی که دعا میکردم نظر مبارک او صلی الله علیه وسلم بمن افتاد و فرمود سل تعطه ثم قال من
احب ان یقرأ القرآن غضا طریا فلیقرأ بقراءة ابن ام عبد طلب کن تا داده شوی
باز گفت هر کس که دوست میدارد که قرائت قرآن کند بغیر تصرف چنانچه نازل شده باید
که بطریق ابن مسعود بخواند آنگاه بمنزل خود باز گشتم و ابوبکر آمد و بشارت دادم این حدیث باز عمر رضی الله عنه
آمد دید که ابوبکر رضی الله عنه سبقت گرفته و بیرون میرود از منزل من آنگاه عمر گفت ای ابابکر انک لسباق
بالخیر بدرستیکه تو سبقت بردی بر من در افعال و اعمال خیر حدیث پنجاه و سوم
روایت کرد احمد بسند حسن از ربیعه اسلمی گفت میان ما و ابوبکر سختی واقع شد و ابوبکر رضی الله عنه
نسبت من سخنی گفت که من آن را مکروه میداشتم و از آن سخن پشیمان گفت ای ربیعه مثل همین سخن
بمن رد کن تا قصاص کرده باشی من گفتم رد نخواهم کرد پس گفت ابوبکر رضی الله عنه بگو این سخن را تا هر آینه
طلب یاری میکنم بر تو از رسول الله صلی الله علیه وسلم ربیعه گفت نیستم من که بگویم این سخن را آنگاه ابوبکر
روان شد و در این اثنا چند شخص از قبیله اسلم آمدند و مرا گفتند رحمت خدا بر ابوبکر رضی الله عنه باد در چه
باب است که زیادتی میکند بر تو و نسبت بتو این نوع سخنان گوید من جواب ایشان دادم

ای یاران سید انید که این کیست ابوبکر صدیق است ثانی اثنین رسول الله صلی الله علیه وسلم و
شیخ بزرگ مسلمانان است پرهیز کنید و ساکت شوید مبادا که باین جانب ملتفت شود و
ببیند که شما حمایت و نصرت من میکنید ازین سبب غضب کرده نزد رسول صلی الله علیه وسلم رود و
بواسطه غضب ابوبکر بر من غضب کند و خدا تعالی بواسطه غضب ایشان بر من غضب فرماید و هلاک
شوم گفتند چه فرمائی ما را گفتند باز گردید آنگه ابوبکر از آن موضع رفت و من تابع او شدم تا آنکه
نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد حکایت چنانچه گذشته بود بحضور رسالت پناه رسانید رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ای ربیعه چیست ترا با صدیق گفتم یا رسول الله چنین چنین بود ابوبکر صدیق
کلمه نسبت بمن گفت و من آنرا مکروه داشتم باز پشیمان گشته گفت آن سخن را بمن بگو تا قصاص
کرده باشی من ازین معنی ابا کردم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اجل لا ترد علیه
ولکن قل غفر الله لک یا ابا بکر این سخن باو رد مکن لیکن بگو خداتعالی ترا بیامرزد راست
ابوبکر بعد ازان گفتم حدیث پنجاه و چهارم روایت کرد ترمذی و گفت اسناد آن حسن ا[ست]
از ابن عمر رضه رسول صلی الله علیه وسلم گفت ابوبکر را انت صاحبی علی الحوض وصاحبی
فی الغار و مونسی فی الغار حدیث پنجاه و پنجم روایت کرد بیهقی از حذیفه که گفت رسو[ل]
الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة طیرا کامثال البخاتی بدرستیکه در بهشت مرغان
هستند مثال شتران گردن بلند آنگاه ابوبکر گفت انها لناعمة یا رسول الله صلعم گفت انعم
منها من یاکلها وانت ممن یاکلها سنعم ترا ازان مرغان کسی ست که این مرغان را بخورد
و تو ازان کسانی که خورش ایشان ازان مرغان است و این حدیث از روایت انس نیز
آمده حدیث پنجاه و ششم مرویست از ابوهریره رضه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
عرج بی الی السماء فما مررت بسماء الا وجدت فیها اسمی محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم وابوبکر صدیق خلفی نمانی که معراج من با آسمان شد پس نگذشتم مگر آنکه
یافتم درانجا اسم خود را که نوشته شده است محمد رسول الله و ابوبکر صدیق عقب من
و این حدیث را ایضا روایت از ابن عباس رضه و ابن عمر و انس و ابوسعید و ابودرداء رضی شده
و اسناد جمیع الطریق ضعیف است لیکن من حیث المجموع بدرجه حسن میرسد حدیث پنجاه و هفتم
روایت کردند ابن ابی حاتم و ابونعیم از سعید ابن جبیر که گفت نزد رسول صلی الله علیه وسلم
یا ایتها النفس المطمئنة خوانده شد آنگاه ابوبکر رضه گفت یا رسول الله ان هذا
لحسن آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اما ان الملک سیقولها لک عند الموت
بدرستیکه ملک الموت این کلمه را بتو خواهد گفت در وقت وفات حدیث پنجاه و هشتم

روایت کرد ابن ابی حاتم از عامر بن عبد الله بن عبد الله بن الزبیر که چون آیت ولو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا
انفسکم الآیة نازل شد ابوبکر صدیق رض گفت یا رسول الله اگر امر بسازی مرا که نفس خود را بقتل رسانم هر آینه
خواهم کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود صدقت راست گفتی که خواهی کرد حدیث پنجاه
و نهم روایت کرد طبرانی در کبیر و ابن شاهین در سنت از ابن عباس رضی الله عنهما موصولاً
و ابو القاسم البغوی گفت خبر داد مرا عبد الجبار بن الورد از ابن ابی ملیکه و متابعت کرد وکیع از عبد الجبار بن
الورد و روایت کرد ابن عساکر و نیز عبد الجبار ثقه است و شیخ او ابن ابی ملیکه امام است لیکن این حدیث
از طریق مرسل روایت کرده گفت رسول الله بغدیر خم آب آمده فرمود که هر کس دلو بجانب
صاحب خود ساخت کند تا زمانی که رسول صلی الله علیه وسلم باقی ماند پس بطرف ابوبکر ساخت
کرد و او را معانقه نمود و فرمود لو کنت متخذا خلیلا حتی القی الله لاتخذت ابابکر
خلیلا ولکن صاحبی حدیث شصتم روایت کرد ابن ابی دنیا در مکارم الاخلاق و ابن عساکر از
طریق صدقه ابن میمون القرشی از سلیمان بن یسار که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که
خصائل خیر سیصد و شصت خصلت است هرگاه که حق سبحانه و تعالی عز و جل اراده خیر بنده کند
یک خصلت ازین خصائل عطا فرماید که بآن سبب داخل بهشت شود آنگاه گفت ابوبکر یا رسول الله
چیزی ازین خصائل در من بوده باشد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نعم جمیعا ای از جمیع خصائل در تو موجود است و
ابن عساکر از طریق دیگر روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود خصائل الخیر ثلاث مائة
و ستون خصلتهای خیر سیصد و شصت چیز است آنگاه ابوبکر گفت یا رسول الله مرا ازین
خصائل چیزی هست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود کلها فیک فهنیئا لک یا ابابکر جمیع این
خصائل در تو هست خوشگواری ترا ای ابوبکر حدیث شصت و یکم روایت کرد ابن عساکر
از طریق مجمع انصاری از پدر او که گفت که اصحاب در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم در
می نشستند و آن مجلس حلقه سوار میشد یعنی مثل دست برنجن که در دست میکنند و با وجود اینحال
بجای نشست ابوبکر فارغ می بود و یارای کسی نبود که آنجا می نشست وقتی که ابوبکر رض می آمد بجای خود
می نشست و رسول خدا جانب او متوجه می شد حدیث شصت و دوم روایت کرد ابن
عساکر از انس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که حب ابی بکر و شکره واجب علی کل امتی
دوست داشتن ابوبکر و شکر او واجب بر جمیع امت من و مثل همین حدیث از سهل بن سعد روایت
کرده است حدیث شصت و سیوم روایت کرد ابن عساکر از عایشه رض که گفت رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود الناس کلهم یحاسبون الا ابوبکر جمیع مردمان را حساب خواهند کرد روز
قیامت مگر ابوبکر را که بی حساب در بهشت خواهد رفت حدیث شصت و چهارم

روایت کرد احمد از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما نفعنی مال قط ما نفعنی مال ابی
بکر یعنی هیچ مالی منفعت نرسانید مرا هرگز مثل مال ابوبکر رضه آنگاه ابوبکر رضه گریه دست داده گفت آیا
من هستم و مال من نیست مگر از برای تو یا رسول الله و ابویعلی از حدیث عایشه رضه مرفوعا همین
حدیث را روایت کرده و ابن کثیر گفت که اینحدیث مرویست ایضا از علی بن ابی طالب و ابن عباس
و انس و جابر و عبد الله و ابی سعید خدری رض روایت کرد خطیب اینحدیث را از ابن مسیب مرسلا
و زیاده کرد آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مال ابوبکر حکم فرمود همچنانکه در مال خود در روایت ابن
عساکر از چند طریق اسناد از حضرت عایشه رضها و عروه رضه که ابوبکر رضه روزیکه باسلام در آمد چهل هزار درم
از مال خود داشت و جمیع آن مال را انفاق نمود بر رسول صلی الله علیه وسلم حدیث شصت
و پنجم روایت کردند بغوی و ابن عساکر از ابن عمر رضه که گفت در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم
بودم و ابوبکر نیز در آنجا بود و عبای بر خود گرفته بود که خلالی از چوب در آن گذرانیده بود و طرفین
از عبا را بهم دوخته بود آنگاه جبرائیل عم نازل شد و گفت یا محمد چه حالست ابابکر را می بینم که عبای
بر خود گرفته که سینه آنرا بخلال بهم دوخته آورده است رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای جبرائیل
ابوبکر مال خود را انفاق کرد بر من پیش از فتح مکه جبرئیل گفت خدای تبارک و تعالی ورا سلام گوید
و گفت یا ابابکر آیا در این فقر از من راضی هستی یا ناراضی از من آنگاه ابوبکر گفت اسخط علی
ربی انا عن ربی راض آیا بر پروردگار خود سخط کنم و ناراضی باشم چنین نیست بلکه از
پروردگار خود راضی و شاکرم سند اینحدیث غریبست جدا و ابونعیم از ابو هریره و ابن مسعود
مثل همین حدیث روایت کرده و سند ایشان ضعیفست و ابن عساکر با سند این روایت
کرده از حدیث ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت جبرئیل عم آمد و طنفسه یعنی
بساطی که بر وی بود باریک بر خود پوشیده بود و طرفین خود را بخلال بهم آورده آنگاه من گفتم
یا جبرئیل چیست این پوشیده جبرئیل عم گفت که خدا تعالی ملائکه را امر فرمود که در آسمان متخلل
بخلال باشند ابوبکر در زمین گوید که اینحدیث منکرست جدا و اگر چنین نبودی که اینحدیث و حدیث
دیگر که قبل از این است بسیار است که از مردم سند اول ساخته بودند اعراض از آن هر دو کردن
اولی بود حدیث شصت و ششم بصحت رسیده از عمر رضه که گفت رسول الله صلی الله علیه
وسلم مرا مامور ساخت که تصدق سازم در راه خدا تعالی و در آنوقت نزد من مالی بود با خود
گفتم که وقتی بر ابوبکر سابق خواهم شد آنروز خواهد بود آنگاه نصف مال خود را نزد رسول
صلی الله علیه وسلم بردم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که از برای اهل عیال خود چیزی گذاشتی
گفتم مثل همین مقدار که بخدمت تو آوردم جهت اهل خود گذاشتم بعد از آن ابوبکر آمد با جمیع

مال خود در رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ای ابابکر برای اهل خود چه چیزی گذاشتی ابوبکر گفت
خدای و رسول خدای صلی الله علیه وسلم برای اهل خود گذاشتم آنگاه من با خود گفتم که هرگز در هیچ
چیز با ابوبکر سبقت نخواهم کرد حدیث شصت و هفتم روایت کرد ابن عساکر که ابوبکر را گفتند در
میان جمعی از صحابه که در زمان جاهلیت هرگز شراب نخورده بودی ابوبکر گفت اعوذ بالله بخدا
پناه میگیریم از خوردن شراب باز پرسیدند که چرا نمیخوردی گفت نگه میداشتم عرض خود میکردم و حفظ
مروت خود مینمودم زیرا که هر کس که شراب بخورد تضییع عرض و مروت خود را میکند آنگاه این خبر
برسول صلی الله علیه وسلم رسید فرمود صدق ابوبکر دو فرمود که ابوبکر رض هرگز شعر نگفت در زمان
جاهلیت و نه در اسلام و ابوبکر و عثمان نیز هر دو در زمان جاهلیت ترک شراب خوردن کرده بودند
ابونعیم بسند جید روایت کرد از عائشه رض که گفت ابوبکر شرب خمر بر خود حرام کرده بود در زمان جاهلیت
حدیث شصت و هشتم روایت کردند عائشه و ابونعیم و ابن عساکر از ابن عباس رض که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود ما کلمت فی الاسلام احدًا الا ابی علیّ وراجعنی الکلام الا ابن ابی
قحافه فانی ما کلمته شیئا الا قبل واستقام علیه و فی روایة ابن اسحاق ما دعوت
احدًا الی الاسلام الا کانت له عنه کبوة وتردد ونظر الا ابابکر ما عتم ای تلبث عنه حین
ذکرته و ما تردد فیه ـــــ سخن نگفتم در باب عرض کردن اسلام با هیچکس مگر سر باز زد
و در کلام مراجعت و معاودت کرد با من مگر ابن ابی قحافه که هیچ چیز نگفتم با او درین باب الا آنکه قبول نمود و بران
ثابت و مستقیم ماند و در روایت ابن اسحاق چنین است که فرمود هیچکس را باسلام نخواندم الا آنکه تدبر و توقف
و تردد و تفکر مینمود مگر ابوبکر که او درنگ نکرد وقتیکه اسلام با و عرض کردم و هیچ تردد و تفکر ننمود
فی الحال باسلام در آمد بیهقی گفت صدور این امر از ابوبکر بواسطه این بود که قبل از دلائل نبوت رسول
صلی الله علیه وسلم میدانست و آثار نبوت شنیده بود وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم او را باسلام دعوت
فرمود چون قبل ازین در باب فکر و نظر کرده بود در حال باسلام در آمد بی تامل آنچه روایت
کرد ابونعیم از فرات بن السائب که گفت از میمون بن مهران پرسیدم که امیر المومنین فضلت نزد
تو یا ابوبکر و عمر آنگاه از شنیدن این سخن لرزه بر عصای او افتاد بمرتبه که از دستش جدا شد و عصا از دست
مبارک او ساقط شد و گفت گمان این نداشتم که باقی مانم تا زمانی که مردم ابوبکر و عمر را رضی الله
عنهما با دیگری برابر دانند خدا تعالی ایشان را خیر بدهد که رأس و رئیس اسلام بودند باز پرسیدم
که اسلام ابوبکر سابق بود یا امیر المومنین علی گفت بخدای سوگند که ابوبکر ایمان به پیغمبر صلی الله علیه وسلم
آورد در زمان بحیرا راهب وقتیکه باو گذشت و علما را اختلاف است در مدتی که میان او
و خدیجه ام المومنین بود تا زمانی که تزویج خدیجه ام المومنین واقع شد و جمیع آنها قبل از تولد امیر المومنین

اسد الله بود و از زید بن ارقم بصحت رسیده که اول کسیکه نماز را بر رسول الله بگذارد ابوبکر بود و روایت کرد ترمذی و ابن حبان در صحیح خود از ابوبکر رضی الله عنه که گفت الست احق الناس بها الست اول من اسلم الحدیث آیا نیستم من احق و اولی بخلافت آیا نیستم من نخستین کسیکه مسلمان شده تا آخر حدیث و روایت کرد طبرانی در کبیر و عبد الله بن احمد در زوائد الزهد از شعبی که گفت از ابن عباس رضی الله عنه پرسیدم که اسلام کدام یک از صحابه سابق بود گفت اسلام ابوبکر رضی الله عنه آیا نشنیده قول حسان بن ثابت شعر اذا تذکرت شجوا من اخی ثقة + فاذکر اخاک ابابکر بما فعلا + خیر البریة اتقاها و اعدلها + الا النبی و اوفاها بما حملا + والثانی التالی الصادق المحمود مشهده + و اول الناس منهم صدق الرسلا + یعنی هرگاه که کسی را بخواهی و بافعال حسنه یاد کنی برادر دینی خود ابوبکر را یاد کن که او بهترین مردم و اتقی و اعدل ایشان بود و نیز پیغامبر صلی الله علیه وسلم ثانی و تالی او صلوة الله علیه در هر موضعی و مقامی و اول کسی تصدیق کرد به پیغمبر صلی الله علیه وسلم والیمان آورد ابوبکر بود رضی الله عنه و از اینجهت است که خلقی کثیر از اصحاب و تابعین و غیر ایشان برین رفته اند که ابوبکر رضی الله عنه اول کسی بود که در اسلام در آمد بلکه بعضی دعوی اجماع برین کرده اند و جمع میان این حدیث و احادیثیکه منافی اینست باینطریق کرده اند که اول کسیکه از مردان باسلام در آمد ابوبکر بود و از زنان اول ایشان خدیجه بود رضی الله عنها و از صبیان اول ایشان علی مرتضی کرم الله وجهه بود و از موالی زید و از بندگان بلال رضی الله عنهم و ابن کثیر خلاف این قول کرده میگوید که ظاهر اینست که اهل بیت رسول صلی الله علیه وسلم پیش از همه ایمان آورده اند خدیجه زوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم و مولی او زید و زوجه او ام ایمن و حضرت امیر المؤمنین علی و ورقه و مؤید و مقوی اوست آنچه از سعد بن ابی وقاص بصحت رسیده که پیش از ابوبکر زیاده از پنج کس مسلمان شدند لیکن گفتند که ابوبکر از ما بهتر بود حدیث شصت و نهم روایت کردند ابویعلی و احمد و حاکم از امیر المؤمنین علی که رسول صلی الله علیه وسلم در روز بدر فرمود مرا و ابوبکر را مع احدکما جبرئیل و مع الاخر المیکائیل با یکی جبرئیل است و با دیگری میکائیل حدیث هفتادم روایت کرد تمام در فوائد خود و ابن عساکر از عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود اتانی جبرئیل فقال ان الله یامرک ان تستشیر ابابکر جبرئیل آمد و گفت که خدا تعالی امر میکند ترا بآنکه در کارهای مشورت با ابابکر کرده باشی رضی الله عنه

## فصل سیوم در ذکر فضائل ابوبکر رضی الله عنه که مشارکت عمر و عثمان و علی و غیرهم رضی الله علیهم اجمعین وارد شده و این احادیث از احادیث اول جدا ساختم بواسطه سوق کلام غیر اول است و اما باعتبار فائده فضیلت ابوبکر و شرف او رضی الله عنه با کلام اول

از یک جنس است بنابر اول نهاده گفتیم حدیث هفتاد و یکم روایت کرد حاکم در ذکر کنیتها و ابن
عدی در کامل و خطیب در تاریخ خود از ابوهریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر و عمر خیر
الاولین والاخرین وخیر اهل السموات وخیر اهل الارضین الا النبیین والمرسلین
ابوبکر و عمر بهتر اند از کسانی که در اول و آخر بوده اند و بهترین اهل آسمان و زمین مگر پیغمبران و
فرستادگان از جانب حقتعالی حدیث هفتاد و دوم روایت کرد طبرانی از ابودردا اقتدوا
بالذین من بعدی ابی بکر و عمر فانهما حبل الله الممدود من تمسک بهما فقد تمسک
بالعروة الوثقی لا انفصام لها پیشوای و مقتدای خود سازید و متابعت کنید این دو
کس را که بعد از من خلیفه خواهند شد ابوبکر و عمر پس بدرستیکه ایشان حبل الله اند یعنی ایشان در ثبات
در دین و استحکام ایمان بمنزله حبل ثابت و مستحکم اند که از مکان بلند فرود آمده اند پس هرگاه که
با ایشان کسی دست زده انقطاع نمی یابد و این حدیث از چند طریق دیگر وارد شد چنانچه در احادیث
خلافت گذشت حدیث هفتاد و سوم روایت کرد ابونعیم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
اذا انا مت وابوبکر و عمر وعثمان فان استطعت ان تموت فمت زمانیکه من و ابوبکر و عمر
وعثمان از دنیا انتقال نمودیم اگر استطاعت مردن داری بمیر یعنی چون زمان ایشان بگذرد در
میان مردم فتنه و فساد و بدعتهای ظاهر گردد در آنوقت بهتر بحال هر کس آنست که زنده نباشد
تا از فساد و شر از مفسدین ایمن باشد حدیث هفتاد و چهارم روایت کرد بخاری در تاریخ
و نسائی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله عنهم که پیغامبر فرمود نعم الرجل ابوبکر نیکو مردیست ابوبکر
حدیث هفتاد و پنجم روایت کرد ترمذی از ابوسعید که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ما من
نبی الا وله وزیران من اهل السماء ووزیران من اهل الارض فاما وزیرای من
اهل السماء فجبرئیل ومیکائیل واما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر پس هیچ پیغامبر
نیست مگر او را دو وزیر است از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین و مرا از اهل آسمان جبرئیل و
میکائیل اند و از اهل زمین ابوبکر و عمر اند یعنی دو وزیر آسمانی اثقالات سماوی بر من سبک می
سازند و دو وزیر ارضی اثقال ارضی بر من سبکبار مینمایند حدیث هفتاد و ششم روایت
کردند احمد و بخاری و مسلم و نسائی از ابوهریره که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود در زمانی
قبل ازین یعنی در زمان بنی اسرائیل چوپانی بود و گوسفند از دست گرگ خلاص نمود گرگ گفت
ای راعی امروز این را از دست من خلاص کردی روز سبعت و فتنه که آنروز هیچ چوپانی نیست
غیر من پس کیست که او را خلاص سازد و مردی دیگر گاوی میراند و بقیه مانده گشت تا آن گاو
سوار گشت گاو بسخن در آمد و گفت مرا از برای بار و سواری خلق نکرده اند بلکه از برای زراعت

ص نعم الرجل
۶ نیکو مردیست
عمر

شده ام حاضران مجلس گفتند سبحان الله گرگ وگاو سخن میکنند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
فانی اؤمن بذلك وابوبكر وعمر بدرستیکه من تصدیق اینحکایت کردم وابوبکر وعمر تصدیق
آن میکنند وایمان بآن می آرند اگرچه درآن مجلس حاضر نبوده اند بعضی شما اینحکایت را غریب میدانند
وازآن تعجب مینمایند اما من تصدیق میکنم وابوبکر وعمر برین گواهی داد که ایشان ایمان باینحکایت
می آورند باآنکه درانجا حاضر نبودند حدیث هفتاد و ششم روایت کردند احمد وترمذی وابن ماجه
وابن حبان در صحیح خود از ابوسعید وطبرانی از جابر بن سمره وابن عساکر از ابن عمر از ابوهریره رضی
الله عنهم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان اهل الدرجات العلی لیراهم من هو اسفل
منهم کما ترون الکوکب الدری فی افق السماء وان ابابکر وعمر منهم وانعما بدرستیکه
جمعی که مرتبه ایشان عالی وبلند ست هرآینه می بینند ایشانرا کسانیکه پایین تر اند از ایشان همچنانکه
ایشان یعنی تماشا ستاره های نورانی رامی بینند درآسمان وآن هردو ابوبکر وعمر از مرتبه عالی اند وزیاده اند
در درجه مرتبه ایشان بر صاحبان مرتبه علیا وبعضی گفته اند یعنی ابوبکر وعمر در نعیم بهشت داخل شوند
حدیث هفتاد و هفتم روایت کردند ابن عساکر از ابوسعید که پیغامبر فرمود ان اهل علیین لیشرف
احدهم علی الجنة فیضیئ وجهه لاهل الجنة کما یضیئ القمر لیلة البدر لاهل الدنیا وان
ابابکر وعمر منهم وانعما بدرستیکه صاحب بلندی چون مشرف شوند وظاهر گردند بر بهشت روشنی روی
او از برای اهل بهشت چون روشنی ماه شب چهاردهم از برای اهل دنیا شود وتحقیق که آن ابوبکر
وعمر از اهل علیین خواهند بود و زائد اند بر ایشان در فضل ودرجه حدیث هفتاد و هشتم روایت
کرد احمد وترمذی از امیر المؤمنین علی وابن ماجه از ابوجحیفه وابویعلی در مسند خود وضیا در مختاره
از انس وطبرانی در اوسط از جابر واز ابوسعید که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود در فضل ابوبکر
وعمر ان هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والاخرین الا النبیین والمرسلین ابوبکر
وعمر فاضلترین کهول اهل بهشت خواهند بود از امم سابقه واین امت مگر پیغامبران ومرسلان
ایشان وکهول جمع کهل ست از مردان کسی ست که عمر او از سی سال زیاده باشد تا چهل و
بعضی گفته اند از سی و سه سالگی تا پنجاه سال کهول ست کذا فی نهایة الجزری حدیث هفتاد و نهم
روایت کردند ترمذی وحاکم وصحیح کرد وعبدالله بن حنظله که رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر وعمر را دید
وگفت هذان السمع والبصر یعنی این دو کس مثل سمع وبصر اند در اعضا یا آنکه ایشانرا
سمع وبصر خوانده بواسطه شدت حرص ایشان بر شنیدن حق ومشاهده آفاق وانفس
وطبرانی اینحدیث را روایت کرد از حدیث عمر بن عمران حدیث هشتادم روایت
کرد ابونعیم در حلیه از ابن عباس وخطیب از جابر وابویعلی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود

بمنزلهٔ سمع و بصر ست از سر . حدیث هشتاد و دوم روایت کردند طبرانی و ابونعیم در حلیه
از ابن عباس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی ایدنی باربعة وزراء اثنین
من اهل السماء جبرائیل و میکائیل واثنین من اهل الارض ابی بکر و عمر خدا تعالی تائید
و تقویت کرد مرا بچهار وزیر دو وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین جبرئیل و میکائیل علیهما
السلام و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حدیث هشتاد و سوم روایت کرد طبرانی از ابن
عباس و ابن مسعود که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان لکل نبی خاصة من اصحابه وان خاصتی
من اصحابی ابوبکر و عمر بدرستیکه هر پیغامبر مخصوص از اصحاب خود باشد و مخصوص من ابوبکر و
عمر ست حدیث هشتاد و چهارم روایت کرد ابن عساکر از ابوذر که رسول صلی الله علیه و
سلم فرمود ان لکل نبی وزیرین ووزیرای وصاحبای ابوبکر و عمر بدرستیکه هر پیغمبر را دو
وزیر ست و دو وزیر و مصاحب من ابوبکر و عمر ست حدیث هشتاد و پنجم روایت کرد ابن
عساکر از حضرت امیر المومنین علی و زبیر رضی الله عنهما که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود خیر امتی بعدی
ابوبکر و عمر بهترین امت من پس از من ابوبکر و عمر ست حدیث هشتاد و ششم روایت کرد خطیب در تاریخ خود
سیدا کهول اهل الجنة ابوبکر و عمر وان ابابکر فی الجنة مثل الثریا فی السماء فاضلترین
کهول اهل بهشت ابابکر و عمر ست و ابوبکر در بهشت مثل ثریاست در آسمان و ثریا ستاره ایست معروف
کثیر العدد ست در آسمان حدیث هشتاد و هفتم روایت کرد ابن نجار از انس که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ماقدمت ابابکر و عمر ولکن الله قدمهما مقدم نکردم ابوبکر و عمر را
بر دیگران ولکن خدا تعالی مقدم داشته است ایشان را حدیث هشتاد و هشتم روایت کرد ابن قانع
از حجاج سهمی که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم من رایتموه یذکر ابابکر و عمر بسوء فانما یرید
هدم الاسلام هرکرا ببینید که ابوبکر و عمر را به بدی یاد کند اراده او جز خرابی اسلام
دیگر نیست حدیث هشتاد و نهم روایت کرد ابن عساکر از ابن مسعود که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم
القائم بعدی فی الجنة والذی یقوم بعده فی الجنة والثالث والرابع فی الجنة یعنی کسیکه بامر خلافت
قیام نماید بعد از من یعنی ابوبکر رضی الله عنه در بهشت ست و آنکس که بعد او قیام نماید یعنی عمر و سوم
یعنی عثمان و چهارم یعنی علی بن ابی طالب رضی الله عنهم در بهشت اند حدیث نودم
روایت کرد ابن عساکر از انس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اربع لا یجتمع حبهم
فی قلب منافق ولا یحبهم الا مومن ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم چهار
کس اند که دوستی ایشان جمع نشود در دل منافق و دوست ندارد ایشان را مگر مومن
و این چهار کس ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله تعالی علیهم و غیرهم از صحابه صلی الله علیه

حدیث نود و یکم روایت کرد ترمذی از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
رحم الله ابا بکر زوجنی ابنته وحملنی الی دار الهجرة واعتق بلالا من ماله وما نفعنی مال فی
الاسلام ما نفعنی مال ابی بکر رحم الله عمر یقول الحق وان کان مرا لقد ترکه الحق وما له من
صدیق رحم الله عثمان تستحییه الملائکة وجهز جیش العسرة وزاد فی مسجدنا حتی
وسعنا رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار رحمت کناد خدا تعالی ابوبکر را که دختر
خود را در نکاح من در آورد و در احله داد مرا از مکه تا بدار هجرت که مدینه باشد رسانید و آزاد کرد و خرید
بلال را از مال خود و هیچ مالی در اسلام اینقدر منفعت من نرسانید که از مال ابوبکر منفعت دیدم رحمت
خدای باد بر عمر که کلمه حق میگوید اگرچه تلخ و دشوار است و از حق گفتن بمرتبه رسید که او را دوستی نماند
رحمت خدا بر عثمان باد که حیا او بمرتبه ایست که ملائکه از وی شرم میدارند و مصالح و اسباب جیش
عسرت یعنی غزا تبوک از مال خود داد و مسجد مرا کشاده گردانید تا جمیع مردم در انجا بفراغت نماز
میگذارند و رحمت خدای باد بر علی بار خدایا حق را با وی همراه گردان بهر طریق که او بگردد حدیث
نود و دوم روایت کردند احمد و ابو داود و ابن ماجه وضیا از سعید بن زید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
عشرة فی الجنة النبی فی الجنة (ابوبکر فی الجنة) وعمر فی الجنة وعثمان فی الجنة وعلی فی الجنة وطلحة
فی الجنة وزبیر بن العوام فی الجنة وسعد بن مالک فی الجنة وهو ابن ابی وقاص
فی الجنة وعبد الرحمن بن عوف فی الجنة وسعید بن زید فی الجنة مترجم گوید رسول صلی
الله علیه وسلم حکم فرمود و بشارت داد که جماعت مذکوره که در حدیث ست در بهشت خواهند بود
وهر کس که اعتقاد بخلاف این در حق ایشان کند قول پیغمبر را خلاف کرده باشد و مخالف قول رسول
صلی الله علیه وسلم در دوزخ خواهد بود و در روایت یعنی اینحدیث ترمذی از عبد الرحمن بن عوف کرده
و در لفظ آن حدیث بدل النبی فی الجنة ابو عبیدة ابن الجراح فی الجنة وارد شده در آخر
حدیث و مراد از سعد بن مالک وقاص ست والله اعلم حدیث نود و سوم روایت کرد
بخاری در تاریخ خود و نسائی و حاکم از ابو هریرة که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نعم الرجل ابو بکر
نعم الرجل عمر نعم ابو عبیدة بن الجراح نعم الرجل اسید بن حضیر نعم الرجل
ثابت بن قیس بن نعمان نعم الرجل معاذ بن جبل نعم الرجل عمرو بن الجموح نعم الرجل
سهیل بن بیضا حدیث نود و چهارم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و
حاکم و بیهقی از انس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ارحم امتی بامتی ابوبکر واشدهم
فی دین الله عمر واصدقهم حیاء عثمان واقراهم لکتاب الله ابی ابن کعب
وافرضهم فی دین الله زید بن ثابت واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل

ولکل امة امین وامین هذه الامة ابوعبیدة بن الجراح رحیم ترین است من امت من ابوبکر
ست وسخت ترین است در دین خدا تعالی عمر ست وصادق ترین ایشان از روی حیا عثمان ست و
اعلم ایشان بعلم قرآن ابی بن کعب ست واعلم ایشان بحلال وحرام معاذ بن جبل ست وبهر امتے از هم امینے
هست وامین این امت ابوعبیدة بن الجراح ست رضی الله عنهم اجمعین وطبرانی در اوسط آورده رحیم
ترین امت من بر امت من ابوبکر ست وارفق تر ایشان از روی دین عمر ست و صدق ایشان
از روی حیا عثمان واعلم ایشان بعلم قضا علی اسد الله واعلم ایشان بحلال وحرام معاذ بن جبل ست
روز قیامت پیشوائے علما خواهد بود واعلم ایشان بعلم میراث زید بن ثابت ست ودادہ
شده است عویمر عبادة یعنی ابو دردا رضی الله عنهم از علم وفضل الٰهی نصیبے وافر محفوظ ودر روایتے
دیگر نیز وابن عساکر آنست که فرمود ارحم ترین امت من با ایشان ابوبکر رضی الله عنه ست و
خوش خلق ترین ابوعبیدة بن الجراح ور است گوترین ایشان ابو ذر ست وصلب ایشان در کلمه
حق گفتن عمر ست واعلم ایشان بعلم قضا علی بن ابی طالب ودر روایت نیز وعقیلی آنست که فرمود
ارحم است با ایشان ابوبکر وقوی ترین در دین الله عمر واعلم ایشان در علم فرائض زید بن ثابت ست
وصدق ایشان از روی حیا عثمان ست وامین ترین امت ابوعبیدة ابن الجراح است واعلم
ایشان بعلم قرآن ابی بن کعب ست وابوهریره ظرف مملو از علم ست وسلمان عالمی است که کسان برابر
وی نتوانند کرد ومعاذ بن جبل اعلم ست بحلال وحرام وسایه نینداخت آسمان وبر نداشت زمین کسی را
که صدق است از ابو ذر ست ودر روایتے دیگر از ابو یعلی چنین است که فرمود مهربان ترین امت ابوبکر و
ابوبکر ست وصلب ترین ایشان در دین عمر ست وصدق از روی حیا عثمان است بعد و
است علی ست وافرض ایشان زید بن ثابت واقرا ایشان ابی است واعلم ترین ایشان بحلال
وحرام معاذ بن جبل ست وهر امتی را امین ست وامین امت ما ابوعبیدة بن الجراح است حدیث سلم فرمود
نود و پنجم روایت کرد ترمذی از انس که گفت وقتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم از منزل خود
بیرون نزول فرمود واصحاب مهاجر وانصار نشسته بودند هیچ کدام اصحاب بجانب حضرت نمی دید و نظر
نمیکرد مگر ابوبکر وعمر که ایشان بسوی حضرت صلی الله علیه وسلم میدیدند وحضرت بجانب ایشان
نظر میفرمود وبا یکدیگر تبسم میکردند حدیث نود وششم روایت کرد ترمذی وحاکم از ابن عمر
وطبرانی در اوسط از ابوهریره که رسول صلی الله علیه وسلم روزی بیرون رفت ودر مسجد داخل شد
وابوبکر وعمر یکے از جانب راست ویکے از جانب چپ بود وآنحضرت صلی الله علیه وسلم دست هر دو
گرفته بود وفرمود هکذا نبعث یوم القیامة بهمین طریق که دست یکدیگر گرفته ایم روز قیامت
برانگیخته خواهیم شد حدیث نود وهفتم روایت کرد ترمذی وحاکم از ابن عمر رضی الله عنه

که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا اول من ینشق عنه الارض ثم ابوبکر ثم عمر اول کسیکه زمین
از وی شگافته خواهد شد یعنی برانگیخته خواهد شد روز قیامت منم باز ابوبکر و عمر **حدیث نود و هفتم**
روایت کرد بزار از ابی اروی الدوسی که گفت روزی نزد رسول صلی الله علیه وسلم بودیم در بین
اثنا ابوبکر و عمر آمدند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الحمد لله الذی ایدنی بکما سپاس مر خدا را که
تایید و تقویت کرد مرا بشما و ایضا طبرانی روایت کرد اینحدیث از ابن عباس روایت کرده حدیث
**حدیث نود و هشتم** روایت کرد عبد الله بن احمد در زوائد از انس مرفوعا انی لارجوا لامتی فی
حبهم لابی بکر و عمر ما ارجو لهم فی قول لا اله الا الله امید وارم از برای امت خود در دوستی
ابوبکر و عمر آنچه امید دارم از برای ایشان در گفتن لا اله الا الله توقع دخول بهشت است در دوستی
ایشان همین توقع و امید است که بگفتن لا اله الا الله است **حدیث نود و نهم** روایت کرد ابو یعلی
از عمار بن یاسر که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اتانی جبرئیل انفا فقلت یا جبرئیل
حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک بفضائل عمر منذ ما لبث نوح فی
قومه ما نفدت فضائل عمر و جمیع حسنات عمر بمقابله حسنة ابی بکر آمد مرا جبرئیل
علیه السلام باندک زمانی نزد من آمد گفتم ای جبرئیل خبر ده مرا از فضائل عمر ابن الخطاب گفت که اگر
بمقدار که نوح علیه السلام میان قوم خود درنگ نمود از فضائل عمر سخن کنم تمام نمیشود و جمیع حسنات
عمر حسنه ای از حسنات ابوبکر است **حدیث صدم** روایت کرد احمد بن عبد الرحمان
که رسول صلی الله علیه وسلم مر ابوبکر و عمر را گفت لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما اگر
و هر کس شما هر دو متفق شوید در امری در مشورت با شما مخالفت نخواهم کرد و این حدیث را طبرانی اعادت
**حدیث صد و یکم** روایت کرد طبرانی از سهل که چون رسول صلی الله علیه وسلم از حجة الوداع
و در رسید بر منبر آمد و بعد از حمد و ثنای خدا تعالی فرمود یا ایها الناس ان ابا بکر لم یسؤنی
قط فاعرفوا ذلک ایها الناس انی راض عن ابی بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة
و زبیر و سعد و عبد الرحمن بن عوف و المهاجرین الاولین فاعرفوا ذلک لهم
ای مردمان بدرستیکه ابوبکر هرگز نسبت بدی بمن نکرده باید که اینمعنی را بدانید و او را بدینحالت
بشناسید ای مردمان من راضی ام از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بن عوام و سعد ابن ابی
وقاص و عبد الرحمن بن عوف و جمیع مهاجرین سابق رضی الله عنهم بدانید اینحالت را از
برای ایشان **حدیث صد و دوم** روایت کرد ابن سعد از بسطام بن مسلم که رسول صلی
الله علیه وسلم ابوبکر و عمر را گفت لا یتأمر علیکما احد بعدی بعد از من کسی بر شما امیر نخواهد بود
و امیر کسی نخواهد شد بلکه دیگران اطاعت امر شما خواهند کرد **حدیث صد و سوم** روایت

روایت کرد ابن عساکر از انس مرفوعاً حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما کفر دوستی ابوبکر و
عمر ایمان ست و دشمنی ایشان کفر ست یعنی بعد از تصدیق بوحدانیت الهی و تصدیق برسالت پیغامبر
مومن را در کمال ایمان لابد ست از محبت ابوبکر و عمر ازین حیثیت که ایشان کبار صحابه رسول الله
صلی الله علیه وسلم اند و اجتناب از بغض و عداوت ایشان نیز واجب ست حدیث صد و چهارم
روایت کرد ابن عساکر ایضاً که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حب ابوبکر و عمر من السنة دوستی
ابوبکر و عمر از سنت ست یعنی سنت از پیغامبر ست از آن حیثیت که پیغامبر ایشان را دوست داشت
و اما ازین حیثیت که امر محبت ایشان فرموده اطاعت آن واجبست حدیث صد و پنجم روایت
کردند احمد و ترمذی از ابوبکر و حاتم از انس رض که گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان و
علی رضی الله عنهم برکوه احد برآمدند و احد بحرکت و زلزله درآمد رسول صلی الله علیه وسلم پای مبارک
خود بر آن زد و گفت اُثبت اُحُد فان علیک نبی و صدیق و شهیدان ثابت
و ساکن باش ای احد جز این نیست که بر تو پیغامبری ست و صدیق و دو شهیدان اند و صدور
این قول از رسول صلی الله علیه وسلم بواسطه این بود که ظاهر گردد که این زلزله مثل زلزله کوه نیست که بر قوم
موسی بواسطه تحریف کلمه افتاد زیرا که آن رجفت و زلزله غضبی بود از حق تعالی و این حرکت
طرب و نشاط جبل ست و بنا برین نص بمقام نبوت و صداقت و شهادت که موجب سرور و
خوشحالی جبل ست فرمود جبل باین قول قرار گرفت و در جای خود مستقر و ثابت ماند و روایت کردند
ترمذی و نسائی و دارقطنی از عثمان رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم بر کوه ثبیر مکه بود و ابوبکر و
عمر و من نیز حاضر بودم درین اثنا آن کوه بحرکت درآمد بمرتبه که سنگهای کوه منحدر شده بر
زمین می افتادند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم پای مبارک بر کوه زد و فرمود اسکن یا ثبیر فانما
علیک نبی و صدیق و شهیدان و روایت کرد مسلم از ابوهریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که بر کوه حرا برآمده بود با ابابکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و آن کوه متحرک شد آنگاه رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود اسکن یا حرا فان علیک نبی و صدیق و شهید مسلم
و در یک روایت سعد بن ابی وقاص را مذکور ساخته و ذکر علی نکرده و ترمذی نیز این حدیث روایت
کرده گفت صحیح است لیکن ذکر سعد رضی الله عنه نکرده و یک روایت ترمذی آنست که عشره مبشره
جمیعاً بودند مگر ابوعبیدة ابن الجراح رضی الله عنهما و این روایات متعدده که وارد شده محمول
بر آنست که این وقائع مکرر شده باشد در هر مرتبه موضع و صحیح تر است در و غیبت زیرا که مخرج متحد است
بواسطه آنکه احادیث همه صحیح ست پس متعین است که جمع کنیم میان این احادیث بانظر این که
و در صحیح مسلم از ابوهریره رض روایت کرده که سعد بن [illegible] ست حدیث صد و ششم روایت

حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما کفر

فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان

کرد محمد بن یحیی ذہبی در زہ ہدیات از ابوذر رضه که گفت روزی قبل از ہمه کس بخدمت رسول
صلی اللہ علیه وسلم رفته بودم رسول صلی اللہ علیه وسلم از خانه خود بیرون آمده بود آنگاه از خادم پرسیدم
خادم گفت در فلان خانه هست چون بآن خانه رفتم دیدم که رسول صلی اللہ علیه وسلم نشسته اند و هیچکس
نزد او نیست در آنوقت ظن من این بود که وحی نازل شده بود آنگاه سلام کردم رسول جواب باز داد
گفت چه چیز ترا آورده گفتم خدا و رسول صلی اللہ علیه وسلم فرمود که بنشین پس نشستم و از هیچ چیز سوال
نکردم الا آنکه از برای من بیان آن فرمود چون اندک زمانی درنگ کردم دیدم که ابوبکر رضه
بشتاب آمد و سلام کرد بعد از رد سلام رسول صلی اللہ علیه وسلم فرمود چه چیز ترا آورد ابوبکر گفت خدا
و رسول صلی اللہ علیه وسلم مرا آورد بعد از آن اشارت فرمود که بنشین ابوبکر رضه در بلندی مقابله رسول
صلی اللہ علیه وسلم نشست بعد از آن عمر رضه آمد همین طریق عمل نموده بپهلوی ابوبکر نشست باز عثمان
مثل همین بفعل آورده بپهلوی عمر نشست آنگاه رسول صلی اللہ علیه وسلم هفت عدد یا نه عدد سنگریزه
یا قریب باین بدست مبارک گرفت و آن سنگریزه‌ها در دست مبارک آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم
تسبیح میگفت که سبحان اللہ والحمد للہ چنانچه آوازی مثل آواز زنبوری نحل از آن شنیده میشد
باز بدست ابوبکر رضه داد و آن سنگریزه‌ها تسبیح میکرد آنگاه از وی گرفته باز بر زمین گذاشت آن سنگریزه‌ها
ترک تسبیح کرده بحال اصلی خود رفتند آنگاه آنرا گرفته بدست عمر رضه داد همچنین در کف عمر رضه تسبیح
میگفتند چنانچه در کف ابوبکر رضه میگفتند و چون از دست عمر باز پس گرفته بروی زمین نهاد
ترک تسبیح کردند بعد از آن بعثمان رضه داد در دست او مثل سابق تسبیح میگفتند باز آنرا گرفته بروی
زمین نهاد آنگه بحال اصلی خود که جمادیت است راجع شدند و بزار و طبرانی در اوسط روایت
اینحدیث از ابوذر رضه نیز کرده لیکن باین عبارت که رسول صلی اللہ علیه وسلم هفت سنگریزه گرفت
در دست مبارک آنحضرت تسبیح میکردند چنانچه من آواز آن شنیدم باز بدست ابوبکر رضه داده
همچنین تسبیح میگفتند چنانچه من آواز شنیدم و طبرانی زیاده کرده که ابوذر گفت تسبیح آن
سنگریزه‌ها هر کس که در حلقه مجلس بود شنید باز چون بدست ما داد با هیچکدام از ما تسبیح نگفتند
پس تامل کن در روایت اول که کمال قرب ابوبکر از آنجا معلوم میشود بواسطه آنکه رسول صلی اللہ علیه
از دست مبارک خود دست ابوبکر را اجنبی ندانسته و قبل از آنکه سنگریزه‌های را بر زمین نهاد
و حیات آنها زائل کرد و بدست ابوبکر رضه داد بخلاف عمر و عثمان رضه که بعد از آن که آن سنگریزه‌ها
را بر زمین نهاده و اخذ نموده بایشان داد حدیث صد و ششم روایت کرد ملا در سیرت
خود که پیغامبر صلی اللہ علیه وسلم فرمود ان اللہ تعالی افترض علیکم حب ابی بکر و عمر و عثمان
و علی رضه کما افترض علیکم الصلوة والصوم والحج فمن انکر من فضلهم فلن یقبل اللہ

تعالی منه الصلوٰة ولا الزکوٰة ولا الصوم ولا الحج بدرستیکه خدا تعالی فرض کرده بر شما
دوستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم همچنانکه فرض کرده است بر شما نماز و روزه و حج و زکوٰة پس هر کس
منکر میشود از فضل ایشان نماز و روزه و حج و زکوٰة از و قبول نخواهد کرد حدیث صد و نهم روایت
کرده حافظ نسفی در مشیخت خود از حدیث انس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حب ابی بکر واجب
علی امتی دوستی ابوبکر واجب است بر امت من حدیث صد و دهم روایت کرد بخاری و
مسلم و احمد و غیر ایشان از ابوموسی اشعری رض که گفت روزی بمسجد رفتم و رسول صلی الله علیه وسلم را
نیافتم پرسیدم که کجاست صلی الله علیه وسلم گفتند متوجه فلان جانب شده آنگاه بر اثر رسول الله
صلی الله علیه وسلم رفتم تا وقتیکه در آمد بئر اریس را که چاهیست مشهور قریب مسجد قبا در مدینه بخدمت آن
حضرت رسیدم و رسول صلعم در آن جای محفوظ بوضو ساختن مشغول شد بعد از فراغ وضو ساختن
در اوسط که سر چاه بسته بودند جلوس فرمودند و من نزدیک دروازه که از چوب نخل ساخته
بودند نشستم و با خود گفتم که امروز دربانی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواهم کرد تا درین
اثنای دیدم که ابوبکر رض آمد و در زد گفتم کیست گفت ابوبکر گفتم اندک زمانی صبر کن تا رسول
صلی الله علیه وسلم را خبر کنم بعد از آن رفتم گفتم یا رسول الله ابوبکر ایستاده است اذن دخول میخواهد
فرمود ایذن له وابشره بالجنة رخصت آمدن ده او را و بشارت ده او را به بهشت آنگاه
آمدم و گفتم در آی ای ابوبکر و بشارت باد ترا به بهشت ابوبکر رض آمد از جانب یمین رسول صلی الله علیه
وسلم در همان و نشست و پای خود را در چاه فرو آویخت و ساق مبارک را منکشف ساخت
همچنانکه رسول صلی الله علیه وسلم کرده بود و بعد از آن من باز گشتم و در محل خود نشستم و چون در وقت
بیرون آمدن من از خانه برادر من وضو میساخت که بمن ملحق شود با خود گفتم اگر خدا تعالی اراده
خیر در حق برادر من دارد درین وقت خواهد رسید و انتظار او میکشیدم ناگاه شخصی در زد چون در
باز کردم عمر خطاب را دیدم گفتم زمانی توقف کن تا اذن از رسول صلی الله علیه وسلم حاصل کنم چون طلب
اذن کردم فرمود ایذن له وبشره بالجنة آمدم و گفتم در آی ای عمر که رسول صلی الله علیه وسلم
ترا بشارت داد به بهشت آنگاه عمر آمد و در همان جای دیگر از جانب یسار رسول صلی الله علیه
بنشست و پاهای خود را در چاه کرد آنگاه بجای خود آمده گفتم اگر خدا تعالی در حق برادر
من خیر خواسته باشد درین وقت خواهد آمد باز شخصی در زد گفتم کیست گفت عثمان بن عفان
باز همان طریق او را موقوف داشته بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانیدم که عثمان
اذن میخواهد فرمود ایذن له وابشره بالجنة علی بلوی تصیبه رخصت آمدن ده او را
و بشارت بدخول بهشت بر بلائی که باو خواهد رسید و این بشارة بشهادت اوست عثمان در آمد

چون دران در گه جای نشستن نبود در گه دیگر که مقابل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود نشست پس شریک
از سعید بن المسیب نقل کرده است که گفت نشستن ابوبکر و عمر با پیغمبر نزدیک و نشستن عثمان دور ترا از
حضرت صلی الله علیه وسلم تاویل بقبور ایشان کردم که بهمین طریق واقع شد مصنف گوید تاویل این قضیه به
خلافت خلفای ثلثه به ترتیبی که آمده اند ممکن است بلکه این تاویل موافق است بحدیث هر که از
پیش گذشت یعنی حدیث نهم از احادیث دال بر خلافت ابوبکر و نشستن شیخین از هر دو طرف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و جای تنگ شدن بر عثمان تا آنکه مقابل رسول صلی الله علیه وسلم بنشست اشارت است
بنظم خلافت شیخین و سلامتی از تطرق فتنه بودن آن بر وجهی اتم و اکمل و آنکه احوال اهل اسلام در
زمان ایشان در غایت سرور و خوشحالی است و امر ایشان در غایت اعتدال است و اما خلافت
عثمان اگرچه صدق و حق و عدل بود لیکن چون متغیر به احوال بعضی سفهای بنی امیه بود از جهت
کدورت و تشویش مسلمانان رسید و مؤید این قول آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یعنی قوله علی
بلوی تصیبه زیرا که این بلوی حاصل نشد مگر از قبیح احوال بنی امیه چنانچه بسط این خواهد آمد در مبحث
خلافت عثمان و ذکر فضائل و مآثر او رضی الله عنه و بدانکه در بعضی روایت دیگر بطریقی واقع شده که
نوعی تخالف با بعضی از روایت سابقه دارد چنانچه ابو داود روایت کرده از ابو سلمه از نافع ابن عبد
الحارث خزاعی که رسول صلی الله علیه وسلم بحائطی از حوائط مدینه داخل شد و بلال را گفت امسک
علی الباب یعنی در دروازه مرا محافظت کن که کسی بیگانه در نیاید آنگاه ابوبکر رض آمده اذن خواست الخ
و مانند این حدیث را مذکور ساخت و طرقی گفت در یک واقعه شده باشد انتهی مصنف گوید که
این قول بتکرار و تعدد قصه اظهر است از آنچه شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمه الله گفتند که صواب
آنست که این حدیث واقع است که آنکس که اذن خواست نافع ابن الحارث بود و این روایت دلالت
میکند بر آنکه این قصه مکرر و متعدد نبوده و این روایت از ابو موسی اشعری است و قول بغیر او
وهم است انتهی حدیث صد و یازدهم روایت کرد بخاری از ابو قتاده رض که گفت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بغزوه حنین بیرون رفتیم و چون هر دو صف بهم ملاقی شدند
بعد از مقاتله اهل الاسلام در اول حال جای خود را گذاشتند و متفرق شدند و درین اثنا دیدم که
یکی از مشرکان بر مسلمانی غالب گشته میخواهد که او را بقتل رساند من پشت سستی کرده از قفای او
آمدم و شمشیر بکتف چنان زدم که زرهی که پوشیده بود قطع نموده در رگی کارگر شد آنگاه او را
گذاشته بجانب من اقبال نموده مرا در بغل گرفت و بفشرد چنانچه بوی موت شنافتم آخر
در همان لحظه جان بداد و مرا گذاشت باز پیش آمدم و بعمر ابن الخطاب ملحق شده گفتم حال مسلمانان
چیست عمر گفت امر الله عز وجل باز اهل اسلام مراجعت نمودند و بعد از فتح در خدمت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم آمدند ونشستند آنحضرت فرمود که کافری را هر کس کشته باشد و او را بر آن قتل شاهدی
باشد برای قتیل که از آن مقتول باشد مثل اسپ و سلاح و ثیاب از آن قاتل باشد آنگاه من برخاستم گفتم گواه
من در قتل آن کافر کیست هیچکس جواب نداد باز رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث خود را اعاده فرمود
و من نیز دیگر باره برخاستم گفتم گواه من کیست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای ابوقتاده چه میگوئی
گفتم یا رسول الله فلان کافر را کشتم آنگاه شخصی در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته بود گفت
یا رسول الله ابوقتاده راست میگوید و یراق آن مقتول نزد من هست او را از من راضی ساز
ابوبکر حاضر بود گفت والله ان لا یعمد الی اسد من اسد الله تعالی یقاتل فی سبیل الله
و رسوله فیعطیک سلبه یعنی نخواهد شد که رسول صلی الله علیه وسلم این قضیه بخواهد کرد
که شیری از شیرهای خدا یعنی مردی مثل شیر در شجاعت در راه خدا و رسول خدا غزا کرده باشد و سلاح
و یراقی که حق اوست بتو دهد آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود صدق فاعطه فاعطانیه یعنی
ابوبکر صدیق رضی الله عنه راست گفت حق ابوقتاده را باو برسد آنگاه یراق بمن داد و من باغ
نخل بازخریدم و آن اول مالی بود که در اسلام مالک آن شدم و در روایتی دیگر از بخاری آمده است
که ابوبکر صدیق گفت کلا لا یعطیه اصیبغ من قریش و یدع اسدا من اسد الله یقاتل عن الله
و رسوله و اصیبغ بصاد مهمله و غین معجمه تصغیر اصبغ است و صفت آن مرد بر ذات لون یا لباسی
لون کرده یا وصف بضعف و عجز کرده بنا بر تشبیه او با صبغ که مرغی ضعیف است و در بعضی روایت
بضاد معجمه و عین مهمله وارد شده برین تقدیر تصغیر اضبع بمعنی سائل شده و بنا بر وصف آن شخص
بضعف تشبیه کرده است او را بضبع که در فارسی کفتار گویند زیرا که ضبع از میان سباع
ضعیف‌تر میباشد یعنی رسول صلی الله علیه وسلم سلاح و یراق این مقتول شخصی از قریشی که
باین صفات موصوف است نخواهد داد و ترک کند شیری را که در راه خدا تعالی و رسول صلی الله علیه
وسلم مقاتله کرده باشد و امام ابوعبدالله محمد بن ابی نصر الحمیدی الاندلسی گوید که شنیدم از بعضی اهل علم
در وقتیکه این حدیث مذکور میساختند گفت که اگر فضیلت ابوبکر بغیر ازین چیزی دیگر نباشد او را
کافی است زیرا که بعلم ثاقب و شدت فراست و فهم و قوت رای و انصاف و صحت توفیق
و صدق تحقیق مبادرت کرد و سخن حق و زجر و منع نمود و حکم فرمود و امضای آن کرد و خبر داد پیش
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حضور آنحضرت پس پیغمبر تصدیق آن فرمود و بر زبان مبارک خود جاری
کرد صلی الله علیه وسلم و کسی دیگر از اصحاب را این فضیلت و حالت نبود و این از خصوصیات
ابوبکر بود و دیگر فضائل بی نهایت داشت فصل چهارم در آنچه از کلام عرب و
صحابه رضی الله عنهم در فضیلت ابوبکر وارد شده بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده

گفت تعقل نکردم و نیافتم پدر و مادر خود را وقتی از اوقات مگر که بدین و طاعت مشغول بودند و هیچ
روزی بانگذشت مگر آنکه در آن روز رسول صلی الله علیه وسلم در وقت صبح و شام بمنزل ما تشریف می
آوردند و چون در اول اسلام کفار تشویش بمسلمانان میدادند ابوبکر رضی الله عنه از مکه بیرون
آمده بجانب حبشه هجرت نمود زمانی که بموضع برک غماد رسید که وادیست در تهامه هجر زیر کشتی
او را گفت و بقول غیر او که آن شهری از شهرهای حبشه ست رسید ابن دغنه که بزرگ آن
موضع بود با او ملاقات نمود گفت کجا میروی ای ابوبکر رض گفت قوم من مرا بیرون کردند میخواهم که
در عالم دیگر بروم و عبادت پروردگار خود کنم ابن دغنه گفت مثل تو کسی را بیرون نمیکنند ای
ابوبکر تو عطا میکنی بمردم چیزی را که نزد ایشان معدوم ست و صله رحم بجا آری و بار هر چیز با
هر کسی مروت مینمائی و مهمانداری میکنی و اعانت در نوائب مینمائی من ترا در جوار خود در آوردم
بازگرد و در عبادت پروردگار مشغول شو در شهر خود آنگاه ابوبکر رض بازگشت و باتفاق ابن دغنه
متوجه مکه معظمه زادها الله تشریفا و تعظیما شد و ابن دغنه در میان قریش گردید و این خبر بهر جا رسانید
که ابوبکر در جوار من ست و صفات مذکوره ابوبکر را بتفصیلی که اول گفته بود مکرر ساخته و
بیان نمود و گفت این نوع کسیکه این صفات دارد او را بیرون نمیتوان کرد قریش تکذیب
ابن دغنه نکردند و جوار او را معتبر داشتند چنانچه در بخاری این حدیث بطوله مذکور ست و اگر تامل
در این حدیث کنی خصوصیات ابوبکر رض مثل هجرت او از مکه بمدینه در خدمت رسول صلی الله علیه و
سلم و کرامات و فضائل و مآثر و مناقبی که درین سفر او را حاصل شد بر تو ظاهر خواهد شد
ایضا باید که تامل کنی در آنچه ابن دغنه ابوبکر را در میان قریش باو صفت کرد از اوصاف
حمیده و جمیله که مساوی آن وصفی ست که خدیجة الکبری رضی الله عنها را بآن موصوف
ساختند و اشراف قریش با آنکه کمال عداوت با ابوبکر رض داشتند بسبب آنکه باسلام در آمده
بود با نحال برین صفات ساکت شدند و نتوانستند که یک کلمه در آن صفات طعن کنند
و این سکوت ایشان اعترافست بر آنکه ابوبکر رض مشهور بوده است در میان ایشان و باین
صفت شهرتی تمام داشته و الا بهر نوعی که ایشان را ممکن بود در آن نزاع میکردند و انکار مینمودند
بسبب دوستی و موالات و کمال مودت ابوبکر رض با رسول الله صلی الله علیه وسلم یا دفع و منع
کفار از و صلی الله علیه وسلم چنانچه بعضی از آنها در بیان شجاعت ابوبکر رض گذشت ایضا
بخاری روایت کرد که عمر رض گفت ابوبکر سید ماست و بیهقی از عمر رض روایت کرد که گفت اگر
ایمان ابوبکر با ایمان اهل روی زمین وزن کنند ایمان ابوبکر راجح خواهد بود ایضا عبد الله بن احمد
از عمر رض روایت کرده که گفت ابوبکر رض سابق و محسن و عادل بود و من دوست میدارم که نفس

مویی باشم در سینه ابوبکر رضه ایضا ابن ابی الدنیا و ابن عساکر روایت کردند از عمر رضه گفت
دوست میداشتم که در بهشت مرا محلی بوده باشد که از انجا ابوبکر را رضه میدیده باشم ودر روایت
کرد ابونعیم که گفت ابوبکر خوشبوی تر از مشک بود ودر روایت ابن عساکر از امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب که بر ابوبکر رضه داخل شدم در وقتیکه او را در ثوبی پیچیده در محل حاضر ساخته بودند گفتم
هیچ فردی از افراد انسان که بخدا تعالی واصل شود و با آثار اعمال بصحیفت رسول صلی الله علیه
سلم داشته باشند نزد من دوست تر نیست از این شخص که در ثوب پیچیده شده است ودر روا
کرد ابن عساکر از عبد الرحمن بن ابی بکر رضه گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حدثنی عمر بن الخطاب
انه ما سابق ابا بکر الا سبقه ابوبکر خبر داد عمر بن الخطاب که هیچکس سبقت و پیش دستی در
کار خیر ابوبکر نکرد مگر آنکه ابوبکر رضه برو سابق شد و در آنکا یعنی هرگز قصد سبقت بر ابوبکر رضه در اعمال
خیر نکرد الا آنکه ابوبکر پیشتر از وی آن عمل خیر کرده بود و طبرانی روایت کرد از امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب که فرمود بآن خدایی که نفس من بید قدرت اوست هرگز طلب سبقت در کار خیر
بر ابوبکر نکردیم الا آنکه ابوبکر رضه در آن کار خیر بر ما سابق شده ودر روایت کرد ابن سعد از زهری
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حسان بن ثابت را هل قلت لابی بکر شیئا یعنی در مدح
ابوبکر رضه چیزی گفته گفت بلی مدح کردم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود قل وانا اسمع بگو که من
بشنوم گفت شعر ثانی اثنین فی الغار المنیف وقد + طاف العدو به اذا
صعد الجبلا + وکان حب رسول الله قد علموا + من البریة لم یعدل به رجلا
یعنی ابوبکر ثانی رسول صلی الله علیه وسلم بود در غاری بلند که آن غار ثور است وقتیکه دشمنان
یعنی کفار مکه در طلب ایشان بر آن کوه بالا رفتند بفوق غار رسیدند و میدانستند که
ابوبکر رضه دوست پیغمبر است و هیچکس از خلائق با او برابری نمیکند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم
خندید چنانچه نواجد آنحضرت ظاهر گشت و فرمود صدقت یا حسان هو کما قلت راست
گفتی یا حسان ابوبکر همچنین است که تو گفته و این حدیث اگرچه صحیح آن بود که در سلک احادیث
سابق منتظم گردد اما چون مرسل بود از این جهت درین مقام ذکر کردیم و ابن سعد از ابراهیم
نخعی روایت کرد که گفت ابوبکر رضه را اواه می نامیدند بواسطه رافت و مهربانی او بر خلائق و
ابن عساکر از ربیع بن انس روایت کرد که گفت در کتب اول نوشته است که مثل ابوبکر رضه
مثل باران است در هر مکانی که افتد منفعت میرساند و گفت نظر کردیم در اصحاب انبیا
علیهم الصلوة والسلام ونیافتیم هیچ پیغامبر که مر او را صاحبی مثل ابوبکر باشد روایت کرد ابن
عساکر از زهری که گفت از جمله فضائل ابوبکر این است که هرگز یکساعت ریب و شک در خدای

ذکر و در روایت کرد ابن عساکر ایضا که پیغامبر فرمود در شان ابوبکر رض ما صبّ الله فی صدری شیئا
الّا وقد صببته فی صدر ابی قحافة ایضا روایت از ابی حصین کرد در ذریت حضرت آدم
علیه السلام بعد از انبیا کسی افضل از ابوبکر رض متولد نشده و در روز ارتداد عرب ابوبکر رض قایم مقام
یکی از انبیا شده یعنی ثواب عمل او زاید و در ثواب عمل پیغامبری بود و دیلمی و ابن عساکر روایت
کرد از نووی که گفت خدا تعالی ابوبکر را بچهار خصلت مخصوص ساخت و غیر او هیچ کس را باین خصایل اختصاص
ندارد اول آنکه او را صدیق خواند و هیچ کسی دیگر را صدیق نگفت دوم آنکه مصاحب غار بود
با رسول الله صلی الله علیه وسلم سیوم آنکه در هجرت رفیق بود چهارم آنکه رسول صلی الله علیه
وسلم او را امر کرد با امامت صلوة و مسلمانان همه حاضر بودند دیگر بر امامت او نساخت و ابن ابی داود
از جعفر روایت کرده که گفت ابوبکر صدیق تکلم مناجات جبرئیل با رسول صلی الله علیه وسلم می شنید
لیکن جبرئیل علیه السلام را نمیدید و حاکم از سعید بن المسیب روایت کرد که ابوبکر رض بجای وزیر
رسول صلی الله علیه وسلم بود در جمیع امور با وی مشورت میفرمود و ثانی او در غار و در عریش یعنی در
روز بدر و همچنین ثانی او بود در قبر و رسول صلی الله علیه وسلم هیچ کس را بر ابوبکر رض تفضیل نمیداد و
زبیر بن بکار و ابن عساکر از معروف بن خربوذ روایت کرد که ابوبکر رض یکی از آن ده کس بود
از قریش که شرف جاهلیت ایشان متصل شد بشرف اسلام و بیان آن اینست که قریش را پادشاهی
نبود که در جمیع امور با او رجوع مینموده باشند بلکه هر امری از امور مخصوص بیکی از قبیله از
قبایل بود چنانچه امر سقایة آب دادن حاجیان است و امر رفادت که طعام دادن ایشان
ست در میان بنی هاشم بود و در اصل معنی سقایت است یعنی ... از کسان مال را جمع
تا مال عظیم جمع میشد آن مال را صرف میکردند تا آنکه مهمانان طعام و شرابی که غیر ایشان باشد
نخورند و همچنین امر حجابت خانه کعبه و امر لوای بستن که علم جنگ است و امر مشورت
که در دار الندوه میشد در بنی عبد الدار بود یعنی هیچ کس در خانه کعبه نمیشد مگر باذن بنی عبد الدار
و هیچ کس علم جنگ نمی بست مگر کسی که از ایشان باشد و اگر برای مصلحتی و مشورتی جمع میشدند
اجتماع ایشان واقع نمیشد مگر در دار الندوه که از بنی عبد الدار بود الی غیر ذلک چون امر
دیات و غرامات که به ابوبکر رض رجوع مینمودند از این جهت گفته اند که او از کسانی است که شرف
جاهلیت و شرف اسلام ایشان بهم متصل شد و امام نووی در تهذیب در بیان ترجمه صدیق
بسبیل اختصار اشارت به بسیاری از فضل و فضائل و مواهب ابوبکر رض که با بر سبیل تفصیل بیان
آن نمود از آنجمله اجماع امت بر تسمیه ابوبکر رض شده زیرا که مبادرت نمود بتصدیق رسول صلی الله علیه وسلم
و هیچ حال او را شکی و تاملی و درنگی در ایمان آوردن واقع نشد و در اسلام او را

و رانیز مقامات رفیعه بود از انجمله قضیه روز شب معراج است و ثبات قدم او و جواب کفار گفتن
وقتیکه تکذیب رسول صلی الله علیه وسلم کردند در باب معراج و هجرت او با رسول صلی الله علیه وسلم
و عیال و اطفال خود را گذاشتن و بودن او در ملازمت رسول صلی الله علیه وسلم در غار و در راه
مدینه بیشتر که کلام ابوبکر رضه در روز بدر و در روز حدیبیه وقتیکه امر تاخیر دخول مکه مشتبه بر مردم
شده بود باز گریه وی در وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنده را تخییر ساختند در دنیا
و آخرت و دیگر ثبات قدم او در وفات رسول صلی الله علیه وسلم و خطبه او برای مردم خواندن و تسکین
ایشان کردن باز قبول بیعت خلافت کردن از جهت صلاح احوال مسلمانان و دیگر اهتمام لشکر اسامه
بن زید فرستادن آن بجانب شام با آنکه جمیع مردم غیر ابوبکر بران متفق شدند که آن لشکر را باز گردانند
و دیگر قیام آوردن او در قتال اهل ردت و مناظره کردن با صحابه و ایشانرا ملزم ساختن در این
باب و منشرح شدن صدر ایشان بآنچه صدر ابوبکر رضه منشرح شده بود از حق و آن قتال اهل ردت
است و باز تجهیز کردن لشکر بجانب شام و باز ختم کردن تجهیزی که از احسن مناقب و فضائل او ست
و آن خلیفه ساختن عمر رضه بر مسلمانان و فضائل مناقب صدیق رضه لا تعد و لا تحصی است انتهی
و در تهذیب آورده که ابوبکر رضی الله عنه یکی بود از جمله کسانیکه حفظ جمیع و تمام قرآن کرده بودند
و جمعی دیگر غیر صاحب تهذیب نیز ذکر اینمعنی کرده اند و بعضی از محققین متاخرین باین قول
اعتماد کرده و گفته اند اما آنچه انس رضه روایت کرده که در ملازمت رسول صلی الله علیه وسلم چهار کس
بودند که جمع قرآن کرده بودند مراد او آنست که از انصار چهار کس بودند مرادش آنچه ابو داؤد . از شعبی
روایت کرده که ابوبکر رضه فوت شده و جمع قرآن نکرده مدفوع است یا مؤول است باینطریق که
مراد او آنست که جمع در مصحف باین ترتیبی که حالا موجود است نکرده چرا که عثمان رضه باینطریق ترتیب
در مصحف جمع کرد و پس از فضائل عظیمه ابوبکر رضه جمع قرآنست چنانچه ابو یعلی از حضرت علی روایت
کرده کرم الله وجهه که گفت اعظم الاجر در مصحف ابوبکر است زیرا که او اول کسی بود که جمع قرآن
کرد بین اللوحین و روایت کرد بخاری از زید بن ثابت که گفت چون قتل اهل یمامه واقع شد ابوبکر
کسی را بطلب من فرستاد زمانیکه رفتم صدیق و عمر رضه هر دو نشسته بودند آنگاه ابوبکر رضه
گفت ای زید عمر نزد من آمده میگوید که در این قتل بسیاری از قرا کشته شدند و خوف آن
است که در غزوات دیگر مثل این واقع شود و بسیاری از قرآن از میان ما برود مگر آنکه قرآن را
جمع کنید و من جواب عمر رضه داده گفتم کاری که رسول صلی الله علیه وسلم نکرد چون بآن تکلیف
شوم عمر رضه قسم یاد نمود که اگر این فعل بکنید آینه بهتر خواهد بود و همیشه در این امر با من مراجعت میکرد
و مبالغت تا اینزمان که صدر من منشرح شده رای من موافق رای عمر رضه گشت و [illegible]

جوانی عاقلی و متهم نیستی و در زمان رسول صلی الله علیه وسلم کاتب وحی بودی حالیا میباید که تتبع قرآن
کنی زید گفت بخدا اگر مرا تکلیف میساخت که کوهی از جائی بردارم از جمع قرآن بهتر بود و نزد من
اثقل نبود آنگاه گفتم کاری که رسول صلی الله علیه وسلم نکرده چگونه میکنید ابوبکر رض گفت والله که جمع کردن
قرآن بهتر است از جمع نکردن و همیشه تکرار این امر میفرمود تا وقتیکه خدا تعالی مرا انشراح صدر کرامت
فرمود و تتبع قرآن کرده آنرا از رقعها و شانها و چوبهای نخل و از صدور رجال جمع کردم تا آنکه آیت
از سورت توبه یعنی لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر نزد خزیمه بن ثابت بود و نزد
کسی دیگر غیر او نبود و آنرا گرفته منتظم ساختم بعد از آن صحفی که قرآن آنجا جمع شده بود در آن پیش ابوبکر تا حین وفات
ابوبکر بود و بعد از وی نزد عمر بود تا ایام وفات او باز نزد حفصه بنت عمر رض بود و از جمله خواص ابوبکر
آنست که او اول خلیفه بود که بجهت تعیین مال جهت خرج الیوم او کردند و روایت کرد بخاری از
عائشه رض که گفت چون امر خلافت ابوبکر قرار یافت قوم این معنی میدانستند که کسبیکه میکردم (یعنی
چون خلیفه نشده بودم) قبل ازین بقوت عیال و اطفال من وفا میکرد و حالیا که بامر مسلمانان
مشغولی دارم خورش ابوبکر ازین مال خواهد بود کسب در امر خلافت از برای مسلمانان میکرده باشد
و ابن سعد از عطا بن السائب روایت کرد که چون مردم با ابوبکر بیعت کردند روز دیگر صباح
مردم چند با همراه خود گرفته بجانب بازار میرفت آنگاه عمر پرسید که کجا میروی ای خلیفه رسول
صلی الله علیه وسلم صدیق گفت ببازار میروم عمر گفت این زمان که والی امر مسلمان گشتی ترا با بازار
چه کار است ابوبکر رض جواب داد که اگر در بازار تجارت نکنم طعام عیال و اطفال من از کجا خواهد بود عمر
گفت ای خلیفه نزد ابوعبیده باید رفت تا قوت عیال شما را تعیین کند پس رفتند نزد ابوعبیده پس
او گفت که قوت بگیرد از مهاجرین که نیست او کس و اکثر ایشان تعیین کنم و لباس زمستان
و تابستان هر گاه که کهنه شود او را به بیت المال رد کرده میباید گرفت آنگاه در روزی نصف
گوسپند تعیین کردند و از لباس آن مقدار که ضروری باشد و ایضا روایت کرد ابن سعد از میمون
که وقتیکه امر خلافت بر ابوبکر قرار گرفت دو هزار درم در سالی جهت اخراجات او تعیین کردند
آنگاه ابوبکر رض گفت چیزی زیاده کنید که عیال من بسیار است و از امر تجارت خود باز ماندم
بواسطه اشتغال امر خلافت بعد از آن پانصد درم بر آن افزودند و روایت کرد طبرانی از امام حسن
بن حضرت علی رض که ابوبکر رض در وقت مرض الموت عائشه را وصیت کرد و گفت ای عائشه این
شتر که شیر آن را می‌آشامیدم و این قدح و این قطیفه کهنه وقتیکه والی امر مسلمانان بودم از آن
انتفاع میبافتم چون از دنیا رحلت کنم اینها را نزد عمر فرست عائشه رض گوید بعد از آن که ابوبکر وفات
کرد این متروکات را نزد عمر فرستادم عمر رض گفت رحمک الله یا ابابکر لقد اتعبت من

جاء نی بعدک رحمت خدا بر تو باد ای ابوبکر هر آئینه در تعب و مشقت تابع کردی کسی را که بعد از تو
خواهد بود یعنی بواسطه تقوی و عفت و صلاح روزگار خود را دادی بتعب و مشقت گذرانیدی و کسی که
بعد از تو خواهد بود و متابعت تو خواهد کرد او نیز در تعب خواهد بود و روایت کرد ابن ابی الدنیا از
ابوبکر بن حفص که گفت ابوبکر رضی در وقت وفات با عایشه گفت ای دختر من والی مسلمانان بودم
و از مال مسلمانان دیناری و درمی نگرفتم ولیکن از طعام ایشان خوردم و لباس خشن ایشان را
پوشیدم و هیچ چیز از مال مسلمانان نزد من نیست نه قلیل و نه کثیر مگر این عبد حبشی و این شتر
آب کش و این قطیفه وقتیکه من رحلت کردم این متروکات نزد عمر رضی الله عنه بفرستد

## باب چهارم در خلافت عمر رضی الله عنه و در آن چند فصل اند فصل اول

در حقیقت خلافت عمر رضی الله عنه بدانکه ما محتاج نیستیم در حقیقت خلافت عمر رضی بدلیلی و
حجتی زیرا که از حقیقت خلافت ابوبکر رضی الله عنه که بنصوص و کتاب و سنت و اجماع ثابت شده
خلافت عمر رضی نیز بثبوت میرسد که حقیقت آن باجماع و نصوص کتاب و سنت ست زیرا که ثبوت
فرع بحیثیت فرعیت بطریقی ست که اصل بآن ثابت شده و درین هنگام هیچ یک از رفضه
و شیعه را جای نزاع در حقیقت خلافت عمر رضی نیست چرا که دلائل و حجج قطعیه بر حقیقت خلافت
مستخلف او یعنی ابوبکر رضی گذشت و بعد از ثبوت حقیقت اگر کسی نزاع دران کند محض عناد
و مکابره و انکار ضروریات کند از روی عناد و تحقیق آنست که اعراض کنند از وی بالطبع و
اکاذیب او التفات و اعتنا نکنند چون این مقدمه را دانستی بدانکه از اعظم فضائل صدیق آنست
آنکه عمر را بمسلمانان خلیفه ساخت زیرا که بسیاری از بلاد اسلام بلکه اکثر بلاد در ایام او فتح شد و در آن
وقت اسلام ظهوری تمام یافت چنانچه بعد ازین خواهد آمد و نیز دیگری از احادیث خلافت
صدیق مثل حدیث اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر بطریقی که پیش ازین گذشت
مثل حدیث رسول صلی الله علیه وسلم بوضع احجار بجنب یکدیگر قوله هؤلاء الخلفاء من بعدی
و حدیث رؤیای پیغمبر صلی الله علیه وسلم ینزع ید لو بکرة علی قلیب الی آخره و حدیث ان اول
دینکم بدء نبوة و رحمة ثم یکون خلافة و رحمة و حدیث الخلافة فی ثلثون سنة
تصریح بر خلافت عمر ست و دلالت بر حقیقت او میکند بر تقدیری که اجماع نشده باشد خصوصا آنکه
اجماع نیز منعقد شده است بر خلافت او رضی الله عنه فصل دوم در کیفیت تفویض امر
خلافت بوصیت ابوبکر در مرض موت و سبب مرض ابوبکر رضی آنکه بعد از وفات رسول الله
حال ابوبکر متغیر شد و مفارقت رسول صلی الله علیه وسلم دروی اثر کرده بحیثیه لاغر و ضعیف شد
تا وقتیکه وفات یافت و بصحت رسیده است از ابن شهاب که شخصی بجهت ابوبکر رضی

حریره که نوعی از طعام است هدیه آورده بود و آنرا باتفاق حارث تناول کردند حارث گفت
ای خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم ازین طعام دست باز دار که درین سم کرده اند و من و تو در یک روز
خواهیم مرد آنگاه ابوبکر گفتش دست از طعام باز گردانید لیکن از همان روز بمرض گرفتار شدند و
بعد انقضای یکسال هر دو در یک روز رحلت از عالم کردند و اگر کسی گوید که این حدیث منافات
دارد با حدیث اثبت یا احد فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان چنانچه قبل ازین
گذشت که رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را صدیق خواند و شهید نخواند و اما عثمان و
علی را رضی الله عنهما شهید خواند گوئیم هیچ منافاتی نیست درمیان این دو حدیث زیرا که ابوبکر
رضی الله عنه صفت صدیقیت و شهادت هر دو داشت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصفت
صدیقیت که اخص اوصاف است اکتفا نمود زیرا که صفت شهادت مشترک بود میان
جمیع ایشان و از جهت بود که رسول صلی الله علیه وسلم تعبیر از نفس نفیس خود نکرد بصفت
نبوت که اخص صفات آنحضرت صلی الله علیه بود با آنکه موصوف بشهادت نیز بود چنانچه مروی است
بروایت صحیح که رسول صلی الله علیه وسلم در مرض موت تصریح فرموده که سبب این مرض زهری است
که در خیبر بآنحضرت صلی الله علیه وسلم داده بودند و عود میکرد در هر سال تا وقتیکه همان زهر از عالم
فنا رحلت فرمود مرویست از عایشه بروایت واقدی در حالتیکه ابتدا مرض ابوبکر رضه روز
دوشنبه هفتم ماه جمادی الآخر بود که در آن روز غسل نمود آنگاه شروع در بیماری کرد و پانزده
روز تپ کرد و منع از که قوت آمدن بمسجد جهة ادای صلوة نداشت و در شب سه شنبه بیست و
دوم همان ماه وفات یافت در سال سیزدهم از هجرت و در سن شصت سالگی مروی است
از واقدی بسند متصل که ابوبکر چون مرض او اشتداد یافت عبد الرحمن بن عوف
را خواند گفت که عمر را خلیفه میسازم گفت از حال او سوال کنی تو عالمی بحال وی
از من ابوبکر گفت چنین است لیکن با تو درین امر مشوره میکنم آنگاه عبد الرحمن گفت که عمر رضه
افضل است از آنچه رای تو در وی قرار گرفته بعد از آن عثمان بن عفان رضه
را طلب کرد و گفت از حال عمر مرا خبر ده عثمان رضه گفت ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم
تو از حال او ما را خبر کن که اعلی بحال او از ما صدیق گفت چنین است که تو میگوئی و لیکن بتحقیق
حال او مشورت در باب استخلاف او بمن لازم است عثمان گفت بار خدایا آنچه معلوم منست
آنست که عمر رضه سر او بهتر است از علانیه او و مثل عمر کسی درمیان ما نیست آنگاه سعید بن زید
و اسید بن حضیر و غیر ایشان از مهاجر و انصار گفتند چنین میدانیم که عمر رضه بعد از تو بهترین ما
در جای رضا راضی و در جای سخط ساخط سر او بهتر از علانیه اوست و کسیکه قوت او زیاده

اگر عمر سفر نباشد والی امر خلافت نخواهد شد نقل است که یکی از صحابه در نزد ابوبکر رفته گفت ای
خلیفه جواب خدا تعالی را چه خواهی داد و چه خواهی گفت که عمر را بر ما خلیفه می سازی و حال آنکه شدت
و غلظت او را میدانی ابوبکر گفت خواهم گفت بار خدایا بهترین اهل ترا یعنی بهترین مهاجرین یا بهترین
صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم را بر ایشان خلیفه ساختم و این سخن از ما برسان بجانانی که در اینجا حاضر
نیستند آنگاه عثمان بن عفان رضی الله عنه را حاضر ساخت و گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما عهد الخ یعنی این عهد نامه ایست از جانب ابوبکر بن ابی قحافه در آخر عهد او بدنیا و در اول
عهد او بآخرت در زمانی که ایمان می آرد کافر و از فجور منتهی میشود و توبه میکند فاجر و راست میگوید
کاذب بدرستیکه خلیفه ساختم بر شما بعد از خود عمر بن الخطاب رضی الله عنه را باید که سخن او بشنوید
و اطاعت او کنید و بتحقیق که من در کار خدای و رسول خدای صلی الله علیه وسلم و دین
او و در حق خود و شما از چیزی تقصیر نکرده ام و کمال احتیاط مرعی داشته ام اگر عدل و راستی کند
گمان من در شان او و علم من باو همین است و اگر تغیر عدل بظلم و جور کند هر کس بعمل خود خواهد رسید
و من اراده خیر کرده ام و علم غیب ندانم وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته و بعد از آن امر فرمود تا عهد نامه را مهر کرده بیرون بردند و مردم بیعت
کردند و بدان بار راضی شدند و ابوبکر عمر را در خلوت طلب کرده وصیتی چند فرمود و بعد از آنکه عمر بیرون رفت
ابوبکر دست بدعا برداشت گفت اللهم انی لم ارد بذلک الا صلاحهم الی آخره
یعنی ای بار خدایا اراده نکرده ام به استخلاف عمر مگر صلاح حال بندگان تو و خوف فتنه و درینباب
عمل کردم بانچه تو اعلمی و درین باره از من و غایت و اجتهاد در رای کرده بهترین و قویترین و حریصترین
ایشانرا بهدایت و رشد برایشان والی ساختم کامر تو یعنی موت من نزدیک من حاضرست بار
خدایا عمر را در میان خلق خلیفه من گردان و از جمله خلفاء الراشدین دان و صلاح حال رعیت او گردان
که ایشان بندگان تو اند و نواصی ایشان بید قدرت تست و ابن سعد و حاکم از ابن مسعود
روایت کرده اند که گفت افرس الناس ثلاثة یعنی اصدق ناس بعلم فراست سه کس بوده اند
یکی ابوبکر رض وقتیکه عمر را خلیفه خود ساخت دوم مصاحبه موسی یعنی دختر شعیب علیهما السلام
وقتیکه با پدر خود گفت استاجره یعنی موسی علیه السلام را باجرت بگیر سوم عزیز مصر وقتیکه
تفرس یوسف علیه السلام کرد بازن خود در اختیار او گفت اکرمی مثواه یعنی تو تعهد یوسف
علیه السلام نیکو کن ماوا او را گرامی دار و بعضی از علما گفته اند که سلیمان بن عبد الملک یا بن
یکس ازین جهت که عمر بن عبد العزیز را خلیفه ساخت و فراست بدین معنی اطلاق می کنند یعنی
آنکه در قلوب اولیاء خود القا میکند که عالم باحوال بعضی مردم میشوند بنوعی از کرامات

وحدس و اضامت ظن دوم آنکه بدلائل و تجارب عالم باحوال بعضی مردم میشوند کذا فی نهایة الجزری
و روایت میکند ابن عساکر از یسار بن حمزه که گفت چون مرض ابوبکر رضی الله عنه اشتداد یافت از روزنه
خود را بمردم نمود و گفت یا ایها الناس انی قد عهدت عهدا ای مردمان آنچه عهد کرده ام آیا
به آن عهد راضی هستید گفتند بلی راضی شدیم بعهدی که تو کردی ای خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم الا
امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه برخاست گفت لا ارضی الا ان یکون عمر یعنی راضی نیستم
مگر آنکه این عهد تو در حق عمر بوده باشد آنگاه ابوبکر گفت فانه عمر یعنی بدرستیکه کسیکه ولی عهد من است
عمر است روایت کرد ابن سعد از شداد که بعد از آنکه عمر رضی الله عنه بامر خلافت مقرر شده چون بمنبر برآمد
اول کلام که تکلم بآن نمود این بود اللهم انی شدید فلینی وانی ضعیف فقونی وانی
بخیل فسخنی بار خدایا من تند مزاج و غلیظم بآهستگی و نرمی آرم او من ضعیفم پس قوی سازم او من بخیلم
سخی و کریم گردان مرا زهری گوید که در روز وفات ابوبکر عمر بامر خلافت قیام نمود و در ایام او
فتحها شد که در ایام خلیفه که بعد اوست واقع نشده از انجمله فتح اکبر فتح اقلیم شام و عراق و فارس و
روم و مصر و اسکندریه و مغرب بود و رسول صلی الله علیه وسلم اشارت بآنها فرموده در حدیث هفتم
از احادیث داله بر خلافت صدیق رضی الله عنه چنانچه گذشت و لفظ آن حدیث نزد بخاری و مسلم از بعضی طرق
از ابن عمر و ابوهریره آنست که گفتند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بینا انا نائم رایتنی علی
قلیب وعلیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابوبکر فنزع ذنوبا او ذنوبین
وفی نزعه ضعف والله یغفر له ثم جاء عمر فاستسقی فاستحالت فی یده غربا فلم ار
عبقریا من الناس یفری فریه حتی روی الناس وضربوا بعطن در اثنای زمانی
که من در خواب بودم خود را بر سر چاه دیدم و دلوی بر سر آن چاه بود آب از آن چاه کشیدم
بمقداری که خدا تعالی خواسته بود باز ابوبکر رضی الله عنه آن دلو را گرفته یک دلو یا دو دلو کشید و در آن
کشیدن ضعفی یافت در حق وی خدا تعالی بیامرزد او را بعد از آن عمر رضی الله عنه آمد آب کشید و در دست او
آن دلو منقلب شد بدلوی عظیم و ندیدم مردی صاحب قوت که عمل کند مثل عمل عمر رضی الله عنه چندانکه
آب کشید که مردم سیر شدند و شتران خود را سیراب کردند و در عطن که موضعی اقامت ابل است بعد از
سیراب رفته ایستادند علما گفته اند که در حدیث اشارتی هست بخلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
و اشارتست به کثرت فتوح و ظهور اسلام در فرمان عمر رضی الله عنه چنانچه گذشت فصل
سیوم در ذکر سبب اطلاق نام امیر بر عمر امیر المومنین و عدم اطلاق اسم خلیفه رسول صلی الله
علیه وسلم بروی روایت کرده عسکری در اوائل و طبرانی در کبیر و حاکم از طریق ابن شهاب
از عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه سوال کرد از سلیمان بن ابی حثمه که در زمان ابی بکر رضی الله عنه در فرامین من خلیفه

رسول الله صلی الله علیه وسلم الی فلان می نوشتند پس چه سبب او را تغییر داده اطلاق اسم امیر المومنین بر
عمر رضی الله عنه کردند و کلام شخص بود که اطلاق مکتوب می نوشت و ابوبکر بن سلیمان گفت خبر داد مرا شفا
که یکی از زنان مهاجران است که ابوبکر رضی الله عنه من خلیفه رسول الله نوشت و عمر را رضی الله عنه
خلیفه خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم می نوشت تا زمانیکه عمر رضی الله عنه بعامل عراق نامه نوشت که
مضمونش آنکه دو مرد صاحب وقوف نزد من فرست تا از احوال عراق از ایشان سوال کنم آنگاه
عامل عراق لبید بن ربیعه و عدی بن حاتم را فرستاد و ایشان چون بمدینه رسیدند بمسجد
درآمدند عمرو بن العاص در مسجد بود با وی ملاقات کرده گفتند امیر المومنین عمر کجاست عمرو بن العاص
گفت والله که شما او را در اطلاق اسم صواب گرویدید آنگاه نزد عمر رضی الله عنه رفته گفت السلام علیکم یا امیر المومنین
عمر رضی الله عنه گفت چه نوع در خاطر تو رسید اطلاق این اسم عمرو بن العاص از این معنی او را خبر داده گفت
تو امیری و ما مومنانیم راوی می گوید از آن روز باز در مکاتبات و غیره این اسم جاری شد اما نووی
در تهذیب آورده که ربیعه و عدی مذکور عمر رضی الله عنه را مسمی باین اسم ساختند زیرا که عمرو بن العاص
نیز بتقلید ایشان این اسم را بلسان جریان داد و بعضی گفته اند اول کسیکه عمر را مبتلا باین
اسم کرده مغیره بن شعبه بود و ابن عساکر از معاویه بن قرة روایت کرد که ابوبکر رضی الله عنه می نوشت
من ابی بکر خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم و چون زمان عمر رسید اصحاب اراده کردند که او را
خلیفه خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم بگفته باشند گفت این لفظ طولی دارد یاران گفتند
تو امارت با ما میکنی و امیر مائی گفت بلی شما مومنان اید و من امیر شمایم آنگاه از آن تاریخ امیر
المومنین می نوشتند و این روایات مذکوره منافات ندارد بآنچه مقرر شده که عبد الرحمن بن
جحش در سریه که در آن آیت و یسئلونک عن الشهر الحرام نازل شد او را امیر المومنین گفتند زیرا که
آن تسمیه مخصوص بود و کلام ما در تسمیه خلیفه باین اسم است پس عمر رضی الله عنه اول کسیست که باطلاق
این اسم یاد کرده شد از حین خلافت باب پنجم در فضائل و خصوصیات عمر رضی الله عنه
و در آن چند فصل است فصل اول در اسلام او از فرط چنین مرویست که عمر رضی الله عنه در
سال ششم از نبوت بشرف اسلام مشرف شد و در آن وقت بیست و هفت ساله بود رضی الله عنه و از اشراف
قریش بود و امر سفارت و رسالت ایشان با وی رجوع بود هرگاه اراده حربی داشته بودند
با جماعتی او را برسالت میفرستادند و اگر منافری و مفاخری با ایشان میکردند او را میفرستادند
که منافرت و مفاخرت بر وی کنند و اسلام او رضی الله عنه بعد از اسلام چهل کس یا از سی و نه
یا چهل و پنج کس بود از مردان و یازده کس یا سیزده کس از زنان و در آن روز اهل اسلام خوشحالی
عجیب دست داد و بعد از اسلام او رضی الله عنه در مکه اسلام ظهور یافت روایت کرد ترمذی از ابن عمر که

از ابن مسعود رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم اعز الاسلام باحب هذین الرجلین الیک بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام بارخدایا عزیز و قوی گردان دین اسلام را بهر کدام که دوست تر داری ازین دو مرد بعمر ابن الخطاب یا بابی جهل ابن هشام و روایت کرد حاکم از ابن عباس و طبرانی از ابوبکر رضی الله عنه و ثوبان که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم اعز الدین بعمر ابن الخطاب خاصة یعنی بارخدایا عزت و قوت ده دین و اسلام را بعمر ابن الخطاب خاصة روایت کرد احمد از عمر رضی الله عنه که گفت بیرون رفتم بقصد آنکه رسول صلی الله علیه وسلم را تعرض برسانم دیدم که بر من سبقت نموده در مسجد آمد آنگاه از عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستادم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواندن سورة الحاقة شروع نمود من تعجب از تالیف قرآن کرده با خود گفتم که این کلام شعر است چنانچه قریش میگویند آنگاه این آیت بر خواند انه لقول رسول کریم وما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون آنگاه از سماع این آیت محبت در دل من افتاد محبتی تمام و ابن ابی شیبه روایت کرد از جابر که عمر گفت رضی الله عنه شبی همشیره مرا درد ولادت گرفت از جهت آن از منزل خود بیرون آمده در استانه کعبه داخل شدم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم تشریف آورده در حجره داخل شد و نماز گذارد و چندانکه خواست الهی بود و چون بازگشت چیزی شنیدم که مثل آن نشنیده بودم بعد از آن بیرون رفت و من تابع او شدم فرمود کیست گفتم عمر آنگاه فرمود ای عمر نمیگذاری مارا در هیچ وقت نه در شب و نه در روز از این سخن ترسیدم که بر من دعای بد کند گفتم اشهد ان لا اله الا الله واشهد انک عبد الله ورسوله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا اسلام خود پنهان میداری ای عمر گفتم بآن خدای که ترا بحق فرستاده که اسلام خود را آشکارا خواهم کرد چنانچه شرک خود را آشکارا میکردم و روایت کرد ابو یعلی و حاکم و بیهقی از انس رضی الله عنه که گفت عمر رضی الله عنه شمشیر خود را حمایل کرده بیرون آمد در اثنای راه شخصی از بنی زهره ملاقی او شد گفت ای عمر قصد کجا داری عمر گفت میروم که محمد صلی الله علیه وسلم را بکشم آن شخص گفت که اگر محمد صلی الله علیه وسلم را بقتل رسانی چگونه از بنی هاشم و بنی زهره ایمن خواهی بود و از دست آنها خلاصی خواهی یافت عمر گفت چنین معلوم میشود که تو نیز دین خود را ترک کرده و دین او را اختیار کرده آن شخص گفت عجیب تر ازین بنمایم ترا خواهر تو و داماد تو هر دو دین ترا گذاشته اند آنگاه بخانه خواهر و داماد آمد در آن وقت خباب نزد ایشان بود و قراءت سوره طه میکردند چون خباب را حس عمر شد از عمر در خانه پنهان شد عمر گفت آهسته آوازی شنیدم چه چیز میخواندید گفتند سخنی در میان داشتیم گفت شاید که شما دین مرا گذاشته دین دیگر اختیار کرده اید داماد گفت اگر غیر دین تو حق باشد چه میتوانی کرد آنگاه عمر رضی الله عنه از جای خود برجسته داماد را بشکست و لگد زد بار خواهرش آمد که شوهر خود را

خلاص نشد بدست دیگر او را نیز دفع نموده انداخت چنانچه روی او خون آلوده شد خواهرش
چون اینحالت دید در غضب شد و گفت اگر غیر دین از دین تو حق باشد چه میتوانی کرد اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله
گفت عمر رضی چون این سخن بشنید از غضب باز ایستاده گفت آن کتابی که نزد شماست بیارید
تا بخوانم خواهرش گفت تو طاهر نیستی قرآن را در دست تو ندهم لا یمسه الا المطهرون
برخیز غسل کن و وضو بساز آنگاه برخاست و وضو ساخت و قرآن برداشت و سورت طه
برخواند تا وقتیکه باین آیت رسید انني انا الله لا اله الا انا فاعبدني واقم الصلوة
لذکری گفت دلالت کنید مرا بر محمد صلی الله علیه وسلم چون خباب این قول از عمر رضی بشنید از پس
پرده بیرون آمد و گفت ای عمر رضی بشارت باد ترا که در شب پنجشنبه رسول صلی الله علیه وسلم در حق
تو دعای کرده فرموده اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام امید آن
دارم که دعای رسول صلی الله علیه وسلم در حق تو مستجاب شده باشد و چون در آنوقت رسول صلی الله
علیه وسلم بودند در خانه ارقم خود که واقع بود در اصل الصفا تشریف داشت عمر رضی متوجه آنخانه شد چون
بآن منزل رسید دید که حمزه و طلحه و بعضی دیگر از مردمان بر در آن خانه نشسته اند حمزه رضی گفت این
عمر است که آمده اگر خدا تعالی در حق او خیر کرده مسلمان خواهد شد و الا قتل او بر ما آسان است و آن
که بود در آنوقت وحی علیه السلام بر رسول صلی الله علیه وسلم نازل شده بود و بعد از فراغ از آن حجره بیرون
آمده ملاقات عمر کرد و حمائل سیف او را گرفته فرمود آیا ای عمر ایمان نمی آری تا وقتیکه خدا تعالی
عقوبتی که بر ولید بن مغیره نازل ساخت بر تو نازل گرداند آنگاه عمر گفت اشهد ان لا اله
الا الله وانك عبده ورسوله و بروایت طبرانی و بزار و ابونعیم و بیهقی در دلائل از اسلم مروی است
که گفت مرا گفت عمر رضی که من غلیظ ترین مردم بودم بر رسول صلی الله علیه وسلم اتفاقاً در روزی
حار بوقت نیمروز شدت حرارت در بعضی از طرق مکه مردی را دیدم گفت عجب است از تو یا ابن
الخطاب که زعم تو اینست که مثل تو کسی نیست و حال آنکه در خانه تو بعضی مسلمان شده اند چون از
حقیقت آن حال از وی سوال کردم گفت خواهر تو باسلام در آمده من چون این بشنیدم غضب
ناک شده بازگشتم چون بخانه رسیدم در را زدم گفتند کیست گفتم عمر چون آواز شنیدند جمعی که صحیفه
که قرآن نزد ایشان بود و تلاوت میکردند پنهان گشتند و خواهرم برخاسته در خانه را گشود
آنگاه باو گفتم که ای دشمن نفس خود دین خود را ترک داده بدین محمد در آمده و چیزی بر سر او زدم مرتبه
که خون از سر او روان شد و شروع در گریه کرده گفت یا ابن الخطاب مسلمان شده ایم من آنچه خواهی
بفعل آر اما مرا ترک کردم آنگاه بر سریری که در آنخانه نهاده بود نشستم گفتم آن صحیفه را نزد من آر

خواهرم گفت تو اهل آن نیستی و غسل جنابت نکرده و این کتابیست که بغیر طهارت مس آن نمیتوان
کرد من تکلیف بسیار کرده آن صحیفه . . . . . . . . . . . . . .
را گرفتم چون کشادم بسم الله الرحمن الرحیم نوشته دیدم چون باسمی از اسما الله گذشتم در دیده
حال از آن اسم ترسیدم و صحیفه را انداختم باز رجوع بیقین خود کرده صحیفه را گرفتم آیت سبح
لله ما فی السموات الخ بسبیل خوف آنرا خواندم تا بآیت امنوا بالله ورسوله رسیدم
گفتم اشهد ان لا اله الا الله چون جماعت کلمه از من شنیدند بسرعت نزد من آمده تکبیر
آواز برآوردند گفتند بشارت باد ترا ای عمر که رسول صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه این دعا فرمود
اللهم اعز الاسلام باحب الرجلین الیک اما بابی جهل واما بعمر یعنی قوت ده
اسلام را بهر کدام ازین دو مرد که دوست تر داری بسوی خدا یا ابوجهل یا عمر پس آنگاه مرا برسول صلی الله
علیه وسلم دلالت کردند در خانه که بسفل صفا واقع بود چون آنجا رسیدم در زدم گفت کیست
گفتم عمر و بنابر آن شدت و غلظت که مرا برسول صلی الله علیه وسلم میداشتند هیچ کدام از اصحاب فتح
باب برای من نکردند وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود افتحوا له الباب یعنی در را برای
او بکشائید تا او در آید آنگاه در را کشادند و دو کس هر دو بازوی مرا گرفته نزد رسول صلی الله
علیه وسلم آوردند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بگذارید او را و مجامع پیرهن مرا گرفته بسوی خود کشید گفت
اسلم یا ابن الخطاب اللهم اهده مسلمان شو ای پسر خطاب بار خدایا تو او را هدایت ده
آنگاه من کلمه شهادت گفتم و مسلمانان تکبیر با آواز بلند برآوردند چنانچه مردمان در اطراف مکه شنیدند
و قبل ازین اسلام را مخفی میداشتند بعد از آن که بشرف اسلام فایز گشتم مسلمانان را میدیدم که کفار
ایشان را میزدند بوسیله آنکه مسلمان شده بودند و ایشان نیز بقدر قوت خود کفار را میزدند و
بمن هیچ تعرض نمیرسانند ولیکن میخواستم که مدفعت و محاربه با کفار داشته باشم تا ثواب اخروی
حاصل شود چون خال من ابوجهل بن هشام که شریف و بزرگ بود بخانه او رفتم و در زدم
گفت کیستی گفتم عمر دین خود را گذاشته دین اسلام گرفته ام گفت ای عمر دین خود را ترک مکن
و آنچه گفته اندرون خانه رفت و مرا گذاشت با خود گفتم که این چه چیز شد مقصود من ازین حاصل
نشد بجای دیگر باید رفت آنگاه من بخانه دیگری از عظمای قریش رفتم چون بیرون آمد چنانچه
با خال گفته بودم باین گفتم او نیز جواب مثل جواب خال داد و در حجره خود داخل شد
و مرا گذاشت گفتم ازینجا نیز فایده حاصل نشد چرا که کفار مسلمانان را میزدند و من کسی را نمیزنم آخر
شخصی بمن گفت اگر خواهی که اسلام شایع گردد وقتیکه مردم در حجره مجتمع شوند اسلام خود را
بفلانی عرض کن که او هرگز ستر کسی را پوشیده ندارد آنگاه در وقت اجتماع ایشان بحجره رفتم

و نزدیک آنحضرت نشسته گفتم من بدین اسلام درآمدم آنحضرت گفت آیا این امر واقع است و اینکار کرده
گفتم بلی کرده ام برخاسته بآواز بلند فریاد برآورد که عمر بن الخطاب از دین خود برگشته و بدین اسلام درآمده
کفار چون این سخن شنیدند بجانب من بیاد رست نمودند مرا میزدند و من ایشانرا میزدم تا جمعی کثیر بمن گرد
آمدند آنگاه خال من گفت سبب گرد آمدن این جماعت چیست گفتند عمر از دین خود برگشته آنگاه بآستان
خود بشارت کرد که خواهرزاده خود را در پناه خود درآوردم بنابرین آن گروه کفار مرا گذاشتند و دیگر تعرض
بمن نرسانیدند بار چون مسلمانانرا دیدم که مدافعت و مضاربت کفار میکردند من ازین ثواب
محروم مانده بودم نزدیک خال خود رفته گفتم جوار ترا رد کردم بعد ازین همیشه با کفار منازعت و مضاربت
میکردم و ایشانرا میزدم تا وقتیکه الله تعالی اسلام را قوت داد و غالب گردانید فصل دوم در
تسمیه عمر رض بفاروق روایت کرد ابو نعیم در دلائل و ابن عساکر از ابن عباس رض که گفت از عمر پرسیدم
که بچه سبب ترا فاروق میگویند گفت بیان آنچه گذشت که روزی بمسجد رفتم دیدم که ابوجهل در سب و ایذا
رسول صلی الله علیه وسلم سرعت مینماید و این خبر بحمزه رض رسانیدند حمزه کمان خود گرفت و [illegible]
در حلقه قریش مقابل ابوجهل بر کمان خود تکیه استاده ابوجهل مشاهده اینحال نمود که حمزه غضبناک است
گفت چیست ترا ای ابا عماره در این سخن بود که حمزه رضی الله عنه کمان برداشت و بر سر او
چنان زد که بعضی از رگهای گردن گسسته شد و خون جاری گشت آنگاه قریش از خوف فتنه
درمیان افتادند و صلاح درمیان ایشان کردند چون درآنوقت رسول صلی الله علیه وسلم بخانه
ارقم بن الارقم مخزومی مختفی بود حمزه رض بعد وقوع این قضیه بآنخانه رفته مسلمان شد و من بعد
از سه روز دیگر از تاریخ اسلام حمزه [illegible] بارقم مخزومی کرده گفتم ترک دین پدران خود کرده
تابع دین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم شده گفت من اگر اینکار کرده ام کسانیکه حق تو بر ایشان بیشتر
است از من ایشان نیز ترک دین پدران خود کرده اند اگر میتوانی ایشانرا منع کن گفتم آنها
کیستند گفت خواهر و داماد تو آنگاه بجانب ایشان متوجه شدم چون بخانه آمدم همهمه شنیدم گفتم
این همهمه چه بود و چه چیز میخواندید جواب و سوال میان من و ایشان بسیار واقع شد تا وقتیکه سر خواهر
خود چنان زدم که خون آلوده شد و او نیز از اضطراب سر مرا گرفت و گفت برغم تو مسلمان شده
ایم حالا بیا چه خواهی کرد و من چون سر او را خون آلوده یافتم شرمنده شدم آنگاه نشستم و گفتم این
کتاب را بمن بنمائید گفت بی طهارت مس این کتاب جائز نیست غسل کرده صحیفه را گرفتم بسم الله
الرحمن الرحیم یافتم گفتم این اسما از اسامی طیبه طاهره است آنگاه طه ما انزلنا علیک القرآن
لتشقی الی قوله له الاسماء الحسنی خواندم این آیت در خاطر من بسیار عظیم نمود گفتم آیا قریش
ازین گذشته بعد از آن مسلمان شدم و درخبر از رسول صلی الله علیه وسلم گرفتم

در خانه ارقم ست چون حمزه او را دید اهل اسلام جمیع آنجا حاضر بودند حمزه پرسید کیست گفتند عمر است
گفت در بگشائید تا در آید اگر بجانب اقبال کند و مسلمان شود از وی قبول خواهیم کرد و اگر از ما روی دیگر
بگرداند او را خواهیم کشت آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم این گفتگو را شنید از حجره بیرون آمد پس
باز در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم کلمه شهادت گفتم و مسلمانان باواز بلند تکبیر گفتند چنانچه اهل
مسجد شنیدند بعد ازان گفتم یا رسول الله آیا ما بر حق نیستیم فرمود بلی ما بر حق هستیم پس دین خود را
چرا مخفی داریم آنگاه اهل اسلام را دو صف ساخته بیرون آمدیم در یک صف من بودم در صف
دیگر حمزه تا وقتیکه در مسجد الحرام داخل شدیم و چون نظر قریش بر من و حمزه افتاد اندوه و حزن بسیار
بر ایشان رسید و در آنروز رسول صلی الله علیه وسلم مرا فاروق لقب فرمود و فرق کننده بین الحق والباطل
خواند و ابن سعد از ذکوان روایت کرد که از عایشه رض پرسیدم که چه کس بود که عمر رض را اسمی بفاروق
ساخت و وضع این اسم کیست گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم او را فاروق خواند و ابن ماجه و حاکم
از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کردند که چون عمر مسلمان شد حضرت جبرئیل علیه السلام آمد و گفت
ای محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اهل آسمان مستبشر و خوشحال شدند بسبب اسلام عمر رضی الله عنه و روایت
کرد بزار و حاکم صحیح کرده آنرا از ابن عباس رض که گفت در وقت اسلام عمر رض مشرکان گفتند این از
قوی شدند اگر از او درشتی و غلظتی بنسبت ایشان واقع شود جزای آن خواهند داد و فرو گذاشت
نخواهند کرد و یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین در آنروز نازل
شده و بخاری و غیر او از ابن مسعود رض روایت کردند که گفت از وقتیکه عمر رض بشرف اسلام فایز
شد همیشه غالب و عزیز بودیم و ابن سعد نیز از ابن مسعود رض روایت کرد که گفت اسلام عمر رض فتح بود
و هجرتش نصرت بود و امارتش رحمت بود و قبل از اسلام او رض استطاعت اقامت صلوة در بیت
الحرام نداشتیم چون عمر رض باسلام در آمد با ایشان کارزار بسیار کردیم تا وقتیکه اهل اسلام را بحال خود گذاشتند
و اذیت از ایشان باز داشتند و ابن سعد و حاکم از حذیفه رض روایت کردند که گفت چون عمر رض
مسلمان شد اسلام چون مردی مقبل بود که زیاده نمیشد مگر بقوت و در زمانی که عمر شهید شد اسلام مثل مردی
که در زمان او قوی بود ضعیف شد و نقصان میبافت و طبرانی از ابن عباس رض روایت
کرد بسندی حسن که گفت اول کسیکه اسلام آشکارا کرد عمر ابن الخطاب بود و هم روایت ابن
سعد از صهیب رض و علانیة مردم را دعوت به اسلام کردیم و حوالی خانه کعبه نشسته حلقه میزدیم و طواف
میکردیم و اگر کسی نسبت با شدت و غلظتی میکردند جزای ایشان در کنار ایشان می نهادیم فصل
سوم در هجرت عمر رضی الله عنه بروایت ابن عساکر از امیر المومنین امام المتقین علی کرم الله وجهه
که فرمود ندانستیم کسی از مهاجرین که بسبیل علانیه هجرت کرده باشد الا عمر بن الخطاب که چون قصد

هجرت کرد و سیف خود حمایل کرد و کمان بر دوش انداخت و چندان تیر از ترکش بیرون آورد و بدست
خود گرفت و در وقتیکه اشراف قریش در فنای کعبه بودند بکعبه آمد و هفت نوبت طواف نمود و در خلف
مقام دو رکعت نماز گذارد و نزد یک یک از اشراف قریش آمده گفت شاهت الوجوه هیچ در بهشت
روشوید هر کس که مادرش بی فرزند شود و فرزندانش یتیم شوند و زنش بیوه شود باید که ملاقات کند مرا در
ورای این وادی آخر هیچ یک از ایشان تا مقابله نتوانستند و از عقب او نرفتند و بروایت
ابن عساکر از براء گذشت اول کسیکه آمد از مهاجرین مصعب بن عمیر و ابن ام مکتوم بود بعد از آن
عمر ابن الخطاب رض با بیست سوار آمد و از وی سوال کردیم که حال رسول الله چه شد گفت که او بعد از من
تشریف خواهد آورد و آنگاه بعد از عمر رض رسول الله صلی الله علیه وسلم تشریف آوردند و بظهور خود منور گردید
برفاقت ابوبکر رض فصل چهارم در فضائل عمر فاروق رضی الله عنه قبل ازین سی و چهار
حدیث مذکور شد دال بر خلافت ابوبکر و فضائل وی و حدیث سی و پنجم اللهم اعز الاسلام
بعمر بن الخطاب حدیث سی و ششم لما اسلم عمر نزل جبرئیل علیه السلام فقال یا محمد
قد استبشر اهل السماء باسلام عمر رضی الله عنه حدیث سی و هفتم لما اسلم عمر رض
قال المشرکون لقد انتصف القوم الیوم منا و انزل الله یا ایها النبی حسبک
الله و من اتبعک من المؤمنین چنانچه درین باب ترجمه این حدیث نیز مذکور شد حدیث
سی و هشتم بروایت بخاری و مسلم مرویست از ابوهریره رض که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم بینا
انا نائم رایتنی فی الجنة فاذا امرأة تتوضأ الی جانب قصر قلت لمن هذا القصر
قالوا لعمر اردت ان ادخلها فذکرت غیرتک فولیت مدبرا فبکی فقال علیک
اغار یا رسول الله وقتی در خواب بودم خود را در بهشت دیدم و در آنجا زنی بود در
قصری از قصور بهشت وضو میساخت پرسیدم که این قصر از کیست گفتند که از عمر چون آمدم
که در آن قصر درآیم آنگاه غیرت ترا یاد آوردم و پشت گردانیدم و رفتم بعد از آن عمر رض را گریه
دست داد و گفت آیا بر تو غیرت کنم یا رسول الله این کلام استفهام انکاریست یعنی سزاوار نیست
از من که غیرت کنم بر تو و نخواهم کرد حدیث سی و نهم روایت کرد احمد و بخاری و مسلم از جابر که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بینا انا نائم رایتنی دخلت الجنة فاذا انا بالرمیصاء امرأة
ابی طلحة وقد سمعت خشفا امامی فقلت ما هذا یا جبرئیل قال هذا بلال
ورایت قصرا ابیض بفنائه جاریة فقلت لمن هذا القصر قالوا لعمر ابن الخطاب
فاردت ان ادخله فانظر الیه فذکرت غیرتک در خواب دیدم خود را در بهشت ناگاه
رمیصا زن ابوطلحه پیدا شد و از پیش روی خود حس خفی و حرکتی شنیدم گفتم این کیست ای جبرئیل

گفت این بلال است و قصری سفید دیدم در فضای آن قصر دختری بود
گفتم از کیست ای جبرئیل گفت از عمر ابن الخطاب آنگاه خواستم که در آن داخل شوم چون غیرت تو
بخاطر رسید داخل نشدم حدیث چهلم روایت کردند بخاری و مسلم از ابن عمر رضه که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود بینا انا نائم شربت یعنی اللبن حتی انظر الی الری فی اظفاری ثم
ناولت عمر قالوا فما اولته یا رسول الله قال العلم در اثنای که در خواب بودم قدحی شیر
بمن دادند از آن شیر آشامیده سیر شدم چنانچه دیدم که سیرابی در ناخنهای من جاری شد باز آنچه
مانده بود بعمر رضی الله عنه دادم صحابه گفتند یا رسول الله تاویل این خواب بچه چیز کرده فرمود بعلم
حدیث چهل و یکم بروایت احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابو سعید خدری مرویست
که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بینا انا نائم رایت الناس عرضوا علی وعلیهم
قمص ومنها ما یبلغ الثدی ومنها ما یبلغ دون ذلک وعرض علی عمر وعلیه
قمیص یجره قالوا فما اولته یا رسول الله قال الدین در اثنای آنکه در خواب بودم دیدم که مردم را
بر من عرض میکردند و بر هر یکی از ایشان جامه بود بعضی از آن جامها ازین قبیل بود که به پستان
ایشان میرسید و بعضی پائین تر از پستان و عرض کرده شد بر من عمر رضه و بروی جامه دراز بود که
در زمین میکشید صحابه گفتند یا رسول الله تاویل آن چیست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تاویل او
بدین کردم و دیگر روایت در ترمذی آنست که گفتند علی ما ذا اوّلت هذا ابرچه تاویل کردی
این خواب را و درین روایت است آنکه فرموده جامه بعضی از ناف بود و بعضی تا زانو و بعضی
تا نصف ساق پای ایشان میرسید و در قول رسول صلی الله علیه وسلم الدین رفع و نصب
هر دو جائز است یعنی رفع بنابر آنکه مبتداست در جواب استفهام و خبر او محذوفست و نصب بنابر
آنکه مفعول فعل محذوفست و درین روایت بدل دین با ایمان تعبیر میکردند و در وجه تعبیر
قمیص بدین گفته اند که قمیص ستر عورت میکند در دنیا و دین ستر عورت میکند در آخرت
و حجاب میکند جمیع مکروهات صاحب خود را والاصل فیه ولباس التقوی ذلک خیر
و معبران متفق اند به تعبیر قمیص بدین و برآنکه طول قمیص دلالت بر بقای اثر صاحب قمیص میکند
بعد از موت و ابن عربی میگوید تاویل قمیص کرده اند مگر از برای آنکه دین عورت جهل را
می پوشد همچنانکه قمیص بدن را میپوشد و غیر عمر رضه هر کس که قمیص او به پستان رسید
دل خود را از کفر مستور داشته اگرچه عصیان او صادر شده باشد و آن کس که قمیص او بزیر
پستان رسیده فرج او ظاهر است پاسے خود را از رفتن در معصیت نپوشانیده و آنکس
که بپای او رسیده از جمیع وجوه بحجاب تقوی مستور داشته و آنکس که طول قمیص او زیاده

ازینست چنانچه از یار گذشته انکس بعمل صالح خود زیاده تر وارد بر دیگران و حارث ابن ابی حمزه گوید
مراد تباس در ینحدیث مومنان این امت اند و مراد از دین امتثال اوامر و اجتناب از نواهی ست
و عمر رضی را در ینمقام عالی ست و اینحدیث گرفته اند که اکثر حقیقت جامه یا غیر جنس آن در خواب ببیند آنرا بر
دین لابس جامه و نقصان آن بواسطه نقصان ایمان یا عمل و در حدیث آمده که اهل دین بر یکدیگر زیادتی
دارند در قلت توانائی و کثرت و ضعف و درازی جامه از جمله مثالهاست که موجب حمد ست
در خواب و سبب ذم در بیداری بحسب شرع چراکه وعید وارد شده در حق کسی که جامه دراز پوشد
حدیث چهل و دوم روایت کرده اند بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص که گفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود یا ابن الخطاب والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان سالکا فجا قط الا سلک
فجا غیر فجک ای پسر خطاب بآنخدائی که جان من بید قدرت اوست که شیطان ملاقی تو نشود
در هیچ راه گذری مگر آنکه آن راه گذاشته براه غیر راه تو رود یعنی بواسطه ترس و بیم که از تو دارد قطع
راه میکند حدیث چهل و سوم مرویست بروایت احمد و بخاری از ابوهریره رضی و بروایت
احمد و مسلم و ترمذی و نسائی از عایشه رضی الله عنها که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لقد
کان فیما مضی قبلکم من الامم ناس محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر
بتحقیق که در امم سابقه کسان صادق الظن بوده اند از طرف اعلی الهام رسیده و مصوب می شد پس اگر
در امت من از آن قبیل کسی هست آن عمرست بن الخطاب رضی و در آنکه شرط مبالغه است چنانچه
میگویند که اگر مرا دوستی هست آن فلانی ست و بخاری از ابن عمر روایت کرده که گفت عمر رض
هرگز نشنیدم که بگوید ظن من در فلان امر چنین است مگر آنکه چنان باشد که او ظن کرده باشد چنانچه
وقتی نشسته بود مردی جمیل یعنی سوید ابن قارب باو گذشت عمر رضی الله عنه گفت یا ظن
خطا واقع شد یا آنکه این مرد بر دین جاهلیت ست یا کاهن ایشان بوده آنگاه سوید ابن قارب را
طلب نموده این سخن با او گفت و او اول انکار این معنی نموده گفت گاهی مثل امروز هرگز روی بکار
ملاقی من نشده باز عمر رضی گفت جز اینکه میگویم ازین سخن مرا ازین معنی خبردار کن آنگاه گفت من در ایام
جاهلیت کاهن ایشان بودم بعد ازان عمر رضی گفت نیکوترین و عجب ترین چیزی که جنیه تو
ایشان بآن کرده باشد چیست گفت روزی در بازار بودم جنیه آمد و من مشاهده فزع از وی
کردم و این شعر بخواند شعر الم تر الجن وابلاسها بالخره کما وقع فی البخاری
ویاسها من بعد انکاسها + ولحوقها بالقلاص واحلاسها + آنگاه عمر رضی گفت راست
میگوید من نزد الهه ایشان خوابیده بودم یعنی در زمان جاهلیت در بین اثنای مردی آمد و بچه
شتر داشت ذبح کرد در یتوقت کسی فریاد برآورد باواز بلند که مثل آن نشنیده بودم می گفت

یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول لا اله الا انت آنگاه قوم بر جای خود ایستادند من گفتم نمیروم ازین
مقام تا این خبر دیگر بار معلوم کنم درین اثنا باز ندا کرد یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول لا اله
الا الله آنگاه ایستادم و هیچ درنگ نکردم تا آنگاه گفتند این پیغمبر خواهد بود حدیث چهل و
چهارم روایت کردند احمد و ترمذی از ابن عمر و احمد و ابو داود و حاکم از ابو ذر و ابو یعلی و حاکم از
ابو هریره و طبرانی از بلال از معاویه رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی جعل
الحق علی لسان عمر و قلبه یعنی خدا تعالی ظاهر کرده است حق را بر زبان و دل عمر رض حکیم گویند علما
گفته اند که درین لفظ اشعار است بآنکه جریان حق بر لسان عمر رض امری خلقی طبیعی است نه عارضی
مرویست از ابن عمر رض که گفت هرگز امری نازل نشد که قوم در آن امر چیزی میگفتند و عمر رض چیزی
نگفت مگر آنکه قرآن موافق آن قول نازل شد حدیث چهل و پنجم روایت کردند احمد و ترمذی و حاکم
صحیح کرد آنرا از عقبه بن عامر و طبرانی از عصمت بن مالک که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لو کان
بعدی نبیا لکان عمر ابن الخطاب اگر بعد از من پیغمبری میشد هر آینه عمر بن الخطاب میشد و طبرانی
روایت این حدیث از ابو سعید خدری و غیر او کرده و ابن عساکر از حدیث ابن عمر رض حدیث
چهل و ششم روایت کرد ترمذی از عائشه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انی لانظر الی
شیاطین الجن والانس قد فروا من عمر هر آینه میبینم شیاطین جنی و انسی را که از عمر رض
میگریزند ایضا ابن عدی از عائشه روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود رأیت
الجن والانس قد فروا من عمر رضی الله عنه حدیث چهل و هفتم روایت کردند ابن
ماجه و حاکم از ابی ابن کعب که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اول من یصافحه الحق
عمر و اول من یسلم علیه و اول من یاخذ بیده فیدخله الجنة اول کسیکه حق
مصافحه کند او را و اول کسیکه حق بروی سلام کند و اول کسیکه بگیرد دست او را و داخل شود در بهشت
هر آینه عمر است رض و مصافحه درینمقام کنایت است از مزید انعام و اقبال بروی اگر گوئی قبل ازین
حدیثی مذکور شد که ابوبکر رضی الله عنه اول کسی است از امت من که داخل میشود در بهشت پس میان
این دو حدیث منافات است گوئیم منافات نیست و تطبیق میان این دو حدیث بانطور میتوان است
که اولیت در حدیث نسبتی است یعنی اول کسیکه در بهشت داخل میشود بعد از ابوبکر عمر رض است
حدیث چهل و هشتم روایت کردند ابن ماجه و حاکم از ابو ذر که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم
شنیدم که گفت ان الله تعالی وضع الحق علی لسان عمر و قلبه بدرستیکه خدا تعالی نهاد
حق بر زبان عمر رض کرده که آن تکلم میکند حدیث چهل و نهم روایت کردند احمد و بزار از ابو
هریره رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه

این حدیث قبل ازین مذکور شد و ابن منیع در مسند خود از امیر المؤمنین امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی
طالب رض روایت کرد که گفت کنا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم لا نشك ان السكينة
تنطق علی لسان عمر رض وقلبه یعنی بودیم ما اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ریب و شک نداشتیم در اینکه
سکینه بر زبان عمر رض ناطق است مترجم میگوید که اقوال علما در تفسیر سکینه بسیار است بعضی از ایشان
معنی این حدیث چنین نموده اند که شک نداشتیم در آنکه عمر رض تکلم بسکینه میکرد یعنی بچیزی که نفوس بآن
ساکن شود و قلوب بآن مطمئن گردد و آنچیز امر غیبی که خدا تعالی باو القا کند کذا فی حواشی المشکوة و بعضی
گفته اند که مراد از سکینه ملک صاحب السکینة است که در کتاب عزیزی فرموده و بعضی غیر این نیز گفته اند کذا
فی النهایة الجزری حدیث پنجاهم روایت کرد بزار از ابن عمر رض و ابن عساکر از ابوهریره رض و صعب
بن جثامه رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که عمر سراج الجنة عمر چراغ اهل بهشت است
مترجم گوید که این حدیث را امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی رضی الله عنه نیز از رسول صلی الله علیه وسلم روایت
کرده مؤید این قول آنکه در فصل الخطاب از ابن عباس رض نقل کرده که در ایام خلافت عمر رض امر کرد تا جمیع
غنائم بمسجد رسول صلی الله علیه وسلم بردند و اول کسیکه بمسجد درآمد امام الجن والانس حضرت امام حسن
بن امیر المؤمنین علی بود رضوان الله تعالی عنهما که با عمر رض گفت ای امیر المؤمنین از آنچه خدا تعالی بر
مسلمانان فتح فرمود حق من بده عمر بتعظیم و تکریم وی فرمود هزار درهم از آن غنائم باو داد و چون بعد
تشریف ارزانی فرمود امام مطلق و هادی برحق سید الشهدا امام حسین بن امیر المؤمنین حضرت علی
کرم الله وجهه آمد و گفت ای امیر المؤمنین حق من از آنچه مسلمانان را فتح شده عطا کن عمر رض بالترحیب
والکرامة هزار درهم دیگر بسخاوت شباب الجنة امام حسین رض عطا کرد آنگاه عبد الله بن عمر رض نزد پدر آمده
حق خود طلب کرد عمر رض آنرا پانصد درهم داد عبد الله گفت ای امیر المؤمنین من کبیر السن ام و در عهد
پیغامبر صلی الله علیه وسلم شمشیر زده ام مرا پانصد درهم میدهی و امام حسین و حسن را رضی الله عنهما
که طفل اند و در کوچه های مدینه بازی میکنند بهریکی را از ایشان هزار درهم دادی عمر رض گفت بلی چنین
کردم تو بر پدری مثل پدر ایشان بیار و مادری مثل مادر ایشان و جدی مثل جد ایشان و جده
مثل جده ایشان و عمی مثل عم ایشان و عمه مثل عمه ایشان و خال و خاله مثل خال و خاله ایشان بیار
تا مقداری که بایشان داده ام بتو دهم و میدانم که تو این نوع کسان نخواهی آورد زیرا که پدر ایشان امیر
المؤمنین و امام المتقین حضرت علی است و مادر ایشان فاطمة الزهرا و جد ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
و جده ایشان خدیجة الکبری و عم ایشان جعفر بن ابی طالب و خال ایشان ابراهیم بن رسول الله
صلی الله علیه وسلم است و خاله ایشان رقیه و ام کلثوم دختران رسول صلی الله علیه وسلم اند چون این
خبر بحضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه رسید [illegible]

شنیدیم که گفت عمر سراج اهل الجنة فی الجنة باز چون عمر رضی الله عنه استماع نقل این حدیث از شاهی عمر انتقال فرمود با جمعی از اصحاب که نزد وی بودند برخاسته بمنزل امیر المومنین اسد الله علی بن ابی طالب آمده در زدند چون علی بیرون آمد عمر رضی الله عنه گفت ای علی آیا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدی علی فرمود که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم عمر رضی الله عنه گفت که خطی باین مضمون بنویس از جهت من آنگاه امیر المومنین علی رضی الله عنه نوشت بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما ضمن علی ابن ابی طالب لعمر بن الخطاب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو عن جبرئیل وهو عن الله تعالی ان عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة فی الجنة یعنی این خط ضمانیست امیر المومنین علی بن ابی طالب ست مر عمر بن الخطاب را رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام وا و از خدای تبارک و تعالی که عمر بن الخطاب چراغ اهل بهشت ست در بهشت بعد از آن عمر آن خط را گرفته بیکی از اولاد خود بسپرد و وصیت کرد که وقتیکه من بمیرم بعد از غسل و تکفین این خط را در کفن من مندرج سازند تا نزد پروردگار خود برم و چون شهید شد بنا بر وصیت در کفن او مندرج کرده اند دفن کردند و در معنی سراج اهل جنت بعضی از علما گفته اند مراد آنست که از جهت که تمامی اسلام ایشان باسلام عمر حاصل شد جمیعا اهل جنت اند مثل چراغی بود که اسلام ایشان به اسلام عمر قوت گرفت و در آن وقت اسلام اظهار کردند بعد از آنکه خایف و مختفی بودند همچنانکه راه رو بروشنائی چراغ بهیت می یابد کذا فی نهایة الجزری رحمة الله علیه حدیث پنجاه و یکم روایت کرد بزار از قدامه بن مظعون از عم خود عثمان بن مظعون که گفت رسول صلی الله علیه وسلم اشارت بدست مبارک خود بجانب عمر رضی الله عنه کرده فرمود غلق الفتنة واشار بیده الی عمر لا یزال بینکم وبین الفتنة باب شدید الغلق ما عاش هذا بین اظهرکم این مرد قفل فتنه راسد و دسازد و همیشه میان شما و میان فتنه بابی سخت مغلق ست که تا ساکن شاده نشود مادامی که این مرد یعنی عمر رضی الله عنه در میان شماست حدیث پنجاه و دوم روایت کرد طبرانی در اوسط خود و حکیم ترمذی در نوادر الاصول و ضیا از ابن عباس رضی الله عنه که گفت جبرئیل علیه السلام نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت عمر رضی الله عنه را از من سلام برسان و بگو که غضب تو عزت ست و رضای تو حکم ست و در روایت دیگر آمده اتانی جبرائیل فقال اقرأ عمر السلام وقل له ان رضاه حکم وان غضبه عز حدیث پنجاه و سوم روایت کرد ابن عساکر از عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الشیطان یفر من عمر بتحقیق که میگریزد شیطان از عمر رضی الله عنه و احمد و ترمذی و ابن حبان در صحیح خود روایت کردند از طریق بریده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ان الشیطان لیفر منک یا عمر بدرستیکه شیطان میگریزد و میترسد

ازنزاع عمر حدیث پنجاه وچهارم روایت کردند ابن عساکر و ابن عدی از ابن عباس که گفت
پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ما فی السماء ملک الا وهو یوقر عمر ولا فی الارض شیطان
الا وهو یفر من عمر فرشته نیست در آسمان مگر آنکه توقیر و تعظیم عمر رضی میکنند و در زمین شیطان
نیست مگر آنکه میگریزد از عمر حدیث پنجاه وپنجم روایت کرد طبرانی در اوسط از ابو هریره که گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله باهی باهل عرفة عامة وباهی بعمر خاصة
بدرستیکه خدا تعالی مباهات و مفاخرت کرد ملائکه را باهل عرفه بسبیل عموم و بعمر رضی بسبیل خصوص
حدیث پنجاه وششم روایت کرد طبرانی و دیلمی از فضل ابن عباس رضی مرویست
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الحق بعدی مع عمر حیث کان بعد از من حق با عمر است
در هر مکان که باشد حدیث پنجاه وهفتم طبرانی از سدیسه روایت کرد که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود ان الشیطان لم یلق عمر منذ اسلم الا خر بوجهه بتحقیق که شیطان
در هیچ وقتی از اوقات ملاقی عمر نشد از زمانی که عمر رضی بشرف اسلام فایز شد مگر آنکه بر روی در
افتاد از خوف و بیمی که از وی رضی داشت و دارقطنی اینحدیث را در افراد از طریق سدیسه از حفصه
روایت کرد حدیث پنجاه وهشتم روایت کرد طبرانی از ابی ابن کعب که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود قال لی جبرئیل علیه لیبکی الاسلام علی موت عمر مرا جبرئیل گفت هر آینه
میگرید اسلام بر موت عمر رضی حدیث پنجاه ونهم روایت کرد طبرانی در اوسط از ابی سعید
خدری که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من ابغض عمر فقد ابغضنی ومن احب عمر
فقد احبنی وان الله تعالی باهی بالناس عشیة عرفة عامة وباهی بعمر خاصة
وانه لم یبعث الله نبیا الا کان فی امته محدث منهم وان یکن فی امتی
منهم احد فهو عمر قالوا یا رسول الله کیف هو محدث قال تتکلم الملائکة
علی لسانه هر کس که دشمن دارد عمر را بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر کس که دوست
دارد عمر را بتحقیق که مرا دوست داشته است بدرستیکه خدا تعالی مباهات و مفاخرت
کرده بمردم در روز عرفه بسبیل عموم و به عمر بسبیل خصوص و خدا تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد
مگر آنکه در امت او محدثی بوده است و اگر در امت من محدثی باشد آن عمر است صحابه گفتند
یا رسول الله چگونه او محدثی بود فرمود ملائکه بر زبان او تکلم میکنند و اسناد اینحدیث
حسن است حدیث شصتم روایت کرد احمد و ترمذی و ابن حبان در صحیح خود و حاکم از بریده
رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا بلال بم سبقتنی الی الجنة ما دخلت
الجنة قط الا سمعت خشخشتک امامی فاتیت علی قصر مربع مشرف

من ذهب فقلت لمن هذا القصر قالوا لرجل من العرب فقلت انا عربي لمن
هذا القصر قالوا لرجل من قريش فقلت انا من قريش لمن هذا القصر قالوا
لرجل من امة محمد فقلت انا محمد لمن هذا القصر قالوا لعمر بن الخطاب رض
ای بلال بچه چیز سابق شدی بر من در بهشت و من داخل نشدم در بهشت هرگز مگر آنکه شنیدم حس
حرکت تو پیش خود پس در آمدم در قصری مربع که از طلا ساخته بودند پرسیدم که این قصر از کیست
گفت که از عمر بن الخطاب حدیث شصت و یکم روایت ابو داود و ترمذی از
عمر بن الخطاب که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا گفت لا تنسنا یا اخی من دعائک
فراموش مکن مارا ای برادر من از دعای خود حدیث شصت و دوم روایت کردند
ابن ماجه از عمر رض ایضا که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود مرا یا اخی اشرکنا فی صالح
دعائک ولا تنسنا شریک ساز مارا در دعای صالح خود و فراموش مکن مارا حدیث
شصت و سیوم روایت کرد بخاری از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
الصدق بعدی مع عمر حیث کان راستی و درستی بعد از من در عمر است هر جا
که باشد حدیث شصت و چهارم روایت کردند طبرانی و ابن عدی از ابن عباس
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عمر معی وانا مع عمر والحق بعدی مع عمر حیث کان
عمر با من است و من با عمر و حق بعد از من با عمر است هر جا که بوده باشد حدیث شصت
و پنجم روایت کرد مسند احمد و ترمذی و ابن حبان در صحیح خود از انس و بخاری و مسلم از جابر و
از بریده و از معاذ رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود در بهشت داخل شدم ناگاه قصری
از زر سرخ دیدم پرسیدم این قصر کیست گفتند از آن جوانی که از قریش است گمان بردم
که آن جوان من خواهم بود باز چون بتحقیق آن پرسیدم گفتند عمر بن الخطاب اگر نه این بودی
که غیرت ترا میدانستم در آن قصر داخل میشدم لفظ این حدیث از پیش گذشت حدیث
شصت و ششم روایت کردند حاکم و ترمذی از ابو بکر رضی الله عنه که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود ما طلعت الشمس علی خیر من عمر طلوع نکرد آفتاب بر کسی که بهتر
از عمر رض باشد حدیث شصت و هفتم روایت کرد ابن سعد از ایوب بن موسی مرسلا که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی جعل الحق علی لسان عمر وقلبه و
هو الفاروق فرق الله به بین الحق والباطل بدرستیکه خدای تعالی جاری ساخته
حق بر زبان و دل عمر و او فاروق است خدای تبارک و تعالی او فرق میان حق
و باطل کرد حدیث شصت و هشتم روایت کرد طبرانی از عصمة بن مالک که رسول

فرمود و يحك اذا مات عمر فان استطعت ان تموت فمت يعني كلمه ويح كلمه ايست بر
سبيل توجع و ترحم است ميگويند كه در مهلكه افتاده باشد و مستحق آن نباشد يعني رسول الله صلى الله عليه وسلم
با و ترحم و رفق فرمود و گفت زماني كه عمر رض از عالم رحلت كند اگر بر موت خود قادر باشي بمير تا از فتنه
اهل زمان محفوظ باشي

## فصل پنجم در بيان ثناء اصحاب و سلف بر عمر رضي الله عنهم

هر وليست بروايت ابن عساكر از صديق رضي الله عنه كه گفت بر زمين كسي دوست تر نزد من
از عمر رض نيست و ابن سعد ايضاً از صديق رض روايت كرد كه در ايام مرض او گفتند كه جواب
بخدا چه خواهي داد كه عمر را بر ما والي ساختي و حال آنكه غلظت او را ميداني گفت اگر از من سوال
كنند خواهم گفت كه بهترين ايشان را والي ساختم و طبراني از امير المومنين علي بن ابي طالب رض روايت كرد
كه گفت اذا ذكر الصالحون فحي هلا بعمر ما كنا نبعد ان السكينة تنطق على لسان عمر رض
هرگاه كه ذكر صلحا كنند بعمر رض ابتدا كن و بذكر او تعجيل نما بعيد نميدانستيم كه سكينه بر لسان عمر رض ناطق بود
و قبل ازين معني سكينه مذكور شد و ابن سعد رض روايت كرده كه گفت نديدم كسي را بعد از پيغمبر صلى
الله عليه وسلم از وقتيكه از عالم رحلت فرمود احدّ و اجود از عمر رض و طبراني و حاكم از ابن مسعود روايت
كردند كه گفت اگر علم عمر رض در يك پله ترازو نهند و علم زندگان روي زمين در پله ديگر هر آينه علم
عمر رض راجح خواهد آمد بعلم ايشان و ظن اصحاب در حق عمر رض آن بود كه نه قسم از علم او دارد و يك
قسم ديگر ساير مردم و زبير بن بكار از معاويه رض روايت كرد كه گفت اما ابوبكر رض اراده دنيا
نداشت و دنيا اراده او نداشت و اما عمر رض دنيا اراده او داشت و او اراده دنيا نداشت و اما ما در دنيا
آلوده شده ايم و پشت و روي در آن ميگرديم و حاكم از امير المومنين اسد الله الغالب علي بن ابي
طالب رض آخر روايت كرد كه در وقتيكه عمر رض در غسل كاه ساختند بثوبي پوشيده بودند و ديد آمد
و داخل شد و گفت رحمت خدا بر تو باد هيچكس دوست تر نزد من نيست كه بصحيفه عمل او بحق تعالى برسم
بعد از صحيفه رسول صلى الله عليه وسلم مگر از اين شخص كه پوشيده بثوب و قبل ازين اين حديث بچند
طريق اسناداً از امير المومنين علي بن ابي طالب رض مذكور شد و طبراني و حاكم از ابن مسعود روايت
كرده اند كه گفت زماني كه صلحا مذكور شوند ابتدا كنيد بذكر عمر رض بدرستيكه او اعلم بود بكتاب الله
از ما و افهم بود از ما در دين خدا تعالى ايضاً طبراني از عمر بن ربيع روايت كرده كه عمر رض
با كعب الاحبار گفت كه نعت و وصف مرا چگونه يافتي گفت در توريت قرني
از حديد است عمر رض گفت قرني از حديد چيست گفت اميري شديد كه در امر خدا تعالى
هيچ ملامت كننده او را فرو نه گيرد و او از آن نترسد گفت ديگر چه يافتي كعب الاحبار گفت
باز اين يافته ام كه بعد از تو شخصي خليفه باشد كه لشكر ظالم او را بقتل رسانند گفت باز چه يافتي

گفت یا فتنه که بعد از آن باز فساد خواهد شد و مرویست بروایت احمد و بزار و طبرانی از ابن
مسعود رض که گفت تفضیل عمر رض بر مردم بچهار چیز است اول بامر قتل اسیران روز بدر که خدا تعالی
آیه لولا کتاب من الله سبق الآیه موافق رای او نازل ساخت دوم آنکه زنان
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را امر بحجاب فرمود و زینب که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بود گفت ای عمر وحی بر ما نازل میشود و تو بر ما حکم میکنی آنگاه حق تعالی آیت و اذا
سألتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب که آیت حجاب است نازل ساخت
سوم آنکه رسول صلی الله علیه وسلم جهت اسلام او دعای فرموده گفت اللهم اید الاسلام
بعمر و بر اید فی ابی بکر کان اول من بایعه چهارم رای او اجتهاد او در باب بیعت ابو بکر
و او اول کسی بود که بیعت کرد با ابو بکر رض و ابن عساکر از مجاهد روایت کرد که ما چنین گفتیم با یکدیگر
که شیطان در ایام عمر رض در زنجیر بود و چون عمر رض را شهید کردند خلاصی یافت و اعوان
و انصار او متفرق گشتند فصل ششم در موافقات عمر رض با قرآن و سنت و توریت روا
کرد ابن مردویه از مجاهد که گفت عمر رض میدید یعنی اجتهاد میکرد در موافق رای و اجتهاد او
قرآن نازل میشد و ابن عساکر از امام الصادقین هادی الخلق امیر المومنین علی رض روایت کرد که
گفت ان فی القرآن لرأیا من رأی عمر رض بدرستی که در قرآن هر آینه رایی است از رای
عمر رض و از ابن عمر رض مرفوعا روایت کرده که گفت نیست در چیزی که مردم سخن میگفتند که عمر رض
خلاف آن گفته باشد مگر آنکه قرآن بر موافق آنچه عمر رض گفته بود نازل شد و موافقات عمر رض بسیار
است اول و دوم و سوم روایت کردند بخاری و مسلم از عمر رض که گفت موافقت کردم
با پروردگار خود در سه چیز گفتم یا رسول الله اگر مقام ابراهیم را مصلی سازیم خوب خواهد بود
آنگاه آیت واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی نازل شد موافقت رای دوم قول
من و گفتم یا رسول الله بر و فاجر بحضور ازواج مطهرات تو می آیند اگر ایشان را امر کنی
بحجاب چه خوبست آیت حجاب نازل شد دیگر ازواج مطهرات مجتمع شده بودند در آشکارا
کردن سر رسول الله صلی الله علیه وسلم در غیرت شده گفتم یا رسول الله اگر طلاق دهی ایشان را
خدا تعالی بدل ایشان بهتر بتو خواهد داد آیه عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا
خیرا منکن نازل شد موافق قول من چهارم در باب اسیران بدر بروایت سالم از
عمر رض مرویست که گفت در سه چیز موافقت با پروردگار خود کردم در حجاب و در اسیران بدر
و در مقام ابراهیم پنجم در باب تحریم خمر بروایت اصحاب سنن و حاکم از عمر رض مرویست
که گفتم اللهم بین لنا بیانا شافیا فی الخمر بار خدایا بیان کن از برای ما بیانی

شافی و وافی در باب خمس ششم در آیت فتبارک الله احسن الخالقین ابن ابی حاتم در تفسیر
خود از انس روایت کرده که عمر رضی الله عنه گفت در چهار چیز موافقت با پروردگار خود کردم سیوم گذشت
و چهارم آنکه چون این آیت ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الآیة
نازل شد گفتم فتبارک الله احسن الخالقین هفتم در قصه عبد الله بن ابی چنانچه در صحیح از عمر
روایت کرده که چون عبد الله بن ابی وفات یافت رسول صلی الله علیه وسلم را خواندند که بر وی
نماز گذارد پس پیش روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرفتم گفتم آیا بر دشمن خدا که عبد الله بن ابی است
چنانچه در فلان روز چنین و چنین گفت نماز خواهی گذارد و الله از وقتی که این سخن گفتم زمانی نیاید
نگذشت که آیت ولا تصل علی احد منهم مات ابدا که نهی از صلوة بر منافقان است
نازل شد هشتم در قضیه استغفار طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که چون رسول
صلی الله علیه وسلم اکثار استغفار بر قومی از منافقان فرمود گفت عمر رضی الله عنه سواء علیهم
یعنی برابر است بر ایشان استغفار و عدم استغفار تو یا رسول الله آنگاه آیت سواء علیهم
استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم ان الله لا یهدی القوم الفاسقین
نازل شد نهم در مشورة رفتن بجانب بدر بیان آنکه رسول صلی الله علیه وسلم در خروج
بجانب بدر با اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین مشورت فرمود عمر رضی الله عنه اشارت بخروج کرد و
آنگاه آیت کما اخرجک ربک من بیتک بالحق وان فریقا من المؤمنین
لکارهون که اشارت است بآنکه خروج از مدینه بجانب بدر خواست و با مر خدا تعالی است
نازل گشت دهم در مشورت در قصه افک یعنی در باب عایشه صدیقه رضی الله عنها مشورت کرد
عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله تزویج عایشه صدیقه رضی الله عنها با تو که کرد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فرمود خدا تعالی کرد عمر رضی الله عنه گفت آیا گمان شما این است که اگر عایشه رضی الله عنها باین صفت بودی
که موصوف است خدا تعالی پنهان میساخت و را لائق فراش شما میدانست سبحانک هذا
بهتان عظیم آنگاه براءة از افک بهمین طریق نازل شد یازدهم در قصه صوم بیانش
آنکه شبی در ماه صیام عمر رضی الله عنه بعد از آنکه از خواب بیدار شد با زوجه خود مجامعت نمود و چون
در اوائل اسلام حرام بود نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت از عملی که کرده ام شکوه میکنم نزد
خدا تعالی و رسول او آنگاه آیت احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم
که حکم تحلیل مجامعت منکوحات در لیالی صیام است نازل گشت دوازدهم میگوید در کشاف
آورده که چون عمر رضی الله عنه بیان آن نیز پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم کرد رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود بجان تو لائق نبود که این امر از تو صادر شود و با عمر آنگاه جمعی از حضار مجلس برخاسته عذر رفتند

کردند که در شب روزه بعد از عشا این امر صادر شد و بعد از وقوع این امر مذکور این آیت
نازل شد دوازدهم از موافقت عمر رضی الله عنه با قرآن این آیت ست که قال الله تعالی
من کان عدوا لله وملئکته ورسله وجبریل ومیکال فان الله عدو
للکافرین ابن جریر وغیر او از طرق متعدده روایت کرده اند اما روایتی که موافق اقرب است
روایت ابن ابی حاتم ست از عبد الله ابن ابی لیلی که گفت یهودی ملاقی عمر رض شده گفت آن جبرئیل
که صاحب شما یعنی رسول صلی الله علیه وسلم میگوید آن عدو ماست عمر رض گفت هر کسی که عدو خدا
وملائکه ورسل او صلی الله علیه وسلم و جبرئیل ومیکائیل ست تحقیق خدا تعالی عدو اوست بعد
از آن آیت بر لسان عمر نازل شد سیزدهم فلا وربک لا یؤمنون الخ از موافقات
عمرست چنانچه ابن ابی حاتم وابن مردویه از ابی الاسود روایت کرده اند که میان دو کس
دعوی ومخاصمتی بود نزد رسول صلی الله علیه وسلم رفتند و رسول صلی الله علیه وسلم
میان ایشان حکم فرمود آنگاه آن کسی که بروی حکم کرده بود بان راضی نشد و گفت نزد
عمر بن الخطاب ببر و ملم چون نزد عمر رفتند آن مدعی گفت که نزد رسول صلی الله علیه وسلم رفته
بودیم و او حکم چنین فرموده بود عمر رض چون حال چنین یافت باندرون رفته با ایشان گفت
در همین مقام بایستید تا من بیرون آیم آنگاه شمشیر حمائل کرده بیرون آمد و آن کس را که بحکم
رسول الله صلی الله علیه وسلم راضی نشده بود بقتل رسانید و آن شخص دیگر که مخاصم
مقتول بود پشت کرده نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت والله که عمر صاحب مرا
مقتول ساخت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود گمان این نداشتم که بر قتل مومنی دلیری
کند آنگاه این آیت آمد فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم
لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما نازل شد و خون آن شخص
هدر گشت وعمر از اثم قتل او خلاصی یافت واین حدیث را شاهدی موصول است
ترجمه این آیت انست که فرمود پروردگار تو سوگند ای محمد صلی الله علیه وسلم که ایشان مومن
نباشند تا آنکه ترا حاکم سازند در اختلافی که میان ایشان واقع است پس نیابند در نفس
خود تنگی وشکی در آنچه تو حکم کرده و مطیع ومنقاد تو باشند چهاردهم از موافقت استیذان
در دخول بیت بیان آنکه عمر رضی الله عنه را غلامی بود و در وقتیکه در خواب بود
آن غلام بی اذن وی داخل شد عمر رض گفت بار خدایا داخل شدن بی اذن حرام
ساز آنگاه آیت استیذان نازل شد پانزدهم موافقت اوست با خدا تعالی
ثلة من الاولین وثلة من الآخرین واین حدیث مرویست در اسباب نزول بروایت ابن عساکر

از جابر و قصه او مذکور است در سبب نزول شاورهم موافقت در بعضی اذان است
و آن مرویست بروایت ابن عدی در کامل از طریق عبد الله بن نافع لیکن با ضعف از ابن عمر رض
چون بلال رض در اذان گفت اشهد ان لا اله الا الله متصل حی علی الصلوة گفت عمر رض گفت
ای بلال اشهد ان محمدا رسول الله در عقب آن بگو باز رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
یا بلال قل کما قال عمر یعنی آنچه گفت عمر بگو لیکن حدیث صحیح که اثبات مشروعیت اذان در اول
امر میکند رد آنچه پیشتر شما بیرون روایت کرده عثمان بن سعید دارمی از طریق ابن شهاب از سالم بن
عبد الله که کعب الاحبار گفت ویل لملک الارض من ملک السماء هلاکی باد مر ملک ارض را
از جانب ملک السماء آنگاه عمر گفت رض الا من حاسب نفسه مگر کسی که محاسبه نفس خود کرده
باشد بعد از آن کعب الاحبار گفت که با آنخدای که نفس من بید قدرت اوست که همچنین که عمر
گفت در توریت است آنگاه عمر رض بسجده افتاد فصل هفتم در ذکر کرامات عمر رضی الله عنه
وقتیکه والی شد کرامات اول مرویست بروایت بیهقی و ابو نعیم و اللالکائی و ابن الاعرابی
و خطیب از نافع از ابن عمر رضی الله عنه باسنادی حسن که گفت که عمر رض لشکری بجانبی متوجه ساخت
و مردی ساریه نام امیر کرد و امیر بعد از مدتی که ایشان رفته بودند یکروز در وقتیکه عمر رض
خطبه میخواند در اثنای خطبه ندا کرد یا ساریه بجانب کوه توجه کن و خود را قایم دار بعد از ایام
رسولی از جانب لشکر آمد عمر رض خبر لشکر پرسید رسول که از جانب لشکر آمده بود گفت که ای امیر
المؤمنین با ایشان منهزم شده بودیم درین اثنائی آوازی از کسی سه دفعت شنیدیم که میگفت یا ساریة
الجبل سه بار آنگاه پشت بجانب جبل کرده خود را قایم کردیم خدا تعالی دشمنان را منهزم ساخت
راوی میگوید با عمر رض گفتند جبلی که ساریه در آنجا بود در زمین نجد و تو در مدینه چگونه منادی
زدی گفت بلی بی اختیار کلام از من صادر شد و مؤید این قول روایت ابن مردویه است از
طریق میمون بن مهران از ابن عمر گفت که عمر رض در روز جمعه خطبه میخواند درین اثنا گفت
یا ساریة الجبل من استرعی الذئب ظلم آنگاه اهل مسجد بیکدیگر نگاه کردند و حیران بودند
امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب رض گفتند از عهده آنچه بیرون خواهیم آمد چون فارغ
شد از خطبه خواندن ازین قصه سوال کردند گفت در خاطر من آمد که مشرکان برادران ما را منهزم
ساختند و بطریق کوه مرور ایشان و فقط اگر خود را بکوه رسانند از یکجانب مقاتله میکنند و اگر
از کوه تجاوز کنند هلاک خواهند شد بنابرین از من بی اختیار بیمار در شد آنچه شما زعم کرده اید و
شنیدید آخر الامر بعد از گاه از جانب لشکر خبر رسید گفتند که ما در آن روز آواز عمر رض شنیدیم
و بنابرین بجانب کوه میل کردیم تا وقتیکه خدا تعالی فتح و نصرت کرامت فرمود ابو نعیم از عمرو

عمرو بن حارث روایت کرده که گفت روز جمعه در اثنای که عمر رض خطبه میخواند ترک خطبه کرده دو یا سه نوبت
گفت یا ساریة الجبل باز در خطبه خواندن شروع نمود چنانچه بعضے از حضار مجلس
گفتند که مجنون شده وقتیکه عبد الرحمن بن عوف آمد بنا بر آنکه الفتے و موانستے که با یکدیگر
داشتند نزد او رفت و گفت ای امیر المؤمنین مقاله از تو صادر شده وقتیکه خطبه میخواندی
در اثنا خطبه گفتی که یا ساریة الجبل سبب صدور این قول از چه چیز بود عمر رض گفت و الله
که من مالک این امر نبودم قوم را دیدم که نزدیک کوهی مقاتله میکردند و اعدا از پیش و پس ایشان
می آمدند که ایشانرا منهزم سازند بی اختیار از من صادر شد آنچه گفتم تا ایشان بآن ملتحق
شوند و ثبات قدم ورزند و اینحکایت در میان بود تا وقتیکه رسول ساریه آمد و کتابی
از جانب ساریه آورد مضمونش آنکه در روز جمعه در اثنا شنیدیم که منادی ندا میکرد در
وقت و گفت یا ساریة الجبل آنگاه بجانب جبل ملتحق شدیم و همیشه بر اعدا غالب بودیم تا
وقتیکه خدا تعالی ایشانرا منهزم گردانید و ما فتح کردیم و بعد از آن جمعے که طعن کرده بودند از
جهالت گفتند که اینهمه از خود این حکایت ساخته است کرامت دوم مرویست بروایت
ابی القاسم ابن بشران از طریق موسی بن عقبه از نافع از ابن عمر رض که گفت عمر رض شخصی را که نام او
حمزه بود گفت پسر کیستی گفت پسر شهاب گفت از کدام گفت از حرقه است باز گفت مسکن
تو کجاست گفت حره باز گفت بکدام از آن گفت بذات لظی آنگاه عمر رض گفت در یاب اهل خود
را که سوخته خواهند بود بعد از آن چون آن شخص بخانه خود رفت اهل خود را دید که سوخته شده اند
امام مالک در موطا مانند این حدیث روایت کرده و دیگران نیز روایت کرده اند بهمین طریق
کرامت سوم روایت کرده ابو الشیخ در کتاب العظمه از قیس ابن حجاج از کسیکه او را اخبار
کرده بود که چون فتح کرد عمرو بن العاص با مارت آن شهر آمد و یکروز از ماه گذشته بود که
در شهر مصر داخل شد آنگاه اهل مصر گفتند ای امیر این رود نیل است و قاعده است که جاری
نمیشود مگر بآن سنت خود عمرو بن العاص پرسید که چیست آن سنت گفتند چون پانزده شب
ازین ماه بگذرد دختر بکر را میگیریم و مادر و پدرش را خوشنود میسازیم و او را زینت
تمام کرده بهترین حلیه و زیور می پوشانیم و در رود نیل می اندازیم تا جاری میشود عمرو
بن العاص گفت این قاعده در اسلام نمی باشد و هرگز نخواهد شد و اسلام قواعد ایام کفر را منقطع
و منهدم ساخته است و باین حال سه ماه ایستاده بودند و نیل جاری نمیشد اصلا نه قلیل نه کثیر تا وقتیکه مردم
قصد جلا وطن کردند عمرو بن العاص چون اینحال مشاهده کرد و کیفیت احوال بعمر رض نوشت
و عمر رض بمضمون مکتوب اطلاع یافت در جواب کتاب عمرو نوشت که درین رای صواب

کردی و قواعد اسلام که نیل ازین منهدم بود نزدیک گردید در رقعه صغیر نوشت و در میان
مکتوب عمرو بن العاص نهاد و او را اعلام کرد که این رقعه را در میان رود نیل انداز چون کتاب
بعمرو بن العاص رسید آن رقعه را مطالعه کرد و مضمونش این بود من عبد الله عمر الی
رود نیل اما بعد فان کنت تجری من قبلک فلا تجر وان کان الله یجریک
فاسئل الله الواحد القهار ان یجریک یعنی این رقعه ایست از بنده خدای امیر المؤمنین
عمر بن الخطاب بجانب رود نیل اما بعد اگر تو جاری میشوی از پیش خود حالیا جاری مشو و اگر
خدا تعالی ترا جاری ساخت پس از خدا تعالی واحد قهار مسالت مینمایم که ترا جاری سازد
آنگاه رقعه را در رود نیل انداخت یک روز پیش از صلیب و چون روز دیگر وقت صبح شد خدا
تعالی رود نیل را جاری ساخت و مقدار شانزده ذرع در یک شب ساخت و از آن تاریخ
تا امروز قطع آن سنت از اهل مصر کرده بفضله تعالی کرامت چهارم ابن عساکر از
طارق بن شهاب روایت کرده که مردی با عمر رضی الله عنه حکایتی میکرد در اثنای حکایت سخنی
دروغ گفته بود عمر رضی الله عنه گفت احبس هذا یعنی این سخن را نگهدار و دیگر باره چون سخن دیگر بگفت
گفت احبس هذا آنگاه آن مرد عمر رضی الله عنه را گفت هر حکایتی که با شما گفتم همه صدق و حق بود مگر آنچه
مرا مجبور ساختی نگهدار آن ایضا ابن عساکر از حسن روایت کرده گفت اگر کسی بود در عالم
که سخن دروغ را بشناختی عمر رضی الله عنه است کرامت پنجم بیهقی روایت کرده در دلایل از ابی عذبه
حمصی که گفت عمر را خبر کردند که اهل عراق یعنی کوفه امیر خود را عصیان ورزیدند و او را سنگسار
زدند عمر رضی الله عنه از استماع این خبر غضبناک از خانه بیرون آمد و شروع در نماز کرد از بسکه در دل بود
اعراض کرده شد در آن نماز سهو کرد و چون فارغ شد سلام داد و گفت بار خدایا که ایشان التباس
مشتبه ساختند یا بار خدایا امر بر ایشان ملتبس ساز و شخصی ثقفی بر ایشان مسلط گردان که حکم کند در میان
ایشان بحکم جاهلیت که نه قبول کند از محسن ایشان و نه تجاوز کند از گناهکاران ایشان یعنی حجاج بن یوسف
ابن السیف گوید که حجاج متولد نشده بود در آن روز خاتمه در بعضی سیرت عمر رضی الله عنه روایت است از
ابن سعد از حفص بن ابی العاص که گفت روزی در دروازه خانه عمر رضی الله عنه نشسته بودیم در بین اثنا
جاریه گذشت گفتند این سریه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه است او گفت که نیست آن سریه امیر المؤمنین
و بر من حلال نیست بلکه این کنیزک از مال الله است گفتیم پس از مال الله چه چیز حلال است بر امیر المؤمنین
گفت حلال نیست بر من که بگیرم از مال الله مگر دو حله یکی از برای زمستان و یکی از برای
تابستان و بمقدار آنکه حج و عمره گذارم و قوت اهل من مثل قوت مردی از قریش است که نه غنی
تر از ایشان باشد و نه فقیر تر از ایشان باشد بعد ازین که من مردی ام از مسلمانان و بیره ایست

رود نیل مصر

ابن سعد و سعید بن منصور و غیر ایشان از چند طرق اسناد از عمر رضی الله عنه مرویست
که گفت من نفس خود را از مال الله نازل منزل ولی یتیم ساخته ام اگر احتیاجی ندارم استعفاف
نموده در آن تصرف نمیکنم و اگر محتاج شوم بقدر معروف ازو تناول مینمایم باز چون مالی
بهم رسد آنرا قضا میکنم و گفت من از برای تداوی بعسل احتیاج دارم و در بیت المال بهای
عسل است اگر رخصت دهید قلیلی بگیرم و الا بر من حرام است آنگاه اذن دادند نقلست که
مدتی صبر کرد و از بیت المال چیزی نگرفت تا وقتیکه جوع و احتیاج او را فرا گرفت آنگاه به صحابه
رضی الله عنهم مشورة کرد که نفس من به این مال مشغول خواهد شد چه مقدار از آن مرا مصلحت باشد
امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه گفت شما را قوت شبانروزی مصلحت است و بعد ازین مشورت

امام الصادقین

عمر سخن امیر المؤمنین علی عمل میفرمود و مجموع نفقه او در یکسال شانزده دینار بود و معهذا می
گفت که اسراف کردم درین مال و چون حفصه و عبد الله و غیر ایشان گفتند که اگر طعام خوب
تناول کنی قوت تو در عبادت حق زیاده خواهد بود و گفت آیا شما همه برین اعتقاد دارید که طعام
خوب باید خورد و گفتند بلی گفت نصیحت و اخلاص شما را میدانم لیکن صاحبین خود را باین صفت
گذاشته اگر از جاده که ایشان قرار داده اند تجاوز کنم و آنرا گذارم منزلگاه ایشان را نخواهم
یافت مرویست که سالی در مدینه قحط و تنگی شد عمر رضی الله عنه آن سال چربی و شیر نخورد و
قوتی و کسی در باب طعام خوردن با و سخن کرد و گفت ویحک آیا میگوئی که در حیات دنیا طیبات
خود را بخورم و از آن تمتع بگیرم گویند روزی عاصم پسر او گوشت تناول میکرد عمر گفت
در اسراف کافیست از برای مرد آنکه تناول کند هر چیزی که طبیعت او آن را مشتهی باشد و در وقت
خلافت جبه پشمینه که رقعهای از پوست بآن دوخته بودی پوشیده و دره بر گردن مبارک
نهاده در بازار طواف میکرد و بآن دره مردم را تأدیب میفرمود و باز استخوان خرما برچیده در
منازل مردم میریخت تا از آن انتفاع بگیرند انس میگوید جامه عمر را دیدم که چهار پارچه
بر میان کتف آن زده بود و ابو عثمان نهدی گوید ازار عمر را دیدم که پارچه هائی پوست
بآن دوخته بود و در ایام حج کسائی یا قطعی بر درختی می انداختی و سایه او غیر از آن نبود و از کثرت گریه
دو خط سیاه بر چشمان وی کشیده شده بودی و در وردی که داشت گاهی که بآیتی میرفت
از ورد باز می افتاد و چند روز آن آیت را اعادت میکرد و تدبر و تفکر در آن میفرمود و از روی
زمین گاهی برگ کاهی بر میداشت و میگفت کاشکی من چیزی نبودمی کاشکی مرا مادر نزاد
و در جراحات و نقبات شتران دست میمالید و میگفت میترسم که از من سؤال میکنند از آنچه بتو
واقع شده و گاهی مشک آب بر گردن خود می نهاد و چون مردم درین باب سخن میگفتند جواب

جواب میداد که در نفس من عجب و تکبر پدید آمده میخواهم که او را ذلیل گردانم انس میگوید که در سال
قحط در شکم عمر رضی الله عنه نفخی پدید آمد بواسطه اکل زیت زیرا که در آن سال روغن را بر خود حرام کرده بود
روزی دست بر شکم خود میمالید و میگفت در این وقت غیر زیت نزد ما چیزی دیگر نیست تا
وقتیکه مردم نجات یابند و از عجیبت بود که رنگ او رض در آن سال تغیر یافته گندم گون شده بود
و گفت دوست ترین مردم نزد من کسی است که عیب من مرا بنماید ابن عمر رض میگوید که هرگز
ندیدم که عمر غضب کند وقتیکه نام خدا تعالی نزد او مذکور بسازند یا او را تخویف کنند یا شخصی آیتی
از قرآن نزد او بخواند مگر آنکه از آن غضب باز ایستادی و ترک کردی فعلی را که وقوع آن بود
دانستی گویند روزی گوشت پخته که روغن با آن آمیخته بودند نزد وی آوردند آنرا تناول
نفرمود و گفت هر یک از گوشت و روغن و نان خورش علیحده است و دو نان خورش با هم
نمیخورم وقتی ران خود را منکشف ساخت اتفاقا در آن وقت از اهل نجران حاضر بودند علامت
سیاه بر ران او رضی الله عنه دیدند آنگاه گفتند ما در کتاب خود دیده ایم که شخصی با این علامت
ما را از زمین خود دور کند و کعب الاحبار عمر را رض گفت ما در کتاب الله یافته ایم که در ایام حیات
تو بر دری از درهای جهنم ایستاده مردم را از دخول جهنم منع میکنی و چون از عالم رحلت کنی
مردم همیشه خود را در جهنم انداخته باشند تا روز قیامت نقل است که عمال خود را که از ایشان یکی
سعد بن ابی وقاص است امر فرمود تا اموال خود را نقل در آورند آنگاه نصف مال ایشان
گذاشته و نصف دیگر گرفت یعنی در بیت المال داخل گردانید جمیع مذکورات ابن سعد
روایت کرده و مرویست بروایت عبد الرزاق از جابر که او نزد عمر رض شکوه کرد از اذی که از
جانب زنان خود با وی میرسید عمر رض در جواب او گفت ما نیز از زنان این اذی و ضرر را
می بینیم چنانچه گاهی اراده داریم که بجای بهمی روم با من میگویند که نمیروی مگر بدیدن دختر
بنی فلان آنگاه ابن مسعود رض گفت آیا کافی نیست شما را آنکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا
و علیه السلام از خلق ساره شکوه کرد و بخدا تعالی جواب او چنین آمد که از ضلع کج و بعدم استقامت
مخلوق شده اند با او بساز و بپوشان بر وی بهمان طریق که هست مادامیکه عمل نکنند بر دین که از
جرم بوده باشد و نیز مرویست که یکی از پسران عمر رض نزد وی آمد و جامه نیکو پوشیده بود آنگاه
بدره زد بمرتبه که گریه کرد چون از سبب آن پرسیدند گفت دیدم که نفس خود را در عجب و
تکبر آورده بود دوست داشتم که او را ذلیل گردانم ایضا روایت کرده که عمر و عثمان رضی
الله عنهما در مسائل نزاع میکردند بحدی که مردم میگفتند که بعد ازین هرگز میان ایشان اجتماع
مصالحت نخواهد بود و لیکن از یکدیگر جدا نمیشدند مگر باحسن و اجمل وجهی

باب ششم در خلافت عثمان رضی الله عنه و درین باب ذکر عهد و وصیت
عمر است درحق عثمان رضی الله عنهما و ذکر سبب و مقدمات آن و شهادت عمر رض بعد از رجوع از
حج بود چنانچه حاکم از ابن مسیب رحمة الله علیه روایت کرده که چون عمر رض از منا بیرون آمد در ابطح
اناخت فرمود و دستها باسمان بر داشت و گفت اللهم کبرت سنی وضعفت قوتی
وانتشرت رعیتی فاقبضنی الیک غیر مضیع ولا مفرط راوی گوید که هنوز سلخ
ذی الحجه نشده بود که وی را شهید کردند نقلست که کعب الاحبار عمر را گفت رضی الله عنه که
در توریت دیدم که تو شهید خواهی شد گفت در جزیره عرب می باشم چگونه شهید خواهم
شد و بخاری از عمر رض روایت کرده که گفت بار خدایا نصیب کن مرا شهادت در راه خود و
بگردان موت من در بلده پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاکم روایت کرده که عمر رض خطبه خوانده گفت
که در خواب دیدم گویا خروسی مرا یک منقار یا دو منقار زده و گمان میکنم مگر آنکه اجل مرا نزدیک
شده و قومی مرا امر میسازند به آنکه شخصی را خلیفه سازم و بتحقیق خدای تعالی دین خود را و خلافت
خود را ضائع نخواهد کرد و اینها اگر امر من بسبیل تعجیل واقع شود خلافت شوری باشد میان این شش
کس یعنی عثمان و علی المرتضی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص که رسول صلی
الله علیه وسلم از ایشان راضی بود و حالی که از عالم رحلت فرمود نقلست که مردی عمر را
گفت رضی الله عنه که پسر خود را خلیفه نمیکنی و الی عمر رض گفت قاتلك الله والله که درین سخن
نگفتی ملاحظه جانب خدا نکردی مردی که زن خود را طلاق حسن نتواند داد او را چگونه خلیفه گردانم
بر مسلمانان مراد ازین سخن آن بود که عبد الله در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم زن خود را
در ایام حیض طلاق داد آنگاه آنحضرت علیه السلام عمر را فرمود بگو تا عبد الله زن خود را رجعت نماید
روایت کرده مغیره بن شعبه رضی الله عنهما که عمر رض دستوری نمیداد که صبیانها که پیش از بلوغ رسیده
باشند در مدینه در آیند اتفاقا در آنوقت مغیره بن شعبه رض بر کوفه امیر بود و مکتوبی به عمر رض نوشت
در باره غلام کودکی بمدینه که هنرهای نیکو بسیار دارد که از آن منفعت بمسلمانان میرسد مثل حدادی و
نقاشی و نجارت و اسباب ساختن و غیر ذلک التماس آنکه او را اذن دخول مدینه دهند آن
غلام مجوسی بود و اسم او ابو لؤلؤ بود و بعد از دخول بمدینه یکروز نزد عمر رض آمد و از ثقل خراج
خود که چهار درم بود شکایت نمود عمر رض گفت با این هنرها که داری بسیار نیست آنگاه غلام خشم
گرفت و رفت و گفت عدل او بهمه کس رسیده است غیر از من چون چند روزی ازین
حکایت گذشت او را طلب نموده گفت چنین شنیدم که تو آسیا توانی ساخت آنرا
بهر مسلمانان بکن ابو لؤلؤ روی ترش کرده خصمانه بجانب عمر رض نظر کرد و گفت آسیا چنه

تو سازم که مرتبه ما لها از ان باز می گفته باشند چون انتقت کرد عمر رضی الله عنه به اصحاب گفت که این
غلام مرا او عمید بقتل کرد او چنین بود که مدتی قتل او را در دل پنهان بود و خنجر تیز مسموم ساخته بود
تا وقت صبح که هنوز تاریکی شب باقی بود که در زاویه از زوایای مسجد کمین کرد تا زمانیکه عمر رض بیرون
آمد و مردم را از برای نماز بیدار کرد و قبل از احرام الصلوة مردم را بتسویه صفوف امر فرمود و دیر
اثنا ابولولو نزدیک آمد و سه زخم خنجر را بر کتف و خاصره عمر رض زد و عمر رض همان ساعت افتاد و
سیزده کس دیگر را زخم کرد که شش کس از آنجمله مردند آخر مردی از اهل عراق جامه بر وی انداخت
و چون نفس گیر شد خود را کشت و قریب بطلوع آفتاب بود که عمر رض را بخانه خود بردند و در آن روز
عبد الرحمان بن عوف رض امامت مردم کرده در نماز کوتاه ترین سوره خواند انگاه عمر رض شیر
بیاشامید از جراحات بیرون آمد بعد از آن نبیذ آشامید بعد از آن شیر بیاشامید آن نیز
از جراحات بیرون آمد مردم گفتند باکی نیست عمر گفت اگر باکی هست من مقتول شده ام انگاه
اصحاب او را ثنا کردند و گفتند تو در میان ما بودی که مثل تو کسی نبود و بیان اوصاف او
رض میکردند در جواب ایشان گفت والله که من دوست میدارم که از دنیا بیرون آیم که نه مرا باشد
و نه بر من و صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای من سالم ماند انگاه ابن عباس رض بر وی ثنا کرد و عمر رض
گفت والله که اگر پری زمین ذهب میداشتم فدیه میکردم از هول قیامت و خوف عذاب پیش از
میگویید ثنای ابن عباس رض به عمر رض بطریقی که در کتب بخاری از ابن مخرمه روایت کرده است گفت
چون عمر را زخم خنجر زدند و متالم بود و جزع میکرد و ابن عباس گفت ای امیر المؤمنین مبالغه مکن
در جزع اگر امر اینست و تحقیق تو بصحبت رسول صلی الله علیه وسلم رسیدی و نیکو صحبت داشتی و
رسول علیه السلام را مفارقت کردی حال گویی که از تو راضی بود و باز مصاحبت نیکو کردی
با ابوبکر رض و مفارقت او کردی حال مقرر گویی در حالتی که او از تو راضی بود و در صحبت اصحاب
بودی بوجهی سهل و اگر مفارقت ایشان کنی در حالتی است که ایشان از تو راضی و ثنا کرانند انگاه
عمر رض گفت اما صحبت و رضای رسول صلی الله علیه وسلم از ین نیست الا منتی و نعمتی که خدای راست
بر من و اما آنچه گفتی از صحبت و رضای ابوبکر رض کذلک است و اما آنچه می بینی از جزع من نیست مگر
جهت تو یعنی وقوع فتنه بر شما میترسم والله لو ان لی ملاء الارض ذهبا لافتدیت
به من عذاب الله قبل ان اراه والله که اگر مرا مقدور بودی پری زمین چندانی که طلوع کند
و روان گردد ذهب بود فدیه میدادم از عذاب خدا تعالی پیش از آنکه او را ببینم یعنی تو اسطه
آنکه خدا را از آن مستغنی هست و من از عذاب خدا ایزد او میترسم و بعد از آنکه خلافت میان شش
مذکور شوری کرد ساخت صهیب را امر کرد تا مردم نماز گذارد و وقوع این قضیه در روز چهارشنبه

بیست و ششم شهر ذی الحجه بود و در روز یکشنبه مدفون شد و بصحت رسیده که در روز شهادت
عمر رضی الله عنه آفتاب منکسف شد و جن و پری نوحه کردند و در دیگر روایت آنست که در وقت رحلت
فرمود گفت شکر خدایرا که موت من بدست کسی نبود که دعوی اسلام کند و با پسر خود عبد الله گفت
که حساب کن که دین ما چندان است بعد از آنکه حساب کردند هشتاد و شش هزار درم یا مانند آن
بود آنگاه گفت اگر مال آل عمر بآن وفا کند از آن مال اداکن و اگر وفا نکند پس سوال کن در بنی
عدی و اگر ایشان هم وفا نکنند پس در میان قریش سوال کن و گفت ای عبد الله برو و نزد عایشه
رضی الله عنها و بگو که عمر رضی الله عنه دستوری میخواهد که نزدیک صاحبین خود مدفون شود و درین باب رضا
شما چیست او آمد و پیغام رسانید عایشه صدیقه رضی الله عنها گفت تا غایت من این مقام را از برای خود داشته
بودم ازین زمان ایثار کردم بر عمر چون عبد الله باز آمد و بشارت اذن عایشه رضی الله عنها رسانید
عمر رضی الله عنه شکر خدا تعالی بجا آورد آنگاه بعضی از حضار مجلس گفتند ای امیر المؤمنین وصیت کن با کسی از
امر خلافت عمر فرمود گفت بجز این جماعت که مذکور ساختیم نیست و گفت عبد الله
در مجلس ایشان حاضر شود و لیکن هیچ کاری از امر خلافت با وی متعلق نباشد و اگر امر خلافت بسعد بن ابی وقاص
برسد او اهلیت این امر دارد و الا هر کدام که خلیفه بوده باشد او را مددگار معین خود سازند چرا که من
عزل نه بواسطه عجز و خیانت کردم بعد از آن گفت وصیت میکنم کسی را که بعد از من خلیفه خواهد شد
بتقوی و ترس از خدا تعالی و وصیت میکنم او را بمهاجر و انصار و باهل امصار بهترین وصیتی
راوی گوید چون وفات کرد همراه جنازه رفتیم تا روضه رسول الله صلی الله علیه و سلم آنگاه عبد الله
سلام کرد و گفت عمر رضی الله عنه اذن میخواهد عایشه رضی الله عنها گفت بیارید چون در حرم آوردند در آن
مکان شریف با صاحبین خود مدفون شد بعد از فراغ از دفن جماعت مذکوره یعنی اصحاب
شوری در یکجا مجتمع شدند عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت امر خود را بسه کس بازگذارید زبیر گفت
من امر خود را با امیر المؤمنین امام بر حق علی گذاشتم و سعد گفت من امر خود را بعبد الرحمن بن عوف
گذاشتم و طلحه گفت رجوع امر خود را بعثمان کردم و چون این سه کس بیرون شدند عبد الرحمن به
عثمان و علی رضی الله عنهما گفت من اراده این امر خلافت ندارم هر یک از شما که تبری کند ازین امر خلافت
بدست او بیعت میکنیم و عهد خدای و اسلام بر او باد که در نفس خود ملاحظه افضل کند و حریص باشد بر صلاح
حال امت آنگاه عثمان و امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما هر دو سکوت درین امر اختیار فرمودند
باز عبد الرحمن گفت اگر شما درین امر سکوت اختیار میکنید رجوع بمن کنید و خدا برست بر من
که تقصیر نکنم از افضل ایشان هر یک گفتند بلی بتو رجوع کردیم بعد از آن عبد الرحمن با امیر المؤمنین
حضرت علی خلوه کرد و گفت عهد و میثاق بخدا تعالی از تو میگیرم اگر ترا امیر سازیم طریقه عدل

مرعبیداری واگر دیگری بر تو امیر گردانم اطاعت و انقیاد پیش آری علی رضه فرمود بلی قبول دارم با
عثمان رضی الله عنه خلوت کرد بهمین طریق گفت و بعد از عهد و میثاق بیعت کرد بعثمان و امیر المؤمنین
علی نیز بیعت با وی کرد رضی الله عنهما و این بیعت سه روز بعد از فوت عمر بود رضی الله عنه ابن عساکر
روایت کرد که مردم درین ایام نزد عبد الرحمن مجتمع شده درین باب مشوره میکردند هیچ مردی
نیافت که مائل بخلافت عثمان رضه نباشد بنابرین وقتی که عبد الرحمن بجهت بیعت نشست حمد و
ثنای الهی بجا آورد و در اثنای سخن گفت مردمانی یافته ایم که ابا نمیکردند از بیعت عثمان رضه و در روایتی
آنکه گفت اما بعد ای امیر المؤمنین علی مردمانرا دیدم که بخلافت عثمان رضه مائل اند در خاطر مبارک تو چیزی
راه نیابد آنگاه دست عثمان رضه را گرفت و گفت که بیعت میکنم با تو بر سنت خدا و سنت رسول
خدا که تویی خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از بیعت عبد الرحمان جمیع مهاجر و انصار بیعت
کردند و مرویست بروایت ابن سعد از انس رضه که گفت که عمر یک ساعت قبل از فوت شدن نزد ابو طلحه
انصاری کسی فرستاد و گفت باید که پنجاه کس از انصار با اصحاب شوری همراه باشی که در خانه مجتمع
خواهند شد و بدر آن خانه بایستی با اصحاب خود و نگذاری که کسی بر ایشان در آید و نه گذاری که زیاده
از سه روز بگذرند تا وقتیکه شخصی را بر خود امام گردانند و در مسند امام احمد از ابی وائل مرویست که گفت
عبد الرحمان بن عوف را گفتم چگونه بیعت با عثمان کردید و حضرت علی را گذاشتید عبد الرحمن گفت
گناه من نیست ابتدا بحضرت علی خلوت کرده گفتم با تو بیعت میکنم بشرط کتاب الله تعالی و سنت رسول
صلی الله علیه وسلم اگر سیرت ابوبکر و عمر بداری و بطریق ایشان عمل میکنی گفت که ندارم پس عثمان
را گفتم عمل ابوبکر و عمر بروی خود قبول داری گفت قبول دارم در آنچه استطاعت آن داشته
باشم بر آن خواهم رفت بهمین معنی را بعیت بعثمان رضه عرض کردم عثمان رضه گفت بلی قبول کردم
و مرویست که عبد الرحمان در خلوت عثمان را گفت اگر با تو بیعت نکنم برای صلاح تو
کیست گفت عثمان با علی باز علی رضه را گفت که اگر با تو بیعت نکنم مشورت تو در باب کیست
گفت در عثمان باز زبیر را طلب نموده با او گفت اگر با تو بیعت نکنم صلاح و مشورت تو در باب
کیست گفت با علی یا بعثمان باز سعد بن ابی وقاص را طلب نمود و گفت من و تو هیچ کدام ارادهٔ
خلافت نداریم صلاح تو چیست سعد گفت صلاح من بعثمان است باز عبد الرحمن با اعیان
شهر مشورت کرد و اکثر ایشانرا یافت که مائل اند بعثمان رضه مرویست بروایت سعد و حاکم از ابن
مسعود که بعد از بیعت عثمان رضه گفت امیر ساختیم بهترین کسی را که باقیمانده بود از اصحاب
وثیق عمر رضه و باجماع صحابه صحت بیعت عثمان علیهم الرضوان ثابت شد و هیچ شکی و شبهه
نیست در آن ایضاً ثابت شد آنکه علی رضه نیز بیعت خلافت او راضی شد چنانچه القصیده

بیان کردیم و آنکه بر موافقت عثمان رض بجز از رفت و اقامت حدود و در حضور او نمود و ایضاً احادیث
کثیره بر خلافت عثمان رض و بر آنکه بعد از خلافت عمر رض خواهد بود مذکور شد احتیاج باعاده در مقام
ایضا وضح شد که خلافت عثمان رض فرع خلافت عمر رض است که آن فرع خلافت صدیق است رض
و اجماع صحابه و ادله کتاب و سنت بر حقیت خلافت صدیق رض قائم ست پس لازم ست ازین اقامت
آن ادله بر حقیت خلافت عمر رض پس بر حقیت خلافت عثمان علیه الرضوان پس بیعت عثمان حقی صحیح
ست و خلافت او خلافتی حق و مصدق است و هیچ شکی و شبهی و قدحی و طعنی در آن نیست و المنة
لله و الحمد بعد باید دانست که درین چند فصلست **فصل اول** در اسلام و هجرت عثمان رض و غیر آن و اسلام
وی علیه الرضوان قدیم بود و از جمله کسانی ست که صدیق رضی الله عنه ایشان را دعوت کرد باسلام
و دو هجرت کرد هجرت اول بحبشه و هجرت ثانی بمدینه و رسول صلی الله علیه وسلم قبل از نبوت دختر خود
رقیه را باو تزویج نمود و در لیالی غزاء بدر رقیه فوت شد و بنابر آنکه او مریضه بود و عثمان علیه الرضوان
باذن رسول صلی الله علیه وسلم از غزوه بدر محروم ماند لیکن در سهم و اجر با اهل بدر شریک بود و در
اهل بدر معدود و بشارت نصرت مسلمانان در روزی که دفن رقیه مینمود باو رسید در
مدینه و بعد از وفات رقیه رسول صلی الله علیه وسلم خواهر او را ام کلثوم بنکاح عثمان علیه الرضوان
در آورد و در سال نهم از هجرت او نیز وفات یافت علما گفته اند معلوم نیست که غیر از
عثمان کسی دیگر دو دختر پیغمبری گرفته باشد لقب او ذی النورین بنابر این است پس او رضی
الله عنه از جمله سابقین اولین و اول مهاجرین است و یکی از عشره مبشره است و یکی از ختنان
رسول صلی الله علیه وسلم ست و یکی از جامعان قرآن مبین است و قبل ازین مذکور شد که
صدیق رضی الله عنه ایضا جمع قرآن کرده و اما تمیز عثمان رضی الله عنه بجمیع قرآن بواسطه آنست
که او جمع در مصحف بترتیبی که این زمان معروفست نمود و از جمله فضائل عثمان رض آنکه رسول صلی
الله علیه وسلم او را به مدینه خلیفه خود ساخت در وقت غزوه ذات الرقاع و غطفان گفت ابن
اسحق که عثمان رض اول ازروی اسلام بود بعد از ابوبکر و امیر المؤمنین علی و زید بن حارث رضی
الله عنهم و بسا صاحب جمال بود و ابن عساکر از اسامه ابن زید روایت کرد که گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم مرا فرستاد با کاسه که در آن گوشت بود بخانه عثمان رض و قتیکه بخانه او در آمدم
دیدم که رقیه دختر رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بود و نوبتی بروی عثمان رض نگاه میکردم و
نوبتی دیگر ملاحظه روی رقیه مینمودم چون باز گشتم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هل دخلت
زوجا احسن منهما آیا زوجی نیکوترین از ایشان دیده گفتم ندیده ام بخوبی ایشان کسی
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم و در روایت ابن سعید مرویست که چون عثمان رض بنیز رفت

اسلام فائز شد حکم ابن ابی العاص بن امیه که عم او بود وی را گرفته بطنابی مستحکم ببست و گفت والله که ترا خلاص
نسازیم از بند تا وقتیکه از دین محدث برگشته بدین آبائی و اجداد خود باز آئی عثمان رضه گفت والله که هرگز
ازین دین روی بیرون نکنم و مفارقت این ننمایم آنگاه چون حکم صلابت او درین مشاهده نمود او را گذاشت
و ابو یعلی از انس روایت کرده که گفت اول کسیکه با اهل خود بجانب حبشه هجرت نمود عثمان بود رضه رسول صلی
الله علیه وسلم او را گفت صحبهما الله ان عثمان الاول من هاجر الی الله باهله بعد
لوط خدا تعالی توفیق رفیق و همراه زوجه او رضه کرد که بتحقیق عثمان اول کسی است که با اهل خود هجرت
بسوی خدا تعالی نمود بعد از لوط علیه السلام و ابن عمر از عائشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت چون
رسول صلی الله علیه وسلم دختر خود ام کلثوم را بعثمان رضه تزویج کرده ام کلثوم را گفت ان بعلك اشبه
الناس بجدك ابراهیم علیه السلام و ابیك محمد صلی الله علیه وسلم **فصل دوم**
در فضائل عثمان رضه در باب خلافت و فضل ابوبکر فضائل عثمان رضه نیز مذکور شد و این نیز مذکور شد
که خلافت او رضه بعد خلافت عمر است و از جمله احادیث که دال اند بر فضل عثمان رضه این است که
تحقیق او وزن کرده باشد بامت بعد از شیخین پس برابر شد امت را پس برداشته شد میزان
**حدیث اول** مرویست بروایت مسلم و بخاری از عائشه صدیقه رضه که گفت چون آمد عثمان رضه نزد
پیغمبر یعنی سرور انبیا صلی الله علیه وسلم آمد آنحضرت صلعم ثیاب خود را جمع فرمود و گفت الا استحی
من رجل یستحیی منه الملائکة آیا شرم نکنم از مردی که ملائکه از وی شرم می کنند **حدیث**
**دوم** روایت کرد ابو نعیم در حلیه از ابن عمر که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اشد امتی حیاءً
عثمان بن عفان سخت ترین امت من از روی حیا عثمان است **حدیث سوم** روایت
کرد خطیب از ابن عباس رضه و ابن عساکر از عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود ان الله اوحی الی ان ازوج کریمتی من عثمان بتحقیق خدا تعالی وحی کرد
بسوی من که تزویج کنم دختر خود را یعنی ام کلثوم رضه را بعثمان رضه **حدیث چهارم** بروایت احمد
و مسلم از عائشه رضه مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان عثمان رجل حیی و انی خشیت
ان اذنت له بالدخول و انا علی تلك الحالة ان لا یبلغ الی فی حاجته بتحقیق که عثمان
مردیست شرمگین و بتحقیق ترسیدم که اگر بدین حالت یعنی بر حالتی که کشف فخذ یا ساقین خود کردم او را
اذن دخول دهم بحاجتی که دارد نزد من نیاید و باز گردد و از غایت شرم **حدیث پنجم** بروایت
احمد و مسلم از عائشه رضه ایضاً مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الا استحیی من رجل
یستحیی منه الملائکة **حدیث ششم** ابن عساکر از ابو هریره رضه روایت کرده
ان عثمان حیی یستحیی منه الملائکة **حدیث هفتم** روایت کرد ابو نعیم

از ابن عمر که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان احیی امتی و اکرمها عثمان شرمگین است
و گرامی ترین امت من است حدیث هشتم روایت کرد ابونعیم از امامه که رسول فرمود صلی الله علیه
وسلم اشد هذه الامة بعد نبیها حیاء عثمان ابن عفان اشد حیا درین امت
بعد از پیغامبر صلی الله علیه وسلم عثمان بن عفان است حدیث نهم روایت کرد ابویعلی از عائشه
صدیقه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ان عثمان حیی ستیر یستحیی منه
الملئکة بتحقیق عثمان شرمگین ست که ستر و حیا دارد و شرم میکنند از وی ملائکه حدیث
دهم طبرانی از انس روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ان عثمان الاول
من هاجر باهله الی الله بعد لوط ترجمه این گذشت حدیث یازدهم مرویست
بروایت ابن عدی و ابن عساکر از ابن عمر که گفت رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ان عثمان
تشبه بابا ابراهیم جز این نیست که تشبیه میکنیم عثمان را به پدر خود ابراهیم علیه السلام حدیث
دوازدهم روایت کرد طبرانی از ام عیاش که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما
زوجت عثمان ام کلثوم الا بوحی من السماء تزویج عثمان بام کلثوم نکرده ام مگر
بوحی آسمانی حدیث سیزدهم روایت کرد ابن ماجه از ابوهریره که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود مر عثمان را یا عثمان هذا جبرئیل یخبرنی ان الله زوجک
ام کلثوم بمثل صداق رقیة و علی مثل صحبتها ای عثمان این جبرئیل است و خبر
میدهد مرا که خدا تعالی تزویج کرده است ام کلثوم را بتو مثل مهر رقیه و بر مثل صحبت او حدیث
چهاردهم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و حاکم از عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت
رسول صلی الله علیه وسلم عثمان را گفت یا عثمان ان الله مقمصک قمیصا فان اراد
ک المنافقون علی خلعه فلا تخلعه حتی تلقانی ای عثمان بدرستی و راستی که خدا
تعالی ترا قمیص یعنی جامه خلافت پوشانید پس اگر اراده کنند اهل نفاق که بیرون کنند ترا که از خود دور
کنی تو آنرا او در مکن تا وقتیکه بملاقات کنی بمن و این جمله احادیث واضحه ظاهر اند در خلافت او رضی
الله عنه و ایضا و لالتی واضحه بر حقیت خلافت او میکنند زیرا که در حدیثی که کنایه از خلافت
است نسبت بقمیص که خلعت خلافت است بخدا تعالی کرد و گفت ان الله مقمصک الخ
حدیث پانزدهم روایت کرد ابونعیم و ابویعلی از جابر رضی که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود
عثمان بن عفان ولیی فی الدنیا و ولیی فی الاخرة عثمان محب و ناصر من است
در دنیا و در آخرت حدیث شانزدهم بروایت ابن عساکر مرویست از جابر رضی
که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم عثمان معی فی الجنة عثمان رضی با من در بهشت خواهد آمد

عثمان تشبیه بابا ابراهیم

حدیث هفدهم مرویست بروایت ابن عساکر از ابو هریرة که رسول الله صلی الله علیه فرمود
لکل نبی خلیل فی امتی وان خلیلی عثمان بن عفان هر پیغامبری را در امت خود
خلیلی است یعنی صدیقی در دوستی که در باطن و قلب جا گرفته و خلیل من عثمان بن عفان است
مصنف گوید در فضایل صدیق در حق صدیق مثل این حدیث که مذکور شد و در آنجا افشا
کردیم این معنی را که این حدیث منافاتی با حدیث مشهور که دلالت بر نفی خلت است ندارد زیرا که مراد
از حدیث مشهور کمال خلت است حدیث هیجدهم روایت کرد ترمذی از طلحه و ابن ماجه
از ابو هریره که پیغامبر گفت صلی الله علیه وسلم لکل نبی فی الجنة رفیق ورفیقی فیها عثمان
هر پیغامبر را در بهشت رفیقی است و رفیق من در بهشت عثمان بن عفان است حدیث
نوزدهم روایت کرد ابن عساکر از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لیدخلن
بشفاعة عثمان بن عفان سبعون الفا کلهم استوجب النار الجنة بغیر حساب
هر آینه داخل شوند بشفاعت عثمان رض هفتاد هزار کس که جمیع ایشان مستوجب دوزخ باشند در بهشت بی آنکه ایشان را
حساب کنند حدیث بیستم مرویست بروایت طبرانی از زید بن ثابت که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود ما کان بین عثمان رض و رقیة و بین لوط من مهاجر نبوده میان عثمان و رقیه
رضی الله عنهما و میان لوط عم هیچکس که در راه خدا تعالی هجرت کرده باشند یعنی بعد از هجرت لوط عم با اهل خود
عثمان رض با اهل خود هجرت کرد بلا فاصله کسی دیگر باین طریق هجرت نکرده باشد حدیث بیست و یکم
روایت کرد بخاری از عبد الرحمن سلمی که گفت زمانیکه عثمان را در خانه خودش محاصره کرده بودند
بر آن بام مشرف شده گفت که از شما سوال دارم و سوال نمیکنم مگر از اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم
آیا شما نمیدانید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من جهز جیش العسرة فله الجنة فجهزتهم الستم
تعلمون ان رسول الله صلعم قال من حفر بئر رومة فله الجنة فحفرتها فصدقوه
بما قال که هر کس که بئر رومه کند مر او راست جنت و من او را حفر کردم آنگاه اصحاب گفتند راست
است که میگوئی و من میدانم که تو بقول رسول صلی الله علیه وسلم عمل نمودی و مراد از جیش عسرت
لشکریست که در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم بغزای تبوک رفته و جیش عسرت از برای
این گفتند که مردم را دران جنگ تنگی و قحط و عسرت از ثمرات و زاد و مرکب وغیره بسیار واقع
شد چنانچه در کتاب سیر مذکور است و بئر رومه چاهی است در مدینه که عثمان آنرا حفر نموده
سبیل نموده حدیث بیست و دوم مرویست بروایت ترمذی از عبد الرحمن بن
خباب که گفت حاضر بودم نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ترغیب میفرمود مردمان را در تجهیز جیش
عسرت آنگاه عثمان بن عفان گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم بر من است که صد شتر

باسباب و آلات در راه خدا تعالی بدهم باز رسول الله صلی الله علیه وسلم تحریص و ترغیب فرمود دیگر بار عثمان رضی الله عنه آمد و گفت یا رسول الله بر من است دویست شتر که تکمیل باسباب آن بدهم در راه خدا تعالی کرت سوم که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم تحریص نمود عثمان رضی الله عنه گفت یا رسول الله سه صد شتر تکمیل بجهاز و بپالان دارم که صرف لشکر در راه خدا تعالی کنی آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم در حالت فرود آمدن از منبر فرمود ما علی عثمان ما فعل بعد هذه

حدیث بست و سوم مرویست از ترمذی و حاکم و تصحیح کرد آنرا از عبد الرحمن بن سمره که گفت وقتیکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش عسرت میکرد عثمان رضی الله عنه آمد با هزار دینار طلا و آنرا در کنار حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ریخت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن دینارها قبول فرمود و گفت ما ضر عثمان ما عمل بعد هذا الیوم مضرت نمیرساند عثمان را آنچه بعد ازین کند

حدیث بست و چهارم مرویست بروایت ترمذی از انس رضی الله عنه که گفت چون رسول صلی الله علیه وسلم امر فرمود به بیعت رضوان در آنوقت عثمان رضی الله عنه بطریق رسالت از جانب رسول در مکه رفته بود و جمیع مردم بیعت کردند آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان عثمان فی حاجة الله تعالی و حاجة رسوله عثمان رضی الله عنه بحاجت خدا و رسول خدا رفته بود هر دو دست مبارک خود را بر یکدیگر زد و بیعت کرد پس رسول صلی الله علیه وسلم که عوض دست عثمان رضی الله عنه آورد بهتر بود از آنها که دست خود برآوردند جهت بیعت و نسبت حاجت که در حدیث بخدا تبارک و تعالی کرده بطریق استعاره و تمثیل است چنانچه مقرر است در علم بیان

حدیث بست و پنجم روایت کرد ترمذی از ابن عمر رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بعد از من فتنه واقع خواهد شد اشارت بعثمان رضی الله عنه کرده فرمود یقتل هذا مظلوما یعنی عثمان در آن فتنه کشته خواهد شد حال گوئی که مظلوم شده باشد

حدیث بست و ششم روایت کرد ترمذی و ابن ماجه و حاکم و تصحیح کرد آنرا از مره بن کعب که رسول صلی الله علیه وسلم فتنه را ذکر کرد و گفت درین نزدیکی واقع خواهد شد درین اثنا مردی جامه بر سر کشیده میگذشت آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هذا یومئذ علی الهدی این شخص در آنروز بر هدایت و دلالت خیر باشد چون برخاستم دیدم که آن شخص عثمان بن عفان است باز پرسیدم که این شخص فرمود بلی

حدیث بست و هفتم روایت کرد ترمذی از عثمان رضی الله عنه که در روز محاصره گفت فرموده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عهد الی عهدا فانا صابر علیه یعنی رسول علیه السلام عهد و وصیتی فرموده است

[illegible] ان صبر کنم و غرض عثمان رضی الله عنه ازین عهد اشارتی است بحدیث سابق که فرمود

یعنی عثمان [illegible]

[illegible]

خدا تعالی قمیص خلافت ترا خواهد پوشانید اگر منافقان اراده خلع آن کنند قبول مکن و صبر کن تا
وقتیکه بمن رسی حدیث بیست و ششم روایت کرد حاکم از ابو هریره رضی الله عنه که عثمان رضی الله عنه دو نوبت
بهشت را از رسول الله صلی الله علیه وسلم خریده بود نوبتی در وقت حفر بیر رومه و نوبتی در روز
تجهیز جیش عسرت حدیث بیست و هفتم روایت کرد ابن عساکر از ابو هریره رضی الله عنه که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان من اشبه اصحابی بی خلقا عثمان شبیه ترین صحابت
بمن از روی خلق حدیث سی ام روایت کرد طبرانی از عصمة ابن مالک که گفت وقتیکه ام
کلثوم دختر رسول صلی الله علیه وسلم زوجه عثمان رضی الله عنه فوت شده بود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
زوجوا عثمان لو کان لی ثالثة لزوجته وما زوجته الا بالوحی دختران خود را
نکاح کرده دهید بعثمان اگر مرا ثالثی بعد آن دو دختر بودی بنکاح آوردمی بعثمان و این تزویج
نیست مگر بوحی از جانب خدا تعالی حدیث سی و یکم روایت کرد ابن عساکر از حضرت علی
که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که عثمان رضی الله عنه را میگفت که لو ان لی اربعین ابنة
لزوجتك واحدة بعد واحدة حتی لا تبقی منهن واحدة اگر چهل دختر مرا بودی
تزویج با تو میکردم یکی بعد از یکی تا آنکه یکی از آنها باقی نماندی حدیث سی و دوم روایت
کرد ابن عساکر از زید بن ثابت که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت مر بی
عثمان وعندی ملك من الملئكة فقال هذا شهید یقتله قومه وانا استحیی
منه عثمان را گذشت بمن در واقع شد در وقتیکه فرشته از فرشتگان نزدیک من بود
آنگاه آن فرشته گفت این شهید خواهد شد قوم وی ویرا خواهد کشت تحقیق که ما فرشتگان
از وی شرم میکنیم حدیث سی و سوم روایت کرد ابن یعلی از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود ان الملئكة تستحیی من عثمان کما تستحیی من الله ورسوله که ملایکه شرم
میدارند از عثمان رضی الله عنه چنانچه شرم میدارند از خدا و رسول او صلی الله علیه وسلم و روایت
کرد ابن عساکر از حسن که نزد او ذکر حیاء عثمان میکردند و میگفت اگر اندرون خانه بودی
و در خانه محکم بستی و جامه خود دور کردی که آب بر اعضا ریزد حیا او را مانع میشدی که پشت
خود راست کردی تا آب بهیچ عضو رسد حدیث سی و چهارم ابن عساکر و ابن عدی از
حدیث انس رضی الله عنه و عمار روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان لله سیفا
مغمودا فی غمده ما دام عثمان حیا فاذا قتل عثمان جرد ذلك السیف فلم
یغمد الی یوم القیامة تحقیق که مر خدا راست شمشیری که در غلاف است مادامیکه عثمان
در حیات است و زمانی که مقتول شود آن شمشیر از غلاف بیرون می آید و باز در غلاف [illegible]

زینت تازه و زر فنا هست عمر بن قاید این حدیث منفر دست و مراد ور اسنکری چند ست **فصل سیوم**
در بعضی دیگر از مآثر و بقیه فضائل عثمان رضی الله عنه و در بیان شهادت که خدا تعالی او را بآن
گرامی داشت و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و هو الصادق المصدوق بآن وعده
فرمود و خبر داد که عثمان رض مظلوم کشته خواهد شد و در آن وقت او بر هدایت و طریق حق باشد قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقتل هذا مظلوما و اشار الی عثمان کشته خواهد
شد این مرد یعنی عثمان رض در حالیکه مظلوم شده باشد و این حدیث بغوی روایت کرده در مصابیح
و از جمله احادیث حسان شمرده و ترمذی نیز روایت کرده و گفته که حدیث حسن غریب است و احمد رحمة
الله علیه نیز تصحیح حدیث کرده راوی گوید آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده بفعل در آوردند و او را
بخانه او شهید کردند در حالیکه مصحف در کنار داشت و چون بآیت فسیکفیکهم الله
وهو السمیع العلیم رسید خون چکید و در شفا آورده که عثمان رض کشته خواهد شد در حالیکه
قرآن میخوانده باشد خدا تعالی او را جامه خواهد پوشانید و بعضی مردم اراده خلع آن خواهند کرد
و بآن سبب خون او بآیه فسیکفیکهم الله خواهد چکید و مرویست بروایت حاکم از ابن عباس رض
این لفظ از رسول صلی الله علیه وسلم یا عثمان تقتل و انت تقرأ سورة البقرة فتقع قطرة
من دمك علی فسیکفیکهم الله بتحقیق که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای عثمان مقتول
خواهی شد در حالیکه سورة بقره میخوانده باشی و قطره خون تو بر فسیکفیکهم الله چکد لیکن ذهبی
گفت که این حدیث موضوعست یعنی قوله انت تقرأ سورة البقرة تا آخر موضوعست و اما اخبار باصل
قتل صحیح ست چنانچه در بسیاری از احادیث اشارة و تصریح واقع شده از آنجمله در حدیث بیر که در
آخر فضائل ابوبکر رض مذکور شده از آنجمله حدیث صحیح ست که رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر فتنه
کرده و در این اثنا مردی را مرور در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم واقع شد فرمود که این مرد
در آن فتنه مظلوم کشته خواهد شد و ابن عمر گفت چون نظر کردم در آن مرد دیدم که عثمان رض
بود شهادت عثمان در سنه خمس و ثلثین بود در وسط ایام التشریق و زبیر بر وی نماز گذارد
بنابر آنکه وصیت کرده بود و در حش کوکب در بقیع مدفون شد و او رضی الله عنه اول کسی بود
که در آن موضع مدفون شد و بعضی گفته اند که شش روز از شهر ذی الحجه مانده بود که شهید شد عمر
عثمان رض هشتاد و دو سال بود و به اختلافی کثیر که در آن واقعه است روایت کرد ابن عساکر
از جمعی که قاتل عثمان مردی بود ازرق و اشقر از مصر که نام او حمار بود و امام احمد رحمة الله علیه از مغیرة
بن شعبه روایت کرده که گفت نزد عثمان رض رفتم در وقتیکه محصور بود و با او گفتم که تو امیر عامه مسلمانی
و حال آنکه بر تو این مشقت نازل شده من سه امر بر تو عرض میکنم یکی از این سه اختیار کن یکی آنکه

بیرون رو و با ایشان مقابله کن زیرا که قوت و شوکت و دبدبه و لشکر داری و تو بر حقی و ایشان
بر باطل اند یا آنکه وری دیگر از عقب خانه بکشا و از آن در بیرون برو و بر راحله نشین و متوجه مکه معظمه شو و
چون انجا روی بجماعت محاربه با تو دران موضع حلال نمیدانند و تو سالم خواهی ماند یا آنکه بجانب
بشام توجه نمائی چرا که جماعت که ترا محاصره کرده اند از اهل شام اند و معاویه دران جانب است
عثمان رضی الله عنه جواب داد اما آنکه میگوئی که مقاتله کن نمیخواهم که کسی باشم که در امت رسول الله صلی الله
علیه وسلم مخالفت کرده باشم بخونریزی مسلمانان و اما آنکه میگوئی بیرون شو بجانب مکه بدانکه
از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود یلحد رجل من قریش بمکة یکون علیه نصف
عذاب العالم فلن اکون انا خواهد بود مردی از قریش که در مکه رود و از مدینه و نصف عذاب عالم
مر او را خواهد بود و نخواهم که آنکس من باشم و اما آنکه میگوئی که باهل شام ملحق شو نمیخواهم که دار هجرت
و مجاورت پیغمبر را بگذارم و بشام روم و ایضاً ابن عساکر از ابی ثوری فهمی روایت کرده که گفت
نزد عثمان رضی الله عنه رفتم در وقتیکه او را محاصره کرده بودند گفت ده خصلت را نزد پروردگار خود
ذخیره کرده ام یکی آنکه رابع اربعه ام یعنی بعد از سه کس باسلام در آمده ام دیگر آنکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم دختر خود را با من نکاح کرد دیگر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم چون او وفات یافت دختر
دیگر در نکاح من آورد دیگر آنکه من تمنا نکردم دیگر آنکه دست راست خود بر فرج خود ننهاده ام از آن
روز که بیعت کرده ام به رسول صلی الله علیه وسلم دیگر آنکه از وقتیکه بشرف اسلام فایز شده ام هیچ روز
جمعه بر من نگذشته است مگر آنکه دران روز بنده آزاد کردم چنانکه مرویست که عثمان رضی الله عنه قریب
بدو هزار و چهار صد بنده آزاد کرده دیگر آنکه در اسلام و جاهلیت زنا نکرده ام و دزدی نیز
نکرده ام نه در اسلام و نه در جاهلیت هرگز و قرآن مجید را جمع کرده ام در عهد رسول صلی الله علیه
وسلم و مرویست بروایت ابن عساکر ایضاً از یزید بن ابی حبیب رضی الله عنه که گفت بمن رسیده که جمیع مردم
که بر عثمان رضی الله عنه رفتند مجنون شدند و خیانت و خطا از ایشان واقع شد و مرویست
بروایت ابن عساکر ایضاً از حذیفه گفت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اول فتنها قتل
عثمان بود و آخر فتنها خروج دجال و بآن خدای که نفس من بید قدرت اوست که هر کس که در دل او
بمقدار حبه خردلی از دوستی قتل عثمان رضی الله عنه باشد از دنیا نرود مگر با متابعت دجال
اگر بیابد او را و اگر در ایام حیات او را نیابد در قبر با وی ایمان خواهد آورد و مرویست
از ابن عساکر که گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اگر مردم طلب خون عثمان نمیکردند از آسمان
سنگ میبارید بنا بران معاویه و عایشه رضی الله عنها درین باب در طلب خون عثمان شتابی کردند و
ابن عباس رضی الله عنه ایضاً از امام الجن و الانس حسن رضی الله عنه روایت کرده که گفت در وقتیکه عثمان رضی الله عنه مقتول

ساختند حضرت علی کرم الله وجهه غائب بود بمزرعه که داشت رفته بود وچون این خبر باو رسید گفت
اللهم انی لم ارض ولم امال بار خدایا من راضی نبودم بقتل عثمان ومساعدت ومعاونت نکردم
دیگری را بر قتل او ودر روایت کرد حاکم وصحیح نمود وآنرا قیس بن عباده که گفت در روز جمل از علی
شنیدم که گفت اللهم ابرا الیک من دم عثمان ولقد طاش عقلی یوم قتل عثمان
وانکرت نفسی وجاؤا الی البیعة فقلت والله انی لا ستحیی من قوم قتلوا عثمان وانی
لا ستحیی من الله ان ابایع وعثمان لم یدفن بعد فانصرفوا فلما رجع الناس
فسالونی البیعة فقلت اللهم انی مشفق مما اقدم علیه ثم جاءت عزیمة فبایعت
فقالوا یا امیر المومنین فکانما صدع قلبی وقلت اللهم خذ منی لعثمان حتی ترضی
بار خدایا من بری ام و پاک ام از خون عثمان رض ودر روز قتل عثمان مرا حیرانی دست داده بود
نفس من منکر بود وچون جهت بیعت نزد من آمدند گفتم بار خدایا بدرستی که من شرم میدارم
از آنکه بیعت کنم با قومی که عثمان رض را کشته اند وشرم میدارم از خدا که با من بیعت کنند وحال
آنکه هنوز عثمان رض مدفون نشده وچون عثمان را دفن کردند ومراجعت نمودند باز آمدند طلب بیعت
کردند پس چون گفتند ای امیر المومنین گویا که دل من شگافته شد گفتم بار خدایا فرا گیر این را از من
عثمان رض تا خوشنود باشی مرویست بروایت ابن عساکر از ابی خلده حنفی که گفت شنیدم از
علی کرم الله وجهه می گفت ان بنی امیة یزعمون انی قتلت عثمان لا والله الذی لا اله
الا هو ما قتلت ولا مالأت ولقد نهیت فعصونی بتحقیق که بنی امیه زعم کرده اند که من
عثمان را کشته ام وحال آنکه چنین نیست بآن خدایی که غیر او خدایی نیست که عثمان رض را مقتول
ناختم ومساعدت ومعاونت کسی را بر قتل او نکردم و هر آینه منع کردم قتل عثمان را لیکن از
من نشنیدند وبا من عصیان ورزیدند ایضا ابن عساکر از ثمره روایت کرده که گفت اسلام در
حصاری بلند ومضبوط بود وقاتلان عثمان دران رخنه کردند که سد آن رخنه نخواهد شد تا روز قیامت
مرویست از عبد الرزاق که گفت عبد الله بن سلام نزد جمعی که عثمان رض را محاصره کرده بودند آمد
گفت ای مسلمانان عثمان را رض مقتول میسازید بخدا سوگند که مقتول نسازید او را یکی
از شما مگر آنکه روز قیامت مقطوع الید نزد پروردگار آید وبه تحقیق شمشیر الهی در غلاف است
همیشه واگر عثمان رض را بکشید خدا تعالی او را از غلاف بیرون آورد وهرگز بغلاف در نکند و تا روز قیامت
وهیچ پیغمبری را مقتول نساختند مگر آنکه خدا تعالی مبادله آن پیغامبر هفتاد هزار کس را نساخت و
خلیفه از خلفا او را مقتول نسازند مگر آنکه بعوض آن خلیفه سی وپنج هزار کس مقتول نسازد و قبل از آنکه
مجتمع شوند وابن عساکر از عبد الرحمن بن مهدی روایت کرد که گفت مر عثمان را دو خصلت حاصل بود

یکی آنکه نفس خود را صبر فرمود تا وقتیکه کشته شد و دویم آنکه جمیع مردم را بیک مصحف جمع نمود و ابو
نعیم در دلایل از ابن عمر رض نقل کرده در وقتیکه عثمان رض خطبه میخواند جهجاه غفاری برخاست و
عصا از دست او رض گرفت و بزانوی خود نهاده آن عصا را شکست راوی گوید نشد یک سال
نرسیده که مرض آکله در پای او پیدا شد و بهمان مرض مرد و باب هفتم در فضائل خلافت امیر المؤمنین
و امام المتقین افضل البشر بعد محمد صلی الله علیه وسلم و بعد الائمة الثلاثة رضوان الله علیهم علی المرتضی
کرم الله وجهه ابن ابی طالب باید که قصه قتل عثمان رضی الله عنه را بر آن مقدم داریم زیرا که خلافت
حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بر قتل عثمان رض مترتب است بواسطه متابعت اهل حل و عقد
در آن وقت چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و از جمله مرویست بروایت ابن سعد از زهری که گفت
عثمان رض دوازده سال والی امر خلافت بود تا شش سال مردم ناشاکری ازوی نداشتند و
نزد قریش دوستر عثمان بود از عمر رضی الله عنه زیرا که عمر رض شدت و غلظت با ایشان میکرد
چون عثمان رض والی شد با ایشان لینت و نرمی سلوک می نمود و طریق مواصلت و موافقت
پیش گرفته بود لیکن در شش سال آخر فتور و قصوری در قریش پدید آمد و اهل بیت و اقارب خود را
پیش کشید و ایشان را بر عهده و عمل میداشت و عطا مالی مینمود و تاویل بعطیه که حصه ایشان خدای تعالی
باین امر فرموده و میگفت ابوبکر و عمر رض چیزیکه حصه ایشان بود از بیت المال نگرفتند و ترک
کرده بودند و من بگیرم و به اقارب خود تقسیم میکنم بنابرین امور مذکوره مردم بروی انکار کردند
و ابن عساکر از زهری روایت کرد که گفت ابن مسیب را گفتم خبر ده مرا از کیفیت قتل عثمان رض که
چه بود و درین امر شان او و شان مردم و چرا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ترک نصرت او کردند
ابن مسیب گفت که عثمان رض مظلوم کشته شد و کسیکه او را کشته ظالم بود و هر که ترک نصرت و اعانت
او کرده معذور بود گفتم حقیقت آنرا بیان کن گفت عثمان رض والی امر خلافت شد بعضی از اصحاب
ولایت و امارت او را مکروه میداشتند بواسطه آنکه قوم خود را دوست میداشت و گاه بود که یکی
از بنی امیه را که بصحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نرسیده بود والی امر میساخت و امور یکه صحابه منکر آن بودند
از و صادر میشدند چون امر والی را بعثمان رض عرض میکردند آن کس را عزل نمیکرد از آن منصب و در سنه
آخر بنی اعمام خود را والی امور ساخت و دیگر انرا عزل نمود و ایشان را بتقوی امر فرمود از آنجمله عبد الله
بن ابی سرح را والی مصر ساخت و چند سال در آن شهر والی بود وقتی اهل مصر آمدند بمدینه و از
عبد الله مذکور شکوه کردند که برما ظلم میکند و قبل ازین نیز میان عثمان رض و عبد الله بن مسعود و ابو ذر
و عمار بن یاسر نزاع واقع شده بود و بنو هذیل و بنو زهره آنرا در دل خود داشتند و بنو مخزوم
بواسطه عمار بن یاسر از عثمان دل تنگ آمدند و چون اهل مصر شکوه عبد الله بن ابی سرح کردند

عثمان رض کتابی نوشت او را تهدید و نهی از ان اعمال فرمود و عبد الله مذکور را باکره داد انکه سخن
عثمان رض نشنود و در باب آن جماعت و تجسس کتابت از جانب عثمان آورده بود او را بقتل رسانید اهل مصر
چون مشاهدهٔ اینحال نمودند بقصد کسی متفق شده بمدینه آمدند و در مسجد نزول کردند و نزد اصحاب
پیغمبر شکوه آغاز کردند در موقیت صلوة از آنچه عبد الله بن ابی سرح با ایشان کرده بود و انگاه
طلحه بن عبید الله بر خاسته متکلم شد و سخنی سخت بعثمان رض گفت باز عایشه رض کسی را نزد عثمان رض فرستاد و
گفت اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم نزد شما آمده اند و التماس می‌کنند که این عامل را عزل کنید و همچنین را
ابا مینمائید و حال آنکه آنمرد شخصی از ایشانرا کشته است باید ایشانرا طریق عدل و انصاف مرعی دارید
دیگر آنکه علی کرم الله وجهه آمده گفت این جماعه اراده ندارند مگر آنکه شخصی را بجای شخصی نصب کنی و حال
آنکه قبل ازین دعوی خون خود میکردند این عامل را عزل کن و میان ایشان حکم کن اگر حقی
بر و ثابت کنند طریق عدالت مرعی دار عثمان رض گفت هر کس را که ایشان اختیار کنند بجای او
نصب کنم آن جماعت محمد بن ابی بکر را رض اختیار کردند و عثمان رض او را والی گردانید فرمان جهت
او نوشته بجانب مصر متوجه شد و بعضی از مهاجران و انصاریان باتفاق ایشان بیرون آمدند
تا ملاحظه نمایند که صحبت میان ایشان و عبد الله بن ابی سرح بکجا منجر خواهد شد و چون محمد
بن ابی بکر با رفقا سه روزه راه از مدینه دور شدند در اثناء راه غلامی سیاه دیدند که بر شتری
سوار است و شتر را بسرعت تمام میراند گویا کسی را میجوید یا از کسی میگریزد انگاه اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم باو گفتند حال و قضیه تو چیست باین مانند که از کسی میگریزی یا کسی را میجوئی
گفت من غلام امیر المؤمنین ام که مرا نزد عامل مصر فرستاده است گفتند او درین مقام حاضر است
بیا نزد او رویم گفت مرا باین عامل کار نیست بلکه نزد عامل دل میروم انگاه محمد بن ابی بکر را
خبر دار گردانیدند او شخصی را بطلب غلام فرستاد او را گرفته آوردند و چون ازو پرسیدند که غلام
کیستی میگفت غلام حضرت امیر المؤمنین عثمان ام و گاهی میگفت غلام مروانم اتفاقا مردی درانجا
حاضر بود و آنغلام را میشناخت گفت غلام مروانست پرسیدند که بچه مهم بمصر میروی و کتابتی همراه داری
یا نه گفت برسالتی میروم و کتابتی ندارم چون تفتیش کردند غیر از اداوه خشک شده با چیزی
دیگر نبود و چون اداوه را متحرک ساختند چیزی دران بود و بیرون نمی آمد انگاه آن اداوه را
شگافتند و کتابتی ازانجا بیرون آمد محمد بن ابی بکر جمعی که از مهاجر و انصار درانجا حاضر بودند ایشانرا
طلب نموده ان کتابت را خواندند مضمون آن کتابت این بود که از عثمان نوشته شد بجانب ابن
ابی سرح که محمد ابن ابی بکر و فلان و فلان که بآنجانب آیند در قتل ایشان حیله کن و کتابت ایشانرا
باطل سازی و بر عمل خود باقی مانی و برقرار باشی تا وقتیکه پیغامی و یا نامه من بتو رسد و اگر کسی

بتظلم و شکایت بطرف من آید او را حبس کن تا وقتیکه خبر تو رسد انشاء الله تعالی آنگاه محمد بن ابی
بکر و اصحاب فارغ شدند از خواندن کتابت آنرا بمهر جمعی که همراه او بودند رسانیدند پس همگی ایشان
بجانب مدینه مراجعت نمودند و در مدینه حضرت امیر المؤمنین علی و طلحه و زبیر و سعد و غیر ایشان از
اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بیکجا آمدند و بر مضمون کتابت و قصه غلام اطلاع یافتند هیچکس از
اهل مدینه نماند مگر آنکه بر عثمان دلتنگی و خشم نمودند و جمعی که بواسطه ابن مسعود و ابوذر و عمار در غضب
بودند غیظ و غضب ایشان زیاده گشت و اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم جمیعاً متوجه
بمنزلهای خود رفتند و جماعه مذکور عثمان را محاصره کردند و محمد بن ابی بکر بجماعت بنی تمیم
بروی لشکر کشیدند و چون علی مشاهده این امر نمود طلحه و زبیر و سعد و عمار را با جمعی دیگر از اصحاب
را که جمیع ایشان از اهل بدر بودند طلب نمود و نزد عثمان رفت و شتر و کتابت مذکوره آنگاه
بجانب عثمان التفات نموده گفت این غلام ازآن شماست گفت بلی باز گفت این شتر شماست
عثمان گفت بلی باز گفت این کتابت شما نوشته اید عثمان قسم یاد کرد بخدای که این کتابت
من ننوشته ام و کسی را امر نکرده ام بنوشتن آن و باین علم ندارم علی گفت مهر که برین کاغذ است
مهر شماست عثمان گفت بلی مهر من است باز علی گفت چگونه غلام شما با شتر و کتابتی که مهر
شما است بیرون میرود و شما خبر ندارید باز عثمان قسم بخدا یاد کرد که این کتاب ننوشته ام و
بنوشتن آن امر نکرده ام و من غلام را بجانب مصر روانه نکرده ام هرگز آنگاه معلوم صحابه شد که این
کتابت بخط مروان است و در امر عثمان شکوه کردند گفتند مروان را با ما تسلیم کن و مروان
در خانه عثمان بود از تسلیم نمودن او امتناع نمود و اصحاب بواسطه امتناع از تسلیم مروان شاکی
از منزل عثمان بیرون آمدند و نزد ایشان ظاهر و صحیح بود که عثمان سوگند دروغ یاد
نمیکند و ازین معنی خبر ندارد و لیکن قومی میگفتند که ابراء ذمه عثمان نمیشود مگر آنکه مروان را با ما
تسلیم نماید و با او مباحثه میکنیم و بدانیم که چون امر نموده است بقتل مردی از اصحاب مصطفی صلی الله علیه
وسلم بغیر حق از دو حال بیرون نیست اگر عثمان نوشته باشد او را عزل میکنیم و اگر مروان از زبان
عثمان نوشته در امر مروان نظر خواهیم کرد و بعد ازین حکایت اصحاب از خانه خود بیرون نیامدند
و عثمان مروان را نزد ایشان نفرستاد و از قتل او اندیشید بنابرین آن گروه محاصره
عثمان کردند و آب از وی منع نمودند راوی میگوید عثمان روزی در ایام محاصره بر آن
گروه حاضر شد و گفت آیا علی در میان شماست گفتند نه گفت آیا سعد در میان شما هست
گفتند نه آنگاه ساکت شد و بعد از لحظه دیگر گفت آیا کسی هست که از من خبر رساند علی را که
آبی از جهت ما فرستد چون خبر بحضرت علی رسید سه مشک آب فرستاد و چون اهل محاصره ان

وصول ممانعت می‌نمودند بنابرین جمعی از موالی بنی هاشم و بنی امیه بیرون آمدند تا وقتیکه بزحمت تمام آب بعثمان
رسانیدند تا خبر بمرتضی علی رسید که اینجماعت اراده قتل عثمان دارند علی فرمود که ما نمیخواهیم از عثمان
الا مروان را و ما قصد عثمان نکرده ایم آنگاه قرة العین سبط رسول صلی الله علیه وسلم امام حسن و حسین رضه
را فرستاد و گفت شمشیرهای خود را بردارید و بر دروازه عثمان بایستید و مگذارید که کسی بعثمان
مزاحمت رساند و طلحه و زبیر نیز پسر خود را فرستاد و همچنین جماعتی از اصحاب حضرت محمد صلعم
پسران خود را فرستادند که منع مردم کنند از دخول بر عثمان رضه و طلب اخراج مروان از و
نمایند و درین اثنا جمعی که محاصره کرده بودند شروع در تیر اندازی و محاربه کردند چنانچه روی
حضرت حسن بن علی المرتضی خون آلوده شد و مروان که اندرون خانه بود تیر خورد و محمد بن طلحه نیز
خون آلوده شد و سر قنبر مولی شاه مردان علی رضه شکسته شد و چون محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما ملاحظه
این امر نمود و ترسید که بنو هاشم بواسطه امام حسن و حسین غضب کنند و فتنه ظاهر گردد بنابرین دست
آن دو کس که مروان بقتل ایشان اشارت کرده بود بگرفت و گفت اگر بنو هاشم ازین معنی خبر یابند
که روی حضرت امام حسن بن علی خون آلوده شده فی الحال مردم را از حوالی خانه عثمان دور کنند
و آنچه اراده ماست باطل خواهد شد پس باید که شما همراه من باشید تا از دیوار خانه او بالا رفته مروان را
بقتل رسانیم قبل از آنکه کسی واقف این امر شود آنگاه محمد با آن دو مرد از طرف خانه مردی از انصار
بدیوار عثمان بالا رفته بموضعی که عثمان بود آمدند و بغیر از زوجه کسی پیش او نبود زیرا که مردمی
که با عثمان رضه بودند جمیعاً در پشت بام بودند و هیچکس ازین مردم برین معنی مطلع نشد آنگاه محمد آن
دو شخص را گفت چون زوجه عثمان با او نشسته شما درین مقام باشید تا من پیشتر روم و او را مضبوط
ببندم چون شما را طلب نمایم در آیید و او را بزنید تا کشته شود آنگاه داخل شد و محاسن عثمان بگرفت
عثمان گفت والله اگر پدر تو ببیند این جور و ستم که تو بحال من میکنی هر آینه چنین نمی‌پسندید
محمد چون نام پدر بشنود و تنها او دست شد بعد از آن آن دو مرد او را مقتول ساختند و روی
بگریز نهادند از آن راهی که آمده بودند و زوجه عثمان رضه فریاد آورد و لیکن بواسطه خانه و کثرت مردم
بیرون کسی فریاد او نشنیدند تا زمانیکه بر بام خانه بر آمد و گفت امیر المومنین عثمان را کشته اند چون
مردم آمدند و دیدند که او را رضی الله عنه ذبح ساخته اند و چون این خبر بحضرت علی و طلحه و زبیر
سعد و اهل مدینه رسید از استماع این خبر عقل از سر ایشان برفت و متحیر گشت بخانه عثمان رضه آمدند
دیدند که مقتول شده و بعد از استرجاع علی رضه با پسران خود عتاب فرموده گفت امیر المومنین
را چگونه کشتند و حال آنکه شما دروازه خانه را مضبوط نموده بودید و حسن احسن الخلق را لطمه زد و بر سینه
حسین مشت زد و محمد بن طلحه و عبد الله بن زبیر را دشنام داد و غضبناک شده بمنزل خود تشریف

از زراق و زشت و انگاه جماعت بجانب علی رض شتافتند و گفتند دست بگشا تا با تو بیعت کنیم علی گفت
شما را با این رجوعی نیست بلکه این امر برای اهل بدر منوط است هر کس که ایشان با و راضی شوند آنکس خلیفه
باشد آنگاه از اهل بدر هیچکس باقی نماند مگر آنکه نزد علی آمدند گفتند ما احق و اولی از شما نمیدانیم دست
بگشا تا بیعت کنیم علی رض قبول کرد و با و بیعت کردند مروان و ولد مروان فرار را بر قرار اختیار
نمودند و علی رض نزد زوجهٔ عثمان آمد و از وی سوال کرد که قاتل عثمان که بود گفت من نمیدانم
دو مرد آمدند که ایشان را نشناختم و محمد بن ابی بکر با آن دو مرد همراه بود و بیان آن واقعه بتفصیل نزد
علی رض آنگاه علی کسی را بطلب محمد بن ابی بکر فرستاد و چون حاضر شد از و سوال کرد از آنچه زوجهٔ
عثمان رض گفته بود گفت آنچه او میگوید راست است والله که من داخل بر عثمان شدم و ارادهٔ قتل او
داشتم لیکن نام پدر من بر زبان راند او را گذاشتم و تائب شدم بسوی خدا والله که او را نکشتم و ندانستم
که کدام کس کشت زوجهٔ عثمان رض گفت محمد بن ابی بکر راست میگوید لیکن او هر دو را بانکه رو در
خانه آورده باین تشنیع ترغیب فرموده ابن سعد گوید بیعت علی رض در وقت صبح روز دویم از قتل
عثمان بود در مدینه و جمیع اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم در مدینه بودند با و بیعت نمودند و گفته اند
که طلحه و زبیر بیعت حضرت اسد الله الغالب علی را کاره بودند و بعد از آنکه بیعت کردند از مدینه
بیرون رفتند و بمکه آمدند و چون عایشه رض در مکه بود او را برداشته بجانب بصره توجه نمودند و طلب
خون عثمان رض کردند چون این خبر بسمع علی رسید عنان عزیمت بجانب عراق معطوف ساخت
و در بصره بطلحه و زبیر و اتباع ایشان ملاقی شده و در ماه جمادی الاخری سنه ست و ثلثین میان فریقین محاربه
واقع شد سیزده هزار کس که از انجمله یکی طلحه و دیگر زبیر بود در آن واقعه که مشهور است بواقعهٔ جمل کشته شدند
و علی رض ده روز در بصره اقامت فرمود آنگاه متوجه کوفه شد باز معاویه از استماع این اخبار از
جانب شام خروج نمود و علی رض نیز بجانب او متوجه شد و در ماه صفر سنه سبع و ثلثین در صفین تلاقی
فریقین دست داد و در آن موضع ایام قتل متمادی شد و خلقی کثیر بقتل آمدند آنگاه اهل شام به
استصواب لبید بن عمر داعیهٔ مصالحه و مقرر چنین شد که عمرو بن عاص از طرف معاویه و ابوموسی
اشعری از طرف علی حکم شوند و در سال آینده فریقین در موضع اذرح مجتمع شده در حال امت
نظر کنند و باین مضمون وثیقه نوشته شد و معاویه بجانب شام مراجعت نمود و علی بجانب کوفه
جمعی کثیر از اصحاب علی که بخوارج مشهور اند بر علی خروج کردند و گفتند لا حکم الا لله سبحانه و تعالی و در حروراء
که قریه از قریات کوفه است لشکرگاه نمودند و علی ابن عباس رض را نزد ایشان فرستاد و مباحثه و
مخاصمه با آن جماعت نمود و ایشانرا ملزم ساخت و بعد از الزام جمعی کثیر از آن عقیده رجوع نمودند و
قومی باعتقاد فاسد خود ثابت ماندند و بنهروان رفتند آنگاه علی بر سر آن جماعت رفت

ایشان را بقتل رسانید و نیز آنکه رسول صلی الله علیه وسلم خبر داده بود و در میان کشتگان پیدا آمد
و این واقعه در سنه ثمان و ثلثین بود و در شعبان همین سال بموجب عده اجتماع مردم در موضع اذرح
واقع شد و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و غیر ایشان از صحابه در آن مقام حاضر بودند آنگاه
عمرو بن العاص مکری نموده با ابوموسی گفت تو از من افضلی و بزرگتری باید که در تکلم در پیش ما
مقدم شائی و ابوموسی فریب خورده پیشدستی نموده حضرت علی را از امارت خلع نمود و چون
نوبت بعمرو بن عاص رسید معاویه را امیر ساخت و با او بیعت کرد و قرار بر این نهج متفرق شدند
و علی مرتضی بر خلاف اصحاب اند و از کثرت غیظ دستهای مبارک میگزید و میگفت اعصانی
واطاع معاویة مردم من عصیان من ورزیدند و اطاعت معاویه میکنند این بود خلاصه وقائع که
بیان کردیم و تفصیل این مناسب این کتاب نبود و با آنکه لایق باین مقام اختصار است زیرا که رسول
صلی الله علیه وسلم اطلاع بوقوع این واقع داشت بنابرین فرمود اذا ذکر اصحابی فامسکوا نهی
ذکر صحابه بین که در شد در باب ایشان زبان خود نگهدارید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از واقعه
جمل و واقعه صفین و قتال عایشه و زبیر با علی کرم الله تعالی وجهه جمیعا خبر داده بود چنانچه بطریق صحیح
از حاکم و بیهقی از ام سلمه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم ذکر خروج امهات مؤمنین کرد آنگاه
عائشه صدیقه تبسمی نمود و بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انظری یا حمیراء لا تکونی انت
ای حمیرا نظر کن که تو نباشی بازیجانب علی ملتفت شده گفت ان ولیت من امرها شیئا
فارفق بها اگر در چیزی والی امر عایشه گردی با او رفق کن ایضا روایتین مذکورین از ابی الاسود
روایت کرده اند که گفت من حاضر بودم که زبیر بیرون آمد علی را بجست آنگاه علی گفت ای زبیر
بخدای سوگند میدهم ترا که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده که فرمود تقاتله وانت له ظالم
ای زبیر ترا بحضرت علی قتال خواهد بود و در آنوقت تو ظالم خواهی بود چون زبیر این سخن شنید بازنا
گردید و در روایت ابو یعلی و بیهقی آنکه زبیر گفت بلی شنیده ام ولیکن فراموش کرده بودم
و بزار و ابونعیم از ابن عباس مرفوعا روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازواج مطهرات را
خطاب فرموده گفت که کدام یک از شما صاحبه جمل احمر باشد خروج کند در موضع حواب سگان
آن موضع بانگ زنند و در حوالی او بسیاری از مردم کشته شوند تنبیه معلوم شد از احادیث
سابقه که مستحق خلافت بعد از آئمه ثلاثه امام مرتضی بود و لیکن متابعت باتفاق اهل حل و عقد مثل
طلحه و زبیر و ابوموسی و ابن عباس و خزیمه ابن ثابت و ابو الهیثم بن التیهان و محمد بن مسلمه
و عمار بن یاسر و در شرح مقاصد از بعض متکلمین نقل کرده که اجماع بر خلافت حضرت علی منعقد
بود و وجه انعقاد اجماع در زمان شوری بر خلافت حضرت علی آن بود که اگر عثمان نبودی

خلافت حق علی بود رضی الله عنه اجماعاً و چون بسبب قتل عثمان خارج شده از میان اجماع بر خلافت علی
باقی ماند و ازین جهت است که امام الحرمین گفته که اعتداد و اعتبار نیست بر قول کسی که گفته است اجماع
بر امامت علی منعقد نشده زیرا که هیچکس انکار امامت وارث الانبیا علی نکرد و این فتنه و خصام که در میان
ایشان واقع شده بواسطه دیگر امور بود نه بسبب امامت او باب ششم در بیان فضل و فضائل و بعضی
از احوال صاحب الکرم منبع الجود والعلم دارنده لواء الحمد علی کرم الله وجهه و در آن چند فصل است

فصل اول در اسلام و هجرت او رضی الله تعالی عنه مرویست که امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه
در سن ده سالگی بود که بشرف اسلام فائز شد و بعضی گفته اند در هشت سالگی بود و بعضی کمتر از آن
نیز گفته اند و او رضی الله عنه قدیم الاسلام بود بلکه ابن عباس و زید بن ارقم و انس و سلمان فارسی
و جمعی دیگر برآنند که اسلام علی رضی الله عنه مقدم است بر همه کس در خرد سالگی و بعضی دعوی اجماع بر این
کرده اند و جمع میان این اجماع و اجماع اولیت ابوبکر رضی الله عنه و وجه توفیق آن قبل ازین ذکر رفته امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه مبعوث شد و من روز
سه شنبه باسلام درآمدم و ابن سعد از امام حسن بن زید بن الحسن روایت کرده که امیر المؤمنین حضرت علی
هرگز عبادت صنم نکرده چرا که در حال طفولیت بشرف اسلام یافت و درین باب ابوبکر رضی الله عنه نیز
شریک است چرا که گفته اند او نیز عبادت صنم نکرده و امیر المؤمنین صاحب کرم علی رضی الله عنه یکی از
عشره مبشره است و رسول صلی الله علیه وسلم گواهی داده است بآنکه ایشان در جنت اند و
برادر رسول صلی الله علیه وسلم است بعقد مواخاة و داماد رسول صلی الله علیه وسلم است بحضرت
خیر النسا فاطمة الزهرا رضی الله عنها که سیدة النساء العالمین است و یکی از سابقان باسلام است
و یکی از علمای ربانیین است و یکی از شجاعان مشهور است و یکی از زهاد و خطبای مشهور و [illegible]
و یکی از جامعان قرآن مبین است و یکی از سخیان ظاهرین است و یکی از علما [illegible]
مرویست که ابو الاسود الدئلی و ابو عبد الرحمن بن ابی لیلی قرآن را بر امیر المؤمنین قرائت کرده اند و
علی بر رسول صلی الله علیه وسلم عرض میفرموده اند آورده اند که چون رسول صلی الله علیه وسلم
مدینه هجرت فرمود امیر المؤمنین اسد الله علی رضی الله عنه را چند روزی در مکه گذاشت تا امانتها و ودیعتها
که نزد رسول صلی الله علیه وسلم سپرده بودند بصاحبان آنها باز دهد و با اهل خود از عقب رسول
صلی الله علیه وسلم بمدینه آید آنگاه [illegible] رسول صلی الله علیه وسلم [illegible]
در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم بود و از آن حضرت [illegible]
صلی الله علیه وسلم و برادر و خلیفه خود ساخت و فرمود که [illegible]
هستی از موسی علیه السلام چنانچه آن بیان گذشت و در [illegible]

رضی الله عنه صادر شده چنانچه مرویست که در روز احد شانزده ضربت بوی رسانیده بودند و رسول
صلی الله علیه وسلم در بسیاری از مواضع علم بوی سپرده خصوصا در روز خیبر که رسول صلی الله علیه وسلم خبر داد
که فتح خیبر بدست امیر المومنین صاحب الکرم والعلم خواهد شد چنانچه در صحیح بخاری ومسلم مرویست نقلست که
در آنروز در آن قلعه را بر پشت مبارک خود حمل نمود تا مردم بالا رفته فتح کردند و بعد از آنکه خواستند
که در را کشایند هیچ کس آن را حمل نمودند و در روایتی دیگر آمده است که دری نزدیک قلعه افتاده
بود و آن را بر داشته سپر خود ساخته مقاتله مینمود و خدا تعالی قلعه را مفتوح ساخت پس آن در را بینداخت
بعد از آن هشت کس بر آن شدند که در را از خود دیگر دانند نتوانستند و از برداشتن عاجز شدند والله
اعلم **فصل دوم در فضائل حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه وارد نشده** واسماعیل قاضی و نسائی
وابو علی نیشاپوری گفته اند که این مقدار احادیث با سانید حسنه که در حق حضرت علی وارد شده
در حق هیچکس از صحاب وارد نشده و سبب کثرت ورود احادیث در حق وی بعضی از متاخرین
از ذریت اهلبیت نبوی والله اعلم گفته اند که خدا تعالی پیغمبر خود را مطلع ساخت بر آنچه بعد از وی
حضرت امیر المومنین علی بدان مبتلا خواهد شد از اختلاف است در ایام خلافت وی و این معنی مقتضی نست
کرامت را نصیحت فرماید باین طریق که فضائل وحالات علی المرتضی بیان نماید تا این خبر که بهر کس از
امت رسد تمسک بآن احادیث جسته سبب نجات آنکس گردد و ایضا چون این اختلاف و خروج
بر وی در آن ایام واقع شد هر یک از صحابه که از فضائل امیر المومنین علی شنیده بودند
بنابر نصیحت امت آن را منتشر ساختند باز چون این امر شد دریافت هر که طائفه از بنی امیه خذلهم الله
شروع در تنقیص وسب وی در منابر ومساجد کردند و از خوارج لعنهم الله آن طائفه موافقت
نمودند بلکه بالا رفته بکفر او قائل شدند بنا برین این محدثین وحفاظ واهل سنت به انتشار واستکثار
فضائل وکمالات علی مشغول نمودند از جهت نصیحت امت و نصرت حق و باید دانست که در فضائل
اهلبیت بسیار از احادیث فضائل علی صاحب الکرم خواهد آمد انشاء الله تعالی و قبل ازین نیز در فضائل
ابوبکر رضی الله عنه در بسیاری از احادیث مجملی از فضائل علی کرم الله وجهه مذکور شده و درین مقام بچهل
حدیث اختصار کردم که اصل او عمده است درین باب **حدیث اول** مرویست بروایت
بخاری ومسلم از سعد بن ابی وقاص و بروایت احمد و بزاز از ابو سعید خدری و بروایت طبرانی
از اسماء بنت عمیس وام سلمه وحبشی ابن جناده وابن عمر وابن عباس وجابر بن سمره وعلی وبراء
ابن عازب وزید ابن ارقم که رسول صلی الله علیه وسلم در وقتیکه بغزا تبوک میرفت علی را در مدینه
خلیفه ساخت علی گفت یا رسول الله مرا بر زنان و کودکان خلیفه میسازی رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه

لا نبي من بعدي آیا راضی نیستی آیا باشی از من بمنزله هارون از موسی علیهما السلام الا انکه بعد از
من پیغمبر نخواهد بود و قبل ازین در رشته دوازدهم از سبب بیان این حدیث مبسوط کرده‌ایم حدیث
دوم روایت کرده‌اند بخاری و مسلم ایضاً از سهل ابن سعد و طبرانی از ابن عمر و ابی لیلی و عمران
بن حصین و بزار از ابن عباس که رسول صلی الله علیه وسلم در روز خیبر فرمود لاعطین اللواء
غداً رجلاً یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله فردا صباح علم کسی را که خواهم
داد که این قلعه بدست او فتح شود و دوست دارد خدای را و رسول او را و دوست دارند
آنگاه صحابه در شب با یکدیگر می‌گفتند و در فکر بودند که آیا کدام یک از ما خواهد داد و روز دیگر صباح
جمیع صحاب نزد رسول آمدند و هر و شمشیر بستند بامید آنکه علم بایشان عطا فرماید رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که علی ابن ابی طالب کجاست گفتند درد چشم دارد فرمود که او را طلب نمایید چون علی رضی الله عنه حاضر شد
رسول صلی الله علیه وسلم آب دهن مبارک خود بچشمان او مالید و دعا فرمود فی الحال آن درد بر طرف
شد گویا که هرگز نبوده و علم را باو عطا فرمود و ترمذی از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که حضرت سیدة النساء
العالمین فاطمه نزد رسول صلی الله علیه وسلم دوست‌ترین زنان بود و زوج وی یعنی حضرت امیر المؤمنین علی
علی دوست‌ترین رجال بود حدیث سوم مسلم از سعد بن ابی وقاص روایت کرده که چون آیه
قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم نازل شد رسول صلی الله علیه وسلم علی و فاطمه و حسن و
حسین رضی الله عنهم را طلب فرمود و گفت اللهم هؤلاء اهلی بار خدایا اینجماعت اهل من اند حدیث
چهارم در روز غدیر خم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه هر کسی که من مولای اویم علی مولای اوست بار خدایا دوست
دار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را که علی را دشمن دارد تا آخر حدیث چنانچه در
رشته یازدهم مذکور شد و آنجا مذکور شد که سی صحابی این حدیث را روایت کرده‌اند و بسیاری
از طرق او صحیح یا حسن است و در معنی این حدیث نیز کلامی مستوفی بیان کرده‌ایم از بیهقی روایت کرده
که حضرت علی رضی الله عنه از دور پیدا شد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هذا سید العرب
این شخص که می‌آید سید عرب است عایشه رضی الله عنها حاضر بود و گفت یا رسول الله آیا تو سید عرب نیستی
فرمود انا سید العالمین وهو سید العرب من سید عالمیانم و این سید عرب است
و حاکم این حدیث را در صحیح خود از ابن عباس بلفظ انا سید ولد آدم و علی سید العرب
روایت کرده و حکم بصحت آن نموده و حال آنکه بخاری و مسلم تخریج این حدیث نکرده‌اند و چند شاهد
دارند که همه ضعیف است چنانچه بعضی از محققین محدثین بیان کرده و گفته‌اند که ذهبی حکم بوضع
این حدیث کرده و بر فرض صحت حدیث سیادت علی باز منحصر نیست یا انکه این مستلزم

مراد خدا و رسول

اختصاص بر خلفا ثابت نیست چنانچه دلائل صحیح دیگر ذکر نیم حدیث پنجم روایت کرد ترمذی و حاکم
صحیح کرد آنرا از بریده که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی امرنی بحب اربعة
واخبرنی انه یحبهم بتحقیق خدا تعالی امر کرد مرا بحب چار کس و خبر داد مرا که این چار کس را دوست
میدارد و الله تعالی اوشانرا اصحاب گفتند یا رسول الله بیان کن پیش ما بگو که بدرستی تو دوست
داری هر یک از ایشانرا آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابو بکر و عمر و عثمان و علی منهم و علی از ایشان
است چهار مرتبه تعیین علی را فرمود و بر زبان راند بار گفت و ابو ذر و مقداد و سلیمان و علی حدیث
ششم روایت کرد احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از حبشی بن جنادة که گفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم علی منی و انا منه ولا یؤدی عنی الا علی یعنی علی از من است و من از علی و ادای امانات
نکند از جانب من مگر علی رضه حدیث هفتم مرویست بروایت ترمذی از ابن عمر رضه که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم میان اصحاب عقد مواخات فرمود آنگاه علی رضه آمد و شتاب از چشم بارید و فرمود
یا رسول الله میان اصحاب عقد مواخات شد و برادر دینی یکدیگر گشتند و مرا هیچ یک از اصحاب
برادر نساختی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انت اخی فی الدنیا والاخرة یعنی تو برادر منی
در دنیا و آخرت حدیث هشتم بروایت مسلم مرویست از علی رضه که فرمود والذی فلق
الحبة و برء النسمة انه لعهد النبی الامی الی انه لا یحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی
الا منافق یعنی قسم بذاتی که شق ساخت حبوب از جهت رویانیدن و خلق کرد نفوس را از نفخه
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم عهد و وصیت فرموده است بمن که دوست ندارد مرا مگر مؤمنی و دشمنی
ندارد مرا مگر منافقی مرویست بروایت ترمذی از ابو سعید خدری رضه که گفت منافق را بشناختیم
که امیر المؤمنین علی رضه را دشمن میداشت حدیث نهم مرویست بروایت بزار و طبرانی در اوسط از جابر
بن عبد الله و بروایت طبرانی و حاکم و عقیلی در ضعفا و ابن عدی از ابن عمر و حاکم و ترمذی از
امیر المؤمنین علی رضه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا مدینة العلم و علی بابها
من شهر علمم و علی در وی اوست و در روایت دیگر آمده که فرمود من اراد العلم فلیأت
الباب هر کس که علم خواهد باید که از در در آید و در روایت دیگر نیز و ترمذی از امیر المؤمنین علی
مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا دار الحکمة و علی بابها منم دار حکمت و علی
در آن و در روایت دیگر نیز و ابن عدی علی باب علمی هست مصنف گوید
علما را در این حدیث اضطرابست و تحیری هست چنانچه گروهی از آن جمله ابن جوزی و امام نووی رحمهما الله تعالی
رفته اند که این موضوع است و کافی است تو را حکم امام ابن جوزی و امام نووی در حدیث و در
ظرف او چنانچه بعضی محققین و محدثین گفته اند که بعد از امام نووی کسی نیامد که در علم حدیث

مثل او باشد خصوصا مساوی بوده باشد با و و حاکم چنانچه عادت و طریقه اوست حکم بصحت او
کرده و بعضی از متاخرین محققین مطعون ساخته اند از اهل حدیث اند حکم بصحت آن کرده و بعضی گفته اند حدیث
حسن ست و کلامی که درین مقام وارد شده مذکور شد حدیث دهم مرویست از حاکم و گفته صحیح
ست از علی المرتضی که گفت رسول صلی الله علیه و سلم مرا بیمن فرستاد گفتم یا رسول الله مرا می فرستی
و حال آنکه من جوانم و علم قضا نمیدانم که در میان ایشان حکم کنم آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم دست
مبارک خود را بسینه من زد و گفت اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه یا خدایا دل او را
هدایت ده و زبان او را ثابت دار امیر المومنین علی کرم الله وجهه گوید بخدایی سوگند که بعد از آن
در هیچ حکم مرا شک واقع نشد و بعضی از علما گفته اند سبب قول رسول صلی الله علیه و سلم اقضاکم علی
که در احادیث ابوبکر صدیق سابقا مذکور شد آن بود که رسول صلی الله علیه و سلم با جماعتی از صحابه
نشسته بودند درین اثنای دو شخصی که با یکدیگر دعوی داشتند نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمدند
یکی از آن دو کس گفت یا رسول الله مرا خری بود و این مرد را گاوی بود و خر مرا بکشت
یکی از حضار مجلس بگوید و گفت بر بهایم ضمان نیست بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یا
علی المرتضی حکم کن میان ایشان امیر المومنین علی از آن دو کس پرسید که آیا این دو حیوان هر دو
بسته بودند یا یکی بسته و دیگری گشاده بود و چه حال داشتند گفتند خر بسته بود و گاو گشاده و
صاحب آن گاو همراه بود حضرت علی فرمود بر صاحب گاو ضمان ست باید که تاوان خر تلف شده
بدهد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آن حکم مقرر داشت و آن قضا را نافذ گردانید یعنی در آن روز
اقضاکم علی فرمود والله اعلم حدیث یازدهم روایت کرد ابن سعد از امیر المومنین علی که گفت
باو گفتند که چیست که روایت حدیث شما از رسول صلی الله علیه و سلم بیشتر ست از باقی اصحاب گفت
من هرگاه که ساکت میشدم رسول صلی الله علیه و سلم بنفس نفیس خود شروع در تکلم با من مینمود و
حدیث دوازدهم روایت کرد طبرانی در اوسط باسنادی ضعیف خود از جابر بن عبد الله
که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود الناس من شجر شتی و انا و علی من شجرة واحدة
مردمان از درختان مختلف اند و من و علی از یک درختیم حدیث سیزدهم روایت کرد بزار
از سعد که رسول صلی الله علیه و سلم علی المرتضی را گفت لا یحل لاحد ان یجنب فی هذا
المسجد غیری و غیرک حلال نیست مر کسی را که جنب باشد درین مسجد غیر من و تو بنا بر آنکه
راه ایشان از مسجد بود والله اعلم حدیث چهاردهم روایت کرد طبرانی و حاکم و گفت صحیح
ست از ام سلمه و گفت که حضرت صلی الله علیه و سلم بخشمگینی فرمود هیچ کس نمیکرد که با حضرت
تکلم کند مگر امیر المومنین علی کرم الله وجهه که در آن وقت با آنحضرت تکلم مینمود حدیث پانزدهم

مرویست بروایت طبرانی از حاکم باسنادی حسن از ابن مسعود رضی الله عنه که پیغامبر صلی الله علیه وسلم این حدیث
فرمود النظر الی علی عبادة دیدن روی علی عبادتست شرح گوید وجهیکه در معنی این حدیث در
نهایه جوزی رحمة الله علیه از بعضی علما نقل کرده آنست که وقتی علی المرتضی پیدا شد مردم بروی
مبارک او نظر میکردند از شرافت نسب و حسب و علم و زهد و تقوی و شجاعت وی رضی الله عنه تعجب
کرده میگفتند لا اله الا الله چه شریفست این جوان لا اله الا الله چه عالمست این جوان
لا اله الا الله چه شجاعت دارد این جوان پس بنابرین روئیت علی کرم الله وجهه باعث تکلم
بکلمه توحید بود فرموده که نظر بروی علی کردن عبادتست لیکن این توجیه جاریست در حق
کسانی که در وقت نظر متکلم باین کلمات شده باشند نه در حق جمیع ناظران زیرا که ممکن اند بود
که بروی علی نظر کرده باشد و آن کلمه از و صادر نشده باشد مگر آنکه تعمیم مقام کنیم و گوئیم از آنکه ناظر
تکلم کرده باشد باین کلمه در آنوقت یا در خاطر گذرانیده باشد و درین هنگام بیان وجه مذکور
مستقیم است حدیث شانزدهم روایت کرده ابو یعلی و بزار و سعد ابن ابی وقاص
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من اذی علیا فقد اذانی هر که علی را برنجاند بتحقیق
مرا رنجانیده حدیث هفدهم روایت کرده طبرانی روایت باسناد حسن از ام سلمه از رسول
صلی الله علیه وسلم که گفت من احب علیا فقد احبنی ومن احبنی فقد احب الله
ومن ابغض علیا فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله هر که علی را
دوست دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست داشت پس بتحقیق خدا را دوست
داشت و هر کس علی رضی الله عنه را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و دشمن خداست حدیث هژدهم روایت
کرده حاکم و احمد و گفت صحیح است از ام سلمه شنیدم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من سبّ
علیا فقد سبنی هر کس که علی را سب کرد پس بتحقیق مرا سب کرده حدیث نوزدهم روایت
کرده اند احمد و حاکم بسندی صحیح از ابی سعید خدری رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انک
تقاتل علی القرآن کما قاتلت علی تنزیله بدرستیکه تو کارزار خواهی کرد بحکم قرآن هم
چنانکه کارزار بر نازل شدن قرآن کردی حدیث بیستم مرویست بروایت بزار
و ابو یعلی و حاکم از علی رضی الله عنه که گفت رسول علیه السلام والصلوة مرا خواند و گفت در تو مثلی از عیسی
علیه السلام است که یهود او را دشمن داشته اند بمرتبه که بهتان در حق او گفتند و نصاری
او را بمرتبه دوست داشته اند که منزلتی که نداشت از برای او قرار دادند باز علی گفت
آگاه باشید که دو طایفه هلاک خواهند شد در باب من محبی دوست مفرط که مدح و وصف کند
مرا بچیزی که در من نیست و دیگری که از دشمنی بر من بهتان بندد حدیث بیست و یکم روایت

کرده طبرانی در اوسط از ام سلمه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود علی با قرآن است و قرآن
با علی است جدا نمیشوند از یکدیگر تا وقتیکه وارد شوند بر من در حوض حدیث بیست و دوم روایت
کرده اند احمد بسند صحیح از عمار بن یاسر که پیغامبر صلی الله علیه وسلم علی را گفت اشقی الناس رجلان
احیمر ثمود الذی عقر الناقة والذی یضربک یا علی علی هذه شقی ترین و بدبخت ترین
ناس دو کس اند احیمر ثمود که ناقه صالح علیه السلام را پی کرد و دیگر آنکه ضربت تو رساند یعنی ابن ملجم لعنة
الله علیه و بلفظ هذه در اول اشارت بفرق سر مبارک امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود و در ثانی
اشاره بلحیه فرمود یعنی چنان زند که محاسن ترا بخون بیالاید خذله الله تعالی و این حدیث از طرق علی
کرم الله وجهه و جابر بن سمره و غیره ایشان وارد شده و ابو یعلی از عایشه رض روایت کرده که رسول
صلی الله علیه وسلم علی را معانقه کرده بوسه داد و گفت بابی الوحید الشهید بابی الوحید
الشهید لفظ بابی بکلام عرب بر دو قسم است یا از برای تعظیم است درین صورت اگر قصد قسم کنند
منهی عنه است چنانچه بغیر خدا تعالی جایز نیست یا از برای تاکید کلام است بر عادت کلام عرب
از غیر قصد قسم و با بابی متعلق بمحذوف است یا فعلی یا اسمی و مقدر میشود از مقدری هذا الکلام حال
نهایة الجزری فی هذا الکلام طبرانی و ابو یعلی روایت کرده اند بسندی که جمیع رجال او ثقات
اند مگر یکی از ایشان که او ماثور رشد و دست بوثاق و نیز مروی است که رسول صلی الله علیه و
سلم روزی امیر المؤمنین علی را گفت که من اشقی الاولین علی گفت اشقی الاولین کسی است که عقر
ناقه صالح کرد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود راست گفتی باز فرمود که اشقی الآخرین کیست امیر المؤمنین
علی فرمود عالم نیستم یا رسول الله آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الذی یضربک علی
هذه یعنی اشقی الآخرین کسی است که ضربت رساند بفرق سر مبارک تو و این حدیث بود که
امیر المؤمنین علی وقتیکه از اعمال و افعال اهل کوفه منزجر و دلتنگ میشد میفرمود وددت ان
قد انبعث اشقاکم فخضب هذه من هذه دوست میدارم که شقی ترین
شما را برانگیخته شود و رنگین سازد محاسن مرا بخون سر این صحبت رسید که عبد الله بن سلام علی
ابن ابی طالب را گفت ای امیر المؤمنین بجانب کوفه قدم رنجه مفرما بتحقیق که من میترسم که ذباب
سیف یعنی ضرب شمشیر ایشان بتو رسد علی رض در جواب گفت والله لقد اخبرنی به رسول الله
صلی الله علیه وسلم بخدا سوگند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرا از آن امر که تو میگوئی خبر کرده است
ابو الاسود میگوید که بیشتر از امروز محاربی ندیدم که بقتل خود خبر دهد حدیث بیست و
سیوم روایت کرد حاکم و گفت صحیح است از ابی سعید خدری رض که گفت بعضی مردم از امیر المؤمنین
علی رض شکوه کردند رسول صلی الله علیه وسلم برخاست و خطبه خواند و بعد از فراغ خطبه فرمود

نسخه: بلحیه مبارکه و سنه بابی

لا تشکوا علیاً فوالله انه لاخیشن فی ذات الله او فی سبیل الله شکوه از حضرت علی مکنید
بتحقیق او اخیشن ست در ذات خدا یا در راه خدا تعالی و اخیشن تصغیر اخشن ست از خشنی بمعنی درشتی کذا
فی النهایة حدیث بیست و چهارم مرویست بروایت احمد و ضیا از زید بن ارقم که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود انی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فقال فیه قائلکم
وانی والله ما سددت شیئاً ولا فتحته ولکنی امرت بشئ فاتبعته بدرستیکه
من امر کرده شده ام بسد ابوابی که مفتوح بود در مسجد غیر باب علی پس بعضی از شما درین سخن گفت و بخدا که
من والله که سد باب و فتح بابی نکردم لیکن بچیزی مامور شدم متابعت آن نمودم و مشکل میشود اینحدیث
بحدیثی که در باب خلافت ابوبکر رضی الله عنه گذشت که بسد همه خوخهای یعنی درهای کوچک امر
فرمود و غیر خوخه ابوبکر بنا بر آنکه در آن حدیث تصریح امر بسد ست و در ایام موت مرض بوده
و در ینحدیث تصریح آن نیست پس حمل اینحدیث بر امری میکنیم که بر مرض مقدم باشد و ازین جا
ست که حدیث سابق در ایام مرض الموت بوده و علما گفته اند در آن اشارت ست بخلافت ابوبکر
با آنکه آن حدیث اصح و اشهر ست ازینحدیث حدیث بیست و پنجم روایت کرد ترمذی و حاکم از
عمران بن حصین که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما تریدون من علی ان علیاً منی و انا منه
وهو ولی کل مومن بعدی چه میخواهید از علی سه نوبت تکرار این لفظ کرده گفت بدرستیکه
علی از منست و من از وی ام و او ولی هر مومن ست بعد از من بیان معنی اینحدیث و آنچه در وست در
یازدهم مذکور ساختیم حدیث بیست و ششم روایت کرد طبرانی از ابن مسعود رضه که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله امرنی ان ازوج فاطمة من علی بدرستیکه خدا تعالی امر
ساخت مرا که تزویج فاطمة الزهرا بعلی ابن ابیطالب کنم حدیث بیست و هفتم روایت کرد
طبرانی از جابر و خطیب از ابن عباس رضه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی جعل
ذریة کل نبی فی صلبه وجعل ذریتی فی صلب علی ابن ابیطالب بدرستیکه خدا تعالی گردانید
ذریت هر پیغمبری را در صلب او و گردانید ذریت مرا در صلب علی ابن ابیطالب حدیث بیست
و هشتم روایت کرد دیلمی از عایشه رضه که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم خیر اخوتی علی و خیر
اعمامی حمزة وذکر علی عبادة نیک برادران من علی ست و بهترین اعمام من حمزه ا
و ذکر علی عبادت ست حدیث بیست و نهم مرویست بروایت دیلمی از عایشه رضه و ابن مردویه
از ابن عباس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود السبق ثلاثة فالسابق الی موسی یوشع
بن نون والسابق الی عیسی صاحب یٰس والسابق الی محمد علی ابن ابیطالب
سبقت کنندگان سه اند یکی یوشع بن نون که پیشتر از همه کس بجانب موسی علیه السلام سابق شد

اخیشن

دوم صاحب آل یاسین یعنی حبیب نجار که بجانب رسل عیسی علیه السلام سابق شد سیوم علی بن ابی
طالب که بجانب حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم سبقت نمود بایمان و تصدیق حدیث سی ام مرویست
بروایت بخاری از ابن عباس رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم الصدیقون ثلاثة حزقیل
مؤمن آل فرعون وحبیب النجار صاحب آل یاسین وعلی ابن ابی طالب رضی الله عنه
حدیث سی و یکم بروایت ابونعیم وابن عساکر از ابی لیلی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود صدیقان سه
کس اند یکی حبیب نجار که مومن آل یس است که یا قوم اتبعوا المرسلین ای قوم متابعت پیغامبران
یا رسولان ایشان کنید از ابن عباس وکعب الاحبار و وهب بن منبه مرویست که حبیب مرد
نجار یا قصار بود و در غاری کنز دیک بقریه انطاکیه است عبادت میکرد و مردی کثیر الصدقات
بود وچون شنید که قوم قصد قتل رسل که عیسی یحیی و یونس وشمعون باشند کرده اند از آن غار بیرون
آمد وقوم خود را نصیحت کرد و نصرت عیسی ورسولان نمود وهلاک آن قریه واکثرهم مع العیسی ایمان
آوردند بعد از ظهور دوم حزقیل مومن آل فرعون الذی قال اتقتلون رجلا ان
یقول ربی الله یعنی تقلیل فرعون وقوم او کرد ونصرت موسی نمود واز جمله نصایح او یکی این بود
که چون فرعون با قوم خود خطاب کرده گفت بگذارید مرا تا موسی را بقتل رسانم او گفت میکشید مردی را
که میگوید که پروردگار من خداوند است و بس سیوم علی ابن ابی طالب حدیث سی و دوم
روایت کرد خطیب از انس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود عنوان صحیفة المؤمن حب علی
ابن ابی طالب حدیث سی و سیوم مرویست از جابر که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود علی
امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله یعنی علی پیشوای ابرار است
وکشنده کفار است کسیکه او را یاری کند ونصرت داد او را یاری کرده شد وکسیکه ترک نصرت
واعانت او کرد مخذول ومتروک گشت حدیث سی و چهارم روایت کرد طبرانی
و دارقطنی در افراد از ابن عباس که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم علی باب حطة من دخل
منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا یعنی علی باب مغفرتست وحطه ذنوب است هر
که ازین در درآمد ومتابعت او کرد مومن است وهر کس که از وی بیرون رفت وپشت گردانید
وعصیان ورزید کافرست حدیث سی و پنجم مرویست بروایت بیهقی ودیلمی وعلی از انس
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود علی منی بمنزلة الراس من بدنی یعنی علی بمنزله سرست از بدن
من حدیث سی و ششم مرویست بروایت بیهقی ودیلمی از انس که پیغامبر فرمود صلی الله علیه
وسلم که علی نور اسنی خواهد بود در بهشت مثل ستاره صبح از برای اهل دنیا حدیث سی و
هفتم مرویست بروایت طبرانی از علی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود علی یعسوب المؤمنین

والمال یعسوب المنافقین علی پیشوای مومنان ست ومال پیشوای منافقان ست یعنی تمام همت
ایشان آنست که جمع مال نمایند ومال را بر همه چیز و همه کس مقدم دارند و پرستش آن کنند و زبان حال
ایشان ناطق ست بآنکه مال هرگز زوال نخواهد یافت چنانچه مترجم گوید بلکه صاحب کشاف در تفسیر آیه قال
ما اظن ان تبید هذه ابداً آورده اند که اکثر اغنیای اهل اسلام اگرچه لسان ایشان بعدم
افنا و زوال مال ناطق نیست لیکن حال ایشان بآن ست و منادی میزند بر آن حدیث ششم
مرویست بروایت بزار از انس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود علی یقضی دینی علی قضاء
دین من است و خواهد کرد حدیث هفتم و هم بروایت ترمذی و نسائی و حاکم مرویست که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الجنة تشتاق الی ثلاثة علی و عمار و سلمان بدرستی که
بهشت مشتاق دیدار سه کس ست علی و عمار و سلمان فارسی حدیث هشتم بخاری و مسلم روایت کرده اند از
سهل که رسول صلی الله علیه وسلم علی را در مسجد دید که در مسجد بخواب رفته بود و ردای او بیک طرف
رفته بعضی از اعضای او بخاک آلوده شده بود آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم آن خاک را از
اعضای وی پاک کرده گفت قم یا ابا تراب برخیز ای ابوتراب و ازین جهت بود که علی این کنیت
از جمیع کنیتها دوستر داشت بواسطه آنکه از جانب رسول صلی الله علیه وسلم مکنی باین کنیت شده بود
و قبل ازین مذکور ساختم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که چهار کس اند که مجتمع نمیشود دوستی ایشان
در دل منافق و دوست نمیدارد ایشان را مگر مومن ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیهم الرضوان و
حاکم از علی روایت کرد که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر پیغامبرے را هفت رفیق بر
حسب عطا کردند و مرا چهارده علی و فاطمه و حسین و حسن و جعفر و حمزه و ابوبکر و عمر و ابن الدنیا از ابوسعید خدری
روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم در ایام مرض وفات روزی بیرون آمد و فرمود در حالی که
ما در نماز صبح بودیم گفت انی ترکت فیکم کتاب الله و سنتی فاستنطقوا القرآن
بسنتی فانه لن تعمی ابصارکم ولن تزل اقدامکم ولن تقصر ایدیکم ما اخذتم بهما ثم قال
اوصیکم بهذین خیرا و اشار الی علی والعباس لا یکف عنهما احد ولا یحفظ
علی الا اعطاه الله نورا حتی یرد به علی یوم القیامة بدرستیکه من از دنیا انتقال
کرده میگذارم در میان شما قرآن و سنت خود پس طلب نطق از قرآن کنید بسنت من یعنی تاویل و
تفسیر قرآن از حدیث من بجوئید بتحقیق که چشمهای بصیرت شما نابینا نخواهد شد و قدمهاے
شما نخواهد لغزید و دستهای شما کوتاه نخواهد شد مادامیکه دست بقرآن و سنت من زنید
و فرا گیرید آنرا بعد از آن فرمود بنیکے وصیت میکنم شما را در حق این دو کس علی و عباس دست
و زبان خود را باز ندارد از ایشان و حفظ سیرت و حرمت من نکند احدی مگر آنکه حق سبحانه

و تعالی او را نوری عطا می فرماید که بآن نور نزد من آید روز قیامت و ابن ابی شیبه از عبد الرحمن
بن عوف روایت کرد که چون رسول صلی الله علیه وسلم فتح مکه نمود بجانب طایف عنان عزیمت
متعلق گردانید آنگاه خطبه بلیغ کرده حمد و ثنای خدا تعالی بجا آورد و گفت اوصیکم بعترتی
خیرا و ان موعدکم الحوض والذی نفسی بیده لتقیمن الصلوة ولتؤتن الزکوة
او لابعثن الیکم رجلا منی او کنفسی یضرب اعناقکم ثم اخذ بید علی
ثم قال هو هذا وصیت میکنم شما را بنیکی با اهل بیت و ذریت من و وعده شما در حوض است
که نزد من بیائید به آن خدائیکه نفس من بید قدرت اوست که هر آینه اقامت صلوة و ادای زکوة
خواهید کرد و یا آنکه مردی از من یا همچون نفس من بر شما مسلط بیارم تا شما را گردن زند بعد از آن
دست علی را گرفته فرمود آنمرد که گفتم اینست و رجال این حدیث جمیعا از ثقات اند مگر یکی از ایشان
که علما در تضعیف او اختلاف کرده اند و در دیگر روایت آمده که رسول صلی الله علیه وسلم در مرض موت
تضعیف
گفت یا ایها الناس نزدیک بآن رسید که مقبوض بشوم و از میان شما بیرون روم و قبل ازین
با شما گفته بودم این زمان نیز میگویم تا عذر بیارید بدانید که من کتاب پروردگار و اهل بیت خود
را در میان شما خواهم گذاشت آنگاه دست علی مرتضی را گرفته بلند ساخت و فرمود هذا علی
مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض فاسئلهما کیف
خلفت فیهما این علی با قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نخواهند بود تا وقتیکه وارد
شوند بر من بر حوض پس از حال خواهم پرسید که با ایشان چگونه سلوک کردید بعد از من و امام
احمد در مناقب از علی ابن ابطالب روایت کرد که گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرا خفت در
حایطی و پای مبارک بر من زد و گفت قم فوالله لارضینک انت اخی و ابو ولدی
تقاتل علی سنتی من مات علی عهدی فهو فی کنز الجنة ومن مات علی عهدک
فقد قضی نحبه ومن مات بحبک بعد موتک ختم الله له بالامن و
الایمان ما طلعت الشمس او غربت بر خیز سوگند بخدا که ترا خوشنود خواهم کرد و انت یعنی
به این حدیث که تو برادر منی در دنیا و آخرت و پدر فرزندان منی یعنی حسن و حسین و بر سنت من قتال
خواهی کرد و هر کس که بر عهد من بمیرد یعنی ایمان بر رسالت من آورد و وصیت مرا قبول کند
او در بهشت خواهد بود و هر کس بر عهد تو بمیرد به تحقیق در عهد خود وفا نموده باشد و هر کس بعد از
موت تو محبت و دوستی تو ورزد خدا تعالی ختم کار او با امن و ایمان خواهد کرد تا روز قیامت و بروایت
دار قطنی مرویست که علی با شش تن که از اهل شوری بودند حدیثی طویل گفت و از انجمله بود که فرمود
از شما سوال میکنم آیا در میان شما غیر من کسی هست که رسول صلی الله علیه وسلم در حق او گفته باشد

انت قسیم النار یوم القیامة تو قسمت کننده دوزخ باشی در قیامت آنجماعت گفتند تعمیر تو
کسی نیست در میان ما که باین صفت موصوف باشد و مراد از قسمت آنست که انسان دو فرقه
خواهد شد فرقه که با تو دوستی کنند او همراه تواند ایشان بر هدایت اند و فرقه که دشمن تواند از تو دور اند
ایشان بر ضلالت اند پس نصفی با تو در بهشت خواهد بود و آن نصف دیگر که با تو دشمن اند و مقاتل خواهند بود
یعنی خوارج و بغات و امثال ایشان در دوزخ خواهند بود کذا قال فی النهایه و در معنی این حدیث
حدیثی است که از علی ابن موسی الکاظم امام الجن والانس مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم علی را
گفت انت قسیم الجنة والنار یوم القیامة یقول النار هذا لی وهذا لک
تو قسمت کننده بهشت و دوزخی و دوزخ با تو خواهد گفت در روز قیامت که این گروه بهر
اهل دوزخ حصه من اند و آن گروه یعنی اهل بهشت حصه تو مرویست از ابن سماک که ابوبکر و علی گفت
از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدیم که میگفت لا یجوز احد الصراط الا من کتب له علی الجواز
بر صراط نمیگذرد هیچ کسی که علی ابن ابی طالب او را منشور نیکو یسد و در فصل الخطاب و غیر آن
از کتب دیگر مسطور است که روزی از قیس حازم مرویست که گفت ابوبکر و علی با یکدیگر ملاقی شدند علی با بوبکر گفت
باعث آمدن تو در روی من چیست ابوبکر گفت باعث آنست که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم
که میگفت مرور بر صراط نکند هیچ کسی که علی ابن ابی طالب او را منشور ندهد آنگاه علی بخندید و گفت که ای
مژده دهم ترا ای ابوبکر که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که مرور بر صراط نکنید [illegible] مگر آنکسی که او تو
را دوست دارد انتهی بروایت بخاری از علی منقولست که گفت انا اول من یجثو علی رکبتیه
بین یدی الرحمن للخصومة یوم القیامة من اول کسی خواهم بود که روز قیامت بدو زانو
در آید نزد خدای تعالی خصم خود خصومت کنم قیس گوید هذان خصمان اختصموا فی ربهم
در شان علی و حمزه و عبیدة ابن الحارث که در روز بدر با شیبه بن ربیعه و ولید بن عتبه مبارزت
نمودند نازل شد فصل سیوم در بیان صحابه و سلف بر علی اسد الله المرتضی رضی الله عنه روایت
کرد ابن سعد از ابوهریره که عمر رضی الله عنه روایت کرد که گفت علی اقضانا یعنی علی عالم ترین ما است
بعلم قضا و حاکم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرد که گفت اعلم اهل المدینة بعلم القضا علی رضی روایت کرد ابن
سعد از ابن عباس رضی الله عنه که گفت هرگاه که شخصی ثقه در مسئله فتوی علی را نزد ما نقل میکرد از آن تجاوز
نمیکردیم و از سعید بن المسیب روایت کرده که گفت عمر بن الخطاب بخدای پناه میگیرم از مشکلی
ابوالحسن یعنی علی المرتضی بر آن حاضر نباشد ایضا از سعید بن المسیب روایت کرده که گفت هیچکدام
از اصحاب سلونی نگفتند که از ما سوال کنید آنچه خواهید مگر علی ابن عساکر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت
کرده که گفت اعلم اهل المدینة بعلم فرائض و علم قضا علی رضی یعنی عالم ترین اهل مدینه

و عتبة بن ربیعه

بعلم فرائض و قضا علی است رضی و ذکر عند العایشه رضی فقالت انه اعلم من بقی بالسنة وقال مسروق انتهی
علم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم الی عمر و علی و ابن مسعود رضی و گفت عبد الله ابن عباس و ابن عتبه
که مر علی را ضرسی قاطع بود در علم — هر چند که خواهی یعنی بواسطه تقوی و مهارت او در
مسائل قطع و فیصل مهمات بینا بود و الامر او نافذ است و ضرس هم یکی از دندانهاست که بسبیل استعاره
درینمقام استعمال کرده اند کذا فی النهایه و مر اورا قدم در اسلام بود و اداهای رسول صلی الله علیه وسلم
بنسبت آنحضرت و شجاعت در حروب و جود و سخاوت در اموال حاصلست و روایت کرده اند طبرانی
و ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی که گفت نازل نشد هیچ آیت یا ایها الذین آمنوا مگر آنکه علی امیر و شریف آن
بود که خدا تعالی در چند مکان اصحاب محمد را صلی الله علیه وسلم معاتب ساخته و ذکر علی نکرده مگر
بخیر و خوبی و ابن عساکر از ابن عباس رضی ایضا روایت کرده که قرآن نازل نشد در هیچکس اینقدار که
در شان علی نازل شد ایضا ابن عساکر از ابن عباس رضی روایت کرده که گفت سیصد آیت در شان
علی نازل شده و ایضا بروایت طبرانی از ابن عباس رضی روایت کرده که گفت علی رضی را هژده منقبت
بود که هیچکس را از امت نبود و ایضا بروایت ابویعلی از ابوهریره رضی مرویست که گفت عمر بن الخطاب علی
را سه خصلت است که حاصل شدند اورا اگر یکی از آنها من میداشتم احب الی من ان اعطی حمر النعم
یعنی دوست تر بود نزد من از اشتران سرخ موی بمن دهند و این مثلی است که در بیان
نفاست ایشان میگویند زیرا که عرب را شتر سرخ بهترین اموال است از ابوهریره رضی پرسیدند
که آن خصلت چیست گفت یکی تزویج دختر رسول صلی الله علیه وسلم دوم ساکن شدن او در مسجد
چنانچه حلال نیست برمن آنچه بروی حلال است یعنی جنب در آمدن سیوم عطای لوای روز خیبر
و امام احمد حنبل از وی بسندی از ابن عمر مانند اینحدیث روایت کرده و ایضا از امام احمد رحمة الله
ابویعلی بسندی صحیح از علی روایت کرده اند که گفت از آنروز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا
مسح فرمود و آب دهن مبارک خود بچشم من مالید در وقت عطای لوای خیبر درد چشم
ندیده ام هیچ وقت و ایضا مرویست که علی رضی وقتیکه در کوفه نزول اجلال فرمود حکیمی از عرب
نزد وی آمد و گفت والله ای امیر المؤمنین خلافت زینت از تو یافته نه آنکه تو از زینت گرفته و
آنکه از وی یافتی و احتیاج خلافت بتو بیشتر بود از احتیاج تو بخلافت ایضا مرویست بروایت
سلفی در طیوریات خود از عبد الله بن احمد بن حنبل که گفت از حال علی رضی و معاویه از پدر
خود سوال کردم گفت اعلم ان علیا کان کثیر الاعداء ففتش له اعداؤه
شیئا فلم یجدوا فجاؤا الی رجل قد حاربه وقاتله فاطروه کیدا منهم له
یعنی آنکه علی رضی کثیر الاعدا بود و اعدای او تفتیش کردند تا شاید که خطاء در اجتهاد یا منقصتی در وی

اَنَّ ابنا فتنة آنگاه نزد وی آمدند که با او محاربه کرده بود و مبالغه در مدح آن مرد کردند بحیثیتی که در وی
نبود **فصل چهارم** در بعضی کرامات علی ولی صاحب کرم مولای امیر الامام و فضایل و فقرات
وی و کلماتی که دلالت میکنند بر قدر و علم و حکمت و معرفت وی بخدای تبارک و تعالی ابن سعد
روایت کرده از علی رض که گفت و الله هیچ آیت نازل نشده مگر آنکه دانستم که در چه باب نازل شده و در
کجا نازل شده و برکه نازل شده بدرستیکه خدای تعالی مرا قلبی سلیم و عقول و لسانی ناطق بخشیده است
**ایضاً** ابن سعد و غیر او از ابو الطفیل روایت کرده که گفت علی ابن ابیطالب فرمود سوال کنید
مرا از کتاب الله بدرستیکه هیچ آیتی نیست مگر آنکه میدانستم که بشب نازل شده یا بروز یا در سهل
نازل شده یا در جبل **ایضاً** ابن داود از محمد بن سیرین روایت کرده که گفت وقتیکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم از دنیا رحلت فرمود علی رض را درنگی در بیعت ابوبکر رض واقع شد و چون ابوبکر رض
ملاقی شد گفت آیا امارت مرا مکروه داشتی علی رض گفت مکروه نپنداشتم ولیکن سوگند بخدای کرده ام
که ردا بر دوش نگیرم مگر برای صلوة تا وقتیکه قرآن را جمع کنم و از جهت ایشان زعم کرده اند که
قرآن را بر وفق تنزیل نوشت **ایضاً** محمد بن سیرین گوید که اگر آن کتاب الله میرسید هر آینه علم
در آن بود و از جمله کرامات ظاهره علی رض آنست که وقتیکه سر مبارک حضرت رسالت پناه در کنار
او بود و بر آن حضرت وحی نازل شد و علی رض نماز عصر نگذارده بود و از خدمت پیغمبر فارغ نشد تا وقتیکه
آفتاب غروب کرد آنگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود **اللهم انه كان علیاً فی طاعتك
وطاعة رسولك فاردد علیه الشمس فطلعت بعد ما غربت** بار خدایا علی اگر در فرمان
برداری تو بوده و در فرمان برداری رسول تو بوده آفتاب را از برای او باز گردان آنگاه آفتاب
طلوع کرد بعد از آنکه غروب کرده بود **ایضاً** طحاوی و قاضی در شفا گوید که حدیث ردّ آفتاب
صحیح است و شیخ الاسلام ابو ذرعه عراقی گوید که حدیث حسن است و غیر او از علما متابعت او نموده رد کرده
اند قول جمعی را که گفته اند این حدیث موضوع است زیراکه وقت فوت شد بغروب آفتاب در محل صلوة
مانع شد فایده در ردّ آن نیست **مصنف** گوید بلکه جواب قول آن جماعت میدهم چنانکه رد
خصوصیتی و کرامتی است ادراک عصر در این وقت نیز خصوصیتی و کرامتی است با آنکه در همسایه یعنی
در آنکه غروب کند یا نه عود کند آیا با عادت آفتاب وقت باز میگردد یا نه تردد ی هست بیان
آنچه بر آن متوجه میشود در شرح عباب در اوایل کتاب الصلوة **ایضاً** سبط ابن جوزی گوید
درین باب حکایتی عجیب هست که بعضی از مشایخ مرا خبر داده اند در عراق که ایشان ابو منصور مظفر
ابن اردشیر عبادی واعظ را دیدند که بعد از عصر این حدیث را مذکور ساخت و بالفاظ تحقیق و تبلیغ
میدارد و ذکر فضایل اهل بیت مینمود درین اثنا قطعه ابر ظاهر شد و حایل آفتاب گشت چنانچه مردم

قبل غروب آفتاب کرد پس تمام شد بر منبر و این شعر انشا کرد شعر لا تغربی یا شمس
حتی ینقضی * مدحی لآل المصطفی ولنجله * واثنی عنانک ان اردت ثناءهم
انسیت اذ کان الوقوف لاجله * ان کان للمولی وقوفک فلیکن * هذا الوقوف
لخیله ورجله * خطاب بآفتاب کرده میگوید غروب مکن ای شمس تا زمانی که مدح ازبرای آل
مصطفی و اولاد او تمام شود و عنان خود را بازگردان اگر ثنای ایشان خواستی شنید مگر فراموش
کرده که وقوف و رجوع تو در آنوقت ازبرای یککس بود و اگر در آنروز وقت بازگشتن و
ایستادن تو از جهت مولی بود باید که در این وقت ازبرای دوستان و یاوران ایشان توقف
کنی و دروغ نماهی راوی گوید بعد از اتمام انشاء شعر آفتاب از تحت سحاب بیرون آمد و غروب نمود و در وقتی
که عبدالله و عبدالرزاق از پیغمبر روایت که گفت یا علی چگونه خواهی بود در وقتیکه ترا امر
سازند بآنکه بر من لعنت کنی گفتم آیا این امر بوقوع خواهد آمد یا علی گفت بلی واقع خواهد شد
گفتم علاج کار من در آن وقت چیست گفت لعنت کن لیکن تبرا از من مکن بعد از آن در
وقتیکه محمد بن یوسف برادر حجاج بر من امیر شد مرا امر بلعن علی ع فرمود گفتم ان الامیر
امرنی ان العن علیا فالعنوه بدرستیکه امیر یعنی محمد بن یوسف امر کرده مرا بآنکه علی ع
را لعن کنم پس لعن کنید او را یعنی امیر را لعنة الله راوی گوید هیچکس از حضار مجلس بمعنی
بر آنکه من امیر را لعن کردم و علی ع را لعن نکردم منتقل نشد مگر یکنفر از آنها و این از کرامات علی بود که از
امور آینده خبر داده و ایضا از جمله کرامات علی ع آنکه وقتی سخن گفت شخصی او را تکذیب کرد امیر
المؤمنین گفت اگر دروغ میگفته باشی بر تو دعا کنم گفت بلی دعا کن چون علی ع دعا کرد
از جای خود نجنبید تا وقتیکه کور شد و این نیز از عجایب روایت کرده که گفت علی ع بیت المال
را پاک بساخت و در آنجا نماز میگذارد تا گواهی دهد برای آنکه در او جمیع اموال از مسلمانان نگاه
نداشت که دو نفر با یکدیگر طعام میخوردند با یکی از آن دو کس پنج گرده نان بود و با دیگری سه عدد
در اثنای خوردن مردی دیگر ثالث ایشان شد و از هشت عدد نان باتفاق تناول کردند
هر سه با یکدیگر وقت رفتن آن مرد ثالث هشت درهم نزد این دو کس انداخت بعوض طعامیکه خورده
بود آنگاه میان این دو کس نزاع شد صاحب پنج عدد نان گفت پنج درهم از من است و سه درهم
از صاحب سه عدد نان و او میگفت که نصف هشت درهم که چهار عدد است میگیرم چون این محاکمه
نزد علی ع بردند صاحب سه عدد را فرمود که سه درهم که بسبب آنکه ترا قسمت بنسبت بحال تو خوب است
او گفت راضی نمیشوم مگر آنچه حق من باشد از روی حساب علی ع گفت حق تو بغیر یکدرهم نیست
از روی حساب آن شخص از بیان آن سوال کرد فرمود که این هشت عدد نان که شما خوردید

بیست و چهار ثالث است و چون زیاده و کم خوردن شما معلوم نیست حمل بر تساوی میکنیم چنانچه
تو هشت ثلث خورده باشی و حال آنکه نه ثلث حق تو در میان است و صاحب پنج هم نیز هشت
ثلث خورده است و حق او پانزده ثالث است پس او را هفت باقی مانده درهم عوض آن بگیرد و
تو را یک ثلث باقی مانده یکدرهم عوض آن بگیر چنانچه این هشت درهم یکدرهم حق تو باشد و هفت درهم
دیگر حق صاحب تو آنگاه آن شخص گفت این زمان راضی شدم و روایت است که دو کس نزد علی آمدند
یکی گفت این مرد زعم آن دارد که با مادر من محتلم شده در باره او چه حکم میفرمائی علی گفت او را در آفتاب
باز دار و سایه او را بزن و از جمله کلام علی است آنکه الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا یعنی مردمان
در خواب غفلت اند در دنیا فکر آخرت و احوال قیامت نمیکنند پس چون مردند عذاب و نکال
غفلت دنیا بایشان رسید از آن خواب بیدار میشوند و بیدار اند تشبیه فرموده است مشغولان دنیا
را بخفته و وجه شبه آنکه همچنانکه حواس خفتگان از درک مدرکات ظاهری دور و محجوبست مشغول دنیا
پرستان از معرفت حقایق اشیا محجوبست و فرمود الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم
مردمان بروزگار شبیه تر اند از ایشان به پدران خود یعنی مردمان پی روزها اند و روزگار میگذرانند
و از متابعت آبا ابا می نمایند فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی چندان
معرفت خدا تعالی و علم بحقایق اشیا مرا حاصل است که اگر پرده از روی چیزها دور شود زیاده
نمیشود از روی دانش یا زیاده نسازم دانش را و مضمون لم اعبد ربا لم اره و سلونی
مادون العرش و فوقها که از حضرت علی کرم الله وجهه مرویست روشن اند برای
همین معنی و فرمود ما هلک امرء عرف قدره هلاک نشد یا هلاک مباد آنکه اندازه خود را
بشناخت و جاوید از هلاک صوری نجات یافت و نجات جاوید شناخت و فرمود قیمة کل
امرء ما یحسنه ای شیء یحسن معرفته از باب فعل یفعل به معنی آمده یعنی دانستن و یعنی نیکو
دانستن یعنی بهای هر مردی آن چیزیست که آنرا میداند اعم از آنکه نیک باشد یا بد چیزیست که آنرا نیکو
میداند و فرمود من عرف نفسه فقد عرف ربه هر کس که شناخت نفس خود را شناخت
پروردگار خود را یا این که بعد از آنکه خود پیدا شد شناخت شناختن پیدا کننده ذات جلت
عظمته لازم آید این کلام را نسبت بعلی مرتضی داده اند لیکن مشهور است که کلام یحیی بن معاذ رازی است
والله اعلم و فرمود المرء مخبوء تحت لسانه مرد پوشیده شده است در زیر زبان خود
بیت تا مرد سخن نگفته باشد * عیب و هنرش نهفته باشد * و فرمود من عذب لسانه
فقد کثر اخوانه هر کس که خوش شد زبان او بسیار گشت برادران او یعنی هر کس که قول
و فعل او نیکو باشد و از روی تواضع و تملق با خلق خدا سلوک نماید خلایق وی را نیز دوست دارند

ف ا من عرف نفسه فقد عرف ربه

و باوی برادرانه معاش کنند بیت بشیرین زبانی و لطف و خوشی ٭ توانی که پیلی بموی کشی ٭
و فرمود بالبر یستعبد الحر اگر بصیغه مجهول خوانیم معنی کلام آنست که بسبب نیکوی و نیکی
گرفته میشود آزاد و تواند بود که معروف بخوانیم پس معنی کلام آنست که به بندگی بنده میگردد آزاد
مرد یعنی بوسیلت بیع و شراء مردم را باحسان ملازم خود میسازد و فرمود و بشر مال البخیل بحادث
او ظلم او وارث مژده رسان مال بخیل را بحادثات جهان مثل نهب و غارت و ظلم و ستم
و سرقه و غیر ذلک و یا بمیراث خواران و در اینجا که فعل بشارت را واقع گردانیده اشارت است
که مال از صحبت بخیل ملول و پشیمان است و از مفارقت او خرم و شادان و فرمود لا تنظر الی
من قال وانظر الی ما قال لا تنظر نهی حاضر است و انظر صیغه امر حاضر است و نظر بمعنی
نگریستن و بمعنی فکر نیز آمده و ممکن است که درینمقام در صیغه نهی و امر هر دو بمعنی نگریستن باشد و شاید
که هر دو بمعنی فکر باشند و شاید که در نهی مراد نگریستن باشد و در امر بمعنی فکر یا بالعکس این قسم سیوم
اقرب است چنانچه در مثل وارد است منگر که گوید بنگر که چه میگوید و فرمود الجزع عند البلاء
تمام المحنة جزع یعنی بی صبری کردن در وقت آزمایش حق تعالی بنده خود را تمام محنت است
چرا که هر بلایی را ثوابی مقرر است و هر بی صبری را عقابی پس اگر مبتلا صبور نباشد بآن عقوبت
نزدیک شود و فرمود لا ظفر مع البغی پیروزی نخواهد یافت کسیکه ظلم و ستم کرده از حد خود
درگذشت بیت هر که او از حد خود پا بیکشد ٭ بیند و در هر جا نبش پا بیکشد ٭ و فرمود لا
ثناء مع الکبر اینکلمه دو احتمال وارد یکی آنکه متکبر ثنای مردم بر زبان نمیراند و غیر خود را قابل
ستایش نمیداند و معنی دیگر آنکه مردم متکبر را ثنا نمیگویند و از صحبت او کناره میکنند لا خیر مع
الشح یعنی نیست نیکوی با بخیل حریص که کرم نکند و صرف ننماید در راه خدا تعالی بلکه تمام
همت او جمع اموال است و همیشه طلب زیادتی میکند الی غیر النهایه بیت گفت چشم تنگ دنیا
دار را ٭ یا قناعت پر کند یا خاک گور ٭ و فرمود لا صحة مع النهم و التخم و لا شرف مع
سوء الادب یعنی نیست تندرستی با بسیار اشتهای طعام و هیچ رفعت و بلندی با بی
ادبی نیست بلکه هر کس آنچه یافته از ادب یافته بیت بی ادب محروم شود مهتر ٭ گرچه
او را جلالت و نسب ست ٭ و فرمود لا راحة مع الحسد لا سود مع الانتقام
لا زیادة مع زغادة یعنی آسایش در حسد بردن بر خلایق نیست بلکه در اکثر اوقات
حسد منجر بجدال و منازعات عظیمه میشود و هیچ بزرگی در کینه کشیدن نیست از علی صلوات الله
علیه و علی ابنائه منقول است که فرمود که احسان آنست که نیکی کنی در حق کسیکه بدی کند در حق تو
و نعم ما قال الشاعر ما از سر جرایم خلقان گذشته‌ایم ٭ در عفو لذتیست که در انتقام نیست ٭

و زعار بالفتح و تشدید را بدخوی و تندی ست یعنی زیاده کردن نباشد بدخوی و اینکلمه اشارت
ست بآنکه این زشت خوی و تلخ گوی با مهمان نباید کرد تا دیر افسرده گی و آزرده گی حاصل نشود و
و فرمود لا صواب مع ترک المشورة خلاصی از خطا نیست با ترک مشورت یعنی در هر امری
که اراده وقوع آن دارد باید که با دوستان خود کسانیکه امانت و دیانت داشته باشند مصلحت
و مشاورت نماید و خود رای و خود بینی نسازد که بالآخرت از آن ضرر حاصل میشود چنانچه خدا تعالی
بهترین خلق خود محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم امر فرمود که با اصحاب در امور مشاورت نماید قال
الله تعالی و شاورهم فی الامر و چون آنحضرت صلعم با علو مرتبه مخاطب باین خطاب شد در امور مشورت
نمود باید که ما متابعت آنحضرت نمائیم و بسنت آنحضرت صلعم عمل نمائیم تا از خطائی در هر عمل خلاصی یابیم و فرمود
لا مروة لکذوب یعنی نیست مروت مر دروغگوی را و مذمت دروغ و دروغگوئی در قرآن و
احادیث بسیار ست و درین مختصر جای آن نیست که بیان کنم لا کرم اعز من التقی هیچ جوان
مردی ارجمند و پایدارتر از پرهیزگاری نیست چنانچه خدا تعالی فرموده ان اکرمکم عند الله
اتقیکم بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا تعالی پرهیزگارترین شماست و فرمود لا شرف
اعلی من الاسلام هیچ بزرگی برتر از اسلام و اطاعت امر خدای تعالی نیست و فرمود
لا شفیع انجح من التوبة خواهشگری پیروز و شادمان کننده تر از بازگشتن بسوی خدای
تعالی نیست و فرمود لا لباس اجمل من السلامة پوشیدنی خوبتر از سلامتی نیست
هر کس که لباس از تندرستی یابد که از تنگدستی نالد لا داء اعیاء من الجهل دردی دشوارتر
و کوفتناک کننده تر از جهل و نادانی نیست و فرمود لا مرض اضنی من قلة العقل بیماری
لاغر کننده تر از کم خردی نیست فرمود المرء عدو لما جهله مرد دشمن ست مر چیزی را که نمیداند و
فرمود رحم الله امرء عرف قدره و لم یتعد طوره بخشاید خدا تعالی مردی را که شناخت
اندازه خود را و از حد خود تجاوز نکند اعادة الاعتذار تذکیر الذنوب معذرت خواستن
یاد دادن گناه ست النصح بین الملاء تقریع پند دادن در میان مردم سرزنش
ست نعمة الجاهل کروضة علی مزبلة مال نادان چون مرغزاری ست بر سر گنبز
یعنی نعمت و مال بی معرفت کمال و بال ست الجزع اتعب من الصبر بی صبری
رنجاننده تر ست از صبر بیت گر صبر کنی بصبر یابی + دولت بنو آید اندک اندک فاصبر
کما صبر اولوا العزم من الرسل و فرمود المسئول حر حتی یعد کسیکه از وی چیزی
میخواهد آزاد ست تا نوید نداده است و چون وعده داد مزدوری بر خود نهاد و سائل را در طمع
انداخت و در ذمه خود حقی ثابت ساخت و فرمود اکبر الاعداء اخفاهم مکیدة بزرگتر

اعداء دشمنی ست که کراو پوشیده تر باشد و فرمود الحکمة ضالة المؤمن حکمت بکسر حا یعنی عدل
ست و علم و حلم و سندن و قرآن و انجیل یعنی عدل یا علم یا حلم یا قرآن گم کرده شدهٔ آن کس است که بخدای
تعالی گرویده یعنی همچنانکه کسی که چیزی گم کرده است بجان در طلب آنست مؤمن نیز بجان در طلب
عدل و حلم و علم و قرآن و انجیل است و در بعضی نسخ الشره البخل جامع المساوی والعیوب یعنی حرص
بسیاری تمام عیبهای بدنست یا یعنی که همه حرص مند حسبت اذا احلت التقادیر ضلت التدابیر
و فیتکر فرود آید آنچه خدا تعالی تقدیر کرده است گم شود تدبیر مخلوقات فرو قضای فلک چون فرو
هشت سر همه عاقلان می شوند کور و کر + عبد الشهوة اذل من عبد الرق بنده لذت
خوارتر است از بنده بندگی یعنی از زر خرید و الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له اسم فاعل است
مشتق از اغتیاظ یعنی خشم گرفتن و در بعضی نسخ غضبان واقع شده است که مشتق از غضب یعنی
بدخواه و حاسد و خشم گیرنده است بر کسیکه بیگناه است کفی بالذم شنیعا للمذنب
بنده است بدم شنیع مر گناهگار را یعنی چون بر بدکننده خود فیروزی یابی باید که از و در گذری
و در انتقام کشیدن نشتابی السعید من وعظ بغیره نیک بخت آن کسی است که پند گرفته
باشد بسبب غیر خود الاحسان یقطع اللسان هر که با نیکان مروت کند و با بدان احسان
کند زبان ایشان را ببرد یعنی بواسطه مروت و احسان زبان خود را از مذمت نگاه میدارد
افقر الفقر الحمق اوحش الوحشة العجب اغنی الغنی العقل الطامع فی وثاق
الذل بزرگترین درویشی حماقت است و نادانی و بدترین وحشتها کبر است و بهترین توانگری
عقلست بیت عقل و دولت قرین یکدگر اند + هر که را عقل نیست دولت نیست + و مرد امیدوار
در بند خواری ست لیس العجب ممن هلك كيف هلك العجب ممن نجا كيف نجا
شگفت نمی آورد کسی را از آن کسی که در مهلکه و بلیتی واقع میشود و بلکه اگر خلاصی یافت کسی از آن مهلکه
کیفیت خلاصی او مردم را در شگفت می آرد چنانچه در جای دیگر میفرماید شعر لیس البلیة
فی ایامنا عجب + بل السلامة فیها اعجب العجب + احذروا نفار النعم فما کل
شارد بمردود بپرهیزید از اکه دولت عنان بر تابد و بازش نیابید و فرمود اکثر مصارع
العقول تحت بروق الاطماع یعنی عقل چون در تاریکی حرص افتاد و سحاب طمع برق زدن
گرفت او را سر بر زدن نمیدهد اگر چه بروشنایی برق طمع قدری بر آید و بر جای پا می نهد فا آخر
بسر می آید و فرمود اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة
الشکر و اذا قدرت علی عدوك فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه
چون بشما رسد طرفهای نعمت پس مرانید نهایت آن نعمت را بقلت شکر زیرا که اگر شکر کنید

نعمت را آن نعمت زیاده خواهد شد از برای شما و هرگاه بر دشمن قدرت یافتی پس بگردان در
گذشتن را از گناه شکرانه آنکه بر وی قوت یافتی و فرمود ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی
فلتات لسانه و علی صفحات وجهه یعنی در دل خود پنهان نکرد هیچکس چیزی را مگر آنکه
ظاهر شد در سقطات آنکه سخنان بی اندیشه بر زبان میراند و علامت از روی وی ظاهر گشت آنچنانکه
ضرب عشق ست از چهره او چون نور پیداست و فرمود البخیل یستعجل الفقر و یعیش فی الدنیا
عیش الفقراء و یحاسب فی الآخرة حساب الاغنیاء بل اشد الاغنیاء یعنی
بخیل شتابنده است بدرویشی زیستن او در دنیا مثل زیستن درویشان است لیکن در آخرت
در شمار توانگران است و حساب و عقاب مثل ایشان خواهد بود و بالجمله سخت از آن بواسطه بخیلی که
ورزیده است لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه زبان خردمند
در پس دل است و دل بیخرد در پس زبان است یعنی هر کس با هوش و خردست در اول حال تامل در
سخنان میکند و بعد از آن بر زبان می آرد و بیخرد و نادان عکس آنست که تامل ناکرده سخن میگوید
بیت سخندان پرورده پیر کهن + بیندیشد آنگه بگوید سخن العلم یرفع الوضیع والجهل
یضع الرفیع العلم خیر من المال لان العلم یحرسک وانت تحرس المال العلم
حاکم والمال محکوم علیه علم پست را بلند میسازد و جهل نادان بلند را پست میسازد و علم
از مال بهترست زیرا که علم محافظت میکند مر ترا و تو محافظت مال میکنی و علم حکم کننده است و
مال محکوم علیه است و فرمود قصم ظهری عالم متهتک وجاهل متنسک هذا ینفر
و ینفر الناس بتهتکه و هذا یضل الناس بتنسکه شکست پشت مرا دانای بی باک
و نادان متعبد که آن یکی بواسطه تهتک یعنی پرده دری مردم را در فتنه می اندازد و آن دیگری
باین سبب جهل در عبادت مردم را هلاک و گمراه میگرداند و فرمود اقل الناس قیمة اقلهم
علما والقیمة کل امرء ما یحسنه یعنی کسیکه علم او کمتر باشد از مردم بهای او نیز کم خواهد بود
از مردم زیرا که بهای هر مردی چیزیست که آنرا نیکو میداند و کلام حضرت علی کرم الله وجهه درین اسلوب
بدیع بسیارست از خوف اطالت اختصار نمودم و فرمود و کلام علی رضی الله عنه است که فرمود کونوا
بین الناس کالنحلة فی الطیر و انه لیس فی الطیور شیء الا وهو مستضعفها و لو علم
الطیور ما فی اجوافها من البرکة لم یفعلوا ذلک بها باشید در میان مردم همچون زنبور
نحل در میان مرغان که مرغان او را ضعیف و حقیر میدانند و این بواسطه آنست که خبر ندارند که
در جوف آنست مرغان نمیدانند و اگر میدانستند تحقیر او نمیکردند و فرمود خالطوا الناس
بالسنتکم و اجسادکم و زایلوهم باعمالکم و قلوبکم فان للمرء ما اکتسب

یوم القیمة مع من احب با مردم ملاقات واختلاط کنید نه با نها وجید ها خود و مفارقت ایشان
کنید با عمال و نیات خود یعنی اگر از مصاحب و مجالس علما دور شود که خدا و رسول خدا بآن راضی
نباشد اگر قدرت دارید بدو منع و زجر کنید تا از آن عمل باز آید و اگر بر منع قادر نباشید باید که با و شان
مخالفت کنید در عمل و در باطن خود بدرستیکه مردم را از آنچه میکنند خواهد یافت و آنچه دوست
میدارد و در قیامت مصاحب او خواهد بود و فرمود کونوا بقبول العمل اشد اهتماماً منکم
بالعمل فانه لن یقل عمل مع التقوی فکیف یقل عمل متقبل باید که اهتمام شما بقبول
عمل زیاده باشد از عمل بدرستیکه تقوی قبول قلت نمیکند یعنی در کیفیت عمل بکوشید تا بدرجه
قبول رسد و فرمود یا حملة القرآن اعملوا به فانما العالم من عمل بما علم و وافق علمه
عمله وسیکون اقوام یحملون العلم لایجاوز تراقیهم یخالف سریرتهم علانیتهم
ویخالف عملهم علمهم یجلسون حلقاً فیباهی بعضهم بعضاً حتی ان الرجل
یغضب علی جلیسه ان یجلس الی غیره ویدعه اولئک لاتصعد اعمالهم
فی مجالسهم تلک الی الله تعالی ای حاملان قرآن بقرآن عمل کنید چرا که عالم کسی است که بعلم
خود عمل کند و عملش بعلم موافق باشد و بعد ازین قومی خواهد بود که حامل علم باشند و لیکن علم از اعالی
صدر ایشان تجاوز نکند و مخالف باشد سر ایشان با علانیه و عمل ایشان موافق علم نباشد و حلقه زده
بنشینند پس با یکدیگر تفاخر و مباهات کنند و گاه باشد که مردی غضب کند بر همنشین خود اگر او را
گذاشته با یکدیگری نشیند آن گروهی که باین صفت باشند عمل ایشان که در آن مجلس کرده باشند
نزد خدا تعالی نخواهد رفت یعنی احباط عمل ایشان خواهد شد و ثواب و جزای آن نخواهند یافت
بواسطه حسد و مباهات با یکدیگر و از آنجمله آنکه فرمود لایخاف احد منکم الا ذنبه ولا یرجو
الا ربه ولا یستحیی من لایعلم ان یتعلم ولا یستحیی من یعلم اذا سئل عما لایعلم ان
یقول الله اعلم الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد نترسد یعنی از شما
از کس مگر از گناه خود و امید ندارد کسی مگر از پروردگار خود و هر یکه از شما علم نخوانده باشد از آموختن
علم شرمگین نشود و هر کس از شما که عالم باشد و او را از چیزی پرسند که آنرا نداند شرم نکند از آنکه
گوید الله اعلم و صبر از ایمان بمنزله سر است از جسد و فرمود الفقیه کل الفقیه من لایقنط
الناس من رحمة الله تعالی ولم یرخص لهم فی معاصی الله تعالی ولم یؤمنهم
من عذاب الله تعالی ولم یدع القرآن رغبة عنه الی غیره لاخیر فی عبادة
لاعلم فیها ولا خیر فی علم لافهم معه ولا فی قراءة لاتدبر فیها عالم کامل کسی است
که مردم را از رحمت الهی ناامید نسازد و در معصیت رخصت ندهد و مردم را از عذاب خدا تعالی

ایمن باشد و قرآن را از دست نگذارد که هیچ چیزے دلیل کند که بتحقیق خیرے در عبادت نیست که
با آن علم نباشد و همچنین خیرے در علم نیست که با آن فهم معانی نباشد و خیری در قرائتی نیست که قاری
تدبر و تفکر در آن نکند و فرمود ابرد الکلام علی کبدی اذا سئلت عما لا اعلم ان اقول
الله اعلم یعنی دوست ترین اقوال بر کبد من یعنی نزد من وقتیکه سوال کنند مرا از چیزے که ندانم و گویم
الله اعلم فرمود ومن اراد ان ینصف الناس من نفسه فلیحب لهم ما یحب لنفسه
هرکس که خواهد انصاف دهد مردم را از نفس خود باید که دوست دارد برای ایشان آنچه از برای نفس
خود دوست میدارد و فرمود سبع من الشیطان شدة الغضب وشدة العطاش
وشدة التثاؤب والقیء والرعاف والنجوی والنوم عند الذکر هفت چیز است که از
شیطان است یکی شدت غضب دوم شدت تشنگی بمرتبه که هر چند آب می آشامد سیر نمیشود واکر صحرا
سیوم شدت فازه و فازه فترة و کسالتی است که در اعضا پدید می آید بواسطه کثرت اکل چهارم
کثرت قی پنجم خون بینی ششم راز دل گفتن هفتم خواب در وقت ذکر و فرمود الحزم سوء الظن
یعنی حدیث است و لفظ این حدیث ان من الحزم سوء الظن احتیاط کردن بدگمانی است
التوفیق خیر قائد وحسن الخلق خیر قرین والعقل خیر صاحب والادب خیر
میراث ولا وحشة اشد من العجب توفیق یعنی بودن اسباب موافق مطلوب بهترین
راه برست و خوش خلقی بهترین رفیق است و عقل بهترین مصاحب است و ادب بهترین ارثی است
و هیچ وحشت سخت تر از عجب نیست مرویست که شخصی از امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه از
مسئله قدر پرسید در جواب فرمود طریق مظلم لا تسلکه ثم بحر عمیق لا تلجه ثم سر الله تعالی
قد خفی علیک فلا تفتشه ایها السائل ان الله تعالی خلقک لما شاء او لما شئت
قال بل لما یشاء قال فیستعملک کما یشاء الله راهی بزرگ تاریک است آن راه مرو
دریای بی پایان است در آن غوطه مخور و سر خدای بر تو پوشیده است تفتیش آن مکن ای
سائل خدای تعالی ترا مخلوق ساخته است از برای آنچه خود خواهد یا برای آنچه تو خواهی گفت بلکه از
برای آنچه خود خواهد پس میشود آنچه میخواهد فرمود پس ترا العمل میدارد چنانچه خود خواهد و فرمود حوادث
و مصائبات را نهایتی است اگر کسی را حادثه پیش آید البته منتهی خواهد شد پس سزاوار است
که عاقل وقتیکه او را نکبتی و حادثه روی دهد صبر نماید و بر همان باقی ماند تا وقتیکه مدت او بسر آید
و اگر قبل از انقضاء مدت در دفع آن کوشش نماید سود ندهد بلکه مکروهات آن را زیاده میگرداند
مرویست از امیر المؤمنین حضرت علی ع که پرسیدند که سخاوت چیست فرمود ما کان منه ابتداء
فاما کان عن مسئلة فحیاء و تکرم سخا که در اول حال عطا کند بی سوال و اما عطائی که بعد از

دسوال باشد از حیا و تکرم ست نقلست که یکی از اعدای علی علیه السلام ویرا مدح وثنای گفت بچیزیکه در وی
نبود از روی کذب و دغا امیر المؤمنین در جواب او گفت انی لست کما تقول وانا فوق ما
فی نفسک من در آن درجه نیستم که تو بر زبان میرانی و گفتی و زیاده از آن ام که در دل خود نهفتی
فرمود جزاء المعصیة الوهن فی العبادة والضیق فی المعیشة والنغص فی اللذة
جزای گناه یعنی در دنیا ضعف و سستی کردن در عبادت ست و تنگی در معاش و نغص در لذت
پرسیدند نغص در لذت چیست فرمود نغص در لذت آنست که بشهوتی حلال نرسد مگر امری
ظاهر گردد و آنرا منغص گرداند و از آن شتهای مطلوب حلال باز دارد نقلست که یکی از اعدای
امیر المؤمنین علی علیه السلام ویرا گفت ثبتک الله علی سفم در جواب فرمود علی صدرک مترجم گوید غرض
این عدو عاداه الله وغضب علیه از اطلاق این لفظ با حقیقت ثبات ست بحسب ظاهر نسبت بعلی
و چون نزد وی متحقق بود که آن شخص دشمن وی است و این سخن بنابر فریب میگوید از نیت در جواب
او گفت که خدای تعالی مرا بر سینهٔ تو ثابت دارد تا انتقام از تو بکشم یا آنکه مراد او کنایت بوده است
از دعای بد نسبت بعلی علیه السلام زیرا که ثبات در لغت عرب بمعنی رگی که عاجز سازد و از حس و حرکت آمده است
چنانچه در قاموس آورده و ثبات بالضم معجز عن الحرکة و ثبت بکسر الباء الذی یقال ثبت الفراش
بنابرین امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه این دعا را بر وی رد کرده گفت علی صدرک والله اعلم
مرویست که چون ابن ملجم لعنه الله ویرا زخم شمشیر رسانید در آن وقت امام حسن گریه کنان بخدمت
پدر خود شتافت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود ای پسر چهار چیز از من یاد بدار و چهار چیز دیگر امام
حسن گفت آن چهار چیز اول کدام ست گفت بهترین غناها عقل ست و بدترین فقر حمق ست و
بدترین وحشتهای عجب و تکبر ست و نیکوترین صفات کریمه حسن خلق ست باز امام حسن فرمود
چهار چیز دیگر کدام است فرمود بپرهیز از دوستی و مصاحبت دروغگوی چرا که او نزدیک را از
تو دور میگرداند و دور را بتو نزدیک میسازد و بپرهیز از دوستی و اختلاط بخیل زیرا که او منقطع
میسازد از چیزیکه احتیاج باو زیاده از همه کس ست و همچنین بپرهیز از مصادقت فاجر زیرا که او ترا
خواهد فروخت بچیزی حقیر و خسیس ست و از مصاحبت او ترا تهمت حاصل خواهد شد و مرویست
که یهودی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسید که پروردگار ما در چه زمان بوده و در کجا بوده و امیر
المؤمنین متغیر شده گفت لم یکن فکان وهو کان ولا کینونة کان بلا کیف لیس له
قبل ولا غایة انقطعت الغایات دونه فهو غایة کل غایة فاسلم الیهودی
او را امکانی نبوده و بود بی کینونتی و بی کیفیتی و بی قبلیتی و نهایتی او را ابتدا و انتها نیست غایات
و نهایات نزد او منقطع است پس او نهایت هر نهایت ست و غایت هر غایت ست یهودی

چون استماع کلام خیر انجام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب نمود فی الحال مسلمان شد نقلست که در صفین
زرهی از علی کرم الله وجهه گم شده بود و آنرا نزد یهودی یافت و محاکمه آن بجانب قاضی شریح که از
جانب علی رض بامر قضا منسوب بود بردند و علی رض در محکمه بپهلوی قاضی نشست و گفت اگر خصم من
یهودی نبودی برابر خصم می‌نشستم ولیکن از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود لا تساووا
بینهم فی المجلس یعنی با یهود برابر منشینید با یهود و در روایتی دیگر فرمود اصغروهم من حیث
اصغرهم الله تعالی ذلیل و خوار سازید ایشانرا از جهت که خدا تعالی ایشانرا ذلیل و خوار گردانید
راوی گوید بعد از آنکه بامر دعوی قیام نمود یهودی منکر شد قاضی گواه طلبید امیر المؤمنین علی رض امام
حسن رض و قنبر را گواه آورد قاضی شریح گفت گواهی پسر برای پدر و گواهی بنده برای مولی جایز نیست
آنگاه یهودی گفت امیر المؤمنین مرا نزد قاضی خود آورد و با من دعوی کرد که قاضی برحق بود هرچه
قاضی گوید قبول دارم قاضی بروی حکم کرد اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
عبده ورسوله و اقرار نمود که زره مال امیر المؤمنین است واقدی از ابن عباس رض روایت
کرده که گفت چهار درم نزد امیر المؤمنین علی رض بوده غیر ازین چیزی دیگر نداشت یک درم در شب
تصدق نمود و یک درم در روز و یک در سر و یک در علانیه این آیت نازل شد که الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة کسانیکه نفقه می‌کنند در راه خدا
تعالی مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف
علیهم ولا هم یحزنون مر ایشانراست مزد انفاق ایشان نزد پروردگار ایشان یعنی ایشانراست
بهشت باقی اند نعمت جاوید و هیچ خوفی و اندوهی نباشد ایشانرا نقلست که رسول صلی الله علیه
وسلم از امیر المؤمنین علی رض پرسید که ترا برین چه چیز داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که
طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنهارا التزام کردم بتمنای آنکه یکی از آنها بمحل
قبول یافته بموقع رضا رسد مرویست که معاویه بن ضرار بن حمزه را گفت که علی بن ابی طالب را برای
من وصف کن ضرار گفت که از من درگذر و عفو فرما باز معاویه او را سوگند داد که علی رض را وصف کن
گفت والله امیر المؤمنین علی مرتضی نهایت عزم و تقوی داشت شدید القوی بود و قول او فصل بود و
حکم او عدل بود و علم از اطراف وی منفجر میشد و حکمت از لسان وی ناطق میگشت و از حشمت و منتفر بود
از دنیا و زینت آن و مونس بود بلیل و وحشت آن و بسیار اشک ریز بسیار اندیشان بجهت
و تفکر و تدبیر می‌نمود و بطعام و لباس خویش قناعت میفرمود و خود را یکی از ما میدانست اگر می‌پرسیدیم
جواب میداد و اگر میخواندیم اجابت میفرمود و مثل یکی از ما بود با وجود قربی که [illegible] شده [illegible] آن بود
که از هیبت بوی تکلم نمیکردیم اهل دین را تعظیم مینمود و مساکین را نزدیک میداشت قوی را باطل گوی را

خشن

اطاعت نمیکرد و ضعیف از عدل و داد من نمیگشت و من در بعضی از مواضع که با چالس حاضر بودی در شبی تاریک ملاحظه کردمی که در دست محاسن مبارک خود میمالید و گریه حزین میفرمود و میگفت ای دنیا من بتو مغرور نشوم و نخواهم شد و فریب از تو نخواهم خورد و دیگری غیر مرا معذور گردان تو مشتاق داری ومن از تو بیزارم هیهات هیهات محبت تو از من دور است و ترا سه طلاق دادم بطلاق بائن که رجعی ندارد و عمر تو کوتاه است و خطر تو بسیار آه آه از قلت زاد و دوری سفر و وحشت راه آنگاه معاویه را گریه دست داد و گفت خدا تعالی رحمت کناد بر ابوالحسن والله که او باین صفت موصوف بود و آنچه گفتی بیان واقعست آورده اند که علی رضی الله عنه برادر خود عقیل را هر روز مقداری جو که قوت عیال و اطفال وی را وفا کند میداد اتفاقاً اولاد او حرص طعامی داشت که از ثریده و خرما بسازند از روی بینمود ونند بنابرین هر روز قلیلی از جو ذخیره کردند تا باین مقدار جمع شد که خرما و روغن بآن خرید نمودند و طعام مهیا کردند امیرالمؤمنین رضی الله عنه را نیز طلب نمودند که از آن تناول فرماید چون طعام حاضر کردند علی رضی الله عنه فرمود که این طعام از کجا بهم رسیده گفتند از قوت خود هر روز مقداری ذخیره میکردیم تا قیمت این طعام جمع شد علی رضی الله عنه فرمود که باین مقدار که از قوت خود باز گرفتید بآن صبر توانستید نمود گفتند بلی آنگاه باین مقدار جو از آنچه هر روز میداد کم کرد و گفت چون شما باین مقدار می توانید کرد حلال نیست که من زیاده ازین بشما بدهم چندان هم زیاده کرده بود عقیل ازین معنی در خشم شد روزی علی رضی الله عنه قطعه از آهن گرم کرده در وقتی عقیل بخواب غفلت بود به پیشانی وی نزدیک ساخت عقیل چون بیدار شد امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه گفت باین مقدار چیزی جزع می کنی و حال آنکه میخواهی که مرا باتش جهنم گرفتار سازی باینکه حق دیگران بتو دهم عقیل گفت اگر تو نزدی نزد کسی میروم که مرا طبق طلا و نقره عطا کند مراد معاویه بود و مرا خورد این بگفت و بمعاویه ملحق شد نقلست که روزی معاویه رضی الله عنه گفت ای عقیل عمر عالم بود باینکه من از برادرم بهترم بگذاشت امیرالمؤمنین علی را که نزد من آید عقیل گفت برادر من در دین بهتر بود از برای من و تو در دنیا بهتری از برادر من والحال من اختیار دنیا کردم پروردگار خود جل شانه عمّ نواله امید میدارم که ختم کار من بخیر بگرداند مرویست بروایت ابن عساکر که عقیل با علی رضی الله عنه گفت من فقیرم و محتاجم ازین اموال مرا چیزی عطا کن علی رضی الله عنه گفت صبر کن تا وقتیکه عطای مسلمانان از بیت المال بیرون آید همراه ایشان ترا نیز عطا کنم عقیل صبر نکرد و الحاح نمود امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه مردی را فرمود که عقیل را بیازار ببر تا قفل دکانهای بازار بشکند و آنچه در دکانهای نهاده باشد بگیرد عقیل گفت میخواهی که مرا به دزدی بگیرند علی رضی الله عنه فرمود و همچنین است اگر مال مسلمانان بتو دهم و ایشان را ندهم عقیل گفت من نزد معاویه رضی الله عنه خواهم رفت علی گفت تو میدانی آنگاه نزد معاویه رضی الله عنه آمد و از وی طلب عطا نمود معاویه صد هزار درهم باو عطا کرد و گفت بالا

منبر رود و بگو که علی بنو با تو سلوک نمود و آنچه من نسبت بتو بفعل آوردم هر دو بیان کن عقیل چون بمنبر
برآمد بعد از حمد و ثنای خدا تعالی گفت ایها الناس بدانید که من خواستم که علی مرا بر دین خود اختیار
کند او مرا گذاشت و خواستم که معاویه مرا بر دین خود اختیار کند او مرا اختیار کرد و بر دین خود نگذاشت
که معاویه خالد بن معمر را گفت سبب محبت تو با علی کرم الله وجهه چیست گفت بواسطه سه خصلت علی را
دوست میدارم بحلم او در وقت غضب و بصدق او در تکلم و بعدل او در وقت حکم مروی است
دفعتی معاویه بر علی کرم الله وجهه تفاخر کرده بود چون این خبر بعلی کرم الله وجهه رسید بغلام خود گفت
که جواب او بنویس و در همان وقت این ابیات انشا فرمود و در آن کتاب مندرج نمود شعر

محمد النبي اخي وصهري + وحمزة سيد الشهداء عمي
وجعفر الذي يضحي ويمسي + يطير مع الملائكة ابن امي
وبنت محمد سكني وعرسي + منوط لحمها بدمي ولحمي
وسبطا احمد ابناي منها + فايكم له سهم كسهمي
سبقتكم الى الاسلام طرا + غلاما ما بلغت اوان حلمي
فاوجب لي رسول الله حقا + ولاية عند الغدير خم
واوصاني النبي على اختيار + لامته رضى منكم بحكمي
الا من شاء فليؤمن بهذا + والا فليمت كمدا بغمي
انا البطل الذي لم تنكروه + ليوم كريهة وليوم سلمي

یعنی ترا نمیرسد که تفاخر کنی بر من و اگر من فخر کنم بر تو مرا میرسد و جای آن دارد چرا که بهترین خلق خدا
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برادر دینی و پدر زن من است و حمزه بن عبد المطلب که سید شهداست
عم من است و جعفر بن ابی طالب که چون شهید شد خدا تعالی عوض دو دست او که کفار قطع نموده بودند
دو جناح باو عطا فرمود تا با ملائکه پرواز میکند و از این جهت بجعفر طیار موسوم و مشهور است برادر من است
و فاطمه بنت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم حلیله من است و حسن و حسین رضی الله عنهما که سبطین رسول الله
اند هر دو پسران من اند از فاطمة الزهرا پس انصاف دهید که نسبت کدام کس از شما است چون
مثل نسبت من که بر من فخر میکنی آنکه من گفتم از همه نسبت بود و همه از رهگذر حسب با وجود کثرت فضایل
سبقت اسلام بر تمام دارم و اسلام من قبل از اوان بلوغ بود که هنوز طفل معصوم بودم و هرگز
عبادت اوثان مبتلا نگشتم بیهقی گوید که حفظ این اشعار واجب است بر هر کسی که در اعتقاد او
قصور و فتور نسبت علی کرم الله وجهه باشد تا مفاخر و مآثر ویرا در اسلام بداند و اعتقادش در حق
وی قوی گردد انتهی فضایل و مناقب علی زیاده از آنست که عد و حصای آن توان کرد و امام شافعی
رحمة الله علیه در مناقب امیر المومنین علی کرم الله وجهه سخنان بسیار آورده و این ابیات از جمله است

شعر اذا نحن فضلنا عليا فاننا + روافض بالتفضيل عند ذوي الجهل
وفضل ابي بكر اذا ما ذكرته + رميت بنصب عند ذكر المفضل

فلا زلت ذا رفض و نصب کلاهما + بحبیهما او سد بالرمل + یعنی هرگاه بیا
فضل و مفاخر امیر المومنین علی کرم الله وجهه میکنیم جهال مرا رفضی میخوانند و هرگاه که مآثر و فضایل امیر المومنین
ابوبکر صدیق رضی الله عنهم را تقدا و میشناییم مرا ناصبی می نامند پس من بسبب دوستی امیر المومنین علی و ابوبکر
همیشه برفض و نصب متهم میشوم و خلاص ندارم تا وقتیکه از عالم رحلت کنم و ریگ تکیه گاه من گردد چرا که دوستی
ایشان هرگز از دل من بیرون نخواهد رفت **ایضا** از کلام شافعی رحمة الله علیه آنکه گفت **شعر**
قالوا ترفضت قلت کلا + ما الرفض دینی و لا اعتقادی + لکن تولیت غیر شک
خیر امام و خیر هادی + ان کان حب الولی رفضا + فاننی ارفض العباد
یعنی مردم مرا میگویند که تو رفضی شدی من در جواب ایشان گویم معاذ الله که من رفضی نیستم یعنی
دین من رفض نیست و اعتقاد رفض ندارم لیکن دوستی که فرا گرفته ام بهترین هادی و امامی اگر دوستی این
نوع کسی رفض است پس بتحقیق رفض من از همه بندگان خدا زیاده تر است و در قصیده دیگر گفته است
**شعر** یا راکبا قف بالمحصب من منی + واهتف بساکن خیفها و الناهض + سحرا
اذا فاض الحجیج الی منی + فیضا کملتطم الفرات الفایض + ان کان حب آل محمد رفضا
فلیشهد الثقلان انی رافضی + اگر رفض دوستی آل محمد است صلی الله علیه و سلم باید که جن و انس
بر رفض من گواهی دهند بیهقی گوید که شافعی انشاء این ابیات در وقتی نمود که خوارج از روی حسد
و بغی نسبت رفض باو دادند و مردی باو گفت که تو محبت اهلبیت داری اگر درین باب چند بیت
گویی خوب خواهد بود بعد ازین انشاء این شعر فرمود **شعر** و ما زال کتمانیک حتی کاننی
برد جواب السائلین لاعجم + و اکتم ودی مع صفاء مودتی + لتسلم من
قول الوشاة و اسلم + همیشه سخنان خود را در فضایل اهلبیت و دوستی ایشان از تو
پنهان میداشتم با آنکه کمال محبت و اخلاص اهل بیت داشتم و این کتمان من ازینجهت بود که من و تو
هر دو از زبان بدگویان سالم مانیم **فصل پنجم** در وفات امیر المومنین علی اسد الله الغالب
و سبب او آن بود که چون نزاع میان وی کرم الله وجهه و معاویه بطول انجامید سه کس از
خوارج عبد الرحمن بن ملجم و مبارک و عمرو تمیمی که در مکه مجتمع شدند و با یکدیگر عهد نمودند که بقتل امیر المومنین
علی و معاویه و عمرو بن العاص را بقتل رسانیم و مقرر داشتند ابن ملجم گفت من امیر المومنین علی را
بقتل میرسانم و عمرو گفت من عمرو بن العاص را بقتل رسانم و مبارک گفت من معاویه را بقتل
رسانم و مقرر داشتند که این قضیه در شب بیست و یکم یا هفدهم ماه مبارک رمضان بفعل آوریم و
آن دو کس متوجه شام و بصره شدند و ابن ملجم لعنه الله بجانب کوفه توجه نمود و با اصحاب خود خوارج
ملاقات کرد و این داعیه در خاطر سیاه خود نگاه داشت و از همه کس پنهان می نمود تا آنکه از شبیب

ابن بجره التجیبی که او را صاحب سر خود گردانید و با خود موافق ساخت و چون شب جمعه هفدهم رمضان سنه
اربعین از هجرت نبوی رسید علی کرم الله وجهه در وقت سحر از خواب بیدار شد و با پسر خود حسن رضه
گفت امشب رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم و از آنچه از امت بمن رسیده بود گفتم فرمود
بر ایشان دعای کن اللهم ابدلنی بهم خیرا لی منهم وابدلهم بی شرا لهم منی بارخدایا بدل
ایشان چیزی بمن بده که از ایشان بهتر باشد و بدل من کسی بر ایشان گماشت گردان که از من بدتر
باشد به نسبت ایشان و در آنوقت بطها بر روی مبارک وی صیحه زدند فرمود که بگذارید ایشان را
که پیش نوحه میکنند و موذن نزد وی رفته اخبار بوقت صلوة نمود و چون از خانه بیرون آمد در خانه
منادی کرد ایها الناس الصلوة الصلوة درین اثنا شبیب خارجی شمشیر بر وی انداخت شمشیر او بدروازه
خانه خورد آنگاه ابن ملجم خذله الله شمشیر بر پیشانی و سر مبارک آنحضرت زد چنانچه بمغز رسید چون این
قضیه واقع شد شبیب خارجی لعنه الله بمنزل گریخته رفت و یکی از بنی امیه از پی او رفته او را بقتل رسانید
و اما ابن ملجم مردم او را در میان گرفتند و مردی از همدان قطیفه او را بر روی انداخت و او را
بر زمین زد و شمشیر از دست او گرفت و او را نزد علی المرتضی آورد امیر المومنین چون او را دید فرمود
ان النفس بالنفس اگر من فوت شوم او را مقتول سازید و اگر حیات من باقی ماند آنچه رای من اقتضا
کند در باب وی عمل خواهم نمود و در یک روایت آنست که فرمود الجروح قصاص
پس او را محکم نگاه داشتند و مرویست که امیر المومنین علی روز جمعه و شنبه حیات بود و در شب
یکشنبه از عالم رحلت فرمود و حسن و حسین رضی الله عنهما و عبد الله بن جعفر بامر غسل قیام نمودند
و محمد بن الحنفیه آب میریخت و در سه اثواب که آن قمیص نبود ویرا کفن کردند و امام حسن رضه بر وی
نماز گذارد و هفت تکبیر گفت و بشب در دار الاماره در کوفه یا در قبری که موضعی است نزد نجف که
الحال مردم زیارت می کنند و یا در مابین منزل وی رضه و جامع اعظم علی اختلاف الاقوال
مدفون گشت بعد از آن اطراف ابن ملجم را مقطوع ساخته او را در قوصره کردند و بسوختند و بعضی
گفته اند امر فرمود تا گردن او زدند و ام الهیثم بنت الاسود لاشه او را بسوخت نقلست
که امیر المومنین علی کرم الله وجهه در ماه رمضان المبارک که شهید شد یکشب نزد امام حسن رضه افطار فرمود
و شبی نزد عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما و زیاده از سه لقمه تناول نمی نمود و میگفت دوست
میدارم که بخدای تعالی وصل شوم در حالت جوع و در شبی که صبح آن شب زخم بوی رسید و چون
بسیار بیرون آمد نظر بجانب آسمان میکرد و گفت والله ما کذبت و لا کذبت وانها اللیلة
التی وعدت بخدای سوگند که دروغ نگفتم و با من دروغ نگفته اند امشب شبی است که وعده
شهادتی من است و چون قریب بصبح شد ابن ملجم زخم مسموم رسانید چنانچه گذشت در بیان

فضایل وی قوی ظاهر نساختند از خوف آنکه مبادا خوارج ویرا از قبر بیرون آورند و از شهر یکیست
منقولست که امام حسن رضی الله عنه پدر خود را کرم الله وجهه بمدینه طیبه نقل فرمود و مرویست از ابن
عساکر که چون علی رضی الله عنه شهید شد ویرا بر شتری بار کردند که بمدینه آورده نزدیک رسول صلی الله علیه
وسلم دفن نمایند در اثنای راه شتر غایب شد و ندانستند که بکدام طرف رفت و هیچکس بر آن شتر قدرت
نیافت بنا بر این است که اهل عراق میگویند که او در سحاب است و بعضی دیگر میگویند که آن شتر
ببلاد طی رفت و در آن بلاد ویرا رضی الله عنه مدفون ساختند و در سنه شصت و سه سالگی بود که شربت
شهادت چشید و بعضی گفته اند شصت و پنج سال بود و بعضی پنجاه و هفت و هشت نیز گفته اند مرویست
که در وقتیکه بر منبر کوفه از آیه من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم
من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا از وی سوال کردند در جواب فرمود
که بار خدایا این است را بیامرز این آیت نازل شده است در شان من و در شان عم من حمزه و ابن
عم من عبیده بن الحارث بن عبد المطلب اما عبیده مدت او بسر آمد و بعهد خود وفا کرد در زمانیکه
شهید شد روز احد و حمزه رض نیز روز احد شهید شد و منتظر اشقی الآخرین یعنی ابن ملجم لعنه
الله که سر و محاسن مرا بخون تر خواهد کرد و چنانچه حبیب من ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و
سلم مرا از این معنی خبر داده است نقلست که چون ابو الحسن رض را زخم رسید پسران خود حسن و حسین را که سید
شباب اهل الجنة اند گفت وصیت میکنم شما را بتقوی و طاعت خدا تعالی و آنکه دنیا طلب مکنید اگر
چه شما را طلبد و گریه و زاری مکنید بچیزیکه باز گرفتند و قبض نمودند از شما و سخن حق گوئید و بر یتیمان
رحم کنید و مدد حال ضعیفان نمائید و کار آخرت را بسازید و بر ظالم خصومت نمائید و مظلوم را یاری
دهید و آنچه کنید خالصا لوجه الله کنید و در راه خدا تعالی از هیچ ملامت کننده نترسید باز بجانب محمد بن الحنفیه
التفات نموده فرمود که وصیتی بر برادران تو کردم حفظ نمودی گفت بلی باز فرمود که ترا وصیت میکنم بمثل
آنچه برادران ترا وصیت کردم و بآنکه تعظیم و توقیر برادران خود نمائی بواسطه آنکه حقوق عظیمت بر تو
دارند و بآنکه اعتمادی نکنی بر هیچ کسی که غیر ایشان باشد باز بجانب حسن و حسین رضی الله عنهما التفات
نموده گفت وصیت میکنم شما را بوی زیرا که او برادر و پسر پدر شماست و میدانید که پدر شما اورا
دوست میداشت و بعد از این وصیت تکلم نکرد مگر بلا اله الا الله تا وقتیکه رحلت نمود کرم الله
وجهه و علی حبه انا لله وانا الیه راجعون مرویست که ابن ملجم روزی نزد ابو الحسن رض آمد و مرکبی
طلبید که حمل احتیاج خود نماید ابو الحسن کرم الله وجهه حاجت وی برآورد و بعد از آن این بیت انشا
فرمود شعر ارید حیاته ویرید قتلی + عذیرک من خلیلک من مراد
من حیات او را میخواهم و او قتل من میخواهد مرا و من نزد خلیل عذر خواه من است گفت این

این شخص قاتل من خواهد بود و شخصی از هوالیان نزد ابو الحسن علی کرم الله وجهه بود گفت ای امیر المؤمنین
چرا نقتل او مرا اینقدر مالی تا او را نقتل او نمی کنم گفت اگر او را بقتل آورم کیست که بقتل آورد مرا و در ست کریم
از سعدی منقولست که گفت ابن ملجم لعنة الله علیه نیز یکی از خوارج بود که نام او قطامه بود و کعبه اسد علیها
عاشق بود و او را نکاح کرد و بمهر سه هزار درم و قتل ابو تراب علی الله وجهه و در بنیاب فرزدق چند
بیتی گفته است **شعر** فلم ار مهرا ساقه ذو سماحة + کمهر قطام بین عرب
واعجم + ثلاثة آلاف وعبد وقینة + وضرب علی بالحسام المصمم +
فلا مهر اعلی من علی وان علا + ولا فتک الا دون فتک ابن ملجم + یعنی
ندیدیم مهر هیچکس مثل مهر قطام در میان عرب و عجم و ابن ملجم که سه هزار درهم و غلامی و کنیزک خوانده
بود و قتل علی ابو الحسن بشمشیر برنده یا شمشیر زهر آلوده چرا که در دیگر و هیبت بالسیف المسموم بالسم
المهلک وارد شده پس هیچ مهر گران تر از علی اولی نیست هر چند که گران بها باشد و هیچ گناهی
از گناه ابن ملجم نیست **باب نهم** در خلافت امیر المؤمنین امام الجن والانس امام حسن و فضایل و آثار و
کرامات وی که درین باب چند فصلست **فصل اول** در خلافت امام حسن و آن آخر خلفاء
الراشدین است بنص جد وی رسول صلی الله علیه وسلم و بعد از شهادت پدرش بمبایعت اهل کوفه او
امر خلافت گشت و مدت شش ماه و چند روز بآن امر قیام نموده خلیفه بر حق و امام صدق و اعدل
بود تحقیقا بدلیل قول جد وی رسول صلی الله علیه وسلم هو الصادق المصدوق لقوله
الخلافة من بعدی ثلثون سنة خلافت حق بعد از من سی سال خواهد بود پس چون خلافت
وی شش ماه متمم و مکمل سی سال بود منصوص علیه بود و اجماع جمع مذکوره نیز بر آن قایم شده و
در حقیقت آن هیچ شک نیست بنابرین معاویه سوم نایب بود از وی و معاویه باین معنی اقرار
نموده بود چنانچه بعد ازین خواهی دانست در خطبه حضرت امام حسن رضی الله عنه که فرمود معاویه
نزاع میکند با من در حقی که از من است و برادران و ظلی نیست معاویه سوم درین امر ساکت
شد و نیز در صلحنامه که نوشت و از خلافت تارک گشت و بمعاویه سپرد معلوم تو خواهد شد
بعد از آن که شش ماه در امر خلافت قیام نمود با چهل هزار کس بجانب معاویه توجه نمود و معاویه
نیز با لشکری تمام از شام بیرون آمد و چون تلاقی فریقین دست داد امام حسن رضی الله عنه
دانست که ازین دو فرقه هیچ یکی غالب نمیشود مگر آنکه اکثر آن فرقه دیگر بقتل آید و فتنه عظیم در
میان واقع شود بنابرین بمعاویه سوم نوشت و ویرا خبر داد از آنکه امر خلافت و امارت بمعاویه
باز گذارد بشرط آنکه بعد ازین خواهد آمد در صلحنامه و شرط دیگر آنکه دیون ویرا تمام ادا کنند
و اهل عراق و حجاز مطالبه به هیچ وجه ننماید معاویه در جواب نوشت که مطالبتی غیر عشر از ایشان

وامام حسن به تکرار مدعای خود مشغول تا وقتیکه معاویه راضی نشد و ورق ابیض را نزد امام حسن ع فرستاد
که هر چه مدعا داری در صلحنامه بنویس که من قبول دارم والتزام آن مینمایم این روایت که بیان کردیم در
کتب سیر مذکور است و آثار و روایتی که در صحیح بخاری از حسن بصری رضی الله عنه ایراد کرده شد
آنست که گفت امام حسن رض با لشکری تمام انبوه مثل کوه در مقابل معاویه رض در آمد آنگاه عمرو بن
العاص بمعاویه گفت لشکری می بینم که پشت نخواهند داد تا وقتیکه امثال و اقران خود را
بقتل آرند معاویه با او گفت و او یعنی عمرو والله که خیر الرجلین بود که اگر این دو گروه یکدیگر
را بقتل آرند کسی نخواهد ماند که با مر مسلمانان قیام نماید و محافظت نساء و ضیاع ایشان کند
بنابرین دو کس را از قبیله قریش از قبیله بنی عبد الشمس یکی عبد الرحمن بن سمره و دیگری
عبد الرحمن بن عامر نزد امام حسن ع فرستاد و گفت بروید و آنچه من میگویم برین امر عرض کنید
و مر او را سخنان نیک گوئید و طلب حاجت من از وی نمائید و او را رغبت دهید در صلح
چون آن دو شخص آمدند و از هر باب سخنان گفتند و عرض حاجت نمودند امام حسن رض در جواب
ایشان گفت که ما بنو عبد المطلب ازین مال فرا گرفته ایم و در میان این امت خونها و
فسادها وقع شده ازین نوع سخنان عذر آمیز گفت آن دو شخص گفتند معاویه چنین و چنین
بر شما عرض میکند و حاجت خود بشما القای مینماید و از شما سوال میکند آنچه گوئید قبول کنا
امام حسن رض گفت کیست که از عهده این اختلاط و شروط وی بیرون آید گفتند ما از عهده آنچه
گوئیم بیرون آئیم و قبول داریم و از عهده آنچه گوئیم بیرون خواهیم آمد بعد از آن امام حسن رض هیچ چیز
از ایشان طلب نکرد مگر آنکه گفتند قبول داریم و از عهده همه بیرون خواهیم آمد و برین نهج مصالحه
قرار یافت انتهی و ممکن است که جمع میان روایت کتب سیر و روایت بخاری باین طریق کنیم که معاویه
در اول حال رسولان خود را نزد حضرت امام حسن ع فرستاده باشد بعد از آن حضرت شاهزاده
حسن ع کتابت بمعاویه نوشته مدعیات خود را از وی طلبیده باشد والله اعلم و چون مصالحت
قرار یافت حسن رض صلحنامه نوشت باین عبارت بسم الله الرحمن الرحیم هذا
ما صالح علیه الحسن بن علی رضی الله عنهما معاویة بن ابی سفیان صالحه علی ان
یسلم الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله وسنة رسول الله وسیرة
الخلفاء الراشدین المهدیین ولیس لمعاویة بن ابی سفیان ان یعهد الی احد من
بعده عهدا بل یکون الامر شوری بین المسلمین وعلی ان الناس امنوا حیث
کانوا من ارض الله تعالی فی شامهم وعراقهم وحجازهم ویمنهم وعلی ان اصحاب
علی وشیعته امنوا علی انفسهم واموالهم ونساءهم واولادهم حیث کانوا

وعلى معاوية بن ابي سفيان بذلك عهد الله وميثاقه وان لا يبتغي للحسن بن
علي ولا لاخيه الحسين رضي الله عنهما ولا لاحد من اهل بيت رسول الله
صلى الله عليه وسلم غائلة سرا ولا جهرا ولا يخيف احدا منهم في افق من الآفاق
اشهد عليه فلان بن فلان وكفى بالله شهيدا يعنى اين صلحنامه ايست ميان حسن
بن علي رضه و معاويه بن ابي سفيان مصالحت نمودند بر آنكه ولايت امر مسلمانان بمعاويه تسليم كند بشرط آنكه
عمل نمايد در ميان ايشان بكتاب الله و سنة رسول الله و سيرت خلفاء الراشدين و شرط ديگر
آنكه معاويه را نميرسد كه بعد از وي كسى را ولي عهد خود سازد بلكه امارت مفوض برأى مشورت مسلمانان
بوده باشد هر كس را كه خواهند بر خود امير گردانند و شرط ديگر آنكه امين باشند از وي مردم در هر مكانى
كه باشند از ارض الله تعالى در شام و عراق و حجاز و يمن و اصحاب و شيعه علي رضه در هر جا كه باشند
بر نفس و مال و اولاد خود امين باشند و بر معاويه بن ابي سفيان عهد و ميثاق خداى تعالى هست برين
هيچ كه نسبت بحسن بن علي رضي الله عنه و برادر وي حسين بن علي رضه و هيچ كس از اهلبيت رسول الله صلى الله
وسلم غائله و كيد و رسى نه در سر و نه در جهر داشته باشد و ظلم نرسانند احدى از ايشان را در هر ناحيه
و نواحى كه بوده باشند بشهادة فلان بن فلان و كافى ست بشهادت حق سبحانه و تعالى و بعد
اتمام صلح معاويه از حسن رضه التماس نمود كه در حضور جمعى از مردم بگويد كه امر امارت بمعاويه تسليم كردم
و با او بيعت نمودم حسن رضه التماس او را اجابت نموده بر منبر برآمد و بعد از ثناى حق تعالى و درود
بر محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ايها الناس بدانيد كه عاقلترين مردم كسى است كه تقوى و پرهيزگارى
دارد و احمق ترين مردم كسى است كه فجور و معاصى ميكند و بسيارى از مواعظ و حكم بيان فرمود تا سخن
باينمقام رسانيد كه گفت ميدانيد كه خداى تعالى شما را هدايت داد و از گمراهى و جهالت آزاد گردانيد
بسبب جد من محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم و بعد از ذلت و خوارى شما را عزيز گردانيد و بعد از قلت
شما را كثرت گردانيد بدانيد كه معاويه نزاع كرد با من در چيزيكه حق من بود نه او و من در صلاح امت
نظر كردم و فتنه را منقطع ساختم و حال آنكه شما با من بيعت كرده بوديد كه صلح كنيد با كسى كه من با او
صلح نمايم و حرب نمائيد با كسى كه من حرب نمايم با او و حاليا رأى من باين قرار يافته است كه با
معاويه صلح كنم و جنگى كه ميان من و او واقع است برطرف نمايم زيرا كه مردم از كشتن خلاص يابند
و محافظت خون ايشان نمودن بهتر است از خون ايشان ريختن و اراده نكردم باين صلح مگر
صلاح و بقاى شما وان ادرى لعله فتنة لكم ومتاع الى حين و نميدانم كه شايد
ازين صلح آزمايشى باشد شما را و شايد كه برخوردارى باشد شما را تا هنگام اجل موعود و ببايد دانست
كه انشراح صدر امام حسن رضه كه فرمود صلى الله عليه وسلم ان ابني هذا سيد وسيصلح الله به

بین فئتین عظیمتین من المسلمین رواه البخاری بتحقیق این پسر من سید است
روز و باشد که خدا تعالی بسبب او صلح میان دو لشکر عظیم از مسلمانان خواهد مترجم گوید در نهایت جزری
آورده که بعضی از علما گفته اند که سید در حدیث بمعنی حلیم است بقرینه تتمه حدیث که اصلاح بین الفئتین است
که منشا آن حلم و وقار امام حسن بود رضی الله عنه وفیه بعد من حیث اللفظ والله اعلم و در دلایل
روایت کرده از امام حسن رض که فرمود جمال العرب بیدی صالحون من صالحت ویحاربون
من حاربت فترکتها ابتغاء لوجه الله تعالی وحقن دماء المسلمین یعنی سادات و اشراف
عرب در حکم من بودند صلح میکردند با کسی که من صلح کنم و حرب می نمودند با کسی که من حرب نمایم لیکن ترک
امارت کردم از برای طلب رضای حقتعالی و از جهت نگاهداشت خون مسلمانان و نزول امام
حسن رضی الله عنه از امر خلافت در سال چهل و یکم از هجرت بود در ماه ربیع الاول و بعضی گفته اند در ماه
ربیع الآخر و جمادی الاولی نیز گفته اند و اصحاب وی رضی الله عنه گاهی میگفتند یا عار المسلمین
حضرت امام حسن در جواب ایشان میفرمود العار خیر من النار عار بهتر است از آتش دوزخ
مرویست که مردی امام حسن رض را گفت السلام علیک یا مذل المؤمنین در جواب وی فرمود که مذل
مؤمنان نیستم لیکن مکروه داشتم که برسر ملک شما را بقتل آورم و بعد از وقوع صلح از کوفه حلت
فرموده بمدینه رفت و در آنجا اقامت فرمود فصل دوم در فضائل امام حسن رض و درین فصل ده از
حدیث مذکور خواهد شد حدیث اول مرویست بروایت بخاری و مسلم از براء بن عازب که گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم در حالتیکه حسن رض بر کتف مبارک آنحضرت بود و فرمود اللهم انی
احبه فاحببه بار خدایا من حسن رض را دوست میدارم پس تو وی را دوست دار حدیث دوم
مرویست بروایت بخاری از ابو بکره رض که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالتیکه بر منبر بود
و امام حسن رض در پهلوی آنحضرت نشسته بود و یکبار بوی نظر میکرد و یکبار بمردم و میگفت ان
ابنی هذا سید ولعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین ترجمه
این حدیث گذشت حدیث سیوم مرویست بروایت بخاری از ابن عمر رض که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود هما ریحانتای من الدنیا یعنی حسن رض و حسین رض مثل دو گل خوشبوی من اند
از دنیا و ریحان بمعنی رزق نیز آمده است یقال سبحان الله و ریحانه ای اسبحه واسترزقه
حدیث چهارم بروایت ترمذی و حاکم از ابو سعید خدری رض مرویست که گفت رسول الله صلی
الله علیه وسلم فرمود الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة حسن و حسین بزرگ و سردار
جوانان اهل بهشت خواهند بود حدیث پنجم روایت کرد اسامه بن زید که گفت رسول صلی الله
علیه وسلم را دیدم که حسن و حسین بر رکبتین آنحضرت بودند و فرمود هذان ابنای و ابنا

بنتی اللهم احبهما فاحبهما واحب من یحبهما این هردو پسران من اند و پسران دختر
من اند بار خدایا دوست میدارم ایشان را پس تو ایشان را دوست دار و دوست کسی را که ایشان را
دوست دارد حدیث ششم روایت کرد ترمذی از انس رضی الله عنه که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم
پرسیدند که کدام یک را از اهلبیت خود دوست میداری گفت حسین و حسن را دوست میدارم
حدیث هفتم روایت کرد حاکم از ابن عباس رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم می آمد در حالیکه
حسن را بر گردن خود سوار کرده بود و درین اثنا مردی ملاقی آنحضرت شد گفت نیکو مرکبی است ای
غلام که بر آن سوار میکنی پس رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ونعم الراکب هو ای این کس نیز نیکو
سوار هست حدیث هشتم روایت کرد ابن سعد از عبد الله بن زبیر که گفت شبیه ترین اهلبیت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با او حسن بود دیدم که در آمد در حالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در
مسجد بود و بر گردن مبارک آنحضرت یا بر پشت آنحضرت سوار شد و آنحضرت او را پائین نیاورد
تا وقتیکه خود پائین آمد و بتحقیق رسول الله صلی الله علیه وسلم در رکوع بود و پاهای مبارک کشاده
کردانید تا حسن از میان آنحضرت بیرون رفت حدیث نهم مرویست بروایت ابن سعد
از ابی سلمه بن عبد الرحمن که گفت رسول صلی الله علیه وسلم زبان مبارک خود را به حسن بن علی می نمود
و چون آن کودک سرخی زبان را مشاهده میکرد نشاطی و خوشحالی میکرد حدیث دهم
روایت کرد حاکم از زید بن ارقم که گفت حسن بن علی رضی الله عنهما برخاست که خطبه بخواند درین اثنای
مردی از از دشنوءة برخاست و گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که حسن را بر دوش داشته
بود در حالیکه میگفت من احبنی فلیحبه ولیبلغ الشاهد الغائب هر کس که مرا دوست
دارد باید که حسن را دوست دارد و باید که این خبر حاضر بغائب برساند اگر آدمی گوید اگر نه کرامت
پیغامبر بودے این حدیث را نه بهیچکس نقل نمیکردم حدیث یازدهم روایت کرد ابو نعیم در حلیه
از ابو بکره رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم با ما نماز میگذارد و وقتیکه بسجده رفت حسن
چون طفل بود آمد و بر پشت آنحضرت می نشست آنگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیار برفق و آهستگی
بر میداشت و چون از نماز فارغ شد اصحاب گفتند یا رسول الله سلوک با این کودک که میکنی با هیچکس
نمیکنی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان هذا ریحانتی وان هذا ابنی سید وعسی ان
یصلح الله تعالی به بین فئتین من المسلمین بتحقیق این کودک مثل ریحان من است
که او را می بویید و این پسر من سید است و نزدیک شده است که آشتی دهد خدا تعالی بسبب
وی میان دو لشکر عظیم اهل اسلام حدیث دوازدهم مرویست بروایت بخاری و مسلم از
ابو هریره رضی الله عنه که گفت که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم انی احبه واحب من یحبه

یعنی حسن را دوست میدارم بار خدایا تو او را دوست دار و کسی که او را دوست دارد دوست دار و ابوهریره گوید بعد از آنکه این سخن را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم فرمود هیچکس نزد من دوست‌تر از حسن نبود و در حدیث ابوهریره ایضا بروایت حافظ بلقی وارد است که گفت هرگز حسن بن علی را ندیدم مگر آنکه اشک در دو چشم من میریخت و سببش آن بود که روزی رسول صلی الله علیه وسلم قدم مبارک بیرون فرمود و من در مسجد بودم آنگاه دست مرا گرفت و تکیه بر من داشت تا رفتیم در بازار بنی قینقاع و دران بازار نظر فرمود باز گشت و در مسجد نشست و گفت پسر مرا طلب کن آنگاه حسن بن علی رضی الله عنهما دویده آمد و در کنار آنحضرت نشست و رسول صلی الله علیه وسلم دهان وی را بگشود و بعد از آن دهان مبارک خود را در دهان وی کرد و گفت اللهم انی احبّه واحبّ من یحبّه ولحب من احبه ثلاث مرات یعنی سه نوبت فرمود بار خدایا من او را دوست میدارم تو او را دوست دار و کسی که او را دوست دارد دوست دار سه بار فرمود و امام محمد روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من احبّنی واحبّ هذین وابا هما وامهما کان معی فی درجتی یوم القیامة هر کس که مرا دوست میدارد و دوست دارد حسن و حسین را و پدر و مادر ایشان را در درجه من خواهد بود در روز قیامت و ترمذی باین لفظ روایت کرد و کان معی فی الجنة وگفته اند که این حدیث غریب است و مراد ازین معیت معیت من حیث المقام نیست بلکه معیت از جهت دفع حجاب ست میان ایشان نظیر قول خدایتعالی ومن یطع الله ورسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا حاصل این حدیث آنکه هر کرا مرد و کسی را دوست دارد فردا با وی خواهد بود والمرء مع من احبّ

## فصل سیوم

در بعضی از مآثر و مناقب امام حسن رضی الله عنه بدانکه امام حسن رضی الله عنه سید و حلیم و کریم و زاهد و با سکینه و وقار صاحب حشمت و جود و سخاوت و ممدوح خلایق بود چنانچه بسط این خواهد آمد مرویست بروایت ابونعیم در حلیه که حسن رضی الله عنه فرمود که مرا شرم می آید از آنکه بپرورد گار خود برسم و پیاده بخانه او نرفته باشم بنا برین بیست حج گزارد و حاکم از عبدالله بن عمران روایت کرد که حسن سه بار از مال خود بیرون رفت و تصدق فرمود و سه نوبت مال خود را قسمت نموده براه خدایتعالی چنانکه اگر دو نعلین بودی یکی را بفقیر میداد و دیگری نگاه میداشت و اگر دو موزه بودی یکی میداد و یکی نگاه میداشت نقلست از ابونعیم که حسن شنید که مردی از خدایتعالی ده هزار درهم طلب مینماید فی الحال همین مبلغ جهت وی فرستاد و مردی دیگر نزد وی آمد و از حال خود و فقر و فاقه چیزی شکوه کرد بعد از آن که صاحب مال بود حسن در جواب او

گفت ای فلان حق سؤال تو عظیم گردانید نزد من معرفت بآنچه ترا واجب ست از نفقات و دست
من عاجزست از رسانیدن چیزے که تو اهل آنی و کثیر در ذات حق سبحانه و تعالی قلیل ست و من
مالک اینقدر نیستم که شکرگذاری تو وفا کنم اگر آنچه میسر باشد قبول میکنی و مؤنت اهتمام و تکلف از من
میبداری حاضری خواهم رسانید آنمرد گفت ای پسر دختر رسول صلی الله علیه وسلم من اقلیل را قبول و امام
و عطا را شکرگذارم و بر منع عطا عذر میگویم آنگاه حسن رضی الله عنه وکیل خود را طلب نمود و حساب از وکرد
بعد از حساب پنجاه هزار درهم فاضلش گفت این فاضل را حاضر سازد وکیل چون پنجاه هزار درهم
نقره حاضر گردانید و حسن رضی الله عنه گفت آن پانصد دینار طلا که نزد تو بود کجاست گفت نزد من هست
انگاه باحضار آن امر فرمود و چون بحضور آورد و آنرا با پنجاه هزار درهم منضم ساخته بآن مرد داد
**نقلست** که عجوزی مهمانی کرد حسن و حسین و عبد الله بن جعفر طیار را رضی الله عنهم حسن هزار
دینار طلا و هزار گوسفند نیز بآن عجوزه داد و امام حسین مثل همین عطا فرمود و عبد الله بن جعفر طیار
دو هزار دینار و دو هزار گوسفند عطای نمود و مرویست بروایت بزار و غیر او که چون امام حسن بامر
خلافت قیام نمود در اثنای ادای صلوة و قتیکه بسجده رفت مردی زخم خنجر بوی زد بعد از ان بر جا
و خطبه خوانده گفت ای اهل عراق بترسید از خدا تعالی در حق ما امرا و ضیفای شمائیم و ما از اهل بیتیم که
خدا تعالی در حق ایشان فرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و امثال این سخنان میگفت تا هیچکس از اهل مسجد نماند مگر آنکه گریه افتاد و
ابن سعد از عمر بن اسحاق روایت کرد که گفت هرگز کلمه فحش از امام حسن رضی الله عنه نشنیدم مگر یکنوبت
که میان وی و عمرو بن عثمان بن عفان بواسطه زمینی خصومت واقع شد گفت لیس له عندنا
الا ما رغم انفه یعنی عمرو را چیزے نزد ما نیست مگر ذلت و خواری و این کلمه ترو آن عامل به بود رسو
نزد وی فرستاد که وی را است کرده هر جمعه امیر المؤمنین شیر پروردگار علی کرم الله وجهه را بر منبر
میکرد و حسن رضی الله عنه گفت که ای رسول مروان را بگو که من ترا سب نمیکنم که گناهی را از تو محو کنم و لیکن وعده
ما و تو روز قیامت ست نزد خدا تعالی اگر آنچه میگوئی راست خواهد بود خدا تعالی جزای صدق تو
خواهد داد و اگر دروغ گفته عذاب و نقمت خدا تعالی سخت ترست از همه چیز روزی مروان
بینی خود را بدست راست خود پاک کرد حسن رضی الله عنه او را سرزنش کرد و گفت اف لک اینقدر
نمیدانی که دست راست از برای وجه ست و دست چپ از برای فرج ست چون مروان
را جواب نبود ساکت شد **نقلست** که حسن رضی الله عنه زنان را بسیار طلاق میداد و هیچ زن را مفارقت
نمود مگر آنکه حسن رضی الله عنه را دوست داشتی و نبود زن رسیده بود و ابن سعد از علی کرم الله وجهه
روایت کرده که گفت که ای اهل کوفه عقد و مزاوجت با حسن رضی الله عنه مکنید که او کثیر الطلاق ست انگاه

آنگاه مردی از اهل همدان حاضر بود گفت او دختران را بمن تزویج کن که اگر از او فرزندی آید
میدارد و اگر نکرده طبع ست طلاق میدهد نقلست که مروان از فوت حسن میگریست و بگریه
در جنازه او برفت حسین گفت ای مروان بروی گریه میکنی و حال آنکه در ایام حیات چه مقدار آزار
وی کردی و چندان بجرع غصص میخورد از تو مروان گفت اینها که من کردم بکسی میکردم که
حلیم تر ازین کوه بود و اشارت کرد بدست خود بسوی کوه و ابن عساکر روایت کرده که حسن
را گفتند که ابوذر رحمة الله علیه میگوید فقر نزدیک من دوست تر است از غنا و مرض نزد من دوست
تر است از صحت حسن گفت رحم الله اباذر اما من میگویم هر که توکل کند بر حسن اختیار خدا تعالی
برای او تمنا نمیکند بدرستیکه او در غیر حالتی هست که خدا تعالی برای او اختیار فرموده نقل
ست که عطائیکه از بیت المال بحسن میرسید هر سال صد هزار درهم بود و در بعضی سالها معاویه
آنرا منع نمود و حسن ازین معنی بسختی و تنگی می کشید و میگفت قصد کردم که قلم و دوات طلبیدم کرده در آن باب
بمعاویه چیزی نویسم باز خود را نگاه داشتم و آن داعیه را بطرف کردم چون خوابیدم در رؤیا رسول الله
صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که مرا گفت ای حسن چه حال تو است گفتم ای پدر بکمال رسید حال من
و شکوه تاخیر مال با آنحضرت کردم فرمود آیا دوات طلب نمودی که بمخلوقی مثل خود در آن باب چیزی نویسی
گفتم بلی یا رسول الله من چه کار کنم فرمود که این دعا بخوان اللهم اقذف فی قلبی رجاءك
واقطع رجائی عمن سواك حتی لا ارجو احدا غیرك اللهم وما ضعفت عنه
قوتی وقصر عنه عملی ولم تنته الیه رغبتی ولم تبلغه مسئلتی ولم یجر علی لسانی
مما اعطیت احدا من الاولین والآخرین من الیقین فخصنی به یا ارحم
الراحمین حسن گوید والله که هفته بر زبان این دعا الحاح ورزیده بودم که معاویه هزار
هزار و پانصد هزار درهم جهت من فرستاد من گفتم الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره
ولا یخیب من دعاه حمد و ثنای مر خدایرا که فراموش نکند کسی را که یاد میکند او را و زیانکار و
محروم نمیسازد کسی را که او را بخواند و در همان شب رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم
فرمود ای حسن چونی گفتم بخیریت مقرون است یا رسول الله و حکایت نزد فرستادن معاویه
باآنحضرت صلی الله علیه وسلم گفتم آنحضرت فرمود یا بنی هکذا من رجی الخالق ولم یرج
المخلوق ای پسر من همچنین است کار کسیکه امید از خالق دارد و از مخلوق تمنا نمیکند آورده
اند که چون حسن بحالت نزع رسید برادر خود حسین را گفت ای برادر پدر تو بامر خلافت مشرف
شده بود و خدای تعالی از وی صرف نمود و ابوبکر متولی آن امر شده و مشرف بآن گشت
و صرف شد از وی بسوی عمر و بعد از عمر وقتیکه شوری شد گمان داشت در آنکه از وی متجاوز نخواهد

کرد آخر از وی در گذشته بعثمان رضی الله عنه در رسید و بعد از قتل عثمان با پدر تو بیعت کردند و
بعد از بیعت مردم با وی نزاع کردند و منجر بآن شد که شمشیر از غلاف بیرون آوردند چندانکه سعی فرمود
از کدورت صاف نگشتند تا آنکه شربت شهادت چشید و من والله که گمان ندارم که خدا تعالی جمع
کند در ما نبوت و خلافت و هر آینه میدانم که سفهای کوفه استخفاف تو خواهند نمود و ترا بیرون خواهند
برد و دیگر آنکه قبل ازین از عایشه صدیقه رضی الله عنها طلب کرده بودم که با رسول الله مدفون شوم او
قبول این معنی از من کرده بود باید که بعد فوت من باز از آن اعاده کنی چرا که گمان اینست که قوم ترا
منع خواهند ازین امر اگر منع کنند مبالغه درین امر مکن و چون رحلت فرمود حسین نزد عایشه رضی
الله عنها آمد عایشه رض گفت نعم و اکرم و بیارید ویرا و لیکن مروان منع کرد و حسین رضی الله عنه با کسانیکه اتباع
وی بودند سلاح پوشیدند که با مروان قتال نمایند تا آنکه ابو هریره رضی الله عنه در میان افتاد و بنا بر صلاح
وقت ویرا در بقیع پهلوی مادرش دفن کردند رضی الله عنهما و سبب وفات حسن رضی الله عنه
آن بود که یزید پلید ولی رحم و لی حیا با زوجه وی جعده بنت اشعث بن قیس کندی قرار
قرار داد که حسن را مسموم سازد که من ترا بزنی خواهم کرد و صد هزار درهم بتو خواهم داد و چون زهر در
طعام وی کرد حسن چهل روز بیمار بود و بعد از چهل روز بعالم بقا رحلت نمود و آن زن کسی نزد یزید فرستاد
که بشرط خود وفا کن یزید گفت من ترا از جهت آزمایش گفته بودم و رنه بقتل حسن رضی نبودم پس
راضی شوم ترا از بهر نفس خود بصورت حسن سفر که نیز مقتول سازی و از بسیاری از متقدمین منقولست
مثل قتاده و ابو بکر بن حفص از متاخرین مثل زید العراقی که در مقدمه شرح تقریب آورده یا
که وفات وی رضی الله عنه در سنه احدی و خمسین بود و درین قولها بسیار است و اکثر بقول ثانی
رفته اند چنانچه جمعی باین معنی قایل شده اند و غلط کرده است او را واقدی که قول اول را ترجیح
داده خصوص سبب یکبیت و خمسین و کسیکه بسیع و خمسین قایل شده باشد **نقلست**
که برادرش حسین جهد و سعی بسیار نمود که ویرا اخبار کند که چه کس است که ویرا زهر داده است حسن قبول
این معنی ننمود و ویرا خبر نکرد و گفت اگر آن شخص است که ظن من در حق وی است عقاب خدا تعالی سخت
ترست از عقاب شما و ویرا بخدا تعالی گذاشتم و اگر آن شخص نباشد بسبب من کسیکه بیگناه است چرا
کشته شود و دیگر وصیت قول اینست که فرموده ای برادر من ایام وفات من رسیده است که از
تو مفارقت نمایم و به پروردگار خود مراوصال شود و می یابم که جگر من بریده شد و بتحقیق میدانم که از
کجا آمده است لیکن نزد خدا تعالی با او مخاصمت خواهم کرد و بس حکمی که مرا بر تو ثابت است دربنباب
تکلم مکن چون رحلت کنم غسل و تکفین من بکن و بر سر بری حمل کرده بقبر جدم رسول الله صلی الله علیه وسلم
نزدیک گردان تا تجدید عهد کنم آنگاه مرا بقبرستان خود فاطمه بنت اسد نقل کن و در همان مقام مدفون سازد

وسوگند میدهم ترا بخدا تعالی که در امر من یک محجمه خون نریزی و در بعضی روایت از سعید المقبری آمده که ای برادر
سه نوبت زهر بمن داده اند واین نوبت از همه سخت تر است حسین رض گفت کیست آنکه ترا زهر داده است
گفت که میخواهی که با ایشان مقاتله کنی من امر ایشان را بخدا تعالی باز گذاشتم و در روایت دیگر گفت
چند دفعت مرا زهر داده اند هرگز مثل این دفعت نداده اند گویا که باز هر جگر مرا انداخته اند چنانچه بخاطرم
میرسد که بچوب بیرا باز گردانم حسین رض گفت ای برادر کیست که ترا زهر داده است گفت که میخواهی
که او را بقتل آری گفت بلی حسن رض گفت اگر آنکس است که گمان من در حق اوست او را بخدای گذاشتم که
عذاب خدا تعالی سخت تر است و اگر غیر او باشد بیگناهی را بسبب من قتل مساز نقلست که حسن رض
در خواب دید که در پیشانی او قل هو الله احد نوشته اند با بخواب خود و اهلبیت خوشحال شدند و مردم
را بشارت دادند و چون نزد ابن مسیب این نقل کردند وی گفت اگر رؤیا صادقه است از اجل وی
قلیلی مانده است بعد از چند روز دیگر از حکایت از عالم رحلت فرمود و سعید بن العاص که در آن
ولا از جانب معاویه والی مدینه بود بروی نماز گذارد و نزدیک فاطمه بنت اسد در بقیع که مشهور است
مدفون گشت و عمر وی چهل و هفت سال بود از آنجمله هفت سال با رسول الله بود و سی سال با پدر خود علی
کرم الله وجهه بود و شش ماه خلیفه بود و ده سال و نیم در مدینه طیبه اوقات گذرانیده رضی الله عنه
والله اعلم بالصواب

## باب دوم در فضائل و مآثر اهلبیت نبوی صلی الله علیه وسلم

و در آن چند فصلست

### فصل اول در آیات قرآنی که در شان ایشان وارد شده اند

**آیت اول** انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا جزاین نیست که میخواهد خدا تعالی تا ببرد از شما گناه را ای اهلبیت پیغمبر و پاک کند خدا تعالی
شما را از معاصی پاک گردانیدنی اکثر مفسرین برین رفته اند که این آیت نازل شد در شان اهل بیت پیغمبر
علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و بعضی گفته اند که این آیت نازل شد در شان ازواج مطهرات
پیغامبر صلی الله علیه وسلم بدلیل قوله تعالی واذکرن ما یتلی فی بیوتکن و این قول را
نسبت با بن عباس رض داده اند و از جهت بود که مولای ابن عباس عکرمه در بازار منادی میزد که
این آیت در شان زنان رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است و بعضی گفته اند مراد رسول الله
صلی الله علیه وسلم است تنها و جمعی دیگر گفته اند که در شان زنان پیغامبرست زیرا که در بیت سکنای
رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند بدلیل خطاب واذکرن ما یتلی فی بیوتکن و در شان اهلبیت
نیست مخصوص است و آن کسی که صدقه بروی حرام است بعضی مفسرین بقول اخیر اشاره کرده اند ترجیح این را
داده اند و ابن کثیر تقویت این قول کرده باآنکه ایشان سبب نزول اند و رسول صلی الله علیه وسلم یکی از
جزاهای آنها است جمعی بقول اخیر یا بقول اصح و احادیث بسیار درین قول وارد شده بعضی مطلب

آن وارد که دلیل اول شود و بعضی صلاحیت دلیل ثانی دارد و این اکثر است بنابرین
معتمد علیه است چنانچه مقرر شد و باید که بعضی از بنا احادیث را مذکور سازیم روایت اول
مرویست بروایت اصحاب از ابو سعید خدری که این آیت در شان پنج کس نازل شد پیغامبر صلی الله علیه وسلم
و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و ابن جریر مرفوعا باین لفظ روایت کرده است نزلت هذه
الآیة فی خمسة فی النبی صلی الله علیه وسلم و فاطمة و فی علی و حسن و حسین و
طبرانی نیز روایت کرده و مسلم باین طریق روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم ایشانرا در زیر کسائی
یعنی عبائی که سیاهی بود در آورد و این چهار در آن بهشت بودند … چونکه رسول صلی الله علیه وسلم
این چهار کس را پوشانید و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اللهم خاصتی
اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا بار خدایا اینجماعت اهل بیت من اند ببر از ایشان
گناه را و پاک گردان پاک گردانیدنی آنگاه ام سلمه رضی الله عنها گفت من نیز با ایشانم ای رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود انک علی خیر یعنی تو نیز بر جای خود نیکو هستی و در روایت دیگر آنکه بعد
از آن نیز گفت انا حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم وسالم لمن سالمهم
وعدو لمن عاداهم من جنگ میکنم با کسیکه با ایشان جنگ کند و صلح میکنم با کسیکه با ایشان صلح می
کند و دشمن خواهم شد با کسیکه با ایشان دشمنی میکند و در روایت دیگر عبا بر ایشان انداخت و دست
خود بر ایشان نهاد و گفت اللهم ان هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتک وبرکاتک
علی آل محمد انک حمید مجید و در روایت دیگر آنکه این آیت در خانه ام سلمه رضی الله عنها
نازل شد و رسول صلی الله علیه وسلم ایشانرا طلبید و عبا بر ایشان پوشانید و دعا کرد در حق ایشان
بچیزی که مذکور شد و در روایت دیگر آنکه چون ایشان آمدند و مجتمع شدند این آیت نازل شد
پس این دو روایت هر دو صحیح باشد محمول بر این است که دو بار این آیت نازل شده است و در
روایتی است که بعد نسبت فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی اذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا آنگاه ام سلمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله آیا من از اهل بیت تو نیستم فرمود بلی و او را در عبا
داخل کرد بعد از آنکه دعا برای ایشان کرده بود و در روایت صحیح وارد شده که واثله گفت من
نیز داخل در اهل بیت توام یا رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم انت من اهلی تو از اهل منی و واثله
میگوید این حدیث از همه چیزها زیاده وارم و بیهقی گوید که واثله را در حکم اهل کرده اند بنابر تشبیه
بلکه مستحق باین اسم است و این اطلاق نه از روی تحقیق فرموده و در روایتی مقدم دیگر آنکه
چون ایشانرا جمع کرده و دعای طولانی تر از آنچه گذشت در حق ایشان فرمود واثله گفت و علی
یا رسول الله پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود وعلیک یعنی بر تو نیز و محب طبری اشارت کرده

این فعل از رسول الله صلی الله علیه وسلم مکرر واقع شده در خانه ام سلمه رضی الله عنها و در خانه فاطمة الزهراء
رضی الله عنها و در غیر این دو موضع نیست و بایقول جمع در میان روایات مختلفه در باب اجتماع ایشان
وما جاء لهم وما دعا به لهم وجواب واثله و ام سلمه بتوان کرد و مؤید اینست روایت دیگر که
رسول صلی الله علیه وسلم در خانه حضرت بی بی فاطمة الزهراء مثل همین دعائی از برای اجتماعت ذکر فرموده
و در روایتی صحیح آنکه بقیه دختران و اقارب و ازواج خود را با چهار کس منتظم ساخته بصحت رسیده
از ام سلمه رضی الله عنها که گفت رسول صلی الله علیه وسلم را گفتم که من از جمله اهل البیتم فرمود بلی ان شاء الله تعالی
و ثعلبی برین رفته که مراد از اهل البیت درین آیت جمیع بنی هاشم است و مؤید اوست حدیث حسن مشهور
که رسول صلی الله علیه وسلم عباس و پسران او را ثوبی پوشانید و گفت ای پروردگار من این عم
من است و این فرزندان او و از اهل بیت من اند مستور دار ایشان را از آتش دوزخ همچنانکه مستور دارم
من ایشان را باین ثوب آنگاه چوبهای آستانه و دیوارهای خانه آمین گفتند سه نوبت و در روایت
که از جمله رواة او کسی است که ابن معین او را ثقه دانسته و غیر ابن معین او را ضعیف دانسته آنست
که ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فذلک قوله تعالی انما ولیکم الله و
رسوله الی آخره یا از قبایل را بیوت ساخت و گردانید مرا در بهترین بیوت ایشان و در بیت
قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
و حاصل کلام آنکه اهل بیت سکنی داخل اند درین آیت زیرا که ایشان مخاطب اند و چون مخفی بود اراده
اهل بیت نسب از آیت بنابرین رسول صلی الله علیه وسلم مبین ساخت آنرا بفعل و قول خود بآنکه
قولی که گذشت که مراد باهل بیت درین مقام عام است میان اهل سکنی مثل ازواج و میان اهل بیت
نسب جمیع بنی هاشم و بنی مطلب ... [illegible] از چند طریق اسناد که بعضی از آنها حسن است وارد
شده که فرمود انا من اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا
و من از جمله اهل بیتم که خدای تعالی برده است از ایشان گناه را و پاک گردانیده است ایشان را پاک
کردنی پس اهل البیت نسبت مراد است درین آیت همچون اهل سکنی و مسلم از زید بن ارقم روایت کرده
که چون از وی پرسیدند که آیا ازواج پیغامبر صلی الله علیه وسلم اهل بیت وی اند گفت که ازواج پیغامبر
صلی الله علیه وسلم اهل بیت اند بلکه اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی است که صدقه بر وی حرام است پس
اشارت کرد بآنکه نساء آنحضرت از اهل بیت نسب نیستند و اهل نسب بیت کسی که صدقه بر وی حرام است
بدانکه این آیت منبع فضایل اهل البیت نبوی است بوجهی آنکه مشتمل است بر غرر مآثر اهل بیت و اعتنای ربانی
ایشان ازین حیثیت که ابتدا کرد بانما که مفید حصر اراده اوست تعالی شانه در امر ایشان بر اذهاب جمیع
که آن اثم است یا شک در چیزی که ایمان بآن واجب است از ایشان و تطهیر ایشان از سائر اخلاق و

احوال

نذ و مومنه نذر و پاک ست که خواهد آمد و در بعضی طرق تحریم اهل بیت بر آتش و این فایده غایت تطهیرست
زیرا که الهام ایشان بحق سبحانه و تعالی و او است احوال و اعمال صالحه از جمله تطهیرست و ازین جهت بود
که چون خلافت ظاهره از دست اهل بیت رفت بواسطه آنکه سلاک انتقال یافت لهذا حق تعالی با نتقام زینبا
در عوض آن خلافت ظاهره با یشان خلافت باطنه داد چنانچه قومی برین رفته اند که قطب الاولیا در
زمان نباشد مگر از اهل بیت و بعضی رفته اند که قطب الاولیا از غیر ایشان هم میتواند باشد استاذ ابوالعباس مرسی
ست چنانچه شاگرد وی تاج بن عطا نقل از وی کرده از جمله اهل تطهیر اهل بیت تحریم صدقه فرض ست
بلکه صدقه نفل نیز نزدیک مالک بر ایشان زیرا که صدقه چرکهای مردم است و گرفتن آن بحال
ایشان لایق نیست با آنکه دال ست بر ذلت کسیکه آنرا گیرد و بر عزت کسیکه میدهد عوض صدقه خمس
و غنیمت که دال ست بر عزت گیرنده و بر ذلت دهنده با یشان عطا کردند و ازین جهت معتقد در
دخول اهل بیت ست و بنا برین اختصاص یافته اند بشارکت رسول صلی الله علیه وسلم در تحریم صدقه
فرض زکوة و نذر و کفارت و غیر اینها و بعضی از متاخرین مخالفت کرده گفته اند که نذر را حکم نفل دارد
لیکن صحیح چنانست که ایشان گفته اند که حکمش حکم فرض است و رسول صلی الله علیه وسلم ممتاز است بتحریم
صدقه نفل ایضاً اگرچه وجه حکم باشد یا تغیر مقدم بر مذهب اصح و ما در وی اختیار کرده است جهت

مستقیم

صلوة آنحضرت صلوة الله علیه و علیهم السلام در مساجد و شرب از سقایه زمزم و استدلال
کرده است شافعی بر حلیت نفل از برای اهل بیت بقول امام باقر رضی الله عنه که شد در شراب
از سقایها که در میان مکه و مدینه طیبه است گفت حلال است بر ما که صدقه غیر فرض و شافعی
بقول وی استدلال نموده و چنین آنحضرت امام محمد باقر رضی الله عنه نمیتوان گفت که قبیل از رای خود
این مسئله را بیان کرده زیرا که این مسئله تخصیصاتی تعلق دارد پس حدیث مرسلا خواهد بود و چیزیکه
امام محمد باقر رضی الله عنه از کبار تابعین بوده با آنکه مرسل بقبول اکثر علما اهل علم نیز قوت یافته است و این
تحریم عام است میان بنی هاشم و بنی مطلب و موالی ایشان و بعضی گفته اند ازواج مطهرات نیز از آن جمله
ست اگرچه عبدالبر حکایت بران کرده و لزوم نفقه ازواج مطهرات بعد از وفات آنحضرت و حرمت
نکاح ایشان صدقه مگر از جهت و مسکنت بخلافت اقتضا نمی تید مثل حیثی و یا سفری همچنانکه مقرر
در فقه و در حدیث آمده که صدقه حلال ست که بنی هاشم از یکدیگر گرفته باشند لیکن این حدیث ضعیف و
مرسل ست پس در حدیث صحیح نباشد و آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم از سقایه زمزم احتمال
دارد که آب در آن بوده برسول صلی الله علیه وسلم بیرون آورده باشد پس متحقق نیست که از صدقه
عباس رض بوده و حکمت در ختم آیت تطهیر بمبالغه مصدر در رسیدن اهل بیت بمرتبه اعلی از تطهیر و در رفع
تجوز و تنوین تطهیرا برای تعظیم و تکثیر و اعجاب ست فایده میدهد که این تطهیر از جنس متعارف

و مولف میان مردم نسبت باز تاکید کرد رسول صلی الله علیه وسلم آنچه در بیت ست تمام آن و تکریم ساخت
بقول خود اللهم هولاء اهل بیتی تا آخر حدیث و نفس خود را در تحت عبا در آورد و داخل ساخت
تا برکت اندراج آنحضرت با ایشان عاید گردد بلکه در روایتی دیگر چنین وارد شده که جبرئیل و میکائیل
علیهما السلام را با اهل بیت مندرج ساخت تا اشارت باشد بعلو قدر ایشان و ایضاً موکد ساخت
بطلب صلوة بر ایشان بقول خود فاجعل صلوتك تا آخر حدیث و بقول خود انا حرب لمن
حاربهم تا آخر حدیث و در روایتی دیگر وارد شده که بعد از آن فرمود الا من اذی قرابتی
فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله تعالی آگاه باشید هر که برنجانید قرابت مرا به تحقیق
مرا رنجانیده و هر کس که مرا رنجانید خدا تعالی را رنجانیده و در روایتی فرمود والذی نفسی بیده لا
یؤمن عبد حتی یحبنی ولا یحبنی حتی یحب ذوی قرابتی فاقامهم مقام نفسه
یا سخن اینکه نفس من بید قدرت اوست مومن نیست هیچ بنده تا آنکه مرا دوست دارد و دوست ندارد
مرا تا آنکه دوست دارد ذوی القربی اهل بیت مرا پس ایشان را قایم مقام نفس خود ساخت و از همین
است که بصحت رسیده از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود انی تارك فیکم ما ان تمسکتم
لن تضلوا کتاب الله وعترتی بدرستی و راستی که من بگذارم میان شما چیزی که اگر دست
بآن زنید گمراه نخواهید شد و تفسیر قرآن مجید است و اهل بیت من و در قضیه مباهله فقل تعالوا
ندع ابناءنا وابناءکم الی آخره که رسول صلی الله علیه وسلم حسن را در بر گرفت و دست حسین گرفت
و فاطمه از عقب رسول الله می آمد و علی از عقب فاطمه رضی الله عنها می آمد مراد از جماعت اند از اهل بیت
چنانچه از حدیث کسا اینکه مراد آیت انما یرید الله الخ است پس مراد به اهل بیت درین آیت و هر جا که ذکر
فضل ایشان و فضل آل ذوی القربی شده باشد جمیع آل پیغامبر صلعم است که آنحضرت بنی هاشم و بنی
عبد المطلب اند واما حدیث آل کل مومن تقی ضعیف است و اگر بصحت رسیده مؤید قول کسی است که جمع
میان احادیث کرده باین طریق که در دعای و در مثل صلوة شامل هر مومن تقی است واما در تحریم صدقه بر
ایشان مخصوص است بمیان بنی هاشم و بنی مطلب قایمید داده اند این شمول را بحدیثی که بخاری روایت
کرده که فرمود ما شبع آل محمد من خبز مادهم اللهم رزق آل محمد قوتا یعنی
سد ره و در قول آنست که مراد به آل ازواج و ذریت است فقط والله اعلم آیت دوم از آیات
فضائل اهل بیت ان الله وملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا
صلوا علیه وسلموا تسلیما بدرستیکه خدا تعالی درود میگوید و فرشتگان او نیز درود میفرستند
بر پیغامبر ای کسانیکه بخدا و رسول او صلی الله علیه وسلم ایمان آورده اید صلوة فرستید بر وی و سلام گوئید
یا انقیاد کنید مر او را انقیاد کردنی صلوة از حق تعالی رحمت است و از غیر او طلب رحمت بصحت

از کعب بن عجره که گفت چون این آیت نازل شد گفتیم یا رسول الله کیفیت سلام بر تو میدانیم اما نمیدانیم که
صلوة چگونه بر تو فرستیم کیفیت آن بیان فرمای رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم صل علی
محمد وعلی آل محمد الی آخره و در روایت حاکم آنست که گفتیم یا رسول الله صلوة بر شما و
اهل بیت تو چگونه بگوییم گفت بگویید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد الی آخره پس چون سوال
ایشان بعد از نزول آیت بوده و جواب ایشان اللهم صل علی محمد الخ دلیل ظاهر است بر آنکه
امر بصلوة باهل بیت و بقیه آل رسول الله صلی الله علیه وسلم مراد است درین آیت سوال از صلوة بر اهل
بیت و بقیه آل رسول الله مراد است درین آیه و اگر سوال از صلوة بر اهل بیت و آل نمیکردند بعد نزول
آیت رسول صلی الله علیه وسلم نیز جواب میداد بآنچه مذکور شد پس جواب ایشان از جانب رسول الله
برین نهج دلیل است بر آنکه صلوة بر اهل بیت از جمله مأمور به است و آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را درینجا
قائم مقام نفس خود ساخته است زیرا که غرض از صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم مزید تعظیم آنحضرت است
و تعظیم اهل البیت نیز از جمله تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است و از جهت وقتی که ایشان را در عبا آورد
گفت لا تصلوا علی الصلوة البتراء صلوة بترا بر من نفرستید گفتند بترا کدام است گفت
آنست که بگویید که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و اثبات آل در حدیث صلوة
منافات ندارد با حذف آل چنانچه در حدیث صحیحین مقرر شد که گفتند یا رسول الله چگونه بر تو صلوة
فرستیم بگویید که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و علی ازواجه و ذریته کما صلیت
علی ابراهیم الی آخره زیرا که ذکر آل در روایت دیگر ثابت شده و در حدیث صحیحین و غیر آن معلوم شده
که رسول صلی الله علیه وسلم ذکر جمیع این کلمات مثل ازواج و ذریته و غیر ذلک کرد لیکن هر یک راوی از حفاظ
چیزی حفظ کرده اند که دیگری آنرا حفظ نکرده با عطف ازواج و ذریت بر آل در اکثر از روایات
اقتضا میکند این را که تحقیق ازواج و ذریت از آل نباشند و این در ازواج واضح است بنا بر مذهب
اصح در اهل که ایشان بنو هاشم و بنو مطلب اند و اما ذریت از جمله آل است بر سایر اقوال پس ذکر ذریت
بعد از آل اشارتست بعظم و شرف ایشان و بروایت ابو داود وارد است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرمود من سره ان یکتال بالکمال الاوفی اذا صلی علینا و اهل البیت فلیقل اللهم
صل علی محمد ن النبی و ازواجه و امهات المومنین و ذریته و اهل بیته کما
صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید یعنی کسی که او را محبت ثواب بسیار باشد و
بر ما و اهل بیت نبوت را صلوة فرستد باید که باین طریق صلوة فرستد اللهم صل علی
محمد الی آخره و اما آنچه اصحاب گفته اند که کیفیت سلام بر تو میدانیم اشاره کرده اند بآن سلام
که در تشهد بر وی میفرستند چنانچه بیهقی و غیر او گفته اند و دلالت برین معنی میکند خبر مسلم که

کرده که صحابه گفتند یا رسول الله ما مامور شده ایم که صلوة بر تو فرستیم کیفیت آن بیان فرما آنگاه رسول صلعم
ساکت شدند تا آنکه گفتیم کاشکی سوال نکرده بودیم بعد از آن فرمود قولوا اللهم صل علی محمد
وعلی آل محمد الخ ونزد ابو داود در آخر حدیث آنکه گفت والسلام کما قد علمتم ای من العلم
یعنی کیفیت سلام بر من همچنان ست که میدانید اگر از علم بتخفیف میم و اما اگر از تعلیم بتشدید میم پس معنی این است
کیفیت سلام بر من چنان است که تعلیم شما کرده ام واین روایت نیز دلالت میکند که رسول صلی الله
علیه وسلم تشهد را تعلیم اصحاب میکرد وهمچنان که سورت قرآن را تعلیم میکرد و بصحت رسیده که مردی گفت یا
رسول الله اما تو سلام را دانستیم لیکن بیان فرما که صلوة بر تو چگونه فرستیم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم سکوت
اختیار فرمود چنانچه صحابه گفتند کاشکی آنمرد سوال نکرده بودی بعد از آن فرمود اذا انتم صلیتم
علی فقولوا هرگاه که شما بر من صلوة فرستید بگوئید اللهم صل علی محمد ن النبی الامی و
وعلی آل محمد الحدیث کسی نگوید که ابن اسحاق باین حدیث منفرد است ومسلم حدیث او را روایت نکرده
مگر در متابعات نیز آنکه میگویم که ائمه حدیث او را ثقه دانسته اند و او نیز دیگر مدلس فقط و علت تدلیس نیز
از وی ظاهر شده تصحیح او در تدلیس حدیث پس بانچه مذکور ساختیم واضح شد که در وا این حدیث
در محل بیان بود چرا که در هیئت امر بصلوة وارد شده چون صیغه امر است وامر از برای وجوب است
موافق است امر در ترتیب وموافق سنت ابتدا بر روایت وموافق سنت باروایتی که از ابن مسعود رضی
بصحت رسیده یتشهد الرجل فی الصلوة ثم یصلی علی النبی صلی الله علیه
وسلم ثم یدعو لنفسه یعنی باید که در نماز یعنی در وقت نشستن اول کلمه شهادتین بگوید
باز صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرستد باز برای نفس خود دعا کند وچون این ترتیب از ابن
مسعود رض از جانب رای خودش نیست در حکم حدیث مرفوع است وایضاً بصحت رسیده که رسول
صلی الله علیه وسلم شنید که مردی در نماز دعا کرد و حمد وثنا خدا تعالی نگفت وصلوة بر پیغامبر صلی
الله علیه وسلم نفرستاد آنگاه فرمود عجل هذا این مرد شتاب کرده بعد از آن آنمرد را طلب کرده باو
وباغیر او گفت اذا صلی احدکم فلیبدأ بالتحمید والثناء علی الله ثم لیصلی
علی نبیه ثم یدعو بعد بما شاء هرگاه که یکی از شما نماز کند باید که ابتدا بحمد وثنا خدا
تعالی کند یعنی در وقت جلوس در تشهد بعد از آن صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم بفرستد
باز دعا کند بانچه خواهد مصنف گوید بانچه ما درینمقام ذکر کردیم واضح شد قول شافعی رح که وجوب
صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است بصلوة وی در تشهد ابن مسعود رض نیز بیان آن نموده
پس قول شافعی رح در وجوب صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم حق است وموافق صحیح سنت فرموده
المصطفی [illegible] در شرح ارشاد و در شرح عباب استیعاب احادیث صحیحه درینباب ذکر کرده ایم با بیان [illegible]

که تشنیع بر شافعی رحمة الله علیه کرده و آنچه بیان این معنی کرده ایم که شافعی رح باین قول منفرد نیست و شاذ
نیست بلکه قبل از وی جماعتی از صحابه امثال ابن مسعود رض و ابن عمر و جابر و ابی مسعود البدری و غیر ایشان
مثل اسحاق بن راهویه و امام احمد حنبل بوجوب صلوة و یک قول امام مالک موافق قول شافعی و جمعی از
اصحاب مالک ترجیح این قول کرده اند بلکه شیخ الاعظم خاتمة الحفاظ شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که ندیدم کسی
از صحابه و تابعین که تصریح بعدم وجوب صلوة کرده باشد مگر نقلی که از ابراهیم نخعی کرده اند آنکه اشعار
باین معنی کرده که غیر او قایل است بوجوب آن انتهی و چون ظاهر شد که قول شافعی رح موافق قول صحابه و تابعین و
علماء سلف است زعم آنکه شافعی رح باین قول منفرد است و مخالفت فقهای امصار کرده زعم باطل و دعوی
فاسد است ملتفت الیه و معتمد علیه نیست و از جهت این ابن القیم گفته که اجماع سنت بر مشروعیت صلوة بر محمد
الرسول الله صلی الله علیه و سلم در تشهد و اختلافی نیست مگر در وجوب و استحباب و کسیکه وجوب نفی کرده اند و بعمل
سلف متمسک میشود درین تمسک او نظر است زیرا که در نماز صلوة بر رسول صلی الله علیه و سلم میفرستادند
و اگر اراده کرده شود بعمل سلف و اعتقاد ایشان احتیاج میشود بجانب نقل صریح بعدم وجوب صلوة
که وارد شده باشد از ایشان و آن نقل هرگز یافته نخواهد شد و اما آنچه قاضی عیاض گفته که مردم درینجا
یعنی در مسئله امام شافعی تشنیع کرده اند این گفتن معنی ندارد چرا که امام شافعی رح درین مخالفت نصی
یا اجماعی یا قیاسی یا مصلحت راجحه نه کرده که موجب تشنیع بوده باشد بلکه این قول از محاسن مذهبش است و
چنانکه گفته است شاعر درین باب شعر واذا محاسن اللائی ادل بها + صارت ذنوبا
فقل لی کیف اعتذر + یعنی زمانیکه نیکیهای من که بآن استدلال میکردم گناه باشد با من بگو که چگونه
عذر خواهی کنم از گناهان خود و بدانکه امام نووی رحمة الله علیه از علماء نقل کرده که مکروه است جدا
ساختن صلوة از سلام و بعکس و یحیی از حفاظ حدیث گفته که کتابت حدیث میکردم و چون در نوشتن بنام
رسول صلی الله علیه و سلم میرسیدم صلوة فقط می نوشتم و سلام نمی نوشتم آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم را
در خواب دیدم گفت ای فلان چرا صلوة بر من تمام نمیکنی بعد از آن هرگز صلوة را بی سلام ننوشتم
و اما آنکه سابقا مذکور شد که رسول صلی الله علیه و سلم کیفیت صلوة تعلیم اصحاب فرمود بغیر از سلام آن
حجت نمیشود بواسطه آنکه چون کیفیت سلام در تشهد بیان فرمود پس افراد صلوة در آن حدیث حجت
نباشد و ذکر صلوة مقرون بسلام در بسیاری از مواضع آمده و از آنجمله در وقت سوار شدن بر دابه
چنانچه طبرانی او را مرفوعا روایت کرده در دعا و غیر دعا و در بعضی مواضع بنا بر اختصار حذف کرده چنانچه
حذف آل بنا بر اختصار است و دیلمی روایت کرده آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که دعا محجوب است
تا وقتیکه صلوة بر پیغامبر و اهل بیت او نفرستد اللهم صل علی محمد و آله و ظاهر احادیث
بالیته حکمهم یقتضی وجوب صلوة بر آل در تشهد میکند چنانکه یک قول شافعی رح است بخلاف کلام رضوی اصل

آن بعضی از اصحاب شافعیه بقبول رای تصحیح داده اند و بیهقی با این قبول شده و لیکن دعوی اجماع بر عدم
وجوب کرده تحقیق سهو از و واقع شده لیکن بقیه اصحاب شافعی چون بدیدند که اختلاف این روایات ازین
جهت است که توابع متعدد است بنا برین وجوب ندانستند مگر انچه طرق روایتش متفق است
و آن اصل صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و زاید بر آن از قبیل اکمل شمرده اند و بنا برین استدلال کرده
بر عدم وجوب کما صلیت علی ابراهیم بانکه در بعض طرق ثابت شده و امام شافعی
را درین مقام قطعه است شعر یا اهل بیت رسول الله حبکم + فرض من الله
فی القرآن انزله + کفاکم من عظیم القدر انکم + من لم یصل علیکم لا صلوة
له + یعنی ای اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم دوستی شما فرض شده است از جانب خدا تعالی
و در قرآن مجید نازل شده است از حق جل و علا و بزرگی قدر رفعت شما بقدر بس است که هر کسیکه بر
شما صلوة نفرستد نماز او صحیح نیست و این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه هر کس که بر شما
صلوة نفرستاد نماز او صحیح نیست و این معنی موافق یک قول است در وجوب صلوة بر آل و معنی دیگر
آنکه نماز او کامل نیست و درین هنگام موافق است با قول اظهر او که عدم وجوب است آیت سیوم
سلام علی آل یاسین جمعی از مفسران از ابن عباس رضی نقل کرده اند که مراد از آل یاسین سلام
بر آل محمد است همچنین کلبی و جمعی دیگر برین رفته اند پس رسول الله صلی الله علیه و سلم در سلام بر آل
داخل است بطریق اولی یا بنص همچنانکه در اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و صل علی آل ابی
اوفی لیکن اکثر مفسرین برین رفته اند که مراد از آل یاسین الیاس است بحکم سیاق کلام تنبیه بدانکه لفظ
سلام در مثل این جمله خبر است و مراد انشاء و طلب است بر مذهب اصح و مستدعی مطلوب منه است و طلب
خدا تعالی از غیر محال است پس مراد از سلام او بر عباد یا بشارت است ایشان را بسلامتی و یا حقیقت طلب است
لیکن از نفس خود زیرا که سلام او تعالی شانه راجع بکلام نفسی ازلی او میشود و محال نیست که طلب از نفس خود
متضمن رسانیدن سلامتی کامله بمسلم علیه باشد زیرا که آن طلب نفسی تقاضا آن میکند که ارادت باو متعلق شود و با
حاصل کلام آنکه خدا تعالی از نفس خود سلامتی کامله از برای عباد میطلبد و این سلامتی بایشان متعلق میشود در
وقتیکه خدا تعالی اراده تخصیص آن بایشان کند همچنانکه اوامر و نواهی او تعالی شانه بما متعلق میگردد و با آنکه
قدیم اند امام فخر الدین رازی آورده که اهل بیت با رسول الله صلی الله علیه و سلم در پنج چیز مساوی اند اول
در سلام خدا تعالی که در حق رسول فرموده السلام علیک ایها النبی و در حق اهل بیت فرموده سلام علی
آل یاسین دوم در صلوة بر آنحضرت و بر اهل بیت او سیوم در طهارت در حق رسول صلی الله علیه و سلم
فرموده یعنی طاهر و در باب اهل بیت فرموده و یطهرکم تطهیرا چهارم در تحریم صدقه بر رسول الله صلی الله
علیه و سلم و بر اهل بیت پنجم در محبت قال الله تعالی فاتبعونی یحببکم الله و قال الله تعالی

آیت چهارم از آیات فضائل اهل بیت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و
قفوهم انهم مسئولون چون اهل دوزخ را بسوی دوزخ آرند گویند باز دارید ایشانرا و موقوف سازید
در سوی پل که ایشان سوال کرده شدگان خواهند بود یعنی از عقاید و اعمال ایشان خواهند پرسید
از برای زیادتی توبیخ و سرزنش ایشان از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود وقفوهم انهم مسئولون یعنی از ولایت علی و همچنین است مراد و آنچه که درین
آیت گفته از ولایت و اهلبیت سوال کرده شده خواهند بود زیرا که خدا تعالی پیغمبر را امر فرمود که خلایق
را بگوید که بر تبلیغ رسالت اجری و مزدی از شما نمیخواهم مگر مودت و دوستی خویشان من پس ازیشان
خواهند پرسید که آیا حق مودت و دوستی چنانکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا وصیت کرده بود بجا
آورده اند تا بصواب آن برسند یا آنرا ضایع کرده اند و در آن اهمال نموده تا عقاب و وبال آن
اهمال و تضییع با ایشان عاید شود انتهی و در قول واحدی یعنی در آنچه گفت چنانچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم
ایشانرا وصیت کرده اشارتست باحادیثی که درین باب وارد شده و در فصل آینده خواهد آمد از انجمله
حدیث مسلم است که از زید بن ارقم روایت کرده که گفت رسول صلی الله علیه وسلم بر پا شد در میان ما
بشروع خطبه کرد و بعد از حمد و ثنای باری تبارک و تعالی گفت اما بعد ای مردمان جز این نیست
من هم مثل شما بشر ام و نزدیک است که رسولان پروردگار بطلب من آیند و من اجابت کنم
بتحقیق که من در میان شما میگذارم ثقلین یعنی دو چیز نفیس عظیم در میان شما میگذارم یکی کتاب الله
که نور و هدایت در آنست باید که بآن تمسک جوئید و قرار گیرید و دیگری اهل بیت من اهل
اذکرکم الله فی اهل بیتی ثلث مرات یعنی می ترسانم شما را باید که اجابت تعالی ملاحظه کنید
در باب اهل بیت من و این لفظ را سه نوبت تکرار فرمود نقلست که زید رضی الله عنه را گفتند
که اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کیست آیا ازواج آنحضرت از اهلبیت نیستند گفت بلی زنان او
من اهل بیته من حرم علیهم الصدقة بعده یعنی زنان اهل بیت نیستند لیکن اهل بیت
او کسی است که صدقه بروی حرام است بعد از و گفت و آن آل علی و آل جعفر و آل عباس و آل عقیل اند
رضی الله عنهم گفت صدقه بر جمیع ایشان حرام است گفت بلی روایت کرد ترمذی و گفت حدیث
حسن عترت اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تحقیق میگذارم در میان شما دو چیز که بآن تمسک
شوید بعد از من گمراه نخواهید شد یکی از آن دو اعظم است از دیگرے و آن کتاب الله عز و جل است
که حبل از آسمان تا زمین کشیده است و دیگری عترت و اهل بیت من اند حکم ایشان از یکدیگر جدا
نخواهد بود تا وقتیکه وارد شوند بر حوض من پس نظر کنید که بعد از من در تعظیم و تکریم ایشان چگونه عمل
می کنید و امام احمد در مسند خود بهمین معنی روایت کرده و مضمون این است انی اوشک ان

ان ادعی فاجیب وانی تارک فیکم الثقلین کتاب الله عز وجل حبل ممدود من السماء
الی الارض وعترتی اهل بیتی وان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
فانظروا بم تخلفونی فیهما و در سند این حدیث قصوری نیست و دیگر روایت آنست که این
حدیث در حجة الوداع از مشکوة نبوت صادر شد و در روایت دیگر آنست که فرمود مثل کتاب الله
همچون سفینه نوح است هر کس که بر آن سوار شد نجات یافت و مثل اهل بیت من مثل باب حطه است
هر کس که در آن باب داخل شد گناه وی آمرزیده گشت و ابن جوزی در علل متناهیه گرویدم یا بغفلت از
استقصا بقیه طرق این حدیث کرده بلکه . و در مسلم از زید بن ارقم روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم
این حدیث در روز خم غدیر که موضعی ست در جحفه فرمود چنانکه قبل ازین گذشت و زیاده کرد که صلعم
فرمود اذکرکم الله فی اهل بیتی و آنکه زید را گفتم که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کیست و
زنان آنحضرت اهل بیت اند گفت لا ایم الله یعنی زنان اهل بیت نیستند زن با مرد چندگاه است که
با وی میباشد بعد از آن او را طلاق میدهد و بقوم خود ملحق شود و اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسانی
اند که صدقه بر ایشان حرام ست بعد از وی و در روایتی دیگر صحیح وارد شده که فرمود در میان شما امری
گذارم اگر متابعت آن نمائید گمراه نخواهید شد و آن دو امر یکی کتاب الله عز وجل است و
دیگر اهل بیت و عترت من و طبرانی زیاده کرد که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم که به تحقیق
من سوال کردم این را از برای ایشان پس باید که سبقت نگیرید بر احکام قرآن و بر علما اهل بیت و
ترک نکنید ایشان را که در هلاکت بیفتید و تعلیم ایشان نکنید چرا که ایشان عالم اند از شما بکتاب و سنت
و در دیگر روایت آنست که فرمود میگذارم در میان شما کتاب الله و سنت خود و همین ست مراد از سنت
در جائیکه اطلاق میکنند و در شرح احادیث که قرآن عزیز بآن ناطق شده از اوامر و نواهی و قولا و فعلا
از رسول صلی الله علیه وسلم صدور یافته چرا که اگر مطلق سنت بگیریم چون سنت مبین کتاب الله است
ذکر کتاب الله از آن مستغنی ست حاصل کلام آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ترغیب فرموده است
امت خود را بقرآن و سنت و کسانیکه عالم اند بکتاب و سنت از اهل بیت متمسک شوند و از مجموع این
حدیث بقا این امور تا روز قیامت مستفاد میشود و باید دانست که حدیث تمسک بآنها از طرق اسناد
بسیار ست وارد شده از بیست و دو روایت و سه صحابی و طریق مبسوط آن در رشفه یازدهم
مذکور شد و در بعضی از طرق دیگر وارد شده که این حدیث در حجة الوداع در عرفه صدور یافته و طریقه دیگر
آنکه در مدینه بود در وقت مرض که حجره رسول صلی الله علیه وسلم از اصحاب مملو بود و طریقه دیگر آنکه
در وقتیکه از طائف باز گشت خطبه خواند و در اثنا خطبه این حدیث فرمود و هیچ منافاتی میان این طرق
روایات نیست چرا که ممکن اند که بواسطه اهتمام ایشان کتاب عزیز و عترت طاهره این حدیث از رسول

صلی الله علیه وسلم در بسوطن کثیره کرر واقع شده و در روایتی نزد طبرانی از ابن عمر وارد شده که آخر حضرت
که رسول صلی الله علیه وسلم بآن تکلم کرد این بود که فرمود محافظت و رعایت جانب من کنید در باب اهل بیت
من و در روایتی نزد طبرانی و ابن ابی شیبه آنکه فرمود خدا تعالی عزوجل را سه حرمت است هر کس محافظت آن
حرمات کند محافظت دین و دنیای خود کرده باشد گفتم آن چیست گفت حرمت اسلام و حرمت من
و حرمت صله رحم من و در روایت بخاری از قول صدیق منقول است که گفت ای مردمان مراقبت
کنید محمد صلی الله علیه وسلم را در اهل بیت آنحضرت و ایشان را محافظت نمائید از ابن سعد و ملا در سیرت و در روایت
که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم بیکدیگر چنین وصیت کنید با اهل بیت من بتحقیق که فردا من از جانب ایشان
با ایشان خصومت خواهم کرد و هر کس که من خصم او شدم و با او خصومت کردم بدوزخ خواهد رفت و هر کس
نگاهبانی من در حق اهل بیت من کرده بتحقیق فرا گرفته است عهدی از خدا تعالی و ابن سعد روایت کرده
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا واهل بیتی شجرة فی الجنة واغصانها فی الدنیا فمن شاء
اتخذ الی ربه سبیلا من و اهل بیت من یک شجره ایم در بهشت و شاخهای آن شجره در دنیاست پس
هر کس که خواهد فرا گیرد بتقرب آفریدگار خود راهی بجهت طاعت او فرا گیرد و ابن اهل بیت مرا و ملا در سیرت
روایت کرده آنکه فرمود صلی الله علیه وسلم فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون
عن هذا الدین تحریف الضالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین الا وان ائمتکم
وفدکم الی الله عزوجل فانظروا من توفدون در هر عقبی از امت من عدول از اهل بیت من خواهند بود
که دور کنند از این دین تحریف و تبدیل گمراهان و نسبت بخود دادن مبطلان و مفسدان و تاویل جاهلان را
و بدانید که امامان شما اند که شفیعان شما بسوی خدای عزوجل اند پس باید که در حال وفد خود نظر کنید و تعظیم و
تکریم ایشان بجا آورید و با ایشان تمسک جوئید امام احمد روایت کرده است که الحمد لله الذی
جعل فینا الحکمة اهل البیت ثنای و ستایش مر خدایراست که علم و حکمت را که در اهل البیت نبوی نهاد علما
فرموده اند در حدیثی که حسن وارد شده الا ان عیبتی وکرشی اهل بیتی والانصار فاقبلوا من
محسنهم وتجاوزوا عن مسیئهم بدانید که موضع سر و چشم من خواص من اهل بیت اند و انصار من
پس باید که افعال و اقوال نیکان ایشان قبول کنید و از بدان ایشان در گذرید **تنبیه**
بدانید که رسول صلی الله علیه وسلم قرآن و عترت خود را که بمعنی اهل و نسل و رهط است ثقلین خوانده برا که
ثقل هر چیزی نفیس عظیم الشان محفوظ است و عترت طاهره همچنین حال دارند زیرا که هر یک از ایشان
معدن علم دینی و منبع اسرار و حکمت عملی و احکام شرعیه اند بنابرین ترغیب فرمود با قتدا و تمسک
با ایشان و تعلیم از ایشان گفت الحمد لله الذی جعل فینا الحکمة اهل البیت و بعضی گفته اند
که ایشان را ثقلین خوانده بواسطه وجوب رعایت حقوق ایشان یا از جهت آنکه ترغیب با قتدا و تمسک

باایشان واقع شده از اهلبیت نیستند مگر آنها که عالم اند وعارف اند بکتاب الله وسنت رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهمین جماعت مخصوص اند که تا ورود بر حوض از کتاب الله مفارقت نمیکنند
وحدیث سابق که فرمود ولا تعلموهم فانهم اعلم منکم مؤید این قول است واین صفت
از بقیه علما ممتاز اند زیرا که خدای تعالی رجس وگناه از ایشان بر داشته است وپاکیزه ساخته است
ایشانرا وتشریف داده است بکرامات باهره ومزایای متکاثره چنانچه بعضی از آنها مذکور شد وبعد
ازان این حدیث در شان قریش خواهد بود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود تعلموا منهم فانهم
اعلم منکم از قریش علم فرا گیرید که ایشان اعلم اند از شما وهرگاه که این عمومیت برای تمام قریش ثابت
شد پس اهلبیت از ایشان اولی اند ودر آن که اهلبیت بخصوصیات کثیره ممتاز اند از بقیه قریش که
هیچکدام از ایشان دران با اهلبیت شریک نیست ودر احادیث ترغیب تمسک باهلبیت اشارت
است بآن که همیشه کسی که اهلیت آن دارد که باو تمسک شوند از اهلبیت منقطع نشود تا روز
قیامت همچنانکه قرآن انقطاع نمی یابد که اهلبیت امان اهل زمین اند چنانچه خواهد آمد وحدیث سابق
که وفی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی الخ بهمین شاهد است باز از آن اهلبیت سزاوار تر
ترین کسی که باو تمسک جویند امام وعالم ایشان علی ابن ابیطالب است بوسعت علم ودقایق
مستنباط وی چنانچه گذشت وازین جهت است که ابو بکر رضی الله عنه عترت رسول صلی الله علیه
وسلم فرموده است که بآن تمسک شوند پس تخصیص داد بعلی را باین صفت چنانچه رسول صلی الله
علیه وسلم در روز خم غدیر ویرا مخصوص ساخت ومراد بعیبه وکرش در حدیث سابق آنست که ایشان موضع
سر وامانت ومعدن نفائس معارف آنحضرت اند زیرا که هر یک از عیبه وکرش موضع چیزیست که
قوام وصلاح بآنست اول موضع حرز متاعهای نفیس است وثانی مستقر غذا است که نمو وقوام بدن
بآن است وبعضی گفته اند که عیبه وکرش مثلی است از برای اختصاص اهلبیت باموز ظاهره وباطنه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که مظروف کرش باطن است ومظروف عیبه ظاهره وبرهر تقدیر
از این حدیث بغایت تعطف ومهربانی اهلبیت ظاهر میشود ومعنی تجاوزوا عن مسیئهم یعنی در غیر
حدود وحقوق مردم ودر روایتی الا الحدود وارد شده واین مجمل خبر صحیحین که فرمود فاقیلوا
ذوی الهیئات عثراتهم قبول کنید از ذوی الهیئات عثرات ایشانرا ومراد بذوی
الهیئات کسانی اند که هیئت وحالت حسنه ایشان لازم ایشان است وبه ثبات وحالت
دیگر انتقال نمی یابد ودایم بیک طریق اند کذا فی نهایة الجزری وشافعی رحمة الله علیه تفسیر کرده است
ایشانرا بکسانیکه شر نمیکنند وقریب باین قول است آنچه دیگران گفته اند که ذوالهیئات صاحبان
صغایر اند نه کبائر وبعضی گفته اند کسی است که چون گناه کرد توبه کند والله اعلم بالصواب

آیت پنجم از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا چنگ در زنید
ای مهاجر و انصار تمام شما بدین خدا تعالی یا بعهد خدا تعالی یا بقرآن یا بمتابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
یا باهل بیت چنانچه ثعلبی در تفسیر خود از امام الحسن و الا ثنی امام جعفر الصادق نقل کرده و قبل نیز آیت یا
ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین بسبیل دعا طولانی که مشتمل بود بر طلب لحوق
بدرجه صادقین بخواند و ذکر افعال و اقوال و اعمال اهل بدعت که مفارقت ائمه دین و شجره نبویه نموده کرد
آنگاه گفت دیگران نیز تقصیر کردند در امر ما و متشابهات قرآن را حجت خود ساختند و برای خود تاویل کردند و اخبار
ماثوره متهم ساختند تا سخن باینجا رسید که گفت پس نیست برای من کسی این است بعد از دین با شما مستقر
شوند و حال آنکه اعلام ملت مندرس شدند و تفرقه و اختلاف در میان امت افتاد و یکدیگر را تکفیر کردند
با آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم
البینات و مباشید ای مسلمانان مانند آنکه متفرق شدند بعداوت یکدیگر چون یهود و نصارا
که در هر یک فرقهای پیدا شد چون عنادیه و سامریه و عکبریه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و یعقوبیه
از نصاری و دشمن یکدیگر اند واختلفوا و اختلاف کردند در دین یهود بعد از انتقال موسی
علیه السلام و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام من بعد ما جاءهم البینات
بعد از آنکه حجتهای روشن بایشان در کتابهای ایشان آمده بود و گفت پس کیست که موثوق به باشد
بر ابلاغ حجت و تاویل حکمت الا اهل قرآن و ابناء ائمه هدی و مصابیح دجی که خدا تعالی ایشانرا بر بندگان
حجت ساخته و خلق را مهمل و بی حجت نگذاشته و نبینند مگر از فروع شجره مبارکه و خلاصه ایشان
و صفوت اهلبیت که خدا تعالی برده است از ایشان رجس و گناه و پاکیزه گردانیده است ایشانرا
و مبرا ساخته است از آفت عذاب و فرض گردانیده دوستی و مودت ایشانرا در کتاب آیت
ششم از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله
من فضله بلکه حسد می برند یهودان بر مردمان یعنی بر جمیع قبائل عرب بدانچه خدا تعالی داده است
ایشان را از فضل خود که آن بعثت رسول الله صلی الله علیه و سلم است یا مراد از ناس رسول الله صلی الله علیه و سلم
و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و مراد از عطا فضل نبوت و کتاب و نصرت و اعزاز است
چنانچه در تفسیر بیضاوی و جامع البیان آورده است یعنی حسد می برند بر نبوت رسول الله صلی الله علیه
و سلم و بر اعزاز و نصرت صحابه رضی الله عنهم و ابو الحسن مغازلی از امام محمد باقر رضی الله عنه روایت کرده
که گفت والله مراد از ناس درین آیت مائیم که اهلبیت رسول الله صلی الله علیه و سلم ایم آیت هفتم از آیات
فضائل اهلبیت وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم و نیست که خدا تعالی عذاب
کند و استیصال نماید ایشانرا یعنی قریش را وانت فیهم و حال آنکه تو پیغامبری در میان ایشان

اگر چه عذاب را سرعت می‌کنند و استعجال می‌نمایند زیرا که سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نگرداند قومی
را که پیغامبر ایشان در میان ایشان است خصوصاً پیغمبری که رحمة للعالمین است و در بسیاری از احادیث وارد است
که از رسول صلی الله علیه وسلم اشارت باین معنی است که همچنانکه رسول صلی الله علیه وسلم امان اهل ارض است
اهل بیت آنحضرت نیز امان اهل ارض اند و از جمله احادیث وارده است آنکه حاکم تخریج نموده ایشان بسندی
ضعیف روایت کرده که نجوم امان اهل آسمان اند و اهل بیت امان امت اند و ایضاً در روایتی ضعیف
وارد شده که اهل بیت من امان اهل ارض اند زمانی که اهل بیت من هلاک شوند خواهند رسید آنچه اهل
ارض بآن وعده کرده شده اند و در دیگر روایت از احمد چنین وارد شده که زمانیکه نجوم رفت اهل آسمان
نیز خواهند رفت و هرگاه که اهل بیت رفت اهل زمین خواهند رفت و در روایتی که حاکم آنرا بشرط بخاری
و مسلم صحیح کرده آنست که نجوم امان اهل ارض اند از غرق و اهل بیت من امان امت اند از اختلاف پس
هرگاه که قبیله از عرب مخالفت اهل بیت کرد اختلافی در میان است واقع شده و از جمله لشکر ابلیس شدند
و از جمله طرق متعدده که بعضی از آن مقوی بعضی است حدیثی وارد شده که مثل اهل بیت من در میان
شما مثل کشتی نوح علیه السلام است هر کسی که بران سوار شد نجات یافت و در روایت مسلم آنست
و من تخلف عنها غرق و هر کسیکه تخلف کرد غرق شد و در روایتی دیگر هر که ازان ماند هلاک شد
و جز این نیست که مثل اهل بیت در میان شما مثل باب حطه است در میان بنی اسرائیل که هر کس در آن
باب رفت آمرزیده شود و بعضی از علمای گفته اند که احتمال دارد که مراد باهل بیتی که امان اهل الارض
اند علمای ایشان باشند زیرا که علمای ایشان هادیان راه حق اند که مثل نجوم مردم باینها هدایت
می یابند و زمانی که مفقود شوند علامات که موعود اهل ارض است ظاهر خواهد شد و این در وقت
نزول مهدی خواهد بود چنانچه در احادیث مهدی خواهد آمد که عیسی علیه السلام نوبتی اقتدا کند در نماز
و دجال در آن نوبت کشته شود و بعد از آن علامات قیامت پی در پی ظاهر گردد و در مسلم روایت کرده
بعد از آنکه عیسی دجال را مقتول سازد مردم هفت سال دیگر سکونت کنند بعد از آن حقتعالی بادی
سرد از جانب شام بفرستد و در روی زمین احدی که در دل او مقدار حبه از خیر یا ایمان باشد
نگذارد و همه را قبض کنند و هم در مسلم است که باقی مانند بعضی از اشرار ناس در منازل طیور و مساکن
سباع که صلا امر معروف نکنند و نه باز ایستند و انکار منکری ننمایند و احتمال دیگر که اظهر نزد من است
آنست که مراد سایر اهل بیت باشند و چون حقسبحانه و تعالی دنیا را بطفیل حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم آفریده دوام دنیا را به دوام آنحضرت و اهل بیت آنحضرت قرار داده زیرا که اهل بیت در
چند چیز بیک از امر که بعضی از آن روایت کردیم مساوی آنحضرت اند [illegible] آنکه در حق
ایشان فرموده اللهم انهم منی و انا منهم بار خدایا اهل بیت از من اند و من از ایشان

هفتم و دیگر آنکه چون فاطمه رضی الله عنها کما ورایشان ست بضعة منی یعنی جزوی از رسول صلی الله
علیه وسلم ست ایشان نیز جزوی از رسول الله صلی الله علیه وسلم باشند بنابرین قائم مقام آنحضرت اند ولایق آن
اند که همه و اما و جمله شیعه اهلبیت کشتی نوح است که هر کس که اهلبیت پیغمبر را دوست دارد و تعظیم ایشان کند و پیرو
علمای ایشان باشد بشکر نعمت خدا و رسول او را بجا آرد و از ظلمت مخالفت نجات خواهد یافت و
هر کس که ازین معنی تخلف کند در بحر کفران نعمت غرق خواهد شد و در بیابان طغیان هلاک خواهد گشت
بدلیل حدیثی که قبل ازین مذکور شد هر کس که محافظت حرمت اسلام و حرمت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
و حرمت رحم آنحضرت کند خدا تعالی در دین و دنیا او را محافظت خواهد کرد و هر کس که محافظت
ایشان نمیکند خدا تعالی محافظت دین و دنیا او نکند و حدیثی دیگر که وارد است که اهلبیت من و دوستان
ایشان بر حوض کوثر وارد خواهند شد مثل این دو سبابه و آنکه و جمله شیعه اهلبیت بباب حطه اند نسبت
که خدا تعالی دخول باب اریحا یا بیت المقدس با تواضع و استغفار سبب مغفرت بنی اسرائیل ساخت
همچنانکه درین امت دوستی ایشان سبب آمرزش ایشان گردانید چنانچه عنقریب خواهد آمد آیت

**هشتم** از آیات فضائل اهلبیت **وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی**

و بدرستیکه آمرزنده ام مر کسی را که توبه کند و ایمان آورد و عمل نیک کند یعنی فرایض و سنن او
سبحانه و تعالی ادا نماید و ثم اهتدی پس راه راست یافت و در تفسیر حسینی آورده است که بر سنت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم مواظبت نمود و یا طریق سنت و جماعت رباعی راه سنت گیر گر خواهی ز حق استقامت
کز سنن ترا هیچ بود سوی رضا ذو المنن + هر مژه در چشم وی همچون سنان نیزه باد + زندگی هر کس که
خواهد یک زمانی بی سنن + ثابت بنیانی گفته یعنی اهتدی بولایت اهلبیت رسول صلی الله علیه
وسلم یافت و از ابوجعفر باقر همین روایت وارد شده و دیلمی مرفوعا روایت کرده که فرمود خدا
نیست که نام دختر من فاطمه نهاده است بواسطه آنکه خدا تعالی او را و دوستان او را از آتش منقطع
و جدا ساخته و فطم بمعنی قطع است در لغت میگویند فطم الصبی یعنی او را از شیر باز گرفته اند و شیر
منقطع ساخته اند و احمد روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم دست امام حسن و امام حسین را گرفته
فرمود که هر کس که مرا دوست دارد و این دو فرزند مرا و پدر و مادر ایشان را دوست دارد او با من
در درجه من خواهد بود روز قیامت و ترمذی باین لفظ روایت کرده و کان معی فی الجنة و گفت
حدیثی حسن غریب است و معنی معیت قرب و شهود است نه معیت مکان و منزل والله اعلم
و ابن سعد از علی کرم الله وجهه روایت کرده که گفت رسول صلی الله علیه وسلم مرا خبر داده است که اول
کسیکه در بهشت داخل شود من خواهم بود و بعده فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم آنگاه گفت پس دوستان
من در بهشت خواهند بود و قبل ازین در فضائل ابوبکر مذکور شد که اول کسی است که در بهشت

و در حدیث عمر رضه همین مذکور شد. طریق جمع میان این احادیث همان است که قبل ازین در احادیث
فضائل عمر رضه گفتیم یعنی اولیت نسبتی است والله اعلم و روافض و شیعه توهم میکنند ازین حدیث که ایشان
از محبان اهل بیت اند زیرا که ایشان افراط کرده اند در محبت بمرتبه که منجر شده اند بتکفیر صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین و تضلیل امت و اهلبیت نبوت ازین محبت با افراط بیزار اند و موجب عار ایشان است
چنانچه علی کرم الله وجهه فرمود که هلاک خواهند شد در باب من کسی که دوستی و محبت با افراط با من
داشته باشد و وصف کند مرا بچیزی که در من نباشد ایضا فرمود که جمع نشود محبت من با بغض ابوبکر رضه
در دل هیچ مومن و لفظ این حدیث قبل ازین مذکور شد و این گروه گمراهان و احمقان افراط کردند در محبت او رضه
و در محبت اهلبیت او پس گردید محبت ایشان عار بر ایشان و هلاکت پس هلاک کند شما را خدا تعالی از کجا باز
گردانیده شوند و طبرانی بسندی ضعیف روایت کرده که در روز جنگ بصره زری و سیمی چند نزد
علی رضه بان زر و سیم خطاب کرده گفت ای درهم و دینار سرخ و سفید فریفته شود در نظر تو اهل شام
ایشان را مغرور ساز چرا که من بتو مغرور نشوم چون اصحاب او این سخنان شنیدند دشوار آمد این قول
او بر ایشان و این حال نزد علی رضه مذکور شد پس ایشان را طلبید گفت بدرستیکه خلیل من صلوات الله
علیه و علیه السلام مرا گفت که ای علی زود باشد که نزد خدا تعالی خواهی آمد با شیعه خود در حالتیکه راضی
و مرضی باشید و دشمنان تو مغضوب باشند و ممتنع و سرهای ایشان در هوا مانده و چشمهای فرو بسته
باشند از تنگی غل علی رضه دستهای خود را بر گردن خود جمع آورد تا بنماید اقماح با اصحاب خود و شاید که
شیعه علی اهل سنت و جماعت اند زیرا که ایشان علی را دوست میدارند و محبت اهل بیت وی دارند چنانچه خدا تعالی
و رسول او بآن امر کرده و ما غیر اهل سنت و جماعت که خود را محب علی گویند در حقیقت دشمن وی اند
زیرا که محبتی که خارج است از شرع و داخل نیست در سنت هدی و طریق اقتدا او در کتاب و سنت
نیست و حقیقت آن عداوت اکبر است و لهذا این محبت با افراط سبب هلاک ایشان است چنانچه
اکنون حدیث از پیغامبر صلی الله علیه و سلم درین باب مذکور شد و قبل ازین علی رضه نیز باین معنی اشارت
فرموده که دو کس در باب من هلاک خواهند شد یکی دوست مفرط که در حق من گوید چیزی که
در من نباشد و یکی دشمن که عداوت من او را برین دارد که بر من بهتان بندد و ایضا قبل ازین
مذکور شد از امام زین العابدین ابن الحسین رضه که فرمود ایها الناس دوست دارید ما را بمحبت اسلام
و این دوستی با افراط از شما بمرتبه رسید که بر ما عار است و سبب بغض ما شد یعنی بواسطه کذب شما
که بما بستید در باره اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و اعادی ایشان خوارج اند و

از اهل شام نه معاویه و امثال او و از اصحاب زبیر که ایشان را تاویلی بدست بود و چون در اجتهاد از ایشان خطا
واقع شد برای ایشان یک اجر است اما علی کرم الله وجهه و اتباع او را دو اجر است زیرا که در اجتهاد
مصیب بودند که حق بجانب وی بود و مؤید آنچه مذکور شد که روافض و امثال ایشان از شیعه علی و ذریت
وی نیستند بلکه اعدای ایشان اند حدیثی است که صاحب مطالب عالیه از علی مرفوعا روایت کرده از آنجمله آنست
که علی مرتضی بر قومی گذشت و ایشان چون واقف شدند برخاستند بخدمت وی شتافتند و آن قوم
بهم آمده السلام علیکم کردند علی کرم الله وجهه بعد از رد سلام سوال کرد که این قوم چه کسانند گفتند از شیعه
شما ایم ای امیر المؤمنین آنگاه با ایشان تواضع کرد و هم احسنت فرمود و تحسینت و بعد از آن فرمود
چه حالست که علامت محبان و حلیه شیعیان خود در شما نمی بینم آن قوم ساکت شدند و حیا مانع ایشان
شد که در جواب چیزی بگویند پس گفت او را کسیکه همراه او بود و سوال میکنیم ترا بآن ذات که بزرگ کرد
ترا ای اهل بیت و خاص کرد شما را و برگزید شما را خبر ده ای امیر المؤمنین که علامات شیعه شما چیست علی
فرمود که شیعه ما عارفان اند بخدا و مطیعان اند امر خدا عز و جل را اهل فضائل و کمالات اند از صفات
ایشان است نطق بصواب میکنند ماکول ایشان قوت است حلال و ملبوس ایشان بشرع اعتدال و مشی
ایشان بتواضع و ابتهال و خشوع و متابعت پیغمبر علیه الصلوة و السلام میکنند از برای خدا تعالی در
طاعت و خضوع و تذلیل می نمایند از برای او در عبادت و چشم می پوشند از محرمات خداوند
پرهیزگار و گوش میدارند به علم پروردگار نازل شده است از آن ها نفسها و شان در بلاها چنان که
نازل شده از ایشان در آسانی و در رضا داده اند بقضای حق جل و علا و گر نه اجل ایشان مقرر بودی
یک لحظه ارواح ایشان در جسدها قرار نمییافت بنابر شوق لقاء حق و ثواب و بنابر خوف و بیم از
الیم عذاب که خدا خالق نزد ایشان عظیم است و ماسوای او در نظر ایشان صغیر و حقیر است و ایشان
در جنت باشند مثل چنان کسیکه آنرا دیده پس ایشان در نعمتهای آن تکیه کنان باشند و دشمنان ایشان
در دوزخ مثل کسی باشد که آنرا دیده پس ایشان در آن عذاب داده شوند صبر کرده اند در محنت دنیا
ایامی قلیل پس متعاقب خواهد رسید ایشان را راحتی طویل دنیا ایشان را خواست و ایشان وی را
نخواستند و آنرا عاجز ساخته گذاشتند شب گاهی در مقام عبودیت استاده تلاوت قرآن بترتیل
میکنند و نفس خود را بآیات قرآن پند داده شفای درد از آن میجویند و گاه پیشانی و زانوی
خود را فرش ساخته اشک از چشمهای میریزند و تمجید جبار عظیم کرده زاری می نالند و برای فک
رقاب خود تضرع و زاری میکنند و اما در روز پس ایشان حلیم اند علیم و نیکوکار و پرهیزگار اند
خوف باریتعالی ضعیف و نحیف شده اند چنانچه مریض بیند بیننده ایشان را و حال آنکه مرض ندارند و گمان
می برد که در عقل ایشان اختلاطی پدید آمده و حال آنکه چنین نیست بلکه عظمت پروردگار و شدت

سلطان او جل و علا ایشان را بیهوش ساخته و بنابر خوف حقتعالی مبادرت کرده اند باعمال صالحه و احوال
زاکیه و از آن راضی نمیشوند بقلیل و جزیل آنرا زیاد نمیدانند کثیر را که نفسهای خود را متهم میسازند و از اعمال خود
همیشه خایف اند می‌بینی که هر یک از ایشان راست قوة در دین و حزم در لین و ایمان در یقین و حرص
در علم و فهم در فقه و علم در حلم و کیاست در عمل میانه روی و اعتدال در غنا و تحمل در فاقه و صبر در شداید
مشقات و خشوع در عبادت و رحمت بر ناتوان و بخشش در راه یزدان و رفق در کسب و
طلب در حلال و نشاط در هدایت و اعتصام در شهوت نفر میدارد او را آنچه مذمت است ازو میگذارد و نیز
آنچه عمل کرده است از راه استبطا نمیکند نفس خود را در عمل نیک چرا که از اعمال صالحه خود اندیشه میدارد و
در صبح شغل او در ذکر است و در شام همت او شکر و شب در بیم است از خواب غفلت و صبح
خوشحال با نکه ادراک نموده است از فضل او رحمت رغبت او در دار بقاست و زهادت او
در دار فناست مقرون ساخته است عمل را با علم و علم را با حلم دایم است نشاط او و بعید است کسل او
قریب است امل او و قلیل است زلل او و متوقع است اجل او و خاشع است قلب او و داوم بذکر پروردگار
است و شکر میکند و نفس خود را منع میکند و دین خود را محفوظ میدارد و خشم و غیظ خود فرو میبرد
و همسایه او ازو مامون است و تکبر و عجب ازو معدوم و ظاهر است صبر او بسیار است ذکر او چیزی
را از اعمال و افعال خیر ریا نمیکند و ترک خیر از روی حیا نمینماید آنگاه شیعه و دوستان باکه و
از ما و با ما اند و لایق اند که از ما باشند این نوع کسانند که شوق دیدار ایشان مرا حیران ساخته اند آنگاه
همام بن عباد ابن خیثم که از جمله متعبدان بود صیحه زد و بر زمین بیهوش افتاد چون او را متحرک
ساختند از دنیا رحلت کرده بود و او را غسل کردند آنگاه امیر المومنین با اصحاب خود بر وی نماز گذارده
پس تامل کن وفقک الله تعالی بطاعته درین اوصاف جلیله رفیعه باهره کامله تا بدانی که آن صفات
یافته نمیشود مگر در اکابر عارفین و ائمه و تابعین و ایشانند که شیعه علی و اهلبیت وی اند رضی الله عنهم
و اما روافض و شیعه و امثال ایشان که اخوان شیاطین اند و اعدای دین و سفهای عقول
و مخالفان فروع و اصول و مستحلان ضلال و مستحقان عظیم عذاب و نکال اند پس ایشان شیعه اهلبیتی
که مبرا از رجس و مطهر از نوع نقص و دنس اند نیستند زیرا که ایشان افراط و تفریط کرده اند در
امر خدا تعالی و بنابرین مستحق آن شده اند که در مهالک ضلال و شبهات متحیر و سرگردان باشند بلکه ایشان
شیعه ابلیس لعین و خلفا و اولاد و اعوان وی اند همه دین وی اند پس بر ایشان باد لعنت خدا و فرشتگان و
مردمان همه و چگونه دعوی محبت کسانی می‌کنند که هرگز بخلقی از اخلاق ایشان متخلق نشده اند
و در جمیع عمر خود بقولی از اقوال ایشان عمل نکرده اند و متابعت فعلی از افعال ایشان در زمانه خود
ننموده اند و نخواسته اند که فهم چیزی از حالات ایشان کنند و دعوی این محبتی که دارند در حقیقت

محبت نیست بلکه عداوتست نزد ائمه شریعت و طریقت زیرا که حقیقت محبت اطاعت محبوب است
و ایثار محاب و مرضات خود بر محاب مرضات او و تادیب باداب و اخلاق او و در آن قوم هیچکدام
ازینها نیست دازینجهت است که علی المرتضی رضه فرموده که محبت من با عداوت ابوبکر و عمر رضه نقیضین اند
اند و اجتماع نقیضین محال است آیت ششم از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی فمن حاجک فیه
من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و
انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین پس هر که خصومت و مجادله
نماید با تو ای محمد صلی الله علیه و سلم در حق عیسی علیه السلام بعد از آنکه معلوم تو شده که عیسی علیه السلام رسول
و بنده است پس بگو ایشان را بیائید از مباهله بخواهیم پسران از ما و پسران از شما و زنان ما و زنان شما
و نزدیکان ما و نزدیکان شما را پس بگوئیم لعنت خدا بر دروغگویان یعنی نفرین بر اهل کذب کنیم مترجم
گوید در تفسیر جامع البیان آورده که مراد بانفسنا رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی بن ابی طالب
زیرا که عرب ابن عم خود را نفس میگویند و مراد بابنائنا حسن و حسین و مراد از نسائنا فاطمه رضه و سبب
نزول این آیت آن بود که وفد نجران در باب عیسی عم مجادله کردند بعضی گفتند که او خدا تعالی است
و بعضی گفتند که پسر خدا تعالی است و بعضی گفتند از قوم نصاری که ثالث ثلثه است انگاه حق تعالی
صدر این سورت تا هشتاد و چند آیت نازل ساخته و رسول صلی الله علیه و سلم بیرون آمد و علی و فاطمه
و حسن و حسین رضه با آنحضرت بودند و نصاری را بمباهله خواندند و ایشان گفتند ما را مهلت ده تا
مشورت کنیم و چون با بزرگ قوم مشورت کردند او گفت هیچ قوم با پیغامبری مباهله نکردند مگر آنکه
هلاک شدند و من بعد ازین اگر از خدا تعالی درخواهید کوهها از موضع خود زایل گرداند انگاه صلاح
کار خود در صلح دیدند و بخدمت آمده جزیه قبول کردند که در هر سال دو هزار حدید رقعه و سی زره
تسلیم مسلمانان کنند صاحب کشاف گوید هیچ دلیلی قوی ازین دلیل نیست بر فضل اصحاب عبا
یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین زیرا که چون این آیت نازل شد رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را طلب
فرمود و حسین را در بر گرفت و دست حسن بر گرفت و فاطمه رضه از عقب آنحضرت می آمد و علی رضه از
عقب فاطمه بمباهله آمدند پس ازینجا معلوم شد که ایشان مراد اند ازین آیت و ایضا معلوم شد که اولاد
فاطمه ذریت ایشان فرزندان پیغامبر اند و با آنحضرت منسوب اند نسبت تامه صحیحه نافعه در دنیا و
آخرت و ازینجهت تتمیم فایده حدیثی چند مذکور خواهیم ساخت با متعلقان آنحدیث اول الصحبت
رسید که رسول صلی الله علیه و سلم بر منبر فرمود چیست حال قومی که میگویند رحم و قرابتی رسول
نفع نمیدهد قوم او را روز قیامت بلی و الله که رحم و قرابتی من متصل و پیوند شده است در
دنیا و آخرت و من یا ایها الناس پیش از شما خواهم بود بر حوض و در روایتی ضعیف گرچه صحیح

آنرا حاکم آمده که بآنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانیدند که شخصی بریده گفت که محمد صلی الله علیه وسلم مستغنی نیست
از شما چیزی را از حکم خدا تعالی بنابران آنحضرت خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا خدا تعالی گفت چیست حال قومی
که میگویند که رحم و قرابت من نفع نمیدهد بدانید بلکه قرابت من نفع میرساند بقبیله حاء و حکم را که دو قبیله از یمن اند
نفع میرسد از قبیله بقبیله بدرستیکه مردم مرا شفیع خواهند ساخت پس شفاعت ایشان خواهم کرد حتی
آن کسی که من از برای او شفاعت کنم او را شفیع خواهند ساخت او شفیع خواهد بود حتی ابلیس علیه اللعنة
که او نیز طمع شفاعت خواهد داشت و دارقطنی روایت کرد که علی رضی الله عنه در روز شوری حجت با اهل شوری
گرفته گفت که شما را سوگند میدهم بخدا تعالی و سوال میکنم که هیچکدام از شما بر رسول صلی الله علیه وسلم در [illegible]
نزدیکتر از من هستند و غیر از من کسی دیگر در شما نیست که بدانید او را رسول صلی الله علیه وسلم مثل نفس خود
و اولاد او را اولاد خود و زنان او را زنان خود گفتند که هیچکدام از ما این منزلت ندارد و طبرانی روایت
کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خدا تعالی ذریت هر پیغامبرے را در صلب وی نهاده و
ذریت مرا در صلب علی بن ابی طالب نهاده و ابو الخیر الحاکم و صاحب کنوز المطالب در ذکر پیران
ابوطالب آورده که علی نزد پیغامبر صلی الله علیه وسلم داخل شد در زمانے که عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت بود و چون
سلام کرد رسول صلی الله علیه وسلم جواب سلام داده برخاست و با علی رضی الله عنه معانقه کرد و پیشانی وی را بوسه
داد و بر دست راست خود نشانید آنگاه عباس رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که علی را دوست
میداری از من رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای عم بزرگوار قسم بخدا که محبت خدا تعالی با او بیشتر
از محبت من است و بدرستیکه خدا تعالی ذریت هر پیغامبرے را در صلب وی نهاده و ذریت
من در صلب این مرد نهاده یعنی علی رضی الله عنه راوی ثانی در روایت خود زیادت کرده که گفت در روز قیامت
هر کس خوانده شود بنام مادر ایشان یعنی نسبت هر کس با در [illegible] تا اولاد الزنا که فضیحت نشوند
نشوند مگر علی رضی الله عنه و ذریت وی که ایشانرا باسم خود خوانند بنا بر صحت ولادت ایشان [illegible]
و طبرانے وارد شده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کس از اولاد آدم عصبه پدری [illegible]
میشوند مگر اولاد فاطمه که من ولی و عصبه ایشانم و عصبه بقرابت پدر و مطلق قرابت اطلاق میکنند
و در نهر الفائض کسی میگویند که در کتاب الله سهم او معین ندارد و اگر بعد از فرائض چیزی باقی ماند
میگیرد کذا فی القاموس و این حدیث را چند طرق اسناد است که بعضی صحاب ازان [illegible]
بعضی میکنند و اما آنچه ابن جوزی گفته که این حدیث صحیح نیست بعد از آنکه در دلائل نبوت [illegible]
نیکو نیست زیرا که کثرت طرق این حدیث او را بدرجه حسن رسانیده بلکه [illegible] رسیده [illegible]
ام کلثوم بنت علی ابن ابی طالب را خواستگاری کرد علی رضی الله عنه در اول حال جواب داد که [illegible]
من صغیره است از برائے پسران برادر خود جعفر گذاشته ام عمر رضی الله عنه گفت غرض من [illegible]

ولیکن از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام که هر سببی و نسبی در روز قیامت انقطاع می‌یابد بغیر سبب
و نسب من و صهر من و نسبت را عصبیت به پدر خود می‌باشد غیر ولد فاطمه رضی الله عنها که من پدر
و عصبهٔ ایشانم و در روایتی که از بیهقی و دارقطنی مرویست بسندی که رجال آن اکابر اهلبیت اند
که علی رضی بنات خود را از جهت اولاد برادر خود جعفر نگه داشته بود عمر با وی ملاقات نموده گفت
ای ابو الحسن نکاح کن بمن دختر خود ام کلثوم که از فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است علی رضی
گفت همه دختران خود را از برای اولاد جعفر طیار رضی نگه داشته‌ام عمر گفت والله در روی زمین
هیچکس اینقدر انتظار حسن صحبت آن نکشیده که من کشیده‌ام پس بمن نکاح کن او را ای ابا الحسن پس
گفت علی رضی که بدرستیکه او را بتو نکاح بستم پس باز آمد عمر رضی بسوی مجلس خود در روضه مجلس مهاجرین
و انصار و ایشان را گفت زفونی یعنی جهت تزویج من بگوئید بالرفاء والبنین و عادت عرب
این بود که چون یکی از ایشان تزویج میکرد بالرفاء والبنین می‌گفتند یعنی صاحب جمعیت خاطر و ذکور
اولاد باش گفتند ای عمر رضی که را خواستی گفت ام کلثوم بنت علی را رضی آنگاه بیان این حدیث نمود که از
رسول صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام که فرمود کل صهر و سبب و نسب ینقطع یوم القیامة الا
صهری و سببی و نسبی هر سبب و نسبت و صهریت انقطاع خواهد یافت در روز قیامت مگر
سبب و نسب و صهریت نیز بوده باشد مصنف گوید این حدیث که از اکابر اهل بیت مرویست
زیاده تعجب میکنم از انکار جماعتی خامایان اهلبیت زمان ما که انکار تزویج عمر رضی با ام کلثوم رضی میکنند لیکن
عجبی نیست از ایشان چرا که این جماعت با علماء اختلاط نکرده اند و مع ذلک جهله روافض بر عقول ایشان
استیلا یافته در رفض آورده اند پس پیروی ایشان کرده اند و نیافته اند که انکار این تزویج دروغ است
چرا که هر کس که با علمای مجاورت کرده باشد و مطالعه کتب احادیث و سنن کرده باشد بالیقین
میداند که علی رضی تزویج ام کلثوم با عمر رضی کرده و انکار این تزویج جهل و عناد است و انکار چنین از نقصان
عقل و فساد در دین است نعوذ بالله شما را روایت بیهقی چنین آورده شد که چون عمر رضی گفت که دوست
میدارم که سببی و نسبی از رسول صلی الله علیه وسلم بوده باشد علی با حسنین رضی الله عنهما گفت که خواهر خود
را با تزویج کنید ایشان گفتند او زنی است از زنان جهت خود هر کس را که خواهد اختیار کند آنگاه علی
غضب نموده از پیش حسنین رضی برخاست حسین رضی پدر خود را ملاحظه نموده دامنش بگرفت و گفت ای
پدر ما را طاقت هجران شما نیست آنچه فرمائی بر آن عمل کنیم آنگاه عقد تزویج بوقوع انجامید و در روایت
دیگر آنکه عمر رضی بر منبر آمد و گفت یا ایها الناس والله که الحاح که بعلی بن ابی طالب جهت خواستگاری
دختر وی میکنم مگر جهت آنکه از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام که فرموده هر سبب و نسب و
صهریت منقطع شود در روز قیامت مگر سبب من و نسب من و صهر من و بدرستیکه سبب و نسب

من روز قیامت خواهد آمد و از برای صاحب خود شفاعت خواهد کرد و در روایتی دیگر آنکه چون
نزد عمر بعلی رضی الله عنهما در طلب الحاح بسیار شد حیدر کرار اسد الله الغالب علی رض عذر خواهی بسیار کرده
و فرمود که این دختر من صغیره است عمر جواب داد که غرض ترد من در این باب نیست مگر جهت آنکه
از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که میگفت هر سبب و نسب و صهریت منقطع میشود در روز
قیامت مگر حسب و نسب و صهریت من آنگاه علی رض فرمود تا دختر او ام کلثوم زینت کرده نزد
عمر رض فرستاده شد چون عمر رض او را دید برخاست و تعظیم بجا آورد و او را در کنار گرفت و پیشانیه
بوسه داد و دعای بروی کرد و چون برخاست که بخانه خود متوجه شود عمر رض ساق او را گرفته یا
گفت که پدر خود را بگو قد رضیت قد رضیت یعنی عمر رض گفت من راضی و خوشنود شدم با این
تزویج با آنکه صغیره است چون ام کلثوم بخانه خود رفت علی رض پرسید که عمر با تو چه گفت ام کلثوم
بیان کرد از عمر آنچه کرده بود از تعظیم و تکریم او و آنچه گفته بود تمام نزد پدر خود تقریر کرد و بعد از آن انکاح
کردند و زید ابن عمر رض ازوی متولد شد و بعد از آنکه مردی بزرگ شده بود وفات یافت
دیگر آنکه عمر رض چون ام کلثوم را از علی رض خواستگاری کرد علی اسد الله گفت تا مشورت با اولاد فاطمه
کنم و بعد از اذن ایشان انکاح کرد و در روایتی آنکه چون از حسن و حسین طلب اذن نمود حسین رض
سکوت اختیار فرمود و حسن رض تکلم نمود بعد از حمد و ثنای عز و جل گفت یا ابتاه من بعد
عمر صحب رسول الله وتوفی وهو راض ثم ولی الخلافة فعدل ای پدر من
کیست بعد از عمر که یافته مصاحبت رسول صلی الله علیه وسلم کرده و آنحضرت ص از عالم انتقال رحلت
نموده حال آنکه وی صلی الله علیه وسلم از عمر رض راضی بود و باز والی امر خلافت شد و شرط عدل بجا آورد
آنگاه علی رض گفت صدقت ولکن کرهت ان اقطع امرا دونکما آنچه گفتی صدق و راست
گفتی ولکن مکروه داشتم که نزد شما [illegible] فیصل [illegible] قضای شما [illegible] آنگاه با ام کلثوم گفت که نزد
عمر رض رو و بگو که پدر من سلام میرساند و میگوید که آنچه از ما طلب کرده بودید قضای حاجت
شما کرده ام و چون ام کلثوم آمد و آن پیغام رسانید عمر رض او را بخود ضم ساخت و اعلام حضار
مجلس کرد که او را تزویج کرده ام ایشان گفتند که این صبیه صغیره است چگونه تزویج کردی عمر کلام سابق
سابق بیان نمود که غرض من آنست که به رسول صلی الله علیه وسلم سبب صهریت باشد و تا آنکه بوسه
دادن عمر رض و ضم ساختن بخود ام کلثوم را بجهت اکرام بود و نیز آنکه بوسط صغر [illegible] شد و نیز
نسبت [illegible] بود که حرام باشد و اگر صغیره بود [illegible] علی کرم الله وجهه او را بطریق امر [illegible] از آنکه
این حدیث که از عمر رض روایت کرده ام از جمیع دیگر از صحابه نقل کنند و ابن عباس رض و ابن زبیر رض از
عمر رض وارد شده و [illegible] این حدیث صالح است [illegible] بانکار این [illegible]

و احادیث دیگر که پیغامبر صلی الله علیه و سلم ترغیب اهل بیت کرده بمحبت خدا تعالی و اطاعت او عز و جل
و آنکه محبت حضرت حق تعالی حاصل نشود مگر بتقوی و از آنجمله است حدیث صحیح که چون آیت و انذر
عشیرتک الاقربین نازل شد رسول صلی الله علیه و سلم قریش را طلب فرمود و چون نزد آنحضرت
مجتمع شدند پس بطریق عموم و خصوص با ایشان گفت که بخرید نفسهای خود را از آتش دوزخ و برسانید
و الیها را چیزی از نفسها تا محمد فرا رسد و تا سخن ایشان را بشنوانید گفت یا فاطمه بنت محمد و یا صفیه
بنت عبد المطلب یا بنی عبد المطلب لا املک لکم من الله شیئا غیر ان لکم رحما
سابلها ببلالها ای فلان بن فلان من مالک شیئا نمیشوم مر شما یعنی منع نمیکنم از شما بحکم خدا تعالی چیزی را
غیر آنکه شما راست قرابتی با من و من در دنیا صله رحم نگاه میدارم و قطع آن نمیکنم و بلال جمع بلل است و
عرب اطلاق می کنند بلل و نداوت را که تر است بر وصله و یبس را که خشکی است بر قطع بسبیل
استعاره بواسطه آنکه قطع بعضی اشیا واقع میشود بسبب یبوست کذا فی النهایة الجزری و
روایت کرد ابو الشیخ و ابن عساکر از ابن حبان که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یا بنی هاشم
لا یاتین الناس یوم القیامة بالآخرة یحملونها علی ظهورهم و تاتون بالدنیا
علی ظهورکم لا اغنی عنکم من الله شیئا ای بنو هاشم مردم بیایند روز قیامت
اعمال آخرت را بار کرده باشند بر پشتهای خود و شما آیید در حالیکه دنیا بر پشتهای شما باشد
اینها چیزیست کنایه یعنی در روز قیامت باین طریق در موقف حساب حاضر شوند که مردم
اعمال خود را وسیله نجات خود ساخته باشند و شما خواهید که نسبت قرابت که در دنیا است
آنرا وسیله خلاصی خود سازید بی آنکه در دنیا عمل آخرت کرده باشید و حال آنکه من منع نمیکنم از شما
چیزی از حکم خدا تعالی را و بخاری در ادب مفرد روایت کرده ان اولیاء الله یوم القیامة
المتقون و ان کان نسب اقرب من نسب لا یاتی الناس بالاعمال و یاتون بالدنیا
تحملونها علی رقابکم فتقولون یا محمد فاقول هکذا و هکذا و اعرض فی کلا عطفیه
بدرستیکه اولیای خدا در روز قیامت پرهیزگارانند اگر چه نسبتی نزدیکتر از نسبتی دیگر بوده باشد
چنین نباشد که مردمان بیایند بعملهای خود و شما بیایند بسبب دنیا که شما بر گردنها
خود بار کرده اید پس بگوئید یا محمد من چنین و چنین خواهم گفت آنحضرت اعراض نمود در هر جانب خود
و طبرانی روایت کرد که فرمود ان اهل بیتی هؤلاء یرون انهم اولی الناس بی
و لیس ذلک ان اولیائی منکم المتقون من کانوا و حیث کانوا بدرستیکه گمان
اهل بیت من آنست که اقرب و لاحق باشند بمن از دیگران و حال آنکه این چنین نیست که اولیای من
پرهیزگارانند هر کسی که باشند و هر جا که باشند و بخاری و مسلم روایت کردند از عمرو بن العاص

گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم آشکارا نه پنهان که گفت ان آل بنی فلان لیسوا
باولیائی انما ولی الله وصالح المومنین یعنی بدرستیکه آل بنی فلان که دشمنی قرابتی من اند
ولی من نیستند جز این نیست که ولی من خدا تعالی است و مومنان صالح و لیکن ایشان را قرابتی است که آنرا
لهم رحم سأبلها ببلالها یعنی لیکن ایشان را رحم خویشی و قرابتی است با من و من صله آن قرابتی را نگاه
خواهم داشت و قطع نخواهم کرد و وجه عدم منافات احادیثی که دال است بر آنکه نسبت به رسول صلی
الله علیه وسلم نفع میدهد با احادیثی که دال است بر عدم نفع است بطریقی که محب طبری و غیر او از علما
اند آنست که رسول صلی الله علیه وسلم مالک نیست که چیزی از نفع و ضر بکسی رساند لیکن خدای تعالی حضرت را
مالک گرداند او را برای نفع اقارب وی بلکه برای جمیع امت وی بشفاعت عامه و خاصه پس
آنحضرت مالک نمی شود مگر باذن خدای تعالی چنانچه اشارت کرد بقول خود و غیران لکم رحما سأبلها و
همچنین است قول رسول الله صلی الله علیه وسلم لا اغنی عنکم من الله شیئا یعنی بمجرد نفس خود
نفعی نمیرسانم از شما از حکم خدای تعالی چیزی را غیر از شفاعت و مغفرت که مر آنرا گرامی داشته
اقارب خود را و اول بانجه بیت مخاطب ساخت بنابر رعایت مقام تخویف و ترغیب بر عمل و حث
بر آنکه ایشان بتقوی و ترس از خدای تعالی از باقی امت اولی و انسب و الیق اند در ثانی الحال حدیث
فرمود بحقوق رحم و نفع انتساب ایشان نوعی از اطمینان قلب حاصل گردد و بعضی از علما
گفته اند که مصدر احادیث تخویف و عدم نفع از رسول صلی الله علیه وسلم قبل از علم بنفع انتساب
بوده و قبل از علم بانکه قومی از امت بی حساب بشفاعت آنحضرت داخل بهشت گردند و قومی دیگر
درجات و مراتب ایشان بلند شود و قومی دیگر را از دوزخ بیرون خواهند آورد و بعد از آن که
عالم شد بامور مذکوره بنفع انتساب بیان فرمود و چون طریق جمع بین الاحادیث مذکور شد
بعضی از علما بنابرین حمل حدیث کل سبب و نسب برین کرده اند که مراد آنست که امت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم در روز قیامت بآنحضرت منسوب خواهد بود بخلاف امت باقی انبیا که منسوب بایشان
نمیشود و آن حمل بعید است اگرچه در ضمن حدیثی ایراد کرده که بهمین دلالت میکند زیرا که
حرص عمر بر تزویج ام کلثوم بسبب سماع این حدیث و اقرار علی و جمیع مهاجر و انصار بانچه بیشتر
قبول ایشان و ذکر صهر و حسب با سبب و نسب و غضب رسول صلی الله علیه وسلم بتجیه که
گفته بود که قرابت آنحضرت نفع نمیدهد جمیع این مذکورست و قول بعضی می گویند بانکه در حدیث
بخاری و غیر آن وارد شده که نوح علیه السلام بامت خواهد آمد در روز قیامت انگاه حق سبحانه و
تعالی نوح علیه السلام را گوید هل بلغت یعنی رسالت کردی نوح علیه السلام گوید بلی یارب نعم
ای پروردگار ادای رسالت کردم باز امت وی را سوال نماید هل بلغکم الی آخر الحدیث

و این معنی مقتضی آنست که لقبهٔ امم را نیز با انبیا خود نسبت و سند پس توجیه آن بعضی بعید باشد بدانکه از
حدیث پیغامبر صلی الله علیه وسلم که سابقاً مذکور شده اولیای من متقیان اند و غیر این نیست که ولی من
خدا تعالی و صلحای مومنان اند مستفاد میشود که نفع رحم و قرابتی رسول صلی الله علیه وسلم و شفاعت آن
حضرت ص اگرچه منتفی نیست لیکن منتفی میگردد از ایشان بسبب عصیان ایشان و کفران نعمت نسبت
بارتکاب فعلی که رسول صلی الله علیه وسلم اعراض خواهد کرد از کسی که در روز قیامت خواهد گفت از
اقربای آنحضرت ص که یا محمد چنانچه در حدیث سابق مذکور شد نقلست که حسن بن حسن سبط رضی
الله عنهما با بعضی از غلاة شیعه گفت ویحکم احبونا لله فان اطعنا الله فاحبونا وان عصینا
الله فابغضونا ویحکم لو کان الله نافعاً بقرابة من رسول الله صلی الله علیه وسلم
بغیر عمل بطاعته لنفع ذلك من هو اقرب الیه منا والله انی اخاف ان یضاعف
للعاصی منا العذاب ضعفین وان یوتی المحسن منا اجره مرتین ویح کلمهٔ ترحم
بالکسی میگویند که در مهلکه افتاده شده باشد و مستحق آن نیست یعنی ای مردمان شما طریق محبت اهل بیت
سپید اید جای آنست که ترحم کند خدا تعالی بحال شما دوست دارید ما یان را خالص الله پس اگر ما طاعت
خدا تعالی کنیم ما را دوستی کنید و اگر عصیان ورزیم بخدا تعالی ما را دشمنی کنید اگر خدا تعالی نفع رساند
بقرابتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بغیر عمل و اطاعت هر آینه کسی را میرساند که نزدیکتر بود بآنحضرت
از ما و الله که من می ترسم از آنکه عاصی و بدکرداری که از ما بوده باشد عذاب او دو چند دیگران باشد و نیکوکار
که از ما باشد اجر او دو بار خواهد بود گویا که اینمعنی را از آیت یا نساء النبی من یات منکن
بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین فهمیده بدانکه از احادیث سابقه
معلوم شد که آنچه صاحب تلخیص از اصحاب ما گفت که از جمله خصائص پیغامبر است که اولاد بنات آنحضرت
منسوب اند باو در کفاءة و غیر آن اما اولاد بنات دیگران با جداد مادری منسوب نمیشوند در کفاءة
و غیر ذلك قول او موجه است و قفال رحمه الله علیه انکار این معنی کرده میگوید که هیچ خصوصیتی
درینمقام نیست بلکه اولاد بنات هر کسی منتسب بجد مادری میشود لیکن حدیث سابق که فرموده هر بنی آدم
منسوب بعصبه خود میشود مگر اولاد فاطمه رضی الله عنها که من پدر و عصبه ایشانم رد قول قفال میکند
یعنی انتساب برسول الله صلی الله علیه وسلم که از خصوصیات آنحضرت است که میتوان گفت که
آنحضرت پدر ایشان است و ایشان پسران آنحضرت اند تا در کفاءة معتبر باشد چنانچه هاشمی کفو
مردی غیر شریف نیست و اما آنچه گفته که هاشمی و مطلبی کفو یکدیگر اند محل آن غیر این صورت است
چنانچه بیان او منظری که در آن است در فتاوی مسطور است و فائده دیگر از برای انتساب بنوت
و ابوت آنحضرت وقف بر اولاد آنحضرت ص و در وصیت داخل شوند بخلاف اولاد بنات

غیر این احکام در ایشان نسبت بجد مادری جاری نیست بل جد مادری و پدری در انتساب اولاد برابر
مطلق ذریت و نسل و عصبه مساوی اند پس مراد صاحب تخصیص بخصوصیت احکام سابقه است و مراد قائل
بعدم خصوصیت این حکم مطلق است چنانچه حقیقة خلافی میان ایشان نیست و از جمله فواید این انتساب
آنست که بتوان گفت که حسن و حسین پسران رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنحضرت پدر ایشان است
اتفاقا و جاری شدن حکم قول ضعیفی که گفته اند جایز نیست آنکه گویند رسول الله صلی الله علیه وسلم پدر مومنان است
هیچ اعتباری نیست لیکن بعضی از بنی امیه که منع این اطلاق کرده اند یعنی در باب حسنین و دلیل ضعف عدم
اعتبار ایشان حدیث صحیح را که در باب حسن فرموده که این پسر من سید است و آما معاویه اگرچه این نقل عدم
جواز اطلاق از وی کرده اند لیکن نقلی دیگر است از وی که مقتضی آنست که او رجوع از منقول کرده و آما
آیت ما کان محمد الآیه اصح قولها آنست که سوق این آیت جهت انقطاع حکم تبنی است یعنی در زمان جاهلیت
پسر خوانده را حکم پسر اصلی میدادند در احکام شرع خداتعالی باین آیت آن حکم را منقطع ساخت نه آنکه سوق
آیت جهت منع این اطلاق است زیرا که مراد از این اطلاق آنست که توان گفت که رسول الله صلی الله علیه
وسلم پدر مومنان است در احترام آیت و هم از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی ولسوف
یعطیک ربک فترضی زود باشد که عطا کند ترا آفریدگار تو ای محمد مرتبه شفاعت درباره
گنهگاران امت تو که راضی شوی پس تو خوشنود شوی یعنی چندان ببخشد که گوئی بس است و راضی شدم
و از ابن عباس نیز روایت ابی جریر و ابن ابی حاتم مرویست که خداتعالی هزار قصر در بهشت بآنحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عطا فرموده که در هر یک از این قصورها ازواج و خدم باشد چندان که باید
کذا فی التفسیر جامع البیان و قرطبی از ابن عباس روایت کرده که از جمله رضای محمد صلی الله علیه وسلم
آنست که هیچکس از اهل بیت او در دوزخ نرود و سدی نیز همین نقل کرده و حاکم نیز روایت کرده است بعد
از حکم بصحت حدیث که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده وعده کرده است مرا پروردگار من که هر کس
که از اهلبیت من اقرار کنند بوحدانیت خداتعالی و باداء رسالت من وی را عذاب نکند و ملا روایت
کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت درخواستم از پروردگار خود که هیچکس از اهلبیت من در دوزخ
نرود پس درخواست مرا قبول فرمود و احمد بن حنبل رحمة الله علیه در مناقب آورده که رسول الله صلعم
فرموده ای معشر بنی هاشم بآنخدای که مرا بحق بخلق فرستاده که وقتیکه حلقه در بهشت گیرم ابتدا بشما کنم
و طبرانی از علی مرتضی روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که می
گفت اول کسی که وارد شود بر حوض اهلبیت من خواهند بود و کسیکه دوستدار ایشان باشد
از امت من و این حدیث ضعیف است و آنچه بصحت رسیده آنست که اول کسیکه بر حوض وارد شود
فقرای مهاجرین خواهند بود و اگر حدیث اول نیز بصحت رسد حمل بر آن کنیم که بعد از فقرای مهاجرین ایشان

اول کسی خواهند بود که بر حوض وارد شوند مخلص و طبرانی روایت کرده اند که اول کسی که شفاعت او خواهم کرد از اهل امت من اهل بیت من خواهند بود باز نزدیک به نزدیک از قریش باز انصار باز کسی که ایمان بمن آورده و تابع من شده از اهل یمن بعد از آن سایر عرب بعد از آن اهل عجم و هر کس که من اول شفاعت او کنم او افضل است و به روایت بزار و طبرانی آنکه اول کسیکه شفیع او خواهم شد از امت من اهل مدینه خواهند بود و بعد از ایشان اهل مکه باز اهل طایف و جمع میان این دو حدیث باین طریق است که ترتیب در اول از حیثیت قبائل است و در ثانی آن از حیثیت بلدان است پس احتمال دارد که مراد با ابتدا در قریش است از اهل مدینه باشد باز مکه باز طائف و همین قیاس است در انصار و کسانیکه بعد از ایشانند و احتمال دارد که مراد آن که ابتدا از اهل مدینه بقریش کند باز انصار باز کسانیکه بعد از ایشانند و از اهل مکه همچنین بهمین ترتیب و از اهل طائف کذلک و بروایت تمام و بزار و طبرانی و ابونعیم مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ان فاطمة احصنت فرجها فحرمها الله و ذریتها علی النار بواسطه پاکدامنی حضرت فاطمه رضی الله عنها حرام ساخت خدا تعالی ذریت او را بر آتش دوزخ و در دیگر روایت آنکه فرمود حرام ساخت او را و ذریت او را بر آتش و حافظ ابوالقاسم دمشقی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای فاطمه میدانی که بچه سبب نام تو فاطمه کرده ام علی گفت یا رسول الله بیان کن فرمود ان الله قد فطمها و ذریتها من النار از برای آنکه خدا تعالی دور ساخته است او را و ذریت او را از آتش دوزخ و طبرانی روایت کرده که فرمود ابنتی فاطمة حوراء آدمیة لم تحض و لم تطمث انما سماها فاطمة لان الله تعالی فطمها و محبیها عن النار فاطمه رضی الله عنها سفید رو مائل برنگ گندم گون مبرا است از حیض و نفاس و وجه تسمیه او بفاطمه که خدا تعالی او را و دوستان او را از آتش دوزخ دور ساخته است و طبرانی روایت کرده که رجال او ثقات اند که رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه را گفت که خدا تعالی هیچکس را از اولاد تو عذاب نخواهد کرد و در روایت دیگر آنکه عباس را گفت تحقیق خدا تعالی ترا و هیچکس را از اولاد ترا عذاب نخواهد کرد و بصحت رسیده که فرمود ای بنی مطلب و در روایتی ای بنی هاشم بدرستیکه از خدا تعالی درخواست نمودم که شما را مهربان و مشفق سازد و فاضل و سخی گرداند و در خواستم که گمراه شما را هدایت و بدانکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که ما سادات اهل بهشت خواهیم بود من و حمزه و علی و جعفر ابن ابیطالب و حسن و حسین و مهدی که بنو عبد المطلبیم و در حدیث ضعیف از علی مرویست که گفت شکوه کردم نزد رسول صلی الله علیه وسلم از حسد مردم بمن رسول صلی الله علیه وسلم مرا گفت آیا راضی نیستی که ان تکون رابع اربعة باشی یعنی از چهار کس که در آیند در بهشت من خواهم بود و تو و حسن و حسین و ذریات ما از عقب

ازواج رهست وحبیب ما باشند و احمد رحمة الله علیه در مناقب آورده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم علی را گفت
آیا راضی نیستی که با من باشی در بهشت و حسن و حسین و ذریات ما از عقب ما باشند و ازواج ما از عقب
ذریات ما باشند و شیعهای ما از یمین و یسار ما باشند و بیان صفات این شیعه در حدیث هشتم از علی رضه
روایت کرده‌ایم باید که رجوع کنی بآنکه امری هم ضروری ست و باین حدیث ظاهر شد که فرقه‌ای که خود را شیعه
می‌نامند نیستند مگر شیعه ابلیس که او بر عقول ایشان مستولی یافته ایشان را گمراه ساخته نعوذ بالله من شرورها
و طبرانی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم علی رضه را گفت که اول چهار کس که در بهشت در آیند
منم و تو و حسن و حسین رضی الله عنهم و ذریات ما از عقب ما باشند و ازواج ما از عقب ذریات و شیعهای ما از یمین
و یسار ما باشند و سند این حدیث ضعیف لیکن شاهد این حدیث حدیثی ست که از ابن عباس به صحت رسیده
که خدای تعالی بلند سازد درجه ذریت مؤمن را اگرچه کمتر از وی در عمل باشد آنگاه بخواند والذین امنوا
واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم الآیة و دیلمی روایت کرده باسناد
ضعیف که فرمود که ای علی بدرستیکه خدای تعالی ترا و ذریت ترا و اهل اولاد ترا و محبان ترا آمرزیده
است بشارت باد ترا بدرستیکه تو انزع البطین ای کسی را میگویند که مقدم راس او ساقط شده باشد
و آن کسی ست که شکم او اندک بزرگ باشد و بعضی علما گفته اند که معنی این کلام آنست که تو انزع
از شرک و بطین تو مملو است از علم و ایمان کما فی نهایة الجزری و همچنین ضعیف است حدیثی که
که روایت کرده اند که گفت ای علی تو و شیعه تو بر حوض کوثر وارد خواهید شد بحالی که سیراب گشته و
رویهای شما سفید باشد و اعدای شما وارد خواهند شد بحالی که تشنه باشند و غلهای در گردن
ایشان باشد و بر تقدیر صحت این حدیث قبل ازین بیان صفات شیعه کرده‌ایم پس باید که حذر کنی از فرقه
اهل ضلال و جهل و اهل انکار از روافض و شیعه و امثال ایشان آیت یازدهم از آیات فضائل
اهلبیت قوله تعالی ان الذین امنوا وعملوا الصلحت اولئک هم خیر البریة بدرستی
کسانیکه گرویدند و اعمال صالحه پسندیده کردند آن گروه ایشان بهترین آفریدگان اند و رسیده است
بروایت حافظ جمال الدین زرندی از ابن عباس که چون این آیت نازل شد رسول الله صلعم علی
را گفت تو و گروه تو خواهید آمد در روز قیامت راضین مرضیین و یاتی عدوک غضابا
مقمحین در اینحال که خشنود کنندگان و خشنود شدگان باشند و اعدای تو خواهند آمد
خشمناک اقتحام کنند. پس علی گفت ای من کیانند فرمود اعدای تو کسی است که تبرا کنند
از تو و لعن کنند ترا خذلهم الله تعالی فی الدنیا والآخرة و حدیث دیگر روایت رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده بهتر و سابقان با ظل عرش در روز قیامت خوشحال شوند ایشان گفتند آنان چه
کسانند فرمود آنان شیعه دوستان تو اند ای علی لیکن در سند این کذابی هست و باید

از صفات شیعه وی رضی الله عنه که سابقاً مذکور ساختیم و درین باب مستحضر باش تا معرفت شان ایشان
ازان حاصل کنی **وایضا** باید که اخبار سابقه در اول کتاب در باب رفض مذکور شد تا فرق میان
فریقین بر تو آسان گردد **فریق فی الجنة وفریق فی السعیر** و دارقطنی روایت کرده که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا ابا الحسن اما تو با شیعه خود در بهشت خواهی بود و تحقیق قومی خواهند بود
که زعم ایشان این است که ترا دوست میدارند و حال آنکه ایشان اسلام را خوار داشته بیندازند آنرا
و بیرون روند از اسلام همچنانکه تیر از صید بیرون میرود و لقب آن قوم رفض است اگر دراک
نمائی ایشانرا بقتل آر که ایشان مشرکانند و دارقطنی گوید این حدیث نزد ما طرق بسیار دارد و از ام سلمه
روایت کرده در شبی که نوبت من بود و رسول صلی الله علیه وسلم نزد من بود در آن وقت فاطمه
بحجره من آمد و علی نیز از عقب وی آمد آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ای علی تو با اصحاب خود
در بهشت خواهید بود و تو با شیعه خود در بهشت خواهید بود لیکن قومی خواهند بود که زعم دوستی تو
داشته باشند ایشان اسلام خوار و حقیر شمرده اند و بیندازند آنرا و قرآن خوانند اما از سینهای ایشان
تجاوز نمیکنند یعنی بآن عمل نکنند لقب ایشان رافضه است اگر دراک کنی مقاتله کن با ایشان که ایشان
مشرکانند گفتم یا رسول الله علامت ایشان چیست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنماز جمعه
و جماعت حاضر نمیشوند و طعن بر سلف می کنند و بنا بر آنکه این قوم شیعه علی نیستند موسی بن علی
ابن الحسین رضی الله عنهم که بنهایت فضل و کمالات داشت از پدر خود و از جد خود روایت کرده فرمود
**انما شیعتنا من اطاع الله وعمل مثل اعمالنا** جز این نیست که شیعه ما و پیرو ما کسی است
که اطاعت خدای تعالی کند و عمل وی مثل عمل ما باشد **آیت** دوازدهم از آیات فضائل اهل البیت
**قوله تعالی وانه لعلم للساعة فلا تمترن بها واتبعون هذا صراط مستقیم**
بدرستیکه عیسی علیه السلام علامت مر ساعت را یعنی باور دارید که قیامت نزدیک است چرا که
نزول عیسی علیه السلام علامت قیامت است که بعد از تسلط دجال بر روی زمین آنحضرت از
آسمان فرود آید نزد ایک مناره بیضا در طرف شرقی دمشق و جامه رنگین پوشیده باشد
و کفهای دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و رخساره مبارکش عرق کرده چون سر در پیش
افگند قطرات از رویش ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرات بر روی وی چون مروارید
روان شود و نفس وی به هر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی برسد نفس وی برسد پس طالب دجال
روان گردد و در باب لد که موضعی است از ولایت شام بدو در رسد و او را بکشد آنگاه یاجوج و ماجوج
بیرون آیند و عیسی علیه السلام مومنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن گردد الی آخر الحدیث الذی
رواه مسلم بطوله و چون علوم شد که عیسی علیه السلام آخر الزمان است فلا تمترن بها پس شک

نکنید و جدل منمائید با مدن قیامت واتبعون و پیروی می کنید مرا شرع رسول مرا هذا صراط
مستقیم اینست راه راست صراطی که کسی گمراه نمیشود مقاتل بن سلیمان از اتباع او از مفسرین گفته اند
که این آیت در شان مهدی نازل شده و بعد ازین احادیث مصرح خواهد آمد که مهدی از اهلبیت نبوی خواهد بود
و این هنگام این آیت دلالت بر برکت و کثرت در نسل فاطمه و علی رضی الله عنهما دارد و دلالت برانکه از نسل ایشان
مفتاح حکمت و معدن رحمت است و سر اینمعنی آنست که رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه و ذریت او را
در پناه خدا تعالی داشته است از شر شیطان رجیم و از جهت علی رض مثل همین دعا کرده است چنانچه شرح
این از سیاق احادیث آینده معلوم خواهد شد مروی است بروایت نسائی باسناد صحیح که جمعی از انصار به
علی رض را گفتند که اگر فاطمه نزد تو باشد با تیکوی یرا انکاح کنی خوب خواهد بود انگاه علی رض نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد
تا خواستگاری کند چون سلام کرد رسول صلی الله علیه وسلم بعد از رد سلام فرمود که حاجت ابن ابی طالب
چیست علی گوید نام فاطمه بردم انگاه رسول صلعم فرمود مرحبا و اهلا چون از خدمت رسول صلی الله علیه وسلم
بیرون آمد انصار که در بیرون انتظار میکشیدند پرسیدند که رسول صلی الله علیه وسلم در جواب تو چه گفت
علی رض گفت ندانستم که چه گفت الا همین قدر فرمود مرحبا و اهلا انصار گفتند اینقدر کافی است ترا
از رسول صلی الله علیه وسلم که عطا کرد یکی ازین دو و لفظ تحقیق داد ترا اهل و داد ترا حب یعنی فراخی بعد از انکه تزویج
کردند فرمود ای علی عروس را چاره است که ولیمه باشد سعد حاضر بود گفت نزد من گوسپندی است و بعضی از
انصار چند صاع ارزن آوردند از آن ولیمه نمودند و در شب عروسی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
علی را شتاب مکن تا وقتیکه من ملاقات تو کنم بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم نزد ایشان رفت و آب طلبید
نموده وضو ساخت و آب وضو بر علی و فاطمه پاشید و گفت اللهم بارک فیهما و بارک علیهما
و بارک لهما فی نسلهما و در دیگر روایت فی شبلهما وارد شده و شبل بتحریک یعنی جماعت و در دیگر روایت
بشبلهما آمده و بعضی گفته اند که این روایت ضعیف است اگر صحت رسیده شبل ولد است و بنابرین
از جمله مکاشفات و اطلاعات آنحضرت بوده باشد که از علی رض حسنین رض متولد خواهند شد بمثال آنکه ایشان
شبلین بودند و ابو علی حسن بن شاذان روایت کرده که جبرئیل علیه السلام نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد
و گفت که خدا تعالی امر ساخته است بانکه فاطمه را با علی رض تزویج کنی انگاه رسول صلی الله علیه وسلم
جمعی از اصحاب را طلب فرمود و خطبه که مشهور است خواند بعد از آن تزویج علی کرد و او رض غایب بود
چون حاضر شد آنحضرت تبسمی فرمود و گفت خدا تعالی امر ساخت مرا که تزویج کنم فاطمه را با تو بمهر چهارصد
مثقال نقره انگاه علی رض گفت راضی شدم یا رسول الله بعد از آن سر مبارک بر زمین نهاد و
سجده شکر بتقدیم رسانید چون سر از سجده برداشت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بارک الله
لکما و بارک فیکما و اعز جدکما انس رض گوید والله که اخراج کثیر از نسل ایشان کرد

قزوینی الحاکمی روایت کرده و عقد نکاح بانکه علی کرم الله وجهه غائب بود احتمال دارد که وکیلی از وی حاضر بوده
باشد واحتمال دارد که رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را اعلام کرده باشد بچیزی که خواهد کرد و قول علی
رضیت یعنی راضی شدم احتمال دارد که خبر داده باشد از آنکه وی راضی شده است بعقد سابق که
وکیل وی کرده بود و ابو داود سجستانی روایت کرده که ابوبکر خواستگاری فاطمه کرده بود و رسول
صلی الله علیه وسلم از وی اعراض کرد باز عمر رض خواستگاری نمود و همچنین اعراض نمود آنگاه ابوبکر و عمر رض
هر دو نزد علی کرم الله وجهه آمدند و وی را تنبیه نمودند که خواستگاری فاطمه کند بعد از آن علی رض نزد
رسول صلی الله علیه وسلم آمده وی را خواستگاری نمود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که با تو چیزی هست
گفت اسپ و زره من با من است گفت که اسپ برای تو ضروریست ولیکن زره خود را بفروش و
قیمت آن نزد من آور آنگاه زره بچهارصد و هشتاد درهم بفروخت و در پیش رسول صلی الله علیه

جهاز فاطمه

وسلم ریخت آنحضرت مشتی از آن بلال را داد تا خوشبوئی خرید نماید و امر فرمود که جهاز فاطمه رض مهیا
کنند بعد از آن سریرے و وساده از پوست که حشو او از لیف بود از جهت وی راست کردند
و بریک دو خانه را ترتیب داد و ام ایمن را فرمود که ببر لے فاطمه رضی الله عنها و علی را گفت تعجیل مکن
تا وقتیکه من نزد تو آیم چون نزد ایشان رفت ام ایمن را گفت برادر من اینجاست ام ایمن گفت
برادر شماست و حال آنکه دختر خود بوی داده اید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود آنگاه نزد فاطمه
بایستاد و آب طلب نمود فاطمه رض قدحی پر از آب آورد رسول صلی الله علیه وسلم آب دهن مبارک
را در آن انداخت و از آن آب بر سر او کرد و میان ثدیین فاطمه پاشید و گفت اللهم انی اعیذها
بک و ذریتها من الشیطان الرجیم بعد از آن علی رض را گفت آب بیار علی رض گوید دانستم که مراد
آنحضرت چیست آن قدح را پر آب کردم و نزد آنحضرت آوردم و آنحضرت از آن آب بر سر و میان
کتفین من پاشید و گفت اللهم انی اعیذه بک ومن ذریته من الشیطان الرجیم
بعد از آن فرمود این زمان نزد اهل خود رو بنام خدا تعالی و برکت او و احمد و ابو حاتم نیز همین حدیث
روایت کرده که ببرکت دعای آنحضرت در نسل ایشان برکت ظاهر شد از آنها که گذشتند و آنها که
بعد ازین خواهند بود اگرچه از آینده گان کسی دیگر نباشد مگر امام محمد مهدی و بیاید در فصل ثانی بعضی
از احادیث که در آنها اشارتے باین معنے باشد از آنجمله حدیثی است که مسلم و ابو داود و نسائی و ابن
ماجه و بیهقی و غیر ایشان روایت کرده اند که مهدی از عترت من خواهد بود از ولد فاطمه رض و روایت
کرده اند ابو داود و ترمذی و ابن ماجه که فرمود اگر باقی نماند از دهر مگر یکروز هر آئینه بر انگیزاند خدا
تعالی مردی را از عترت من و در یکروایت آنکه فرمود مردی از اهل بیت من و دنیا را از عدل مملو سازد
همچنانکه از ظلم و جور مملو شده باشد و در یکروایت از احمد و ابو داود و ترمذی آنست که دنیا نخواهد رفت

منقطع نخواهد شد تا نا بتیکه مالک دنیا نشود مردی از اهل بیت من که اسم او موافق اسم من باشد و در
روایتی از ابو داود و ترمذی آنکه فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا تعالی آن روز را دراز گرداند
و برانگیزاند مردی را در آن روز از اهلبیت من که اسم او موافق اسم من باشد و اسم پدر او موافق اسم پدر من
باشد زمین را پر از عدل سازد چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد و احمد و غیر او روایت کرده اند که فرمود
مهدی از اهلبیت است خدا تعالی اصلاح او کند در یک شب و طبرانی روایت کرده که مهدی از ما
خواهد بود ختم دین بما شود همچنانکه فتح دین بما شد و در صحیح خود آورده که فرمود بر امت من فرود خواهد
آمد در آخر الزمان بلای سخت از سلطان ایشان که سخت تر از آن بلای نباشد چنانچه نگیرند ملجای تا
آنگاه حق تعالی برانگیزاند مردی را از اهلبیت من که روی زمین را مملو سازد از عدل و انصاف همچنانکه
مملو باشد از ظلم و جور دوست دارند او را ساکنان ارض و ساکنان آسمان و در زمان او آسمان
باران بسیار دهد و زمین گیاه بروید و هیچ چیز در نفس خود نگه ندارد و امیر هفت سال یا هشت سال یا نه
سال در میان ایشان زیست نماید بنوعی که زندگان مردگان را تمنا کنند بسبب خیری که باهل زمین
رساند و طبرانی و بزار روایت کرده اند که بماند در ایشان هفت سال یا هشت سال و اگر زیاده
بماند نه سال و در دیگر روایت از ابو داود و حاکم آنست که هفت سال خواهد بود و در دیگر روایت ترمذی
آنکه در امت من مهدی خروج خواهد کرد و هفت سال یا هشت سال یا نه سال زنده خواهد بود و در آن ایام
عدل و فراخی و وسعت چنان باشد که مردی آید و گوید ای مهدی مرا عطا بخش مهدی آنقدر
که تواند برداشت زر و مال بدهد او را و در دیگر روایت آنکه درنگ کند در دنیا شش سال یا هفت
سال یا هشت سال یا نه سال و بعد از ین خواهد آمد کرا آنچه احادیث بر آن متفق است هفت سال است
بلاشک و در روایت احمد و مسلم آنست که آخر الزمان کسی خلیفه خواهد بود که مال نزد مردم قسمت
میریخته باشد بی آنکه شمار دارد و ابن ماجه مرفوعا روایت کرده که بعضی مردم از جانب مشرق خروج
خواهند نمود و این مهدی را سلطان خود خواهند ساخت و بصحت رسیده که اسم مهدی موافق اسم نبی
صلی الله علیه وسلم و اسم پدرش موافق اسم پدر آنحضرت است و ابن ماجه روایت کرده که وقتی اصحاب
نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند در بین اثنای بعضی از جوانان بنی هاشم آمدند چون رسول صلعم
ایشان را دید اشک از چشمان مبارک میریخت و رنگ آنحضرت تغیر یافت راوی گوید گفتند
یا رسول الله چه حال است که بر روی مبارک تو چیزی می بینیم که آن را مکروه میداریم رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که ما اهل بیت ایم اختیار کرده است خدا تعالی برای ما آخرت را بر دنیا
و بدرستیکه اهلبیت من در بلای سخت و پراگندگی خواهند افتاد تا آنکه قومی از جانب مشرق
بیایند و با ایشان علمهای سیاه باشد آنگاه طلب خیر کنند و کسی ایشان را چیزی ندهد بعد

ازان مقاتله کنند و نصرت یابند آنگاه داده شوند آنچه سوال کرده بودند و ایشان قبول نکنند تا آنکه امر
خلافت بمردی از اهل بیت من بسپارند که روی زمین پر سازد از عدل و انصاف همچنانکه پر شده باشد از
جور و ظلم پس هر که از شما آن زمان دریابد باید که نزد ایشان بشتابد اگرچه بدست و زانو بنشیند بر برف و در
سند اینحدیث کسی کرا سوء الحفظ هست با آنکه در آخر عمر عقل او مختلط شده بود و احمد از ثوبان مرفوعا
روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که زمانیکه علمهای سیاه ببینید که از جانب خراسان بیرون
آمده باشند نزد ایشان روید اگرچه بسینها خود بر برف بیرفته باشید بدرستیکه خلیفة الله مهدی در میان
ایشان خواهد بود و در سند اینحدیث ضعیفی و منکری است و بر فرض صحت در اینحدیث و حدیثی
که قبل ازو است حجت کسانیکه زعم کرده اند که مهدی سیوم خلفای عباسی است نیست و دلالتی بر آن ندارد
و نعیم ابن حماد روایت کرده مرفوعا که مهدی مردی از اهل بیت من خواهد بود که مقاتله کند بر سنت من چنانکه
مقاتله کرده ام بر وحی و ابو نعیم روایت کرده که فرمود خدا تعالی بر انگیزاند مردی را که از عترت من افرق الثنایا
و اجلی الجبهه یعنی دندان ثنایای او متفارق و نا مساوی یکدیگر باشند و موهای پیشانی و صدغین او خفیف
و تنک باشند کذا فی النهایة و مملو سازد زمین را از عدل و مال را بسیار گرداند و رویانی و طبرانی
و غیر ایشان روایت کرده اند که فرمود مهدی از ولد من خواهد بود و روی او مثل کوکب درخشنده
باشد و رنگ او رنگ عربی باشد و جسم او جسم اسرائیلی پر سازد زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد
از جور و ظلم راضی باشند از خلافت او اهل زمین و اهل آسمان و مرغان در هوا بیست سال مالک شود
بر روی زمین و طبرانی مرفوعا روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مهدی نظر کند بسوی عیسی
را ببیند که نازل شده از آسمان باینوضع که عرق از روی و موی وی می چکیده باشد آنگاه مهدی عیسی
علیه السلام گوید که پیش شوید تا نماز بگذاریم عیسی علیه السلام گوید شما پیش شوید که اقامت صلوة از برای
شما گفته اند پس عیسی علیه السلام پس مردی از اولاد من نماز گذارد و در روایت ابن حبان در امامت مهدی
مانند اینحدیث مرفوعا روایت کرده که عیسی علیه السلام بن مریم علیهما السلام نازل شود و آنگاه امیر ایشان
مهدی گوید امامت نماز کن تا اقتدای کنیم عیسی علیه السلام گوید که من امامت نمیکنم که خدا تعالی این
امت را گرامی داشته است که بعضی از ایشان امامت بعضی دیگر میکنند و اما آنچه ابن ماجه و حاکم روایت کرده
اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که زیاده نمیشود در دنیا مگر ادبار و در مردم زیاده نمیشود مگر بخل و
قیامت قائم نمیشود مگر بر اشرار ناس و هیچ مهدی نیست مگر عیسی علیه السلام زیرا که آنحضرت وضع خبر
خواهد کرد و مخالفین ملت هر ا هلاک خواهد نمود چنانچه احادیث صحیحه وارد است بهمین معنی با آنکه تأویل آن نظیر
میکنیم که مهدی معصوم نیست مگر عیسی علیه السلام مرویست که ابراهیم ابن میسره طاوس را گفت که عمر
ابن عبد العزیز مهدیست طاوس گفت نه او مهدی نیست زیرا که او کامل نکرده همه عدل را

اجلی

پس او مهدی آخر الزمان که موعود است نیست بلی از جمله مهدیین است چنانچه احمد و غیر او تصریح کرده‌اند بانکه عمر بن عبد
العزیز از مذکورین است در قول رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین
المهدیین من بعدی یعنی بر شما باد که بسنت من و سنت خلفاء الراشدین مهدیین که بعد از من اند عمل کنید
باز بدانکه تاویل حدیث لا مهدی الا عیسی ممکنیم مگر بر تقدیر ثبوت آن حدیث و الا حاکم چنین گفته‌اند که
این حدیث مجهول است و در اسناد خود مختلف عنه است و بنابر تعجب این حدیث آورده‌ام نه از برای صحت و
بیهقی گفت که محمد بن خالد باین حدیث منفرد است و نسائی تصریح کرده بانکه آن منکر است و غیر ایشان از حفاظ
حدیث جزم کردند بانکه احادیث منصوص بر آنکه مهدی از ولد فاطمه است اصح اسنادا اند از این حدیث
و ابن عساکر از علی کرم الله وجهه روایت کرده که وقتیکه برپا شود قائم آل محمد صلی الله علیه وسلم برخیزاند
خدا تعالی اهل مشرق و مغرب را جمع کند اما رفقا از اهل کوفه باشند و اما ابدال از اهل شام یعنی جماعتی
از اهل کوفه زهاد و عباد و اهل شام با وی بیعت کنند چنانچه بصحت رسید که رسول صلی الله علیه وسلم
در وقتیکه خلیفه از خلفا بمیرد اختلافی در میان مردم پدید آید آنگاه مردی از مدینه بیرون آمده بجانب
مکه گریزد پس جمعی از اهل مکه او را بیرون آرند در میان مقام با وی بیعت کنند و آنمرد بیعت را کاره
بود بعد از آن از جانب شام لشکری بر وی نامزد کنند و چون آن لشکر بموضع بیدا که در میان
مکه و مدینه واقع است برسند خدا تعالی جبرائیل علیه السلام را بفرستد و ایشانرا هلاک گرداند و چون
مردم این قضیه را مشاهده کنند ابدال اهل شام و عصائب اهل عراق یعنی جماعتی از زهاد و عباد و از
اهل شام و عراق و غرب با وی بیعت کنند باز مردی از قریش که خشم و اتباع او از قبیله بنی کلب باشد
ظاهر شود و لشکری از آن قبیله بسوی او فرستند و آنمرد اول که عبارت از مهدی بوده باشد
برین قبیله غالب شود و غنیمت بسیار بدست آید پس نصرت یابد آنکس که در غنیمت بنی کلب حاضر
شود و آنگاه اموال را قسمت کند در میان ایشان عمل کند بسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و در آنوقت اسلام بروی زمین قرار یابد طبرانی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم
با فاطمه رضی الله عنها گفت که پیغمبر ما بهترین پیغامبران است و آن پدر تو است و بهترین شهیدان
شهید ما است و آن عم پدر تو است حمزه و از ما است آنکس که دو جناح دارد در بهشت پرواز میکند
هر جا که خواهد و آن ابن عم پدر تو است جعفر طیار و از ما است سبطین رضی الله عنهما و آن دو پسر
تو اند و از ما است آنکه در شان او لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و آن برادر پدر
تو است و شوهر تست و از ما است مهدی و ابن ماجه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه
وسلم گفت که از دنیا باقی نماند مگر یک روز هر آیینه خدا تعالی آنرا دراز سازد تا مردی از اهلبیت من
خلیفه شود و مالک جبل دیلم و قسطنطنیه گردد و [illegible] حاکم بصحت رسیده از ابن عباس

که گفت از ما یعنی از اهل بیت چهار کس خواهند بود سفاح از ما خواهد بود و منذر از ما خواهد بود و منصور از ما خواهد بود
و مهدی از ما خواهد بود پس اگر اراده کرده است اهل بیت عین که شامل جمیع بنو هاشم است و سه کس اول از
نسل عباس اند و چهارمی از نسل فاطمه است رض درین صورت هیچ اشکال نیست و اگر اراده آن کرده که این
چهار کس هم از نسل عباس رض خواهند بود و ممکن است که حمل کنیم مهدی را در کلام او بخلیفه سوم از خلفای بنی عباس
زیرا که او در ایشان مثل عمر ابن عبد العزیز است در بنی امیه بواسطه عدل تام و سیرت خوب و اخلاق نیکو
که داشت و از برای آنکه در حدیث صحیح نیز وارد است که اسم مهدی موافق اسم من است و اسم پدرش موافق
اسم پدر من است و این تعریف مهدی عباسی صادق است زیرا که اسم او محمد بن عبد الله منصور بود و خبر ابن عدی
المهدی من ولد العباس عمی مؤید و مقوی این قول است لیکن ذهبی گفته که این حدیث محمد بن ولید
مولی بنی هاشم منفرد است و او وضع حدیث می نمود و منافی این حمل نیست کلام ابن عباس رض در وصف
مهدی که زمین را مملو سازد از عدل همچنانکه از جور مملو شده باشد بهایم و سباع در زمان او ایمن باشند
و زمین گنجهای خود را امثال ستونهای طلا و نقره بیرون اندازد زیرا که این اوصاف ممکن است
که تطبیق دهند او را بر مهدی عباسی و چون ممکن است حمل کلام ابن عباس رض بر آنچه مذکور ساختیم منافاتی
ندارد این حدیث با احادیث صحیحه سابقه که مهدی از ولد فاطمه رض باشد زیرا که مراد بمهدی درین احادیث
مهدی آخر الزمان است که عیسی علیه السلام بوی اقتدا خواهد کرد نه مهدی عباسی و آثار روایت کرده اند
که بعد از مهدی دوازده کس امیر خلافت خواهند شد شش کس از اولاد حسن رض و پنج کس از اولاد حسین رض
و یکی دیگر غیر از ایشان و این اثر روایت واهی است چنانچه شیخ الاسلام و حافظ مثل شیخ ابن حجر عسقلانی
رحمه الله تعالی گفته یعنی با آنکه مخالف احادیث صحیحه است که او در آخر الزمان خواهد بود و عیسی علیه السلام
بوی اقتدا خواهد نمود و بدلیل حدیثی که طبرانی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که
بعد از من خلفا خواهند بود و بعد از آن امرا خواهند بود و بعد از امرا ملوک خواهند بود و بعد از آن
ملوک جبابره خواهند بود باز مردی از اهل بیت من خروج خواهد نمود که روی زمین را پر از عدل سازد
همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم الی آخر الحدیث و در ثانی کلام ابن عباس رض بر آن حمل کنیم که مراد از آن مهدی
مهدی عباسی است بنابرین ممکن است که حدیثی که از پیغامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که هلاک نخواهد
شد امتی که من اول آن باشم و عیسی بن مریم آخر آن باشد و مهدی در وسط آن تا حمل کنیم بر آنکه مراد ازین
مهدی نیز مهدی عباسی است زیرا که موعود آخر الزمان است نه در وسط و بعضی از علما گفته اند که مراد از
وسط درین حدیث وسط ما قبل آخر است تمام هم میگویید از احادیث سابقه چنین ظاهر شد که اول مهدی خروج
خواهد کرد و نزول عیسی بعد از خروج مهدی خواهد بود و مصنف نیز در تنبیه آینده تصریح این معنی کرده
که ظاهر اینست و چون چنین باشد حسنی باهم نیست که حدیث را تاویل نماییم یا حمل بر مهدی عباسی

لیکن زیرا که صحیح ست آنکه گوییم خروج مهدی در وسط بعثت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم و نزول عیسی
علیه السلام و حدیث بر ظاهر خود هست بلا تکلیف و احمد و ابو داود روایت کرده اند که رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود بشارت باد شما را بمهدی که مردی باشد از قریش از عترت من خروج خواهد کرد
در وقت اختلاف و زلزله پس مملو سازد روی زمین را از عدل و انصاف چنانچه از ظلم و ستم مملو شده
باشد و راضی و خوشنود باشند از وی اهل آسمان و زمین و مال را قسمت نماید بتسویه و دلهای امت محمد را
صلی الله علیه وسلم اغنیا سازد و عدل او همه ایشان را فرا گیرد و چنانچه منادی را امر فرماید تا ندا کند
کیست که او را احتیاجی بمن دارد پس نزدیک آید پس هیچکس را احتیاجی نباشد و نیاید نزد او مگر یک مرد آید نزد او و سوال
کند او را مهدی گوید نزد خادم خازن رو و آنچه خواهی بگیر چون نزد خادم آید بگو که مرا یک تو فرستاده است
که مالی بمن دهی خادم گوید بگیر و چندان در دامن او ریزد که نتواند برداشت بواسطه ثقل پس بعضی را از آن انکار
رد کند بر وی خادم مهدی گوید ما چیزی را که عطا کردیم باز نمیگیریم پس مهدی شش سال یا هفت سال
یا هشت سال یا نه سال زیست نماید بعد از آن فوت شود و بعد از وی هیچ چیز را خوشی در زندگانی
نباشد. **تنبیه** بدانکه اظهر آنست که خروج مهدی پیش از عیسی علیه السلام خواهد بود و بعضی از علما
گفته اند که خروج مهدی بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود و ابو الحسن آبری گوید که اخبار متواتر رسیده
از مصطفی صلی الله علیه وسلم که مهدی خروج خواهد کرد و اینکه او از اهل بیت من است و اینکه او بادشاهی
کند هفت سال و اینکه او پر کند زمین را بعدل و اینکه او خروج کند همراه عیسی علیه السلام یاری دهد او را بر
قتل دجال بباب لد در زمین فلسطین و امامت این امت خواهد کرد و عیسی علیه السلام پس او ایستد و
احادیث صحیحه بهمین دلالت میکنند چنانچه دانستی و اما آنچه علامه تفتازانی تصحیح کرده که عیسی علیه السلام
افضل است از وی و امامت افضل اولی است پس شاهدی بر همین ندارد زیرا که قصد بامامت مهدی
از برای عیسی ع نیست مگر از جهت آنکه ظاهر شود که نزول او بسبیل تبعیت پیغامبر است صلی الله علیه وسلم
و حکم بشریعت پیغامبر ما میکند و بحیثیتی از شریعت خود مستقل نیست و اقتدا از آنحضرت یعنی
از جهت آنکه افضل است از پیغامبر که اقتدا میکنند از جهت از حقیقت و اظهار است که مخفی نیست
با آنکه ممکن است که جمع کنیم هر دو را بانطور که عیسی علیه السلام در اول حال از جهت اظهار این غرض اقتدا
کند بمهدی پس بعد از آن مهدی بآنحضرت یعنی اقتدا کند بنا بر قاعده اقتدا مفضول بافاضل و باین جمع
شوند هر دو قول و ابو داود در سنن خود روایت کرده که مهدی از اولاد حسن خواهد بود و سر این معنی
آنست که حسن ترک خلافت نمالله کرد و بنا بر شفقت این امت پس از جهت خدا تعالی در وقت
حاجت قایمقام بامر خلافت حقه باولاد وی نگرد [illegible] که از عدل او روی زمین مملو شود و آنچه
روایت کرده اند که از اولاد حسین رضی الله عنه خواهد بود آن روایت واهی است مع انه

روافض ست که مهدی امام ابوالقاسم محمد حجت بن الحسن العسکری ست راست است ورست نیشو وچرا که صحت
رسیده از رسول صلی الله علیه وسلم که اسم پدر مهدی ع موافق است باسم پدر رسول الله صلی الله علیه وسلم
وحال آنکه اسم پدر محمد حجت موافق اسم پدر رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست وایضًا قول امیر المومنین علی ع
مولد المهدی بالمدینة یعنی ولادت مهدی در مدینه خواهد بود رد زعم ایشان میکند زیرا که مولد
محمد حجت بنو وگر در سُرّمن رای در سن خمسین وخمس ومائتین پس زعم ایشان که وی مهدی خواهد بود
فاسد باشد واز جمله جهالات بعضی از روافض ست که زعم کرده اند بر روایتی که مهدی از اولاد حسین ع
خواهد بود در روایتی که اسم مهدی موافق اسم پدر رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد هر دو وهم است
ایضًا زعم کرده اند که اجماع است شده بر آنکه مهدی از اولاد حسین ع خواهد بود وحال آنکه محض کذب و
بهتان ست واز کجا ایشان را میرسد که توهم رد آن می کنند ونقل اجماع بمجرد گمان وتخمین مینمایند عافانا
الله منها وجمعی از روافض گمان اند که محمد حجت ابن حسن عسکری سه مهدی خواهد بود ومیگویند که از پدر او
غیر این پسر نمانده ودر وقتیکه پدر او فوت شد عمر او پنجساله بود وخدا تعالی ورا فهم وحکمت ارزانی داشت
همچنانکه یحیی علیه السلام را فهم وحکمت ارزانی فرمود در حالت طفولیت ووی را امام ساخت در صغر سن
همچنانکه عیسی علیه السلام را امام ونبی ساخت در سن صغر وپدرش در سُرّمن رای وفات یافت وخود
در مدینه پنهان شد واورا دو غیبت است یکی صغری که از زمان ولادت ست تا انقطاع سفارت
میان او ومیان شیعه او ودیگری کبری ودر آخر آن خواهد برخاست وغائب شدن او در روز
جمعه سنه ست وستین ومائتین بود که بنفس خود ترسیده در بهار وز غائب شد وکس ندانست که کجا
رفت واین خلکان گفته که شیعه همچنین محمد حجت را امام منتظر ومهدی میدانند ونزد ایشان او صاحب
سرداب ست وسخنان ایشان در این باب بسیار است انتظار خروج او می کنند در آخر الزمان
از سردابی که در سُرّمن رای ست میگویند در خانه پدرش بران سرداب رفت در سنه خمس و
ستین ومائتین در حالتی که مادرش وی را میدید واز آن سرداب بیرون نیامده ودر آن وقت چهار ساله
بود وبعضی دیگر گفته اند که پنجسال داشت وبعضی گفته اند هفده سال داشت انتهی ملخصًا وبسیاری
از شیعه برین رفته اند که عسکری ولد نداشت زیرا که جعفر الثانی برادر وی طلب میراث از ترکه وی
کرد واین طلب او دلیل ست بر عدم ولد اگر ولد میداشت میراث باو نمیرسید وسبکی حکایت کرده
از جمهور روافضه که ایشان قائلند بآنکه عسکری را فرزند نمانده واز نسل وی کسی نیست ومعهذا
قومی دیگر از ایشان از روی تعصب اثبات فرزند از برای او میکنند قائل اند بآنکه جعفر میراث
او گرفته وفرقه از شیعه تضلیل جعفر می کنند ونسبت کذب بوی میدهند در دعوی او میراث برادر
خود را وباین سبب او را سمی بکذاب ساختند وفرقه دیگر با او شده اثبات امامت از برای او میکنند حاصل

حاصل سخن اکثر شیعه بعد از وفات عسکری به غیبت فرزند مستغرق گشته با کمال تنها هم دارند در امام منتظر
و جمهور زیدیه امامیه پیش رفته اند که مهدی غیر محمد حجت است زیرا که مدتے مدید از عمر شخصی بوده باشد در قرآن
خارق عادت است و دیگر آنکه اگر او مهدی بودی پیغامبر صلی الله علیه وسلم او را باین صفت که طول مدت است
وصف میکرد نه بغیر این زیرا که وصف او باین صفت اظهر بود از وصف او بصفات دیگر که قبل
ازین مذکور شد در صفت مهدی و دیگر آنکه در شریعت مطهره مقرر است که ولایت صغیر صحیح نیست
پس چگونه این جماعت احمق غافل تجویز امامت کسی کرده اند که پنج ساله بوده باشد و آنکه او را امام دانسته
کردند در حالت کودکی با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از آن خبر نداده است صد در این اقوال از جهال
ایشان غیر خرافات و جرأت بر شریعت غرا چیزے دیگر نیست بعض از اهل سنت گفته
کاشکی میدانستیم که مخبر باین خبر کیست و از کجا این خبر بایشان رسیده و منشاء این چیست بنابرین سکه
ایشان باین خبر و کذب آن اذن ایشان پاسبان بر این سرداب با آنکه زدن ایشان برا امید دل
اید خود و بر ضحکه عقلا ساختند و چنانکه گفته است شاعر درین باب شعر ما آن للسرداب ان
یلد الذی ۰ کلمتموه بجهلکم ما انا ۰ فعلی عقولکم العفاء فانکم ۰ ثلثتم العنقاء و
الغیلانا ۰ یعنی مر این سرداب را هست که بزاید آنکس را که شما میگوئید اثبات آن بسبب
جهل و عنادی که دارید پس باید که عقلهای شما محو و مندرس گشته است که اثبات این نوع
مهدیے که اصلا بوجود نیامده یقین پیدا کرده اید والله اعلم و فرقه دیگر از شیعه زعم کرده اند
که مهدے ابو القاسم محمد بن علی بن عمر بن حسین سبط است معتصم که یکے از خلفای عباسیه بود
او را محبوس ساخته بود و شیعه و اتباع او نقب زده او را از حبس خلاص کردند و او را بردند تا حال معلوم
نشد که کجا بردند و کجا رفت و فرقه دیگر زعم کرده اند که امام مهدی محمد بن حنفیه است که
بعد از برادر خود حسن و حسین رضی الله عنهما گشته شد و بعضی از ایشان یقین کرده اند که او
زنده است در جبال رضوی و در موقف زید بن علی بن الحسین آنکه امامی جلیل بود و از فقهای از
تابعین از ائمه اهلبیت بود و از جمله ائمه می شمرند آنکه دعوی امامت کرد جمعی کثیر از اهل کوفه با او بیعت
کردند و در وقت بیعت بعضے از بنی عباس با وی گفتند که ای پسر عم مغرور مشوی باین جماعت که
ایشان با تو وفاداری نخواهند کرد و باید که عبرت گیرے از آنچه که ایشان با پدران و اهلبیت
شما کردند و ترک نصرت ایشان کردند همان ترا کافی است که با تو نیز چنین خواهند کرد و زید
از آن سخن ابا و امتناع نمود و خروج کرد و درین اثنای جوانب با او گفتند که تو از ابوبکر و عمر رضی الله
عنهما تبرا کن تا ترا نصرت دهیم زید گفت من از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تبرا نخواهم کرد بلکه ایشانرا
دوست میدارم و بدوستی فرا گرفته ام روافض گفتند اذا لم ترفضهما پس چرا [illegible]

رفضناك ترك تو خواهیم کرد زید گفت اذهبوا فانتم الرافضة بروید که شما رافضه خواهید بود
واز آن روز ایشانرا رافضه میگویند در لغت بمعنی ترک است پس چون ایشان ترک وی و پیمان
خود کردند ایشانرا رافضه خواندند بعد از آن جمعی دیگر که بیعت کرده بودند ایشان نیز از نصرت و
تقاعد جستند و گفتند جعفر الصادق که برادرزاده اوست امام است و باو پیوستند مگر دویست
و بیست کس آنگاه حجاج بن یوسف با لشکری در مقابل وی آمد و چون زید رضی الله عنه قوت
مقاومت نداشت منهزم شد و در اثنای جنگ تیر بر پیشانی مبارک وی زدند بهمان تیر شربت
شهادت چشید انا لله و انا الیه راجعون و در زمین نهروان وی را دفن کردند و آب بر قبر
آن جاری کردند که علامت قبر زایل شود و آنگاه حجاج ازین معنی خبر یافت و آن قبر را پیدا کرده او را
بیرون آورد و سر او را بریده نزد هشام بن عبد الملک که والی او بود فرستاد و جثه او را بر دار
آویخت در سنه احدی یا اثنین و عشرین و مائة همچنین مدید آویخته بود تا زمانیکه هشام بن عبد الملک
و ولید بن یزید بن عبد الملک بمرد و ولید بن یزید بن عبد الملک بجای او نشست جثه زید
شهید را دفن کرد و بعضی گفته اند که ولید بعامل خود نوشت عدو لی فاقصده واذهب
الی عجل اهل العراق فحرقه ثم انسفه فی الیم نسفا دشمن مرست پس قصد سوی او
کن و برو و بجانب گوساله اهل کوفه و بسوزان او را و در دریای پراگنده ساز آن عامل همین عمل کرد
و نقلست که در زمانیکه زید را سر آویخته بودند رسول صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدند که بر ساق
نخلی که وی را آویخته بودند تکیه زده نشسته بود و با مردم میگفت هکذا یفعلون بولدی یعنی این
چنین میکنند بفرزند من و جمعی از روات روایت کرده اند که زید را برهنه ساخته آویخته بودند و در همان
روز عنکبوت بر عورت او پرده تنید تا نظر مردم در آن نیفتد و در رفض ایضا اسحاق بن امام
جعفر الصادق را امام نمیدانند با آنکه جلالت قدر و رفعت او بمرتبه بود که سفیان بن عیینه فقیه که
ازو روایت میکرد و میگفت ثقة الرضی و فرقه از شیعه بامامت وی قایل شده اند و از
عجائبات تناقض در رفض آنست که میگویند که هر کس که از اهلبیت دعوی امامت کند و خوارق عادت
ازوی سر زند که بر صدق او دلالت میکند امامت از برای وی ثابت است و این مسئله از قواعد ایشان
است و معهذا زید و اسحاق را امام نمیدانند با آنکه دعوی امامت کرد و محمد بن حجت را امام منتظر می
دانند با آنکه او دعوی نکرد و بزعم ایشان بسبب غیبت او از پدر خود در صغر با سبب مختفی
شد نیش [illegible] او را اگر پدر او پرستش کردند روئیت او را و تکذیب کردند ایشانرا غیر ایشان در آن
و گفتند که اصلا وجود نداشت همچنانکه بیان کردیم پس تامل کن که بمجرد امکان وجود چگونه او را امام میدانند
و عاقل را همین مقدار در باب عقاید کافی است بازبر تقدیر یکه موجود باشد باید که تصور نمائی که فایده

و در اثبات امامت از برای کسی که عاجز باشد از اقامت بآن چه چیز است و با نظیر این بهشت
چیست آنرا امامت یعنی ولایت خلق ست که هر یک از ائمهٔ مذکورین دعوی اهلیت این منصب
و اظهار خوارق می نمودند بدین با آنکه کلمات ثابت از ایشان دالست بر آنکه ایشان از آن دوری
می جستند اگرچه اهل آن بودند و دعوی آن نمیکردند بیان آنچنین که ما کردیم بعضی از اهلبیت نبوی
کرده اند که خدا تعالی قلوب ایشانرا تطهیر و از ضلال پاک ساخته است و عقول ایشانرا از سفاهت
و نقص نگهداشته است و زبان ایشانرا از کذب و بهتان فعلیهم الرحمة و الغفران آیت سیزدهم
از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم و بر اعراف که حجابست
مثل حصار شهر در میان اهل بهشت و دوزخ و بقول امام رازی یا تلی باشد از مشک سفید رجال یعرفون کلا
بسیماهم مردانی باشند مشرف شده به بهشت و دوزخ که شناسند همه اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای
ایشان که بهشتیان روسفید و دوزخیان سیاه رو باشند و آن جمع را اعراف میگویند بسبب آنکه
ساکنان او عارف اند باحوال فریقین و آن رجال انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملائکه
بر صورت مردان و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از آنجا منازل خود
در بهشت می بینند و از آن متلذذ میشوند و عذاب دوزخ مشاهده میکنند و شکر الهی از آن میکرده
می باشند یا طائفه از موحدان باشند که در عمل تقصیر کرده بنا برین محبوس شده اند در میان بهشت
و دوزخ تا خدا تعالی درباره ایشان هرچه خواهد حکم فرماید کذا فی تفسیر البیضاوی و در تفسیر جامع البیان
آورده که اصح بلکه صحیح نیست که آن رجال قومی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی بوده
باشند و در تفسیر ثعلبی از ابن عباس آورده که اعراف موضعی بلند است از صراط که بر آنجا حمزه و
عباس و علی بن ابی طالب و جعفر طیار رضی الله عنهم باشند و دوستان خود را بنورانی روی سفید رو
می شناسند و دشمنان خود را بتیرگی و سیاه رویی میشناسند و ثعلبی و کسیر آورده اند لیکن
باسنادی که علی کرم الله وجهه گفت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم ارزق اعدائی
و اعداء اهل بیتی کثرة المال والعیال کفاهم بذلک ان یکثر مالهم فیطول حسابهم
وان یکثر عیالهم فیکثر شیاطینهم بار خدایا روزی گردان مر دشمنان مرا و دشمنان اهلبیت
مرا بسیاری مال و عیال که کفایت است باین عداوت با آنکه مال ایشان بسیار گردد تا روز قیامت
حساب ایشان بطول انجامد و اولاد بسیار گردد تا شیاطین ایشان بسیار باشند و حکمت در دعا
بر ایشان بکثرت مال و عیال آنست که اعدای پیغامبر صلی الله علیه وسلم و اعدای اهل بیت آنحضرت مرا
هیچ باعثی بر عداوت نیست غیر محبت مال و اولاد و عیال و میل دنیا که مجبول شده اند بر آن
پس از جهت آنحضرت همین کثرت مال و عیال بر ایشان دعا کرده فرمود لیکن با نظیر این که این

و عیال از برای ایشان نعمت نباشد بلکه نقمت و وبال باشد بواسطه کفران نعمت کسی بدست او هدایت
یافته اند یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم بخلاف کیله آنحضرت از برای او دعا کرد بکثرت ال و عیال مثل انس رضی
الله عنه چه قصد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود که این آل و عیال وسیله امور اخرویه و امور دنیویه نافع سازد و آیت چهاردهم
از آیات فضایل اهل بیت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة
نزد له فیها حسنا الی قوله تعالی و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیئات
و یعلم ما تفعلون در تبیان از ابن عباس رضی نقل کرده که چون رسول صلی الله علیه و سلم بمدینه آمد
اکابر انصار بخدمت آمده گفتند شما پسر خواهر مائید و در راه دین رهبر مائید اخراجات شما بسیار است
و بدخل کم هست اگر فرمائی قدری از اموال طیب نفس جمع کرده بیاریم تا خدام تو در ضروریات خرج کنند
آنگاه این آیت نازل شد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بگوای محمد صلی الله علیه و سلم نمی
طلبم از شما بر رسانیدن پیغام اجر یعنی مزدوری مگر آنکه دوست دارید مرا در حق خویشی من با شما یا آنکه
دوست دارید قرابت خویشان مرا و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و هر کس که کسب
کند نیکی یعنی طاعتی را زیاده کنیم مر او را در آن نیکی نیکوئی یعنی تضاعف سازیم ثواب آن نیکی را ان الله
غفور شکور بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است مر گناهگاران را و شکر پذیرنده است
اطاعت فرمانبرداری را ثعلبی در تفسیر خود آورده از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد در شان قومی که در دل تهمتی افتاده شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
اراده کرده است ازین آیت مگر آنکه ترغیب کند ما را بدوستی خویشان خود بعد از آن جبرئیل علیه السلام
پیغامبر صلی الله علیه و سلم را خبر داد که مر ایشان ترا متهم داشتند بعد از آن این آیت نازل شد ام یقولون
افتری علی الله کذبا بلکه میگویند کافران یعنی بافتد و بر می نهد محمد دروغ را بر خدای تعالی در دعوی نبوت
با نزول فان یشاء الله یختم علی قلبک پس اگر خواهد خدای تعالی مهر نهد بر دل تو اگر افترا میکنی و قران
بر تو فراموش کرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی و بند تا از ایذای و جفای کفار مضطر نگردی و
یمح الله الباطل و محو کند خدای تعالی بحق و نا راستی را و یحق الحق بکلماته و آشکارا کند حق را بسخنان خود
یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس وقعر آن نتواند کرد انه علیم بذات الصدور بدرستیکه خدای تعالی دانا
بهر چیزی است که در دلهاست و ضمیر تو و ضمیر ایشان میداند و بعد نزول آیت ام یقولون اهل القوم توبه
کردند آنگاه این آیت نازل شد و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و اوست آنکس که بفضل و کرم
قبول میکند توبه را از بندگان خود یعنی قبیله او باز میگرداند آن بازگشت را و پذیرد و یعفوا عن السیئات
و در گذارد بدیهای ایشان و یعلم ما تفعلون و میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه و بدانکه این آیات
قل لا اسئلکم علیه اجرا تا آخر آیات تلک شامل است بر چند مقصد و چند تابع مقصد اول در تفسیر این آیات

این آیت مرویست بروایت امام احمد و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم از ابن عباس رضی الله عنه که چون این آیت
نازل شد اصحاب گفتند یا رسول الله خویشان تو که واجب است بر ما دوستی ایشان چه کسانند رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود که علی و فاطمه و هر دو پسران ایشان یعنی حسن و حسین رضی الله عنهم در سند این حدیث
شیعه غالی است لیکن راستگوی است و ابو الشیخ و غیر از علی رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود در شان ما آل
حم آیتی نازل شده و حفظ مودت ما نکند مگر مومنی بعد از آن این آیت خواند قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی و نیز طبرانی از حسن رضی روایت کرد و از چند طریق اسناد که بعضی
از آن اسناد حسن است که وی رضی الله عنه خطبه خواند و از آنجمله این بود که گفت من عرفنی فقد
عرفنی و من لم یعرفنی فانا الحسن بن محمد صلی الله علیه و سلم هر کس که مرا می شناسد
میشناسد و هر کس نمی شناسد پس من حسن بن محمد ام صلی الله علیه و سلم بعد از این این آیت بر خواند و
اتبعت ملة آبائی ابرهیم الآیة و گفت انا ابن البشیر و انا ابن النذیر و من پسران کسی ام که بشارت
دهنده و بیم کننده بود و من از آن اهل بیتم که خدا تعالی فرض ساخته است مودت و دوستی
ایشان را زیرا که بر محمد نازل شده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و در دیگر روایت آنکه گفت من از آن
اهل بیتم که خدای عزوجل فرض ساخته است مودت ایشان بر هر مسلمانی و در شان ایشان نازل
گردانیده است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و اقتراف
حسنات دوستی با اهل بیت اسلام است و طبرانی از امام سجاده سادات امام زین العابدین رضی روایت
کرده که چون بعد از واقعه پدرش حسین رضی وی را اسیر کرده بجانب شام بردند شخصی از خلفاء شام در شهر با وی
ملاقات کرده گفت الحمد لله که خدا تعالی شما را مقتول و مستاصل گردانید و قطع فتنه شد امام زین العابدین
مر آن شخص را گفت آیا نخوانده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی آن شخص گفت قربی در این آیت شما اید
گفت بلی مراد از این قربی ما ایم و ثعلبی از ابن عباس رضی روایت کرده از تفسیر و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا
گفت اکتساب حسنه در این آیت مودت آل محمد است صلی الله علیه و سلم و قرطبی و غیر او از سدی نقل کرده
اند در تفسیر قوله تعالی ان الله غفور شکور گفت غفور است مر گناهان آل محمد را و شکور است مر حسنات
ایشان را و ابن عباس رضی قربی را در آیة قل لا اسئلکم علیه اجرا حمل بر عموم کرده چنانچه در بخاری و غیر آن
مرویست که سعد بن جبیر چون تفسیر قربی بآل محمد کرد ابن عباس رضی وی را گفت که شتاب کردی زیرا که
هیچ بطنی از بطون قریش نیست که رسول صلی الله علیه و سلم را با ایشان قرابتی و خویشی نیست
پس ابن عباس رضی تفسیر چنین کرد که آنچه شما را دعوت میکنم مزدی و اجری نمیخواهم مگر آنکه صله رحم که میان ما
و شما است بجا آرید و در روایت دیگر از وی آنست که گفت بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم مر قوم خود را آنچه
شما را میخواهم مزدوری نمیخواهم مگر آنکه مرا دوست دارید بسبب خویشی که میان ما و شما است و محافظت

من کنید و درین خویشی ترا و در روایتی دیگر از ابن عباس رضی آنکه گفت چون قریش از بیعت امتناع نمودند
از آنکه با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت کنند خدای تعالی عز وجل این آیت نازل گردانید آنگاه رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود ای قوم اگر شما از بیعت امتناع نمائید از آنکه با من بیعت کنید باید که حفظ خویشی کرده مرا
مرنجانید و عکرمه درین تفسیر متابعت ابن عباس رضی کرده گفت قریش در زمان جاهلیت قطعًا محافظت
صله رحم میکردند چون رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را دعوت کرد و مخالفت عادت کرده قطع رحم کردند
بنابرین رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را مامور ساخت بصله رحمی که میان آنحضرت و ایشان بود و اگرچه
شما را دعوت میکنم محافظت من بکنید بسبب قرابتی که مرا با شما است محافظت من کنید و در
تفسیر قتاده و سدی و عبدالرحمن بن زید بن اسلم و غیر ایشان نیز برین منهج جاری شده و موید این قول
آنکه این آیت در مکه نازل شده و آثار و روایت نزول این آیت در مدینه در تفضیل انصار بر مفاخرت
عباس رضی و بر پسرش میگویند آن روایت ضعیف است و بر فرض صحت میتوان گفت که دو نوبت این آیت
نازل شده باشد و مع ذلک جمع این روایات منافاتی ندارد و تخصیص قربی بآل چنانچه ابن
جبیر رفته زیرا که او اقتصار بر اخص افراد قربی کرده و بیان این معنی نموده که تاکید در حفظ آل و
اهلبیت مستفاد میشود که حفظ مودت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق اولی است چرا که حفظ مودت
اهلبیت بجهت آنحضرت است پس آنحضرت را این حفظ اولی و احری باشد از ایشان و از جهت تفسیر
ابن جبیر با ابن عباس رضی الله عنهما منافاتی ندارد و بنابرین ابن عباس رضی نسبت خطا بابن جبیر نکرده
بلکه نسبت سرعت در تفسیر بوی کرده و گفته که در قصد [illegible] و آن مودت آنحضرت هم
اولا بالذات اهم است از مودت اهلبیت و موید این آنکه میان تفسیر ابن عباس رضی یکنوبت تفسیر
باین طریق کرده و نوبتی دیگر بآن طریق تفسیر کرده و ازین فهم میشود که هر دو تفسیر صحیح است و در روایت
دیگر موافق تفسیر ابن جبیر است که قبل ازین مذکور شد در حدیثی که گفتیم که در مسند آن شبهه‌ای است ایضا
جمیع این تفاسیر منافاتی ندارد و آنچه از ابن عباس رضی جمعی از راویان روایت کرده اند مرفوعا که تفسیر
چنانچه کرده که بگو ای محمد من با آنچه پیش شما آورده ام از بینات و هدی اجری نمیخواهم مگر آنکه خدای تعالی را دوست
دارید و بطاعت قربت با وجوید و این نیز منافاتی نیست که از جمله مودت رسول صلی الله علیه و
و اهلبیت وی و ذکر بعضی از معانی لفظ قربی [illegible] که ضد او نباشد از آن معنی منکر خصوصا با آنچه
و در آن بعضی اشارتی و ایمایی بر این معانی بوده باشد و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ
است زیرا که آیت در مکه نازل شد و در آنوقت مشرکان ایذای رسول صلی الله علیه وسلم میکردند
بنابرین خدای تعالی فرمود ایشان را بدوستی آنحضرت و صله رحم و چون بمدینه هجرت نمود و انصار
آنحضرت را جای دادند و نصرت نمودند خدای تعالی آنحضرت را با خوان خود از انبیاء ملحق ساخته

این آیت نیست درستاو قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی هیچ مزدی نمیخواهم از
شما برادای رسالت پس شما راست یعنی هر مزدی که برادای رسالت میخواستم آن مر شما راست مثل آنکه
میگویند اگر عطای بمن کرده باشی بگیر آنرا پس مراد نفی سوال است یعنی هیچ مزدی نمیخواهم نیست مزد
دوستی من مگر بر خدای عز و جل و بغوی سخن قول قائلین بنسخ رد کرده است باینطریق که مودت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و باز داشتن آزار و ایذا از آنحضرت و مودت اقارب آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و قرب خدا تعالی بطاعت و عمل صالح از فرائض دین است و باقی است ابدا پس چگونه منسوخ
شده گردد و ال است بر معنی فالا المودة فی القربی استثنا منقطع است یعنی لیکن میخواهم شما
را که دوست دارید قرابتی که میان من و شما است پس این مزدی نشد که در مقابل ادای رسالت
باشد با آیت مذکوره که بآن استدلال بنسخ کرده اند و ثعلبی مبالغه کرده است در رد قائلین به نسخ
و گفته که در قبح قول ایشان کافی است که میگویند که تقرب بخدا تعالی بطاعت و مودت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم و اهلبیت پیغامبر صلعم منسوخ است انتهی و صحیح است آنکه گویند الا المودة فی القربی استثنا
متصل است بدلیل حدیثی که ملا در سیرت آورده که پیغامبر فرموده بتحقیق که خدا تعالی گردانیده اجر
مرا بر ایشان یعنی بر است مودت در قربی و من خواهم پرسید احوال شما را از اهلبیت و اقارب
من و لوکی که با شما کرده اند از ایشان در روز قیامت و تسمیه این مودت باجر برین تقدیر مجاز
مقصد دوم این آیت متضمن اثبات است بر طلب محبت اهلبیت نبوت و آنکه این محبت از کمال ایمان
است و بنا بر اهتمام اثبات این مقصد با آیتی دیگر گفتیم و بعد ذلک احادیثی که در این باب وارد
ایراد نماییم قال الله تعالی ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
بدرستیکه کسانیکه ایمان آوردند و عمل پسندیده کرده اند زود است که پدید آورد از برای ایشان
خدا تعالی دوستی در دل خلق یعنی محبت ایشان در دلها افگند بی اسباب و وسایط چنانچه در
صحیح مسلم آورده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میفرمایند هرگاه که خدا تعالی بنده را
از بندگان خود دوست دارد جبرئیل را گوید که من فلان را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار
پس جبرئیل علیه السلام او را دوست دارد و منادی کند در میان اهل آسمان آنگاه محبت او را فرو
کنند در اهل زمین نیز او را دوست دارند و روایت کرده حافظ سلفی از محمد بن حنفیه که او در تفسیر این
آیت گفته که باقی نماند مومنی یعنی هیچ مومن نیست مگر آنکه در دل او دوستی علی و اهلبیت وی رضی الله
عنهم است و بصحت رسیده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دوست دارید خدا تعالی را بشکرانه
نعمتی که شما را داده است و مرا دوست دارید بزمین که خدا تعالی فلان را دوست دارد شما هم
او را دوست دارید پس اهل آسمان او را دوست دارند بواسطه دوستی خدا عز و جل و دوست

اهلبیت مرا بر است دوستی من وایرا و ابن جوزی این حدیث را در علل متناهیه هم آورده است و بیهقی
و ابو الشیخ و دیلمی روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت مومن نیست هیچ بنده تا آنکه من
دوست تر باشم نزد او از نفس وی و عترت من دوست تر باشد نزد وی از عترت وی و اهل بیت من
دوست تر باشد نزد وی از اهل بیت او و باشد ذات من دوست تر نزد او از ذات او و دیلمی روایت
کرده که آنحضرت فرمود تا ادب کنید اولاد خود را به سه خصلت اول بدوستی پیغمبر خود دوم دوستی
اهلبیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوم بقرائت قرآن و بصحت رسیده که عباس شکوه کرد از قریش
در وقتیکه ملاقی ایشان میشود روی از وی درهم میکشند و چون سخن میگویند و قتیکه او رسید ترک
سخن میکنند رسول صلی الله علیه وسلم از استماع این سخن غضب فرمود و غضبی شدید چنانچه رنگ آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سرخ شد و رگ پیشانی آنحضرت برآمده گشت و گفت بدان خدائی که جان من
بید قدرت اوست که داخل نمیشود ایمان در دل هیچ مومنی تا زمانیکه دوست دارد شما را
جهت خدا و رسول وی و در روایتی دیگر که آن بصحت رسیده وارد شده که فرمود چیست
حال قومی که سخن میکنند و چون شخصی از اهلبیت رسد قطع سخن مینمایند والله که ایمان در دل هیچ
مردی داخل نمیشود تا وقتیکه دوست دارد خویشان مرا از جهت خدا تعالی و از جهت خویشی و قرابتی
که با من دارند و در روایتی دیگر آنست که فرمود بآن خدائیکه جان من بید قدرت اوست در بهشت
در نیایند یعنی مسلمانان وقتی که ایمان آورند و ایمان نیارند تا وقتیکه دوست دارند شما را یعنی اهلبیت
را بجهت خدا و رسول او آیا شما امید شفاعت من چنان دارید که بنو عبد المطلب هم امید آن ندارند
و در روایتی دیگر آنکه فرمود که ایشان بخیر نخواهند رسید تا وقتیکه دوست دارند شما را برای
خویشی من و در روایتی دیگر آنکه فرمود مومن نیست احدی از ایشان تا وقتیکه دوست دارند شما را
بجهت دوستی من آیا شما امید دخول بهشت دارید بشفاعت من که بنو عبد المطلب امید ندارند
و طرق این حدیث بسیار است تمام آنها را بیان نکردیم **نقلست** که دختر ابو لهب هجرت کرده
بمدینه آمد بعضی از مردم وی را گفتند که این هجرت تو هیچ فایده ندارد زیرا که تو بنت حطب ناری
آنگاه دختر این سخن را بعرض حضرت رسانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از استماع این سخن غضبناک
شد و زمانی که بر منبر بود گفت چه قصه واقع شده است قومی را که مرا میرنجانید در باب خویشان و
قرابتیان من بدانید که هر کس که خویشان و قرابتیان مرا رنجانیده است گویا که مرا رنجانیده است و هر
که مرا رنجانیده خدا تعالی را رنجانیده روایت این حدیث ابن ابی عاصم و طبرانی و ابن منده و
بیهقی بالفاظ متقاربه کرده اند و نام این دختر در دیگر روایت درّه وارد شده و در روایت دیگر
سبیعه پس باید دانست که هر دو اسم یک دختر است بآنکه یکی ازین دو لقب است و دیگری

یا یک اسم دو زنان باشد که این قضیه متعدد باشد و مرویست بروایت احمد و ابن عبد البر از
عمرو اسلمی که اصحاب حدیبیه بود برفاقت علی رضی الله عنه بجانب یمن رفتند و از وی غلظتی دیده چون بمدینه
آمد شکوه او فاش کرد نزد مردم آنگاه پیغمبر با وی گفت که والله تو مرا رنجانیدی گفت عمرو اسلمی که پناه
بخدا میبرم از آنکه ترا رنجانیدم یا رسول الله فرمود که هر کس که علی را ایذا دهد پس مرا ایذا رسانید و هر که ایذا
دهد مرا پس تحقیق ایذا رسانید بخدا تعالی را و زیاده کرد ابن عبد البر و گفت که هر که علی را دوست دارد
او مرا دوست داشته است و هر کس که علی را رنجانیده مرا رنجانیده است و هر کس که مرا رنجانیده است مر خدا
تعالی را رنجانیده است و همچنین بریده را این قضیه واقع شد که در یمن رفیق علی رضی الله عنه بود و چون بمدینه آمد
بر علی رضی الله عنه غضبناک بود و میخواست که شکوه او ظاهر سازد بسبب کنیزکی که از خمس گرفته بود و
بعضی دیگر گفتند که از این حکایت رسول الله صلی الله علیه وسلم را خبر کن و غرض ایشان بود که علی
از دو چشم رسول الله صلی الله علیه وسلم بیفتد اتفاقاً رسول الله از ورای باب این حکایت شنید و
غضبناک بیرون آمد و گفت چه حالت است قومی را که تنقیص علی می کنند هر کس که تنقیص علی
کرده است مرا تنقیص کرده است و هر کس که مفارقت علی کند مفارقت کرده است که بدرستی
علی از من است و من از علی ام و علی رضی الله عنه از من مخلوق شده است و من از طینت ابراهیم مخلوق
شده ام و من افضلم از ابراهیم قوله تعالی ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم
یعنی برگزیده اولاد پیغامبران را از آبای برگزیده ایشان بعضی از بعضی و خدای شنوا
است باقوال ایشان و دانا است باعمال ایشان ای بریده نمیدانی که تقسیم علی بیشتر از این
کنیزک بود که گرفته است الی آخر الحدیث الذی رواه الطبرانی و در سند این حدیث حسین اشقر
است و قبل از این گذشته است که وی شیعی است غلو دارد و در حدیث ضعیف وارد شده
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت که لازم دانید بر خود مودت ما که اهلبیت نبوت ایم بدرستیکه هر
که بخدای وصل شود و حال آنکه دوستی ما بوده باشد در بهشت داخل خواهد شد
شفاعت ما آن خدائی که جان من بید قدرت اوست که عمل بنده را سود نمیدهد مگر آنکه
بمعرفت حق ما و موافق این حدیث است آنچه گفت کعب الاحبار و عمر بن عبد العزیز گفته اند که هیچ
یک از اهلبیت نیست مگر آنکه او را شفاعتی هست و ابو الشیخ و دیلمی روایت کرده که رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده که هر کس که حق عترت من و حق انصار و عرب نداند پس او یکی از سه چیز است یا
منافق یا ولد الزنا یا مرویست که مادرش بغیر طهر بوده حامله شده است و دیلمی روایت کرده
است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که هر کس که خدا تعالی را دوست دارد قرآن را دوست
دارد و هر کس که قرآن را دوست دارد مرا دوست دارد و هر کس که مرا دوست دارد اصحاب و

و فقرا بیت مرا دوست دارد و در روایت هشتم بسیاری از احادیث که تعلق باین سخن دارد و گذشته باید که رجوع کنی بآن آیت و ابوبکر خوارزمی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم روزی بیرون آمد و روی مبارک آنحضرت نورانی بود مثل دایره قمر یعنی مستبشر و خوشحال بود آنگاه عبد الرحمن بن عوف از سبب آن پرسید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بشارتی بمن رسیده است از جانب پروردگار من در باب برادرم و ابن عم من و در باب دختر من که خدای تعالی عز و جل تزویج فرمود علی را بفاطمه رضی الله عنهما و رضوان خازن جنان را امر فرمود تا درخت طوبی را جنبانید آنگاه درخت طوبی خوشه چند بار آورد بعدد دوستان اهل بیت و در زیر آن درخت فرشتهائی از نور آفریده و بدست هر فرشته یکی از آن نوشتها داد و پس چون قیامت قایم شود آن فرشتهای در میان خلائق منادی کنند هیچ کس از دوستان اهل بیت نماند مگر آنکه آن نامه آزادی از آتش دوزخ بدست او بدهند پس برادر من و ابن عم من و دختر من باعث خلاصی بسیار از خلائق مردان و زنان امت من خواهند بود از آتش دوزخ و گروهی روایت کرده‌اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که دوست ندارد مرا و اهل بیت و عترت مرا مگر مومن متقی و دشمن ندارد مرا مگر منافق شقی و در حدیث احمد و ترمذی قبل ازین مذکور شد که فرمود هر کس که مرا دوست دارد و این دو کس را یعنی حسن و حسین و پدر و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در بهشت و در دیگر روایت در درجه من خواهد بود و زیاده کرده ابو داود که فرمود تابع سنت من باشد بدانکه ازین روایت معلوم میشود که مجرد محبت اهل بیت بی آنکه تابع سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد و اجتناب از معاصی نکند چنانکه شیعه و روافض زعم محبت دارند و از سنت آنحضرت اجتناب مینمایند این نوع محبتی است که فایده بر آن مترتب نشود بلکه موجب عذاب الیم و نکال الیم است در دنیا و آخرت و در آیت هشتم از آیات فضائل اهل بیت در صفات شیعه آمده که محبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اهل بیت ایشان را سلوک میسد بیان کرد باید که رجوع بآن اوصاف کنی تا حکم کنی باآنکه این جماعت که دوستی اهل بیت را بخود نسبت میدهند و مخالف سیرت ایشان مینمایند بنهایت غباوت و شقاوت و جهالت و حماقت دارند رزقنا الله تعالی دوام محبتهم واتباع هدیهم آمین یا رب العلمین اما حدیثی که نقل کرده اند از علی رضی الله عنه ان اهل شیعتنا یخرجون من قبورهم یوم القیامة علی ما فیهم من الذنوب والعیوب وجوههم کالقمر لیلة البدر حدیثی موضوع است و بسیاری از امثال این حدیث ابن جوزی در موضوعات شمرده و ثعلبی در تفسیر قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی حدیثی طویل باین طریق بیان کرده شیخ الاسلام و الحافظ ابن حجر عسقلانی گفته که آثار وضع بر این حدیث ظاهر و هویداست و باز دارد از نا و حدیث دیگر روایت

کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هرکس که بدل ما را دوست دارد و بزبان و دست اعانت میکند
او با من در علیین خواهد بود و هرکس که دوست دارد ما را بدل و اعانت کند بزبان و دست
دارد پس او در درجه که نزدیک علیین ست خواهد بود و هرکس که دوست دارد ما را بدل و بلسان و دست
خود را باز دارد از ما آن کس در درجه که نزدیک بآن درجه ست خواهد بود و در سند این حدیث عمرو
رافضی ست که در رفض غلو دارد و مردی دیگر که متروک ست در روایت مقصد سوم آنچه درین آیت
اشارت است بآن از تحذیر و تخویف دشمنی اهلبیت چنانچه بصحت رسید که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود آنخدای که نفس من بید قدرت اوست که دشمن ندارد ما را و اهلبیت ما را هیچکس مگر
آنکه خدا تعالی ورا در دوزخ در آورد و امام احمد مرفوعا روایت کرده که گفت دشمنی نمیکند با اهل بیت
مگر منافق و روایت کرد امام احمد و ترمذی از جابر رض که گفت منافقان را نمی شناختیم مگر بدشمنی ایشان
با علی رض و حدیث من ابغض احدا من اهل بیتی فقد حرم علیه شفاعتی موضوع
است و همچنین حدیث من ابغض اهل البیت حشره الله یوم القیامة یهودیا وان
شهد ان لا اله الا الله موضوع است چنانچه ابن جوزی و عقیلی گفته اند و احادیثی که قبل ازین گذشت
و بعد ازین خواهد آمد مستغنی میسازد ما را ازین دو حدیث موضوع و طبرانی بسندی ضعیف از حسن سبط
مرفوعا روایت کرده که دشمن ندارد ما را و حسد نورزد با ما هیچکس مگر آنکه روز قیامت او را رانده کنند از
حوض کوثر بتازیانه های که از آتش دوزخ باشند و در روایت ضعیفه از وی از جمله قصه طویله آنکه شخصی را گفت
که تو علی رض را سب میکنی والله اگر به حوض وارد شوی و نمی بینم که وارد شوی علی را خواهی یافت که ...
بر میان زده باشد و دستهای بالای برده منع کفار و منافقین میکرده باشد از حوض رسول صلی
الله علیه وسلم بقول صادق مصدوق محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است
و طبرانی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
یا علی روز قیامت با تو عصائی از عصاهای بهشت بوده باشد و بآن عصا منافقان را از حوض
منع میکرده باشی و امام احمد بن حنبل روایت کرد که آن حضرت فرمود و عطا کرده شده ام در باب علی
پنج چیز که نزد من دوست تر است از دنیا و ما فیها یکی آنکه او نزد خدا تعالی باشد در روز قیامت
تا وقتیکه از حساب فارغ شوم یعنی در موقف حساب از اول تا آخر حاضر خواهد بود دوم آنکه لوای
حمد در دست او باشد آدم و اولاد او همه در زیر او باشند سیوم آنکه نزد حوض خدا ایستاده باشد
هرکس که از امت مرا شناسد و برا آب دهد الحدیث و حدیثی که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت ...
تو که بر حوض وارد شوند حال آنکه تشنه باشند و علی در گردن دستهای ایشان باشد قبل ازین
مذکور شد و دیلمی مرفوعا روایت کرده که فرمود بغض بنی هاشم و انصار کفر است و بغض عرب

نفاق است و بصحت رسید نزد حاکم که رسول صلی الله علیه وسلم گفت ای بنی هاشم در خواستم از خدای
تعالی از برائے شما سه چیز یکے آنکه قایم شما را ثابت دارد دوم آنکه گمراه شما را هدایت دهد سیوم جاهل شما را
عالم گرداند و در خواستم از خدای تعالی که بخیل شما را جواد کند و در دیگر روایت آنکه شجاع و شدید البأس و
نجیب و رحیم گرداند پس اگر مردے قدمین خود را جمع ساز دمیان رکن و مقام و صلوة و صیام بجا
آورد و آنگاه بخدای تعالی واصل شود و حال گوئی که اهلبیت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را دشمن
دارد در دوزخ خواهد رفت و بصحت رسید ایضاً که رسول صلی الله علیه وسلم گفت شش کس اند
که ایشان را لعنت کردم و خدای تعالی ایشان را لعنت کرد و پیغامبران آمین گفتند اول کسیکه زیادت
کند در کتاب الله تعالی چیزی را دوم کسیکه اعتقاد در قدر نداشته باشد و تکذیب آن کند سیوم
آنکه تسلیط یابد بر امت من بجبروت تا ذلیل گرداند کسی را که خدای تعالی او را عزیز ساخته است و عزیز
سازد کسی را که خدای تعالی او را ذلیل گردانیده چهارم کسیکه حلال داند چیزی را که خدای تعالی او را حرام
ساخته است و در دیگر روایت والمستحل حرام الله پنجم کسیکه حلال داند از عترت من آنچه خدای تعالی و پیغمبر
حرام ساخته است ششم کسیکه ترک سنت من میکند و در دیگر روایت هفتم آنکه در غنیمت کسی را
منفرد سازد و بتسویه تقسیم نکند و امام احمد از ابو حازم نقل کرده که او میگفت که ایمن دمان سب علی رضی الله عنه
را اهلبیت میکنند بدرستیکه مردے از همسایه از کوفه آمد و گفت آیا ندیده اید این فاسق ابن فاسق
را که خدای تعالی او را کشته و مراد وے حسین بن علی بود در بین اثنائی خدای تعالی دو کوکب را بر چشمهای
وی انداخت و بصر او را محو و مندرس ساخت **تنبیه** قاضی عیاض رحمه الله تعالی در شفا عبارتے
ایراد فرموده و حاصل آن عبارت آنست که هر کسیکه سب یکے از ذریت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
کند و قرینه بر آن نصب نکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن بیرون است حکم آن قتل است و از
احادیث سابقه وجوب محبت اهلبیت و تحریم بغض و عداوت ایشان معلوم شد و بیهقی و بغوی
تصریح بلزوم محبت اهلبیت کرده اند چنانچه قبل ازین مذکور شد که محبت ایشان از فرایض دین است
و شافعی بنص تصریح کرده است که از وے منقول است **شعر** یا اهل بیت رسول
الله حبکم + فرض من الله فی القرآن انزله + و در توشیح عری الایمان للباری عن
امام الحرمین کلامے نقل کرده که حاصل الکلام آنست که خواص علما در دل خود ترقی تامه از جهت محبت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم می یابند باز از جهت محبت ذریت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواسطه علم ایشان بانکه
نطفه کریمه آنحضرت باز از جهت اولاد عشره مبشره باز اولاد بقیه اصحاب رضی الله عنهم و امروز ایشان را
چنان می بینند که قبل ازین پدران ایشان را می دیدند و سزاوار آنست که چشم بپوشند از افعال
ایشان و اگر یکے از اهلبیت بواسطه بدعتی یا غیر آن فاسق بوده باشد افعال او را دشمن دارند نه ذات

و ازین رو که بضعه رسول الله است صلی الله علیه و سلم اگرچه بچند وسط بوده باشد و ابوسعید در شرف
النبوت و ابن مثنی روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت یا فاطمه بدرستیکه خدا تعالی
غضب میفرماید برای غضب تو و خشنود میشود برای خشنودی تو پس اگر ایذای یکی از اولاد
فاطمه رضی الله عنها کنند متعرض خطری عظیم که سبب غضب اوست شده باشد و هر کس که دوست دارد
ایشان را متعرض رضای او شده باشد و دیگر آنکه هرگاه که علما تصریح کرده اند که سزاوار است که اکرام سکان
بلده رسول الله صلی الله علیه و سلم کنند اگرچه از ایشان بدعتی یا مثل آن چیزی صادر شده باشد بنا بر
رعایت حرمت جوار شریف آنحضرت پس اکرام و محبت ذریت آنحضرت که جگر گوشه آنحضرت
اند بطریق اولی خواهد بود و مرویست که در قوله تعالی و کان ابوهما صالحا میان غلامین یتیمین و میان
پدر صالح ایشان که محافظت آن کرده هفت پدر یا نه پدر بوده و از حضرت جعفر الصادق رض مرویست
احفظوا فینا ما حفظ العبد الصالح فی الیتیمین و ما انقد ذریة محمد صلی الله علیه
مقصد چهارم در آنچه اشارت است بآن از ترغیب بصلة اهل بیت و سرور رسانیدن ایشان
و دیلمی مرفوعا روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس که میخواهد که بمن متوسل شود و ویرا
نزد من یدی باشد که بسبب آن در روز قیامت از برای او شفاعت کنم باید که با اهل بیت من
پیوند دهد و ایشان را خوشحال سازد و از عمر رض از چند طریق اسناد وارد شده که زبیر را گفت بیا تا باتفاق
یکدیگر بعیادت حسن بن علی رض برویم و زبیر را کاهلی در آمدن واقع شد آنگاه عمر رض گفت آیا نمیدانی
که عیادت بنی هاشم فرض است و زیارت ایشان نافله یعنی تاکید یعنی در ایشان زیاده است از
غیر ایشان و حقیقت فرضیت اراده نکرده است پس این قول از وی بعد قول رسول صلی الله علیه
و سلم است که فرمود غسل جمعه واجبست خطیب مرفوعا روایت کرده که هر که از برای مردی صنیعه کند از
بنی هاشم که ایشان نیکی نکند از برای کسی و طبرانی مرفوعا روایت کرده که هر کس که وی نیکی کند و عطایی بر
یکی از اولاد عبد المطلب کرده باشد و در دنیا جزای مکافات نیافته است بر من است که فردای
قیامت ویرا مکافات دهم زمانیکه ملاقی من شود و ثعلبی یاد کرده که گفت که حرام است بهشت بر
کسیکه ظلم کرد بر من در باب اهل بیت من و رنجانید مرا در باب عترت من لیکن در سند آن ثعلبی روایت
کرده که کذابی است و در حدیثی ضعیف وارد شده که گفت پیغمبر چهار کس اند روز قیامت من
شفیع ایشان خواهم بود اول کسیکه ذریت مرا گرامی دارد دوم کسیکه حاجت ایشان برآورد سیوم
کسیکه سعی در امور ایشان کند وقتیکه مضطر باشند چهارم کسیکه بدل و زبان محب ایشان باشد
و ملا روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم ابوذر را فرستاد بطلب علی رض چون بخانه وی آمد دید که آسیا
میگردد و هیچکس نی چون بیرون آمد رسول صلی الله علیه و سلم را ازین معنی آگاه گردانید گفت یا

رسول صلی الله علیه وسلم فرمود آیا نمیدانی ای ابوذر که خدا تعالی را فرشتگان اند که سیاحت میکنند
در روی زمین و موکل اند بر مؤنت آل محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و ابو الشیخ روایت کرده از جابر حدیث
طویل که ایها الناس بدرستیکه شرف و منزلت و ولایت مر رسول الله راست و ذریت آنحضرت صلی الله علیه وسلم را پس
شما را سخنان باطل از راه نبرد بمقصد صحیح و درینجا اشارتست بآن از مزید توقیر و تعظیم و ثنای اهلبیت
و از ینجهت ست که سلف تعظیم و توقیر اهلبیت بسیار میکردند بنا بر قرابت ایشان برسول الله صلی الله علیه وسلم
که بنو هاشم را بسیار اکرام میفرمودند چنانچه گذشت و خلفاء راشدین و کسانیکه بعد از ایشان بوده اند برین نهج
عمل نموده اند چنانچه بخاری در صحیح خود آورده و از ابوبکر رضی الله عنه روایت کرده که گفت بآن خدای
که جان من بید قدرت اوست که خویشان رسول الله صلی الله علیه وسلم دوستتر اند نزد من از آنکه خویشان
خود پیوند دهم و در دیگر روایت دوستتر اند نزد من از قرابتان و در دیگر روایتست که گفت والله که اگر بشما پیوند دهم
و احسان در حق شما کنم دوستتر است نزد من چراکه قرابت و اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم اند
و از جهت آنکه حقی است عظیم که خدا تعالی ثابت و لازم گردانیده است از برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر
هر مسلمانی و آنکلام از ابوبکر رض وقتی صادر شده که فاطمه سهم را میجوست که از ترکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
کنند یعنی بنا بر حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة چنانچه در ذکر انتها
مبسوطا سخن درین باب مذکور شد و بخاری ایضا از ابوبکر رض روایت کرده که گفت محافظت کنید محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم را در باب اهلبیت آنحضرت و بصحت رسیده بروایت بخاری از ابوبکر
که او بر دوش حسن را بر گردن خود بخرج علی بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی یضحک
یعنی پدرم فدای تو باد که مطلقا مشابهت برسول داری و مشابهت بپدر خود نداری و علی تبسم میکرد و
موافق اینحدیث است قول انس رض چنانچه در بخاری از وی روایت کرده که گفت نبود کس شبیه تر از
حسن رض برسول صلی الله علیه وسلم ولیکن انقول از انس در باب حسین رض چنانچه ترمذی و ابن حبان از وی
روایت کرده اند که گفت حسن از جانب سر تا سینه شبیه بپیغمبر و در انبیا راست و در حسین با عضا که اسفل
از سینه اند با وی شبیه است و ایضا وارد شده در باب جماعتی از بنی هاشم وغیر آن که ایشان برسول مشابه
بوده اند و در شرح شمایل ترمذی که از مصنف اند در آنجا نوشته است تعداد جماعتی و دار قطنی روایت
کرده در وقتیکه ابوبکر رض بر منبر رسول الله بود حسن رض آمد و گفت فرود آ از جای پدر من ابوبکر گفت راست
گفتی والله که این جای پدر تو است تا آنکه ابو الحسن آمد و گفت والله که صدور این سخن برای من
قرار من نبود بلکه بخاطرش چنین رسیده و نه من گفته بودم او را ابوبکر گفت ای ابو الحسن والله که من متهم
نساختم و درین امر یکی اجماع مسلمانان چنین پسندیده اند یا بمعنی پس نظر کن در محبت ابوبکر و تعظیم
و توقیر وی حسن را و حسین را که در کنار خود نشانید و گریه کرد و حسین را همین واقع با عمر واقع شده

وقتیکه بر منبر بود عمر بنزد وی آمد گفت والله که اینجای پدر تست لیکن چنانچه گذشته بود از راه ادب
بعرض میرسانید درین اثنا علی رضی الله عنه آمد و فرمود والله امر نکرده بودم باین سخن لیکن بخاطرش رسید عمر گفت
والله که شما را متهم باین نداشتیم و در روایت ابن سعد آمده است که عمر رضی الله عنه حسین را گرفت و پهلوی خود نشانید
و گفت آیا موی بر سر ما از رسته است مگر بسبب پدر شما یعنی رفعت نیافتیم مگر بسبب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و عسکری از انس رضی الله عنه روایت کرده که گفت زمانی با رسول صلی الله علیه وسلم در مسجد بودیم درین
اثنا علی رضی الله عنه آمد چون سلام کرد ایستاد تا جای ببیند که بنشیند رسول صلی الله علیه وسلم در وجوه اصحاب نظر
میفرمود تا ببیند که کدام یک از ایشان جای وی را میدهد آنگاه ابوبکر رضی الله عنه که از دست راست آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نشسته بود از جای خود دور شده گفت یا ابوالحسن بیا اینجا بنشین آنگاه علی رضی الله عنه میان آنحضرت
و میان ابوبکر نشست و رسول الله صلی الله علیه وسلم از شنیدن این مسرور و مبتهج گشت گفت ای ابوبکر
فضیلت اهل فضل نمیداند مگر اهل فضل و ابن شاذان روایت کرد از عائشه صدیقه رضی الله عنها که ابوبکر بتقبیل
از جای عباس تعجیل آورد و درین پیروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد چنانچه بغوی از عائشه نقل
کرده که گفت ام حبیب آنحضرت در باب تعظیمش عباس رضی الله عنه مشاهده کردیم و دارقطنی روایت کرده
که رسول صلعم زمانیکه می نشست ابوبکر جانب راست آنحضرت می نشست عمر رضی الله عنه از جانب یسار و عثمان رضی الله عنه
که کاتب آنحضرت بود جانب مقابل آنحضرت می نشست و زمانیکه عباس بن عبدالمطلب می آمد ابوبکر رضی الله عنه برمیخاست
و عباس را بجای خود می نشانید و ابن عبدالبر روایت کرد که اصحاب رضی الله عنهم بفضل عباس میدانستند
بنابرین و بر او تقدیم میداشتند و بمشورت او عمل میکردند و ابوبکر رضی الله عنه نظر بروی علی رضی الله عنه بسیار میکرد
وقتیکه عائشه از سبب این سؤال کرد ابوبکر رضی الله عنه گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که میگفت نظر
بر روی علی کردن عبادت است و قبل ازین این حدیث گذشت و مذکور شد که حدیث حسن است و بروایت
ابن سمان مرویست که چون ابوبکر و علی رضی الله عنهما بعد از شش روز بعد از وفات آنحضرت بجهت زیارت قبر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمدند علی گفت ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش شو ابوبکر رضی الله عنه گفت تقدم نمی
کنم بر مردی که شنیدم از رسول صلی الله علیه وسلم که در حق وی گفت منزلت علی منزلت نزد من
همچون منزلت من است نزد پروردگار من و دارقطنی از شعبی روایت کرد و گفت در اثنائیکه ابوبکر نشسته
بود علی رضی الله عنه از دور پیدا شد و چون ابوبکر وی را دید گفت ابهر دادن هر کس که خوشحال میشود از آنکه کسی را
ببیند که منزلت او از جمیع مردم زیاده و قرابت او و حالت او و فضل او و از ما نزد رسول صلعم زیاده
باشد باید که نظر کند باین شخص که می آید و آینده دارقطنی روایت کرد که عمر رضی الله عنه مردی را دید که بدست علی رضی الله عنه
نمود و آنگاه باوی گفت ویلک اتعرف علیا هذا ابن عمه و اشار الی قبره صلی الله علیه
وسلم ما اذیت الا هذا فی قبره چه شده است ترا که درین جمله نهاده آیا علی را نشناسی و

واشارت است بقبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد که این پسر عم و وصیست والله که این خدمت کسی سزاوار تر از پیغامبر
باکه درین قبر است و در دیگر روایت آنکه گفت اگر علی رضی الله عنه را دشمن میدارید ایذا پیغامبر صلی الله علیه وسلم کرده باشید
و در این وسط این روایت ضعیف است و ابن عبید رض روایت کرده که عمر رض گفت باید که محبت و
مودت اشراف و اهل بیت داشته باشید و بپرهیزید از مجالست سفله و از ایشان اعراض کنید و بدانید که شرف
تمام نمیشود مگر بولایت و محبت علی رض و در بخاری آورده که عمر رض در وقتیکه قحط و کم بارانی میشد بعباس توجه
مینمود و میگفت اللهم انا کنا نتوسل الیك بنبینا محمد اذا قحطنا فتسقینا والآن انا
نتوسل الیك بعم نبینا فاسقنا فیسقون بارخدایا قبل ازین با پیغامبر محمد رسول الله توسل
میشدیم در ایام قحط بسبب شفاعت آنحضرت باران عطا فرمودی با والحال عم پیغامبر خود عباس را وسیله
میسازیم و امید عطای باران بدرگاه تو داریم بعد ازان خدایتعالی رحمت الهی بنهایت سفر فرمود و در
تاریخ دمشقی آورده که در سال هفدهم از هجرت در مدینه طیبه قحط و کم بارانی واقع شد و مردم مکرر بدعای
استسقا بیرون رفتند و باران نیامد عمر رض گفت فردا کسی را باستسقا خواهم نمود که خدایتعالی
دعای او را قبول میفرماید و باران رحمت بفرستد چون وقت صبح شد عمر بخانه عباس رض رفت و گفت
التماس آنست که همراه ما بنماز استسقا بیرون آئی عباس گفت بنشین و کسی را نزد بنی هاشم فرستاد
که طهارت کرده جامهای پاک بپوشند و بیایند چون آمدند عباس رض خوشبوی طلب فرموده
خود را طیب کرد و بیرون آمد و علی رض پیش پیش وی میرفت و حسن رض از جانب راست و حسین رض
از جانب چپ و باقی بنو هاشم از عقب وی می بودند و گفت ای عمر رض دیگری را با ما مخلوط مساز چون
بنماز آمد بایستاد و حمد و ثنای خدایتعالی بجا آورد و این دعا بر خواند اللهم انك خلقتنا و لم
تؤامرنا و علمت ما نحن عاملون قبل ان تخلقنا فلم یمنع علمك فینا رزقنا
اللهم فکما تفضلت علینا فی اوله فتفضل علینا فی آخره بار خدایا ما را از کتم عدم
بوجود آوردی بی آنکه ما را دران تصرفی و قدرتی بوده باشد و تو باعمال ما عالم بودی پیش از آنکه
ما را بیافریدی و این علم تو باعمال ما منع رزق ما نکرد خدایا چنانچه در ابتدای خلقت با ما تفضل فرمودی
در آخر آن نیز بر ما تفضل فرما جابر گفت هنوز نرفته بودیم که باران بر ما بریخت چنانچه بمنازل خود
در میان آب میرفتیم آنگاه عباس رض گفت انا المستسقی ابن المستسقی ابن المستسقی ابن المستسقی
ابن المستسقی ...... خمس مرات یعنی من خود دعای باران کردم و خدایتعالی دعای
مرا قبول فرموده باران فرو فرستاد و پدر آنکس هم که وی را هم این صفت بوده و این کلام اشارت
است بآنکه مرویست که عبد المطلب پنج نوبت دعای استسقا کرده و باجابت مقرون شده و حاکم
روایت کرده که چون عمر رض بعباس استسقا نمود خطبه خواند و گفت یا ایها الناس ...

رسول صلی الله علیه و سلم عباس رض را چنان میدید که ولد والد خود را می بیند و تعظیم و توقیر می نمود و سوگند
او را است میداشت ای مردمان باید که شما اقتدا کنید برسول صلی الله علیه و سلم در شان عم آنحضرت عباس رض
و وی را وسیله خود سازید درین کلفتی که بشما نازل شده است و ابن عبد البر چند وجه از عمر رض روایت کرده که
چون عباس استسقا نمود گفت بار خدایا بسبب عم پیغمبر تو بتو تقرب میجوییم و وی را شفیع خود میسازیم پس
محافظت وی فرما بسبب پیغمبر خود چنانکه حفظ غلامین یتیمین فرمودی بسبب صلاح پدران ایشان
و ما روی بدرگاه تو آورده ایم و طلب آمرزش میکنیم بار بارها و در روایت ابن قتیبه آمده است و قول تو
حق است که گفت ای بار خدایا ما تقرب بتو میجوییم و میجوییم بوسیله عم پیغمبر تو و بقیه پدران وی و کبار
رجال وی چرا که تو در قرآن مجید فرموده واما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة
وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحا پس چنانچه حفظ غلامین بسبب صلاح پدران ایشان
فرمودی محافظت فرمای عم پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم و آورده ایم عم آنحضرت را شفیع خود
ساخته رو بدرگاه تو آورده ایم و ابن سعد روایت کرده که کعب الاحبار عمر رض را گفت بنی اسرائیل
که در میان ایشان قحط می افتاد وی بقرابت پیغمبران از برای خود دعای استسقا میکردند
عمر رض گفت عباس حاضر است بیایید تا نزد وی رویم آنگاه عمر رض نزد عباس رض آمد و گفت ای ابو الفضل
می بینی که مردم بچه بلیتی گرفتار شده اند و دست عباس رض گرفته او را پهلوی خود بر منبر نشانید و
گفت بار خدایا ما بسوی تو متوجه شده ایم بوسیله عم پیغمبر تو باز عباس رض دعا کرد و در روایت
ابن عبد البر که عباس رض هرگاه میگذشت بر عمر و عثمان رض وقتیکه سوار میبودند فرود می آمدند تا از پیش عباس
از پیش ایشان می گذشت بعد از آن سوار میشدند بنابر آنکه مکروه میداشتند که عم رسول صلعم پیاده
باشد و ایشان سوار روند و زبیر ابن بکار از ابن شهاب روایت کرده که ابوبکر و عمر رض در زمان
خلافت هیچکدام از ایشان سوار در راهی ملاقی عباس رض نشدند مگر فرود می آمدند و مرکوب خود را
بکسی داده که بکشد اسپ را و خود همراه عباس رض می آمدند تا منزل عباس رض و بعد از آن مفارقت
مینمودند و ابن آدینار روایت کرده که وقتیکه عمر رض اراده تقسیم غنایم و تعیینات مردم میکرد گفتند
که ابتدا از نفس خود کن عمر رض ابا و امتناع نمود و ابتدا را با قرب پس اقرب برسول پیغمبر نمود و ایثار قبیله
خود نمیکرد مگر بعد از پنجاه قبیله و از برای بدریان پنج هزار مقرر داشت از برای کسانیکه در اسلام
سابق ایشان بودند و در جنگ بدر حاضر نبودند چهار هزار درم مقرر داشت و از برای عباس رض
دوازده هزار قرار داد و از برای حسنین همان مقرر نمود که از جهت پدر ایشان مقرر و تعیین کرده
بود و ازین جهت است که ابن عباس رض گفته که عمر رض حسنین را دوست میداشت زیرا که در تعیین
عطایا و اموال ایشان برابر اولاد خود بتفضیل میداد و دارقطنی روایت کرده که عمر فاطمه رض را گفت که

از خلایق نسبی را دوست تر از پدر تو ندیدیم و بعد از پدر تو نزد ما دوست تر نیست الا تو ایضا
دار قطنی روایت کرده که روزی عمر رض پرسید که علی رض کجاست گفتند بجانب صحرا رفته است بزمینی که ملک
وی است عمر گفت بیایید که بجانب او توجه نماییم چون رفتند دیدند که علی در آن زمین کار میکند ایشان
نیز موافقت نمودند و ساعتی انتظار کردند بعد از آن نشستند و از هر جای سخنان میگفتند علی گفت ای امیر
المومنین اگر قومی از بنی اسرائیل نزد شما آیند و یکی از ایشان گوید که من پسر موسی ام آیا او را بر باقی
اصحاب اختیار کنید و تعظیم و تکریم وی از جمیع ایشان بیشتر نمایید عمر گفت بلی علی رض گفت پس من والله
که برادر رسول صلی الله علیه و سلم و پسر عم آنحضرت ام راوی گوید آنگاه عمر رض ردا از دوش خود برداشته
گسترانید و تکلیف نشستن علی را بر آن ردا نشانید و گفت والله که در همین مقام خواهی نشست تا وقتیکه
از یکدیگر جدا شویم و علی رض بر بالای ردا نشسته بود تا وقتیکه متفرق شدند و بدانکه علی رض ذکر این کلام ازین
جهت کرد که بحضار مجلس اعلام گرداند که این آمدن عمر رض نزد وی در آن زمین و کار کردن در زمین به
اتفاق علی رض با آنکه خلیفه و امیر مسلمانان بود جمیع اینها بواسطه قرابتی است که با رسول دارد والله اعلم
چون این سخن از علی رض شنید در تعظیم و تکریم وی مبالغه نمود و وی را برابر ردای خود نشانید ایضا دار قطنی روایت
کرده که وقتی عمر رض از علی رض سوال کرد وی جواب داد آنگاه گفت پناه بخدا میگیرم از آنکه من زنده باشم
در میان قومی که ابوالحسن در میان نباشد ایضا دار قطنی روایت کرده که عمر را رض گفتند که تو با علی رض سلوکی
میکنی که با باقی اصحاب این نوع سلوک نمیکنی عمر رض گفت بدرستیکه علی رض مولای من است چنانچه
قبل ازین گفت ایضا دار قطنی روایت کرده که روزی امام حسن رض نزد عمر رض رفت اذن دخول خواست
و هنوز اذن حاصل نشده بود که عبدالله بن عمر رسید و اذن خواست و هنوز اذن وی حاصل
نشد آنگاه امام حسن رض باز رفت و بعد از آنکه عمر باین واقف شد که امام حسن میخواست که اندرون داخل
شود چون عبدالله را اذن دخول نشد ازین جهت باز رفت که اذن برایست دیگری را کی اذن
خواهد شد عمر امام حسن رض طلبید چون آمد عمر از سبب باز رفتن پرسید حسن گفت ای امیرالمومنین چون
دیدم که عبدالله را اذن حاصل نشد با خود گفتم که مرا نیز اذن نخواهد شد ازین جهت رفتم عمر گفت تو سزاوار
تری باذن از عبدالله که پسر من است و آیا رویانیده موی در سر خود بعد از خدا تعالی کسی دیگر
غیر از شما یعنی این نعمت نیافته ایم بعد از خدا تعالی مگر از شما و در روایت دیگر از دار قطنی آنکه گفت ای
حسن وقتیکه می آیید اذن مخواهید که شما را احتیاج باذن نیست ایضا دار قطنی روایت کرده که دو اعرابی
با یکدیگر منازعت میداشتند و مرافعت آن نزد عمر رض کردند عمر علی رض را اذن داد که میان ایشان
حکم کن چون حکم کرد یکی از آن دو کس گفت این مرد میان ما حکم میکند حکم وی قبول ندارم
آنگاه عمر از جای خود برجست و ردای او از هر طرف او در گردن آدمی کشید و می گفت

و یکی بمیدانی که این بیت این مولای من و مولای هر مومنی هست و هر کس که او مولای وی نباشد مومن نیست
و امام احمد روایت کرده که مردی از معاویه مسئله پرسید معاویه گفت از امیر المومنین علی رضی بپرس که اعلم
است از من آن مرد گفت ای امیر جواب ترا دوست تر میدارم از جواب علی معاویه گفت بد گفتی
آیا مکروه میداری مردی را که رسول صلی الله علیه و سلم عزیز گردانید او را بعلم و در شان او گفت انت
منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و عمر رضی هر گاه که بر وی کاری مشکل میشد از
علی فرا میگرفت و غیر از امام احمد و دیگران نیز مثل همین روایت کرده اند لیکن بعضی از رواة زیاده کرده اند
که معاویه آن مرد را گفت برخیز از ین مجلس الا اقام الله رجلیک و اسم او از دیوان محو کرد و گفت عمر
از وی سوال میکرد و مسایل فرا میگرفت از وی و من حاضر بودم وقتیکه مسئله بر عمر مشکل شده بود وی می
پرسید که آیا علی در ینجا حاضر هست یا نه نقلست که زید بن ثابت رضی نماز میگذارد بر جنازه
مادر خود چنانکه ابن عبد البر روایت کرده و بعد از نماز استر وی نزدیک آوردند که سوار شود
ابن عباس رضی حاضر بود رکاب وی بگرفت زید گفت بگذار ای پسر عم رسول صلی الله علیه و سلم ابن عباس
گفت همچنین امر کرده اند ما را که نسبت با اهل علم بفعل آریم و ابن عباس از زید بن ثابت علم میگرفت
زید بن ثابت دست وی را بوسه داد و گفت ما نیز همچنین مامور شده ایم که نسبت با اهل بیت پیغمبر خود
صلی الله علیه و سلم باین طریق عمل نمائیم و بصحت رسیده از ابن عباس که وی از برای اخذ حدیث بخانه
از بعضی صحابه رفت و چون مشاهده نمود که او مشغول است در بار وی کسی سخن نگوید بر در او ردای خود را
انداخت تکیه بر آن کرد وی چنانچه بواسطه کثرت ریاح گرد و خاک بسیار بر روی وی نشسته بود
و چون آن صحابی بیرون آمد وی را دیده گفت ای پسر عم رسول صلی الله علیه و سلم چه چیز ترا
ارزانی داشته اید چرا کسی را نفرستادید که من بخدمت آیم ابن عباس گفت من آمدن بسوی تو
سزاوارترم یعنی بواسطه آنکه میخواهم که علم از شما فرا گیرم نقلست که ابن عباس رضی با معاویه رضی بسفر حج
رفت و معاویه را موکب و جماعت خود جدا بود و ابن عباس رضی را جماعت خود نیز از طلبه علم جدا بود
مرویست که چون عمر بن عبد العزیز بمدینه والی بود و عبد الله بن حسن رضی را گفت که اگر شما را حاجتی باشد بمن با
رقعه بمن نویسید بواسطه آنکه شرم میاید از خدا تعالی که شما را بر در خانه من ببیند و چون فاطمه بنت
علی رضی نزد وی رفتی هر کس که در خانه وی بودی بیرون کردی و گفتی که بر روی زمین هیچ کس نزد من دوست تر
از شما نیست و شما نزد من دوست تر اید از اهل بیت من و در شفا از ابوبکر بن عیاش نقل کرده
که وی گفت اگر ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم بحاجتی نزد من آیند ابتدائی باقتضاء حاجت علی رضی
میکنم قبل از حاجت ابوبکر و عمر رضی بواسطه خویشی او به رسول الله صلی الله علیه و سلم و اگر از آسمان به
زمین می افتم هر آینه دوست تر است نزد من از آنکه مقدم دارم ابوبکر و عمر را بر علی رضی الله عنهم

نقلست که جعفر بن سلیمان عباسی در آنکه والی مدینه بود از جانب ابو جعفر منصور عباسی مالک رضی الله
عنه را چندان تازیانه زد چنانچه بیهوش شد او را برداشتند از مجلس چون باز بهوش آمد گفت شما را
گواه ساختم که من زننده خود را حلال کردم بعد از آن از وی سوال کردند سبب چه بود که جعفر را
حلال کردی با آنکه آزار بسیار از وی بتو رسید مالک رضی الله عنه گفت ترسیدم که بمیرم و
شرم می آید که بخدمت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بطریقی که بعضی از اهلبیت آنحضرت صلعم بسبب من
بدوزخ روند چون منصور خلیفه بمدینه آمد با وی گفت که قصاص خود را از جعفر بگیر مالک گفت
پناه بخدا میگیرم از آنکه از وی قصاص طلبم هیچ تازیانه بر من بلند نساخت مگر آنکه حلال کرده ام او را
از جهت قرابت وی برسول صلی الله علیه وسلم و مرویست که عبد الله بن حسن مثنی ابن حسن ابن علی
رضی الله عنهم که در حد صغر سن بود موی او را وفره بود یعنی موی وی تا بنا گوش رسیده بود نزد عمر
ابن عبد العزیز آمد عمر چون وی را دید مجلس خود را بهم زده استقبال وی نمود آنگاه قوم وی را ملامت
کردند بسبب عمد و انجمن و این فعل از وی عمر ابن عبد العزیز در جواب قوم گفت البته از
ثقات روات من خبر داده چنانچه گویا از زبان رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام که انما فاطمة
بضعة منی یسرنی ما یسرها چرا این نیست که فاطمه عضوی هست از من خوشحال
میسازد مرا آنچه وی را شاد از تعظیم و تکریم که نسبت به پسر وی بجا آوردم و خطیب روایت کرده که امام
احمد حنبل گفت هرگاه که پیری یا جوانی از قریش یا از اشراف سادات نزد وی رسیدی تا پیش
ایشان را پیش خود ساخته بیرون می آمدی امام ابو حنیفه رضی الله عنه تعظیم و توقیر سادات و
اهل بیت بسیار مینمودی و انفاق بسیار بآنان که مختفی بودی کسانیکه ظاهر بودند یکی دیگر چنانکه
مرویست که یکنوبت دوازده هزار درهم به یکی از اهلبیت که مختفی بود فرستاد و اصحاب خود را
بدین امر ترغیب و تحریص مینمودی و امام شافعی را رضی الله عنه بنا بر مبالغه در تعظیم و توقیر
و دوستی اهلبیت مردم نسبت رفض و تشیع بوی کردندی بنا برین در جواب ایشان این اشعار
انشا کرده که قبل ازین مذکور ساختیم در فضائل علی کرم الله وجهه ابن ابی طالب این شعر نیز از انشا
ست در مدح اهلبیت رضی الله عنهم آل النبی ذریعتی + وهم الیه وسیلتی + ارجوا
بهم اعطی غدا + بید الیمین صحیفتی + یعنی اهلبیت پیغامبر صلی الله علیه وسلم واسطه
و وسیله من بخدا هستند و نزد وی صلی الله علیه وسلم وسیله آن دارم که بسبب ایشان در روز قیامت
نامه اعمال مرا بدست راست من دهند و حساب من آسان نگردد نقلست که زهری
رحمة الله علیه از وی گناهی صادر شد با نیه سلطه ترک اهل و مال خود کرده حیران میگشت آنگاه زین
العابدین وی را گفت که نا امید شدن تو از رحمت واسعه الهی که بزرگتر است از گناه تو خوب‌تر

نذار و زهری گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته خدای داناتر ست که کجا می نهد پیغامهای
خویش را بعد از آن رجوع باهل و مال خود نمود **خاتمه** و آنچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم از آن
خبر داده است بر آل و اهلبیت من بعد من بکنند در دنیا و آخرت بسزای خود خواهد رسید هر که
آزار بے چند غیر آن قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اهل بیتی سیلقون بعدی
من امتی قتلا و تشریدا و ان اشد قومنا لنا بغضا بنو امیة و بنو المغیرة و
بنو مخزوم پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه اهلبیت من خواهد رسید از امت من قتلی
و نافرمان بر وارثی و تحقیق که دشمن ترین قوم ما برای ما از روی بغض بنو امیه و بنو مغیره و بنو مخزوم اند
و حاکم گوید این حدیث صحیح است لیکن در اسناد این حدیث یعنی یحیی از راویان این حدیث اسمعیل
کذاب است و جمهور بر آنند که روایت وی ضعیف است زیرا که قوت حافظه نداشت و از آن کس است
که او را بخاری ثقه دانسته است و ترمذی نقل کرده است که اسمعیل ثقه و مقارب الحدیث است
و حدیثی دیگر قبل ازین در احادیث مهدی ایراد کرده ایم که رسول صلی الله علیه وسلم بعضی
از جوانان بنی هاشم را دید اشکها از چشمان مبارکش ریخت و متغیر شده بود و بعد از آن گفت ما
اهل بیتیم که خدای تعالی اختیار کرده است آخرت را برای ما بر دنیا و بدرستیکه اهل من بعد از من
بلاء و تفرقه خواهند رسید و ابن عساکر روایت کرده که فرمود اول کسیکه از امت هلاک
افتد اهلبیت من خواهند بود و طبرانی و ابو یعلی مانند این حدیث روایت کرده اند که تاکید وارد است
در حق اهلبیت بدلیل خصوصی که رعایت چند امر شاید اول آنکه اهتمام تحصیل علوم شرعیه نمایند
زیرا که نسبت بمن که پیغمبر بوده باشد فضل نمیدهد و دلایل و اعتقاد باهتمام ایشان بعلوم و تبرز
بران و اداء آن و اداء اعمال و اشغال صحیح تفضیل آن در کتب آمده معروف و مشهور است
و تطویل نمینمایم بذکر آن دوم ترک افتخار بپدران و عدم اعتماد بر آن نسبت از تغییر کتاب خود و بعلم و
اعمال خود صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم و در بخاری
و غیر آن از کتب حدیث مذکور است که پرسیدند از رسول صلی الله علیه وسلم که اکرم الناس کیست فرمود
اکرم الناس نزد خدای تعالی کسی است که اتقی باشد و ابن جریر و غیر آن روایت کرده که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود بدرستیکه خدای تعالی نمی پرسد شما را از حسبها و نسبها شما در روز قیامت لیکن از اعمال شما
پرسد ان اکرمکم عند الله اتقاکم و امام احمد رحمة الله علیه روایت کرده که رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود انظر فانک لست بخیر من احمر و لا اسود الا ان تفضله بتقوی
در حال خود نظر کن و ببین که تو بهتر نیستی مگر آنکه پرهیزگاری بر دیگران انتهی ایضا امام احمد روایت
کرده است که از جمله خطبه آنحضرت که در منا خوانده این بود که فرمود یا ایها الناس ان ربکم واحد

وان اباکم واحد لا فضل لعربی علی عجمی ولا لاحمر علی اسود الا بالتقوی
خیرکم عند الله اتقیکم بدرستیکه پروردگار شما یکیست و پدر شما یکی است یعنی از
نسل آدم علیه السلام اید پس عربی را بر عجمی هیچ زیادتی نیست مگر بتقوی و پرهیزگاری بهترین شما نزد خدا تعالی
پرهیزگارترین شماست بتقوی و طبرانی در معجم آن روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
من ابطات به عمله لم یسرع به نسبه یعنی کسیکه پس انداخت او را عمل سیئه یا اگر تاخیر کرد در عمل نیک
در روز قیامت شرافت نسب نفعی باو نخواهد رسانید و او را پیش نخواهد انداخت و در مسلم این
حدیث از جمله حدیثی است که طولانی ایراد کرده و در همین قبیل ازین مذکور ساختیم که پیغامبر صلی الله
علیه وسلم تخصیص داد اهل بیت خود را بترغیب بتقوی و خشیت خدا تعالی و تحذیر فرمود ایشان را
که هیچ یکی از ایشان در روز قیامت با آنحضرت نخواهد بود مگر بتقوی و آنکه اغنیا نکنند دنیا را
برای اخری بغرور نسب خود و آنکه اولیاء آنحضرت متقیانند هر کس که باشند و هر کجا که باشند و در
کتب سیر آمده که زید بن حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه بر مامون که یکی از خلفای بنی عباس بود
خروج کرد و مامون بروی ظفر یافته او را گرفته نزد برادرش علی ابن موسی الرضا فرستاد و علی ابن
موسی ویرا توبیخ و سرزنش کرد که از جمله این بود که گفت که آیا اگر تو خون مردم بریزی و راهها را مخوف
سازی و مال مردم بناحق بگیری فردا قیامت پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم چه جواب خواهی داد
مگر احمقان اهل کوفه ترا مغرور ساختند و گفتند که رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه را گفت ان فاطمة
احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار یعنی بواسطه عصمت و پاکدامنی فاطمه خدا
تعالی حرام گردانید ذریت ویرا بر آتش و این درباب حضرت امامین شریفین طیبین حسن و حسین است
که از بطن مبارک وی بیرون آمده اند و مخصوص بایشان تنها است نه از برای من و تو
ایشان مرتبه نیافتند مگر بطاعت خدا تعالی و اگر تو چنان خواهی که بمعصیت حاصل کنی آنچه ایشان
بطاعت حاصل کردند پس تو بکدام وجه نزد خدا تعالی از ایشان گرامی تر باشی انتهی پس تامل کن درین
کلام عظیم الموقع که از بندگان اهلبیت بکرر صادر شده تا مغرور نشوی بنسب و باز گردی بخدا تعالی
از آنچه پدران و بزرگان اهلبیت بر آن بوده اند از زهد و تقوی و عبادت و تحصیل علوم سینه
و تزکیه نفس و احوال و خوارق علیه اقتدا بایشان کن تا نجات یابی اللهم احشرنا فی زمرة المتعلقین
باخلاقهم والمتادبین بادابهم آمین یارب العلمین و ابو نعیم از محمد جواد ابن موسی
علی الرضا رضی الله عنهما روایت کرده اند که ویرا سوال کردند از حدیث ان فاطمة احصنت فرجها الخ
که حالا مذکور شد گفت از پدر خود شنیدم که گفت این حدیث مخصوص بحضرت امام حسن و حسین رضی الله
عنهما است و مرویست که زید بن علی بن الحسین بسی زمانی که اراده خروج داشت به پدر خود علی زین العابدین

مشورت کرد و پدر و برادرانش کرده گفت بهتر سمر کشته شوی و در ظهر کوفه تا بدار زنند آیا ندانستند که سحر یک از ولد فاطمه خروج نکند بر یکی از سلاطین قبل از خروج سفیانی مگر آنکه کشته شود و آخر الامر چنان شد که پدرش گفته بود و چنانچه در همین باب قصه او را بیان کردیم و امام احمد و غیر آن روایت کرده اند حدیثی که حاصل آن حدیث آنست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم وقتیکه از سفری به خانه آمد حضرت فاطمه رضی الله عنها نیز می برد و کسی تمام نزدوی می نمودند اول بر فاطمه و دو دست برنجن از نقره و گردن بند و دو گوشواره ساخته بود و پرده بر در خانه آویخته بود و چون رسول صلی الله علیه وسلم از سفر آمد نزد فاطمه رفت بار ببرون آمد و آثار غضب بر ناصیه مبارکش مشاهده شد تا وقتیکه بر منبر نشست آنگاه فاطمه رضی یافت که غضب آنحضرت بواسطه حلیه است بنابرین جمیع آنها را نزد آنحضرت فرستاد که در راه خدایتعالی جل و علا صرف کند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود کرد آنچه می بایست کرد پدر و مادر فدای او باد و سه مرتبه این لفظ را مکرر ساخته پس گفت دنیا از محمد و آل محمد نیست اگر دنیا در خیر برابری باجناح پشه میکرد نزد خدایتعالی شربتی از آب کافری ازآن نمی آشامید آنگاه برخاست و نزد فاطمه رضی آمد و ایضاً امام احمد در روایت خود یاد کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم ثوبان را امر فرمود که این حلیه بدست بعضی از اصحاب بده و قلاده از عصب و دو دست آرنجن از عاج جهت فاطمه رضی خریده نماید و فرمود که اینجماعت اهل بیت من اند نمیخواهم که ایشان طیبات خود را در حیات دنیا بخورند مترجم گوید که در لفظ عصب که در حدیث واقع شده چند قول ست و در نهایه جزری نقل آنها کرده میگوید که خطابی در معالم آورده که اگر عصب برد یمانی نباشد دیگر نمیدانم که چه خواهد بود و گمان آن ندارم که قلاده از برد یمانی کرده باشند و ابو موسی گفته که نزد من آنست که روایت عصب ست بفتح صاد و آن اطناب مفاصل حیوانات ست احتمال دارد که عصب از بعضی حیوانات طاهره قطع کرده متشابه جواهر ساخته باشند بعد از آنکه خشک شده قلاده از آن میکرده باشند و هرگاه که جایز میدارند که از استخوان سلحفاة که دابه بحریست اسوره می ساخته باشند ممکن ست که از عصب امثال آن قلاده سازند باز ابو موسی گفته که بعضی از اهل یمن گفته اند که عصب از دابه بحری ست که آنرا فرس فرعون میگویند آنرا مشابه جواهر ساخته در قلاده میکنند و دو کار و غیره از آن میسازند و رنگ آن سفید ست والله تعالی اعلم بحقیقته پس تامل کن در حدیث مذکور تا به نور روشن گردد که این کمالات و حالات کسی را میسر نمیشود مگر آنکه متحمل گردد شدید و ورع و تقوی و تعب و مشقت در طاعت و عبادت و متخلی شود از سائر رذالات و زلات و در جمیع احوال و محبت دنیا و ترفع بدان فایده نیست مگر نهایت متاعب نقائص و لهذا قبل ازین از علی رضی روایت کرده ایم که وی دنیا را سه طلاق داده بود بی آنکه دیگر رجعت نماید چنانچه از وی رضی الله عنه مرویست که گفت این ردا که پوشیده ام رقعه بر رقعه چندان دوخته ام که مرا از آن شرمسار

ضابطی که بسیار نزد شرم آید و دیگر امر بد و ختن آن شایم سیوم تعظیم و توقیر صحابهٔ پیغمبرست صلعم
زیراکه آنحضرت بهترین امم سابقه‌اند بشهادت قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس بهترین
این امت بشهادت قول خیر القرون قرنی و در اوائل این کتاب احادیث دال بر فضل و کمال
و وجوب محبت ایشان از جمیع نقائص و جهالات مذکور شد و اگر خدا تعالی اراده توفیق هدایت کسے
دارد بمطالعهٔ آن احادیث چشمهای او را روشن ساخته عقائد فاسده او را در باب اصحاب کبار
بصحت و سداد مبدل میگرداند و متابعت سواد اعظم این امت که اهل سنت و جماعت اند نصیبش
و مخالفت اهل بدع و اهوای حمق و جهالت بر خود لازم داند واجب میداند چهارم آنچه در روز
عاشوره بحسین بن علی رسید چنانچه تفصیل آن بعد ازین خواهد آمد و دیگر شهدا و کسے که از امت
بر مزید رتبت و رفع درجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد پروردگار و الحاق وی بدرجهٔ آبا و اهل بیت
مطهر شد پس باید که اگر کسے آن روز مصیبت را و یاد بسر آورد است که در آن روز مشغول نشود
مگر بصوم و طاعت و عبادت و استرجاع بنابر امتثال اوامر و طاعت الهی تا مترتب شود بر آن
مغفرت و رحمت نامتناهی کما قال الله تعالی و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم
مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
و اولئک هم المهتدون و بشارت ده صبر کنندگان را آنانکه چون برسد ایشان را حادثه و
بلیتی از جوع و خوف و نقص اموال و انفس قالوا انا لله و انا الیه راجعون آن صابران وقت وقوع
مصیبت گویند ما بنده از آن خداوند جهانیم و ما بسوی حق گروندگانیم و این اقرارست بالقضا و حکم
قضا و اعتراف است بمصیبت روز جزا اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک
هم المهتدون آن گروه که در مصیبتها رجوع بکلمهٔ استرجاع نمایند بر ایشان است مغفرتها از
پروردگار ایشان و رحمتهای که بهشت و نعیم بهشت است و اولئک هم المهتدون و آن
کسان ایشانند نه غیر ایشان راه یافتگان برضا و تسلیم تا که استرجاع موجب ثواب عظیم است
از عمر مرویست که در وقت خواندن این آیت نعم العدلان و نعم العلاوة
یعنی صلوة و رحمت نیکو و هم شکیب و هدایت نیکو بارست انتهی و ایضا سزاوار است که
حذر نماید و پرهیز از آنکه روز عاشوره مشغول شود به ساختن حزن و اندوه که بدعت روافض و
امثال ایشان است زیرا که این شیوه اخلاص مومنان نیست و الا روز وفات پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اولی و انسب بود باین اعمال و باید که پرهیز و حذر کنند از آنکه در آن روز مشغول شود
به بدعت نواصب و متعصب اهل بیت نبوت و جهال که مقابله کنند فاسد را بفاسد و بدعت
را به بدعت و اظهار فرحت و سرور نمایند و آن روز عید خود سازند و اظهار زینت نمایند خضاب

در جامه‌های نو می‌پوشند و خضاب می‌کنند و سرمه می‌کشند و توسع در نفقات و طبخ اطعمه و حبوبی که خارج
از عادات یومیه ایشان است نصب می‌نمایند و اعتقاد ایشان اینست که سنت عمل می‌نمایند و حال آنکه
سنت ترک جمیع اینهاست زیرا که درین باب از چند معتمد علیه حدیثی صحیح اصلا وارد نشده چنانچه سوال
کردند از بعض ائمه حدیث و فقه که در باب کحل و غسل و حنا و طبخ حبوب و لبس حریر و اظهار سرور در
روز عاشورا چه میگوئید جواب دادند که درین باب اصلا حدیثی وارد نشده از رسول صلی الله علیه و سلم
و از هیچ یک اصحاب آنحضرت صلعم نیز چیزی بنظر نرسیده و هیچ یک از ائمه مسلمین و نه ائمه اربعه
و نه از غیر ایشان این اعمال را مستحب داشتند و در کتب معتبر نیز حدیثی صحیح و نه ضعیف اصلا ایراد نکرده
اند و آنچه روایت کرده اند که هر که روز عاشورا سرمه کند تا سال آینده رمد نخواهد دید و اگر غسل کند
مریض نخواهد شد تا تمام سال و اگر توسع بر عیال کند خدا تعالی بر وی توسع فرماید و امثال این مثل فضل نماز
درین روز و آنکه توبه آدم علیه السلام درین روز بود و استوای کشتی نوح علیه السلام بر جودی و نجات
ابراهیم از آتش و قربانی اسماعیل ع بگوسپند و رد یوسف بر یعقوب علیهما السلام و علی جمیع الانبیاء
والمرسلین و علی نبینا محمد و آله و صحابه اجمعین درین روز بود و جمیع اینها که مذکور ساختیم موضوع است مگر
توسع بر عیال لیکن در سند این حدیث کسی هست که علما در باب او سخن دارند پس جماعت نواصب
بواسطه جهل و تعصب این روز را عیدی و موسمی دانسته اند و جماعت روافض بسبب رفض و مکابره
و عنا و این روز را ماتمی میدانند و حال آنکه هر دو فرقه مخطی اند و مخالف سنت اند کذا ذکر جمیع بعض
الحفاظ و حاکم تصریح کرده است که سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعت است [illegible] با آنکه ان
من اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم یرمد عینه ابدا روایت کرده لیکن گفته که این حدیث منکر
است و لهذا ابن جوزی از غیر این طریق در موضوعات شمرده مجد الدین بغوی از حاکم روایت کرده
است که سائر احادیث در فضل عاشورا مثل فضل صلوة در آن روز و انفاق و حنا نهادن و روغن مالیدن
و سرمه کشیدن و طبخ حبوب و غیر ذلک تمام موضوع است و مفتری بغیر حدیث فضل صوم ایضا ابن تیمیه [?]
تصریح کرده است با آنکه حدیث سرمه کشیدن و روغن [?] و خوشبو بکار بردن در روز عاشورا از
وضع کذابین است و کلام در باب کسی است که این روز را از روزها مخصوص ساخته و سرمه کشیدن
و غیر ذلک و آنچه قبل ازین گفتم که حدیث توسع در روز عاشورا اصلی دارد و واقعی است نیز اگر
شیخ الاسلام زین الدین عراقی در امالی از طریق بیهقی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت
هر کسی که توسع بر اهل و عیال خود کند در روز عاشورا خدا تعالی در تمام سال او را توسع و فراخی در
رزق کرامت فرماید و عراقی بعد از روایت حدیث گفت این حدیث است که در سند آن لین است
لیکن آن حسن است برای ابن حبان و هم این حدیث را طرق دیگر هست که حافظ ابوالفضل محمد بن

ازان تصحیح کرده لیکن در روایت او زیادتی منکر هست و ظاهر کلام بیهقی دلالت بر آنکه حدیث توسعه حسن
است برای غیر ابن حبان نیز زیرا که از چند طریق از جماعتی از اصحاب مرفوعاً روایت کرده بعد از آن
گفته که این اسانید اگرچه ضعیف اند لیکن هرگاه بعضی ازین اسانید با بعضی دیگر منضم سازیم احداث
قوتی میکند اما آنکه ابن قیم که در باب توسعه روز عاشورا خبر از پیغامبر صلی الله علیه وسلم وارد نشده
وهم است چنانکه دانستی و آنچه امام احمد گفته که این حدیث ضعیف است یعنی لذاته صحیح نیست پس
یعنی نمیکند بغیره حسن باشد و حسن لغیره صلاحیت دارد که حجت باشد چنانکه در علم حدیث مبین شده است ا
سزاوار آنست که هر کس را به نسب شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیرتی بوده باشد لقدر وسع
و طاقت ضبط آن نماید تا هر دم بغیر حق خود را با آنحضرت صلی الله علیه وسلم منسوب نسازند اگرچه انساب اهل
بیت نبوی علیه السلام همیشه مضبوط بوده است مثل اول ایام انساب ایشان که بآن متمیز اند از
عوام الناس محفوظ بوده است از آنکه دعوی کنند ولی ایام و خدشه عالی در هر زمانی کسی الهم ساخته ا
از برای ایشان که امر تصحیح انساب تفاصیل آن نتوانم نماید خصوصاً انساب طالبین مطلبین و لهذا
اصطلاح چنین واقع شده است که مخصوص سازند ذریت فاطمه طاهره را از میان اشراف مثل عباسیین و
جعافره بآنکه لباس سبزی پوشیده باشند از جهت اظهار مزید شرف ایشان بر باقی اشراف و سبب
این چنانچه بعضی از علما گفته اند که مامون عباسی خواست که امر خلافت را به بنی فاطمه مقرر دارد و چنانکه
بعد ازین در ذکر علی خواهد آمد که مامون اراده آن داشت که علی جواد و علی رضا را ولی عهد خود سازد و بنابر
علامت سبز از برای ایشان قرار داد و لباسی سبز از برای ایشان قرار داد و لباسی سبز بر ایشان
پوشانید زیرا که لباس سیاه شعار بنی عباس بود و لباس سفید شعار دیگر مسلمانان بود که در ایام
جهالت و جمعات و مانند آن می پوشیدند و لباس سرخ در تحریم آن اختلاف بود و در اواخر لباس
زرد شعار یهود شده بود باز مامون ازین عزیمت خود را بر طرف ساخته و خلافت بر بنی عباس
کرد و علامات سادات فاطمیه بحال خود باقی ماند لیکن شعار کردند از پوشیدن سبز بقطعه از نوع جامه
سبز که عمامه خود می بستند باز آن بر طرف شد تا اواخر قرن هشتم و در سنه ثلث و سبعین و سبعمائة
سلطان اشرف سفیان بن حسن بن ناصر بن محمد بن قلاوون بازم کرد که سادات ممتاز باشند از
مردم بآنکه عصایب سبز بندند بر عمامه پس کرده شد این را در اکثر شهرها مانند مصر و شام وغیر آن و این
بجا مانده و کسی در این باب شعر گفته شعر جعلوا لابناء الرسول علامة + ان العلامة
شان من لم یشهر + نور النبوة فی کریم وجوههم + یغنی الشریف عن الطراز
الاخضر + یعنی قرار نشانه و علامتی جهت فرزندان پیغامبر صلی الله علیه وسلم نهاده اند که بآن
از سایر ناس ممتاز باشند و حال آنکه علامت از برای کسی ضرورست که مشهور نبوده باشد و اولاد

پیغامبر را ہیچ علامتے احتیاجے نیست و نہ باین علامتے سبز زیرا کہ بواسطہ نور نبوت کہ در روے ایشان ہست از ہمہ کس منفرد و ممتاز اند و ہمین علامت ایشانرا کافی ست باز باید انکہ در حدیث نبوی صلے اللہ علیہ وسلم تحذیر عظیم از انتساب بغیر آبا و اجداد خود وارد شدہ و اگر کسے این عمل کند کافر و ملعون ست چنانچہ در صحیح بخارے مذکور ست از ابن عباس رض کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمودہ من انتسب الی غیر ابیہ او تولی غیر موالیہ فعلیہ لعنۃ اللہ والملئکۃ والناس اجمعین ہر کس کہ خود را نسبت دہد بغیر پدر خود یا آنکہ بندہ فرا گیرد مولائی غیر مولائی خود پس بروے باد لعنت خدایتعالی و ملائکہ و جمیع مردم و در ینباب احادیث بسیار و مشہور ست و اگر ذکر آنہا کنم سخن بطول انجامد خدایتعالی ہمہ را در پناہ خود نگہدارد و از کذب بر خدایتعالی و بر جمیع انبیا و اولیاء و محشور سازد ما را از زمرہ این اہلبیت معظم و مکرم زیرا کہ ما از دوستان آن آستان ایم و ہر کس کہ قومی را دوست دارد امید آن ہست کہ حشر او با ایشان باشد بنص حدیث صحیح اللھم اجعلنا منہم بحق محمد و آلہ الکرام واصحابہ العظام کما انعمت علینا بمزید الانعام فصل دوم در ذکر احادیثی کہ در فضل اہلبیت وارد شدہ و اکثر این احادیث در فصل اول بتقریب آیات مذکور شدہ لیکن مصنف میخواہست کہ احادیث فضائل اہلبیت در یکجا پیاپے ایراد نماید تا حفظ و استحضار آن آسان گردد بنا برین بسبیل تتابع و توالی درین فصل ایراد احادیث می نماید حدیث اول مرویست بروایت دیلمی از ابو سعید رض کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود اشتد غضب اللہ تعالی علی من اذانی فی عترتی سخت تر خواہد شد عذاب خدایتعالی کسیکہ مرا برنجاند در باب اہلبیت و اقارب من وایضًا وارد شدہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کس کہ دوست دارد درازی عمر را و خواہد کہ برخورداری یابد از نعمتی کہ خدایتعالی بوی عطا کردہ باید کہ بعد از من در باب اہلبیت من سلوک نیکو کند و ایشانرا دوست دارد چنانچہ من ایشانرا دوست میدارم و اگر در باب ایشان بعد از من سلوک نیکو نکند و سخن من نشنود عمر او کوتاہ گردد و از عقب او ہیچ نماند و در روز قیامت خوار شود و بر حال من گوی کہ روئی او سیاہ باشد حدیث دوم مرویست بروایت حاکم از ابو ذر رضی اللہ عنہما کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود ان مثل اہل بیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجا ومن تخلف عنہا ہلک مثل و شان اہلبیت من در میان شما مثل کشتے نوح ست علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام کہ ہر کہ بران کشتی سوار شد نجات یافت و ہر کس تخلف ورزید و تقاعد جست از آن ہلاک شد و در روایت حاکم از ابو ذر نیز وارد شدہ باین طریق کہ مثل اہلبیت مثل کشتے نوح است ہر کہ بر آن سوار شد نجات یافت و ہر کس تخلف ورزید غرق شد حدیث سوم طبرانے از ابن عمر رض روایت کردہ کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اول من اشفع

له يوم القيمة من امتي اهل بيتي ثم الاقرب فالاقرب من قريش ثم الانصار
ثم من امن بي واتبعني من اهل اليمن ثم من سائر العرب ثم الاعاجم
ومن اشفع له اولا افضل اول کسیکه شفاعت ایشان کنم روز قیامت اهلبیت من اند
پس کسانیکه نزدیک تر اند بمن از قریش باز انصار باز آنکسانیکه ایمان بمن آورده اند و تابع من شده
اند از اهل یمن باز سائر عرب باز اهل عجم و هر کس که اول شفاعت از برای وی کنم او افضل است
حدیث چهارم روایت کرده حاکم از ابوهریره رضه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود خیرکم
خيركم لاهلي من بعدي بهترین شما کسی است که بهتر باشد با اهل من بعد از من
حدیث پنجم طبرانی و حاکم از عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه
وسلم فرمود سألت ربي ان لا اتزوج الى احد من امتي ولا يتزوج الي احد من
امتي الا كان معي في الجنة فاعطاني ذلك طلب کردم از پروردگار خود که جفت
نشوم با یکی از امت خود و جفت نشود با من یکی از امت من مگر آنکه با من در بهشت باشد پس
خداتعالی آنرا عطا فرمود بمن و دعای من باجابت مقرون گشت حدیث ششم مروی
بروایت شیرازی در القاب از ابن عباس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
سألت ربي ان لا ازوج الا من اهل الجنة ولا اتزوج الا من اهل الجنة
درخواستم از پروردگار خود که جفت نگیرم کسی را مگر آنکه از اهل بهشت باشد و با کسی جفت نه
شوم مگر کسیکه از اهل بهشت باشد حدیث هفتم مرویست بروایت ابوالقاسم بن بشران
در امالی خود از عمران بن حصین که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سألت ربي ان لا يدخل
احدا من اهل بيتي النار فاعطاني درخواستم از پروردگار خود که هیچکس از اهلبیت من
بآتش دوزخ نرود پس دعای مرا استجابت فرمود و داد مرا آنچه درخواسته بودم حدیث
هشتم مرویست بروایت ترمذی و حاکم از ابن عباس رضه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود احبوا
الله لما يغذوكم به من نعمته واحبوني لحب الله واحبوا اهل بيتي لحبي
دوست دارید خدا را از جهت نعمتی که بشما ارزانی فرموده و دوست دارید مرا از جهت دوستی
خداتعالی و دوست دارید اهلبیت مرا بدوستی من حدیث نهم بروایت ترمذی و
حاکم از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من صنع الی اهل بیتی یدا
کافاته علیها یوم القیامة هر کس بنسبت اهلبیت من احسان و عطائی کند در روز
قیامت من جزای آن بآنکس خواهم رسانید حدیث دهم مرویست بروایت خطیب
از عثمان رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من صنع صنیعة الی احد

من خلف عبد المطلب فی الدنیا فعلی مکافاته اذا لقینی هر کس که عطائی و احسان
بسوی یکی از اولاد عبد المطلب کند پس برمنست که جزاء احسان او میدهم وقتیکه ملاقی من شود
روز قیامت حدیث یازدهم مرویست که روایت کرد ابن عساکر از علی رضی الله عنه که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من اذی شعرة اهل بیتی فقد اذانی ومن اذانی فقد
اذی الله هر کس برنجاند کسی را که بمن نسبت دارد حتی که سر موی بمن داشته باشد بتحقیق مرا رنجانیده و
و هر کس که مرا رنجانیده است خدا را رنجانیده است حدیث دوازدهم روایت کرد ابو یعلی بن
الاکوع که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود النجوم امان لاهل السماء واهل بیتی امان لامتی
ستارها امان و حافظ اهل آسمان اند و اهلبیت من حافظ امت من اند حدیث سیزدهم
روایت کرد حاکم از انس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود وعدنی ربی فی اهل بیتی
من اقر منهم بالتوحید ولی بالبلاغ ان لا یعذبهم وعده کرد پروردگار من مرا
در باب اهلبیت من که هر کس از ایشان اقرار بوحدانیت الهی و برسالت من نماید وی را عذاب
نفرماید حدیث چهاردهم ابن عدی و دیلمی از علی رضی روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرمود اثبتکم علی الصراط اشدکم حبا لاهل بیتی ولاصحابی ثابت ترین شما بر صراط
کسی است که اهل بیت و اصحاب مرا دوست دارد حدیث پانزدهم مرویست بروایت
ترمذی از حذیفه رضی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان هذا ملک لم ینزل الارض
قط قبل هذه اللیلة استاذن ربه ان یسلم علی ویبشرنی بان فاطمة رضی سیدة
نساء اهل الجنة وان الحسن رضی والحسین رضی سیدا شباب اهل الجنة این فرشته
ایست که پیش ازین گاهی از آسمان بروی زمین نازل نشده از پروردگار خود اذن حاصل کرد
آمد که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا بآنکه فاطمه رضی سیده زنان اهل بهشت است و حسن رضی و
حسین رضی هر دو سید جوانان اهل بهشت اند حدیث شانزدهم مرویست بروایت ترمذی
و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا حرب لمن حاربهم وسلم
لمن سالمهم من جنگ خواهم کرد با کسیکه با اهلبیت من جنگ کند و صلح خواهم کرد با کسیکه با ایشان
صلح کند حدیث هفدهم ابن ماجه از ابن عباس بن عبد المطلب روایت کرده که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما بال اقوام اذا جلس الیهم احد من اهل بیتی قطعوا
حدیثهم والذی نفسی بیده لا یدخل فی قلب امرء الایمان حتی یحبهم لله و
لقرابتی چیست قومی را که چون یکی از اهلبیت من با ایشان می نشیند قطع حدیث
خود میکنند بخدائی که جان من بید قدرت اوست که ایمان در دل کسی نمیشود

داخل نمیشود تا وقتیکه اهل‌بیت مرا دوست دارد از جهت خدا و از جهت قرابت من
حدیث هشتم احمد و ترمذی از علی رض روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود
من احبّنی واحبّ هذین وأباهما وأمّهما کان معی فی درجتی یوم القیامة
هرکس که مرا دوست دارد و این دو کس را یعنی حسن و حسین را دوست دارد و پدر و مادر ایشان
را دوست دارد باشد با من در درجهٔ من در روز قیامت حدیث نهم ابن ماجه از انس
روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود نحن ولد عبد المطلب سادات اهل الجنة
انا وحمزة وعلی وجعفر والحسن والحسین والمهدی حدیث دهم طبرانی از فاطمه رض
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود لکل نبی انثی عصبة ینتمون الی عصبة الا
ولد فاطمة فانی انا ولیهم وانا عصبتهم وانا ابوهم هرکس را از پیغامبر عصبت که نسبت خود
با و درست میکند مگر ولد فاطمه که ولی ایشان و عصبه ایشان منم حدیث بیست و یکم
ایضاً طبرانی روایت کرد از ابن عمر رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لکل نبی انثی فان
عصبتهم لابیهم ما خلا ولد فاطمة فانی انا عصبتهم وانا ابوهم حدیث بیست
و دوم مرویست بروایت احمد و حاکم از مسور که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود فاطمة
بضعة منی یقبضنی من یقبضها ویبسطنی من یبسطها وان الانساب تنقطع
یوم القیمة غیر نسبی وسببی وصهری فاطمه عضو من و جزویست از من هر که دشمن دا[شت] مرا دشمن داشته
است هرکه او را دشمن دارد و مرا خوشحال ساخته است آنکه او را خوشحال ساخته است و جمیع نسب
و سبب انقطاع می یابد در روز قیامت مگر نسب و سبب من حدیث بیست و
سوم بروایت ابویعلی و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه
وسلم فرمود ان فاطمة احصنت فرجها فحرمها الله وذریتها علی النار به تحقیق که فاطمه
پرهیزگار و پاکدامن است پس حرام گردانید خدا تعالی او را و ذریت او را بر آتش دوزخ و اما
احادیثی که در باب قریش وارد شده شامل اهل‌بیت و جمیع خلفاء اربعه است که ذکر ایشان
گذشت زیرا که تمام ایشان از اولاد نضر بن کنانه اند و آنچه از برای اعم ثابت است از برای
اخص نیز ثابت است بنا برین آن احادیث را موخر داشته درینمقام ذکر کردم و بنا آن
برین اعداد نهاده گفتم حدیث بیست و چهارم مرویست بروایت شافعی و احمد از
عبد الله بن حنطب رضی الله عنهم که گفت روز جمعه رسول صلی الله علیه وسلم خطبه خواند و گفت
یا ایها الناس قدموا قریشا ولا تقدموها وتعلموا منها ولا تعلموها ای مردمان مقدم دارید
قریش را و بر ایشان تقدم مکنید و تعلیم از ایشان بگیرید و ایشان را تعلیم مکنید

حدیث بیست و پنجم بیهقی از جبیر بن مطعم روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود
یا ایها الناس لا تقدموا قریشا فتهلکوا و لا تخلفوا عنها فتضلوا و لا تعلموها
وتعلموا منها فانهم اعلم منکم لولا ان تبطر قریش لاخبرتها بالذی لها عند الله
تعالی ای مردمان تقدیم بر قریش مکنید که هلاک خواهید شد باین سبب و مخالفت با ایشان مکنید
که باین سبب گمراه شوید و تعلیم ایشان مکنید بلکه از ایشان تعلیم گیرید چرا که ایشان اعلم اند از
شما و اگر خوف این نبودی که قریش تکبر و تفاخر کنند هر آینه خبر میدادم از آن مرتبه که ایشان را
نزد خدا تعالی است حدیث بیست و ششم بخاری و مسلم از ابو هریره روایت کرده که پیغامبر
صلی الله علیه و سلم فرمود الناس تبع لقریش فی هذا الشان مسلمهم تبع لمسلمهم و
کافرهم تبع لکافرهم والناس معادن خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام
اذا فقهوا مردمان تابع قریش اند در دین مسلمانان تابع مسلمانان قریش اند زیرا که قریش در
اسلام بر همه کس مقدم اند و کفار تابع کفار قریش اند زیرا که قریش اول کسی است که بر دعوت
کفر و حقیقت وجود انسانی مثل کانهای طلا و نقره است یعنی چنانچه کانها اگرچه ظاهر است
یکسان نمایند اما از یکی یاقوت و از یکی لعل و از یکی آهن بیرون آید اشخاص افراد
نیز همچنین چند نوع اسرار در پوشیده اند لیکن هر چه جبلی ست مطابق سرشت و هر شخص مظهر حکمتی
ست که در وعای عدل نگنجد و نه میزان عقل آن را بسنجد یعنی بنده نفس و اسیر هوا اند بعضی در بند
دام هوا اند دنیا و بعضی فریفته نعیم عقبی یکی بقید خذلان مقید و یکی در سنة رضوان مطلق
امید که همین اقبال این حقیر را بارگاه عز و جل سازد بمنه وجوده حدیث بیست و هفتم
بخاری روایت کرد از معاویه رضی که پیغامبر فرمود ان هذا الامر فی قریش لا یعادیهم
احد الا اکبه الله علی وجهه فی النار بدرستیکه این امر خلافت در میان قریش است
عداوت با ایشان نکند هیچ کس مگر آنکه خدا تعالی او را بروی در دوزخ اندازد حدیث بیست
و هشتم طبرانی از ابن عباس روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود امان لاهل
الارض من الغرق القوس و امان لاهل الارض من الاختلاف الموالات
لقریش قریش اهل الله فاذا خالفتها قبیلة من العرب صاروا حزب ابلیس
امانی برای اهل زمین از غرق قوس است و امان دیگر برای زمین از خلاف موالات
و دوستی قریش است و قریش اهل الله اند پس هرگاه قبیله از عرب مخالفت ایشان کنند قبیله آنکه
شیطان خواهد بود و قوس مشهور بقوس قزح است و وجه تسمیه بقوس قزح آنست که
اول چیزی بود در جاهلیت که بر قزح ارتفاع جبلی بمزدلفه دیده شد یا آنکه قزح مشتق از

[illegible] ست بمعنی تحسین و یا بسمیت از اسماء شیطان زیرا که شیطان معاندین را تحسین و تزیین
میدهد در نظر مردم و از همین است که علی رض گفت قوس قزح مگوئید زیرا که قزح شیطان است
ولیکن بگوئید قوس الله و این قوس علامتی است میان خدا تعالی و میان نوح علیه السلام
و این امان اهل زمین ست از غرق حدیث بیست و نهم ابن عرفه العبدی روایت
کرده که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود احبوا قریشا فان من احبهم احبه الله دوست دارید
قریش را بدرستیکه هر که ایشان را دوست دارد خدا تعالی او را دوست دارد حدیث سی ام
روایت کرد مسلم و ترمذی و غیر ایشان از واثله که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله اصطفی
کنانة من بنی اسماعیل و اصطفی کنانة قریشا و اصطفی من قریش بنی هاشم
و اصطفانی من بنی هاشم و فی روایة ان الله اصطفی من ولد آدم ابراهیم و اتخذه
خلیلا و اصطفی من ولد ابراهیم اسماعیل ثم اصطفی من ولد اسمعیل نزار ثم مضر
ثم اصطفی من مضر کنانة ثم اصطفی من کنانة قریشا ثم اصطفی من قریش
بنی هاشم ثم اصطفی من بنی هاشم بنی عبد المطلب ثم اصطفانی من بنی عبد المطلب
بدرستیکه خدا تعالی برگزید کنانه را از اولاد اسمعیل
و برگزید قریش را از بنی کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم و در روایت دیگر
آنکه فرمود بدرستیکه خدا تعالی برگزید از اولاد آدم ابراهیم را و او را خلیل خود ساخت و برگزید
از اولاد ابراهیم اسماعیل را باز از اولاد اسماعیل برگزید نزار را باز از قبیله نزار برگزید مضر را باز
از مضر کنانه را برگزید باز از کنانه قریش را برگزید باز از قریش بنی هاشم را برگزید باز از بنی هاشم
عبد المطلب را برگزید باز برگزید مرا از بنی عبد المطلب حدیث سی و یکم روایت کرد احمد
بسند صحیح از عباس رضی الله عنه که گفت سخنی از مردم بسمع شریف صلی الله علیه و سلم رسید پس برآمد
بر منبر و گفت کیستم من گفتند تو رسول خدائی باز فرمود منم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیر خلقه و جعلهم فرقتین فجعلنی فی خیر
فرقة و خلق القبائل فجعلنی فی خیر قبیلة و جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم
بیتا فانا خیرکم بیتا و انا خیرکم نفسا بدرستیکه خدا تعالی آفرید خلق را و مرا بهترین خلق خود
ساخت و گردانید ایشان را دو فرقه و مرا در نیک فرقه گردانید و ایشان را ساخت قبیله ها
و مرا در نیک قبیله گردانید و گردانید ایشان را در بیتهامی و مرا در نیک بیت بیافرید پس من بهترین
شما باشم از روی بیت و از روی نسب حدیث سی و دوم احمد و محاملی و مخلص و
ذهبی و غیر ایشان از عائشه صدیقه رض روایت کرده اند که گفت رسول صلی الله علیه و

کہ جبرئیل گفت قلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد
وقلبت الارض مشارقها ومغاربها فلم اجد بنی اب افضل من بنی هاشم شرق و
مغرب عالم را بهم برزدم وتفحص نمودم پس نیافتم در روی زمین مردی افضل از محمد صلی الله علیه وسلم و
همچنین مشرق ومغرب را تقلیب کردم نیافتم اولاد هیچ پدری افضل از بنی هاشم در روی زمین
حدیث سی وسیوم احمد وترمذی وحاکم از سعد روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرمود من یرد اهان قریش اهانه الله سبحانه وتعالی هر کس که اهانت وخواری قریش
خواهد خدایتعالی او را اهانت فرماید حدیث سی وچهارم احمد ومسلم از جابر روایت کرده اند
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود الناس تبع لقریش فی الخیر والشر مردمان تابع قریش اند در خیر وشر
حدیث سی وپنجم احمد از ابن مسعود روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود امابعد
یا معشر قریش فانکم اهل هذا الامر ما لم تعصوا الله فاذا عصیتموه بعث الله
علیکم من یلحیکم کما یلحی هذا القضیب من هذه الشجرة ای گروه قریش
شما اهل امر خلافت وریاست اید مادام که عصیان نورزید بخدایتعالی وهرگاه که عصیان ورزید
پس برانگیزاند خدایتعالی بر شما کسی را که پوست از اعضاء شما جدا کند چنانچه پوست ازین شاخ
جدا شده یعنی مخاصمه ومجادله کند با شما وملک انتزاع نماید از دست شما حدیث سی وششم
احمد ومسلم روایت کرده اند از معاویه که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان هذا الامر فی قریش
لا یعادیهم احد الا اکبه الله ما اقاموا الدین بدرستیکه این امر خلافت در میان
قریش خواهد بود هیچکس با ایشان عداوت نورزد مگر آنکه خدایتعالی او را نگونسار بدوزخ اندازد
مادامیکه قریش دین خود را برپا دارند حدیث سی وهفتم احمد ونسائی و
ضیاء از انس روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود الائمة من قریش ولهم
علیکم حق ولکم مثل ذلک ما ان استرحموا رحموا وان استحکموا عدلوا
وان عاهدوا وفوا فمن لم یفعل ذلک منهم فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین ولا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا امامان از قریش اند وایشان راست بر شما
حقی ومر شما راست مثل این مادامیکه طلب رحم از ایشان کنید رحم آرند واگر حکم از ایشان طلب
عدل نمائید واگر عهد کنند بعهد خود وفا کنند پس اگر کسی از ایشان این کارها عمل نکند
بروی لعنت خدایتعالی وفرشتگان وآدمیان جمیعا وخدایتعالی از وی فریضه ونافله قبول نکند
حدیث سی وهشتم مرویست بروایت طبرانی از جابر بن سمره که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود یکون من بعدی اثنا عشر امیرا کلهم من قریش بعد از من دوازده امیر

خواهند بود که همه ایشان از قریش باشند حدیث سی و نهم مرویست بروایت حسن بن سفیان
و ابونعیم که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم اعطیت قریش ما لم یعطوا الناس اعطوا ما
امطرت به السماء وما جرت به الانهار وما سالت به السیول الحدیث
مجملست و تفصیل و ترجمه آن در حدیث چهل و چهارم بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی حدیث
چهلم خطیب و ابن عساکر از ابوهریره روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود
اللهم اهد قریشا فان عالمها یملاء طباق الارض علما اللهم کما اذقتهم
عذابا فاذقهم نوالا خدایا هدایت ده قریش را بدرستیکه عالم قریش پر سازد روی زمین را
از علم بار خدایا همچنانکه عذاب خود چشانیدی ایشان را نعمتهای خود بایشان بچشان و این عالم
شافعی ست چنانچه احمد وغیر او از علمای گفته اند زیرا که کسی یاد ندارد که علم دیگر کسی از قریش مثل
علم شافعی در آفاق منتشر شده حدیث چهل و یکم مرویست بروایت بیهقی و حاکم که پیغامبر
صلی الله علیه وسلم فرمود الائمة من قریش ابرارها امراء ابرارها وفجارها امراء فجارها
وان امرت علیکم قریش عبدا حبشیا مجدعا فاسمعوا له واطیعوا ما لم
یخیر احدکم بین اسلامه وضرب عنقه فان خیر بین اسلامه وبین
ترکه وضرب عنقه فلیقدم عنقه امامان از قریش اند نیکان قریش امیران اند بر
نیکان ایشان و بدان قریش امیران اند بر بدان ایشان و اگر امیر سازند بر شما عبدی
حبشی مقطوع الاطراف را باید که سخن او بشنوید و اطاعت وی نمائید مادامیکه مخیر نسازد یکی را
از شما در میان ترک اسلام و گردن زدن خود پس اگر اختیار کند ترک اسلام و گردن زدن
خود پس باید که گردن خود را پیش دارد حدیث چهل و دوم مرویست بروایت احمد
وغیر او که نبی ما صلی الله علیه وسلم فرمود انظروا قریشا فخذوا من قولهم وذروا
من فعلهم مراقبت جانب قریش کنید پس فرا گیرید از قول ایشان و بگذارید از فعل
ایشان یعنی اگر موافق شرع نباشد حدیث چهل و سیوم مرویست بروایت بخاری
و حاکم و بیهقی از ام هانی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود فضل الله تعالی قریشا بسبع
خصال لم یعطها احد قبلهم ولا یعطها احد بعدهم فضل الله قریشا انی
منهم وان النبوة فیهم وان الحجابة فیهم وان السقایة فیهم ونصرهم علی الفیل
وعبدوا الله عشر سنین لا یعبده غیرهم وانزل فیهم سورة من القرآن
لم یذکر فیها احد من غیرهم وهی لایلاف قریش تفضیل داد خدای تعالی قریش را
بر دیگران بهفت خصلت که هیچکس را پیش از ایشان و بعد از ایشان نداده تفضیل قریش

باین داد که من از ایشانم و نبوت در میان ایشان است و حجابت حرم کعبه و سقایه چاه زمزم
در میان ایشان است و نصرت داد ایشان را بر اصحاب فیل و ده سال بندگی خدای تعالی کردند و در
شان ایشان سورتی از قرآن مجید نازل ساخت که ذکر کسی دیگر در آن سورت نفرمود یعنی
سورة لایلاف قریش و در روایت طبرانی آنست که خدای تعالی تفضیل قریش را بر دیگران بهفت
خصلت داد باانکه ده سال عبادة خدای تعالی کردند و غیر ایشان درین ده سال کسی دیگر عبادت نکرد
و باانکه نصرت ایشان داد روز فیل در حالتیکه مشرکان بودند و باانکه سورتی از قرآن مجید در
شان ایشان نازل ساخت که هیچکس از عالمیان داخل نبود در آن و آن سورت لایلاف
قریش است و باانکه نبوت و خلافت و حجابت و سقایه در میان ایشان است **فصل سیوم**
در احادیثی که وارد شده اند در شان بعضی از اهلبیت مثل فاطمه و اولاد وی رضوان الله علیهم
و چون اکثر احادیث مذکوره درین فصل قبل ازین مذکور شد اکتفا بترجمه نمود **حدیث اول**
روایت کرد ابوبکر از غیلانیات از ابی ایوب که پیغمبر فرمود که زمانیکه قیامت قائم شود منادی
ندا کند از بطنان عرش یعنی از وسط عرش که ای اهل قیامت تمام جمیع سرهای خود را پیش اندازید
و چشمها بهم بندید تا که فاطمه بنت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بر صراط گذرد پس انگاه با وی هفتاد
هزار جاریه از حور العین بگذرند مثل برق **حدیث دوم** ایضا از ابو هریره روایت کرد که پیغمبر
فرمود که در روز قیامت منادی ندا کند از وسط عرش که ایها الناس چشم بهم کنید تا فاطمه بنت
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بگذرد و سوی بهشت رود **حدیث سیوم** مرویست بروایت
احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و دیگر غیره از مسور بن مخرمه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنی
ابن مغیره اذن از من طلبیده که دختر خود را علی بن ابیطالب نکاح کنند و حالانکه من ایشان را اذن نمیدهم
و نمیدهم هرگز مگر آنکه ابن ابیطالب اراده آن کند که دختر مرا طلاق دهد و نکاح دختر ایشان کند بدرستیکه
فاطمه بضعه از من است در ذات من بشبهه می اندازد مرا آنچه او را بشبهه می اندازد و می رنجاند
مرا آنچه او را می رنجاند **حدیث چهارم** مرویست بروایت بخاری و مسلم از فاطمه که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرئیل علیه السلام هر سال یکبار معارضه و مقابله قرآن با من میکرد و
درین سال دو بار مقابله قرآن با من کرد گمان ندارم این را مگر آنکه اجل من رسیده است و بدرستیکه
تو اول کسی از اهل بیت من بمن ملحق خواهی شد پس به پرهیز و جانب خدا امید دار و صبر کن
که من نیکو سلف خواهم بود از برای تو **حدیث پنجم** احمد و ترمذی و حاکم از ابن زبیر روایت
کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که فاطمه بضعه ایست از من ایذا میرساند مرا آنچه او را
ایذا میرساند و در تعب می اندازد مرا آنچه او را در تعب می اندازد **حدیث ششم** بخاری و مسلم

روایت کردند از فاطمه رض که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم برای او ای فاطمه چرا راضی نمیشوی
باینکه خواهی شد سردار زنان مومنان حدیث
هفتم مرویست بروایت ترمذی و حاکم از اسامه بن زید بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
دوست ترین من بسوی من از اهل من فاطمه است حدیث هشتم مرویست بروایت حاکم
از ابو سعید که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم فاطمه سیده نساء جنت است الا مریم بنت عمران
حدیث نهم مرویست ابی هریره رض که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود علی را هنگامیکه فاطمه دوست
تر است نزد من از تو و تو اعز تری بر من از وی حدیث دهم مرویست بروایت احمد و
ترمذی از ابو سعید و بروایت طبرانی از عمر و از علی و از جابر و از ابو هریره و از اسامه
بن زید و از براء بن عازب و بروایت ابن عدی از ابن مسعود رضوان الله علیهم که پیغامبر فرمود
صلی الله علیه وسلم حسن حسین سیدان جوانان اهل جنت اند و خواهند بود حدیث یازدهم
مرویست بروایت ابن عساکر از علی و از ابن عمر و بروایت ابن ماجه حاکم از ابن عمر و بروایت
طبرانی از قره و از مالک بن حویرث و حاکم از ابن مسعود که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم
این دو پسر حسن حسین سیدان جوانان اهل جنت اند و پدر ایشان بهتر از ایشان است
حدیث دوازدهم مرویست بروایت احمد و ترمذی و نسائی و ابن حبان از حذیفه رض
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود برای او که آیا ندیدی آن شخص را که قبل از این عارض من شد فرشته
بود از فرشتگان که قبل از این شب هرگز بر زمین نیامده بود و اذن از پروردگار خود خواسته
بود که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا باینکه حسن و حسین سیدان جوانان اهل بهشت اند و آنکه فاطمه رض
سیده زنان اهل بهشت است حدیث سیزدهم طبرانی از فاطمه رض روایت کرده که پیغامبر فرمود
صلی الله علیه وسلم که اما حسن پس مر او راست هیبت من و سرداری من و اما حسین پس مر او راست
جرات من و جود من حدیث چهاردهم ترمذی از ابن عمر رض روایت کرده که نبی محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود که حسن و حسین دو ریحان من اند در دنیا حدیث پانزدهم روایت
کرده ابن عدی و ابن عساکر از ابی بکره بدرستیکه پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم این دو پسر من دو ریحان اند
از دنیا حدیث شانزدهم مرویست بروایت ترمذی و طبرانی از اسامه بن زید که فرمود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم هذان ابنای یعنی حسن حسین پسران من اند و پسران دختر من اند بار خدایا من ایشان را دوست
دارم پس دوست دار ایشان را و دوست دار کسی را که ایشان را دوست دارد حدیث هفدهم مرویست
بروایت احمد و اصحاب سنن اربعه و ابن حبان و حاکم از بریده که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم صدق
الله انما اموالکم و اولادکم فتنة خدای تعالی راست گفته که چرا این نسبت که اموال و اولاد شما فتنه ا

من نظر کردم باین دو صبیان یعنی حسن و حسین که می آیند و پای ایشان می لغزد پس منبر خود را ختم کردم تا
آنکه حدیث خود را قطع نموده بر داشتم ایشان را حدیث هژدهم ابو داود از مقدام بن معدیکرب روایت
کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود هذا منی یعنی الحسن والحسین من علی یعنی حسن از منست
و حسین از علی حدیث نوزدهم مرویست بروایت بخاری و ابو یعلی و ابن حبان و طبرانی و حاکم
از ابو سعید که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم که حسن و حسین سیدا شباب اهل جنت اند مگر دو کس که پسران
خاله یکدیگر اند عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا علیهما السلام و فاطمه سیدة النساء اهل جنت است الا مریم
حدیث بیستم احمد و ابن عساکر از مقدام بن معدیکرب روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که حسن از منست و حسین از علی حدیث بیست و یکم مرویست بروایت طبرانی از عقبه بن
عامر که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم حسن و حسین دو گوشواره عرش اند معلق نیستند حدیث بیست و دوم
مرویست بروایت احمد و بخاری و ابو داود و ترمذی و نسائی از ابی بکره که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت این پسر من سید
است و امید آنست که خدا تعالی بسبب او صلح اندازد میان دو لشکر عظیم از مسلمانان حدیث
بیست و سیوم مرویست بروایت بخاری در ادب مفرد و ترمذی و ابن ماجه از ابو یعلی ابن مره
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که حسین از منست و من از ویم هر که او را دوست داشته است هر کس
که حسین را دوست داشته است حسن و حسین دو سبط اند از اسباط قال فی النهایة سبط سبط من الاسباط
یعنی امتی از امم است در خیر و در حدیثی دیگر حسن و حسین دو سبط رسول صلی الله علیه وسلم اند یعنی دو طایفه
اند و قطعه اند از آنحضرت و بعضی گفته اند که اولاد بنات است حدیث بیست و چهارم
ترمذی از ابن انس روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود دوست ترین اهل بیت نزد من حسن و حسین
است حدیث بیست و پنجم مرویست بروایت احمد و حاکم و ابن ماجه از ابو هریره که پیغامبر فرمود
صلی الله علیه وسلم که هر کس حسن و حسین را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر کس که ایشان را
دشمن دارد مرا دشمن داشته است حدیث بیست و ششم روایت کرد ابو یعلی از جابر که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که خوشحال میباشد او را که نظر کند بسید جوانان اهل جنت پس باید که نظر کند
بحسن حدیث بیست و هفتم مرویست بروایت بغوی و عبد الغنی در ایضاح از سلمان که پیغامبر
فرمود صلی الله علیه وسلم هارون دو پسران خود را شبر و شبیر نام کرد و من دو پسران خود را حسن و حسین
نام کردم چنانچه هارون علیه السلام پسران خود را نام کرده و ابن سعد از عمران بن سلیمان روایت کرد
که حسن و حسین دو اسم اند از اسماء اهل جنت و عرب در زمان جاهلیت این دو اسم ...
حدیث بیست و هشتم مرویست بروایت ابو داود و حاکم از ام الفضل بنت حارث که پیغامبر
فرمود صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرائیل علیه السلام خبر داد مرا که حسین کشته خواهد شد در زمین

طلبت بعد از آن خاک آن زمین نزد من آورد و خبر داد مرا که در آن زمین خوابگاه او خواهد گشت
حدیث بیست و نهم مرویست بروایت ابو داود و حاکم از ام فضل بنت حارث که پیغامبر فرمود
صلی الله علیه و سلم جبرئیل نزد من آمد و خبر داد مرا که امت من پسر من حسین را خواهند کشت و خاک سرخ
از آن زمین که مقتل حسین ست نزد من آورد و احمد روایت کرد که پیغامبر فرمود فرشته در این شب
نزد من آمد که قبل ازین نزد من نیامده بود و گفت که این پسر تو حسین کشته خواهد شد و اگر خواهی
که خاک آن زمین که مقتل ویست بشما بنمایم راوی گوید بعد از آن خاک سرخ بیرون آورد حدیث
سی ام بغوی در معجم خود از حدیث انس رض روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که فرشته
که موکل باران ست از خدا تعالی اذن خواست که بزیارت پیغمبر بیاید و در آن روز نوبت ام سلمه بود و آنحضرت
گفته بود که در دروازه خانه بر من محافظت کنید که هیچکس در میان ما نیاید پس ام سلمه هنوز بر دروازه بود
که حسین آمد و خود را بزور برجسته بر رسول الله صلی الله علیه و سلم انداخت و آنحضرت او را نشانیده بشفقت
او را بوسه داد آنگاه فرشته گفت یا رسول الله دوست داری حسین را آنحضرت فرمود بلی او را دوست
میدارم آن فرشته موکل گفت که زود است که امت تو او را خواهند کشت و اگر میخواهی ترا مکان مقتل
او بنمایم و بعد از آن آن مکان را بنمود و مشتی رمل یا خاک سرخ آورد و ام سلمه آنرا در جامه خود بست
پس ثابت گوید رض که در آنوقت میگفتیم که آن زمین کربلاست ایضا ابو حاتم حدیث در صحیح خود
روایت کرد و عبید الله بن حمید و ابن احمد نیز حدیث مثل این روایت کرده اند لیکن درین روایت مذکور
است که آن فرشته جبرئیل بود پس اگر بصحت رسید محتمل ست که دو واقعه بوده باشد که آن فرشته بود
و یکبار خاک آورده بآنحضرت داد و در روایتی ایضا مذکور ست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن خاک را
بوئید و گفت ریح کربلا ازین خاک می آید و در روایت ملا و ابن احمد در زیادات المسند آورده که ام
سلمه گفت پس کفی از تراب احمر بمن داد و گفت که این خاک آن زمین ست که در آن کشته خواهد شد
و گفت هرگاه که این مشت خاک بخون منقلب شود بدانکه او کشته شده است ام سلمه گفت آن خاک را
در قاروره کردم و نزد خود نگهداشتم و با خود گفتم روزی که این خاک منقلب بخون میشود روزی
عظیم خواهد بود و در دیگر روایت آنکه ام سلمه گفت روز قتل حسین آن خاک را یافتم که بخون منقلب شده بود و در روایت
دیگر آنکه جبرئیل گفت خاک مقتل حسین را بنمایم تو گفتم بلی انگه سنگریزه چند آورد و رسول صلی الله علیه
و سلم او را در قاروره کرد و چون شب قتل حسین در رسید شنیدم که قائلی میگفت شعر
ایها القاتلون جهلا حسینا + ابشروا بالعذاب والتذلیل + قد لعنتم
علی لسان ابن داود + وموسی و حامل الانجیل + یعنی ای کسانیکه از روی جهل و عناد حسین را
مقتول ساختید بشارت باد شما را بعذاب و عقاب الیم و ملعون گشتید بر لسان ابن داود یعنی

سلیمان و موسی و عیسی پس بگریستیم نگاه کردم و آن قاروره را گشادم ناگاه دیدم که سنگریزه خون شده
بود و ابن سعد از شعبی روایت کرده که حضرت علی وقتی که بسفر صفین میرفت بزمین کربلا در گذشت و چون
محاذی نینوی که دیهی بر لب فرات است رسید ایستاد و از نام زمین پرسید گفتند این کربلاست
آنگاه گریه بسیار کرد چنانچه زمین از اشک چشمان آنحضرت تر شد و بعد از آن گفت وقتی که نزد رسول
الله صلی الله علیه وسلم رفتم دیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گریه میکرد گفتم گریه از چیست یا رسول الله فرمود
که جبرئیل علیه السلام حالا نزد من آمده خبر داده که ولد من حسین در حوالی فرات در موضعی که آنرا کربلا گویند
کشته خواهد شد و جبرئیل قبضه خاک از آن زمین گرفته بمن داد که بویم بعد آنکه او را بوئیدم بی اختیار اشک
از چشم من برخیخت و احمد مختصر از علی آورده گفت که داخل شدم بر نبی صلی الله علیه وسلم تا آخر حدیث و
روایت کرده که علی بموضع قبر حسین گذشت و گفت لشکری از آل محمد درین عرصه کشته خواهند شد
که آسمان و زمین بر ایشان گریستند و اصحاب خود را نمود که همین موضع جای خوابیدن شتران ایشان
خواهد بود و اینمقام جای رحال ایشان است و همین مقام جای ریختن خون ایشان است و ایضا ملا روایت
کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حجره عایشه غرفه داشت که وقت ملاقات جبرئیل بآن غرفه تشریف
میفرمود چون بآن غرفه تشریف برد عایشه را امر فرمود که هیچکس را نگذارد که نزد آنحضرت رود آنگاه
حسین آمد که کسی را خبر دار سازد بآنموضع رفت جبرئیل گفت این شخص کیست آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
که این پسر من است پس او را گرفته بر ران نشانید جبرئیل گفت زود باشد که امت تو این را بقتل آرند
پس آنحضرت فرموده است من جبرئیل گفت بلی و اگر خواهی آن زمین مقتل وی بنمایم ترا پس جبرئیل
اشارت بزمین طف کرد یعنی کربلا که در کوفه و قعست دست دراز کرده مشتی خاک سرخ از آن زمین
گرفت و بآنحضرت صلی الله علیه وسلم نموده گفت این خاک آن زمین است که مکان قتل وی خواهد بود
و ترمذی روایت کرده که ام سلمه پیغامبر را صلی الله علیه وسلم در خواب دید که میگریست و سر و لحیه مبارک خاک آلوده
است پرسید که سبب چیست آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که الحال حسین را کشتند و همچنین ابن عباس
آنحضرت را در نیم روز در خواب دید که سر و روی آنحضرت خاک آلوده است و قاروره در دست
دارد که پر از خون است آنگاه ابن عباس سوال کرد که درین قاروره چیست فرمود که خون حسین و
اصحاب ویست راوی گوید بعد از آن تفحص کردند در همان روز شهید شده بود و احمد روایت کرده
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که ملکی پیش من آمده که قبل ازین نیامده بود نزد من و گفت پسر تو
حسین کشته خواهد شد و اگر میخواهی خاک زمین مقتل وی بنمایم ترا و قبضه خاک سرخ بیرون آورده
بنمود پس حسین همچنانکه از آن پیغامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده بود در کربلا از زمین عراق در نواحی
کوفه که بطف نیز مشهور است شهید شد بدست سنان ابن انس نخعی خذله الله تعالی و بعضی گفته اند که قاتل وی

بعایشه رضی الله عنها را خبر نشود

عراق

یزید بن معاویه وشمر ذی الجوشن و عبیدالله بن زیاد وعمرسعد علیهم لعنة الله

بعسستان این انس لعنة الله علیه بود در روز جمعه دهم محرم سنه احدی وستین از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سن عمر مبارکش پنجاه وشش سال وچند ماه رسیده بود وچون رضی الله عنه را شهید کردند کشتند و سر مبارکش نزد یزید پلید فرستادند و مرویست بروایت منصور بن عمار که در راه شام جمعی که سر حسین را مے بردند در مرحله اول که نزول کردند و بودند که خمر نوشی میکردند بسر مبارک از دیوار دستی بیرون آمد و قلمی از آهن بآن دست بود وانگاه بخون سطری نوشت اترجوا امة قتلت حسینا + شفاعة جده یوم الحساب یعنی آیا امتی که سیدرا مقتول ساختند در روز قیامت شفاعت جدوی پیغامبر صلی الله علیه وسلم امید میدارند چون مشاهده این حال نمودند سر را گذاشته روی بگریز نهادند مرویست که این بیت سه صد سال قبل از بعثت حضرت رسالت پناه در زمین روم در کنیسه بر سنگ نوشته شده بود و کاتب از کسی معلوم نیست که کیست و ابو نعیم حافظ در کتاب دلایل النبوة از نضره ازدیه روایت کرده که گفت در وقت شهادت امام حسین بن علی رض از آسمان خون بارید وچون وقت صبح رسید دیدیم که حبها وسبوها و کوزه ها وامثال آن پر از خون بود وهمچنین در احادیث دیگر غیر اینحدیث وارد شده است که در روز شهادت حسین اظهار شد آنکه در آسمان سیاهی عظیم پدید آمد چنانچه در روز ستارها دیدند و هیچ سنگی را بر نداشتند که در زیر آن سنگ خون تازه پدید آمد وابو نعیم روایت کرده که قافله از یمن در آنوقت بجانب عراق میرفت وچون لشکر یزید پلید بآنجا رسیدند بایشان موافقت نمود وبجز دو تن ناقت بعضی از شتران اهل قافله که ورس در بارها داشتند انجا کشته متعلق گشت و ابن عیینه از جد خود روایت کرده که بعضی از شتران را که ورس ایشان در آن قافله خاکستر شده بود و ما را ازین معنی خبر دادند و در آن لشکر شتری کشته شد گوشت آن تغیر یافته بود و بعد از آنکه پختند تلخ بود و مثل علقم که گیاهی است در نهایت تلخی و آسمان در آنروز سرخ شده بود و آفتاب منکسف شده چنانچه در وقت ظهر ستارها دیدند و مردم گمان آن کردند که قیامت قایم شده و در شام هیچ سنگی بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود و عثمان بن ابی شیبه روایت کرده که بعد از قتل حسین هفت روز آسمان گریه کرد و گریه او سرخ بود و بمرتبه که از شدت سرخے آسمان دیوارها عمارت در زمین مثل ملحفهای معصفر شده بود و شهب و کواکب از آسمان چندان نازل میشدند که بیکدیگر مے افتادند و ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده که گفت دنیا سه روز تاریک بود بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر شد و ابو سعید گفت که در دنیا هیچ سنگی بر نداشتند در ایام قتل حسین مگر آنکه در زیر آن سنگ خون تازه بود و در آنروز از آسمان خون بارید و اثر آن خون در جامها باقی ماند تا انقطاع

یافت روایت کرد ثعلبی و ابو نعیم چنانچه قبل ازین مذکور شد که چون باران بارید و ابو نعیم زیاده کرده که گفت چون
وقت صبح بیدار شدیم دیدیم که خمها و جرها و ظروف پر خون بود و در روایتی آنکه گفت باران آمد و بر خانها
و دیوارها در خراسان و شام و کوفه از خانها مانند خون روان و ایضاً ثعلبی گوید آسمان گریست
گریه او سرخ بود و آن عجز او هر و لیست که بعد از قتل حسین رضی الله عنه افق آسمان شش ماه سرخ بود و همان سرخی
است که الحال اثرش باقیست بر طرف میشود و ابن سیرین میگوید که خبر یافتیم بر اینکه سرخی آسمان که
بشفق میباشد قبل ازین نبود تا وقتیکه حسین رضی الله عنه را شهید کردند بعد از آن ظاهر شد و ابن سعد مذکور ساخت
که این سرخی قبل از قتل حسین رضی الله عنه نبود و ابن جوزی میگوید حکمت درین آنست که از اثر غضب یا
از سرخی وجه ظاهر میشود و چون خدا تعالی منزه است از جسمیت اثر غضب خود بر قاتلان حسین به سرخی
افق ظاهر ساخت از جهت اظهار کردن اینکه ارتکاب این امر جنایتی عظیم و گناهی بزرگست و گفت
ازینجا که قیاس کنید که روزی عباس را اسیر کرده بردند و در جنگ بدر ناله او منع خواب پیغمبر کرد
پس چگونه باشد حال آنحضرت صلعم بنالهٔ حسین رضی الله عنه دیگر آنکه وحشی که قاتل حمزه بود چون مسلمان شد با آنکه اسلام
قطع ذنوب ایام کفر میکند پیغمبر صلی الله علیه و سلم برو گفت که مقابل من میا که دیدن قاتلان دوستان را
دوست نمیدارم پس چگونه باشد دل آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ببیند کسی را که ذبح حسین رضی الله عنه کرده باشد
و کسی را که امر بقتل وی کرده باشد و اهل بیت او را خوار کرده باشد و اسیر برده باشد نعوذ بالله من
هذه الافعال بدانکه قبل ازین روایت کرده ایم که در شام سنگی نبرداشتند مگر در زیر آن سنگ
خون تازه بود و در روز قتل علی رضی الله عنه که واقع شده بود چنانچه بیهقی از زهری روایت کرده که چون بجانب
شام رفت باراده آنکه بغزا رود نزد عبد الملک وی را گفت که در روز قتل علی رضی الله عنه هیچ سنگی در بیت المقدس
نگردانیدند مگر آنکه خون در زیر آن یافتند بعد از آن گفت کسی باقی نماند که این علم را داند غیر از من و تو
باید که این خبر بکسی نگویی زهری گوید کسی را ازین خبر ندادم مگر بعد از موت عبد الملک و ایضاً
از زهری روایت کرده اند که غیر عبد الملک وی را خبر داده بود ازین معنی بیهقی گوید آنچه از وی بصحت رسیده
آنست که وقوع این امر در حین قتل حسین رضی الله عنه بوده و شاید که نزد قتل ایشان هر دو این امر واقع شده باشد
انتهی کلامه و ابو الشیخ روایت کرده که جمعی با یکدیگر گفتند که هیچ کس بقتل امام حسین رضی الله عنه اعانت نکرده
مگر آنکه خدا تعالی او را ببلایی مبتلا ساخت قبل از موت اتفاقاً پیری در میان آن جماعت بود
گفت من اعانت بر قتل وی کردم و هیچ بلا بمن نرسید درین اثنا برخاست که اصلاح چراغ کند
در حال آتش در وی افتاد هر چند فریاد میکرد و میسوخت تا آنگاه خود را در آب فرات انداخت
و مع ذلک از آن خلاصی نیافت تا وقتیکه هلاک شد و منصور بن عمار روایت کرده که بعضی از
معاونان قتل حسین رضی الله عنه بودند که بمرض تشنگی گرفتار شدند بمرتبه که هر چند که آب میخوردند سیر نمیشدند

وبعضی از دیگر ایشان را اژدها شد بطریقی که در وقت سواری مثل ریسمان بر گردن خود می بستند و سبط
ابن الجوزی از سدی نقل کرده که مردی در کربلا ویرا ضیافت کرد و جمعی در آنخانه بودند می گفتند که هیچکس در
خون حسین شریک نشد مگر آنکه با قبح وجهی بمرد آن شخص مهماندار انکار این معنی کرده آن جماعت را
تکذیب نمود و گفت من از آنجمله در آن لشکر حاضر بودم آنگاه آخر شب برخاست که اصلاح چراغ کند
فی الحال آتش در جسد او فتاد و سوخت سدی رحمة الله علیه گوید والله که جسد او را دیدم مثل فحم شده بود
و از زهری مرویست که گفت از قاتلان حسین ع هیچکس باقی نماند مگر در آنکه در دنیا خدا تعالی ایشان را
عقاب کرده قبل از عقاب آخرت بقتل یا بنابینائی یا سیاه روئی یا بزوال ملک در اندک روزها
چنانچه سبط ابن الجوزی از واقدی روایت کرده که مردی پیر در قتل حسین رضی الله عنه حاضر بود
بی آنکه معاونت بر قتل وی کند یا دخلی در ان داشته باشد بمجرد همین حضور در این ایام نابینا شد آنگاه
مردم از سبب آن پرسیدند گفت پیغامبر را در خواب دیدم که دستهای مبارک خود را بالا برده
بود و شمشیر در دست داشت و نزدیک وی نطعی افتاده بود و ده کس از قاتلان حسین مقتول
ساخته که نزد آنحضرت افتاده بودند چون نظرش بر من افتاد مرا سب و لعن کرد بواسطه آنکه حاضر
بر قاتلان حسین ع شده بودم و میلی از خون حسین در چشم من کشید چون روز شد اعمی گشته از خواب
برخاستم و ایضا روایت کرده اند که شخصی از قتله حسین سر مبارک او را در پالان اسپ خود
آویخته بود بعد از چند روزی روی او سیاه شد مثل قیر باوی گفتند تو در میان عرب نیکوروی و
تازه منظر بودی ترا چه واقع شد گفت از آن روز که سر حسین را بر داشتم هیچ شب بر من نگذشت
مگر آنکه دو کس آمده بازوی مرا میگیرند و سرنگون در میان آتش افروخته می اندازند باز بیرون می آرم
باینحالی که مرا می بینید بعذاب و آخر آن شخص بقبیح وجهی مرد و ایضا روایت است که مردی پیر
پیغامبر را در خواب دید که طشتی پر از خون نزد آنحضرت ص نهاده بود و مردمان را بر آن عرض میکردند
و ایشانرا با خون آلوده می ساخت تا وقتیکه نوبت من رسید گفتم یا رسول الله من در قتل حسین حاضر
نبودم و آنرا دوست نداشتم آنگاه انگشت خود اشارت بمن کرد و چون بیدار شدم نابینا گشته بودم
و قبل از این مذکور شد بروایت احمد که شخصی گفته بود که خدا تعالی فاسق بن فاسق حسین بن علی را
بکشت آنگاه خدا تعالی از آسمان دو کوکب انداخته بر چشم وی زد تا او را نابینا ساخت و باز
از منصور روایت کرده که در شام مردی را دیدم که روی او مثل خنزیر بود آنگاه از سبب مسخ او
سوال کرد گفت عادت من این بود که هزار بار هر روز با فرزندان خود علی را سب میکردم و در روز
جمعه چهار هزار بار آنگاه پیغامبر ص در خواب دیدم و خواب طولانی مذکور ساخت از آنجمله این بود که
حسین ع از وی شکوه کرد نزد پیغامبر صلی الله علیه وسلم و آنحضرت آن مرد را لعنت کرد و آب مبارک

خود بر روی وی انداخت و آنجا که آب دهن آنحضرت رسید خضر شد و این علامت بر وی باقی بود تا
مردم تا وقت موت و ملا، از ام سلمه رضی الله عنها نقل کرده که وی شنید که جنیان بر حسین نوحه میکردند
و ابن سعد آورده که ام سلمه بر حسین چندان گریه کرد که بیهوش شد و بخاری در صحیح آورده و ترمذی
از ابن عمر که مردی از او پرسید که خون پشه پاک است یا نه گفت که تو از کجائی گفت از کوفه عراق
گفت ببینید که اینها از خون پشه سوال میکنند و حال آنکه ایشان پسر پیغمبر صلی الله علیه وسلم را کشته اند
و من از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که حسن و حسین ریحانتین اند در دنیا و سبب خروج حسین
آن بود که یزید پلید چون در سنه شصت بمسند حکومت نشست رسول خود را نزد عامل خود که در مدینه بود
فرستاد که بیعت وی از حسین بگیرد و حسین بر این معنی اطلاع یافته بنفس خود ترسید و بجانب مکه توجه
نمود و اهل کوفه چون از قدوم حسین خبر یافتند کسی را نزد وی فرستادند و التماس نمودند که بجانب ما قدم
رنجه فرمائید تا با هم بیعت وی کنیم و ظلم و جور و خوفی که با ایشان شده همه را تلافی کنیم چون ابن عباس
از عزیمت امام حسین واقف شد او را نهی کرد و بیان غدر اهل کوفه و قتل پدرش علی و ترک نصرت
برادرش حسن نمود و چون حسین از نصیحت وی ابا کرد ابن عباس گفت پس اهلبیت خود را همراه
از آن نبر ابا نمود آنگاه ابن عباس بگریست و گفت وا حسیناه و ابن عمر نیز امثال این سخنان گفت
و حسین ابا کرد و ابن عمر گریه و زاری نمود و بر روی او بوسه داد و گفت شما را بخدا سپردم از قتل
و ابن زبیر نیز این معنی و پراهنی کرد و در جواب وی گفت پدرم خبر داده که در مکه کبشی خواهد بود
که بنبا و حلال داند حرمت آن را پس دوست نمیدارم که مثل آن کبش باشم و قول حسن که برادر
گفت بترس از سفهای کوفه که ناگاه ترا اغوای کنند بر خروج و بقول تو وفا نکنند و موحشت
و پریشانی تو کردد و از آن پشیمان شوی و نباشد آن وقت گریزگاهی قبل از این ذکر ساختیم چنانچه
حسین در شب قتل خود این سخن یاد کرد نموده گفت رحمت خدای برادرم حسن را باد که با سخن او
گفته بود رسیدم برادر او محمد بن حنفیه چون خبر توجه حسین بجانب کوفه شنید چندان گریه کرد
که طشتی که جهت وضو ساختن پیش وی نهاده بودند از آب چشم پر ساخت و در مکه هیچکس نبود که بر رفتن
حسین محزون و غمناک نشد و بالجمله مسلم بن عقیل را قبل از خود روان کرد که از مردم بیعت بگیرد او چون
آنجا رسید دوازده هزار کس از اهل کوفه و بقولی بیشتر بیعت او کردند و یزید چون بر این حال
واقف شد امارت کوفه با ابن زیاد داد و او بلشکر خود بکوفه درآمد مسلم بن عقیل را بدرجه شهادت
رسانید و سر او را نزد یزید فرستاد و او را از حسین تحذیر نمود و چون حسین از مکه بداعیه کوفه بیرون
آمد در اثنای راه ملاقی فرزدق شده که از جانب کوفه می آمد با وی گفت خبر مردم چیست فرزدق
گفت علی الخبیر سقطت یا ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم دلهای مردم با شماست و شمشیرهای

ایشان با من بیعت است و توضا نازل می شود از ... با ایشان و ایشان بقتل یارشان و چون بقادسیه نزدیک

بزبیل شد هنوز خبر قتل مسلم باو نرسیده بود که دربین اثنا حر بن یزید تمیمی ملاقی وی شد گفت یا ابن

رسول الله بازگرد و هیچ خیر از جمیع کسان ایشان را گذاشته‌ام بدار خبر آمدن ابن زیاد بکوفه و استعداد

وی ... شد حسین چون ازین خبر آگاهی یافت بمنوی رفت که بازگردد برادران گفتند

... باز نگردیم تا آنکه عوض خون برادر خود باز یافت نکنیم یا خود کشته شویم حسین

گفت بعد ازین ... بعد از شما در حیات نخواهد بود روان شد عبید الله بن زیاد چون شنید که حسین

بحوالی کوفه رسیده است بیست هزار کس که اکثر مردم که کتابت بحسین نوشته بودند و با وی بیعت کرده بودند

لیکن دنیا را بر آخرت اختیار کرده به بیعت ابن زیاد و یزید در آمدند ایشان را جهت محاربه باستقبال وی

فرستاد و حسین چون ملاقی اوائل لشکر ابن زیاد شد بجانب کربلا عدول نمود در هشتم محرم سنه احدی

وستین جماعت تعاقب نمودند چون تلاقی فریقین دست داد جماعت از حسین التماس کردند

که بحکم ابن زیاد نزول کن بمتابعت یزید پلید علیه ما یستحقه رضا ده حسین ازین معنی ابا و امتناع نمود با آنکه

زیاده از هشتاد و دو سه کس از اهل بیت و برادران خود همراه وی نبوده با آن لشکر کثیر محاربه نمودند در آن

موقف ثبات قدم ورزیدند و از کثرت سهام و رماح ایشان هیچ اندیشه بخاطر مبارک او راه نداد و حمله

بر ایشان نمود و بسیاری از جماعت را بدوزخ فرستاد و در اثنای محاربه این شعر میخواند شعر

انا ابن علی الخیر من آل هاشم + کفانی بهذا مفخرا حین افخر + وجدی رسول الله

اکرم من مشی + ونحن سراج الله فی الناس نزهر + وفاطمة امی سلالة احمد

وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر + وفینا کتاب الله انزل صادقا + وفینا

الهدی والوحی والخیر یذکر + یعنی من پسر علی بن ابیطالب بهترین آل هاشم ام بعد از رسول

الله صلی الله علیه وسلم و در وقت مفاخرت کافی است مرا این فخر و شرف که جد من رسول الله صلی الله

علیه وسلم است که بهترین خلق خداست و ما همچو چراغ نورانی داریم درمیان مردم و مادرم فاطمه است

خلاصه و زبده آل محمد صلی الله علیه وسلم و عم من جعفر طیار که ملقب به ذو الجناحین است و ما همه کس را هدایت

داده‌ایم و راه راست نموده‌ایم بسبب آن قرآن و وحی بر ما نازل شده از آسمان گویند اگرنه این بودی

که آن ظلمه میان حسین و آب حائل شده بودند و منع آشامیدن آب از وی میکردند هرگز بر وی

قدرت نمییافتند بواسطه کثرت شجاعت و مردانگی که داشت نقلست که بعد از منع آب از

حسین و اصحاب او کردند در آن ایام شخصی از لشکر اعدا میگفت ببینید که چون دراجیان میدانند

که گویا جگر گوشه آسمان است و قطره آب از آسمان نمی‌چشد تا بتشنگی خواهد مرد حسین گفت اللهم

اقتله عطشا بار خدایا او را بتشنگی بکش بعد از آن آن شخص هر چند آب میخورد از آب سیر نشد و تشنگیه

بهر دو ایشان مرویست که حسین علیه السلام آب طلب نمود که بیاشامد آنگاه مردی حایل شد میان او و خوردن
آب پس تیر انداخت و بر حنک وی زد و حسین علیه السلام آن تیر را از جای بدر کرد و بار خدایا او را بمرض تشنگی گرفتار ساز
تا هرگز از آب سیر نشود آنگاه حرارت در شکم او پدید آمد و برودت به پشت او هر چند برف و یخ و بادبیزن
در پیش او و کافور در پس او نهادندی و همیشه او را چندان تبرید میساختندی که از گفت و شنود زاید
الوصف بود لیکن حرارت او را همیشه در تن اندرون و بیرون می افزود و از عقب آن اقبال چون تنور
آتش بود و فریاد العطش العطش میزد و سویق و آب شیر چند مقدار نزد او آوردندی که اگر پنج کس
میخوردند ایشان را کافی بودی آن شخص تمام آن خورده و فریاد العطش میزد تا وقتیکه شکمش منشق شد
و بمرد القصه آن قوم غدار نایره آتش جنگ افروختند و اهل بیت حسین علیه السلام یکی بعد از یکی شهید میکردند
تا وقتیکه زیاده از پنجاه کس از ایشان بدرجه شهادت رسیدند بعد از آن حسین علیه السلام صیحه زد و گفت
در میان شما کسی هست که منع شر اشرار از حرم رسول الله بکند چون حر بن یزید بن حارث ریاحی
این سخن شنید از لشکر اعدا اسپ بجانب حسین علیه السلام تاخت و گفت یا ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم
من اول کسی بودم که بجنگ تو آمده بودم و الحال از جمله معاونان توام باشد شفاعت جد تو رسول
الله صلی الله علیه و سلم شامل حال من گردد و این گفت و شروع در محاربه نموده بسیاری از لشکر اعدا
بکشت تا آنکه بدرجه شهادت رسید و تمامی اصحاب حسین علیه السلام شهید شدند و خود تنها ماند بر آن جماعت
حمله آورد و بسیاری را از ایشان که بشجاعت مشهور بودند بقتل آورد و بعد از آن جمعی کثیر یکدفعه حمله آوردند
و میان وی و حرم محترم وی حایل شدند امام حسین علیه السلام باز صیحه زد و گفت سفهای خود را منع کنید و از اطفال
و نساء من دور شوید چون منع آن کردند باز شروع در مقاتله فرمود تا زمانیکه از هر طرف زخم بسیار
باو رسانیدند و از اسپ بر روی زمین افتاد و سر مبارکش از تن جدا کردند انا لله و انا الیه راجعون در
روز عاشورا در ماه محرم سنه احدی و ستین و چون سر مبارکش را نزد عبید الله زیاد بردند یکی
مرتکب این فعل شنیع شده بود این شعر انشا کرده نزد عبید الله خواند شعر املا

رکابی فضة وذهبا + فقد قتلت الملک المحجبا + ومن یصلی القبلتین فی الصبا
وخیرهم اذ یذکرون النسبا + قتلت خیر الناس اما وابا + یعنی طشت من

از طلا و نقره بساز که من ملکی معظم و مکرم را کشته ام کسی را که نماز بسوی دو قبله در حالت کودکی
گزارد و بهترین مردمان است از روی نسب و حسب از روی مادر و پدر آنگاه ابن زیاد از این سخن غضبناک
گشت و گفت اگر میدانستی که او را این قرب بود چرا او را بقتل آوردی والله که از من خیری بتو نخواهد
رسید و ترا ملحق باو خواهم ساخت آنگاه گردن او بزد و مرویست که با حسین علیه السلام بیست و دو کس از برادران
و پسران و پسران برادرش حسن علیه السلام و اولاد جعفر و عقیل شهید گشتند و بعضی گفته اند که بیست و یک کس

حسن بصری گوید که در روی زمین مثل آنانکه در کربلا شهید شدند کسی نبود و ترمذی وغیر او روایت کرده که چون
سر حسین رضی نزد ابن زیاد آوردند آنرا در طشتی نهاده و چوبی در دست داشت و دندان مبارک او را
چوب میزد بغضب میگردانید او را و بینی او و میگفت نیکو روی مثل این ندیده ام چه دندان نیکو او
و انس رضی نزد وی حاضر بود او گریه کرد و گفت حسین رضی شبیه ترین مردم است برسول صلی الله علیه و سلم و
ابن ابی الدنیا روایت کرده که زید بن ارقم رضی نزد وی حاضر بود و گفت ای ابن زیاد چوب خود را
بردار که بسیار اوقات دیده ام که سید الکونین میان این شفتین و بر او بوسه میداد بعد از آن
گریه بسیار نمود و ابن زیاد را خشم بهم بر آمده گفت ابکی الله تعالی عینیک اگر نه این بودی که
پیر شده و خرف گشته ترا گردن میزدم زید بن ارقم از مجلس برخاست و گفت ای مردمان از امروز
شما بنده و ذلیل خواهید بود که پسر دختر رسول را کشته اید و ابن مرجانه را بر خود امیر گردانیده اید و
که نیکان شما را خواهد کشت و بدان شما را بنده و ذلیل خود خواهد نمود هلاک است آنکه باین ذلت و عار
راضی باشد باز گفت ای ابن زیاد ترا چیزی گویم که غیظ تو ازین زیاده گردد دیدم آنکه رسول الله صلی الله
علیه و سلم را دیدم که حسن رضی را بر ران راست و حسین رضی بر ران چپ نشانیده و دست مبارک خود بر سر ایشان
نهاده فرمود بار خدایا ایشان هر دو را بتو سپردم و بمومنان صالح پس ببین که ودیعت و امانت
رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد تو چگونه است ای ابن زیاد نقل است که در اندک زمانی خدا تعالی
انتقام اهل البیت از ابن زیاد کشید چنانچه بصحت رسیده نزد ترمذی که وقتیکه سرهای ابن زیاد و اصحاب
او در کوفه آورده در مسجد نصب کردند ماری پیدا شده در میان آن سرها رفته بسوراخ بینی سر
ابن زیاد رفت و زمانی مکث نمود و بیرون آمد از نوبتی دیگر آمده همان فعل بجا آورد و قاتل ابن
زیاد مختار ابن ابو عبیده بود بیان این سخن آنکه طایفه از شیعه پشیمان شدند از ترک نصرت و معاونت
امام حسین رضی و میخواستند که این عار را از خود دور سازند فرقه از ایشان متابعت مختار ابن ابی
عبیده ثقفی نمودند و مالک کوفه شده شش هزار کس را از مقاتلان حسین رضی بقتل آوردند با قبح وجه
و رئیس ایشان عمر سعد خذله الله را کشتند و شمر بن ذی الجوشن را که بیک قول مباشر قتل حسین رضی
شده بود مخصوص ساختند بمزید نکال و عقاب او را در پیش سگان دست و پای او بسته زیر پای
اسپان انداخته هلاک گردانیدند چرا که با حسین رضی همین عمل کرده بود و مردم ازین رهگذر شکر مختار ابن
ابی عبیده بسیار کردند لیکن آخر الامر عمل قبیح ازو سر زد که دعوی کرد که وحی بوی نازل میشود و
آنکه محمد بن حنفیه مهدی است و ابن زیاد با شصت هزار کس در موصل نزول کرده بود لشکری عظیم از
جانب مختار بر سر او رفته او را با جمیع اصحاب او در روز عاشورا سنه ۶۷ بر کنار فرات بقتل آوردند و سرهای
ایشان را نزد مختار فرستادند و مختار همان محل که ابن زیاد سر مبارک حسین رضی را نصب کرده بود

سر ابن زیاد نصب کرد و بعد از آن از آنجا نقل کردند بجائی که قبل از این گذشت و در آنجا مار در بینی وی
داخل شد و از جملهٔ اتفاقات عجیبه آنست که عبدالملک بن عمیر نقل کرد که بدار الاماره کوفه رفتم نزد ابن
زیاد و مردم نزد او صف زده بودند و سر حسین رضی الله عنه بر سپر نهاده بود از دست راست او بعد از ایامی نزد
مختار رفتم در همان موضع دیدم که سر ابن زیاد نزد وی نهاده و مردم بهمان طریق صف زده بودند
باز بر مصعب ابن زبیر داخل شدم دیدم که سر مختار در همان موضع نهاده باز نزد عبدالملک بن مروان
رفتم سر مصعب همان دیدم در همان موضع آنگاه عبدالملک بن مروان را از اینحال خبر دادم کردم
و گفت خدا تعالی نوبت پنجم ترا ننماید و امر کرد که آنخانه را خراب کنند بالجمله چون سر مبارک حسین
را نزد ابن زیاد آوردند آنرا با سبایای آل حسین جمیعاً نزد یزید فرستاد بعضی گفته اند که یزید منکر
ابن زیاد شد از این عمل قبیح که او بالفعل آورده و دعای رحمت و مغفرت کرد در حق حسین رض و سر مبارک
او را با بقیه اولاد بمدینه فرستاد و سبط ابن جوزی و غیر او گفته اند که مشهور است که یزید اهل شام را جمع
نمود و خبر کرده و سر حسین رض را در میان مجلس نهاده عصا از چوب خیزران که در دست داشت
دران میکوفت و جمع میان این دو قول بطریقی کرده اند که احتمال دارد که یزید بحسب ظاهر انکار بر ابن
زیاد و ترحم بر حسین رض کرده و اما در خلوت عمل تلی که از وی صادر شده بقرینه آنکه مبالغه تمام در تعظیم و
ترفیع ابن زیاد کرد حتی آنکه وی را باندرون خانه خود که زنان می بودند طلب نمود و ابن جوزی گوید که هیچ
تعجبی از قتال ابن زیاد نیست مگر تعجب از خذلان یزید و چوب زدن یزید ثنایای حسین رض بشاخ درخت و
بستن آل نبی صلی الله علیه وسلم مثل سبایا بر شتران و سرهای در درها و رؤس ایشان برهنه بر ظاهر ساختن
و غیر ذلک از افعال قبیحه او و ملکیه بود و سر مبارک حسین رض در خزینه یزید پلید بود تا آنکه سلیمان بن عبدالملک که یکی
از ملوک بنی امیه بود پیغامبر را در خواب دید که ملاطفت و ملایمت بوی می نمود و خوشنودی می داد
او را و تعبیر اینخواب از حسن بصری پرسید حسن گفت شاید که احسانی در حق اهلبیت آنحضرت ص کرده باشی
عبدالملک گفت بلی سر حسین رض را در خزینه یزید یافتم آنگاه آنرا در پنج جامه پیچیده با جمعی از اصحاب خود
بروی نماز گذاردم و دفن کردم حسن بصری رحمة الله علیه گفت این فعل تو سبب رضا پیغامبر است از تو بعد
از آن سلیمان بن عبدالملک جائزه نیکو جهت حسن بصری فرستاد و نقلست در آنکه
یزید نسبت بسر مبارک حسین ابن بنت النبی آن فعلی که مذکور ساختیم بفعل می آورد اتفاقاً شخصی از جانب قیصر
نزد یزید آمده بود از اینحال تعجب تمام کرده گفت در بعضی از جزائر حافر حمار عیسی علیه السلام در
دیری مدفون است و ما هر سال از اطراف بزیارت آن حافر میرویم و نذر ها و وظائف میبریم
و تعظیم آن می کنیم بطریقی که شما تعظیم کعبه می کنید و شما بفرزندان پیغامبر خود این نوع سلوک
مینمائید گواهی میدهم که شما بر باطل اید و همچنین مردی دیگر گفت که من از نسل داود علیه السلام ام

و میان من و او هفتاد پشت است و یهود غایت تعظیم و حرمت من بجای می آورند و شما پسر پیغمبر
خود را مقتول میسازید و ایضاً مرویست که جماعتی که در راه محافظت سر حسین رضی الله عنه میکردند
چون در منزلی نزول میکردند سر را بر سر نیزه نموده پاسبانی آن میداشتند و در بعضی از منازل راهبی
از دیر خود این معنی مشاهده نموده پرسید که این سر کیست گفتند که سر حسین بن علی بن ابی طالب رضی
الله عنه است راهب گفت شما بد قومید اگر مسیح علیه السلام را فرزندی بودی هر آینه او را در چشم خود جای
میدادیم شما بد مردمان اید که فرزند رسول خود را مقتول میسازید ده هزار دینار از من بگیرید و
امشب بگذارید که این سر نزد من باشد آن جماعت قبول این معنی کردند راهب آن سر مبارک را گرفته
غسل داد و خوشبوئی مالید و در کنار خود نهاده میل بجانب آسمان داشت و تا دم صبح گریه
میکرد و آنگاه مسلمان شد باین سبب که نوری دید از آن سر بیرون آمده بجانب آسمان ساطع شد بعد
از اسلام از دیر بیرون آمده بقیه عمر خود بخدمت اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول شد نقلست
که آن جماعت سر حسین رضی را برداشتند دیناری چند از آن لشکر که غارت کرده بودند بدست ایشان
افتاده در اثنای راه میخواستند که زرها قسمت نمایند چون سر کیسها کشادند تمام خزف و سفال شده
بود و بر یک طرف آن نوشته بود ولا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در خاتمه کتاب خواهد آمد که لعن یزید جایز است یا ممتنع
است آورده اند که چون حرم حسین رضی را می بردند بنوعی که اسیر را می برند باین وضع بکوفه
رسیدند اهل کوفه بر حال ایشان ترحم نموده گریه میکردند آنگاه زین العابدین بن الحسین رضی گفت این جماعت
بر حال ما میگریند پس کدام گروهی آباء و اجداد و اهلبیت ما را بقتل آوردند و حاکم از طرق متعدده
روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرئیل علیه السلام گفت که حق سبحانه و تعالی میفرماید
که بعوض خون یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را کشتم و بعوض خون حسین بن علی رضی هفتاد هزار کس و هفتاد هزار
کس را خواهم کشت و ابن جوزی که علم بوضع احادیث کرده و در موضوعات شمرده در تحکم مصیبت
و قتل [illegible] و لیست حسین رضی مستلزم این نیست که بقدر عدد قاتلان وی باشد زیرا که فتنه بجل و
منجر شده بعصبات و مقاتلاتی که وفا باین عدد میکرد و امام زین العابدین بن الحسین رضی
که خلف صدق آباء و اجداد خود بود و از روی حلم و زهد و علم و عبادت چنانکه وقتی که وضو میساخت
از برای ادای صلوة رنگ روی مبارکش زرد میشد او را از سبب این سوال کردند
گفت آیا نمیدانید که من نزدیک خدای تعالی خواهم ایستاد نقلست که در شبانه روزی
هزار رکعت نماز میگذارد و ابن احمد از زهری روایت کرده که گفت عبد الملک قید آهنین در
پای زین العابدین علی بن الحسین رضی نهاد و مغلول گردانید و از مدینه بیرون آورده چند کس موکل او

ساخت و بسوی شام روانه کرد و من نزد او رفتم از جهت وداع و چون احوال وی را مشاهده کردم مرا گریه
دست داد و گفتم کاشکی من بجای شما می بودم علی ابن حسین گفت ای زهری آیا گمان شما این است
که مرا ازین تفاوتی می کند اگر خواهم حالا همه بطرف شود ولیکن امری که مقدّر شده عذاب خدای تعالی
بیاد من می آورد آنگاه پاهای خود را از قید و دستها از غل بیرون آورد باز گفت تا دو روز از مدینه همراه
ایشان خواهم بود و چون دو روز شد موکلان او با آنکه کمال محافظت میکردند در وقت طلوع صبح او را
نیافتند و ندانستند که کجا رفت زهری گوید بعد از آن من نزد عبد الملک رفتم از حال او مرا سوال کرد
و او را ازین معنی خبر کردم گفت روزی که حفظه او را گم کرده بودند نزد من آمد گفت ما انا و انت گفت زمانی
نزد من اقامت فرما گفت لا احب یعنی دوست نمیدارم اقامت کردن نزد تو این بگفت و بیرون
رفت و الله که مملوّ شد دل من از ترس و خوف از و یعنی بنا براین بود که عبد الملک بحجاج که از
جانب او والی و حاکم بود نوشت که از خون بنی عبد المطلب اجتناب کن و بهر امر فرمود که مضمون این
کتاب را مخفی دار و کسی را ازین سخن خبر دار مکن لیکن این معنی بر زین العابدین علی بن الحسین کشف شد و کتابی
بعبد الملک نوشت که در فلان روز مخفیانه کتابتی در حق ما که بنی عبد المطلبیم بحجاج عامل خود نوشتی
بودی باین مضمون که خدای تعالی ترا جزای خیر دهاد و چون کتابت نزد عبد الملک رسید دید که تاریخ کتابتی
است که او بحجاج نوشته بود و همان وقتی که او رسول خود را نزد حجاج روانه کرده بود غلام امام نیز
بیرون آمده بنا برین بر او ظاهر شد که زین العابدین بن علی الحسین صاحب کشف است و همین که بر عبد الملک این معنی کشف
شده آنگاه و بیا خوشحالی دست داده یک بار ملو از قماش و زر همراه غلام امام کرده بجهت وی
فرستاده و التماس نمود که از دعای خیر او را فراموش نکند ابو نعیم و بیهقی روایت کرده که هشام بن عبد الملک
در زمان حیات پدرش یا در زمان ولید باراده گذاردن حج بمکه آمد و از غایت ازدحام نتوانست
که تقبیل حجر الاسود کند در جانب زمزم منبری از جهت او نصب کردند و در آنجا نشسته تماشای
مردم میکردند و حوالی او جمعی از اکابر و اعیان شام نشسته بودند و درین اثنا زین العابدین علی بن الحسین
آمد چون نزدیک حجر رسید مردم دور شدند تا او استلام حجر کرد اعیان شام از مشاهده اینحال
تعجب نمودند از هشام پرسیدند که این شخص کیست هشام از خوف آنکه مبادا اهل شام بوی رغبت
کنند گفت این شخص را نمی شناسم فرزدق در آن مجلس حاضر بود گفت من او را میشناسم و قصیده
انشا کرد که بعضی از آن قصیده نبشت **شعر** هذا الذی یعرف البطحاء وطأته + والبیت
یعرفه والحل والحرم + هذا ابن خیر عباد الله کلهم + هذا التقی النقی الطاهر العلم
اذا رأته قریش قال قائلها + الی مکارم هذا ینتهی الکرم + له الذروة والعزة التی قصرت
عن نیلها عرب الاسلام والعجم + یعنی این کسی هست که اگر بر زمین بطحا قدم نهد زمین قدم

نهادن او را می‌شناسد و خانهٔ کعبه و حل و حرم جمیع او را می‌شناسند و میدانند که این فرزند بهترین بندگان
خدای است این صاحب تقوی و طهارت و احسان و مروت است و در میان قریش معروف بمکارم اخلاق
است و گاهی که وی را می‌بینند قایل اند بآنکه کرم منتهی بمکارم او میشود و عزت و بزرگی او در درجه ایست
که نه عرب و نه عجم بحکام او بآن درجه نمیرسد و قاصر اند از ادراک آن و از جملهٔ همین قصیده است آنکه گفت شعر
هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله + بجده انبیاء الله قد ختموا + فلیس قولک من
هذا بضائره + العرب تعرف من انکرت والعجم + من معشر حبهم دین وبغضهم
کفر وقربهم منجی ومعتصم + لا یستطیع جواد بعد غایتهم + ولا یدانیهم قوم
وان کرموا + یعنی آنکه او کسی است که ختم پیغامبران بجد او شده است و اگر در معرفت او تجاهل نمائی در نسازد
او کسی که نخواهد شد جمیع عرب و عجم وی را می‌دانند و او از گروهی است که دوستی ایشان دین است و
دشمنی ایشان کفر است و قرب ایشان سبب نجات است و کرم ایشان بی نهایت چنانچه در بینا باید هیچ قومی
مثل ایشان نیست آورده اند که چون هشام این قصیده شنید امر کرد تا فرزدق را محبوس ساختند در عسفان
یعنی در مکان عسفت و امام زین العابدین دوازده هزار درم جایزه بفرزدق داد و عذر خواهی
نمود که در ینوقت چیزی حاضر نبود و الا زیاده ازین میدادم فرزدق در بدو حال قبول نکرد و
گفت من مدح شما از برای خدای کرده ام نه از برای عطا امام گفت ما اهل بیتیم که آنچه بخشیدیم باز نمی
ستانیم آنگاه فرزدق آن عطا قبول کرد و در ایام حبس هشام را هجو کرد هشام چون واقف شد باین یعنی
کسی فرستاد تا او را بیرون کردند و امام زین العابدین عفو بسیار میفرمود از کسانیکه بادی خصومت
و بی ادبی میکردند چنانچه مرویست که شخصی وی را سب کرد و تغافل نموده او را بروی خود دشنام داد
و از وی اعراض نمود آن شخص بنا برآزار وی گفت ترا سب کردم امام فرمود من نیز از آن اعراض مینمودم
و این اشارتیست بقول الله تعالی خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلین و از
سخنان اوست که گفت اگر مذلت و خواری بیابم از کسی شادی و مسرت من بیشتر است از آنکه شتران
سرخ موی بیابم وفات وی رضی الله عنه بود در وقتیکه پنجاه و هفت سال از سن شریف
وی گذشته بود از انجمله دو سال با جد خود علی بن ابی طالب بود و ده سال با عم خود حسن و یازده سال با پدر
حسین و چنین گفته اند که ولید بن عبد الملک لعنة الله علیه زهر داده و در بقیع مدفون است نزد عم خود حسن و
چهار دختر و یازده پسر از وی ماند و از جملهٔ پسران او ابو جعفر محمد باقر وارث علم و عبادت و زهد پدر
بود و سوم امامان اثنی عشر بود و باقر در لغت از بقر الارض گرفته اند یعنی شگافت زمین را و مخفیات
آنرا بیرون آورد و ظاهر ساخت و او را باقر ازین جهت میگویند که اظهار خفیات کنوز معارف و حقایق
احکام و لطائف حکم فرمود چنانچه مخفی نیست مگر بر کسی که بصیرت وی منطمس و سریرت وی فاسد باشد

و از نجمله در شان وی گفته اند که وی باقر و جامع و شاهر و رافع علم و صفای قلب و ذکا و حلم بود و طهارت
نفس و شرافت خلقت داشت و عمر خود را در طاعت خدای تعالی صرف نمود و در مقامات عارفین چندان
رسوخ داشت که السنهٔ واصفین از وصف آن گنگ و لال ست و در سلوک و معارف سخنان بسیار
دارد که این مجال تاب بیان ندارد و همین شرف وی را کافی ست که ابن مدینی از جابر روایت کرده
که ابوجعفر باقر را گفت در وقتیکه صغیر بود که پیغامبر ترا سلام میرساند حضار مجلس گفتند ای جابر کیفیت
از برای ما واضح کن جابر گفت نزد رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بودم و حسین در کنار آنحضرت بود
مرا گفت ای جابر حسین را پسری خواهد شد که نام او علی باشد و چون روز قیامت در آید منادی ندا
کند باید که سید العابدین برخیزد پس حسین که نام او علی ست برخیزد و باز فرمود که این علی را پسری خواهد شد
نام او محمد خواهد بود و اگر زمان او را دریابی سلام من باو برسانی **وفات** وی در سنه سبع عشر
و مایه از هجرت بود و سن شریفش پنجاه و هشت سال بود و وی را از اکابر اولاد مثل پدرش و وی علوی بود
از جانب پدر و مادر هر دو و در قبه حسن و عباس که در بقیع ست مدفون شد و شش فرزند از وی
ماند و افضل و اکمل ایشان امام جعفر بود سفر از آن جهت وی را [illegible] خلیفه خود ساخت در علوم ظاهر و باطن
اکمل بود و علم او در جمیع بلاد انتشار یافت و اکابر علما مثل یحیی بن سعد و ابن جریج و مالک و سفیان ثوری
و ابوحنیفه و شعبه و ایوب سجستانی رحمهم الله تمام ایشان نقل علم از امام جعفر صادق رضی الله عنه کرده اند
مادرش فروه بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر است چنانکه قبل ازین بیان کردیم **نقلست** که
منصور عباسی که یکی از خلفای بنی عباس بود بزیارت بیت الله آمد شخصی بدگوئی و سعایت جعفر صادق
نزد منصور کرد و چون صادق و آن شخص هر دو در مجلس حاضر شدند صادق گفت که سوگند کن که آنچه
گفتی راست ست چون شروع در سوگند خوردن کرد و بالله العظیم گفت صادق گفت
امیر المؤمنین بطریقی که من میگویم وی را سوگند ده منصور گفت بهر نوعیکه خواهی بیان کن صادق
با آن شخص گفت بگو برئت من حول الله وقوته والتجأت الی حولی وقوتی لقد فعل جعفر
کذا وکذا وقال کذا وکذا یعنی بگو که بیزار شدم از حول و قوت الله تعالی و التجا بحول و قوت
خود آوردم که جعفر چنین چنین کرد و چنین چنین گفت آن شخص در اول حال ابا کرد باز در ثانی حال
بهمین طریق قسم یاد کرد و هنوز تمام نکرده که در جای خود بیفتاد و بمرد آنگاه منصور خلیفه با امام جعفر
الصادق گفت تو [illegible] انی از آنچه در حق تو گفته اند و وی را عذر خواهی [illegible] کرد و در وقت
رفتن [illegible] خادم خلیفه بود خلعتی فاخره و جایزهٔ نیکو برداشته همراه امام جعفر الصادق آمد و بسلامت
و بجانب منزل خود تشریف آورد و این حکایت را تتمه هست بنابر خوف تطویل بیان نکردیم و
نظیر این حکایت بعمر یحیی بن عبدالله المحض ابن حسن المثنی ابن حسن سبط را واقع شد چنانچه پیدا

که شخصی بسبب سعایت و بدگوئی یحیی نزد هارون الرشید کرد آنرا نوشته بود و او و یحیی خود متوالی
آن امر شده و وی را قسم داد و راوی گوید که هنوز قسم تمام نکرده بود که مضطرب شد و بیک پهلو افتاد و چون
پای او را گرفته بیرون آوردند مرده بود و هارون الرشید سر اینمعنی از یحیی پرسید یحیی گفت تمجید
و تعظیم خدایتعالی در قسم منع تعجیل عقوبت میکند و درین صورت چون خالی از تعظیم است عاجلا عقوبت
میفرماید و مسعودی روایت کرده که این قصه برادر یحیی که ملقب بموسی الجون بود واقع شد که زبیری
سعایت وی نزد هارون رشید کرد و سخن میان ایشان بطول انجامید پس طلب کرد موسی تحلیف
او را و قسم داد او را بمثل آنچه گذشت پس هرگاه قسم خورد بعد از آن موسی گفت الله اکبر خبر داد مرا پدرم
از جدم و او پدر خود از جد خود علی (ع) که پیغمبر (ص) فرمود که هیچکس قسم یاد نمیکند باین صیغه یعنی از حول و قوت
خدایتعالی بیرون شود و در حول و قوت خود در آید و در آن قسم کاذب باشد مگر آنکه خدایتعالی در عقوبت
او تعجیل فرماید پیشتر از سه روز و الله که من دروغ نمیگویم و دروغ با من نگفته اند درین نقل است امیر
المؤمنین کسی را بر من موکل ساز اگر سه روز نگذرد و حادثه پیش این زبیری نیاید خون من بر تو حلال
است آنگه هارون کسی را بر وی گماشت و هنوز وقت عصر همان روز نگذشته بود که زبیری بمرض
جذام گرفتار شد و اعضای او ورم کرد بمثل مشکی که پر از باد کرده باشد و در اندک وقتی فوت شد
چون او را در قبر نهادند قبر او فرو رفت و در آنچه معفر النتن از آن بیرون می آمد آنگاه چند
خروار از خس و خاشاک آورده در آن قبر انداختند باز در مرتبه ثانی فرو رفت چون این خبر
به هارون رشید رسید تعجب وی زیاده شد و هزار دینار طلا بجهت موسی فرستاد و از سر آن سوگند
پرسید موسی بن عبدالله حدیثی از جد خود علی (ع) از پیغمبر (ص) نقل کرد که فرمود ما من احد یحلف بیمین
یمجّد الله فیها الا استحیی من عقوبته و ما من احد یحلف بیمین کاذبة نازع الله
فیها حوله و قوته الا عجّل الله له العقوبة قبل ثلاث نیست کسیکه سوگند یاد کند
و در آن سوگند تمجید و تعظیم خدایتعالی نماید مگر آنکه شرم دارد که وی را عذاب نماید و هیچکس نیست که
سوگند دروغ بخورد و در آن سوگند حول و قوت خدایتعالی را مگر آنکه خدایتعالی او را عقاب
فرماید قبل از سه روز نقلست که یکی از طاغیان موالی امام جعفر را بقتل رسانید امام (ع)
تمام شب نماز گذارده در وقت سحر بر وی دعا کرد و همان لحظه فریاد برآوردند که آن شخص وفات
یافت هرگاه رسید او را قول و حکم ابن عباس کلبی در شان عم وی زید بن علی (ع) این شعر گفته بود
شعر صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة + ولم نر مهدیا علی الجذع یصلب
چون امام جعفر الصادق شنید گفت اللهم سلط علیه کلبا من کلابک بار خدایا
سگی را از سگان خود بر وی مسلط گردان بعد از آن در همان روز شیری او را دوپاره کرد

و از جمله مکاشفات امام جعفر الصادق رضی الله عنه آنکه ابن عم وی عبد الله بن محض که شیخ بنی هاشم بود پسری
داشت محمد نام ملقب بنفس زکیه و در اواخر دولت بنی امیه و ضعف ایشان بنو هاشم مجتمع شدند که بمحمد
و برادر وی بیعت کنند و از جعفر الصادق التماس بیعت کردند او از بیعت ایشان اباء کرد و مردم
تهمت بوی کردند که از روی حسد بیعت نمیکند امام جعفر الصادق گفت والله که خلافت نه بمن خواهد رسید
و نه با ایشان بلکه خلافت برای صاحب قبای زرد خواهد بود که صبیان و غلامان ایشان بآن بازی
میکرده باشند و منصور عباسی در آن روز حاضر بود و قبای زرد پوشیده بود چون این سخن از امام جعفر الصادق
شنید همیشه این معنی در خاطرش بود تا وقتیکه خلافت بایشان رسید و والد امام جعفر امام محمد باقر رضی الله
عنهما نیز قبل از وی ازین معنی خبر داده بود که منصور عباسی مالک شرق و غرب زمین خواهد شد و مدت
وی بطول خواهد انجامید منصور گفت ما قبل از شما مالک خواهیم شد گفت بلی باز منصور گفت که کسی از اولاد
من مالک خواهد شد گفت بلی باز پرسید که مدت بنی امیه زیاده باشد یا مدت ما گفت مدت شما و
صبیان شما باین ملک خواهند بازید چنانکه بکره می بازند و این سخن عهدیست که از پدر خود یاد دارم
راوی گوید چون نوبت خلافت بمنصور عباسی رسید از قول محمد باقر تعجب کرد ابو القاسم طبری
از طریق ابی وهب روایت کرده که از لیث بن سعد شنیدم که گفت در سنه ثلاث و عشر و
مائه از هجرت باراده گزاردن حج بمکه معظمه رفتم روزی نماز عصر در مسجد گزارده بکوه ابو قبیس بالا رفتم
دیدم که شخصی نشسته بدعا مشغول گشت و یا رب یا رب یا رب چندان گفت که نفس وی منقطع گشت
باز یا حی یا حی یا حی یا قیوم چندان گفت که نفس وی انقطاع یافت باز گفت الهی اشتهای انگور دارم
بچشان مرا و این دو برد که پوشیده ام هر دو کهنه شده بپوشان مرا لیث گوید که هنوز کلام وی
تمام نشده بود که سله پر انگور شد با آنکه در روی زمین در آن روز انگور نبود و دو برد دیگر دیدم که مثل
آن ورد ندیده بودم بعد از آن شروع در خوردن انگور کرد گفتم من شریک توام گفت
بچه جهت گفتم برای آنکه تو دعا کردی من آمین کردم گفت پیش آی و تناول کن چون پیش
رفتم انگوری بی دانه دیدم که هرگز بلذت آن انگور نخورده بودم من و او هر دو سیر شدیم و هنوز سله همچنان
پر بود او با من گفت چیزی ازین ذخیره مکن و پنهان مساز آنگاه آن یک برد را گرفت و یکی از آنها
بمن داد من گفتم احتیاجی باین ندارم بعد از آن یکی را ازار خود ساخت و دیگری را ردا و آن دو
کهنه که بر وی پوشیده بود بر داشت و از آن کوه فرود آمد و آنها در دست او بود چون
بمسعی رسید مردی ملاقی وی شده گفت بپوشان مرا یا ابن رسول الله از آنچه خدای تعالی ترا پوشانید
چرا که برهنه و عریانم آنگاه هر دو برد را بوی داد و من سوال کردم از آن مرد که این کیست گفت امام
جعفر الصادق است باز چون تفحص وی نمودم که چیزی بشنوم قدرت بر وی نیافتم

وفات وی سنه در سن اربع وثمانین ومائة بود و اورا رضی الله عنه بزهر مسموم ساختند مثل پدر و جدش
چنانچه از آن حکایت کرده اند و سن مبارکش شصت و هشت سال بود و در قبه مذکور نزد آبای خود
مدفون گشت از وی دختری و شش پسر ماند از آنجمله امام موسی الکاظم بود که وارث علم و فضل و کمالات
پدر خود گشته و ویرا کاظم از جهت خوانند و گفته که علم بسیار داشت و خشم فرو میبرد و از مردم
تجاوز و عفو می نمود و نزد اهل عراق مشهور بود و در باب قضای حوائج نزد خدا تعالی و عبید و اعلم اهل زمان
خود بود و سخاوت نیز از همه ایشان زیاده بود و نقلست که هارون الرشید ویرا گفت چگونه شما میگوئید
که ما ذریت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ایم و حال آنکه شما اولاد علی ابن ابیطالب اید امام موسی الکاظم
این آیت برخواند ومن ذریته داود وسلیمان الی قوله تعالی وعیسی چون بنام عیسی
علیه السلام رسید گفت عیسی علیه السلام را پدر نبود و حال آنکه خدا تعالی اورا در ذریت ابراهیم خواند و ایضا خدای
تعالی فرموده فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم
ونساءنا ونساءکم الآیة یعنی در وقتیکه خدا تعالی امر کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم با نصاری مباهله
کند آنحضرت علی و فاطمه و حسن و حسین را طلب خواند پس حسن و حسین پسران رسول صلی الله علیه وسلم اند باین جهت
ما گفتیم ما اولاد اوئیم و از جمله بدایع کرامات ظاهره امام موسی الکاظم آنست که ابن جوزی و زهری
وغیرهما از شقیق بلخی روایت کرده اند که گفت در تاریخ تسعه واربعین ومائة از بهر حج بعزیمت گذاردن حج
بیرون آمدم چون بقادسیه رسیدم اورا دیدم که از مردم جدا شده گوشه گرفته است با خود گفتم که این
شخص یکی از صوفیه خواهد بود و میخواستم که وبال مردم شود و درین راه بردم و اورا سرزنش نمایم تا بالکل گرفته
چون نزد وی رفتم قبل ازین که من حکایتی گویم با من گفت ای شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان
بعض الظن اثم یعنی پرهیز بدهید و بگذارید بسیاری از گمانها را که در بعضی از گمان بزه کاریست و گناه
بران مترتب شود شقیق گفت چون این آیت از وی شنیدم و بشناختم دانستم که عذر خواهی کنم
و عفو از وی طلبم فی الحال از نظر من غائب شد و دیگر اورا ندیدم مگر در منزل دیگر که اورا واقصه گویند دیدم که
نماز میگذارد و اعضای او مضطرب بود و اشک از چشمان مبارک میریخت چون یافت که انتها
آمد تخفیف صلوة نموده این آیت خواند وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی یعنی من بسیار
آمرزنده ام کسی را که توبه کرد و ایمان آورد و عمل ستوده کرد و براه راست مستقیم ثابت ماند شقیق
گوید باز در منزل دیگر که آنرا زباله گویند ویرا بر سر چاهی دیدم که رکوه او در چاه افتاده بود و آنگاه دعا
کرد تا آب بالا برآمد رکوه خود را برداشت و وضو ساخت و چهار رکعت نماز کرد و آنگاه بجانب توده
از ریگ میل نمود و قدری از آن گرفته در رکوه انداخت و آشامید من گفتم از رزقی که خدا تعالی ترا داده
مرا نیز نصیبی ده امام موسی کاظم فرمود ای شقیق همیشه خدا تعالی نعم ظاهری و باطنی بما ارزانی فرموده

باید که ظن تو به پروردگار خود نیکو باشد بعد از آن رکوه بدست من داد و در آن شربتی از سویق و
شکر بود که بلذت و خوشبوئی آن شربت هرگز نیاشامیده بودم چنانچه از آن سیر شدم و چند روز
دیگر میل طعام و شراب نکردم و در آن راه دیگر باز او را ندیدم مگر در مکه و با وی خدمه و از همه غلامان
همراه بودند بخلاف وضعی که در راه دشت **نقلست** که چون هارون رشید بمکه آمد بعضی
از مردم سعایت و بدگوئی امام موسی کاظم نزد وی کردند و گفتند که از جوانب اموال از جهت وی
می آورند چنانچه کالای بسی هزار دینار طلا خرید نموده بنا بر این هارون الرشید او را نزد
امیر خود عیسی ابن جعفر بن منصور که والی بصره بود فرستاد و به یکسال در حبس نمود آنگاه هارون
رشید در باب قتل وی کتابتی بوالی بصره نوشت او از بعضی ابا کرده گفت او خطائی ندارد
او بحال خود هست و بهارون رشید اعلام نمود که کسی را بفرستد تا امام موسی الکاظم را تسلیم وی کنم و اگر
کسی را نفرستد او را خواهم گذاشت هر جا که خواهد خواهد رفت هارون رشید چون کتابت وی
رسید پس او نوشت بسوی سندی بن شاهک تا امام موسی کاظم را تسلیم او نماید و سفارش او
کرده بود که تا وی چیزی کند بعد از آن سم در طعام وی کردند و بعضی بر آنند که سم در رطب
کرده دادند بعد از سه روز وفات یافت مدت عمرش شصت و پنجسال بود و مسعودی آورده
که هارون رشید علی را در خواب دید که در دست او حربه بود و گفت اگر کاظم را نگذاری
با این حربه ترا خواهم کشت هارون فزع ناک از خواب برخاست یکی را از اعوان خود جهت رهائی
او فرستاد و سی هزار درم جهت وی فرستاد و گفت او را مخیر سازید اگر خواهد در اینجا مقام
کند با تعظیم و تکریم او کرده باشیم و اگر خواهد بمدینه رود و چون امام موسی الکاظم نزد هارون رشید
آمد هارون با وی گفت چیزی عجیب از تو دیدم سر این معنی را با من بگو حضرت موسی کاظم فرمود
پیغامبر را در خواب دیدم و این چند کلمه تعلیم من کرد هنوز از خواندن آن کلمات فارغ نشده بود
که خلاص شد و بعضی گفته اند که موسی بن مهدی که ملقب بهادی بود در اول حال حضرت امام کاظم را
محبوس ساخت آنگاه حضرت علی را در خواب دید که این آیت بر وی خواند فهل عسیتم ان تولیتم
ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم یعنی آیا امید و توقع از شما اگر بتجبر و تکبر امور
مردمان یعنی حاکم خلق شوید آنکه فساد کنید در زمین از روی تکبر و تعظیم و قطع رحم نمایید بنا بر تجبر
و ظلم هادی چون از خواب بیدار شد و دانست که مراد حضرت امام موسی کاظم است پس او را رها کرد و
شب باز چون هارون رشید وی را دید که نزد کعبه نشسته با او گفت که توئی که در سر مردم از
مردم بیعت میگیری گفت تو امام جسمهای ومن امام قلوبهم و چون در مدینه مقابل روضه مقدسه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردم حاضر شدند هارون رشید باواز بلند گفت السلام علیک یا ابن عم

کاظم رضی الله عنه گفت السلام علیک ای پدر من هارون از همین درهم شد و همین سبب او را همراه خود
ببغداد آورده و در آنجا محبوس ساخت و بیرون نیاورد تا وقتیکه وفات یافت در همان قید که بود
او را در جانب غربی بغداد مدفون ساختند بدانکه ظاهر این حکایت با یکدیگر منافات دارد و دیگر آنکه
بر تقدیر حبس حمل کنیم و اولاد او از ذکور و اناث او در آن وقت سی و هفت بودند از آنجمله امام ابوالحسن
علی الرضا اعلم و اکمل و اجل قدر بود از باقی اولاد و ازین جهت بود که مامون خلیفه تعظیم و اجلال او
بسیار نمود و او را دوست میداشت و دختر خود را در نکاح وی آورده در مملکت خود
شریک ساخت و تفویض امر خلافت بوی کرد چنانچه در سنه احدی و مائتین بدست خود عهدنامه
نوشت که علی الرضا ولی عهد من است و شهادت جمعی کثیر بر آن نوشت لیکن قبل از مامون
وفات یافت و مامون تاسف بسیار خورد و از همینجا نقلست که قبل از فوت خود خبر داد
که انگور و انار زهرآلوده خواهد خورد و بهمان فوت شود و ایضا خبر داد که مامون میخواهد که او را
در عقب هارون رشید دفن کنند لیکن استطاعت آن نداشت آخر از جمیع آنچه خبر داده بود
آنچنان شد و معروف کرخی که استاد سری سقطی است بدست او مسلمان شد و از جمله موالی او بود و حاکم
روایت کرده که با مردی گفت ای بنده راضی شو بآنچه اراده خدای است و مستعد شو که از آن ناچار است
و بعد از سه روز آنمرد وفات یافت ایضا حاکم روایت کرده از محمد بن عیسی از ابی حبیب که گفت
پیغامبر را در خواب دیدم در منزلی در بلده که حجاج در آنجا نزول میکردند آنگاه بآنحضرت سلام کردم
طبقی دیدم که از برگ نخل مدینه ساخته بودند پیش آنحضرت نهاده خرمای صیحانی در آن بودند
آنحضرت صلعم هژده خرما از آن بمن داد و من آنرا تاویل کردم که بعدد این خرما زنده خواهم ماند چون
بیست روز از این حکایت گذشت ابوالحسن علی الرضا از مدینه آمد و در همان منزل نزول فرمود
و مردم شتاب روی می نمودند و بسلام وی می آمدند چون بخدمت وی رفتم دیدم که در همان
موضع که رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دیده بودم نشسته و آن طبق مذکور بهمان نوع از خرما
نزد وی نهاده چون سلام کردم مشتی از آن خرما بمن داد و شمار کردم همان قدر بود که رسول صلی
الله علیه وسلم در خواب بمن داده بود گفتم زیاده کن ازین امام علی الرضا گفت اگر رسول صلی الله علیه و
سلم زیاده کرده بودی من نیز زیاده میکردم و در تاریخ نیشاپوری آورده که حضرت امام علی بن موسی
الرضا چون بنیشاپور آمد جمیع خلایق بزیارت وی بیرون آمدند و امام جهت دفع آفتاب پرده
بر سر کشیده بود که مجلس ویرا ندیدند و از جمله اکابر علما و محدثین دو حافظ ابوزرعه رازی و محمد بن
اسلم طوسی در آن شهر بودند با خلقی بی نهایت از طلبه علم و اهل حدیث بحضرت آنحضرت مشافهه
التماس نمودند که روی مبارک خود را بایشان بنماید و حدیثی از آبا و اجداد خود جهت

ایشان روایت کند بعد از تضرع بسیار امام قبول اینمعنی فرموده استری که بآن سوار بود باز داشت
و غلامان را امر فرمود تا پرده از روی مبارکش برداشتند و چشم خلایق را برویت طلعت مبارک خود
روشن ساخت و نظر مردم چون بدو گیسوی وی افتاد که بدوشهای خود انداخته بود متضرع و زار
در آمدند بعضی گریه و فریادی نمودند و بعضی خود را در خاک انداخته بودند و بعضی سم استرش را بوسیدند
آنگاه علما فریاد بر آورده گفتند ای معاشر ناس زمانی ساکت باشید چون ساکت شدند شیخ ابو زرعه
و محمد بن اسلم باز احادیث التماس نمودند امام گفت خبر داد مرا پدر خود موسی الکاظم از جعفر الصادق از پدر
خود محمد باقر از پدر خود زین العابدین علی بن حسین از پدر خود حسین ع و او از پدر خود علی بن ابی طالب که رسول
صلی الله علیه وسلم گفت خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام که گفت از رب العزت جل جلاله شنیدم که
میگفت لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی
لا اله الا الله کلمه توحید است بمنزله حصاریست از جانب من هر کس که این کلمه را خالصاً لله گفت در حصار
من داخل شد و هر کس که در حصار من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد از آن امر فرمود تا پرده را
انداختند و روان شد مرویست که عدد جمعی که قلم و دوات آورده این حدیث را نوشتند زیاده از
بیست هزار شده و در روایتی آنکه حدیثی که در آن وقت روایت کرد این حدیث بود الایمان معرفة
بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و احتمال دارد که دو واقع بوده باشد و از احمد حنبل
منقول است که گفت اگر این اسناد بر مجنونی بخوانند هر آینه از آن مرض خلاص می شد در آن ساعت
و بعضی از حفاظ حدیث روایت کرده اند که زنی در ایام متوکل عباسی دعوی کرد که من سیده ام
متوکل گفت میخواهم که کسی تحقیق اینمعنی از وی کند آنگاه که او را دلالت کردند بر امام رضا رضی الله عنه
چون وی را در مجلس خلیفه حاضر کردند خلیفه وی را بر تخت نشانید بپهلوی خود و التماس نمود که از آن
زن سوال کنند امام فرمود که خدا تعالی حرام ساخته است گوشت اولاد حسین را بر سباع اگر راست
میگوید باید ملاقات سبع کند چون اینمعنی بآن زن عرض کردند فی الحال بکذب خود اعتراف نمود
و بعد از آن چند روز با خلیفه گفتند که تجربه این امر باید نمود خلیفه امر کرد تا سه سبع آورده در صحن قصر
وی رها کردند و کسی بطلب امام رضا فرستاد چون امام تشریف آورد و در آن قصر داخل شد
در دروازه قصر را بستند و آن سباع قبل از آمدن امام فریادی که میزدند گوش مردم را کر ساخته و چون
امام آمد نزدیک وی رفتند و خود را در روی مالیدند از آن نعره و فریاد بسی ساکت شدند و
حضرت امام بآستین خود ایشان را مسح نموده بالا رفته ساعتی نزد متوکل خلیفه نشست و سخنی
گفت ساعتی چون پائین آمد بهمان طریق اول سباع عمل نمود تا بیرون رفت و متوکل جائزه نیکو
از جهت وی فرستاد آنگاه بعضی از حضار مجلس با متوکل گفتند که همچنانکه این عم تو نسبت باین سباع

نقل آورده باشد تو نیز نقل او بسی متوکل بر این امر جرأت نمود و گفت الرشید فی العقل ابعد و
امر کرد و روایت است که کسی نگوید مسعودی نقل کرده که صاحب این قبر پیش علی خدا بود که علی عسکری
باشد و علما قول اول را صواب دانسته اند چرا که علی رضا در ایام خلافت مامون فوت شده بود و
نکاح دخترش با وی اتفاقاً شده بود و زمان متوکل را در نیافت و عمر مبارکش پنجاه و پنج سال شد
و پنج پسر و دو دختر از وی ماند و اول اولاد او محمد جواد بود و لیکن حیات او بطول نینجامید آورده اند بعد از
یک سال از فوت پدرش در سن نه سالگی روزی در کوچهٔ بغداد ایستاده بود و اطفال بازی میکردند
و درین اثنا مامون خلیفه از آن کوچه گذشت جمیع اطفال چون شوکت او دیدند گریختند و جواد در جای
خود ایستاد و خدای تعالی محبت او در دل مامون انداخت بوی نزدیک شد و گفت ای پسر باعث چه چیز
بود که همراه کودکان نرفتی جواد فی الحال بی تامل گفت ای امیر المومنین راه تنگ نبود
که من از راه بیرون روم تا گشاده گردد و گناهی نداشتم که بترسم و خود را بکناره کشم و ظن شما نیکو
میدانستم که بیگناه کسی را ضرر نمیرساند مامون از حسن کلام و حسن صورت او تعجب نمود و گفت
نام تو چیست و نام پدر تو چیست گفت نام من محمد است و نام پدرم علی الرضا مامون گفت رحمت
خدای بر پدرت باد و اسپ رانده از شهر بیرون رفت و بازی چند از جهت شکار همراه او بود
اتفاقاً بازی را بر دراجی انداخت و از نظر غائب شد چون باز آمد از میانه آسمان ماهی کوچک
که حیاتش باقی بود در منقار داشت مامون از دیدن ماهی تعجب تمام کرد و بازگشت چون بهمان
موضع باز رسید کودکان را بحال خود دید که می بازند و محمد جواد نزد ایشان ایستاده است
چون مامون را دیدند گریختند مگر جواد که بجای خود بود مامون نزد وی آمد و گفت ای محمد این چیست
که در دست من است گفت ای امیر المومنین خدای تعالی در بحر بقدرت خود ماهیان کوچک
آفریده که از آن ملوک و خلفا صید کرده باشند و آل مصطفی را بآن امتحان می نموده
باشند مامون گفت حقا که تو پسر علی الرضا حقاً و یقیناً و او را همراه خود بخانه برد و در تعظیم و تکریم او
مبالغه بسیار نمود و با وجود صغر سن هر روز مزید علم و فضل و کیاست و عقل او بر مامون ظاهر میشد
و در اشفاق او می افزود تا آنکه عزیمت نمود که دختر خود ام الفضل را در نکاح وی در آورد لیکن عباسیان
او را منع میکردند از ترس آنکه شاید که او را ولی عهد خود ساخته باشد مامون هر چند میگفت که من
او را بواسطه اختیار کردم که علم و حلم و معرفت او از جمیع اهل فضایل زیاده تر است ایشان قبول
نمیکردند آخر مقرر برین شد که شخصی از علما با او بحث کند و امتحان او نماید و عباسیان یحیی بن
اکثم را بدین کار وعده اموال بسیار نمودند که او را ملزم سازد و بعد از آن جمیع اکابر و اعیان
در مجلس خلیفه حاضر شدند و خلیفه امر فرمود تا فرشهای نیکو از جهت محمد جواد بنوا انداختند و او را

بتعظیم تمام نشانیدند و در آغاز بحث یحیی بن اکثم چند مسئله از جواد پرسید و جواد به بیانی نیکو جواب
داد و همه جواب صحیح مسائل داد خلیفه از این معنی تعجب نمود و خوشحال شد گفت احسنت احسنت یا اباجعفر اگر
تو نیز سوال از یحیی کنی اگر چه یک مسئله باشد بهتر خواهد بود امام محمد جواد گفت ای یحیی چه
میگوئی در حق مردی که نظر کرد در زنی که اجنبیه بود در اول روز بار آن زن در وقت ارتفاع
آفتاب بروی حلال شد و باز هنگام ظهر همان روز بروی حرام شد و باز در وقت عصر حلال شد و باز
هنگام مغرب بروی حرام گردید و باز در وقت عشا بروی حلال گردید و باز در نصف شب حرام شد و باز در
وقت صبح حلال گردید بروی یحیی بن اکثم گفت نمیدانم آنگاه محمد جواد گفت تفسیر این مسئله چنان است که
مردی که اجنبی بنظر شهوت میکند نظرش بروی حرام است باز در وقت ارتفاع آفتاب
او را خرید و در وقت ظهر او را آزاد کرد پس حرام شد باز بعقد خود در آورد در وقت عصر و در وقت مغرب ظهار کرد
باز در عشا کفارت داد و در نصف شب او را طلاق رجعی داد و باز در وقت صبح او را رجعت
نمود مامون خلیفه را ازین تقریر وی اعتقاد زیاده شد با عباسیان گفت آیا دانستید آنچه که
آن را منکر بودید و در همان مجلس دختر خود ام الفضل را در نکاح وی آورد و همراه وی را بمدینه طیبه
فرستاد و بعد از رحلت زوجه وی خطی نزد پدر خود فرستاد و شکوه کرد از جواد که او سریه
گرفته است پس پدرش در جواب گفت که تزویج تو با وی از برای آن نکرده ام که حلال را
بروی حرام سازیم باید که دیگر امثال این سخنان نگوئی از جواد در سنه عشرین و مائتین که بیست
و نهم محرم در زمان معتصم به بغداد آمد و از وی سه روز البته در آخر ذی القعده در آنجا وفات
یافت و در مقابر قریش عقب جد خود موسی کاظم مدفون گشت سن مبارکش بیست و پنج سال
بود و بعضی گفته اند او را بزهر داده اند از وی دو پسر و دو دختر ماند و از اولاد وی علی عسکری
بود که وارث علم و سعادت پدر شده وجه تسمیه بعسکری گشت که او را از مدینه منوره به سرمن رای
بردند با متوکل عباسی و در آنجا ساکن شد و آن شهر بعسکر معروف بود لهذا امام را عسکری گفتند

نقلست که عربی از اعراب کوفه نزد وی آمد و گفت من از جمله کسانی ام که تمسک بولای
جد تو جسته اند و دینی برگردن من سوار شد گفت دین تو چند است جواب داد که ده هزار درهم علی
عسکری گفت اندیشه مکن نفس خود را خوش بدار که قاضی دین تو خواهد شد انشاء الله تعالی
بعد از آن خطی نوشته بدست اعرابی داد که این مبلغ از مال اعرابی در ذمه ویست
اعرابی را گفت که در مجلس من بیا و این مبلغ از من طلب کن و غلظت و شدت با من بکن
پس اعرابی همچنین کرد و عسکری سه روز از وی مهلت خواست چون این خبر
به متوکل رسید سی هزار درهم از جهت او فرستاد و عسکری تمام آن زر را باعرابی داد و اعرابی گفت

یا ابن رسول الله دین من زیاده از ده هزار درم نیست باقی در سر کار خود صرف نمائی علی عسکری ابا کرد از آنکه سی هزار درم چیزی از وی بستانند آنگاه همراه مجموع آن زر گرفته میرفت میگفت الله اعلم حیث یجعل رسالته و قبل از این بیان کردیم در قضیه سباع که صواب آنست که علی عسکری بود که متوکل او را امتحان کرد نه علی موسی الرضا سفر الیمنا صواب آنست که سباع نزد یک وی نرفتند بلکه چون وی را دیدند خشوع و خضوع نمودند و ساکن شدند از فریادی که میکردند و موافق این روایت است آنچه مسعودی و غیر او روایت کرده اند که یحیی بن عبدالله محض بن الحسن المثنی بن الحسن السبط چون فرار نمود بجانب دیلم هارون رشید او را آورد و امر بقتل او کرد و اعمال وی یحیی را زنده در برکه سباع و جانوران گرسنه در آنجا گرد آمده بودند انداختند و آن جانوران اصلا او را نخوردند و متعرض او نشدند و نترسیدند از آنکه نزدیک وی روند بعد از آن بنائی از گچ و سنگ بر وی بستند همچنانکه زنده بود و وفات وی رضی الله عنه در جمادی الآخر در سنه اربع و خمسین و مائتین بود در شهر سر من رای و در خانه خود مدفون گشت و عمرش چهل سال بود و متوکل او را از مدینه بشهر سر من رای در سنه ٢٤٣ فرستاده بود و پس اقامت داشت در آن تا که وفات یافت و دو دختری و چهار پسر از وی بماند و افضل و اعلی و اعلم و اجل ایشان ابو محمد حسن بود خالص و ابن خلکان آورده عسکری او را ولادت در سنه اثنین و ثلاثین و مائتین بود مرویست که در سن طفولیت روزی گریه میکرد و بعضی دیگر از اطفال بازی میکردند درین اثنا بهلول رسید و گمانش این بود که حسن عسکری خالص گریه از جهت چیزی که در دست باقی اطفال است میکند با او گفت اگر خواسته باشی مثل این از برای تو خرید نمایم تا آنرا لعبه خود سازی حسن عسکری گفت یا قلیل العقل ما للعب خلقنا ای کم عقل ما را از جهت علم و عبادت آفریده اند بهلول گفت از کجا این معنی میگوئی و دلیل قول تو چیست گفت قال الله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون آیا می پندارید شما از فرط غفلت که آفریده ایم شما را ببازی و یا از برای بازی و گمان شما آن بود که بسوی ما باز نگردید بجزای اعمال یعنی شما را از برای عبادت آفریده ایم و مکافات شما مقرر کرده ایم بهلول گفت مرا پندی ده حسن عسکری بیتی چند موعظه آمیز خواند تا وقتیکه از پا در افتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد بهلول گفت تو در صغر سنی و هنوز گناهی از تو صادر نشده باعث این بیهوشی چیست گفت ای بهلول دست از من بدار که مادر خود را دیدم که آتش می افروخت هیزم بزرگ و نیافت افروخته نمی شد مگر بهیزم کوچک من میترسم که از هیزم کوچک جهنم باشم لقد لقبت کرسالی در شهر سر من رای قحط افتاد و بوسطه کم باران و معتمد ابن متوکل که خلیفه بود امر کرد که مردم جهت دعای استسقا بیرون روند اتفاقا سه روز متعاقب

[illegible]

بیرون رفتند و دعا کردند باران نیامد بعد از ان نصاری که در شهر بودند بیرون رفتند و راهبی
همراه ایشان بود که چون بجانب آسمان دست برداشتی باران فرو ریختی باز در روز دوم و سوم باز
عمل نمودند بنابرین شکی در دل بعضی جهلا افتاد و بعضی از دین مرتد شدند و این امر بر خلیفه دشوار گشت
کسی را بطلب حسن خالص فرستاد و گفت امت جد خود را دریاب پیش از انکه هلاک شوند حسن
گفت انشاء الله تعالی صباح بیرون خواهم رفت و ازاله این شک از مردم خواهد شد و خلیفه را
گفت که صاحب مرا از حبس بیرون آر و خلیفه تمام ایشان را از حبس آزاد کرد و از جهت استسقا و
بیرون رفت چون راهب بهمان طریق معهود دست بجانب آسمان برداشت ابری در آسمان
پدید آمد و درین اثنا حسن خالص گفت تا دست راهب بگیرند و آنچه در دست وی دارد از وی بستانند
بیارند چون او را آوردند دیدند که استخوان آدمی است آنگاه راهب را گفتند دعا کن چون دست
برداشت ابر آسمان برطرف شد و آفتاب طلوع شد مردم را ازین حال تعجب تمام دست داد خلیفه
از حسن خالص پرسید کیفیت این قصه چیست حسن فرمود این استخوان پیغمبری است که بدست
این راهب افتاده و مقرر است که هرگاه استخوان یکی از پیغمبران در زیر آسمان بدارند باران می بارد
چون امتحان این استخوان کردند چنان شد که وی گفته بود و شبه مردم زایل شد و حسن خالص بسر
عزیز و محترم بخانه خود تشریف آورد و از آن تاریخ صلوة و عطاهای خلیفه در همه وقت بوی میرسید
تا زمانیکه در همان شهر سر من رای وفات یافت و نزد پدر خود علی النقی مدفون گشت عمرش بیست و
هشت سال بود هیچ فرزند نداشت غیر ابو القاسم محمد حجت که در وقت وفات پدرش پنجساله
بود لیکن در آن سن خدا تعالی حکمت بوی ارزانی داشت و او را قایم و منتظر نیز میگویند بعضی گویند
بواسطه آنکه در آن شهر غایب شد و کسی ندانست که کجا رفت و قول شیعه که در کتابها گفته اند که مهدی
است و رد قول روافض و جواب از آن مبسوطا در بیت و دوازدهم از تالیف دال بر فضایل
اهلبیت مذکور ساختم باید که رجوع کنی بانکه امری مهم ضروریست خاتمه در عقاید اهل
سنت و جماعت در شان اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین و در قتال معاویه با امیر المومنین
حضرت علی رضه و در حقیقت خلافت معاویه رضه بعد از انکه امام حسن رضه تفویض امر خلافت بوی نموده
با او صلح کرد و در بیان اختلاف در کفر یزید و اختلاف در جواز لعن وی و دیگر انچه متعلق
است بآن و ابتدای این کتاب و ختم این کتاب به بیان اصحاب رضی الله عنهم کردیم تا اشارت
بانکه مقصود بالذات ازین تالیف تنزیه و تبریه اصحاب از مفتریاتیست که اهل عناد و شقاوت که
از دین بیرون رفته تابع ملاحده شده اند و بنابرین مستحق عذاب عظیم و نکال عقاب الیم گشته
در چاه وبال و ضلال افتاده اند و امتنا الله علی محبة الاسلام و الاصحاب و حشرنا فی زمرتهم

آمین یا رب العالمین بدانکه اجماع اهل سنت برین است که هر کس از اهل سنت و جماعت است
گرفته که جمیع صحابه بسند با صابه عدالت ایشان ثنای بر ایشان که خدا تعالی در چندین آیات از کتاب
خود گفته از آنجمله آنست قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس که اثبات خیریت ایشان
بر سائر گروه درین آیه کرده و هیچ چیز برابری بشهادت خدا تعالی نمیکند زیرا که او جل جلاله اعلم است بحال
بندگان خود و اشتمال ایشان بخیریت و غیر آن بلکه خدا تعالی گواهی داده بانکه صحابه بهترین امم اند
بر هر کس واجب است که این اعتقاد نماید و ایمان بآن آرد و اگر این اعتقاد نکند و ایمان برین نیارد تکذیب
خدا تعالی کرده است در اخبار او و هیچ شک نیست که هر کس که تکذیب کند در خبری از اخبار خدا تعالی
یا رسول او تکذیب ایشان نماید باجماع جمیع اهل اسلام کافر است از آنجمله آنست که قوله تعالی وکذلک
جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس که صحابه درین آیت و آیتی که قبل ازین
گذشت مشافهه و مخاطب شده اند بر لسان رسول الله فی الحقیقة و ایشان عدل و خیار هست خوانده تا بر
بقیه امم گواهی دهند در روز قیامت و اگر عادل نبودندی چنانچه زعم روافض است خذلهم الله تعالی
و قبحهم الله تعالی که میگویند ایشان بعد از وفات پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرتد شدند و غیر آن کس
چگونه خدا تعالی در روز قیامت ایشان را گواه میساخت بر باقی امم که همه حکم بعدالت و خیریت
ایشان فرمود و از آنجمله آنست قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم
یسعی بین ایدیهم وبایمانهم که درین آیت خدا تعالی اصحاب پیغمبر خود را ایمن گردانیده است
از خواری و رسوائی روز قیامت و حال آنکه ایمن ازین نمی باشند مگر کسانیکه با خوشنودی خدا تعالی
و رسول او از عالم رفته باشند پس چرا ایمن ساخت خدا تعالی ایشان را از خواری و رسوائی دلیل صریح است
بر آنکه ایشان با کمال ایمان و حقایق احسان از عالم رحلت فرموده اند و بر آنکه حق سبحانه و تعالی
و رسول او همیشه از ایشان راضی و خوشنود بوده اند از آنجمله است قوله تعالی لقد رضی الله عن
المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة درین آیت تصریح فرموده است بخوشنودی از صحابه
که در زیر شجره بیعت کردند بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و ایشان یکهزار و قدری چهار
بودند از کبار صحابه هر کسیکه خدا تعالی از وی راضی شد ممکن نیست موت او بر کفر زیرا که اعتبار رضاء
بوفات بر اسلام است پس رضاء خدا تعالی حاصل نشد مگر کسی را که عالم باشد بموت او بر اسلام و اما کسی را
که خدا تعالی داند که بر کفر خواهد مرد ممکن نیست از آنکه او تعالی خبر دهد بانکه او از وی راضی است پس
معلوم شد ازین آیت و آنچه که قبل از و ذکر شد صریح است در رد آنچه مفتریات ملاحده که معاند و منکر
قرآن عزیز و کافر اند زیرا که لازم می آید از ایمان بفرقان ایمان بآنچه در قرآن از اوامر و نواهی و
اخبار و غیر ذلک است و از آنجمله آنچه در قرآن است آنکه اصحاب بهترین امم اند و عدل و خیار است

و آنکه خدا تعالی ایشان را خوار نخواهد کرد و راضی است از ایشان پس هر که تصدیق این صفات ایشان
نکند تکذیب قرآن کرده باشد و هر کس که تکذیب قرآن کند بی آنکه احتمال تاویل داشته باشد کافر
جاحد است و خارج است از دین و از آنجمله است قوله تعالی والسابقون الاولون من
المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه بیان
این آیت در مقدمه کتاب کردیم قوله تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک
من المومنین قوله تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم
یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم
الصادقون والذین تبوءو الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و
لا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم
خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون والذین جاءوا من بعدهم
یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین امنوا ربنا انک رءوف رحیم مترجم میگوید آیات ثلاثه با ترجمه پیش از این
در باب دوم بتقریب امر او فضائل شیخین از اکابر اهل بیت مذکور شده اگر در آن تامل و تفکر شود
ضلال و خسران کسانیکه طعن و افترا بر ایشان میکنند بر تو ظاهر خواهد شد بعد ذلک اگر ترک عناد
و تعصب نمائی و از راه انصاف و راستی در صحابه پیغمبر در اسلوب تعظیم و اجلال بیفتی چنانچه خدای
و رسول فرموده بآن امر کرده اند از عقاب و نکال که اهل بدعت و ضلال آن موعود اند نجات خواهی
یافت جعلنا الله من خدام منهج الاصحاب و تابعهم بفضله و منه و جوده
و از جمله آیاتی که مشتمل بر ثنای صحابه است قوله تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا
سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوراة و مثلهم فی الانجیل
کزرع اخرج شطاه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع
لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة
و اجرا عظیما در این آیت ثنای عظیم است اولا بر رسول صلی الله علیه و سلم بقول محمد رسول الله
که بیین آیت سابق است و ثانیا بر صحابه آنحضرت بقوله والذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا که ایشان را وصف
فرموده بشدت و غلظت بر کفار و برحمت و نیکوئی و مهربانی بر مومنان و خضوع و خشوع
ایشان و بکثرت اعمال صالحه و وسعت رجا در فضل و رحمت خدا تعالی از جهت طلب فضل و رضوان

او جل و علا باز بقول خود سیماهم فی وجوههم من اثر السجود اظهار آن معنی فرموده که آثار اخلاص
و غیر آن از اعمال صالحه در روی ایشان ظاهر و لائح است چنانکه هر کس که نظر بایشان کرد حسن سیرت و طهارت
ایشان را از سنت بجز و دید بی آنکه مجالست و مصاحبتی بایشان کند و تفحص حال ایشان نماید چنانچه
امام مالک گفت که بما چنین رسیده زمانیکه اصحاب اراده فتح شام کردند نصاری چون ایشانرا
میدیدند گفتند که والله این جماعت که ما می بینیم بهتر اند از حواریین عیسی ع م و آنچه بما رسیده و بتحقیق که سخن
ایشان درین باب راست و درست ست زیرا که همیشه نام اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
در کتب سابقه بلند بوده چنانچه خدا تعالی درین آیت میفرماید ذلک مثلهم فی التورٰیة یعنی
این وصف که مذکور شد وصف ایشان ست در کتاب موسیٰ ع م یعنی همین صفت در توریت مذکور
است ومثلهم فی الانجیل و وصف ایشان است در کتاب عیسیٰ علیه السلام یعنی در انجیل این
وصف مذکور اند کزرع اخرج شطأه یعنی وصف ایشان درین دو کتاب همچون زرعی است
که شاخها بیرون کند فآزره پس قوی گرداند شاخ را فاستغلظ پس سطبر و بلند شود فاستوٰی
علیٰ سوقه پس بایستد خود بر ساقهای خود یعجب الزراع بعجب در آورد آن قوت و راستی
و درستی و حسن منظر آن زراعت مزارعان را پس همین اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم آن
حضرت را تقویت و تائید و نصرت دادند ایشان با رسول الله مثل شطأه بودند با زرع که اول
دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند برآمد قوت گرفت حق سبحانه و تعالی این تمثیل فرمود لیغیظ بهم
الکفار تا خشم گیرند باصحاب کافران و امام مالک رح درین آیت حکم بکفر رافضی که بغض با حضرات
صحابه دارند ازین آیت گرفته است و دلیل او بر این طریق گفته که هر کس بغض صحابه دارد و صحابه بغیظ او باشد
خواهند گرفت و او غیظ بروی گیرد کافر است و این ماخذ نیکوست و ظاهر آیت شاهد اوست
و ازینجهت است که امام شافعی رح در یک قول موافق مالک رح شده بکفر مبغض و مغیظ اصحاب رضی الله عنهم
و ایضاً جماعتی از ائمه موافق اند باوی در تمسک مترجم میگوید ظاهر آیت مشعر است برآنکه هر کس که بر اصحاب
خشم گیرد کافر است نه آنکه اصحاب بروی خشم گیرند آنکه گوی خشم احدهما مستلزم خشم دیگریست
آنکه جمیع صحابه بعضی ایشانرا وعده فرمود بمغفرت اجر عظیم بقول خود درهمین آیت وعد الله
الذین اٰمنوا وعملوا الصّٰلحٰت منهم مغفرة واجرا عظیما من درمنهم بیانیه است
بیان جنس میکنند نه از برای تبعیض و وعده خدا تعالی حق و صدق است و از آن تخلف نمیکنند
لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم و احادیث نیز در فضل صحابه بسیار اند و معظم
آن در اول این کتاب ایراد کرده ایم و همین شرف ایشانرا کافی است که خدا تعالی ثنا کرده است
برایشان درین آیت همچنانکه یاد کرده ایم و در غیر این آیات و خشنود از ایشان علیهم الرحمة والرضوان

فضائل صحابه

بغض صحابه کفر است

والغرض ازین همه آیات مذکوره درین مقام و احادیث کثیره که مسطور شد و کرده شد مقدمه ایراد کردیم معلوم
شد قطعاً تعدیل جمیع صحابه و هیچکس از ایشان محتاج نیست بتعدیل یکی از مخلوقات با وجود تعدیل
خدا تعالی ایشانرا [illegible] که از خدا و رسول خدا چیزی وارد نشده باشد بر تعدیل ایشان
دلالت کند احوالیکه ایشان بر آن بودند از هجرت و جهاد و نصرت اسلام و بذل جان و مال و قتل آبا و اولاد
و مناصحت در دین و قوت ایمان و یقین واجب می‌سازد قطع بر تعدیل ایشان [illegible]
[illegible] ایشان افضل اند از همه [illegible] که بعد ایشان آمدند و خواهند آمد [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible] قول است [illegible] بیان کردیم والاکثر [illegible]
[illegible] ابو زرعه رازی [illegible]
گفت اگر کسی را بینی که تنقیص یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم کند بدانکه او زندیق است چه
رسول صلی الله علیه و سلم حق است و قرآن حق است [illegible] رسول حق است [illegible]
[illegible] این سنن بما رسانیده اند [illegible] صحابه [illegible]
[illegible] قرآن و حدیث [illegible]
صحابه [illegible] ابطال قرآن و حدیث کرده باشد [illegible]
قرآن و حدیث [illegible] عدم عدالت [illegible]
[illegible] صحابه [illegible] قطعا [illegible]
[illegible] من انفق من قبل الفتح [illegible]
[illegible] الذین انفقوا [illegible]
[illegible]

باین صفت نیستند از حکم زیرا که گویم این قیود خالف ست و در ایشان پس مفهوم مخالفی ندارد که
بعضی از صحبت این حکم خارج باشند یا آنکه مراد کسانیست که متصف باین صفات باشند اگرچه بالقوه
باشند یا بالعزم و آنرا بمعنی مخصوص ساخته است حکم بعدالت یکبارگی فاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آمده‌اند و شامل آنکس که [illegible] صحبت رسیده باشد یا از جهت غرضی آمده باشد نمیدانم اما این زعم او
موافق قول جمهور نیست بلکه جمعی از فضلای اعراض کرده اند چنانچه شیخ الاسلام علائی گفته که این قول
غریب است که بسیاری از مشهورین بصحبت و روایت آنحضرت از حکم بعدالت بیرون میروند
مثل وائل بن حجر و مالک بن حویرث و عثمان بن ابی العاص و غیر ایشان که نزد رسول صلی الله
علیه وسلم آمدند و اقامت نکردند مگر قلیل باز رفتند و جمهور علما بتصریح کرده اند بتعمیم و این قول معتبر است
انتهی کلامه و آنچه [illegible] در زعم او وردی میشود و آنست که تعظیم صحابه اگرچه بخدمت آنحضرت آمده اند که
رسیده باشند امری معین مقرر بود نزد خلفاء الراشدین و غیر ایشان چنانچه بصحت رسیده از
ابو سعید خدری که مردی در حضور معاویه راست کرد و در آن وقت ابو سعید تکیه کرده بود و آنگاه
نشست و گفت من و ابوبکر رضی الله عنه و مردی از اهل بادیه در سفر در خانه فرود آمدیم و در آن
خانه زنی حامله بود [illegible] بدوی بآن زن گفت بشارت دهم ترا آن زن گفت بلی بدوی
گفت اگر گوسفندی [illegible] پسری تولد خواهی نمود آن زن گوسفندی بوی داد و آنرا ذبح نموده
پخت و خوردیم و ابوبکر رضی الله عنه در خوردن با ما شریک بود اما ازین قصه خالی الذهن بود بعد
از آنکه این قصه شنید برخاست و قی کرد و آنچه خورده بود از معده خود بیرون آورد و بعد از آن
[illegible] عمر [illegible] آوردند که همچون با انصار کرده عمر گفت این بوی صحبت آنحضرت
رسیده [illegible] در آن صحبت چه گفت و شنید و اگر نه او را این صحبت رسول الله [illegible]
او را از [illegible] پس نظر کن در توقف عمر از معاتبت آن صحابی خصوص از معاقبت او
[illegible] این قصه [illegible] واضح و ظاهر است بر آنکه نزد خلفای الراشدین بایشان صحبت
رسول [illegible] هیچ چیز برابر نیست چنانچه در صحیح بخاری و مسلم ثابت شد که رسول صلعم
فرمود اگر کسی [illegible] ذهب انفاق کند در راه خدا تعالی ثواب آن نمیرسد که یکی از صحابه
[illegible] انفاق کند و بتواتر رسیده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود بهترین
ناس اهل قرن من اند بعد از آن کسانیکه نزدیک ایشان باشند و بصحت رسید که رسول صلعم
فرمود که خدا تعالی اختیار کرده اصحاب مرا بر ثقلین سوای نبیین و مرسلین و در روایتی آنکه فرمود
اصحاب [illegible] اعتقاد است [illegible] بهترین ایشانید و گرامی ترین ایشان نزد
خدا تعالی [illegible] اختلاف است میان علما در تفضیل صحابه و کسانیکه بعد از ایشان آیند از صلحا

این است ابو عمر بن عبد البر برین رفته است که یافته میشود بعد از صحابه کسانی افضل از بعضی صحابه باشند خود
حجت ساخته است حدیث طوبی لمن رآنی و آمن بی مرة وطوبی سبع مرات لمن لم
یرنی و آمن بی یعنی خوش لذت یا جنت باد مر کسی را که مرا دیده است و ایمان آورده است بمن و
خوشی باد هفتاد مرتبه مر کسی را که مرا ندیده است و ایمان آورده است و حدیث دیگر که عمر روایت
کرده که نزد رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بودم آنحضرت فرمود آیا میدانید که کدام یک از خلائق افضل
اند از روی ایمان گفتیم ملائکه آنحضرت فرمود فضیلت حق است مر ایشان را لیکن غیر ایشان مراد من است
گفتیم انبیا جواب همین داد و بعد از آن فرمود افضل خلائق از روی ایمان قومی باشند که در اصلاب رجال اند
و ایمان بمن خواهند آورد پس ایشان افضل خلائق اند از روی ایمان بواسطه آنکه مرا ندیده اند و ایمان بمن
آورده اند و حدیثی دیگر فرموده مثل امت من مثل باران است معلوم نیست که اول آن بهتر است یا آخر آن
و حدیثی دیگر فرموده در خواهند یافت بعضی مردم را قومی که مثل شما باشند یا بهتر [illegible] مرتبه و خواهند
[illegible] که من اول ایشانم [illegible] آخر ایشان باشد و حدیثی دیگر فرموده چه طور خواهد بود حال عاملی که در این ایام
باشد اجر پنجاه کس یابد گفتند یا رسول الله از ایشان یا از ما فرمود از شما ابو عمر ابن عبد البر ایضا
حجت خود ساخته است آنچه مروی است از عمر بن عبد العزیز که چون [illegible] شد بسالم بن عبد الله
کتابی نوشت که سیرت عمر بنویس [illegible] تا بآن [illegible] سالم [illegible] نوشت
و اگر تو بسیرت عمر چنانکه نوشته [illegible] افضل از عمر خواهی بود [illegible] زمان تو مثل زمان عمر
و مردم این زمان مثل مردم آن زمان [illegible] نوشت [illegible] مثل قول سالم بوی
نوشتند ابو عمر گوید [illegible] صحابه [illegible]
با عدم تواتر طرق و حسن [illegible] اول [illegible] فضیلت [illegible] الا
اهل بدر و حدیبیه و حدیث خیر الناس قرنی [illegible]
منافقین و اهل کبایر [illegible] ایشان [illegible]
آورده حدیث اول [illegible]
[illegible] اصحاب
یا رسول الله [illegible] اسلام [illegible]
قومی خواهند بود بعد از شما که ایمان آورند بمن و مرا ندیده [illegible]
سوم که حدیث حسن است و طرق بسیار دارد [illegible] صحت [illegible]
ست و از جمله ابو داود و ترمذی روایت کرده اند [illegible]
یافته میشود که در فاضل آن مرتبت نیست و ایضا جزو زیاد [illegible]

وایضاً خیریت میان ایشان باعتبار چیزیست که ممکن باشد که در هر دو طایفه جمع شود و مثل نماز و
طاعات مشترک است میان جمیع مسلمانان و باین اعتبار دو نسبت کسانیکه بعد از اصحاب آمدند
بعضی از ایشان افضل از بعضی صحابه باشند اما آنچه مخصوص است بصحابه که مشاهده طلعت فرخنده
[illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بآن فایز شده اند از صحبت [illegible] فضل بخشد آن
[illegible] بهیچ مقدار عمل صالح [illegible] خود [illegible] و خصوص [illegible] ایشان شود و
[illegible] چنانکه منقول از عبدالله بن مبارک که جلالت و کثرت علم او [illegible]
[illegible] عمر بن عبدالعزیز [illegible] گفت غباری که [illegible]
در خدمت رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] از عمر بن عبدالعزیز [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] جواب معلوم شد جواب از استدلال ابو عمر [illegible]
[illegible] مثال آن [illegible] از صحبت آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] قول جمهور علما سلف [illegible]
[illegible] استدلال ابو عمر [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] ایشان باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة
من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا [illegible] دلیل قول جمهور علما سلف
[illegible] اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهترین خلق اند و افضل ایشان اند بعد از انبیا
[illegible] احادیث [illegible] فضل و فضایل [illegible]
[illegible] صحیح است که فرمود لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم انفق
مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه و در دیگر [illegible] لو انفق احدکم

وتفضیل بعض قرون اختیار است و در لمعات و بروایت دارمی و ابن عدی مرویست که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و از جمله احادیثی که اتفاق
بر صحت آن کرده اند که فرموده خیر القرون او الناس او امتی قرنی ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم ترجمه این حدیث در احادیث مکرر درین کتاب مذکور شده
مع لفظ قرن اهل زمانے واحد است که متقارب و مشترک باشند در وصفی مقصود و اطلاق می‌نمایند
مخصوص میکنند و اختلاف بسیار در قرن کرده اند از ده سال تا صد و بیست سال چنانچه در اول کتاب
مذکور شد و اعدل اقوال صاحب حکم است که گفته قدری متوسط است از اعمار اهل هر زمانی و مراد بقرن من
درینجا صحابه آنحضرت اند و آخر کسیکه از ایشان فوت علی الاطلاق بلا خلاف ابو الطفیل عامر بن واثله
لیثی بود چنانچه نقل کرده مسلم در صحیح خود و وفات او در سنه صد بود از هجرت بقول صحیح و بعضی
گفته اند در سنه صد و هفت و بعضی در سن عشر و مائه گفته اند و این صحیح است قول که بواسطه مقابله او
صحیح که مرویست از آنحضرت صلعم که یکماه قبل از آنکه از عالم رحلت کند فرمود که بر سر صد سال از کسانیکه
امروز بروی زمین اند هیچ احدی نخواهد ماند و در دیگر روایت مسلم آنست که فرمود ارایتکم لیلتکم
هذه فانه لیس من نفس منفوسة تاتی علیها مائة سنة ازین شی که شامی
نفسی نخواهد بود که صد سال بر وی گذرد و ابن عباس گفته مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنست که قرن من ختم خواهد
شد بعد از صد سال وفات بکمال آنحضرت باین شد و آنچه گفته اند که عکراش بن ذویب بعد از واقعه جمل صد سال
زیست صحیح نیست و شاید که معنی قول آن باشد که باستکمال صد سال کرده بعد از
واقعه جمل صد سال بعد از آن ماند چنانکه گفته اند و اما صحبتی و رشان رتن هندی
صد سال ذکر کرده اند در ابطال آن گفته اند
قبل ازین مذکور شد که فضیلت قرن آنحضرت
بنسبت بخلاف قول ابن عبد البر
گفته اند و خلفاء ایشان و کسانیکه
مسلمان شده اند پس افضل علی سبیل الاجمال مهاجرین اند
سابقان انصار افضل اند از جماعت متاخرین مهاجرین
مهاجر افضل اند از سابقان انصار تا آنکه ایشان متفاوت اند و تفضیل اهل متاخرین از
ایمان
شافعیه گفته اند اهل بیت افضل صحابه
بازهم رضوان الله علیهم اجمعین بهشت اهل بدر

[illegible] قاتلان عثمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خلافت ثابت [illegible]

و انتظام امر مسلمانان قاتل را افرا [illegible]

الله در مصر چون علی سفر می‌نمود منادی ندا کرد که قاتلان عثمان سفر از لشکر وی بیرون روند و بعضی

بعضی از ایشان عزیمت نمودند که بر حضرت امیر المؤمنین خروج کنند و با وی قتال نمایند والعیاذ

[illegible] عزیمت و ترغیب بر قتل عثمان نمودند و اتفاق بر آن امر کردند جماعه کثیر بود چنانچه قبل از این

[illegible] بیان کردیم که اهل مصر جماعتی بودند و بعضی گفته‌اند ششصد کس از اهل مصر

[illegible] هزار کس بودند و بعضی [illegible] گفتند جمعی دیگر از بصره و دیگران نیز از غیر این بلاد

[illegible] و فتنه ساختند چنانچه بار دوم شد که جماعت قوم و عشیره خود قریب

[illegible] ده هزار کس بودند بنابرین کثرت ایشان بود که تسلیم نمودن [illegible]

شد و احتمال دارد که علی به اجتهاد کرده باشد که قاتلان عثمان [illegible] که تأویل فاسد

[illegible] این است که خون وی را مباح دانسته مثل آنکه [illegible]

[illegible] ظلم وی را از مدینه اخراج کرده بود عثمان

[illegible] عامل کرده [illegible] دیگران [illegible]

بیان کرده [illegible] در بحث خلافت عثمان و اجتهاد [illegible]

[illegible] گشت پس با امر زمان [illegible]

[illegible] ظلمت کرده بود مواخذه بیعت زبیر [illegible]

[illegible] چنانچه قول مرجح شافعی و جماعتی این قائل است [illegible] اگرچه [illegible]

لیکن قول اول باعتبار اولیست و آنچه [illegible]

که قاتلان عثمان باغی نبودند بلکه اهل ظلم و فساد بودند [illegible] ایشان

آنکه اصرار [illegible] باطل بعد از آنکه کشف شبه ایشان شد [illegible]

نیست که هر کس [illegible] شبه و تأویلی [illegible] نیست و [illegible]

[illegible] تا آنکه قاصر اند از درجه اجتهاد [illegible]

در مذهب شافعی کسانیکه شوکتی دارند بدون تاویل ضامن نمیشوند آنچه تلف کردند در حالت قتال
اهل بغی زیرا که قتل عثمان شد در حال قتال نبود بلکه وی نهی کرده از قتال چنانچه ابن عبد البر روایت
کرده که ابوهریره رض چون اراده قتال عثمان رض کرد گفت از روی جد میگویم ترا شمشیر از دست
بینداز ای ابوهریره تو نفس مرا میخواهی و حال آنکه من نفس خود را فدای مسلمانان میکنم و نمیخواهم
که کسی از ایشان کشته شود وایضاً اعتقاد اهل سنت وجماعت آنست که معاویه در ایام خلافت
امیر المومنین علی خلیفه نبود بلکه از جمله ملوک بود و نهایت اجتهادش آن بود که یک اجر داشت با آنکه
با امام زمان خصومت گرفت در آن اجتهاد و اما علی دائر دو اجر بود یک اجر اجتهاد و اجر دیگر آنکه
اجتهادش صواب بود بلکه ده اجر داشت بدلیل حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا اجتهد
المجتهد فاصاب له عشرة اجور یعنی هرگاه که مجتهد در جهاد و صواب کند مر او راست
ده اجر و علماء را اختلاف است در امامت معاویه بعد از وفات علی رض بعضی گفته اند امام و خلیفه بود
چرا که بیعت او تمام شد و بعضی گفته اند که امام نشد بدلیل حدیثی که ابو داود و ترمذی و نسائی و غیر آن
روایت کرده اند الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر ملکا یعنی خلافت حق بعد
از من سی سال است باز بملک انتقال خواهد یافت و سی سال بوفات و شهادت امیر المومنین علی
کرم الله وجهه تمام شد و ما قبل ازین مذکور ساختیم که سی سال تمام نشده بود که بشهادت رسید
امیر المومنین علی رض و بیان این سخن آنست که شهادت علی رض در ماه رمضان سنه اربعین از هجرت بود و اکثر
برآنند که در هفدهم آن ماه بود و وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم در دوازدهم ماه ربیع الاول
آن ماه بود پس ایشان نزدیک سی سال بقدر شش ماه بود و بمدت خلافت امام حسن بن علی علیه السلام سی سال تمام شد
چون اینمعنی قرار یافت پس سزاوار آنست چنانچه بسیاری از محققین گفته اند که حمل کنند قول کسی
که بامامت معاویه رض قائل است در وقت شهادت امیر المومنین علی بقدر نصف سال بود از وفات و
در وقتیکه حسن رض خلافت بوی تسلیم کرد و اما جمعی که منع امامت معاویه میکنند که حسن رض امر خلافت را
بوی تسلیم نکرد مگر بنابر ضرورت وقت بواسطه آنکه میدانست که امر خلافت را بحسن رض تسلیم نمیکنند
و قصد مقاتله و خونریزی کند جهت خلافت یا امارت چند روزه اما حسن رض پس اعتبار و اقتدار
وی بدان تسلیم امر نبود زیرا که حسن رض ترک خلافت نکرد مگر از جهت محافظت اهل اسلام و خونریزی
مسلمانان و در گذشت او از خلافت اضطراری نبود بلکه اختیاری بود پس معاویه بنابرین قول
خلیفه بوده باشد و نیز امیر سد که منع قول جماعت کسی باین طریق که امام حسن رض امام حق و خلیفه
صدق بود و شوکت و عدد لشکرش همقدار بود که با معاویه مقاومت کنند پس نزول وی از امر
خلافت و تسلیم معاویه کردن از روی اضطرار نبود بلکه از روی اختیار بود چنانچه اینمعنی دلالت

قصد نزول از امر خلافت که قبل ازین در باب خلافت امام حسن رض بیان کردیم که شروط بسیار
بمعاویه کرد و وے جمیع آن را التزام نمود و بآن وفا کرد و که ایضاً قبل ازین از صحیح بخاری
نقل کردیم که معاویه بطلب صلح از امام حسن و تسلیم امر خلافت کرد با وجود اختیاری بود بر بمعنے ولایت
میکند حدیث بخاری که قبل ازین از ابوبکره رض روایت کردیم که رسول الله صلے الله علیه وسلم بر
منبر بود و امام حسن رض بپهلوی آنحضرت صلعم نشسته بود و آنحضرت یک نوبت بوی نگاه کرده
نوبتے بمردم میگفت که این پسر من سید است و امید آنست که خدا تعالی بسبب وے
میان دو لشکر عظیم از مسلمانان صلح اندازد و پس نظر کن در ترجیح در بیانات آنحضرت صلعم این
صلح را بسبب حسن رض که اگر امر این صلح موافق حق نمیبود وے آنحضرت صلعم رجا بر آن نمیداشت آرزو
دلیل صحت نزول امام حسن از خلافت جهت معاویه و اگر امام حسن بعد از نزول از خلافت
بر آن امر باقی بودے آنحضرت صلعم رجا صلح نمیداشت و حسن رض با آنکه صلح هیچ نفرمود چرا که جهت امر
خلافت غیر اهلبیت رسول صلی الله علیه وسلم مسلمانان کی روا داشتند و ایضاً اگر فایده این صلح
بر آن استقلال معاویه و صحت خلافت و نفاذ تصرف و وجوب اطاعت و ولیت بر کافه
مسلمانان و قیام وے بامر مسلمانان بر این صلح مترتب نشدی آنحضرت صلعم رجا بر آن نمیداشت
بهیچ و ترک خلافت حق بے آنکه فائده شرعی بوده باشد پس درین رجا وقوع صلح میان
این دو لشکر عظیم از مسلمانان دلالتیست بر صحت آنچه امام حسن کرده بر آنکه او درین امر
مختار بود و بر آنکه این فایده که مذکور شد بر این صلح مترتب است پس حق آنست که خلافت
معاویه ثابت شد از آنوقت و بعد از آن خلیفه بحق و امام صدق بود رضی الله عنه
و چگونه چنین نباشد و حال آنکه ترمذی حدیث حسن از عبدالرحمن بن ابی عمیره صحابی
روایت کرده از پیغامبر صلے الله علیه وسلم در حق معاویه رض که فرمود اللهم اجعله
هادیاً مهدیاً اے بار خدایا کن او را راه نماینده و راه یافته شده و امام احمد در مسند
خود از عرباض بن ساریه که در حق معاویه رض روایت کرده که پیغامبر صلے الله علیه وسلم
فرمود اللهم علم معاویة الکتاب والحساب وقه العذاب یعنی بار خدایا
تعلیم کن معاویه را علم قرآن و علم دین یا علم کتابت و حساب و نگهدار او را از عذاب
و ابن ابی شیبه در مصنف و طبرانی در کبیر از عبدالملک بن عمیر روایت کرده که معاویه رض
گفت که همیشه طمع در امر خلافت بستم از آن روزے که پیغامبر صلعم گفت ای معاویه
اذا ملکت فاحسن یعنی وقتیکه مالک امر مسلمانان گردی نکوئی کن و طریق عدل و انصاف
در رعیت پیش گیر و دعای پیغامبر صلے الله علیه وسلم در حق او که خدا تعالی او را [illegible]

ومهدی گردانید باین صفت که مذکور شد چنانچه دانستی در حدیث اول که حدیث
حسن ست و محبت و فضل معاویه میشود و هیچ مذمتی و ملامتی بسبب این منازعت و
حروب بوی لاحق نمیگردد چنانچه قبل ازین دانستی که صدور این حروب بواسطهٔ اجتهادی
بود و اگر چه از یک اجر زیاده ندارد زیرا که مجتهد در اجتهاد خطا کند نه مذمتی و ملامتی بسبب
این خطا بوی عاید میشود و آنکه معذور است و ازین جهت ست که یک اجر در نامهٔ اعمال مجتهد
مخطی می نویسد **ایضا** حدیث دوم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعای تعلیم کتاب و حساب
و وقایهٔ عذاب در حق وی کرد و دلالت بر فضل وی میکند و دعای آنحضرت باشک مستجاب است
پس بر معاویه عقابی ازین محاربه و منازعت نخواهد بود بلکه او را از رهگذر اجتهاد اجری
چنانچه مقرر است و دلیل بر بقای حرمت اسلام هر دو فرقه یعنی معاویه و فرقهٔ امیر المؤمنین
علی و آنکه ایشان از اسلام بیرون نیامده اند همچو این است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم لشکر
معاویه را در وصف اسلام با لشکر امیر المؤمنین علی مساوی ساخت در حدیثی که از صلح
میان ایشان خبر داد چنانچه گذشت پس فسق و فساد هیچ یک ازین دو فرقه لاحق نمیشود زیرا که
هر یک از ایشان را تاویلی بود که اصحاب او بآن معذور بودند **وایضا** تامل کن در حدیث
ثالث که معاویه از رسول صلی الله علیه وسلم نقل کرده که گفت چون مالک امر شوی
احسان کن تا بیابی که در حدیث اشارتیست بصحت خلافت وی حقیقت آن بعد از
آنکه امام حسن نازل شد از خلافت و تعلیم وی نمود چه اگر امر باحسان که مرتب ست بر ملک دلالت
بر حقیقت ملک و خلافت وی میکند و صحت تصرف وی و نفوذ امر وی از حیثیت صحت
خلافت بود نه از رهگذر تغلب زیرا که متغلب فاسق است و فاسق مستحق آن نیست که او را
بشارت دهند و امر باحسان کنند در چیزی که بر آن غالب گشته بلکه مستحق زجر و قبح و خبائث
از بد فعال او و فساد احوال او و اگر معاویه متغلب بودی رسول الله صلی الله علیه وسلم اشارتی
باین معنی می فرمود یا تصریح بآن می نمود پس چون اشارتی نکرد و تصریح نکرد دال بر حقیقت خلافت
وی بود بنابرین میدانیم که بعد از آنکه حسن رضی الله عنه امر خلافت بوی گذاشت از آن وقت
خلیفه بحق بود و امام صدق بود و کلام احمد حنبل مشیر است باین معنی چنانچه بیهقی و ابن عساکر از
ابراهیم بن سوید از منی روایت کرده اند که گفت از احمد حنبل پرسیدم که خلفای چه کسان
بوده اند گفت ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله تعالی عنهم گفتم پس معاویه خلیفه نبود گفت در
زمان علی هیچکس از علی احق بخلافت نبود و ازین کلام مفهوم میشود که بعد از زمان امام المتقین علی
از نزول امام حسن هیچکس از معاویه بخلافت احق نبود اما آنچه ابن عبد البر آورده است از ابن ابی عیینه

در مصنف از سعید بن جمهان روایت کرده که گفت سفینه را گفتم که بنی امیه زعم کرده که امر خلافت
در میان ایشان است سفینه گفت کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من اشر الملوک و اول الملوک
معاویه یعنی بنو امیه دروغ گفتند بلکه بدترین ملوک اند و معاویه اول ملوک ست ازین کلام فهم
آن می‌شود که معاویه خلیفه نبود و نیز اگر معنی این سخن آنست که خلافت معاویه اگرچه صحیح بود لیکن مشابهت
ملک بر آن غالب شد چرا که در بسیاری از امور خلفاء الراشدین بیرون رفت پس از حیثیت
تفویض امر بوی از جانب حسن و اجتماع اهل حل و عقد بر وی آن خلافت حق صحیح بود و ازین نگذرد
که اجتهاد او آن غیر مطابق واقع از وی صادر شد تا آن اثم نمی‌شود و لیکن بوی نمیرسید او را درجات حسنات
اجتهادات صحیحه مطابق واقع یعنی خلفاء الراشدین و حسن سبط پس هر کس که اطلاق ملکیت بر معاویه می‌کند
از رهگذر این اجتهادات مذکوره است که در اثنا امارت از وی صادر شد و هر کس که اطلاق خلافت
بر وی می‌کند از رهگذر تفویض امر ست از جانب امام حسن و اجتماع اهل حل و عقد بر آن و باین اعتبار
اطاعت و انقیاد او واجب بود و اگر کسی گوید که بقیه بنو امیه نیز چون ولیعهد معاویه بودند پس از
ایشان صادر شد از اعمال قبیحه از روی اجتهاد و خطا در اجتهادات ایشان را اثم نمی‌باشد و از خلافت
بیرون نمی‌رود گوئیم جمعی که بعد از معاویه بودند از بنی امیه ایشان از اهل اجتهاد نبودند بلکه فسقه و عصاة
بودند پس صحیح نیست که ایشان را از جمله خلفاء شمارند و در سلک ایشان در آرند بلکه ملوک بودند
بلکه ایشان بدترین ملوک بودند مگر عمر بن عبد العزیز در میان بنی امیه که او ملحق ست بخلفاء الراشدین
و همچنین عبد الله بن زبیر و اما بعضی از شیعه که سب و لعن معاویه می‌کنند و مباح میدانند
قول ایشان معتمد علیه و ملتفت الیه نیست زیرا که سب و لعن اکثر اصحاب و خلفا هم می‌کنند بلکه قومی
احمق و جاهل که حق سبحانه و تعالی از ایشان بیزار و بری ست و باک نمیدارد از ایشان در
هر وادی که هلاک شوند فلعنهم الله و خذلهم الله اقبح اللعنة و الخذلان و اقام علی رؤسهم من سیوف
اهل السنة و الجماعة و حججهم المؤیدة باوضح الدلایل و البرهان ما یقمعهم عن الخوض فی تنقیص اولئک
الائمة الاعیان و کان فی نسبت از برای شرف صحبت رسول صلی الله علیه و سلم آنکه عمر و عثمان رضی
وی را عامل ساختند بر ولایت شام و بیان این سخن آنکه وقتی که ابوبکر رض لشکر بجانب شام فرستاد
معاویه باتفاق برادر خود یزید بن ابی سفیان بآنجانب رفت و چون برادرش یزید وفات
یافت او را بر دمشق خلیفه ساخته بود عمر را بامر امارت شهر چنانکه بود بر وی مقرر داشت باز عثمان
بامارت نیز وی را بر جمیع بلاد شام امیر ساخت و در آن بلاد چنانچه مروی است که بیست سال در
بلاد امارت کرد و بیست سال خلافت کرد و از کعب الاحبار منقول است که گفت هیچکس مالک از
این امت نخواهد شد آن مقدار که معاویه مالک شود و ذهبی گوید وفات کعب الاحبار قبل از آن بود

که معاویه خلیفه شود و در اخبار از خلافت معاویه رض صادق بود زیرا که بیست سال خلافت کرد که
هیچکس با وی در امر خلافت منازعت ننمود و در روی زمین بخلاف کسانیکه بعد از وی بودند چرا که
ایشانرا مخالف و منازع بود و بعضی از ممالک از تصرف ایشان بیرون رفت انتهی کلامه
بدانکه در اخبار کعب از خلافت معاویه رض دلیل است که خلافت کرد و در بعضی کتب منزله بر انبیاء
علیهم السلام منصوص علیه است زیرا که کعب الاحبار از علماء اهل کتاب بود و احاطه و اطلاع تمام داشت
بر احکام آن کتب داشته دیگرے از احبار ایشان نیست و این دلالت بر تقریر و تعظیم
معاویه و حقیقت خلافت او میکند بعد از نزول حسن رض از خلافت و استقرار معاویه در آن
و این در ربیع الآخر یا جمادی الاولی سنه احد و اربعین واقع شد و آن سال بجماعت موسوم گشت
بواسطه آنکه اجتماع امت بر یک خلیفه شد و در آن سال یا زید آنکه اهل سنت و جماعت اختلاف کرده
اند در کفر یزید بن معاویه که ولیعهد او بود بعد از وی طایفه برین رفته اند که او کافر شد بدلیل آنکه سبط
ابن جوزی وغیره گفته اند که روایت مشهور است که چون سر مبارک امام حسین رضی الله عنه
نزد او آوردند در میان نهاد و اهل شام را جمع کرد و میزد از چوب خیزران که در دست داشت
بر دندان او مبارک و ابیات ابن زبعری + لیت اشیاخی ببدر شهدوا + تا آخر ابیات
مشهوره برخواند و دو بیت دیگر بر آن افزود که مشتمل بود بر تصریح کفر او و گفته ابن جوزی
در آنکه حکایت کرد از وی پسر او عجب نیست از کشتن ابن زیاد امام حسین بن علی رضی الله عنهما
بلکه عجب از خذلان یزید و چوب زدن او ثنایای امام حسین رض و بار کردن اسیران بر شتران
بی پالان و فرستادن سر حسین رض که در قتلگاه مقتول شد و در مدینه آنکه گفت از این افعال
هیچ مقصود وی دیگر نداشت مگر ایشان را فضیحت کند و سر را شهرت دهد در ممالک و
حال آنکه فعلی که از وی صادر شده است که آل پیغامبر صلی الله علیه وسلم جایز نیست که
بخوارج نیز بفعل آرند بلکه اجماع اهل سنت برین شده که خوارج و اهل بغی را کفن کنند و نماز گذارند
بر ایشان و دفن کنند و اگر کینه قلبی با امام حسین رض نبودی هر آینه تعظیم و احترام سر مبارک
فرو داشتی و تکریم میکرد وی و وقتی نزد وی می آوردند آنرا کفن کرده دفن
نمود و نسبت با آل پیغامبر صلی الله علیه وسلم احسان بجا آورد و بعضی دیگر از علماء گفته اند که یزید
کافر نیست زیرا که اسباب موجب کفر نزد ما ظاهر نشده که موجب خروج از اسلام شد و
روایت مشهوره که از و نقل و معارضه میکند با آنچه از و حکایت کرده اند که چون سر حسین
نزد یزید آوردند گفت رحمک الله یا حسین بدرستیکه تو کشته شدی بسبب رحم نداشتن و
و انکار بر ابن زیاد کرد و گفت بعد از این مرا در دل بر و قاتل کاشتی و نساء و صبیان و سر مبارک

امام حسین را باز بمدینه فرستاد و بعمال خود نوشت که سر او را بنجا دفن کنند هرچند علما در کفر
و اسلام یزید اختلاف کرده اند اما محققین امر او را بخدا تعالی تفویض نموده اند لیکن در فسق و
شر و ظلم و تکبر سخنی نیست پیغمبر صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده است بروایت ابو یعلی
در مسند خود و سندی ضعیف از ابو عبیده آورده که گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود

لا یزال امر امتی قائما بالقسط حتی تکون اول من یثلمه رجل من بنی امیة یقال له

یزید همیشه امر امت من بپای ست بعدل و راستی تا آنکه اول کسیکه در آن حلقه دین رخنه کند مردی
باشد از بنی امیه که خوانده شود او را یزید و رویانی در مسند خود از ابو درداء روایت کرده که گفت از
رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که میگفت اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیة یقال له
یزید اول کسیکه تغیر و تبدیل کند سنت مرا مردی از بنی امیه باشد که او را یزید گویند و ابو هریره
نیز از پیغمبر صلی الله علیه وسلم چیزی شنیده بود در شان یزید که همیشه میگفت اللهم انی
اعوذ بک من راس الستین و امارة الصبیان خدا تعالی دعای او را مستجاب فرمود
که در سال تسع و اربعین وفات یافت ازین دو حدیث و دعای ابو هریره دلالت تام است
که خلافت معاویه مثل خلافت بنی امیه نیست زیرا که از دو حدیث مذکور ظاهر است که اول
کسیکه رخنه و تبدیل در امر خلافت کند یزید است و معاویه مجتهد بود که موید آن قول امام
المهتدی عمر بن عبد العزیز است که مردی در حضور عمر بن عبد العزیز مذمت معاویه نمود تا بایست
این مرد را سه تازیانه زد و دیگری یزید بن معاویه را امیر المومنین گفت او را بیست تازیانه زد
چنانچه بعد ازین خواهد آمد پس ملاحظه کن که درمیان ایشان چند فرق است و نوفل بن ابی الفرات گوید
که مردی نام یزید برد نزد عمر بن عبد العزیز او گفت امیر المومنین یزید بن معاویه آنگاه عمر بن
عبد العزیز گفت تو یزید را امیر المومنین میگوئی و امر کرد تا بیست تازیانه زدند و بواسطه اسراف
یزید در معاصی اهل مدینه او را عزل کردند و بیان این است که چون از انواع هیچ چیز فرو گذاشت
نمیکرد و این امر بر اهل مدینه دشوار گشت او را از امامت معزول کردند و بروی خروج کردند
چون یزید این سخن شنید در سنه ثلاث و ستین لشکر عظیم متوجه مدینه گردانید و امر بقتال اهل مدینه
کرد چون آن لشکر بمدینه آمد با ایشان مقاتله کردند و نزدیک بآن شد که اهل مدینه هیچکس از دست
آن ظالم چاره نبرد و بسیاری از صحابه در آن واقعه مقتول شدند و آن واقعه حره بود در باب مدینه
طیبه حسن بصری نوشته بر سبیل تعجب آنرا ذکر کرده گفت ما ادریک ما وقعة الحرة در باب
طیبه و از واقدی از طرق عبد الله بن حنظلة بن الغسیل روایت کرده که گفت والله که ما بر یزید خروج
نکردیم مگر آنکه ترسیدیم که از آسمان بر ما سنگ باران شود بواسطه شناعت او چه او

جمع بین الامهات والاولاد والبنات وجمع بین الاخوات می نمود وشراب خوار بود وتارک
الصلوة ذهبی گوید چون یزید با اهل مدینه چنین کرد مردم بروی خروج کردند وخدا تعالی از عمر او برکت
برداشت وعلما بعد از اتفاق بر فسق یزید اختلاف کرده اند در جواز لعن مخصوص بنام او پس بعضی
از ایشان تجویز لعن کرده اند از آن جمله ابن جوزی است که از احمد وغیره بدرستی او در کتاب خود
مسمی بالرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید نقل کرده که سائلی از من سوال کرد از حال یزید گفتم
کافی است او را آنچه بر او هست یعنی از شامت وقبائح اعمال گفت آیا لعن بر وی جایز است گفتم
علما متورع تجویز کرده اند از آن جمله احمد بن حنبل است که در حق یزید گفته که زیاده بر و لعن است باز روایت
کرد ابن جوزی از قاضی ابی یعلی فرا بدرستی او روایت کرد در کتاب خود المعتمد فی الاصول باسناد
خود بسوی صالح بن احمد حنبل میگوید که از پدر خود پرسیدم که قومی ما را النسبت میدهند
بتولای یزید این گفت چیست پدرم گفت ای پسر تولای کسی مرا نسبت میکنی که بخدا ایمان
نداشته باشد و چرا لعن کرده نشود کسی که خدا تعالی او را در کتاب خود لعنت کرده پرسیدم
لعن بر یزید کجاست در کتاب الله گفت در قول خدا تعالی فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا
فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم
آیا شاید و توقع هست از شما اگر تخت و کبر یا هر مرد ما را حاکم خلق شوید آنکه فساد کنید در
زمین از روی تکبر و تعظیم و قطع رحم نمائید بنابر ظلم و جرأت اولئک الذین لعنهم الله آن گروه
کسانی اند که رانده است خدا تعالی ایشان را که کر گردانید یا سخن نشنوند و کور ساخت و دیدهای
ایشان را تا دلائل قدرت و غیرت نبینند احمد گوید آیا فسادی عظیم از قتل هست و در دیگر روایت آنکه
گفت ای پسر چه گویم در شان کسی که خدا او را لعنت کرد در کتاب خود و بعد از آن بیان آیه
هست که اشارت بلعن وی چنانکه مذکور شد و ابن جوزی گوید قاضی ابو یعلی کتابی تصنیف
کرده و در آن کتاب یزید را مستحق لعن گفته و حدیث را روایت کرده است من اخاف اهل
المدینة ظلما اخافه الله وعلیه لعنة الله والملئکة والناس اجمعین هر کسیکه بترساند
مردم مدینه را بقتل و تاراج از روی ظلم بترساند او را خدا تعالی بر وی باد لعنت خدا و فرشتگان
و جمیع مردمان باز گفت خلافی نیست که یزید بمدینه لشکر فرستاد و قتل و سبی و فساد عظیم
و فساد و اباحت مدینه نمود چنانچه مشهور است که قریب سه صد دختر ابکارت بردند و بسیاری از
صحابه رسول صلی الله علیه وسلم در آن جنگ کشته شدند از قراء قرآن قریب هفتصد کس بقتل آوردند
و چند روز جماعت مسجد نبوی بر طرف شد و از خوف انجماعت اهل مدینه بقیة السلف که مانده بودند
نتوانستند که اقامت جمعه و جماعت نمایند و در مسجد در آیند تا آنکه کلاب در باب مسجد در آمدند و سگان

در مقام رسول الله صلی الله علیه و سلم بول و غایط کردند بنا بر تصدیق حدیث رسول الله صلی الله
علیه و سلم و امیر آن لشکر رضی و نکرد آنکه بیعت کنند با یزید بدین طریق که ما ملک او باشد اگر خواهد بفروشد
و اگر خواهد آزاد کند و بعضی از اهل مدینه گفتند که ما بیعت میکنیم بکتاب الله و سنت رسول الله پس آنها را
گردن زد و جمیع این قبایح در واقعه حرّه سابقه بود و قوع آنجا ملعید باز همان لشکر متوجه مشرف مکه
شد بقتال عبد الله ابن الزبیر و منجنیق بکعبه انداختند و سوختند پس نظر کن که قباحت ازین بزرگتر
چه چیز است که در زمان او واقع شد و از و صادر شد و این مصداق حدیث سابق است
یعنی لا یزال امر امتی قائما بالقسط حتی یثلمه رجل من بنی امیة یقال له یزید
اما بدانکه مردم درباب یزید سه فرقه اند یکی او را دوست میدارند و فرقه دوم او راست و لعن کنند
و فرقه سیوم میانه دارند درین باب نه او را دوست دارند و نه او را لعن میکنند بلکه او را از قبیل
سایر ملوک و خلفا بغیر خلفاء الراشدین میدانند و همین فرقه مصاب اند و مذهب ایشان لایق
راست بحال آنکه عارف بسیرت سلف و عالم اند بشریعت مطهره جعلنا الله من اخیار اهلها
آمین تا اینجا کلام ابن صلاح لفظا باللفظ تمام شد و کلام او لفص است در آنچه ذکر و ایراد کرده ام در
الانوار که یکی از کتب ائمه متاخرین از کتب شافعیه آورده که اهل یعنی فاسق و کافر نیست لیکن
جایز نیست لعن یزید و تکفیر او زیرا که او از جمله مومنان است و امر او مفوض بسوی مشیت خدا تعالی
اگر بخواهد او را عذاب کند و اگر بخواهد عفو کند و این سخن از غزالی و متولی و غیر ایشان مرویست
ایضا بدانکه درین کتاب بیان همی کرده ایم که چیست آنرا اعتقاد مثل جلالت و فضیلت اصحاب
و برائت و پاکی ایشان از جمیع نقص و عیوب بخلافت و آنچه در غلطان جاهلان میکنند که اخبار
کاذبه موضوعه روایت میکنند و بیان محالات زنا و بلیات و بیان همی که اعتقاد بآن واجب است
نمیکنند از جهت عوام الناس در مهلکه بغض و تنقیص اصحاب رضی الله عنهم میتافتند بدانکه انقطاع
عمر بن عبد العزیز از یزید بواسطه فعل او بود و دعا بد پدرش در حق او مستجاب گشت زیرا که در وقتی
که معاویه یزید را ولیعهد خود ساخت خطبه خواند و گفت بار خدایا اگر من یزید را ولی خود ساختم
بواسطه فضلی که من مشاهده کرده ام از وی پس او را برسان بامیدیکه من از وی دارم
و اعانت وی کن و اگر محبت پدر با پسر واداشت مرا برین که او را ولیعهد خود سازم و در حقیقت
اهلیت این امر ندارد پس روح او را قبض کن قبل از آنکه امید او حاصل شود و آخر چنان شد
که پیشش دعا کرده بود که در سن ستین بحکومت نشست و در سن اربع و ستین بمرد ولیکن از و
ولدی که اسم او معاویه بود بماند و او جوانی صالح و متقی و متصف و محب اهل بیت بود و او را
پدرش ولیعهد خود ساخت او همیشه مریض بود و ملاقات مردم نمینمود و نماز نخواند با ایشان

یعنی امامت مرحوم نکرد و در هیچ امر از امور ملکی دخل ننمود تا وقتیکه در حضرت الله عنه بر دست خلافت
او چهل روز بود و بعضی گفته اند شش ماه و بعضی گفته اند سه ماه و عمر او بیست و یکسال بود و بعضی
بیست نیز گفته اند و از جمله صلاح او ظاهر آن بود که چون والی امر خلافت شد بر منبر آمده گفت
کار امر خلافت عهدیست از جانب خدا و رسول او باختیار احدی نیست مگر خدا تعالی هر کرا لائق
امر خلافت کرده است پس او خلیفه میشود نه اینست که باختیار مردمان باشد و هر کس که ایشان خواهند
خلیفه نمایند و او را امام دین خود خوانند امامت و نبوت بید قدرت اوست هر کرا خواهد قابلیت این
امر بدوست چنانکه آیت بهتر دال و صحیح است که بعد از تو ای داود فرزند تو سلیمان شود چنانکه خدا تعالی
فرمود که ای داود نبوت و امامت باختیار من است نه بر تو و نه بر اهل بیت تو که داود و مردم نزد
تو خواستند رسید و دعوی بر یکدیگر خواستند کرد و آن مقدمه پسران خود داری هر که در آن
حکم کند نبی است حکم حضرت سلیمان منع نمود و بر آستینکه جد من معاویه نزاع کرد در این امر
با کسیکه از خدا و رسول خدا خلیفه دین و دنیا احق و اولی بود از وی علی بن ابی طالب و حضرت
امیر چنین شد که شما او را امید اید و تیکه وفات یافت در قبر من نوبت گشت با پدر
من متقلد این امر گشت و لیاقت برای او نداشت و با پسر دختر رسول منازعه نمود و پس
شکست عمر خود را و قطع نمود او را و امروز در قبر به وبال و نکال گناهان خود گرفتار است
بعد از آن گریه بسیار کرد و گفت اعظم امور بعلم آنست که به دست او صحیح و به دست منقلب او
بر آستینکه قتل کرد عترت رسول صلی الله علیه وسلم و اباحت مدینه نمود و کعبه را خراب کرد و خلافت
و امارت و حکومت بمن بخشید پس متقلد امر امارت نمیشوم شما دانید علاج کار خود کنید و الله
اگر دنیا خیر بود ما حظ از آن یافتیم و اگر دنیا شر است آنچه بر ذریت سفیان رسید ایشان را کافی
آنگاه در منزل خود منزوی شد تا بعد از چهل روز وفات یافت چنانکه گذشت رحمة الله علیه پس ثابت
کرد و حق ظاهر کرد و مستحق خلافت از جانب خدا و رسول اهل آن دانسته همچنانکه عمر بن عبد العزیز
بن مروان خلیفه گشت باینمعنی راه دانست و کمال عرفان و تقوی و اهل بیت آورد
کسیکه یزید را امیر المؤمنین گفته بود بیست تازیانه بوی زد چنانکه گذشت بنا بر عدل و
اخلاق حمیده و خصال حمیده و احوال جمیله او بود که سفیان ثوری گفت بروایت داود
از وی در سنن خود که خلفاء الراشدین نجیب بودند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز
رضوان الله علیهم اجمعین اگر گوئی چرا حسن رضی و عبد الله بن زبیر از خلفا نشمرده شدند با آنکه
صلاحیت آن داشتند که در شمار خلفا باشند بلکه قبل از این نص بر این شد که امام حسن رضی
از خلفاء الراشدین بود گوئیم بواسطه آنکه خلافت امام حسن رضی و عبد الله مستقل نبود از

واز ابراهیم ازحکام ایشان ودرجمیع بلاد واجتماع جمیع امت برایشان تمام نشد الحق بر عمر بن عبدالعزیز تمام
شد و هم روایت است از سعید بن مسیب گفت که خبر نیست که خلفا را سه اند ابوبکر و عمر و عمر چون
مسیب گفتم و برا گفتم ابوبکر و عمر را می شناسیم گفت عمر دوم که گفتی کیست اگر زنده تا که
تا زمان او و برا خواهی دید اگر مردی او بعد از تو خواهد بود با آنکه سعید بن مسیب قبل از زمان
عمر بن عبدالعزیز وفات یافت و ظاهر این است که اطلاع کرد برین خبر از بعضی خواص صحابه
مثل ابوهریره و حذیفه که پیغامبر ایشان را از بسیاری اخبار آینده خبر داده بود با ابن مسیب رسیده
باشد و همچنین است بشارتی که عمر رضی الله عنه از عمر بن عبدالعزیز داده چنانچه خواهد آمد و مادر وی
بنت عاصم بن عمر بن الخطاب با او بشارت داده گفته است که مردی از اولاد من که در روی
وی زخمی باشد روی زمین را پر از عدل سازد چنانچه ترمذی در تاریخ خود آورده که در روی
عمر بن عبدالعزیز زخمی بود که در حال طفولیت حیوانی زده بود و او را و پدرش چون خون
از روی وی پاک میکرد و میگفت اگر تو اشج بنی امیه باشی هر آینه از اهل سعادت خواهی
بود و ظن پدر در حق او راست بود و بروایت ابن سعد هم ثابت است که عمر ابن الخطاب گفت کاشکی
میدانستم که از اولاد من چه کس خواهد بود که در روی وی علامتی باشد که روی زمین را از عدل
مملو سازد چنانچه از ظلم مملو شده باشد وایضا از ابن عمر روایت کرده گفت همیشه
میگفتیم که دنیا نمی گذرد تا زمانیکه از آل عمر مردی پیدا شود که عمل او مثل عمل عمر رضی الله عنه
باشد و بود بلال ابن عبدالله بن عمر که علامت در روی او و گمان کردند که موعود او ست تا زمانیکه
خدا تعالی عمر بن عبدالعزیز را ظاهر ساخت نقلست از چند طرق باسناد که در
ایام خلافت عمر بن عبدالعزیز گرگ با گوسفند هر دو در یک چراگاه میرفتند و گرگ بر گوسفند
تعدی نمیکرد و در شبی که عمر بن عبدالعزیز فوت شده بود و بیهقی و غیر او از چند
طرق اسناد و از انس روایت کرده اند که گفت نماز نگذاردم بعد از رسول صلی الله علیه و سلم
از عقب امامی که بهتر باشد یا افضل باشد ازین جوان یعنی عمر بن عبدالعزیز در وقتیکه او نایب
ولید بن عبدالملک بر مدینه امیر بود زیرا که ولید چون بعد پدرش خلیفه امیر شد از تاریخ
ست و ثمانین ۸۶ تا سنه ثلث و تسعین ۹۳ امارت مدینه را بعمر بن عبدالعزیز تفویض نموده و ابن
عساکر از ابراهیم بن ابی عبلة روایت کرده اند که گفت در روز عید نزد عمر بن عبدالعزیز رفتیم
مردم بروی سلام کردند و میگفتند تقبل الله منا و منک یا امیرالمومنین
او بر ایشان سلام میکرد و انکار بر ایشان نمود بعضی از فقهای متاخرین گفته اند که این
اصل مسکوت از برای تهنیت در عید و در هر ماه و سال است انتهی کلامه قال الشیخ

في الاصل آنچه فقهای مذکور بدین رفته اند حقیقت امر چنان است که عمر بن عبد العزیز از اوحد علما
و دین بیقین و از جملهٔ ائمه هدی و سالکین راه یقین است چنانچه میداند این را آنکسی که دیده باشد مناقب
جلیله و مآثر علیه و احوال او را که سنیه اند و بدرستیکه تمام ذکر کرده شد بسیار چیزی از آن
ابو نعیم و ابن عساکر و غیر ایشان روایت کرده اند و اگر خوف اطالت نبودی ذکر بعضی از ین
نیز میکردم ولیکن در آنچه اشاره بآن کردم کافیست ترا باید که تامل کنی و سر آنچه باید که از ین
کتاب را ختم کنیم بحکایت جلیله و نفیسه که در آن فواید غریبه بدیعه حاصل گردد و آنحکایت اینست
که ابو نعیم از ریاح بن عبیده نقل کرده است که روزی عمر بن عبد العزیز جهت نماز
بیرون آمد یعنی در وقت امارت مدینه و مردی پیر تکیه کرده بود بر دست وی با خود گفتم
این پیر جافی غلیظ القلب خواهد بود و چون از نماز فارغ شد و بمنزل خود همراه او رفتم و گفتم اصلح
الله الامیر این مرد پیر که بر دست تو تکیه کرده بود چه کس بود عمر بن عبد العزیز گفت ای ریاح تو او را
دیدی گفتم بلی گفت نمی پندارم ترا الا که مردی صالح باشی اینمرد پیر برادر خضر علیه السلام
بود که نزد من آمده بود مرا گفت که تو والی الامر این امت خواهی شد و من ترا مساعدت
خواهم نمود در آن امر رحمه الله و رضی الله عنه وانا اسأل الله المنان الوهاب
ان یلحقنی بعباده الصالحین واولیاءه العارفین واحبائه المقربین ان یمیتنی
علی محبتهم ویحشرنی فی زمرتهم وان یدیم لی خدمة جناب النبیه و صحبه
و یمیتنی علی رضائه وحبه و یجعلنی من الهادین المهدیین ائمة اهل السنة و
الجماعة العلماء الحکماء السادة القادة العاملین انه اکرم کریم وارحم رحیم
دعویهم فیها سبحانک اللهم وتحیتهم فیها سلام وآخر دعویهم ان الحمد
لله رب العالمین سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین - والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدینا الله والحمد لله اولا وآخرا ظاهرا وباطنا سرا وعلنا ربنا لک الحمد
کما ینبغی لجلال وجهک وعظم سلطانک حمدا طیبا کثیرا مبارکا فیه
ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما شئت من شیء بعد اهل
الثناء والمجد احق ما قال العبد وکلنا لک عبد لا مانع لما اعطیت ولا معطی
لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی اشرف
خلقک سیدنا محمد وعلی اله وصحبه وازواجه وذریته عدد خلقک فی نفسک ومداد کلماتک کلما
ذکرک الذاکرون وکلما غفل عن ذکرک الغافلون آمین آمین آمین [illegible]

# فهرست ابواب و فصول کتاب ترجمه صواعق محرقه مؤلفه فخر الدین جهرمی رحمة الله علیه

بار دوم با هتمام خادم اهل الله ... طبع گردید

DUE DATE